بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

ایران و افغانستان

از یگانگی تا تعیین مرزهای سیاسی

محمد علی بهمنی قاجار

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی

ایران و افغانستان
از یگانگی تا تعیین مرزهای سیاسی

محمدعلی بهمنی قاجار

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی
تهران ـ تابستان ۱۳۸۶

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

فهرستنویسی پیش از انتشار

سرشناسه: بهمنی قاجار، محمدعلی
عنوان و پدیدآور: ایران و افغانستان از یگانگی تا تعیین مرزهای سیاسی / محمدعلی بهمنی قاجار؛ به سفارش مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
مشخصات نشر: تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهری: ۵۵۱ ص.
شابک: 978-964-361-367-9
بها: ۵۶۰۰۰ ریال
یادداشت: کتابنامه.
یادداشت: نمایه.
موضوع: ایران ـ مرزها ـ افغانستان.
موضوع: افغانستان ـ مرزها ـ ایران.
موضوع: ایران ـ روابط خارجی ـ افغانستان ـ اسناد و مدارک.
موضوع: افغانستان ـ روابط خارجی ـ ایران ـ اسناد و مدارک.
شناسه افزوده: ایران. وزارت امور خارجه. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
شناسه افزوده: ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات.
رده‌بندی کنگره: ۶ الف / ۱۳۹ DSR
رده‌بندی دیویی: ۳۲۷/۵۵۰۵۸۱
شماره کتابخانه ملی: ۸۵-۴۵۴۳۲ م

ایران و افغانستان از یگانگی تا تعیین مرزهای سیاسی
محمدعلی بهمنی قاجار
چاپ اول: زمستان ۱۳۸۵، چاپ دوم: تابستان ۱۳۸۶
تعداد: ۱۰۰۰ جلد
طرح روی جلد: شهرزاد تهرانی
لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: مینی سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان نخل، خیابان وزارت امور خارجه
تلفن: ۵-۲۲۴۷۲۷۳۲، دورنگار: ۲۲۴۷۲۷۳۶
فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی
صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲
فروشگاه شماره ۳: تهران، انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر، تلفن: ۷۱-۲۲۲۹۲۲۷۰

فهرست

پیشگفتار ۱۷

بخش اوّل: نوشتار

فصل اوّل: سرزمین‌های شرقی ایران از گاه باستان تا پایان عصر نادرشاه افشار ۲۹

فصل دوّم: سرزمین‌های شرقی ایران از فرمانروایی احمدشاه ابدالی تا شهریاری محمدشاه قاجار ۴۷

فصل سوّم: مناسبات دربار تهران با حکومتهای کابل و قندهار و هرات از آغاز دولت محمدشاه قاجار تا عهدنامهٔ پاریس ۷۹

فصل چهارم: حکومت سلطان احمدخان در هرات ۱۱۷

فصل پنجم: دولت ایران و جانشینان دوست محمدخان ۱۴۱

فصل ششم: تحدید حدود سیستان بین ایران و افغانستان ۱۵۹

بخش دوم: بازنویسی اسناد

فصل اول: مناسبات دربار تهران با حکومتهای کابل، قندهار و هرات پیش از عهدنامهٔ پاریس . ۲۲۵

۱ـ مراسلهٔ امیر دوست محمدخان امیر کابل به حاجی میرزا آقاسی صدراعظم و تقاضای کمک از دولت ایران در منازعه با سیکهای پنجاب (۱۲۵۳ ق)

۲ـ مراسلهٔ کهندل خان حاکم قندهار به قنبرعلی خان مافی فرستادهٔ محمدشاه دربارهٔ اعلام آمادگی برای الحاق به سپاهیان ایرانی در فتح هرات (۱۲۵۴ ق)

۳ـ مراسلهٔ سردار مهردل خان قندهاری با میرزا مسعودخان انصاری وزیر امور خارجه دربارهٔ ابراز آمادگی برای پیوستن به قشون ایران (۱۲۵۴ ق)

۴ـ گزارشی از کهندل خان حاکم قندهار به حاجی میرزا آقاسی صدراعظم دربارهٔ فتح قندهار با کمک دولت ایران و شکست حاکم دست‌نشاندهٔ انگلیس در قندهار (۱۲۵۹ ق)

۵ـ عریضهٔ کهندل خان حاکم قندهار به محمدشاه دربارهٔ منضم دانستن قندهار به خاک ایران

(۱۲۵۹ ق)
۶ـ مراسلهٔ سردار کهندل‌خان حاکم قندهار به وزیر امور خارجه دربارهٔ تکذیب هرگونه رابطه با انگلیسیها (۱۲۵۹ ق)
۷ـ نامهٔ سرداران قندهاری به حاجی میرزا آقاسی صدراعظم و ابراز اطاعت از دولت ایران (۱۲۵۹ ق)
۸ـ مراسلهٔ ناصرالدین شاه با امیردوست محمدخان امیر کابل و قدردانی از ابراز اطاعت وی از دولت ایران (۱۲۶۶ ق)
۹ـ عریضهٔ یارمحمدخان ظهیرالدوله حاکم هرات به ناصرالدین شاه و ابراز اطاعت وی ازشاهنشاه ایران (۱۲۶۶ ق)
۱۰ـ عریضهٔ کهندل خان حاکم قندهار به ناصرالدین‌شاه و ابراز اطاعت وی به دولت ایران (۱۲۶۹ ق)
۱۱ـ گزارش کنسولگری ایران در بمبئی به وزیر امور خارجه دربارهٔ ابراز اطاعت کهندل خان حاکم قندهار از دولت ایران (۴ شعبان ۱۲۷۱)
۱۲ـ گزارش کنسولگری ایران در بمبئی به وزیر امور خارجه دربارهٔ تحریکات انگلیس علیه ایران در افغانستان (۲۸ شعبان ۱۲۷۱)

فصل دوم: منازعهٔ دوست‌محمدخان و سلطان احمدخان و واکنش دولت ایران ۲۴۵
۱۳ـ مراسلهٔ وزارت امور خارجه به فرخ‌خان امین‌الملک سفیر ایران دربارهٔ مذاکره با انگلیسیها در مورد افغانستان (۸ رمضان ۱۲۷۴)
۱۴ـ گزارش کنسولگری ایران در بمبئی به وزارت امور خارجه دربارهٔ شایعهٔ بیماری دوست‌محمدخان (۱۸ صفر ۱۲۷۸)
۱۵ـ گزارش کنسولگری ایران در بمبئی به وزارت امور خارجه دربارهٔ تهدید انگلیسیها به اقدام علیه ایران در صورت کمک دولت ایران به سلطان احمدخان حاکم هرات (۸ ذی‌القعدهٔ ۱۲۷۸)
۱۶ـ دستورالعمل میرزا سعیدخان انصاری وزیر امور خارجه به میرزا حسین‌خان نمایندهٔ مخصوص دولت ایران در انگلیس در باب مذاکره با مقامات انگلیسی در مورد نگرانی دولت ایران از حملهٔ دوست‌محمدخان به هرات (۱۴ صفر ۱۲۷۹)
۱۷ـ مراسلهٔ ناصرالدین شاه به ملکهٔ ویکتوریا و معرفی میرزا حسین‌خان به عنوان سفیر فوق‌العاده (۱۸ صفر ۱۲۷۹)
۱۸ـ دستورالعمل وزیر امور خارجه به میرزا حسین‌خان وزیرمختار در باب نگرانی ایران از حملهٔ

دوست‌محمدخان به هرات (۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۷۹)
۱۹ـ نامهٔ وزیر امور خارجه به میرزا حسین‌خان و انتقاد از عملکرد وی در مأموریت اعزامی به انگلیس (۶ رجب ۱۲۷۹)
۲۰ـ دستورالعمل وزیر امور خارجه به ناصرالملک سفیر ایران در لندن در باب نگرانی از حملهٔ دوست‌محمدخان به هرات (۱۵ شعبان ۱۲۷۹)
۲۱ـ دستورالعمل ناصرالدین شاه به ناصرالملک سفیر ایران در لندن دربارهٔ اولتیماتوم دولت ایران به دولت انگلیس در مورد تجاوز دوست‌محمدخان به قلمرو سلطان احمدخان (۱۵ شعبان ۱۲۷۹)
۲۲ـ گزارش کنسولگری ایران در بمبئی به وزارت امور خارجه دربارهٔ محاصرهٔ هرات و تحریکات انگلیسیها (۷ شوال ۱۲۷۹)
۲۳ـ گزارش ناصرالملک سفیر ایران در لندن به وزیر امور خارجه در باب ملاقات با پادشاه و وزیر خارجهٔ انگلیس (۱۲ شوال ۱۲۷۹)
۲۴ـ مراسلهٔ رسل وزیر امور خارجهٔ انگلیس به ناصرالملک سفیر ایران در لندن در پاسخ به اولتیماتوم ایران در مورد حملهٔ دوست‌محمدخان به هرات در آوریل ۱۸۶۳ (۱۲۷۹ق)
۲۵ـ مراسلهٔ رسل وزیر امور خارجهٔ انگلیس به ناصرالملک سفیر ایران در لندن دربارهٔ شرایط پیشنهادی ایران درمورد حملهٔ دوست محمدخان به‌هرات در آوریل۱۸۶۳(۱۲۷۹ق)
۲۶ـ ترجمهٔ مراسلهٔ طامسن وزیرمختار انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه در باب توصیه به دولت ایران مبنی بر عدم توسل به جنگ علیه دوست‌محمدخان (۱۲۷۹ ق)
۲۷ـ نامهٔ ناصرالدین شاه به وزیر امور خارجه در مورد حملهٔ افغانها و ترکمانها به خراسان (۱۲۷۹ ق)
۲۸ـ گزارش کنسولگری ایران در بمبئی به وزارت امور خارجه دربارهٔ اخبار جنگ هرات و اتحاد هزاره‌ها با سلطان احمدخان علیه دوست‌محمدخان (۱۲۷۹ ق)
۲۹ـ گزارش ناصرالملک سفیر ایران در لندن به وزیر امور خارجه در باب مذاکره با رسل وزیر امور خارجهٔ انگلیس در مورد هرات (۱۵ محرم ۱۲۸۰ ق)
۳۰ـ گزارش ناصرالملک سفیر ایران در لندن به وزیر امور خارجه در مورد مذاکره با وزیر امور خارجهٔ انگلیس دربارهٔ هرات و افغانستان و موارد دیگر (۱۸ صفر ۱۲۸۰ ق)
۳۱ـ مراسلهٔ سفارت انگلیس در تهران به وزیر امور خارجه در باب توصیهٔ دولت انگلیس به دوست‌محمدخان دربارهٔ عدم تجاوز به حقوق ایران (۱۳ ربیع‌الاول ۱۲۸۰)
۳۲ـ یادداشت طامسن وزیرمختار انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه در مورد تذکر به

شیرعلی‌خان دربارهٔ عدم تجاوز به سرحدات ایران (۱۱ شوال ۱۲۸۰)

فصل سوم: ایران و جانشینان دوست‌محمدخان ۲۸۷

۳۳ـ نامهٔ ناصرالدین شاه به وزیر امور خارجه در مورد عدم فرستادن نماینده‌ای از دولت به افغانستان (۱۲۸۰ ق)

۳۴ـ گزارش باقرخان فرستادهٔ ایران به هرات به وزیر امور خارجه در باب شرح اوضاع هرات در زمان حکومت امیرمحمد یعقوب خان (۱۲۸۰ ق)

۳۵ـ گزارش سفارت ایران در پترزبورگ به وزارت امور خارجه از بازتاب مأموریت وزیر جنگ ایران در خراسان در روزنامه‌های انگلیس و روسیه (۹ ربیع‌الاول ۱۲۸۱)

۳۶ـ گزارش کنسولگری ایران در بمبئی به وزارت امور خارجه از اوضاع و احوال افغانستان (۲۶ رجب ۱۲۸۱)

۳۷ـ گزارش علاء السلطنه کنسول ایران در بمبئی به وزیر امور خارجه در مورد موقعیت مساعد دولت ایران در افغانستان (۴ ذی‌القعدهٔ ۱۲۸۱)

۳۸ـ عریضهٔ امیر افضل خان امیر افغانستان به ناصرالدین شاه و ابراز ارادت وی به شاه ایران (۱۲۸۳ ق)

۳۹ـ گزارش علاء السلطنه کنسول ایران در بمبئی به وزیر امور خارجه دربارهٔ تبلیغات انگلیسیها علیه سیاست ایران در افغانستان (۳۰ ربیع‌الثانی ۱۲۸۴)

۴۰ـ گزارش علاء السلطنه کنسول ایران در بمبئی به وزیر امور خارجه از اوضاع افغانستان و جنگ شیرعلی‌خان با افضل خان (۱۸ جمادی الاول ۱۲۸۴)

۴۱ـ گزارش علاء السلطنه کنسول ایران در بمبئی به وزیر امور خارجه از مناسبات امیرشیرعلی‌خان با ایران، روس و انگلیس (۳ جمادی‌الثانی ۱۲۸۴)

۴۲ـ گزارش علاءالسلطنه کنسول ایران در بمبئی به وزیر امور خارجه از اوضاع افغانستان و ترکستان (۷ ذی‌القعدهٔ ۱۲۸۴)

۴۳ـ گزارش علاءالسلطنه کنسول ایران در بمبئی به وزیر امور خارجه در باب شایعات و اخبار در مورد لشکرکشی ایران به هرات (۲۰ محرم ۱۲۸۶)

۴۴ـ گزارش کنسولگری ایران در بمبئی به وزیر امور خارجه در مورد بازتاب سفر نمایندهٔ ایران به کابل (۱۴ شعبان ۱۲۸۶)

۴۵ـ گزارش کنسولگری ایران در بمبئی به وزیر امور خارجه از مناسبات یعقوب خان حاکم هرات

با پدرش امیرشیرعلی‌خان (۷ شعبان ۱۲۸۹)

فصل چهارم: تحدید حدود سیستان بین ایران و افغانستان ۳۱۱
۴۶ـ مراسلهٔ وزارت امور خارجهٔ ایران به سفارتهای روسیه و فرانسه در تهران دربارهٔ حاکمیت ایران بر لاش و جوین (۱۵ رجب ۱۲۷۴)
۴۷ـ دستورالعمل وزیر امور خارجه به میرزا حسین خان وزیر مختار مخصوص ایران در لندن در باب مذاکره با مقامات وزارت امور خارجهٔ انگلیس در مورد مالکیت ایران بر سرتاسر سیستان (۹ ربیع‌الاول ۱۲۷۹)
۴۸ـ نامهٔ وزیر امور خارجه به میرزا حسین خان دربارهٔ دلایل مالکیت ایران بر سرتاسر سیستان (ربیع‌الاول ۱۲۷۹)
۴۹ـ گزارش ناصرالملک سفیر ایران در لندن به وزیر امور خارجه در مورد دیدار و گفت‌وگو با وزیر امور خارجهٔ انگلیس دربارهٔ تحریکات دوست‌محمدخان در سیستان (۲۲ جمادی الاول ۱۲۸۰)
۵۰ـ مراسلهٔ ناصرالملک سفیر ایران در لندن به لرد رسل وزیر امور خارجهٔ انگلیس در باب ممانعت از حملهٔ افغانها به سیستان (۲۲ جمادی‌الاول ۱۲۸۰)
۵۱ـ مراسلهٔ وزیر امور خارجهٔ انگلیس به ناصرالملک سفیر ایران در لندن دربارهٔ احالهٔ تعیین مالکیت بر سیستان به زور شمشیر ایران و افغانها (نوامبر ۱۸۶۳)
۵۲ـ مراسلهٔ میرزا سعیدخان انصاری وزیر امور خارجه به ناصرالملک سفیر ایران در لندن در باب واکنش دولت ایران به موضع لرد رسل دربارهٔ سیستان و رد موضع وی (۶ شعبان ۱۲۸۰)
۵۳ـ دستورالعمل وزیر امور خارجه به حاجی محسن خان معین‌الملک سفیر ایران در لندن در باب تذکر به دولت انگلیس در مورد واکنش ایران به مداخلهٔ افغانها در امور سیستان (۱۲۸۶ ق)
۵۴ـ مراسلهٔ وزارت امور خارجهٔ ایران به سفارت انگلیس در تهران دربارهٔ پذیرش مشروط حکمیت انگلیس در تحدید حدود سیستان (۱۷ محرم ۱۲۸۷)
۵۵ـ پاسخ وزارت امور خارجهٔ ایران به سفارت انگلیس در تهران دربارهٔ پذیرفتن تأخیر در آغاز حکمیت در سیستان (۲۰ شعبان ۱۲۸۷)
۵۶ـ گزارش میرزا معصوم خان انصاری نمایندهٔ ایران در حکمیت سیستان به وزیر امور خارجه در باب زیانهای تأخیر در تعیین حدود سیستان (۱۵ رمضان ۱۲۸۷)
۵۷ـ گزارش میرزا معصوم خان انصاری به وزیر امور خارجه در باب تعیین تکلیف هیئت

نمایندگی ایران در حکمیت سیستان (۲۴ رمضان ۱۲۸۷)

۵۸ـ گزارش میرزا معصوم خان انصاری به ناصرالدین شاه در مورد سیاستهای دولت انگلیس علیه حاکمیت ایران در سیستان (۱۰ شوال ۱۲۸۷)

۵۹ـ گزارش میرزا معصوم خان انصاری به وزیر امور خارجه از مذاکره با نمایندگان انگلیس در باب حکمیت سیستان (شوال ۱۲۸۷)

۶۰ـ مراسلهٔ وزارت خارجهٔ ایران به سفارت انگلیس در تهران در باب عدم دخالت ایران در لاش و جوین (۱۱ ربیع‌الثانی ۱۲۸۸)

۶۱ـ گزارش میرزا معصوم خان انصاری به وزیر امور خارجه از تلاش گلداسمیت برای تطمیع مردم سیستان علیه دولت (۲۸ شوال ۱۲۸۸)

۶۲ـ گزارش میرزا معصوم خان انصاری به وزیر امور خارجه از اقدامات گلداسمیت نمایندهٔ انگلیس برای تجزیهٔ سیستان و مقاومت نمایندهٔ ایران در برابر وی (۷ ذی‌الحجهٔ ۱۲۸۸)

۶۳ـ گزارش میرزا معصوم خان انصاری به وزیر امور خارجه از مشکلات مالی هیئت ایرانی در حکمیت سیستان (۱۴ صفر ۱۲۸۹)

۶۵ـ مراسلهٔ وزارت امور خارجهٔ ایران به سفارت انگلیس در تهران در باب تأکید مجدد ایران به موافقت مشروط با حکمیت در سیستان (۱۶ صفر ۱۲۸۹)

۶۶ـ گزارش کنسولگری ایران در بمبئی به وزیر امور خارجه در مورد تحرکات افغانها در مرز سیستان (۷ شعبان ۱۲۸۹)

۶۷ـ گزارش سفیر ایران در لندن به وزیر امور خارجه دربارهٔ اطمینان خواستن از انگلیسیها برای جلوگیری از تجاوز افغانها به سیستان (۲۷ شعبان ۱۲۸۹)

۶۸ـ مراسلهٔ سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجهٔ ایران در باب ابراز اطمینان به ایران در مورد عدم تجاوز افغانها به متصرفات ایران در سیستان تا تعیین تکلیف حکمیت (۲۸ شعبان ۱۲۸۹)

۶۹ـ مراسلهٔ وزارت امور خارجهٔ ایران به سفارت انگلیس در تهران در مورد حفظ وضع موجود در سیستان (۱۶ رمضان ۱۲۸۹)

۷۰ـ گزارش میرزا معصوم خان انصاری به وزارت امور خارجه از پاسخ وی به گلداسمیت دربارهٔ خط مرزی طبیعی ایران و افغانستان در سیستان (۱۲۸۹ ق)

۷۱ـ گزارش میرزا معصوم خان انصاری به وزارت امور خارجه از اعتراضهای گلداسمیت به وی (۱۲۸۹ق)

۷۲ـ گزارش وزیر امور خارجه به ناصرالدین شاه از مراسلهٔ سفارت انگلیس به وزارت امور خارجهٔ ایران دربارهٔ تجمع قشون ایران در سیستان (۲۸ رمضان ۱۲۹۰)
۷۳ـ مراسلهٔ سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجهٔ ایران در مورد مذاکرهٔ سفیر ایران با وزیر امور خارجهٔ انگلیس در باب حدود سیستان (۱۲۹۰ ق)
۷۴ـ گزارش حشمت‌الملک امیر قائن به ناصرالدین شاه از تحرکات افغانها در حدود سیستان (۱۲۹۲ ق)
۷۵ـ گزارش رکن‌الدوله حاکم خراسان به وزارت امور خارجه از خطرات متوجه سیستان (۴ جمادی‌الثانی ۱۲۹۵)
۷۶ـ گزارش مستشارالملک به وزارت امور خارجه از ناآرامیهای سیستان (۱۹ رمضان ۱۲۹۵)
۷۷ـ تلگراف میرزا ملکم خان سفیر ایران در لندن به وزیر امور خارجه در باب تقاضای دولت انگلیس مبنی بر معاوضهٔ قطعه‌ای از خاک سیستان با نیزار (۵ شعبان ۱۳۰۱)
۷۸ـ گزارش امین‌السلطان صدراعظم به ناصرالدین شاه در باب اقدامات عمرانی در خاک افغانستان که مانع از آمدن آب به سیستان ایران خواهد شد (۱۳۰۶ ق)

فصل پنجم: آخرین کوششهای دولت ایران برای اعادهٔ حاکمیت در هرات و سیستان شرقی. . . ۳۵۵
۷۹ـ گزارش رکن‌الدوله والی خراسان به میرزا حسین خان سپهسالار دربارهٔ ورود ایوب‌خان و اسکندرخان به مشهد مقدس و مقاصد آنها (۹ صفر ۱۲۹۲)
۸۰ـ مراسلهٔ میرزا حسین خان سپهسالار به ایوب‌خان فرزند امیرشیرعلی‌خان دربارهٔ ابراز دوستی و مساعدت دولت ایران به وی (۱۸ ذی‌القعدهٔ ۱۲۹۳)
۸۱ـ گزارش کنسول ایران در تفلیس به وزیر امور خارجه از اخبار منتشر شده در روسیه در باب توافق ایران و انگلیس دربارهٔ واگذاری هرات به ایران (۶ ذی‌الحجهٔ ۱۲۹۴)
۸۲ـ مراسلهٔ وزارت امور خارجه به سردار ایوب‌خان و مشاوره با وی در باب بازگشت به هرات و تصرف این شهر (۲۶ محرم ۱۲۹۶)
۸۳ـ مراسلهٔ میرزا حسین خان سپهسالار اعظم به سردار ایوب‌خان دربارهٔ اجازهٔ ناصرالدین شاه به ایوب‌خان برای بازگشت به هرات و تصرف این شهر و اعطای وجه به وی برای این مقصود (۲۸ محرم ۱۲۹۶)
۸۴ـ گزارش مخبرالدوله به ناصرالدین شاه از اوضاع خراسان و استرآباد و دستور ناصرالدین شاه مبنی بر عدم اجازه به مأموران سیاسی انگلیس برای دخالت در امور اتباع افغانستان (۱۷ رجب ۱۲۹۶)

۸۵ـ گزارش حشمت‌الملک امیر قائن به وزارت امور خارجه از موقعیت مناسب برای تصرف لاش و جوین و سیستان موضوعه (۱۵ ذی‌الحجهٔ ۱۲۹۶)
۸۶ـ گزارش رکن‌الدوله والی خراسان به وزیر امور خارجه از کوششهای مأموران انگلیسی برای اتحاد و دوستی ایوب‌خان با دولت انگلیس (۱۵ ذی‌الحجهٔ ۱۲۹۶)
۸۷ـ تقاضای استخارهٔ ناصرالدین شاه از سیدصادق طباطبایی در مورد تصرف هرات توسط دولت ایران (۱۲۹۷ ق)
۸۹ـ گزارش سفارت ایران در روسیه به وزارت امور خارجه از بازتاب نزدیکی ایران به انگلیس و احتمال بازگرداندن هرات به ایران در روسیه (۱۲۹۷ ق)
۹۰ـ نامهٔ رکن‌الدوله والی خراسان به ناصرالدین شاه در باب ابراز تمایل والی میمنه به تحت‌الحمایگی دولت ایران (۸ شوال ۱۲۹۹)

فصل ششم: ایوب‌خان از پناهندگی دوباره به ایران تا استرداد ۳۷۱
۹۱ـ دستور ناصرالدین شاه به وزیر امور خارجه در مورد دور کردن ایوب‌خان از سرحد ایران و اعزام وی به مشهد (ذی‌الحجهٔ ۱۲۹۸)
۹۲ـ تلگراف مستشار الملک به مخبرالدوله در باب اعزام مأمور به قائنات برای تعیین تکلیف ایوب‌خان (۶ محرم ۱۲۹۹)
۹۳ـ عریضهٔ سردار ایوب‌خان به ناصرالدین شاه و ابراز ارادت وی به ناصرالدین شاه (۱۹ صفر ۱۲۹۹)
۹۴ـ گزارش رکن‌الدوله والی خراسان به صدراعظم از مذاکره با ایوب‌خان در باب عزیمت وی به تهران (۵ ربیع‌الاول ۱۲۹۹)
۹۵ـ نامهٔ رکن‌الدوله به ناصرالدین شاه دربارهٔ کسب تکلیف در مورد ایوب‌خان (۱۲ ربیع‌الاول ۱۲۹۹)
۹۶ـ مراسلهٔ سردار ایوب‌خان به رکن‌الدوله و درخواست کمک از دولت ایران (۱۵ ربیع‌الاول ۱۲۹۹)
۹۷ـ گزارش رکن‌الدوله به وزیر امور خارجه از نگرانیهای ایوب‌خان برای عزیمت به تهران (۱۶ ربیع‌الاول ۱۲۹۹)
۹۸ـ گزارش وزیر امور خارجه به ناصرالدین شاه از گفت‌وگو با سفیر انگلیس و اعتراض سفیر به دولت ایران در باب ایوب‌خان (ربیع‌الاول ۱۲۹۹)
۹۹ـ مراسلهٔ وزارت امور خارجهٔ ایران به سفارت انگلیس در تهران و پاسخ به اعتراضهای سفارت انگلیس در باب ایوب‌خان و مسائل دیگر(ربیع‌الاول ۱۲۹۹)

۱۰۰ـ تلگراف رکن‌الدوله والی خراسان به وزیر امور خارجه دربارهٔ علت تأخیر در حرکت ایوب‌خان (۲۹ ربیع‌الاول ۱۲۹۹)
۱۰۱ـ تلگراف رکن‌الدوله والی خراسان به ناصرالدین شاه دربارهٔ تعیین تکلیف سردار ایوب‌خان (۱ ربیع‌الثانی ۱۲۹۹)
۱۰۲ـ مراسلهٔ سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجهٔ ایران دربارهٔ درخواست ممانعت از خروج ایوب‌خان از تهران (۲۴ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۰)
۱۰۳ـ مراسلهٔ وزیر امور خارجه به صدراعظم در باب عدم موافقت ناصرالدین شاه با درخواستهای انگلیس دربارهٔ ایوب‌خان (ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۰)
۱۰۴ـ دستورالعمل وزیر امور خارجه به میرزا ملکم خان سفیر ایران در لندن دربارهٔ گفت‌وگو با وزیر امور خارجهٔ انگلیس دربارهٔ ایوب‌خان (۱۷ ذی‌الحجه ۱۳۰۰)
۱۰۵ـ دستورالعمل ناصرالدین شاه به رکن‌الدوله در مورد ورود ایوب‌خان به خراسان (۵ محرم ۱۳۰۱)
۱۰۶ـ دستورالعمل وزیر امور خارجه به میرزا ملکم خان سفیر ایران در لندن دربارهٔ مذاکره با دولت انگلیس در مورد خروج ایوب‌خان از ایران (۱۱ محرم ۱۳۰۱)
۱۰۷ـ نامهٔ وزیر امور خارجه به میرزا ملکم خان سفیر ایران درلندن دربارهٔ مشورت با وی در مورد اعتراض دولت انگلیس (۳ صفر ۱۳۰۱)
۱۰۸ـ مراسلهٔ میرزا ملکم خان با وزیر امور خارجه دربارهٔ اعتراض دولت انگلیس در مورد ایوب‌خان و نظر وی مبنی بر بی‌اعتباری این اعتراض (۵ صفر ۱۳۰۱)
۱۰۹ـ گزارش میرزا ملکم خان به وزیر امور خارجه از تشویش دولت انگلیس دربارهٔ آمدن ایوب‌خان به مشهد (۱۹ صفر ۱۳۰۱)
۱۱۰ـ گزارش میرزا ملکم خان به وزیر امور خارجه از اعتراض رسمی وزیر امور خارجهٔ انگلیس به ایران در باب ایوب‌خان (۲۰ صفر ۱۳۰۱)
۱۱۱ـ نامهٔ میرزا ملکم خان به وزیر امور خارجه و تحلیل وی از سیاست دولت ایران در قبال ایوب‌خان (۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۰۱)
۱۱۲ـ عریضهٔ سردار ایوب‌خان به ناصرالدین شاه دربارهٔ درخواست کمک از دولت ایران (۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۰۱)
۱۱۳ـ نامهٔ ناصرالدین شاه به وزیر امور خارجه در باب علاقه و محبت شخصی وی و دولت ایران به سردار ایوب‌خان و افسوس از دلتنگی ایوب‌خان (احتمالاً ۱۳۰۱ ق)

۱۱۴ـ مراسلهٔ سفارت انگلیس در تهران به وزیر امور خارجه دربارهٔ درخواست از دولت ایران برای مراقبت از ایوب‌خان (۲۲ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۲)
۱۱۵ـ گزارشی به رکن‌الدوله والی خراسان از محل اختفاء سردار ایوب‌خان در مشهد و مذاکرهٔ وی با مکلین کنسول انگلیس در مشهد (۲۵ صفر ۱۳۰۵)

فصل هفتم: تحدید حدود ایران و افغانستان در هشتادان ۳۹۷
۱۱۶ـ مراسلهٔ ژنرال لمسدون رئیس هیئت تحدید حدود مرزهای افغانستان به آصف الدوله والی خراسان دربارهٔ تقاضای تعلیق از دولت ایران در مورد آبادانی هشتادان (۲ مه ۱۸۸۵ / رجب ۱۳۰۲)
۱۱۷ـ مراسلهٔ وزیر امور خارجه به ژنرال لمسدون و دفاع وی از مالکیت ایران بر هشتادان و آبادانی این منطقه (۱۹ رجب ۱۳۰۲)
۱۱۸ـ تلگراف آصف‌الدوله والی خراسان به وزیر امور خارجه در باب تأکید بر ادامهٔ تصرفات مالکانه در هشتادان (۲۴ رجب ۱۳۰۲)
۱۱۹ـ مراسلهٔ سفارت انگلیس در تهران به وزیر امور خارجهٔ ایران در باب ادعاهای امیر افغانستان در مورد هشتادان (۱۸ ذی‌الحجه ۱۳۰۳)
۱۲۰ـ مراسلهٔ نیکلسن کاردار سفارت انگلیس در تهران به وزیر امور خارجهٔ ایران در باب تأکید بر پیشنهاد حکمیت دولت انگلیس در هشتادان (۱۳۰۳ ق)
۱۲۱ـ مراسلهٔ سفارت انگلیس در تهران به وزیر امور خارجهٔ ایران در باب تقاضا از دولت ایران برای خویشتن‌داری در برابر حرکات افغانها در هشتادان (۲۷ ژانویهٔ ۱۸۸۷ / ربیع‌الاول ۱۳۰۴)
۱۲۲ـ یادداشت وزارت امور خارجه ایران به سفارت انگلیس دربارهٔ تجاوز افغانها به هشتادان (۲۷ جمادی‌الاول ۱۳۰۴)
۱۲۳ـ گزارش میرزا محبعلی‌خان ناظم‌الملک کارگزار وزارت امور خارجه در خراسان به وزیر امور خارجه از عدم ملاقات با مکلین کنسول انگلیس در مشهد (۱۳ محرم ۱۳۰۵)
۱۲۴ـ گزارش ناظم‌الملک به وزیر امور خارجه از اعتراض وی به کنسول انگلیس در مشهد دربارهٔ تجاوز نیروهای عبدالرحمان خان به خاک ایران (۲۰ محرم ۱۳۰۵)
۱۲۵ـ مراسلهٔ ژنرال مکلین به ناظم‌الملک دربارهٔ رد اعتراض ناظم‌الملک در مورد تجاوز به خاک ایران و پاسخ اعتراضیهٔ مجدد ناظم‌الملک به وی (۲۰ محرم ۱۳۰۵)
۱۲۶ـ یادداشت سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجهٔ ایران در پاسخ به اعتراض ایران

دربارهٔ دخالت افغانها در هشتادان (۲۸ دسامبر ۱۸۸۷/ ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۰۵)
۱۲۷ـ مراسلهٔ ناظم‌الملک به سهام الملک حاکم خواف و باخرز و جام دربارهٔ تدابیر پیشنهادی برای حفظ امنیت در سرحدات ایران و افغانستان (۱۵ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۵)
۱۲۸ـ گزارش ناظم‌الملک به وزیر امور خارجه از مذاکره با نمایندگان انگلیس و افغانستان برای تعیین حدود هشتادان (ذی‌الحجه ۱۳۰۵)
۱۲۹ـ گزارش ناظم‌الملک به وزیر امور خارجه دربارهٔ آثار زیانبار نظر مکلین دربارهٔ حدود هشتادان (۹ ذی‌الحجه ۱۳۰۵)
۱۳۰ـ مراسلهٔ ناظم‌الملک به وزیر امور خارجه در باب ارسال اطلاعاتی از موقعیت جغرافیایی مناطق سرحدی ایران و افغانستان (۹ ذی‌الحجه ۱۳۰۵)
۱۳۱ـ گزارش مهندس محمدعلی خان سرتیپ به وزارت امور خارجه از موقعیت جغرافیایی مناطق سرحدی ایران و افغانستان در هشتادان و خوشابه (ذی‌الحجه ۱۳۰۵)
۱۳۲ـ گزارش ناظم‌الملک به وزیر امور خارجه از نظر افغانها دربارهٔ حدود هشتادان و اعتراف ضمنی آنها به مالکیت ایران بر این حدود در بین ادعاهایشان به خاک ایران (۱۳ ذی‌الحجه ۱۳۰۵)
۱۳۳ـ گزارش ناظم‌الملک به وزیر امور خارجه از علف‌چرانی افغانها در حدود خوشابه و موسی‌آباد و عواقب سیاسی آن (۲۷ ذی‌الحجه ۱۳۰۵)
۱۳۴ـ گزارش ناظم‌الملک به وزیر امور خارجه از مذاکره با مکلین دربارهٔ خوشابه و تحرکات افغانها در آن حدود (۲۷ ذی‌الحجه ۱۳۰۵)
۱۳۵ـ نامهٔ ناظم‌الملک به وزیر امور خارجه در باب ناامیدی از اتخاذ رویهٔ منصفانه به وسیلهٔ ژنرال مکلین (۲۷ ذی‌الحجه ۱۳۰۵)
۱۳۶ـ گزارش مؤیدالدوله والی خراسان به ناصرالدین شاه در باب تجاوزات افغانها در منطقهٔ موسی‌آباد (۲۲ ذی‌القعدهٔ ۱۳۱۲)
۱۳۷ـ گزارش کارگزاری وزارت امور خارجه در خراسان به وزارت امور خارجه از لزوم ایجاد پست و چاپار در هشتادان (۴ ذی‌القعدهٔ ۱۳۱۳)

فصل هشتم: سیاستهای سرکوبگرایانهٔ عبدالرحمان خان و واکنش ملت و دولت ایران ۴۲۳
۱۳۸ـ گزارش ایالت خراسان به صدارت عظمی از تقاضای پناهندگی ایلات اچکزائی و نورزائی به دولت ایران (۸ جمادی الآخرهٔ ۱۳۰۹)

۱۳۹ـ نامهٔ سرداران اچکزائی به سردار عبدالمجیدخان نوادهٔ سلطان احمدخان آخرین حاکم ایران در هرات دربارهٔ درخواست حمایت از وی در برابر تعدیات و ظلمهای عبدالرحمان خان (جمادی الآخر ۱۳۰۹)

۱۴۰ـ نامهٔ حاجی شیخ محمدتقی مجتهد به ناصرالدین شاه و تقاضای وی مبنی بر حمایت ناصرالدین شاه به عنوان فرمانروای شیعیان جهان از شیعیان افغانستان و ممانعت از قتل‌عام آنان (۱۰ ربیع‌الاول ۱۳۱۰)

۱۴۱ـ گزارش ایالت خراسان به صدارت عظمی از قتل‌عام شیعیان در هرات (۱۳ ربیع‌الاول ۱۳۱۰)

۱۴۲ـ مراسلهٔ امیر عبدالرحمان خان امیر افغانستان به میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان والی خراسان و ابراز نگرانی وی از واکنش مردم خراسان به قتل‌عام شیعیان افغانستان (۴ ربیع‌الثانی ۱۳۱۰)

۱۴۳ـ مراسلهٔ میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان والی خراسان به امیر عبدالرحمن خان امیر افغانستان و توصیهٔ وی به عبدالرحمان خان برای رعایت مساوات مذهبی بین مردم افغانستان (ربیع‌الثانی ۱۳۱۰)

۱۴۴ـ نامهٔ میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان به امین‌السلطان صدراعظم در باب ابراز نگرانی علماء از وضعیت شیعیان افغانستان (۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۱۰)

۱۴۵ـ نامهٔ میرزا حسن آشتیانی به امین‌السلطان صدراعظم و درخواست وی از دولت برای کمک به بهبود وضعیت شیعیان افغانستان (۲۲ ربیع‌الثانی ۱۳۱۰)

۱۴۶ـ نامهٔ امین‌السلطان صدراعظم به حاجی اشرفی مجتهد دربارهٔ اطمینان دادن به وی در مورد ممانعت از اعمال خشونت علیه فارسی زبانان افغانستان (۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۱۰)

۱۴۷ـ گزارش کارگزاری وزارت امور خارجه در خراسان به وزارت امور خارجه از وضعیت نامساعد شیعیان افغانستان و بی‌اعتباری وعده‌های دولت انگلیس دربارهٔ آنان (۸ جمادی‌الآخرهٔ ۱۳۱۰)

۱۴۸ـ نامهٔ میرزا زین‌العابدین خان غفاری کارگزار وزارت امورخارجه در خراسان به وزارت امور خارجه و درخواست وی از دولت برای تلاش در ممانعت از تعدی عبدالرحمان خان به خانوادهٔ محمد امیر بیک ایلخانی هزاره (۱۶ رجب ۱۳۱۰)

۱۴۹ـ گزارش امین‌السلطان، اتابک صدراعظم به میرزا حسن آشتیانی از اقدامات دولت دربارهٔ شیعیان افغانستان (۱۳۱۰ ق)

۱۵۰ـ گزارش کارگزاری وزارت امور خارجه در خراسان به وزارت امور خارجه در باب بی‌عدالتی حکومت افغانستان در حق ایرانیها (۲۰ شعبان ۱۳۱۲)

نتیجه‌گیری ۴۳۷
تصاویر اسناد ۴۳۹
کتاب‌شناسی ۵۲۳
نمایه ۵۲۹

پیشگفتار

ایران و افغانستان دو واحد سیاسی جهان معاصر، از دیرباز دارای سرزمینی یگانه با تاریخ و فرهنگی مشترک بوده‌اند. سرزمینهای خاوری ایران که در عصری به آریاناویچ / ایران‌ویـچ و در دوره‌ای بـه خراسان شهرت داشتند، سرزمین پیدایش اولین کانونهای تمدنی ایران و خاستگاه آیینها و نهضتهای فرهنگی و سیاسی ایرانی در درازنای تاریخ پرفراز و نشیب ایران هستند. بسیاری از مراکز فرهنگی و تمدنی مانند: بخارا، سمرقند، فرغانه، استروشنه، خوارزم، مرو، نسا، نیشابور، توس، مشهد، هرات، اسفزار، زرنج، رام شهرستان، قرنین، بست، قندهار، غزنین، بامیان، بلخ، مزارشریف، بدخشان و کابل نیز در این خطه پدیدار گردیده‌اند. همچنین این نکته نیز حائز اهمیت است که در ادوار گـوناگـون تاریخی، جغرافیای پهناور ایران و مراکز قدرت متعددی که در پاره‌ای زمانها در ایران وجود داشته، موجبات انفکاک سیاسی سرزمینهای ایرانی را فراهم می‌آورده، چنانچه در عصری سلطان محمود غزنوی، شهر غزنین را پایتخت تمدن ایرانی قرار داد و ادعای ایرانمداری داشت و در همان دوره در شروان و شیراز، ری و بغداد نیز حکومتهای دیگری پایبند به فرهنگ ایرانی بوده و درگسترش تمدن ایرانی کوشا بودند. در عصر صفویه با وجود اینکه بخش بزرگی از ایران به وحدت سیاسی رسید، ولی عدم اقتدار سیاسی صفویه در پاره‌ای از سرزمینهای شرقی ایـران مـانند: کـابل، بـلخ، بـخارا، سمرقند از یک سو و از سوی دیگر افزایش تضادهای مـذهبی، مـوجبات پـیدایش نـوعی تـمایز فرهنگی بین مناطقی همچون قندهار و کابل و هرات با دیگر نواحی ایران گردید. تا آنکه سرانجام شدت گرفتن فساد دولتی و تبعیضات مذهبی در عصر شاه سلطان حسین صفوی مـنجر بـه قـیام افغانهای غلجایی به رهبری میرویس و فرزندش محمود گردید. اما ظهور نادرشاه افشار آغاز عصر جدیدی بود و وی موفق شد با به کارگیری تمام تیره‌های ایرانی، شاهنشاهی بزرگی در بیشتر ایران پدید آورد که تقریباً همهٔ اقوام ایرانی از جمله افغانها در تأسیس و ادارهٔ آن سهم ارزنده‌ای داشتند،

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

ولی قتل نادرشاه و فقدان جانشینی مناسب برای وی شاهنشاهی نادرشاه را در آستانهٔ تجزیه قرار داد، با این حال سقوط نادرشاه نیز به معنای نابودی هویت ایرانی در قلمرو وی به ویژه در بخشهای خاوری ایران نبود و حکومت سدوزایی که در سرزمینهای خاوری شاهنشاهی نادرشاه افشار به وسیلهٔ یکی از بزرگ‌ترین سرداران نادرشاه پدیدار گردیده بود، خود نگهبان فرهنگ و تمدن ایرانی گردید.

در عصر قاجاریه، شاهان قاجار که خود را جانشین صفویه می‌دانستند با فرمانروایان سدوزایی که درصدد حفظ حکومت خود بودند رو در روی یکدیگر قرار می‌گیرند ولی به دلیل جنگهای ایران و روس و قدرت محدود دولت ایران، تلاش نهایی برای تثبیت سرحدات شرقی دولت ایران تا سالهای پایانی عصر فتحعلی شاه به تعویق می‌افتد تا آنکه پس از پایان جنگهای ایران و روس، دولت ایران به ابتکار شاهزاده عباس میرزا نایب‌السطنه درصدد نیل به قلمرو تاریخی ایران برمی‌آید ولی از همین دوره استعمار انگلیس با اراده‌ای در پی جلوگیری از وحدت سیاسی ایرانیان برآمده و با تلاشی وافر و استفاده از حربه‌های نظامی و سیاسی سرانجام در سال ۱۲۷۳ هجری (۱۸۵۷) دولت ایران را مجبور به چشم پوشی از ادعاهای خود بر بخش بزرگی از مناطق شرقی ایران می‌نماید. ولی این پایان ماجرا نبود و با توجه به یگانگی فرهنگی و تمدنی ایران و افغانستان و نیز عرصهٔ پرتلاطم سیاسی جهان در نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم میلادی و رقابت قدرتهای بزرگ در ایران و افغانستان، بحرانهای سیاسی پدید می‌آید که مانعی برای نزدیکی ایران و افغانستان می‌گردند.

در واقع آنچه که بر سر ایران و افغانستان آمد، و جنگهای مردمانی که تبار و فرهنگ تمدن مشترکی داشتند، بیشتر از هر چیز نتیجهٔ دسیسه‌های امپراتوری انگلیس برای حفظ موقعیت استعماریش در شبه قارهٔ هند بود و این امپراتوری برای رسیدن به اهداف خود با اختلاف انداختن، دو طرف را به جنگ و درگیری تشویق می‌کرد. در این پژوهش تلاش شده است تا نقشی که استعمار در انفکاک سیاسی ایران و افغانستان و بحرانهای به وجود آمده در افغانستان داشته، ترسیم گردد. توجه ویژه نیز با توجه به منابع موجود و بخصوص اسناد مورد استفاده به تنش‌آفرینیهای انگلستان اختصاص یافته است، کشوری که نقش محوری در رویدادهایی همچون عهدنامهٔ پاریس داشت. اما این موضوع نباید به معنای کم اهمیت بودن دخالتهای روسیه تلقی گردد. زیرا روسیه نیز با تجاوز نظامی و تلاش مستمر برای تضعیف ساختار نظامی، سیاسی و اداری ایران، نقض عهدهای پیاپی و تهدید دائمی ایالت خراسان در مصائب تحمیل شده بر ایران و افغانستان نقشی حائز اهمیت داشت که پرداختن به این موضوع خود پژوهشی مستقل را می‌طلبد.

با توجه به مطالبی که ذکر شد و اهمیت پیشینهٔ تاریخی و فرهنگی مشترک سرزمین واحد مردم ایران و افغانستان چگونگی انفکاک سیاسی ایران و افغانستان، تأثیر سیاست قدرتهای خارجی بر سرنوشت ایران و افغانستان، مناسبات دولت ایران با امیران و سرداران افغانی، وضعیت اجتماعی و سیاسی افغانستان و رقابت قدرتهای داخلی در این سرزمین در سدهٔ نوزدهم و نحوهٔ شکل‌گیری مرزهای ایران و افغانستان، در پژوهش ایران و افغانستان از یگانگی تا تعیین مرزهای سیاسی کوشش شده تا با محوریت استفاده از اسناد بایگانی وزارت امور خارجه ایران و نیز با یاری گرفتن از منابع تاریخی دیگر در دو بخش نوشتار و بازنویسی اسناد، عمده‌ترین مسائل تاریخی ایران و افغانستان از دوران باستانی که ایران و افغانستان امروز خاستگاه تمدنی یگانه بودند تا برهه‌ای که به تعیین مرزهای سیاسی ایران و افغانستان می‌انجامد، مورد بررسی قرار گیرد.

در بخش نوشتار به اجمال نقش ایران (آریانا) شرقی که مناطقی از آن هم اکنون در افغانستان قرار دارد، در ایجاد تمدن ایرانی و پدیدار شدن کانونهای تمدنی و نهضتهای سیاسی و اجتماعی ایرانی اشاره شده است و پس از ذکر مختصری از دورهٔ صفویه، قیام افغانهای غلجایی هوتکی و فرمانروایی نادرشاه افشار، پیدایش پادشاهی سدوزایی (حکومت احمدشاه ابدالی و جانشینان وی) بررسی شده و با تکیه بر حقایق مسلم تاریخی، پیوستگی پادشاهی سدوزایی با جهان تمدنی ایرانی و نقش احمدشاه ابدالی و جانشینانش به عنوان فرمانروایانی که ایرانی(آریایی) تبار و برخاسته از فرهنگ ایرانی بوده و بر سرزمینهایی ایرانی حکومت می‌کردند، تجزیه و تحلیل شده است. در ادامهٔ نوشتار به برآمدن سلسلهٔ قاجاریه و تلاشهای شاهان این سلسله برای تحکیم قدرت دولت مرکزی ایران در خراسان تا معاهدهٔ پاریس (۱۲۷۳ ق/۱۸۵۷) اشاره شده و سپس با تفصیل بیشتر به مباحثی که مرتبط با اسناد بازنویسی شده در تحقیق بوده و دربارهٔ سیاست خارجی ایران در افغانستان در دورهٔ پس از عهدنامهٔ پاریس تا پایان دولت ناصرالدین شاه می‌باشند، پرداخته شده و وقایعی همچون: حکومت سلطان احمدخان در هرات، مناسبات ایران با جانشینان دوست محمدخان و تحدید حدود ایران و افغانستان در سیستان مورد بررسی قرار گرفته است. ولی در مسائل دیگری مانند: تلاشهای دولت ایران برای تصرف هرات و سیستان شرقی، پناهندگی ایوب خان به ایران، تحدید حدود هشتادان و سیاستهای امیر عبدالرحمان خان برضد مردم افغانستان و واکنش دولت و ملت ایران به این موضوع، با توجه به اینکه اسناد از هرگونه توضیح تکمیلی گویاتر بودند، به ذکر اسناد بازنویسی شده بسنده گردید و در بخش نوشتار به این مباحث پرداخته نشد.

بخش دیگر این پژوهش،بخش بازنویسی اسناد است که با ارائهٔ یکصد و پنجاه سند تازه و

نویافته، اطلاعات مهمی دربارهٔ موضوع تحقیق عرضه گردیده است. این بخش مشتمل بر هشت فصل است که در ذیل هر یک از این فصلها را به اختصار بررسی می‌کنیم:

فصل اول: مناسبات دربار تهران با حکومتهای کابل، قندهار و هرات تا پیش از عهدنامهٔ پاریس؛ این فصل از دوازده سند تشکیل گردیده و در واقع مدخلی برای موضوع اصلی کتاب است. با وجود اینکه این فصل مربوط به دورهٔ زمانی پیش از مقطع موردنظر در تحقیق است ولی نظر به اینکه اسناد مندرج در این فصل تاکنون از دید محققان دور مانده بوده است، فصلی به بازنویسی این اسناد اختصاص داده شده است. از مهم‌ترین اسناد فصل اول می‌توان به اسناد شمارهٔ ۴ و ۵ کتاب حاضر دربارهٔ اعلام الحاق قندهار به ایران به وسیلهٔ کهندل خان حاکم قندهار، سند شمارهٔ ۶ دربارهٔ نامهٔ کهندل‌خان در باب تکذیب هرگونه رابطهٔ حکومت قندهار با انگلیسها، ابراز اطاعت و تبعیت حاکم هرات یارمحمدخان ظهیرالدوله به ناصرالدین شاه (سند شمارهٔ ۹) و برافراشتن پرچم دولت ایران در قندهار در سال ۱۲۷۱ ق (سند شمارهٔ ۱۱) اشاره کرد. اهمیت اسناد این فصل بیشتر مربوط به دورهٔ دوم حکومت کهندل خان بر قندهار است. در کتابهای دیگر نویسندگان ایرانی از جمله محمود محمود بیشتر دورهٔ اول حکومت کهندل خان در قندهار و اتحاد وی با دولت ایران مورد توجه قرار گرفته است (سالهای ۱۲۵۳ و ۱۲۵۴ ق) و حتی در کتاب گزیدهٔ اسناد سیاسی ایران و افغانستان (مسئله هرات در عصر محمدشاه) تدوین شده به وسیلهٔ محمدنادر نصیری‌مقدم نیز تنها اسناد مرتبط با اتحاد کهندل خان با دولت ایران در سالهای ۱۲۵۳ و ۱۲۵۴ ق بازنویسی و منتشر شده است. این در حالی است که کهندل خان پس از فرار از قندهار در سال ۱۲۵۴ ق و پناهندگی به ایران در سال ۱۲۵۹ ق، بار دیگر و با حمایت ایران به قندهار بازگشته و دوباره بر این شهر حاکم شد. دورهٔ دوم حکومت کهندل خان در قندهار تا مرگ وی در سال ۱۲۷۳ق طول کشید و در این دوره وی با صمیمیتی که با دورهٔ پیشین حکومتش قابل مقایسه نیست به تبعیت و اطاعت از ایران پرداخت که خود نیز به این مسئله اشاره داشته است (سند شمارهٔ ۶). اهمیت این فصل در آن است که اسناد مربوطه به این دورهٔ حکومت کهندل خان برای اولین بار بازنویسی شده و در معرض دید خوانندگان قرار گرفته است.

فصل دوم: منازعهٔ دوست محمدخان و سلطان احمدخان و واکنش دولت ایران؛ این فصل شامل بیست سند دربارهٔ مسائل مربوط به اختلافات حکومتهای کابل و هرات و حملهٔ دوست محمدخان امیر کابل به سلطان احمدخان حاکم دست‌نشاندهٔ ایران در هرات می‌باشد. به این موضوع

مورخان ایرانی و افغانستانی به اجمال پرداخته‌اند، ولی در کتاب حاضر به تفصیل همهٔ اسنادی که مرتبط با اعتراض دولت ایران به دولت انگلیس دربارهٔ حملهٔ امیر کابل به هرات هستند، بازنویسی شده‌اند. اسناد این فصل آشکارا حاکمیت سیاسی ایران بر هرات تا سال ۱۲۸۰ق، مداخلات و تحریکات انگلیسیها برای حملهٔ دوست محمدخان به هرات، ملاحظات راهبردی و ژئوپلتیکی ایران در مورد هرات و مرزهای خراسان و مسائل مربوط به افغانها، ترکمنها و بلوچها و پاره‌ای از مناسبات سیاسی ایران و انگلیس را که تاکنون به آن اشاره نشده است، مورد بررسی قرار می‌دهد. از مهم‌ترین اسناد این فصل می‌توان به اسناد شمارهٔ ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۳۰ اشاره کرد.

فصل سوم: ایران و جانشینان دوست محمدخان: در این فصل مناسبات ایران با حکومتهای حاکم بر افغانستان از سال ۱۲۸۰ تا سال ۱۲۹۶ق به استثناء مسائلی که مرتبط با سیستان بوده مورد بررسی قرار گرفته است. از مهم‌ترین اسناد این فصل می‌توان به اسنادی، همچون عریضهٔ امیر افضل خان امیر افغانستان به ناصرالدین شاه و ابراز ارادت وی نسبت به شاه ایران (سند شمارهٔ ۳۸)، گزارش باقرخان فرستادهٔ ایران به هرات از علاقهٔ شدید مردم و برخی رجال هرات به بازگشت هرات به ایران (سند شمارهٔ ۳۴) و گزارش کنسولگری ایران در بمبئی از بازتاب استقبال مردم و رجال افغانستان از سفر نمایندهٔ ایران به کابل (سند شمارهٔ ۴۴) اشاره کرد. دیگر اسناد این فصل نیز نشان‌دهندهٔ اوضاع سیاسی و اجتماعی افغانستان، و رقابت امیران افغانی برای کسب قدرت و جایگاه افغانستان و آسیای مرکزی در معادلات بین‌المللی و رقابت روس و انگلیس در این منطقه می‌باشند. در مجموع مطالعهٔ ۱۲ سند مندرج در این فصل حاوی اطلاعات گرانبهایی از صحنهٔ سیاسی و اجتماعی افغانستان در اواخر سدهٔ سیزدهم هجری است.

فصل چهارم: تحدید حدود سیستان بین ایران و افغانستان: در این فصل سی و دو سند دربارهٔ روند تحدید حدود سیستان بین ایران و افغانستان از سال ۱۲۷۴ تا ۱۳۰۶ ق گردآوری شده است. تحدید حدود سیستان موضوعی است که مورخان ایرانی همچون: محمود محمود، فریدون آدمیت، ابراهیم صفایی و پیروز مجتهدزاده و مورخان افغانی مانند: غبار، میرمحمد صدیق فرهنگ و ملامحمد فیض هزاره به آن پرداخته‌اند. پیروز مجتهدزاده در کتاب امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران با تفصیل بیشتری این مسئله را مورد بحث قرار داده است. ضمن اینکه در کتاب جغرافیای تاریخی سیستان که به کوشش حسن احمدی تدوین شده و حاوی سفرنامه‌های مأموران انگلیسی است نیز اطلاعات زیادی دربارهٔ حکمیت سیستان و تحدید حدود این منطقه موجود است. با این حال در این کتابها برخی نقاط ابهام وجود داشته و پاره‌ای از مسائل مرتبط با تحدید حدود سیستان

تاکنون پنهان بوده و ناشناخته باقی مانده است. اما اسنادی که در این فصل بازنویسی شده‌اند ضمن آنکه تکمیل کننده پژوهشهای پیشین هستند، برخی از پندارهایی را که به طور مسلم پذیرفته شده بودند، تصحیح می‌کنند. برای نمونه در حالی که گلداسمید به دلایل ایران دربارهٔ مالکیت بر سیستان به طور مبهمی اشاره کرده و از ذکر آنها و متن نامهٔ وزارت امور خارجه دربارهٔ این دلایل خودداری کرده است.و محمود محمود در جلد سوم کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس از عدم دسترسی به اسناد وزارت امور خارجه برای ذکر این دلایل ابراز تأسف کرده و مورخان دیگر نیز با وجود آنکه برخی از آنها مانند فریدون آدمیت به اسناد وزارت امور خارجه به سهولت دسترسی داشته‌اند، دلایل مالکیت ایران بر سیستان را در تحقیقاتشان ذکر نکرده و متن نامهٔ وزارت امور خارجه را بازنویسی نکرده‌اند ولی برای اولین بار در این تحقیق، این نامهٔ تاریخی و سند مهم درج گردیده است (سند شمارهٔ ۴۸). بسیاری دیگر از اسناد این فصل نیز همچون: گزارشهای ناصرالملک سفیر ایران در لندن، گزارشهای میرزا معصوم خان انصاری نمایندهٔ ایران در حکمیت سیستان و دستورالعملهای مقامات سیاسی ایران به نمایندگان وزارت امور خارجه از این قبیل هستند، اما پاره‌ای از اسناد این تحقیق نیز همچنان که پیش از این گفته شد، مباحث تأیید شده و مسلم انگاشتهٔ پژوهشگران را تصحیح می‌کنند. پژوهشگران ایرانی و در رأس آنها محمود محمود همگی به مراسلهٔ رسمی لرد راسل وزیر امور خارجهٔ انگلیس دربارهٔ متنازع فیه خواندن سیستان بین ایران و افغانستان اشاره داشته و بدون آنکه یادی از سوابق سیاسی و دیپلماتیکی که منجر به این مراسلهٔ رسمی گردیده (که البته به دلیل کمبود منابع ایرادی نمی‌توان بر آن وارد کرد) به میان آورند، این مراسله را در جهت منافع سیاسی ایران و برای تحریک ایران به اشغال قسمتهایی از سیستان که در دست افغانها بوده دانسته‌اند (برای نمونه، نک: محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، تهران: انتشارات اقبال، چ۷، ۱۳۷۸، ج۳، ص۸۹۶) و مورخان افغانی هم با تحریف حقایق مسلم تاریخی، دولت انگلیس را متهم به یاری کردن ایران برای تجزیهٔ سیستان غربی از افغانستان نموده‌اند (برای نمونه، نک: میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، قم: انتشارات احسانی،۱۳۷۵، ج۲، ص۱۱۵۴). چنین تفسیری دربارهٔ مراسلهٔ لرد راسل حتی در تحقیقات جدید هم مورد بازنگری قرار نگرفته و پیروز مجتهدزاده نیز در اثر خود (ایران مرزدار و مرزهای خاوری ایران،ترجمهٔ حمیدرضا ملک محمدی نوری، تهران: شیرازه، ۱۳۷۸، ص ۳۷۶)، مراسلهٔ لرد راسل را در جهت منافع سیاسی ایران و همسو با عهدنامهٔ ۱۸۵۷ میلادی پاریس دانسته است. اما مندرجات اسناد بازنویسی شده در تحقیق حاضر، چنین تفاسیری از مراسلهٔ لرد راسل را دگرگون کرده است. این اسناد ضمن آنکه روند

دیپلماتیک منجر به صدور نامهٔ راسل را نشان می‌دهد (اسناد شمارهٔ ۴۷ تا ۵۱) بیان‌کنندهٔ مستند واکنش دولت ایران به مراسلهٔ راسل و نامهٔ اعتراضیه و ردیهٔ دولت ایران بر این مراسله نیز هست (سند شمارهٔ ۵۲) و به روشنی نشان می‌دهد که این مراسله نه تنها در جهت منافع سیاسی ایران و خواستهٔ دولت ایران نبوده بلکه اقدامی در راستای خدشه‌دار کردن مالکیت انحصاری ایران بر سرتاسر سیستان بوده است که مورد اعتراض دولت ایران نیز قرار گرفته است. سایر اسناد این فصل هم برای آگاهی از حدود جغرافیایی سیستان و عواملی که منجر به تعیین مرزهای ایران و افغانستان در سیستان شده مفید می‌باشد و گوشه‌ای از تحریکات نابجای استعمار انگلیس راکه منجر به تجزیهٔ سیستان شرقی از ایران شده،ترسیم کرده و ماهیت تحمیلی مرزهای ایران و افغانستان در حدود سیستان به زیان ایران را ثابت می‌کند (برای نمونه،اسناد شمارهٔ ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۷۷).

فصل پنجم: آخرین کوششهای ایران برای اعادهٔ حاکمیت در هرات و سیستان شرقی؛ مسئلهٔ واگذاری مجدد هرات به ایران طی توافق ۱۲۹۷ ق با دولت انگلیس توسط فریدون آدمیت در کتابهای اندیشهٔ ترقی و حکومت قانون و مقالات تاریخی مورد بررسی قرار گرفته و بسیاری از اسناد ارزشمندی که در این باره در آرشیو اسناد وزارت امور خارجه وجود دارد نیز دراین دو تحقیق مورد استفاده قرار گرفته‌اند. به غیر از کتابهای فوق، نویسندگانی همچون محمود محمود، فیروز کاظم‌زاده،ابراهیم صفایی و یوسف متولی‌حقیقی نیز به این موضوع هر چند بسیار مختصرتر از آدمیت پرداخته‌اند. در آثار تمام این نویسندگان موضوعی که مورد توجه قرار گرفته معاهدهٔ ایران و انگلیس در مورد واگذاری هرات به ایران بوده و این در حالی است که در تحقیق حاضر به دو موضوع دیگر یعنی بازتاب توافق ایران و انگلیس دربارهٔ هرات در روسیه یعنی دیگر قدرت بین‌المللی مؤثر در افغانستان (اسناد شمارهٔ ۸۱، ۸۹) و تلاش ایران در داخل افغانستان و در بین امیران افغان برای تسلط مجدد بر هرات اشاره شده است. دراین فصل که مشتمل بر یازده سند می‌باشد، اسنادی دربارهٔ کمک ایران به ایوب‌خان برای تصرف هرات به وسیلهٔ وی، کوشش حشمت‌الملک امیر قائن برای تصرف سیستان شرقی و ابراز تبعیت حاکم میمنه از دولت ایران در سال ۱۲۹۹ ق بازنویسی شده‌اند.

فصل ششم: ایوب‌خان از پناهندگی دوباره به ایران تا استرداد؛ این فصل شامل ۲۵ سند است که از لحاظ آشنایی با مناسبات سیاسی ایران و انگلیس، تبیین سیاست خارجی ایران در اواخر عصر ناصری، رقابت روسیه و انگلیس در ایران و افغانستان و فهم بهتر از اوضاع سیاسی افغانستان حائز اهمیت است. اسناد این فصل بیشتر دستخط‌های ناصرالدین شاه و برخی نیز گزارشهای میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله می‌باشد.

فصل هفتم: تحدید حدود ایران و افغانستان در هشتادان؛ دربارهٔ موضوع تحدید حدود هشتادان پیش از این افزون بر سفرنامهٔ ژنرال مکلین داور انگلیسی تحدید حدود هشتادان، در آثار پژوهشگران ایرانی مانند محمود محمود و ابراهیم صفایی، و نویسندگان افغانی همچون محمد یوسف ریاضی هروی و میرغلام محمد غبار و در تألیفات جدید نیز در کتاب ایران و افغانستان متولی‌حقیقی و کتاب امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران، پیروز مجتهدزاده اشاره‌هایی شده است،ولی در بیشتر این کتابها به غیر از نوشتهٔ صفایی، یعنی کتاب مرزهای ناآرام از اسناد مرتبط با این مسئله استفاده نشده است وحتی در برخی آثار به ویژه در کتاب امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران دربارهٔ حدود هشتادان به نظرات ژنرال مکلین بسنده شده ولی در تحقیق حاضر در ۲۱ سند روند کامل پیدایش اختلاف بر سر مسئلهٔ هشتادان و ابعاد سیاسی، حقوقی و تاریخی و جغرافیایی موضوع هشتادان نشان داده شده است. از مهم‌ترین اسناد این فصل می‌توان به سند شمارهٔ ۱۲۱ دربارهٔ درخواست دولت انگلیس از دولت ایران برای خویشتن‌داری در برابر تجاوزات افغانها در هشتادان، سند شمارهٔ ۱۲۹ دربارهٔ آثار زیانبار نظر ژنرال مکلین و رد نظر غیرعلمی وی در مورد حدود هشتادان و سند شمارهٔ ۱۳۲ در مورد گزارش مأمور فنی و نقشه‌کش ایرانی از حدود جغرافیایی سرحدات ایران و افغانستان در هشتادان اشاره‌کرد. در مجموع این فصل نیز به طور مستند و مستدل بیانگر ماهیت تحمیلی مرزهای ایران و افغانستان در منطقهٔ هشتادان است.

فصل هشتم: سیاستهای سرکوبگرایانهٔ عبدالرحمان خان و واکنش ملت و دولت ایران؛ این فصل در سیزده سند بازتابی از قتل‌عام شیعیان و فارسی زبانان افغانستان در ایران است و از جهت آنکه بیانگر عمق فجایع عبدالرحمان خان بوده و نشان دهندهٔ واکنش مردم افغانستان در برابر این سرکوبگریها و مهاجرت توده‌های مردم این کشور به ایران و فعالیتهای علماء دین برای جلوگیری از قتل‌عام شیعیان می‌باشد، حائز اهمیت است. از مهم‌ترین اسناد این فصل می‌توان از نامهٔ حاجی شیخ محمدتقی مجتهد خراسانی به ناصرالدین شاه (سند شمارهٔ ۱۴۰)، مراسلات بین والی خراسان و امیر افغانستان (اسناد شمارهٔ ۱۴۲ و ۱۴۳) و نامه‌های متبادله بین میرزا حسن آشتیانی مجتهد معروف و امین‌السلطان صدراعظم (اسناد شمارهٔ ۱۴۵ و ۱۴۹) نام برد.در مجموع باید گفت که تحقیق حاضر با استفاده از یکصد و پنجاه سند که بیشتر آنها تاکنون در هیچ جایی منتشر نشده و در پژوهشی نیز از آنها استفاده نگردیده است، نکات جدیدی را در تاریخ ایران روشن می‌کند. نکتهٔ مهم دربارهٔ اسناد این پژوهش آن است که قسمت اعظم این اسناد از اسناد مکمل بایگانی وزارت امور خارجه هستند که تاکنون کمتر مورد استفاده قرار گرفته‌اند. اسناد پژوهش حاضر شامل: نامه‌های

سیاسی رد و بدل شده بین مقامهای ایرانی و انگلیسی، مذاکرات مکتوب سیاسی بین دولتمردان ایرانی، فرمانهای شاهان ایران به امیران افغانی و مراسلات این امیران با مقامات ایرانی و دستورالعملها و گزارشهای سیاسی وزارت امور خارجهٔ ایران است. بسیاری از این اسناد دربرگیرندهٔ دستخطهای ناصرالدین شاه می‌باشد و سرانجام می‌توان گفت که تحقیق حاضر افزون بر پژوهش دربارهٔ نقش افغانستان در سیاست خارجی ایران در عصر ناصرالدین شاه به بررسی چگونگی شکل‌گیری بخشهای مهمی از مرزهای ایران و افغانستان پرداخته و همچنین تحقیق مستندی است که گوشه‌هایی از دیپلماسی ایران در عصر ناصرالدین شاه قاجار را روشن می‌سازد. در پایان لازم می‌دانم از همکاری صمیمانهٔ مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، به ویژه جناب آقای نظرآهاری مدیریت سابق این مرکز و جناب آقای قریشی مدیریت فعلی، سپاسگزاری نمایم. همچنین بر خود واجب می‌دانم که از جناب آقای مهدی کریمی، پژوهشگر کوشای وزارت امور خارجه که نظراتشان در تدوین کتاب حاضر تأثیر زیادی داشته است، از جناب آقای محمدباقر اجتهادیان دیپلمات دانشمند که با صمیمیت کم‌نظیری همواره مشوق من بودند و چاپ این اثر به اهتمام ایشان عملی گردید، از جناب آقای میرمحمود موسوی، صاحب‌نظر گرامی که از ارائه دیدگاههایشان اینجانب را بهره‌مند ساخته‌اند و نیز از کارکنان کوشای مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی سرکار خانمها: دانشمند، لطیفی و حسینی تشکر کرده و توفیق مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی را در خدمت هر چه بیشتر به تاریخ و فرهنگ ایران از خداوند بزرگ مسئلت نمایم.

محمدعلی‌بهمنی قاجار

بخش اول

نوشتار

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

فصل اول

سرزمینهای شرقی ایران از گاه باستان تا پایان عصر نادر شاه افشار

از دو هزار سال پیش از میلاد تیره‌های بزرگی از نژاد آریایی در ناحیهٔ بین سیر دریا تا آمودریا ساکن شده و به تدریج گروههای پرجمعیت و بزرگی از آنها به سوی جنوب و جنوب غربی مهاجرت کردند.[1] به تحقیق می‌توان گفت که در سالهای اولیهٔ هزارهٔ اوّل پیش از میلاد شعبه‌های ایرانی و هندی نژاد آریایی از یکدیگر جدا شده، هندیها به سوی شبه قارهٔ هند سرازیر شده و ایرانیها در مناطقی که به آن شانزده سرزمین مقدس اوستایی می‌گفتند سکنا گزیده بودند.[2] این شانزده سرزمین که بعدها بیشتر آنها ایالات شرقی شاهنشاهی ایران گردیدند، عبارت بودند از: ایران واج = سرزمین باستانی آریانها، سوغده = سغد، مورو = مرو، باخذی = باختر، نیسایه = نسا، هرایو = هرات، وای کرت = کابل، اورو = توس یا غزنه، وَهرگان = گرگان، هرهوواتی = رخج، ای تومنت = وادی هیرمند، رگ = ری، سخر = شاهرود، وَرَن = صفحهٔ البرز، هیت هندو = پنجاب هندو، ولایات کنار رودخانهٔ رنگا.[3] ایرانیها پس از استقرار در سرزمینهای اوستایی به توسعهٔ قلمرو خود به سمت غرب اهتمام ورزیده و به مرور به مناطقی که به پارس و ماد معروف گشتند وارد شده و قلمرو خود را تا سرحد دریاچهٔ وان، بین‌النهرین و عیلام گسترش دادند.[4] ظهور دو شاهنشاهی بزرگ ماد و هخامنشی، ایرانیها را تبدیل به قوی‌ترین قدرت در جهان متمدن آن روز کرد. چنانچه در عصر داریوش بزرگ (۴۸۶-۵۲۲ پ.م) سرتاسر قفقاز، آسیای صغیر، مصر، شامات و بین‌النهرین و بخشهایی از اروپا و شمال افریقا تحت سلطه و اقتدار شاهنشاهی ایران درآمده بود. با این حال سرزمینهای شرقی ایران در هیچ عصری از حملات اقوام هم‌نژاد آریایی که در شمال شرقی ایران ساکن و به تورانی مشهور بودند،ایمن نبودند. توران که در آن هنگام سرزمینی خالی از عنصر هویتی ترک بوده،[5] بیشتر آن در قزاقستان کنونی و از پایان آب سیحون و جیحون و بیابان قراقوم آغاز می‌شده و تا دریای خزر و سواحل رود ولگا و سرزمین بلغارها (در روسیه) می‌رسیده است. مرز ایران و توران در آن سوی رود سیحون بوده و بنا به تأکید شاهنامهٔ فردوسی و نامه‌های باستانی، ختن و کاشغر نیز جزئی از سرزمینهای شرقی ایران به شمار می‌رفته‌اند،[6] تا آنجا که پس از شکست نیروهای متجاوز افراسیاب از سیاوش شاهزاده و سردار ایرانی، هنگامی که سیاوش از تورانیها عقب نشینی از ایران را خواستار می‌شود. به قول شاهنامه،افراسیاب دستور خروج نیروهای تورانی از شهرهای ایرانی را صادر

می‌کند:

بـخارا و سـغد و سـمرقند و چـاچ　　سپیچاب و آن کشوری تخت و عاج
تهی کرد و شد با سپه سـوی گـنگ　　بـهانه نـجست و فـریب و درنگ

و بدین ترتیب افراسیاب شهرهای ایرانی را که چندی با جنگ از ایران جدا ساخته بود، بر جای نهاد و خود با سپاه توران به سوی گنگ دژ رهسپار شد.[۷] به غیر از تأکید شاهنامه بر تعلق ماوراءالنهر (ورارود) بر ایران عصر کیانیان، در کتاب نامهٔ شهرستانهای ایران که به زبان پهلوی بـرجـای مـانده است، نخستین شهری که در ایران از آن یاد شده، سمرقند است که بخارا، تاشکند و سپیجاب نیز در نزدیکی آن بنیاد شده و همهٔ این شهرها، برروی هم سرزمین «سغد» نام داشته‌اند که یکی از استانهای شرقی ایران بوده است.[۸] در مورد اینکه تقسیمات کشوری در مناطق شرقی ایران چگونه بوده،هم در شاهنامهٔ فردوسی و هم در کتیبه‌های داریوش بزرگ توضیحاتی مفید ارائه شده است.در شـاهنامهٔ فردوسی و در عصر شاهنشاهی کیانی از ایالات: کرمان، زابلستان که گاه از آن به نام نیمروز نیز یاد شده است (شامل: زرنگ، بست، قندهار و وادی هیرمند)، کابل، کشمیر، غرچگان (شامل: فاریاب، بادغیس)، تخار (شامل: بلخ، سمنگان)، بدخشان، آموی، سغد (شـامل: بـخارا، سـمرقند و دشت نخشب) و خراسان (شامل: توس، نیشابور، نسا، مرو و هرات) بـه عـنوان بـخشی از سـرزمینهای تشکیل دهندهٔ شاهنشاهی کیانی نام برده شده است[۹] که البته نام خراسان در واقع به محدودهٔ ایالت پارت اطلاق گردیده است.[۱۰] از مهم‌ترین فرمانروایان این ایالات می‌توان به خاندان رستم دسـتان اشاره کرد که فردوسی در هنگام بار یافتن سرداران ایرانی به حضور کیخسرو قلمرو این خاندان را این چنین شرح داده است:

پس او نـــبرده فـرامـرز بـود　　که با فرو با برزو و بـا ارز بـود
ابـا کـوس و پیل و سپاه گـران　　هـمه جنگجویان و گـندآوران
ز کشمیر و از کـابل و نـیمروز　　هـمه سـرفرازان گـیتی فـروز
بـیامد بسـان درخـتی بـبار　　بسـی آفـرین کـرد بـر شـهریار
دل شـاه گشت از فـرامـرز شـاد　　همی کرد با وی بسـی پـند یـاد
کنون مرز هندوستان مر تراست　　زقنوج تـا سـیستان مـر تـراست
بپرداز قـنوج و کشـمیر و سـند　　بگیر ای سپهبد به هندی پرند[۱۱]

و بدین ترتیب بنا به تصریح شاهنامه، خاندان رستم دستان بر ایالات زابلستان، کابل و کشمیر حکمفرمایی می‌کردند، اما در منابع تاریخی نیز به تقسیمات کشوری در شاهنشاهی ایران اشاره شده است که نمونهٔ واضح آن، کتیبه‌های متعدد داریوش بزرگ در بیستون، تخت جمشید، شوش و بر سر

مقبرهٔ وی در نقش رستم می‌باشد. در این کتیبه‌ها ایالات: پارت، خوارزم، سغد، بلخ، تشه گوش (برخی این ایالات را با بامیان و غزنین تطبیق می‌کنند)، قدو، گندار (قندهار و پیشاور)، رخج، زرنگ (سیستان)، هرات و هند در کنار مناطق مرکزی و غربی شاهنشاهی هخامنشی ذکر شده است.[۱۲] و باید ایالات ذکر شده را استانهای شرقی شاهنشاهی ایران در عصر هخامنشی دانست. با سقوط دولت هخامنشی (۳۳۰ پ.م) به وسیلهٔ اسکندر این سردار مقدونی و جانشینان وی نزدیک به هشتاد سال بر ایران حکومت کردند تا آنکه در سال ۲۵۶ پ.م ایالت باختر (بلخ) و در سال ۲۵۰ پ.م ایالت پارت از سلطنت سلوکی اعلام استقلال کردند و واقعهٔ اخیر که به رهبری ارشک اوّل و خاندان اشکانی رخ داد دگرگونیهای بزرگی در ایران و سرتاسر جهان متمدن آن روزگار انجامید.[۱۳] اشکانیان به تدریج جایگزین شاهنشاهی واژگون شدهٔ هخامنشی شدند و در دوره‌ای شاهنشاهی ایران را به وسعتی از هیمالیا تا فرات و از کرانهٔ شمالی رود سیحون تا کنارهٔ جنوبی خلیج فارس رساندند (عصر شاهنشاهی مهرداد دوّم از ۷۶ تا ۱۲۴ پ.م).[۱۴] با این حال قلمرو اشکانیان به ویژه در شرق ایران در دوره‌های مختلف با تغییرات بسیاری روبه‌رو مواجه بوده است و اقتدار آنان در کابل، باختر، سغد و سیستان به وسیلهٔ یونانیهای باختر، سکاها و مهم‌تر از همه دولت کوشانی تهدید می‌شده است. ضمن اینکه در عصر اشک هفتم فرهاد دوّم و جانشین وی اردوان دوّم (۱۲۴ تا ۱۳۶ ق.م) برای اوّلین بار مناطق شمال شرقی ایران از سغد تا سیستان مورد هجوم اقوام مغول «یوئه چی» قرار گرفت، این حملهٔ بزرگ که می‌رفت به ایران ضربات مهلکی وارد نماید به پایمردی مهرداد بزرگ شکست خورد[۱۵] و چنانچه پیش از این ذکر شد ایران در عصر این شاهنشاه به اوج سربلندی و شکوه سیاسی خود در دورهٔ اشکانی رسید. در دورهٔ اشکانی ایالات شرقی ایران گاه به تمامی بخشی از قلمرو شاهنشاهی اشکانی بوده و گاه نیز در قلمرو دولت کوشانی به شمار می‌رفتند. کوشانیها در شمال هند و شرق ایران یک امپراتوری تأسیس کردند و در سدهٔ دوّم میلادی به قدرتی بزرگ تبدیل شدند. کوشانیان از نیمهٔ نخست سدهٔ اوّل میلادی و به رهبری کوجولا،تبدیل به قدرتی تهدیدآمیز برای شاهنشاهی اشکانی شدند و بلخ، کابل، هندوکش و حتی مرو را تصرف کردند. دولت کوشانی در زمان جانشینان کوجولا به جنگ با اشکانیها ادامه داده و مناطق بیشتری را از این شاهنشاهی جداکرد.[۱۶] کوشانیها در عصر فرمانروایی کنیشکای بزرگ (۱۷۳ ـ ۱۴۴ م) بیش ازگذشته به تبلیغ آئین بودایی پرداخته و در همین دوره بود که دو مجسمهٔ بزرگ بودا در بامیان افغانستان ساخته شد. این دو مجسمه که تاکنون نیز با شکوه زیاد به جا مانده‌اند نشانه‌ای از شور مذهبی دولت کوشانی است.[۱۷] سقوط شاهنشاهی اشکانی در سال ۲۲۴ م و پایه‌گذاری شاهنشاهی ساسانی در مرزهای شرقی ایران نیز بی‌تأثیر نماند. اردشیر بابکان پایه‌گذار شاهنشاهی ساسانی قدرت این شاهنشاهی را تا مرو،

هرات و سیستان تثبیت کرد[۱۸] و جانشین وی شاپور اوّل به فتح کوشان و انضمام حکومت کوشانی به شاهنشاهی ساسانی پرداخت. وی پیشاور پایتخت زمستانی کوشانیها را متصرف شد، درهٔ سند را اشغال کرد و از هندوکش گذر کرده،بلخ را تسخیر نموده و با گذشتن از جیحون، سمرقند و تاشکند را فتح کرد و بدین ترتیب دولت کوشانی را منقرض کرده و مرزهای ایران را به حدود طبیعی آن رساند.[۱۹] پس از مرگ شاپور اوّل (۲۷۲ م) بار دیگر شورشهایی در سرزمینهای شرقی ایران ظهور کرد تا آنکه در عصر شاهنشاهی شاپور دوّم (۳۷۹ ـ ۳۰۹ م)،وی به منظم کردن حدود شرقی قلمرو خود پرداخت و بلخ را به عنوان مرکز سرزمینهای شرقی ایران برگزید. از عصر فرمانروایی این شاهنشاه بود که قدرتی جدید به نام هپتالیان در شمال شرقی ایران و با کمک خود شاپور ظهور کردند. این قدرت در دوره‌های بعدی گاه به یاری ساسانیان می‌آمدند،امّا در بیشتر اوقات دردسر ساز بوده و به شرق ایران که خراسان نامیده می‌شد، حمله می‌کردند تا آنکه خسرو انوشیروان (۵۷۹ ـ ۵۳۱ م) به عمر این قدرت نیز پایان داده و توانست تا شمال وارود را بار دیگر جزئی از شاهنشاهی ساسانی نماید.[۲۰] در عصر ساسانیان بود که تقسیمات کشوری در ایران شکل جدیدی گرفت و بنا به گفتهٔ مسعودی به فرمان اردشیر بابکان بنیانگذار شاهنشاهی ساسانی، این شاهنشاهی به چهار کوست بزرگ تقسیم شد که بر هریک اسپهبدی از اشراف زادگان ساسانی فرمانروائی می‌نمودند.[۲۱] یکی از این چهار ایالت که تمامی سرزمینهای شرقی ایران را در بر می‌گرفت، خراسان بود. البته اطلاق نام خراسان به این منطقه به نظر می‌رسد حداقل از سدهٔ اوّل میلادی رواج یافته بوده است. چنانچه ایزیدور خاراکسی، نویسندهٔ یونانی که در همان سده می‌زیسته از ایالتی به نام «خوران» در شرق ایران نام برده است،[۲۲] ولی از عصر ساسانی منطقهٔ بسیار وسیعی به عنوان خراسان نامیده می‌شده است که از غرب به کرانه‌های شرقی خزر و البرز و بسطام و غرب ری و از شرق به مرزهای چین و از شمال به خوارزم و از جنوب به سیستان می‌رسیده است.[۲۳] حدود خراسان با توجه به قلمرو شاهنشاهی ایران مشخص می‌شده است؛چنانچه در عصر شهریارانی همچون: شاپور اوّل، شاپور دوّم و انوشیروان؛ خراسان سرزمینهایی همچون: ماوراءالنهر و خوارزم را نیز شامل می‌شده است. امّا در مورد وجه تسمیه خراسان نیز باید گفت که بر اساس نوشته‌های کهن،این سرزمین بدان جهت که نخستین پرتوهای خورشید از جانب آن به ایران می‌تابید، «خورآسان» نام گرفته است. فخرالدین اسعد گرگانی در این باره بیان کرده است که:

زبان پهلوی هر کو شناسد — خراسان آن بود کز وی خور آید
خورآسد پهلوی باشد خور آید — عراق و پارس را خور زو برآید
خور آسان را بود معنی خورآیان — کجا از وی خورآید سوی ایران[۲۴]

در عصر ساسانی همچنین برای ادارهٔ بهتر خراسان، این ایالت به چهار ربع تقسیم شد که ربع اوّل شامل شهرهای نیشابور، قهستان، توس (طابران) و هرات، ربع دوّم دربرگیرندهٔ مروشاهجان، سرخس، نساء و خوارزم، ربع سوّم مشتمل بر شهرهای ساحلی جیحون، فاریاب، تخارستان و بامیان و ربع چهارم نیز از مناطق ورارود (ماوراءالنهر) همچون: بخارا، چاچ، استرو شنه، فرغانه و سمرقند تشکیل می‌گردید.[۲۵]

با سقوط ساسانیان (۶۵۱ م) و با آغاز دورهٔ اسلامی،نام خراسان، هویت ایرانی آن و نیز قلمرو و طرز ادارهٔ این ایالت محفوظ ماند،ولی چند عامل جدید در حیات سیاسی و اجتماعی این خطه تأثیر گذار گردیدند. مهاجرت و سکنا گزیدن تعدادی قبائل عرب که البته به سرعت در فرهنگ ایرانی حل شدند[۲۶] و نفوذ گستردهٔ زردپوستان ترک در نواحی شمال خراسان و نابودی تدریجی تورانیان آریایی به وسیلهٔ ترکها که منجر به همسایهٔ شدن اقوام ترک با خراسان گردید،[۲۷] از مهم‌ترین تحولاتی بودند که پس از ورود اسلام در ناحیهٔ خراسان رخ دادند. خراسان در سده‌های اولیهٔ اسلامی همچنین مرکزی برای نهضتهای فکری ایرانی و قیامهای بزرگ ضد بیگانه بود، چنانچه نهضت تاریخی ابومسلم خراسانی که منجر به نابودی بنی‌امیه (۱۳۲ ق) نیز گردید در این ایالت ظهور کرد و منجر به قدرت نمایی ایرانیها در جامعهٔ نوپای اسلامی شد.[۲۸] خراسان در دورهٔ اسلامی نقش مهمی در اعتلاء تمدن اسلامی و بازیابی هویت ایرانی داشت و در همین سرزمین بود که شعر فارسی به اعتلاء خود رسیده و از نظر سیاسی نیز اوّلین سلسله‌های ایرانی همچون: طاهریان و سامانیان در این خطه پدیدار شدند. خراسان از سدهٔ چهارم هجری با هجومهای مکرر ترکان روبه‌رو گردید که با نفوذهای مسالمت‌آمیز آنان آغاز شده بود. در این عصر اوج شکوه خراسان به دوران شهریاری سلطان محمود غزنوی باز می‌گردد. شاهنشاهی که صرفنظر از تبار و نژادش دلبستهٔ فرهنگ و تمدن ایرانی بود[۲۹] و عهد فرمانروایی وی برای همیشه به عنوان عصر زرین. ادبیات فارسی به جای مانده و نیز یادآور سالاری ایران در غرب و شمال شبه قارهٔ هند می‌باشد. با وجود این در عصر فرمانروایی غزنویان و جانشینان سلجوقی آنها روند مهاجرت ترکها به خراسان بیش از گذشته شده و این روند در عصر دورهٔ خوارزمشاهی نیز شدت بیشتری یافت.

با این حال ترکان تازه وارد به ویژه طبقهٔ حاکم و رهبران آنها از لحاظ فرهنگی برای پذیرفتن ایرانیت و «ایرانی شدن» آمادگی زیادی نشان دادند.[۳۰] یورش وسیع مغولان به ایران نیز با وجود خسارات مادّی و نابودی بیشتر شهرهای خراسان لطمهٔ بزرگی به هویت ملّی ایران وارد نکرده و حتی شرایط را برای اعادهٔ حاکمیت ملّی ایران به مثابهٔ دورهٔ ساسانی فراهم آورد. در این عصر سلسلهٔ ایلخانی (۷۳۶ ـ ۶۵۱ ق) با گرایشی کاملاً ایران‌خواهانه و جانشین دولتهای ملّی ایران [۳۱] و پادشاهی

آل کرت در هرات (۷۸۴ ـ ۶۹۳ ق) با ادعای جانشینی شاهنشاهان گذشته و نیز تیمور و فرزندان وی (۹۱۲ ـ ۷۷۱ ق)، همگی خدمات بزرگی به اندیشهٔ بازگشت حاکمیت ملّی به ایران داشتند. با این حال دوره‌ای سیصد ساله از هجوم مغولان تا احیای شاهنشاهی ایران به وسیلهٔ شاه اسماعیل بزرگ (۹۰۶ ـ ۶۱۵ ق)، فرصتی مناسب برای حضور بیشتر اقوام نژاد زرد و ترک تبار فراهم کرد و خسارات زیادی نیز به این واسطه بر خراسان وارد آمد و سرانجام یورش ازبکها به رهبری شیبک‌خان شیبانی به خراسان که با حملهٔ او به بخارا و سمرقند در سال ۹۰۶ ق آغاز شد و به نابودی حکومت تیموری خراسان در سال ۹۱۲ ق و تسخیر بیشتر خراسان انجامید،[۳۳] حیات فرهنگی و اجتماعی خراسان را به شدت تهدید کرد. این مسئله همچنین نهضت سیاسی شاه اسماعیل را که نتیجهٔ آن احیای مجدد شاهنشاهی ایران بود را با خطر روبه‌رو می‌کرد و مانع می‌شد تا وی بتواند مرزهای سیاسی ایران را به حدود طبیعی آن در کرانهٔ رود سند و شمال ماوراءالنهر برساند،[۳۴] موضوعی که اقدامات بعدی شاه اسماعیل نشان داد وی در پی نیل به این هدف بوده است. شاه صفوی در سال ۹۱۶ ق به خراسان روی آورد و به دنبال این واقعه، شیبک‌خان که در نزدیکیهای توس و مشهد به سر می‌برد به هرات و سپس مرو رفت[۳۵] و در اینجا بین وی و شاه اسماعیل جنگ روی داد. در این نبرد سرنوشت ساز که در اواخر شعبان یا اوایل رمضان سال ۹۱۶ ق رخ داد. قشون ازبک منهزم و شیبک‌خان مقتول گردید[۳۶] و بدین ترتیب دولت تازه تأسیس صفوی در خراسان بی‌رقیب ماند. شاه اسماعیل متعاقب این فتح، هرات، مرو و بلخ را تسخیر کرد و در سال ۹۱۷ ق با امیران ازبک بخارا و سمرقند به توافق رسید که آمودریا مرز مشترک ایران با ازبکها باشد. در این زمان دولت ایران در هرات، قراه، غور، اندخوی، شبرغان، میمنه، فاریاب، مرغاب، بلخ و غرجستان حاکمیت داشت.[۳۷] ولی این وضعیت نمی‌توانست برای شاه اسماعیل مطلوب باشد، بنابراین در بدو امر از بابُر نوادهٔ شکست‌خوردهٔ تیمور برای تسلط بر بدخشان، قندوز و بغلان حمایت کرده و سپس چون به بابر بدگمان شده بود چند تن از سرداران خود به نامهای زین‌العابدین بیک صفوی، پیری بیک قاجار و امیریار احمد اصفهانی ملقب به «نجم ثانی» را در رأس سپاهی با دوازده هزار سوار و به فرماندهی نجم ثانی نزد بابر فرستاد.[۳۸] قشون قزلباش از آمودریا عبور کرده و پس از تسخیر قلعهٔ قرشی(نسف) به سوی بخارا رهسپار گردید و در راه بخارا به محاصرهٔ قلعه‌ای به نام غجدوان از توابع بخارا می‌پردازد،[۳۹] ولی محاصره طولانی شده و سرانجام منجر به نبرد نظامی ایرانیان و ازبکها می‌گردد که پایان آن، شکست ایرانیها و دستگیری و قتل نجم ثانی بود.[۴۰] پیامدهای این شکست که در میانهٔ سال ۹۱۸ ق رخ داد برای دولت صفوی فاجعه بار بود. نابودی قشون ایران در غجدوان، پایانی برای فتوحات شاه اسماعیل در خراسان بود و برای همیشه در عصر صفویهٔ امکان گسترش مرزهای ایران به حدود باستانی را از بین

برد؛ البته این شکست به هیچ وجه موجب انفکاک فرهنگی و تمدنی این منطقه با خراسان نشد، شکست غجدوان همچنین باعث یورشهای وسیع ازبکان به خراسان گردید. ازبکها در سال ۹۲۲ ق بلخ و ده سال بعد مرو را نیز اشغال کردند[۴۱] و افزون بر آن بارها نواحی دیگر خراسان از جمله هرات و مشهد را مورد تاخت و تاز قرار دادند، یورشهایی که در بیشتر دوران پنجاه و چهار سال شاهنشاهی شاه تهماسب اوّل (۹۸۴-۹۳۰ق) با مقاومت دولت ایران روبه‌رو شده و به پیروزیهای مکرر ایران بر ازبکها انجامید.[۴۲] امّا در دوران پس از درگذشت شاه تهماسب، حملات ازبکها شدیدتر و در برهه‌ای موجب شد تا سرتاسر خراسان در اختیار ازبکها قرار بگیرد.[۴۳] تا آنکه در سال ۱۰۰۷ ق با شکست قطعی ازبکها به وسیلهٔ شاه عباس در پل سالار هرات، حاکمیت دولت ایران بر بیشتر خراسان تحکیم گردید.[۴۴] دولت صفویه همچنین در نواحی جنوب شرقی خراسان یعنی در قندهار نیز حاکمیت خود را تثبیت کرد و این شهر و نواحی تابعهٔ آن از سال ۹۶۵ ق به استثناء دو برهه یعنی از ۱۰۰۰ تا ۱۰۳۱ ق و از ۱۰۴۷ تا ۱۰۵۹ ق که دولت گورکانی هند، قندهار را تسخیر و به دنبال اعمال قدرت دولت ایران آن را بار دیگر به ایران واگذار کرد،[۴۵] جزئی از شاهنشاهی صفویه بود. خراسان در تقسیمات کشوری عصر صفوی اهمیت به سزایی داشت، در دورهٔ شاه اسماعیل اوّل به مثابهٔ عصر ساسانی سرتاسر مناطق شمال شرقی ایران به نام سنتی خود خراسان شناخته شده و تحت ارادهٔ یک والی قرار گرفت. در این زمان حدود خراسان از سمنان تا آمودریا گسترش یافته بود و در غرب استرآباد و در شرق بلخ را شامل می‌شد و شاهزاده تهماسب میرزا ولیعهد در هرات که ولیعهد نشین شاهنشاهی ایران شده بود، بر سرتاسر این منطقهٔ وسیع حکومت می‌کرد.[۴۶] قلمرو خراسان تا پایان عصر صفوی تقریباً سرتاسر مناطق شرقی ایران را در بر می‌گرفت و مناطقی مانند: اسفراین، نیشابور، خبوشان (قوچان)، نسا، ابیورد، مرو، هرات، فراه و غور به‌طور مسلم در بیشتر اوقات جزئی از خراسان محسوب می‌شدند، امّا استرآباد وضعیت باثباتی نداشته و گاه تحت نظر والی خراسان و گاهی نیز به عنوان یک ایالت مستقل از خراسان شناخته می‌شده است.[۴۷] وضعیت سیستان تا حدودی با مناطق دیگر متفاوت بوده است و بیشتر به نظر می‌رسد فرمانروایان محلی این خطه که در اغلب اوقات از دودمان کیانی بوده‌اند به طور مستقیم از شاه صفوی اطاعت می‌کرده‌اند.[۴۸] دربارهٔ قندهار نیز باید گفت این منطقه در بسیاری از اوقات مستقل از ایالت خراسان بوده است و از ناحیه‌ای وسیع تشکیل می‌گردیده که شامل قلات غلزایی در نزدیکی غزنین، و مناطقی همچون: هزاره‌جات، زمین داور(گرمسیر قندهار)، پوشنگ و قلات بنچارهٔ بلوچ می‌شده است.[۴۹] با این حال در مواقعی نیز نشانه‌هایی از دخالت ایالت خراسان وجود داشته است، چنانچه در سال ۹۶۵ق و پس از فتح مجدد قندهار به وسیلهٔ قشون قزلباش، خواجه روح الله وزیر خراسان به قندهار رفته، جمع و بنیچهٔ ولایت

قندهار را مشخص و نایب خود را در آن ایالت قرار داد، امری که حاکی از دخالت مستقیم حکومت خراسان در قندهار دارد.[۵۰] ایالت خراسان در عصر صفوی از دو منطقهٔ بزرگ تشکیل می‌گردیده است که یکی بیگلربیگی مشهد و دیگری بیگلربیگی هرات بوده است. بیگلربیگی مشهد از غرب به سمنان و از شرق به خواف منتهی می‌شده و در شمال نیز نسا و ابیورد و در جنوب هم تربت شیخ جام را شامل می‌شده است.

بیگلربیگی هرات نیز در جنوب فراه و غور و در شمال بادغیس، پنجده و بالامرغاب را در بر می‌گرفته است.[۵۱] با این حال تمام شواهد حاکی از این است که هرات در قسمت اعظم سدهٔ دهم هجری ولیعهدنشین شاهنشاهی ایران بوده و مرکز خراسان به شمار می‌رفته است. در این سده حاکم هرات همواره نوعی ریاست بر حاکم مشهد داشته است و این وضعیت حتی با وجود کم اهمیت‌تر شدن هرات در سده‌های یازده و دوازده هجری و تا پایان عصر صفوی به نوعی پابرجا بوده است تا آنجاکه حتی در اواخر حیات شاهنشاهی صفوی، از حاکم هرات به عنوان بیگلربیگی کل خراسان نام برده شده است.[۵۲] در عصر صفوی خراسان با تغییرات عمده‌ای مواجه شد که در آیندهٔ این خطه تأثیر به سزایی داشت. در این دوره تضاد مذهبی شیعه و سنی در خراسان شدت گرفت و این موضوع در دورهٔ صفویه و ادوار بعدی از عوامل تجزیهٔ سرزمینهای مهمی از خراسان باستانی ایران گردید. در عصر صفوی همچنین مشهد اهمیت بسیاری پیداکرد و حتی می‌توان گفت در زمان شاهنشاهی شاه عباس بزرگ، مشهد به پایتخت مذهبی جهان شیعه تبدیل گردید[۵۳] و به جایگاه رفیعی دست یافت که تا به امروز نیز از اهمیت آن کاسته نشده است. اما مسئلهٔ مهم دیگر که در عهد صفویه رخ داد، مطرح شدن افغانها در معادلات سیاسی ایران بود که سرانجام منجر به قیام افغانهای غلجایی به رهبری میرویس در قندهار (۱۱۲۱ ق) و سقوط اصفهان (۱۱۳۵ ق) به وسیلهٔ محمود پسر میرویس و در نهایت نابودی سلسلهٔ صفویه گردید. دربارهٔ اینکه افغانها چه ریشهٔ نژادی داشته‌اند نظرهای مختلفی مطرح شده است. حتی کروسینسکی، کشیش لهستانی معاصر شاه سلطان حسین صفوی، افغانها را از مهاجران منطقهٔ قفقاز و دارای نسبی ارمنی دانسته است و در این باره می‌نویسد: «در بعضی کتب تاریخی دیده‌ام، اغوانی را الیایی می‌گفته‌اند و اغوانی غلط الیالی است و از ارمنیها بوده‌اند و حالا در ناحیهٔ قره باغ جماعت ارمنی هستند که آنها را متاسری قندسار می‌گویند و در طریقهٔ ایشان سرکرده و رئیس را اغوان گویند.»[۵۴] به غیر از این نظر کروسینسکی که در بین صاحب‌نظران طرفداری پیدا نکرده، عقیده‌ای که بیشتر از این مطرح بوده است انتساب ریشهٔ نژادی افغانها به یهود و بنی اسرائیل می‌باشد. این نظر بیشتر به وسیلهٔ خاورشناسان انگلیسی عنوان شده است و برخی از مورخان متقدم افغانی نیز از آن پیروی کرده‌اند. دربارهٔ سامی تبار و عمدتاً یهودی

نسب بودن افغانها روایات مختلفی وجود دارد، افسانه‌ای آنها را از نسل یهودیان تبعیدی عهد بخت‌النصر پادشاه آشور و داستانی آنها را از نسل قیس عبدالرشید داماد خالدبن ولید سردار صدر اسلام می‌داند [۵۵] و حکایاتی هم در باب انتساب افغانها به شخصی به نام افغانه که از سرداران بنی اسرائیل در عصر داوود نبی بوده است مدتی در بین پشتونها رواج داشته است.[۵۶] در بین مورخان اروپایی همان‌گونه که گفته شد انگلیسها اصرار زیادی بر انتساب افغانها به نژاد یهودی داشته‌اند،چنانچه مونت (استوارت الفنستون)* از کارگزاران حکومت انگلیسی هند ضمن تلاش برای انطباق افسانه‌های مرتبط با یهودی نژاد بودن افغانها با روایات یهودی در این باره می‌نویسد: «گرچه گاهی روایات آنان (افغانها) با افسانه آمیخته است، اما با روایات مسلمانان دیگر مطابقت دارد و در اصل با انجیل اختلاف چندانی ندارد. آنان می‌گویند که چند تن از فرزندان افغان پس از اسارت به کوههای غور کوچیدند و گروهی دیگر به حومهٔ عربستان رفتند. این روایت به هیچ وجه دور از امکان نیست. محقق است که ده قبیله از دوازده قبیلهٔ یهود پس از بازگشت برادرانشان به یهودیه در شرق ماندند و این فرضیه که افغانان از دودمان آنانند به آسانی و طبیعتاً ناپدید شدن یک قوم و منشأ قومی دیگر را آشکار می‌سازد.»[۵۷] چنین تحلیلی دربارهٔ نژاد افغانها نشان می‌دهد که مورخانی مانند: الفنستون بیشتر از آنکه سعی در یافتن ریشه‌های نژادی افغانها داشته باشند به اثبات روایات بنی اسرائیل پرداخته‌اند و به قول پژوهشگری فرانسوی که دربارهٔ کشیشان انگلیسی ابراز داشته است با انتساب نژاد افغانها به یهودیان تلاش کوشیده‌اند تا به جستجوی اسباط مفقودهٔ تورات برآیند.[۵۸]

به مرور زمان بی‌اعتباری تفاسیری از این نوع دربارهٔ نژاد افغانها به اثبات رسیده است و بیشتر پژوهشگران اعم از اروپاییها و افغانها در سدهٔ اخیر بر این نکته تأکید داشته‌اند که تحقیقات نژادشناسی و زبان‌شناسی تطبیقی و دیگر پژوهشهای علمی نشان داده است که افغانان از نژاد آریایی و از مهاجران هندوایرانی بوده‌اند.[۵۹]

باور عمومی در بین افغانها نیز بر وابستگی قوم افغان (پشتون) به نژاد آریایی بوده است و برخی از دانشمندان و بزرگان فکری قومیت افغان،فرضیه‌های جالبی نیز دربارهٔ انتساب پشتونها به نژاد آریایی و تیره‌های آریانی این نژاد ابراز داشته‌اند، چنانچه محمود طرزی از بزرگ‌ترین روشنفکران و نویسندگان پشتون و اوّلین وزیر امور خارجهٔ افغانستان که پدر زن امان الله شاه (پادشاه افغانستان از ۱۳۰۷ ـ ۱۲۹۷ ق) و مشوق اصلی این پادشاه در اصلاحات سیاسی و اجتماعی نیز بوده است، پشتونها را از اولاد پشتوتن شاهزادهٔ کیانی می‌داند.[۶۰] می‌توان گفت که آریانی بودن پشتونها و این

---

* M.Elphinston.

مسئله که مورخان افغانی نام کهن کشور خود را آریانا دانسته و سلسلهٔ کیانی را از آن خود می‌پندارند، نظر طرزی را تقویت می‌کند. پشتوتن که به باور طرزی جد اعلاء پشتونها می‌باشد، فرزند لهراسپ شاه کیانی بوده و نامش در شاهنامهٔ فردوسی و روایات ملّی آریانا به عنوان یکی از قهرمانان ملّی آمده است. وی در روایات مذهبی هم اهمیتی به سزا دارد، او از مقدّسان مذهب زرتشت می‌باشد و از وی در دینکرت، دینیگ،بندهشن و زند به عنوان یکی از چند جاویدان نام برده می‌شود.

پشتوتن تنها جاویدانی است که در تمام مدت عمر خود هوشیار و بیدار در سیاوش گرد زندگی می‌کند و در هنگام آخرالزمان برای نجات آریانا قیام خود را آغاز می‌نماید.[۶۱] البته نظر طرزی دربارهٔ انتساب نژاد پشتونها به پشتوتن بر اساطیر متکی بوده و بدیهی است که انتقاهایی نیز بر آن وارد باشد،امّا نباید تردید کرد که برای تحقیق دربارهٔ تعلقات نژادی و فرهنگی افغانها (پشتونها) باید به اساطیر محلی و ملّی آنان توجه کرد، نه اساطیر یهودی و بنی اسرائیل که هیچ ربط منطقی و عاقلانه‌ای بین آنها و افغانها وجود ندارد. به هر حال افغانها صرف‌نظر از تعلقات نژادی که دارند،از دوران باستان آثاری از خود در تاریخ به جاگذاشته‌اند و بنا به نظر ابوریحان بیرونی نام افغان با کلمهٔ اسواکا (Asvaka) در کتاب مهاباراته و در ارتباط با منطقهٔ قندهار بوده است.[۶۲] در دوران اسلامی نیز چندین بار افغانها در صحنهٔ تاریخ ابراز وجود کرده‌اند، آنها در میان سپاهیان خاندان غزنوی که به هند لشکر کشی می‌کردند از نظامیان زبده بوده‌اند.

نقش سیاسی افغانها در شمال شبه قارهٔ هند با اهمیت‌تر بود و آنها توانستند حکومتهای خلجی (۷۲۰ ـ ۶۸۹ ق) و لودی (۹۳۱ ـ ۸۵۵ ق) را در هند ایجاد نمایند.[۶۳] افغانها همچنین شورشهایی را علیه حکومت گورکانی هند برپا نمودند که از مهم‌ترین آنها می‌توان به شورش شیرخان سوری علیه همایون پادشاه گورکانی [۶۴] و دو قیام روشناییها و خوشحال‌خان شاعر پشتون در سده‌های ده تا دوازده هجری اشاره کرد که تهدیدهایی جدی علیه حاکمیت گورکانیان در هند بودند.[۶۵] افغانها در قلمرو شاهنشاهی صفوی نیز اهمیت داشتند،دو تیرهٔ مهم افغانها در ایران، غلزاییها و ابدالیها بودند که فرمانروایان صفوی با آنها مدارا می‌کردند و حکومت مناطق افغان نشین را در نزدیک قندهار و شهرهایی مانند پوشنگ به امیران افغانی وفادار به ایران می‌دادند.[۶۶] اقوام افغان نیز با دولت ایران همکاری می‌کردند ولی افزایش سخت‌گیریهای مذهبی در عصر فرمانروایی شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵ ـ ۱۱۳۵ ق) و نیز تعدیات فرمانروایان گرجی محلی که در نزد مردم قندهار غیر مسلمان شناخته می‌شدند، موجبات طغیان افغانهای غلزایی به رهبری میرویس را در سال ۱۱۲۱ ق فراهم آورد[۶۷] که به پایان حاکمیت دولت صفوی بر قندهار منجر گردید. در پی شورش غلزاییها، طوایف ابدالی نیز در سال ۱۱۲۹ ق در هرات شورش کرده و شخصی به نام اسدالله‌خان ابدالی را در

هرات به قدرت رساندند. ابدالیها تا پیش از این واقعه به صفویه وفادار بوده و حتی در جریان طغیان غلزاییها نیز از دولت صفویه در مقابل غلجاییها حمایت می‌کردند، امّا با مشاهدهٔ ضعف دولت شاه سلطان حسین به خیال ابراز قدرت افتاده و برای این هدف به تصرف هرات نیز بسنده نکرده و حتی چند بار تا نزدیک مشهد نیز تاخت و تاز نمودند.[۶۸] ضمن آنکه ابدالیها با همسایگان غلجایی خود نیز جنگ و درگیری بودند، که به پیروزی هیچ یک از دو طرف منجر نگردید و ابدالیها به توسعهٔ قلمرو خود در هرات و مناطق پیرامون آن پرداخته و غلجاییها هم به مناطق مرکزی ایران یورش برده و سرانجام در محرم ۱۱۳۵ق اصفهان را تسخیر و شاه سلطان حسین را از فرمانروایی خلع کردند.[۶۹] ولی در برابر حملهٔ غلجاییها که به رهبری محمود فرزند میرویس انجام گرفت مقاومتهای عمده‌ای به رهبری اشخاصی مانند: ملک محمود سیستانی و فتحعلی‌خان قاجار و در رأس همهٔ آنها شاه جوان صفوی، شاه تهماسب دوّم بروز کرد.شاه تهماسب دوّم به یاری فتحعلی‌خان قاجار قشونی را بسیج نموده و برای سرکوبی ملک محمود سیستانی که در مشهد تاج‌گذاری کرده و مدعی پادشاهی بود به خراسان عزیمت کرد. در این لشکرکشی شاه تهماسب به خراسان بود که نادر افشار به قشون وی پیوسته و پس از اینکه شاه صفوی را ترغیب به قتل فتحعلی‌خان قاجار کرد،خود به سپهسالاری قشون شاه تهماسب رسید (۱۱۳۹ ق).نادر پس از آن همهٔ مدعیان سیاسی در گوشه و کنار ایران از ملک محمود سیستانی گرفته تا ابدالیهای هرات و اشرف غلجایی جانشین محمود را سرکوب و یا نابود کرد و نیروهای روس و عثمانی را نیز که از بلوا در ایران استفاده کرده و به ایران تجاوز کرده بودند، از ایران بیرون راند و به عثمانیها در جنگهای مکرری شکستهای بزرگی وارد کرد. وی در سال ۱۱۴۵ ق شاه تهماسب دوّم و سه سال بعد نیز جانشین وی را برکنار کرد و به عمر سلسلهٔ صفوی پایان داده و خود را شاهنشاه ایران خواند.[۷۱] نادر شاه سیاست مذهبی دولت ایران را تغییر داد. وحدت ملّی در ایران از دورهٔ ایلخانی به تشکیل دولت متمرکز ملّی و به همت شاه اسماعیل اوّل با به رسمیت شناخته شدن مذهب شیعه به استقلال ملّی و احیای غرور ملت ایران منجر شده بود و در عصر شاه عباس بزرگ نیز با رفع تبعیض بین ترکها و تاجیکها وارد دورهٔ جدیدی شد. ولی در عصر شاهنشاهی نادر شاه افشار، هویت ایرانی اساس ملّیت ایرانی قرار گرفت و بدین ترتیب تضادهای مذهبی در عرصهٔ سیاسی فاقد اهمیت گردید و تمام اقوام درون شاهنشاهی ایران از قزلباشهای شیعه تا افغانهای سنی در ساختار اداری و نظامی دولت نادر شاه به خدمت گرفته شدند. این سیاست قدرت نادر شاه را برای توسعهٔ مرزهای شرقی ایران به حدود طبیعی آن بیشتر کرد. نادر شاه در هفدهم رجب ۱۱۴۹ ق برای تحکیم قدرت دولت ایران به قندهار و مناطق افغان نشین لشکرکشی نمود و در چهارم ذیحجهٔ ۱۱۴۹ ق قندهار را فتح کرد؛[۷۲] وی پس از تصرف قندهار از محمد شاه

گورکانی پادشاه هند درخواست کرد تا مقصران غلجایی را که به قلمرو حکومت گورکانی پناه برده بودند، به دولت ایران مسترد نماید، ولی محمد شاه از این کار امتناع نمود و نادر شاه نیز در واکنش به این اقدام در بهار سال ۱۱۵۱ ق به دولت گورکانی هند اعلان جنگ داد و پس از تصرف کابل، جلال آباد، پیشاور و لاهور در دشت کرنال ارتش هند را در هم شکست و فاتحانه وارد دهلی گردید. وی پس از فتح دهلی، حکومت هند را به محمد شاه باز پس داد و برای تحکیم مناسبات دوجانبه، پیمان شلیمار را بین دولتهای ایران و هند منعقد نمود. براساس معاهدهٔ شلیمار تمام ایالات واقع در مغرب رودخانهٔ اتک و آب سند و نال سنگ یعنی: پیشاور و مضافات کابل و غزنین و کوهستان و افغانستان و هزاره‌جات و دربندها با قلعهٔ بکر سنگر و خداداد و اراضی دربندها و مساکن جوکیها و بلوچها و غیره به انضمام ایالت تند قلعه رام و قریهٔ تریین و شهرهای چن و سموالی و گرا متعلق به دولت ایران شناخته شد[۷۳] و بدین ترتیب مرزهای شرقی و جنوب شرقی ایران به حدود آن در عصر شاهان بزرگ ساسانی رسید. نادر شاه پس از این فتوحات به امور خطهٔ شمال شرقی ایران و ماوراءالنهر می‌پرداخت. وی در سال ۱۱۵۳ ق به ماوراءالنهر لشکرکشی کرده و شهرهای بخارا و خیوه را تصرف کرد، نادر شاه در این لشکرکشی خود سرتاسر منطقهٔ خوارزم و ماوراءالنهر را زیر فرمان خود در آورد و ابوالفیض‌خان امیر بخارا را به مثابهٔ پادشاهی دست نشانده به فرمانروایی این منطقه گماشت.[۷۴] در عصر فرمانروایی نادر شاه، مشهد پایتخت ایران گردید و او تلاشهایی برای توسعهٔ این شهر انجام داد.[۴۵] نادر شاه در ساختارهای اداری، سیاسی و نظامی دولت خود از همهٔ اقوام و تیره‌های ایرانی استفاده کرد؛ وی افزون بر اینکه همچنان به سیاست سنتی دولت ایران دربارهٔ گماشتن قزلباشها به مناصب مختلف حکومتی ادامه داد، از عنصر قومی افغانی به ویژه تیره‌های ابدالی افغان نیز در شاهنشاهی ایران بهرهٔ فراوانی برد و گارد مخصوص سلطنتی را از سربازان افغانی تشکیل داده و احمد خان ابدالی از نجبای بزرگ طایفهٔ سدوزایی تیرهٔ ابدالی را به عنوان یکی از فرماندهان عالی رتبهٔ نظامی انتخاب کرد.[۷۶] اتخاذ چنین سیاستهایی به وسیلهٔ نادرشاه توانست افغانها را به همکاری با دولت و پرهیز از شورش ترغیب نماید. ولی قتل نادر شاه در یازدهم جمادی الآخرهٔ ۱۱۶۰ به وی فرصت ادامهٔ سیاستهای‌ش را نداد[۷۷] و جانشینان او نیز نتوانستند شاهنشاهی بزرگ وی را اداره کرده و از تجزیهٔ قلمرو وی جلوگیری نمایند.

پی‌نوشتهای فصل اوّل

۱. ر. گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمهٔ محمد معین، تهران:علمی و فرهنگی، چ ۸، ۱۳۷۰،ص ۶۶ و ۶۷.

۲. حسن پیرنیا، ایران باستان (تاریخ مشرق قدیم)، تهران: ابن سینا، چ ۴، ۱۳۴۴،ج ۱، ص ۷-۱۵۶.

۳. همان.

۴. گیرشمن، پیشین، ص۶۸.

۵. صفرعبدالله، «مناسبات مرزی ایران و توران به روایت شاهنامهٔ فردوسی»، فصلنامهٔ تاریخ روابط خارجی، نشریهٔ مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، سال ۲،ش ۷ و۸، تابستان و پاییز ۱۳۸۰، ص۱۴.

۶. همان، ص ۹ ـ۱۴.

۷. همان، ص ۱۰.

۸. همان، ص ۹ .

۹. شاهنامهٔ فردوسی، به تصحیح و مقابلهٔ محمد رمضانی، تهران: خاور،چ ۲، ۱۳۵۴، ج ۳، ص ۵ ـ۱۰.

۱۰. دربارهٔ حدود جغرافیایی منطقهٔ پارت، نک: پیرنیا، پیشین ج ۸، ص ۲۱۸۴ ـ ۲۱۸۸.

۱۱. شاهنامهٔ فردوسی، همان، ج ۲، ص ۹۷-۹۶.

۱۲. گیرشمن، همان، ص ۹-۱۶۸.

۱۳. پیرنیا، پیشین، ج ۸، ص ۲۰۷۳.

۱۴. همان، ج ۹، ص ۴۲ـ۲۶۴۱.

۱۵. همان، ج ۸، ص ۶۷-۲۲۶۶.

۱۶. گیرشمن، پیشین، ص ۳۱۰-۳۰۸.

۱۷. مالکوم کالج، پارتیان، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران: سحر،چ ۲، ۱۳۵۷،ص ۹۶.

۱۸. گیرشمن، پیشین، ص ۳۴۸.

۱۹. همان ، ص ۳۴۹.

۲۰. همان، ص ۳۶۵، در این باره و نیز دربارهٔ تصرف سرتاسر ماوراءالنهر (ورارود) به وسیلهٔ خسرو انوشیروان،نک: شاهنامهٔ فردوسی، ج ۴، ص ۴۶۴ و ۴۶۵.

۲۱. پیروز مجتهدزاده، ایران مرزدار و مرزهای خاوری ایران، ترجمهٔ حمیدرضا ملک نوری، تهران: شیرازه، ۱۳۷۸، ص ۲۲ و ۲۳.

۲۲. یوسف متولی‌حقیقی، افغانستان و ایران، مشهد: پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۳، ص ۵۸.

۲۳. همان، ص ۵۲.

۲۴. همان، ص ۵۹.

۲۵. همان، ص ۵۳.

۲۶. غلامحسین یوسفی، ابومسلم سردار خراسان، تهران: ابن سینا، ۱۳۴۵، ص ۵۳.

۲۷. صفرعبدالله، پیشین، ص ۱۴.

۲۸. یوسفی، پیشین، ص ۸-۱۵۷.

۲۹. برتولد اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمهٔ جواد فلاطوری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹، ص ۱۹۷.

۳۰. همان.

۳۱. دربارهٔ پایگاه مشروعیت دولت ایلخانان و جایگزین شدن ایدئولوژی مُلک و ملت به جای ایدئولوژی دارالاسلام در عصر دولت ایلخانی و مطرح شدن دوبارهٔ عنوان شاهنشاه ایران در مورد فرمانروای ایلخانی به مثابهٔ عالی‌ترین شخصیت سیاسی و مذهبی ایران نک: دوروتیا کراوولسکی،«احیای نام ایران در عهد ایلخانان مغول»، ترجمهٔ علی بهرامیان،فصلنامهٔ تاریخ روابط خارجی، سال ۱، ش ۱، زمستان ۱۳۷۸، ص ۱۰.

۳۲. دربارهٔ پادشاهی آل کرت در مناطقی از خراسان به ویژه در هرات، نک: محمد ابن خاوندشاه بلخی، روضة‌الصفا، به کوشش عباس زریاب خویی، تهران:علمی، چ ۲، ۱۳۷۵،جلد ۲، ص ۸۱۲-۸۰۰.

۳۳. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۵۲.

۳۴. همان، ص ۳-۵۲.

۳۵. مهدی سیّدی، تاریخ شهر مشهد،تهران: جامی، ۱۳۷۸، ص ۹۹-۹۸.

۳۶. همان.

۳۷. متولی‌حقیقی، پیشین، ۸۳ و ۸۲۳.

۳۸. محمد احمد پناهی سمنانی، شاه اسماعیل صفوی، تهران: کتاب نمونه،چ ۳، ۱۳۷۲، ص ۳-۱۷۲.

۳۹. همان، ص ۷-۱۷۵.

۴۱. رُهر بُرن، نظام ایلات در دورهٔ صفویه، ترجمهٔ کیکاووس جهانداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷، ص ۲۱-۲۰.

۴۲. دربارهٔ حملات ازبکها به ایران در عصر شاه طهماسب صفوی و جنگهای وی با ازبکها، نک: شاه طهماسب بن اسماعیل بن حیدر الصفوی، تذکرهٔ شاه طهماسب صفوی، به کوشش امرالله صفری، تهران: شرق،چ ۲، ۱۳۶۳، ص ۱۴-۱۰ و ص ۲۳-۲۲.

۴۳. برای آگاهی از حملات ازبکها به خراسان در عصر جانشینان شاه تهماسب به ویژه در دوران پایانی فرمانروایی شاه سلطان محمد و ابتدای شاهنشاهی شاه عباس بزرگ، نک: محمودبن هدایت الله افوشته‌ای نطنزی، نقاوة‌الآثار فی ذکر الأخیار، به کوشش احسان اشراقی، تهران: علمی و فرهنگی،چ ۲، ۱۳۷۳، ص

۳۰۲-۲۹۰ و ص ۳۶۷-۳۷۳.

۴۴. لوسین لوئی بلان، زندگی شاه عباس، ترجمهٔ ولی الله شادان،تهران:اساطیر، ۱۳۷۵، ص ۱۲۴ ـ ۱۲۲.

۴۵. رُهُربرن، پیشین، ص ۱۷ و ۱۸.

۴۶. همان، ص ۲۵.

۴۷. همان، ص ۲۶ – ۲۵.

۴۸. همان، ص ۱۲۶ – ۱۲۵.

۴۹. همان، ص ۱۸.

۵۰. همان، ص ۱۵۵.

۵۱. همان، ص ۲۴ ـ ۲۲.

۵۲. همان، ص ۲۶.

۵۳. دربارهٔ اقدامات شاه عباس برای توسعهٔ مشهد و افزایش اهمیت مذهبی این شهر برای نمونه، نک: سیدی، پیشین، ص ۱۷۴ ـ ۱۶۴ و ص ۱۸۵ ـ ۱۸۴.

۵۴. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۷۳.

۵۵. همان، ص ۶۸.

۵۶. همان، ص ۷۷.

۵۷. مونت استوارت الفنستون، افغانان (جای ـ فرهنگ ـ نژاد ـ گزارش سلطنت کابل)، ترجمهٔ محمد آصف فکرت، مشهد:بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶، ص ۱۶۱ ـ ۱۶۰.

۵۸. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۶۹ – ۶۸.

۵۹. همان.

۶۰. میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج سدهٔ اخیر،تهران: عرفان، ۱۳۷۴،ج ۲، ص ۱۱۲۴.

۶۱. کریستین سن، کیانیان، ترجمهٔ ذبیح الله صفا، تهران:بنگاه ترجمه و نشر کتاب،چ ۲، ۱۳۴۳،ص ۱۲۶ ـ ۱۲۵.

۶۲. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۷۲.

۶۳. همان، ص ۷۰.

۶۴. عبدالحسین نوایی، شاه طهماسب صفوی :مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفضیلی، تهران: ارغوان،چ ۲، ۱۳۶۸،ص ۴۵ و ۲۳۱.

۶۵. محمدعلی بهمنی قاجار، اختلافات ارضی افغانستان و پاکستان، تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲، ص ۳.

۶۶. رُهر بُرن، پیشین، ص ۱۹.

۶۷. سیدی، پیشین، ص ۲۰۸.

۶۸. همان، ص ۲۱۴.

۶۹. نورالله لارودی، زندگانی نادر شاه پسر شمشیر، تهران: ایران زمین، چ ۲، ۱۳۷۰، ص ۴۳.

۷۰. سیدی، پیشین، ص ۲۲۶ ـ ۲۲۵.

۷۱. لارودی، پیشین، ص ۱۲۵.

۷۲. همان، ص ۱۳۳.

۷۳. همان، ص ۷-۱۸۶.

۷۴. همان، ص ۲۰۷ - ۲۰۶.

۷۵. سیدی، پیشین، ص ۹-۲۳۴.

۷۶. همان، ص ۲۶۴.

۷۷. لارودی، پیشین، ص ۲۴۴.

فصل دوّم

سرزمین‌های شرقی ایران از فرمانروایی احمد شاه ابدالی

تا شهریاری محمد شاه قاجار

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

پس از قتل نادرشاه، برادرزادهٔ وی علیقلی‌خان که قاتلان نادر را در حمایت خود گرفته بود، ادعای سلطنت کرد،و پس از آنکه توانست فرزندان نادر را اسیر نماید، همگی آنها به استثنای شاهرخ میرزا نوهٔ نادر راکشت. وی همچنین بر گنجینه‌های نادر شاه دست یافته و در ۲۷ جمادی الثانی ۱۱۶۰ ق به نام عادلشاه بر تخت پادشاهی نشست.[۱] امّا عادلشاه تنها مدعی جانشینی شاهنشاهی نادر شاه نبود و احمدخان ابدالی یکی از سرداران نادر شاه نیز پس از قتل فرماندهٔ خود درصدد نیل به اریکهٔ فرمانروایی برآمد. احمدخان از تیرهٔ سدوزایی ابدالیهای پشتون (افغان) و فرزند شخصی به نام محمد زمان‌خان از خوانین و بزرگان سدوزایی بود.[۲] پدران احمدخان در مولتان زندگی می‌کردند و خود وی نیز بنا به قولی در این شهر متولد شده بود، ضمن اینکه خبری نیز دربارهٔ تولد وی در هرات وجود دارد.[۳] احمدخان در رقابت بین قبایل غلزایی و ابدالی در قندهار حضور داشته و به همین جهت نیز چند وقتی را در زندان گذرانیده بود. وی پس از فتح قندهار به وسیلهٔ نادر شاه از زندان آزاد شده و از سال ۱۱۵۳ ق به خدمتگزاری در دولت نادر شاه پرداخته و به ترتیب به مناصب مهمی همچون یساولی حضور نادر شاه و فرماندهی سربازان ابدالی رسیده و سرانجام به مقام خزانه‌داری و ریاست نگهبان مخصوص نادر شاه ارتقاء یافت.[۴] احمدخان از افسران شجاع نادر شاه بود و در جنگهای عصر این شاهنشاه دلاوریهای زیادی کرده بود و تا پایان عمر نادر شاه نیز به مثابهٔ سربازی فداکار و صادق به وی خدمت کرد. احمدخان پس از قتل نادر شاه افشار (۱۱۶۰ ق) مقداری از جواهرات سلطنتی از جمله الماس کوه نور را برداشته و به همراه سربازان ابواب‌جمعی خود به سوی قندهار رفت و در آنجا فرمان به تشکیل مجمعی از ریش سفیدان قبایل پشتون را داد و توانست با توجه به موقعیت مالی و نظامی مناسبی که داشت سران قبایل پشتون را با خود همراه ساخته و به عنوان احمد شاه ابدالی بر تخت پادشاهی جلوس نماید.[۵] احمد شاه ابدالی پس از اعلام سلطنت،اهتمام خود را مصروف استحکام قدرتش بر سرتاسر مناطق شرقی قلمرو شاهنشاهی نادر شاه نمود و ایالت کابل راکه در آن زمان پیشاور نیز جزئی از آن بود،متصرف شد.[۶] وی در سال ۱۱۶۱ ق از رود سند گذشت و وارد پنجاب گردید و لاهور را فتح کرد و به تدریج توانست سرتاسر ایالات پنجاب و کشمیر را به قلمرو خود منضم نماید.[۷] در حالی که احمد شاه ابدالی سرگرم تحکیم

موقعیت خود بود، عادلشاه با شورش برادرش ابراهیم‌خان روبه‌رو شده و از سلطنت خلع گردید. پس از برکناری عادلشاه، برادر وی ابراهیم‌خان نیز نتوانست به توفیقی دست یافته و به وسیلهٔ شاهرخ میرزا نوادهٔ نادرشاه که از طرف امیران خراسانی حمایت می‌شد، دستگیر و کشته شد.(۱۱۶۲ ق). [۸] پس از کشته شدن ابراهیم‌خان، دوران فرمانروایی شاهرخ آغاز گردید، ولی این عصر دوامی نیاورد و در محرم ۱۱۶۳ گروهی از امیران خراسانی به سرکردگی امیر علم‌خان خزیمه علیه شاهرخ طغیان کرده و با خلع وی از قدرت توانستند خاندان افشار را از سلطنت موقتاً دور کرده و با به سلطنت رسانیدن سید محمد متولی آستان قدس رضوی که نوادهٔ دختری شاه سلیمان صفوی نیز بود، کوشیدند بار دیگر سلسلهٔ صفویه را احیاء نمایند. سید محمد که خود را شاه سلیمان دوّم خوانده بود قدرت رو به زوال رفتهٔ قزلباشها را بار دیگر زنده ساخت و به امیر علم‌خان نیز قدرت زیادی اعطاء کرد.[۹] شاه سلیمان در صدد بر آمد تا مناطقی از خراسان را نیز که احمد شاه ابدالی بر آن تسلط یافته بود، تحت اقتدار دولت خود در آورد و بر همین مبنا اکرم‌خان غلزایی و صالح بیگ افشار را نزد احمد شاه ابدالی فرستاده و از وی خواست تا متصرفات خود را به کارگزاران شاه سلیمان واگذار کرده و خود نیز به مشهد و نزد شاه سلیمان بیاید. شاه جدید به مذاکره نیز بسنده ننموده و سپاهی را برای تصرف هرات به آن منطقه گسیل داشت که این سپاه در کار خود موفق بود و هرات را تسخیر کرد و حتی با هدف تصرف قندهار و کابل به احمد شاه اعلان جنگ داد[۱۰] ولی در همین اثناء بار دیگر دولت در مشهد به طرز خونینی تغییر کرد و شاه سلیمان به وسیلهٔ امیران طرفدار شاهرخ و در رأس آنان یوسف علیقلی‌خان جلایر برکنار شده و به قصاص شاهرخ که پیش از آن نابینا شده بود، کور گردید. این جابه جایی قدرت نیز با مقاومت مخالفان شاهرخ روبه‌رو شد و امیر علم‌خان خزیمه به جنگ با طرفداران شاهرخ پرداخت.[۱۱] چنین شرایط اغتشاش‌آمیزی احمد شاه ابدالی را ترغیب کرد تا در جهت هدف غائی خود که همانا رسیدن به شاهنشاهی ایران بود به طرف مناطق غربی خراسان و مشهد لشکرکشی نماید. احمدشاه در این قشون کشی در بدو امر هرات را که پس از قتل شاه سلیمان، سرداران وی آن شهر را تخلیه کرده بودند، تصرف کرد و در اواسط ماه ذیقعدهٔ ۱۱۶۳ به مشهد حمله آورد ولی موفق به تسخیر مشهد نگردید و پس از آن نیز از عهدهٔ تصرف نیشابور برنیامد و تقریباً بدون هیچ پیروزی چشمگیری از لشکرکشی به مشهد و نیشابور بازگشت.[۱۲] پس از عقب نشینی احمد شاه، این سردار امیر علم‌خان خزیمه بود که تا سال ۱۱۶۷ق بر مناطق غربی خراسان بالاستقلال حکم رانده و حتی مشهد را نیز متصرف شد و اقدام به ضرب سکه برای خود نمود[۱۳] و این در حالی بود که حضور شاهرخ نیز توسط امیر علم‌خان تحمل می‌شد و از طرفی نیز دولت مرکزی دیگر در ایران وجود نداشته و در دیگر مناطق کشور هم سردارانی همچون: محمد حسن‌خان

قاجار، کریم‌خان زند و آزادخان افغان هریک به تنهایی داعیهٔ پادشاهی داشتند.[۱۴] در چنین وضعیتی بود که احمد شاه ابدالی بار دیگر و در اواخر سال ۱۱۶۷ ق به مشهد حمله کرد. وی در این سفر مصمم به فتح سرتاسر ایران بود و به همین دلیل فرمانی برای خوانین ترکمان و نیز نامه‌ای به سلطان عثمانی ارسال کرده و از آنها خواست تا به وی برای تسخیر ایران کمک نمایند.

او در این مراسلات خود سعی کرد تا از طریق نکوهش صفویه و نادر شاه و تخطئه مذهب شیعه، خوانین ترکمان و سلطان عثمانی را به جنگ با قزلباشها ترغیب نماید وی در این نامه‌ها ضمن متذکر شدن اهمیت تسخیر مشهد، و از قصد خود برای فتح سرتاسر ایران نیز خبر داد.[۱۵] با وجود همهٔ این تلاشها، احمد شاه نتوانست به قهر و غلبه وارد مشهد شود و با مصالحه با شاهرخ ضمن پذیرش سلطنت وی، شاهرخ را مجبور کرد تا اقتدار سیاسی احمد شاه را بپذیرد. احمد شاه پس از این مصالحهٔ سیاسی به سوی نیشابور رهسپار گشته و این شهر را نیز متصرف شد.[۱۶] وی سپس سپاهی به سوی دشت مزینان گسیل کرد؛ در دشت مزینان سپاه ابدالی با گروهی از نظامیان محمد حسن‌خان قاجار روبه‌رو شده و در نبردی که رخ داد، سپاهیان ابدالی شکست خورده و به طور کامل منهزم شدند.[۱۷] این شکست، منجر به عقب نشینی احمد شاه ابدالی از مناطق تسخیر شده گردید و احمد شاه بار دیگر به هرات بازگشت.[۱۸] پس از عقب نشینی احمد شاه، شاهرخ توانست خود را از پادشاه ابدالی مستقل نماید و تا سال ۱۱۸۳ ق نیز بدون تهدید عمده‌ای بر مشهد و نواحی دیگری از غرب خراسان حکومت کرد.[۱۹] در این مدت احمد شاه ابدالی به تحکیم قدرت خود و نیز گسترش قلمرو دولتش در هند پرداخت. وی در سال ۱۱۷۰ق طایفهٔ مرهته و سیکها را مغلوب و منهزم کرده و دهلی را تسخیر نمود.[۲۰] احمد شاه سه سال بعد باز هم علیه قوای مرهته عملیات نظامی وسیعی تدارک دید و در جنگ پانی پت آنها را منهزم نمود و پس از پیروزی بر مرهته‌ها برای اوّلین بار با کمپانی هند شرقی ارتباط برقرار کرد و با آنان برای ادامهٔ سلطنت گورکانی در دهلی توافق کرد.[۲۱] احمد شاه همچنین در سال ۱۱۷۷ق سیکها را در پنجاب سرکوب نمود و بدین ترتیب حاکمیت خود را بر پنجاب مستحکم‌تر کرد.[۲۲] پادشاه ابدالی در سال ۱۱۸۳ق برای سوّمین بار به خراسان لشکرکشی نمود. این سفر جنگی واپسین کوشش احمد شاه برای تسخیر مشهد بود نیز بدون پیروزی برای وی پایان یافت و احمد شاه به دلیل تحرکات نظامی شجاعانهٔ شاهزاده نصرالله میرزا فرزند جوان شاهرخ، موفق به تسخیر مشهد نشد و به مصالحه با شاهرخ و اخذ برخی امتیازات سیاسی از وی اکتفا نمود[۲۳] و بدون ورود به مشهد در ۸ صفر ۱۱۸۴ق حوالی این شهر را به سمت قندهار ترک کرد.[۲۴] احمد شاه ابدالی در سالهای آخر سلطنت خود همچنین در صدد حمله به بنگال بر آمده بود و البته این موضوع که موجبات وحشت انگلیسها را فراهم کرده بود، به دلیل دوری زیاد از بنگال از

مرکز قدرت احمد شاه انجام نگرفت و کمپانی هند شرقی از این خطر نجات یافت،[۲۵] احمد شاه ابدالی سرانجام در شب جمعه ۲۰ ماه رجب ۱۱۸۶ بر اثر بیماری جذام درگذشت.[۲۶] قلمرو احمد شاه شامل کشورهای پاکستان و افغانستان کنونی به اضافهٔ کشمیر و بخشهایی از پنجاب هند بود.[۲۷] احمد شاه ابدالی در نظام اداری و سیاسی قلمرو خویش از مردم مناطق مرکزی ایران استفادهٔ زیادی می‌کرد و در ارتش خود بر نیروهای قزلباش که سپاهیان وفادار به ایران و صفویه بودند تکیه می‌کرد؛ نظام حکومتی احمد شاه نیز در واقع تقلیدی از نظام حکومتی صفویه و نادر شاه بود.[۲۸] پاره‌ای از مورخان از احمد شاه ابدالی به مثابهٔ شخصیتی غیر ایرانی یاد کرده‌اند؛ در این میان اکثریت قریب به اتفاق مورخان اروپایی وی را پایه‌گذار کشور افغانستان نامیده‌اند، اما حقایق و مسلمات تاریخی این‌گونه داوریها و اظهار نظرات را تأیید نمی‌کند. در این نکته که احمد شاه ابدالی از پاره‌ای از خطهٔ خراسان که بعدها افغانستان نام گرفت ظهور یافته و موجبات سربلندی و شکوه سرزمین خود را فراهم آورد، تردیدی نیست و تعلق این پادشاه بزرگ به قومیت پشتون (افغان) و تیرهٔ ابدالی نیز واضح بوده و در اینکه وی برای سنن و ارزشهای پشتونها (افغانها) احترام زیادی قائل و قدرتش را بر این مبانی مستحکم کرده بود نیز شکی نیست.[۲۹] ضمن اینکه احمدشاه باعث شد تا اقوام پشتون (افغان) به قدرت بی‌سابقه‌ای در منطقهٔ آسیای مرکزی دست یافتند که قرنها امکان وصول به این قدرت را نداشتند اما با این حال هیچ نشانه‌ای از اینکه احمد شاه به فکر تأسیس کشوری به نام افغانستان بوده و یا از قلمرو حکومتی خود به عنوان افغانستان یاد کرده باشد،[۳۰] وجود ندارد. در مورد احمد شاه همچنین باید گفت که وی به حق یکی از سرداران بزرگ تاریخ ایران می‌باشد، او در قسمتی از جهان تمدنی ایرانی و از گوشه‌ای از خراسان بزرگ، نهضت سیاسی را پدید آورد که منجر به تشکیل امپراتوری پهناوری گردید. نام رسمی دولت احمد شاه، بنا به تصریح اکثریت قریب به اتفاق مورخان خراسان بوده و در عصر وی، قندهار مرکز دولت ابدالی را پایتخت خراسان می‌خواندند، چنانچه عبدالله‌خان دیوان بیگی از ارکان دولت احمد شاه به مناسبت احداث بنای تازه برای قندهار، در زمان این پادشاه، ذکر کرده است که:

جمال ملک خراسان شد این تازه بنا　　زحادثات زمانش خدا نگه دارد[۳۱]

نظام اداری دولت احمد شاه نیز چنانچه پیشتر بیان شد، دارای ساختاری به سبک دولتهای بزرگ ایرانی بوده و کارگزاران دولت ابدالی نیز از اقوام مختلف ایرانی بودند و در بین رجال دربار احمد شاه افرادی از عراق عجم تا کابل حضور داشتند.[۳۲] سیاست مذهبی و قومی دولت احمد شاه نیز بر تساهل و تسامح استوار بود و وی حتی در برهه‌ای از قتل عام شیعیان ایرانی به وسیلهٔ الله‌یارخان ازبک، حاکم لاهور چنان خشمگین شد که وقتی این حاکم ازبک به حضور احمد شاه آمده و به او

گفت: «ای احمد پادشاه به دولت و اقبال تو همهٔ ممالک ایران را خراب و اهلش را غارت و اسیر نمودم که تا قیامت مرمت‌پذیر نخواهد بود.» احمد شاه با غیظ و غضب به وی پاسخ داد: «چرا چنین کردی، مطابق کدام مذهب چنین رفتار نمودی، پس بر ذمهٔ ما باشد که انتقام ایران و اهلش را از تو حرام زاده بکشیم.»[۳۳] و آنگاه حاکم ازبک و یارانش را به انتقام خون کشته شدگان بکشت. دربارهٔ نامه‌های احمد شاه به خانهای ترکمان و مصطفی سوّم سلطان عثمانی که در آن به نکوهش شاهان صفوی و قزلباشها پرداخته و بر تعصبات مذهبی تکیه کرده نیز باید گفت در وهلهٔ اوّل چنین نامه‌نگاریهایی بیشتر برای بهره‌برداریهای سیاسی بوده و نمی‌تواند بیان کنندهٔ آرمانهای سیاسی احمدشاه و دولت وی باشد و در وهلهٔ بعدی نیز باید توجه داشت که تضادهای مذهبی بین فرمانروایان مختلف ایرانی همیشه وجود داشته و همان‌طور که شاهان شیعهٔ مذهب صفوی، دولتی ایرانی تشکیل داده بودند، پیش از آنها نیز فرمانروایان و سیاستمداران سنی مذهبی همچون: یعقوب لیث صفاری، سلطان محمود غزنوی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی در راه احیاء سیاسی و تمدنی ایران کوشش کرده بودند. بنابر این حتی به فرض اینکه احمد شاه ابدالی به عنوان پادشاهی سنی مذهب، تعصبات و علایق مذهبی خود را همچون آرمانی سیاسی نیز مد نظر داشته است، دلیلی برگرایش غیر ایرانی او وجود ندارد. ضمن اینکه این مسئله بر سیاست عدم تبعیض مذهبی و قومی احمد شاه نیز لطمه‌ای نزده است و در مجموع باید گفت احمد شاه ابدالی سرداری پشتون (افغان) تبار بوده که افغانها را به اعتلاء و عظمت بی‌مانندی رسانده و در برهه‌ای که ایران درگیر جنگ داخلی و اغتشاش بوده، در مناطق وسیعی از ایران امپراتوری بزرگی ایجاد کرد که در مقاطعی پاسدار فرهنگ و تمدن ایرانی گردید.[۳۴]

پس از درگذشت احمد شاه ابدالی، تیمور فرزند وی پس از غلبه بر شاهزاده سلیمان برادر کهتر خویش به پادشاهی رسید. تیمور در دوران سلطنت خود کوشید تا قلمرو پهناور امپراتوری پدرش را حفظ نماید. در عصر پادشاهی تیمور شاه، عبدالخالق‌خان سدوزایی از نزدیکان وی علیه او شورید که تیمور شاه توانست این‌خان سدوزایی را سرکوب نماید، در این دوره همچنین سیکهای پنجاب و والی کشمیر نیز علیه پادشاه ابدالی طغیان کردند که این شورشها هم سرکوب گردیدند.[۳۵] در عهد فرمانروایی تیمور شاه، همچنین مناطقی از خراسان که تحت اقتدار دولت ابدالی نبودند هم شاهد تحولاتی بودند، در مشهد همچنان خاندان افشاری به حکومت ضعیف خود ادامه داده و فرزندان شاهرخ: نادر میرزا و نصرالله میرزا برای کسب قدرت با همدیگر می‌جنگیدند. در نواحی کردنشین خراسان ممیش‌خان کرد زعفرانلو، در نیشابور جعفرخان بیات، در قائنات امیرعلی‌خان خزیمه و در تربت حیدریه و دولت‌آباد زاوه خاندان قرایی از دیگر مدعیان قدرت در صحنهٔ سیاسی خراسان

بودند.[۳۶] نزاع این امیران با یکدیگر و اختلافاتی که در پاره‌ای اوقات با حکومت افشاری داشتند، در حدود سال ۱۱۹۴ ق موجب دخالت مستقیم تیمور شاه برای حمایت از نادر میرزا افشار شد و سپاهیان تیمور در این زمان به محاصرهٔ مشهد پرداختند ولی تیمور شاه نیز همچون پدرش نتوانست به موفقیت عمده‌ای در لشکرکشی به مشهد دست پیدا کند و بدون آنکه نادر میرزا را به حکومت برساند مشهد را ترک گفت.[۳۷] در پی عقب نشینی پادشاه ابدالی از مشهد، حکومت این منطقه بر شاهزاده نصرالله میرزا مسلم گردید تا اینکه این شاهزاده در سال ۱۲۰۰ ق در مشهد درگذشت. پس از این واقعه مشهد به طور ظاهری همچنان در اختیار شاهرخ بود ولی در عمل این ممیش‌خان کرد زعفرانلو یا نادر میرزا افشار بودند که بر مشهد حاکمیت داشتند.[۳۸]

تیمور شاه سیاستهای پدرش را در زمینهٔ عدم تبعیض قومی و مذهبی با جدیت بیشتری ادامه داد و در ادارهٔ امور دولت خود از قزلباشها و هزاره‌ها استفادهٔ فراوانی برد؛ وی همچنین به زبان فارسی علاقه داشت و به این زبان شعر می‌سرود. در عصر سلطنت این پادشاه ابدالی پایتخت ابدالیان از قندهار به کابل تغییر یافت.[۳۹] تیمور شاه در سال ۱۲۰۷ ق درگذشت و پس از مرگ او، شاهزاده زمان فرزند وی پادشاه شد؛ وی پس از اعلان پادشاهی با شورش برادرانش همایون و محمود روبه‌رو گردید، امّا هر دو آنها را سرکوب نمود و قدرت خود را تحکیم بخشید.[۴۰] در عصر فرمانروایی تیمور شاه و زمان شاه، انگلیسیها بر شرق و جنوب هند مسلط گردیدند که این امر تأثیر مهمی در آیندهٔ سیاسی آسیای مرکزی داشت. در این دوران همچنین آقامحمدخان قاجار پس از آنکه سالها ایران از اغتشاش و هرج و مرج و عدم وجود دولت مرکزی مقتدری رنج می‌برد، توانست بر بیشتر سرزمینهای ایران مسلط گردیده و شالودهٔ دولت مقتدری را پی‌ریزی نماید. آقامحمدخان در سال ۱۲۱۰ ق و پس از آنکه از تسخیر قفقاز و فتح تفلیس به پایتخت خود تهران بازگشته بود، در این شهر به عنوان شاهنشاه ایران تاجگذاری کرد.[۴۱] وی پس از تاجگذاری به تدارک لشکرکشی بزرگی برای منظم ساختن امور خراسان مشغول گردید و سرانجام در روز هفتم ذیقعدهٔ ۱۲۱۰ ق تهران را به قصد خراسان ترک کرد.[۴۲] آقامحمدخان در حالی به خراسان لشکرکشی می‌کرد که حکومت ابدالی به تشتت و تفرقه دچار شده بود و برادر زمان شاه، شاهزاده محمود در هرات حکومت خودسرانه‌ای را تشکیل داده بود.[۴۳] در خبوشان (قوچان)، نیشابور، مشهد، تربت و قائن نیز امیران زعفرانلو، بیات، افشار، قرایی و خزیمه بدون اطاعت از هیچ قدرتی حکومت می‌کردند.[۴۴] در مرو که یکی از بزرگ‌ترین شهرهای تاریخی خراسان در ازمنهٔ مختلف به شمار می‌رفت نیز وضعیت به شدت مخاطره‌انگیز گردیده بود. در حدود سال ۱۲۰۰ق بایرام علی‌خان عزالدینلوی قاجار آخرین حکمران قزلباش این شهر به وسیلهٔ امیر بخارا به حیلهٔ جنگی کشته شد و به این ترتیب مرو و نواحی مجاور

آن به پایگاه مناسبی برای حملات ترکمانها تبدیل گردید، ضمن آنکه تیره‌های مختلف ترکمانهای گوکلان نیز به استرآباد یورش می‌آوردند که این موضوع هم بر ناامنی در مناطق غربی خراسان می‌افزود.[۴۵] آقامحمدخان درصدد مطیع کردن کلیهٔ خانها و امیران سرکش خراسان، تنبیه ترکمانها و امیر بخارا، تسلط مجدد بر مرو و نیز توسعهٔ حدود شرقی ایران حداقل به وضعیت عصر صفوی بود که این مسئله آقامحمدخان را از مقابله با حکومت ابدالی نیز ناگزیر می‌کرد. شاه جدید ایران در بدو امر ترکمانهای گوکلان را سرکوب کرد[۴۶] و پس از آن رو به سوی مشهد آورد؛ در خبوشان (قوچان) امیران زعفرانلو کرد و بیات به حضور آقامحمدخان رسیدند تا اطاعت خود را از آقامحمدخان به اثبات برسانند.[۴۷] متعاقب این امر آقامحمدخان بدون هیچ مقاومتی وارد مشهد گردید؛ نادر میرزا از مشهد فرار کرده و شاهرخ نیز به همراه خانواده‌اش به آقامحمدخان تسلیم شد. آقامحمدخان در مشهد افزون بر تصاحب جواهرات نادری توانست نظم و امنیت را به این شهر باز آورده و از حملات عوامل امیر ازبک بخارا به این شهر جلوگیری نماید؛ وی همچنین تعدادی از امیران خراسان مانند جعفرخان بیات حاکم نیشابور و ابراهیم‌خان کردشادلو حاکم اسفراین را به تهران تبعید کرد؛ در مدت اقامت آقامحمدخان در مشهد، اسحاق‌خان قرایی و برادر محمدخان هزارهٔ اویماقیه نیز نزد آقامحمدخان آمده و به دولت جدید ابراز اطاعت کردند؛[۴۸] آقامحمدخان برای تصرف مرو نیز نامه‌ای به شاهمرادخان امیر بخارا نگاشته و با تهدید وی از او خواست تا مرو را به کارگزاران دولت ایران سپرده و از هرگونه خرابکاری در خاک خراسان اجتناب نماید.[۴۹] به نظر می‌رسد تعلل امیر بخارا در پاسخگویی به نامهٔ آقامحمدخان، شاه ایران را بر آن داشته بود تا با لشکرکشی به بخارا، شاهمرادخان را سرکوب نماید. حضور آقامحمدخان در مشهد شاهزاده محمود ابدالی حاکم هرات را نیز به اطاعت از آقامحمدخان مجبور کرده بود.[۵۰] با این حال آقامحمدخان به این مسئله بسنده نکرد و برای اعمال حاکمیت دولت خود در مناطق بیشتری از خراسان به شاه زمان، نامهٔ دوستانه‌ای نگاشته و از وی خواست تا ایالت بلخ را به دولت ایران واگذار نماید که این درخواست آقامحمدخان مورد پذیرش زمان شاه قرار گرفت و وی با گسیل داشتن سفیری به نام گدوخان به نزد آقا محمد خان در برابر دریافت دویست هزار تومان پول با واگذاری بلخ به دولت ایران موافقت کرد.[۵۱] باوجود این حملهٔ کاترین، امپراتور روسیه به قفقاز، آقامحمدخان را وادار به ترک خراسان برای مقابله با سپاهیان روسی در قفقاز نمود و وی نتوانست حاکمیت خود را بر هرات، میمنه بلخ اعمال کرده و نیز امیر بخارا را تنبیه کرده و یا مرو را تسخیر نماید.

شاه ایران پس از خروج از خراسان، شاهزاده محمد ولی میرزا فرزند ولیعهد خود را به فرمانفرمایی خراسان منصوب کرد و دستور داد تا وی به همراهی ده هزار نفر سوار در مشهد اقامت

نماید.[۵۲] آقامحمدخان در لشکرکشی به قفقاز با وجود موفقیتهای نظامی و تصرف [۵۳] شوشی مرکز قره باغ، در این شهر به وسیلهٔ ملازمانش به قتل رسید (۱۲۱۲ ق) و پس از کشته شدن وی بار دیگر امیران و خانهای خراسان بنای سرکشی و طغیان راگذاردند و نادر میرزا افشار نیز با حمایت زمان شاه ابدالی که تعهدات خود به آقامحمدخان را انجام نداده بود، مشهد را متصرف گردید.[۵۴] در نیشابور جعفرخان بیات و در سبزوار نیز اللهیارخان قلیچه از فرمان دولت مرکزی سرباز زدند.[۵۵] در برابر این وضعیت، فتحعلی‌شاه که پس از قتل عمویش به شاهنشاهی ایران رسیده بود، پس از سرکوبی شورشیان در عراق عجم و آذربایجان، در سال ۱۲۱۳ ق به سوی خراسان حرکت کرد و در این سفر جنگی توانست حاکمان نیشابور و سبزوار و همچنین امیرگونه‌خان زعفرانلو کرد،حاکم خبوشان (قوچان) را به اطاعت از خود وادارد و مشهد را محاصره کند،[۵۶] ولی نتوانست مشهد را بگیرد و پس از مدتی به تهران بازگشت و حاکمان شهرهای مختلف خراسان نیز بار دیگر به نافرمانی از دولت پرداختند.[۵۷] این در حالی بود که مدتی پیش از این لشکرکشی فتحعلی‌شاه به خراسان، زمان شاه به هرات یورش آورد و به حکومت خودسرانه برادرش محمود در این منطقه پایان داد(۱۲۱۲ق).[۵۸] محمود پس از شکست از زمان شاه به دربار تهران پناه آورد و به امر فتحعلی‌شاه، اسماعیل آقا مکری و چراغعلی‌خان نوایی در کاشان به مهمانداری از محمود و پسر و برادر وی کامران و فیروز پرداختند.[۵۹]

در سال ۱۲۱۳ ق محمود به طرف هرات حرکت کرد و به دستور فتحعلی‌شاه، امیرعلی خان خزیمه حاکم قائنات و امیرحسن‌خان حاکم طبس به حمایت از محمود پرداخته و با تجهیز لشکری برای وی، به فراه حمله کرده و پس از شکست دادن سپاهیان طرفدار زمان شاه که یکی از فرماندهان ارشد آنها اسحاق‌خان قرایی بود، این شهر را به تصرف در آوردند.[۶۰] پس از تسخیر فراه، محمود به همراهی امیرعلی‌خان خزیمه، هرات را محاصره کرد ولی موفق به گشودن این شهر نگردید و به قائنات بازگشت و محمود نیز شکست خورده و از نزدیک هرات فرار کرد و پس از سفری به بخارا و ناکامی در جلب حمایت شاه مراد ازبک امیر بخارا، بار دیگر به دربار فتحعلی‌شاه آمده و تحت حمایت وی قرار گرفت.[۶۱] در حالی که فتحعلی‌شاه گرفتار ناآرامی خراسان و یاغی‌گری بیشتر خانها و حاکمان این خطه بود و زمان شاه ابدالی نیز از اجرای تعهدات خود به آقامحمدخان سرباز زده و افزون بر آن به حمایت از سردارانی همچون اسحاق‌خان قرایی و نادر میرزا افشار برای مخالفت با فتحعلی‌شاه اصرار می‌کرد.[۶۲]

مهدی علی‌خان بهادر جنگ به سفارت از کمپانی هند شرقی نزد فتحعلی‌شاه آمده و شاه ایران را ترغیب کرد تا با زمان شاه جنگ کند.[۶۳] حکومت انگلیسی هند در آن برهه با خطر حملهٔ زمان شاه به

هند روبه‌رو بود. زمان شاه در آن هنگام بنا به خواهش مسلمانان هند و با هدف مبارزه با نفوذ در حال گسترش مراهته و انگلیسیها تصمیم به لشکرکشی به هند گرفت[۶۴] و در این راستا در رأس یک سپاه بزرگ به لاهور وارد شده بود.[۶۵] چنین شرایطی فرمانفرمای انگلیسی هندوستان را بر آن واداشت تا در پی اتّحاد با فتحعلی‌شاه برای جنگ با زمان شاه برآید و با ارسال نماینده‌ای به دربار فتحعلی‌شاه سعی در تحریک وی برای مبارزه با زمان شاه بنماید.[۶۶] امّا زمان شاه همچنان از پی‌گیری سیاستهای خصمانهٔ خود علیه فتحعلی‌شاه و دولت ایران خودداری نمی‌کرد و حتی سفیری به نام طره بازخان را نزد شاه ایران گسیل داشت و از وی خواست تا حدود نیشابور و مزینان را به کارگزاران شاه سدوزایی بسپارد.[۶۷] این اقدام، فتحعلی‌شاه را بر آن داشت تا به طور رسمی و با صراحت محدودهٔ حاکمیت دولت خود را برای زمان شاه مشخص و برای او این نکته را روشن سازد که دولت مرکزی در ایران به وجود آمده که جانشین شاهنشاهی صفوی است و تمام سرزمینهای آن شاهنشاهی را متعلق به خود می‌داند. فتحعلی‌شاه در مراسله‌ای رسمی در این باره به زمان شاه اعلام می‌دارد:

«مرو و بلخ و اندخو و شبرغان و بدخشان و میمنه و هرات و سبزوار و بُست و نیشابور و طبس و قندهار و بامیان و بلوچستان و سایر مفاضات خراسان در ازمنهٔ قدیمه در عهود ماضیه و دوران صفویهٔ موسویه به این ملک موروث مقررهٔ مسند پیرایهٔ من وابسته بود. چنان که بخواهیم در حالت انتزاع دولتین به زیر سم ستوران لشکریان بار دیگر خواهیم آورد.»

فتحعلی‌شاه در ادامهٔ این نامه با تأکید بر اینکه قصد جنگ و خونریزی بیهوده را نداشته و امیدوار است تا بدون جنگ حاکمیت دولت خود را بر خراسان اعمال نماید به زمان شاه یادآور می‌گردد:«در مملکت قدیمهٔ ایران زمین چشم حرص و حق تمکین نگشاید و ننماید زیرا که این ملک محروسه و موروثهٔ من است... و حفاظت حدود و شرافت ناموس سلطنت از فرایض و شرایف انسانی ما بوده.»[۶۸]

مراسلهٔ فتحعلی‌شاه با واکنش زمان شاه مواجه گردید و وی شاه قاجار را به مبارزه فراخواند و از او خواست تا ادعاهای خود را با شمشیر ثابت بنماید.[۶۹] این نامه‌نگاریها فتحعلی‌شاه را ترغیب کرد تا برای دوّمین بار به خراسان لشکرکشی کرده و با سرکوب‌خانها و حاکمان سرکش این سرزمین مقدمات یک رویارویی بزرگ با زمان شاه را فراهم کند.امّا این سفر جنگی فتحعلی‌شاه نیز راه به جایی نبرد و وی که همچنان با تهدیدهای گوناگونی در مناطق دیگر ایران روبه‌رو بود ناچار به تهران بازگشت.[۷۰] در پی این وقایع دولت انگلیس سرجان ملکم* را به سفارت به دربار فتحعلی‌شاه گسیل

---

* Sir John Malcoulm.

داشت و وی موفق شد با دولت ایران معاهده‌های سیاسی و تجاری را منعقد نماید. قراردادهای ایران و انگلیس هیچ سودی برای ایران در بر نداشت و در همین معاهده‌ها بود که برای اوّلین بار نام افغانستان در یک سند سیاسی ذکر گردید که این موضوع به نظر می‌رسد بیشتر ناشی از تلقی عمومی دولت ایران از حکومت تحت اقتدار طوایف افغان بود تا اشاره به یک جغرافیایی سیاسی یا تاریخی و گواه این ادعاء قراردادی است که نه سال بعد بین الفنستون سفیر فرمانفرمای هندوستان و شاه شجاع درانی انعقاد یافت و در آن از عناوینی همچون پادشاه کابل و پادشاه درانی استفاده گردید.[۷۱] عهدنامهٔ ایران و انگلیس در شرایطی بود که روسیهٔ تزاری به رهبری پل و فرانسه به سروری ناپلئون در اندیشهٔ مبارزه با انگلیس و حتی حمله به هند و نابودی حاکمیت انگلیس بر این کشور بودند[۷۲] و زمان شاه نیز چنانچه پیشتر از این هم گفته شد، در صدد لشکرکشی به هند بود. عهد نامهٔ ایران و انگلیس در چنین اوضاعی برای انگلیسیها بسیار رضایت بخش و مفاد آنکه حاوی ممانعت ایران از حملهٔ زمان شاه و فرانسه به هند بود، تهدیدات مهمی را از دولت انگلیسی هند رفع می‌کرد.[۷۳] با وجود این به نظر می‌رسد این معاهده تأثیر چندان عملی در سیاستهای دولت ایران نداشت و فتحعلی‌شاه بدون توجه به چنین عهدنامه‌ای سیاستهای قبلی خود را تعقیب می‌کرد. برخی از مورخان، پاره‌ای از اقدامات بعدی فتحعلی‌شاه مانند: عزل و قتل حاجی میرزا ابراهیم‌خان کلانتر و حمایت او از شاهزاده محمود برای مبارزه با زمان شاه و زمان خلع شاه از قدرت را به توافقنامهٔ ۱۲۱۵ ق) ایران و انگلیس ارتباط می‌دهند.[۷۴] در حالی که بنا به تصریح نویسندهٔ ناسخ التواریخ عزل و قتل کلانتر به خاطر قدرت روزافزون کلانتر و ناشی از این موضوع بوده است که وی ایرانمدار واقعی گردیده بود و فتحعلی‌شاه بدون مشورت با او دست به کاری نمی‌زد[۷۵] و اگر درست به شرایط تاریخی هنگام عزل کلانتر بنگریم،باید آن برهه را عصر تحکیم قدرت فتحعلی‌شاه و حذف دیگر قدرتمندان عرصهٔ سیاست بدانیم و در این راستا به غیر از قتل کلانتر اقدامات دیگری همچون: قتل صادق‌خان شقاقی و زندانی کردن شاهزاده حسینقلی‌خان برادر فتحعلی‌شاه نیز قابل ملاحظه است[۷۶] و منطقی‌تر به نظر می‌رسد که واقعهٔ قتل کلانتر را به جای آنکه بدون هیچ گونه مستندی به سیاستهای استعماری انگلیس منتسب نماییم، ناشی از داستان تکراری حذف وزیران مقتدر به وسیلهٔ شاهان جوان و در راستای تحکیم قدرت فتحعلی‌شاه و به ابتکار شخصی خود او بدانیم، به ویژه به این جهت که این واقعه در عصری روی داد که فتحعلی‌شاه با تمام قوا به قلع و قمع کلیهٔ قدرتهای‌ی که می‌توانستند برای او خطرناک باشند،می‌پرداخت.

دربارهٔ حمایت از شاهزاده محمود نیز چنانچه پیش از این اشاره شد، فتحعلی‌شاه قبل از مذاکره با سفیری از انگلستان و حتی پیش از ورود مهدی‌علی‌خان بهادر جنگ به ایران از محمود حمایت کرده

و به سرداران خود دستور داده بود تا محمود را برای پیروزی بر زمان شاه مورد پشتیبانی قرار دهند و با توجه به چنین سابقه‌ای و افزون بر آن مناسبات خصمانه‌زمان شاه با فتحعلی‌شاه و نامه‌نگاریهایی که شرح آن رفت، حمایت فتحعلی‌شاه از تلاش محمود برای براندازی زمان شاه، طبیعی و بنا به اذعان خود مهدی‌علی‌خان بهادر جنگ اوّلین سفیر فرمانفرمای انگلیس هند در دربار فتحعلی‌شاه بدون تحریک و ترغیب انگلیسیها نیز انجام شدنی بوده است.[۷۷]

در سال ۱۲۱۷ ق سوّمین و مهم‌ترین سفر جنگی فتحعلی‌شاه به خراسان صورت گرفت و در همین سفر بود که بیشتر حاکمان و خانهای خراسان از شاه اطاعت کرده و مشهد نیز بار دیگر محاصره گردید، ولی فتحعلی‌شاه به درخواست میرزا مهدی مجتهد از تصرف با قهر و غلبه مشهد منصرف گردیده و حتی خود نیز به تهران بازگشت و ادامهٔ محاصره را به شاهزاده محمد ولی میرزا فرزند چهارم خود واگذاشت که وی سرانجام در رمضان ۱۲۱۸ توانست مشهد را تسخیر کرده و بدین وسیله حاکمیت دولت مرکزی را بر قسمتهای وسیعی از خراسان تثبیت نماید.[۷۸] پیش از این وقایع هم در سال ۱۲۱۶ق شاهزاده محمود سدوزایی با حمایت فتحعلی‌شاه بار دیگر به سمت قندهار حرکت کرده و این بار با استقبال خانها و رؤسای طوایف افغان که از زمان شاه ناراضی بودند، روبه‌رو شد و توانست زمان شاه را از سلطنت خلع کرده و دستور دهد تا وی را نابینا کنند.[۷۹] در خلع زمان شاه افزون بر حمایت فتحعلی‌شاه از محمود، نقش خانهای بارکزایی و در رأس آنها فتح‌خان نیز که پدرش سردار پاینده‌خان بارکزایی به وسیلهٔ زمان شاه اعدام گردیده بود، حائز اهمیت زیادی است.[۸۰] دربارهٔ زمان شاه باید اضافه کرد که وی هیچ‌گاه مناسبات سازنده و دوستانه‌ای با دولت قاجاریه برقرار نکرد؛ زمان شاه تعهدات خود به آقامحمدخان را اجرا نکرد و حتی بارها از سردارانی همچون نادر میرزا افشار و اسحاق‌خان قرایی علیه فتحعلی‌شاه حمایت می‌کرد؛ زمان شاه همچنین در داخل قلمرو خود نیز به اقداماتی چون قیام بر ضد شاهزاده همایون جانشین پدرش و اعدام پاینده‌خان مبادرت کرده بود که هریک در تضعیف دولت سدوزایی اهمیت زیادی داشت. پس از خلع زمان شاه، برادر کوچک وی و محمود، یعنی شاهزاده فیروز که پیش از این در دربار ایران پناهنده شده بود به حکومت هرات رسید و شاه محمود نیز به سلطنت رسیده و فتح‌خان بارکزایی را به وزارت خود انتخاب نمود،[۸۱] اما سلطنت شاه محمود نیز دوامی نیافت و وی پس از دو سال در شورشی که به دلیل حمایت او از قزلباشها و شیعیان رخ داد از سلطنت خلع گردید و برادرش شاه شجاع جانشین وی شد.[۸۲] در این دوران ایران درگیر جنگهای طاقت فرسا با روسیه گردید (۲۸-۱۲۱۸ ق) و امکان تحکیم قدرت دولت ایران در خراسان در عمل وجود نداشت، با وجود این دولت ایران در سال ۱۲۱۹ ق از ناصرالدین توره، حاکم مرو در برابر میرحیدر توره، برادر بزرگ وی که امیر بخارا،بود

حمایت کرد و بدین وسیله قدرت خود را در مناطق شمالی خراسان توسعه بخشید.[۸۳] در سال ۱۲۲۰ ق نیز قشون خراسان شکست سختی به ترکمنهای تجن وارد آورد[۸۴] در سال ۱۲۲۲ ق هم پس از آنکه شاهزاده فیروز حاکم هرات به دخالت در امور غوریان پرداخته و به همراهی شخصی به نام صوفی اسلام، قصد لشکرکشی به قلمرو شاهزاده محمد ولی میرزا را نمود،در نبردی که بین نیروهای دوطرف رخ می‌دهد، سپاهیان صوفی اسلام و فیروز به شدت منهزم گردیده و شاهزاده فیروز نیز ملزم به اطاعت از دولت ایران گردید و مالیات سه سالهٔ هرات را به شاهزاده محمد ولی میرزا تسلیم کرد.[۸۵] در ذیقعدهٔ سال ۱۲۲۲ ق همچنین سفیران سند به حضور فتحعلی‌شاه رسیده و عریضهٔ مشتمل بر انقیاد حکومت سند را به فتحعلی‌شاه تقدیم کرد.[۸۶]

در سال ۱۲۲۳ ق واقعه‌ای زیان بار برای امنیت خراسان رخ داد و امیر حیدر توره امیر بخارا، مرور را اشغال کرده[۸۷] و بدین ترتیب افزون بر قطع نفوذ ایران در این سامان،فرصتی مناسب برای ترکمانها پدید آمد تا به تاخت و تاز در شهرهای مختلف خراسان بپردازند[۸۸] و در نتیجه امنیت در مناطق وسیعی از خراسان تحت تصرف دولت ایران در معرض تهدید جدی قرار گرفت و سالیانی دراز آسایش از مردم این سامان سلب شد. این وضعیت همچنین در سیاستهای مختلف دولت ایران تأثیر زیادی داشت و در واقع از این مقطع زمانی به بعد هدف اصلی و راهبردی دولت ایران در دوره‌های مختلف همانا برقراری امنیت در خراسان و جلوگیری از حملات ترکمانها به طور ریشه‌ای بود.[۸۹]

سه سال پس از اشغال مرو به وسیلهٔ امیر بخارا، حاکم هرات شاهزاده فیروز نیز دوباره علیه حکومت خراسان نافرمانی کرده و از پرداخت مالیات خودداری نمود که این موضوع با واکنش شاهزاده محمدولی میرزا حاکم خراسان روبه‌رو شد و با لشکرکشی وی به نزدیکی هرات، شاهزاده فیروز بار دیگر به اطاعت از دولت ایران می‌پرداخت و افزون بر دادن مالیات هرات، شاهزاده ملک حسین میرزا پسرش را نیز به عنوان گروگان به نزد شاه ایران گسیل داشت.[۹۰]

در این سالها در قلمرو پادشاهی سدوزایی هم تحولات مهمی صورت گرفت؛اقتدار حکومت سدوزایی در این زمان بر هرات از بین رفته بود و حکومت این شهر تحت اطاعت دولت ایران در آمده بود. در کابل نیز در سال ۱۲۲۴ ق معاهده‌ای بین شاه شجاع و حکومت انگلیسی هند برای مقابله با سیاستهای دولتهای ایران و فرانسه که در آن برهه برای حمله به هند و نیز حمایت فرانسه از ایران در جنگ با روسیه با یکدیگر متّحد شده بودند، منعقد گردید[۹۱] و متعاقب این معاهده، حکومت شاه شجاع سرنگون شد و محمود بار دیگر با حمایت دولت ایران و فتح‌خان بارکزایی به قدرت رسید و شاه شجاع نیز فرار گریخت و در پنجاب تحت حمایت رنجیت سینگ پادشاه سیک

پنجاب قرار گرفت.[۹۲]

در این دوران سیاست خارجی انگلیس در منطقه نیز با فراز و نشیبهایی روبه‌رو بود، قتل امپراتور پل اوّل در روسیه و تغییر سیاست روسیه از دشمنی با انگلیس به دوستی با این کشور،[۹۳] خلع زمان‌شاه ابدالی، برقراری مناسبات بین تیپوسلطان پادشاه دکن و دولت ایران،[۹۴] اطاعت حکومت سند از دولت ایران و تثبیت قدرت دولت ایران بر مناطقی از خراسان همگی موجب شد تا دولت انگلیس سیاست بی‌اعتنایی را نسبت به ایران در پیش گرفته و از اتحاد حاصله از عهدنامهٔ سال ۱۲۱۵ ق فاصله بگیرد و به درخواستهای کمک دولت ایران برای دفاع در برابر تجاوز روسها پاسخ منفی بدهد.[۹۵] ولی برقراری مناسبات دوستانه بین ایران و فرانسه و اتحاد این دو دولت (۱۲۲۲ / ق)، برای حکومت انگلیسی هند خطرناک بود و آنها را به تلاش برای منصرف کردن ایران و نیز ایجاد یک سد دفاعی در شمال و غرب هند واداشت و در این راستا بود که سفیرانی همچون: سرجان ملکم، الفنستون و چارلز متکالف* از سوی حکومت انگلیسی هند به نزد فتحعلی‌شاه، شاه شجاع و همچنین رنجیت سینگ پادشاه سیک پنجاب گسیل شدند.[۹۶] در این بین سرجان ملکم وظیفهٔ تهدید و تطمیع ایران برای صرف نظر کردن از اتحاد با فرانسویها را داشت و دو نفر دیگر در صدد ایجاد همان سد دفاعی بودند که در این امر تا حدودی موفق شدند و با وجود اختلاف شدید بین دولت سدوزایی و حکومت پنجاب موفق به انعقاد قرارداد با هر دو دولت گردیدند،[۹۷] ولی سرجان ملکم در کار خود موفق نبود و دولت ایران به پاس دوستی با فرانسه، حاضر به برقراری مناسباتی با انگلیس نشد و تهدید و تطمیع ملکم نیز بی‌اثر ماند،[۹۸] اما عهد شکنی فرانسویها در اوج جنگهای ایران و روس، دولت ایران را به دولت انگلیس متمایل کرد و منجر به انعقاد دو عهدنامه با دولت انگلیس در سالهای ۱۲۲۴ ق و ۱۲۲۷ق گردید که در این معاهده‌ها، دولت انگلیس مکلف به حمایت مالی از ایران در برابر حملهٔ روسیه به ایران شده و متعهد گردید نه از دخالت در امور داخلی ایران خودداری کرده و در بنادر و جزایر خلیج فارس بدون رضایت ایران به اقدامی نزند و در مناسبات بین ایران و افغانها نیز هیچ گونه دخالتی نداشته باشد؛ در مقابل، دولت ایران نیز متعهد شد که از هرگونه تجاوزی علیه هند جلوگیری نماید.[۹۹]

در سال ۱۲۲۸ ق شکست ایران از روسیه و انعقاد معاهدهٔ گلستان، در خراسان نیز پیامدهای سوئی داشت. در همان سال یوسف خواجه کاشغری از بزرگان و اشراف کاشغر و ترکستان که مدتی را نزد انگلیسیها و زمانی را نیز در دربار تهران گذرانیده بود، در استرآباد با تحریک ترکمنها بر ضد

---

* Metcalf.

دولت مرکزی شورش کرد و پس از دردسرهای بسیار سرانجام به وسیلهٔ حاکم استرآباد این شورش سرکوب گردید و یوسف خواجه نیز کشته شد.[۱۰۰]

به دنبال این واقعه، ترکمنهای دشت خاوران نیز شورش کردند که طغیان آنها هم به وسیلهٔ شاهزاده محمد ولی میرزا سرکوب گردید،[۱۰۱] ولی‌خانها و حاکمان خراسان متعاقب این وقایع، هریک علیه محمدولی میرزا بنای خودسری و نافرمانی را گذاشتند و حتی اسحاق‌خان قرایی، مشهد را متصرف و با وجود اطاعت ظاهری به شاه و محمدولی میرزا در عمل با خودسری کامل زمام قدرت را در مشهد به دست گرفت.[۱۰۲] چنین وضعیتی خانهای کرد مناطق خبوشان و چناران و حتی محمد رحیم‌خان، خان ازبک خوارزم را تحریک به اقدام علیه دولت مرکزی کرد و شاهزاده فیروز حاکم هرات نیز به همراهی ابراهیم‌خان ایلخانی هزاره به قلعهٔ غوریان یورش آوردند. حاکم غوریان، سردار محمدخان قرایی، هم شاه محمود سدوزایی را به یاری خود و جنگ با شاهزاده فیروز دعوت کرد و وی نیز فرزند خود کامران میرزا را در رأس سپاهی به طرف هرات گسیل داشت.[۱۰۳] اغتشاش در سرتاسر قلمرو حکومت خراسان، فتحعلی‌شاه را وادار کرد تا اسماعیل‌خان سردار دامغانی از افسران با تجربهٔ ایران که سابقهٔ نبردهای نظامی متعدد با روسیه را داشت، به فرماندهی لشکری پنج هزار نفری به خراسان گسیل دارد.[۱۰۴] پیش از حرکت اسماعیل‌خان دامغانی،خان خوارزم به خیوه بازگشت و با ارسال نامه‌ای به فتحعلی‌شاه از رفتار خود عذرخواهی کرد، امادیگر یاغیان پابرجا بودند، ولی اسماعیل‌خان سردار دامغانی آرامش را به خراسان بازگرداند و شکستهایی به‌خانهای یاغی وارد ساخت و سپاهیان کامران میرزا سدوزایی نیز با عبور لشکر اسماعیل‌خان از هرات به سمت قندهار عقب نشینی کردند و شاهزاده فیروز حاکم هرات هم ضمن ابراز اطاعت مجدد به دولت ایران، مالیات معوقه را پرداخت کرد و سکه و خطبه را در هرات به نام فتحعلی‌شاه کرد.[۱۰۵] با وجود چنین موفقیتهایی باز هم حکومت خراسان درگیر مشکلات زیادی به ویژه دخالتهای خاندان قرایی بود که همین موضوع شاهزاده محمدولی میرزا را مجبور کرد تا سردار اسحاق‌خان قرایی و فرزندش را به قتل برساند (۱۲۳۱ ق)[۱۰۶] که این مسئله هم باعث ناامنی بیشتر در قلمرو حکومت خراسان و طغیان محمدخان قرایی، پسر اسحاق‌خان قرایی و شاهزاده فیروز حاکمِ هرات و بنیادخان هزاره گردید.[۱۰۷] ناتوانی حکومت خراسان در سرکوبی شورشهای مختلف به برکناری شاهزاده محمد ولی میرزا از حکومت و انتصاب شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع السلطنه به فرمانفرمایی خراسان انجامید(۱۲۳۲ق).[۱۰۸] شجاع السلطنه در بدو امر خانهای مختلف را به اطاعت از دولت مرکزی واداشت و سپس به هرات لشکرکشی کرده و پس از پیروزیهای مکرر بر سپاهیان شاهزاده فیروز، توانست وی را بار دیگر به اطاعت از دولت ایران وا دارد، ولی پس از این قشون کشی،

فتح‌خان بارکزایی وزیر شاه محمود به طرف هرات لشکرکشی کرده و پس از تسخیر این شهر و بر انداختن شاهزاده فیروز از قدرت، در صدد جنگ با شاهزاده شجاع السلطنه برآمد و محمد رحیم‌خان، فرمانروای خوارزم، محمدخان قرایی و ابراهیم‌خان هزاره نیز از فتح‌خان حمایت کرده و سایرخانهای خراسان هم از کمک به شجاع‌السلطنه خودداری کردند.[۱۱۰] در رویارویی بزرگ نظامی که بین دوطرف در کوسویه رخ داد، سپاهیان شجاع السلطنه با وجود کمی تعداد، پیروزی قاطعی بر نظامیان فتح‌خان به‌دست آوردند و فتح‌خان نیز زخم برداشته و نیروهای او پراکنده و فراری گردیدند(۱۲۳۳ق).[۱۱۱] پس از این شکست، شاه محمود که از شکست سپاهیان خود و قدرت ارتش ایران سراسیمه گردیده بود و از رفتار خودسرانهٔ فتح‌خان و بی‌حرمتیهای او و برادرش دوست محمدخان به خانوادهٔ سلطنتی سدوزایی نیز ناراضی بود با فرستادن نمایندگانی نزد فتحعلی‌شاه و شجاع السلطنه از حرکت فتح‌خان عذرخواهی کرده و ادعا می‌کند که اقدامات وی خودسرانه و بدون آگاهی شاه محمود بوده و آمادگی حکومت سدوزایی برای به مجازات رساندن فتح‌خان را به اطلاع دولت ایران رساند و پس از استقبال فتحعلی‌شاه و شجاع السلطنه از مجازات فتح‌خان این وزیر مقتدر به دستور شاه محمود نابینا شد.[۱۱۲] کور کردن فتح‌خان به قیام برادران وی علیه دولت سدوزایی انجامید و موجب شد که قلمرو حکومت سدوزایی تجزیه گشته و این پادشاهی در آستانهٔ انقراض قرار گیرد(۱۲۳۴ق). پس از شورش برادران فتح‌خان وزیر، حکومت شاه محمود و فرزندش کامران، تنها به هرات محدود شد و در دیگر مناطق وضع بدین ترتیب بود که در کابل محمد عظیم‌خان، در قندهار کهندل‌خان، در پیشاور سردار سلطان محمدخان طلایی، در کشمیر نواب جبارخان و در غزنی دوست محمدخان که همگی از برادران فتح‌خان به شمار می‌رفتند، هریک حکومتی مستقل ایجاد کرده بودند.[۱۱۳]

پس از تجزیه حکومت سدوزایی، رنجیت سینگ پادشاه سیک پنجاب از فرصت استفاده کرد و مناطق نفوذ افغانها در پنجاب همچون مولتان و دیره‌جات را تسخیر نمود و سپس کشمیر را متصرف گردید.[۱۱۴] وی در سال ۱۲۳۸ ق نیز پس از شکست محمد عظیم‌خان حاکم کابل توانست پیشاور را تسخیر کند.[۱۱۵] در حالی که افغانها متصرفات خود را یکی پس از دیگری از دست می‌دادند، در سال ۱۲۴۰ ق آخرین بقایای نفوذ سدوزاییها در کابل از بین رفت و ایوب شاه سدوزایی از سلطنت اسمی خود در کابل عزل و پسرش اسماعیل نیز کشته شد و بدین ترتیب عمر امپراتوری سدوزایی به پایان رسید و حکومت در مناطق مختلف قلمرو این پادشاهی محل منازعهٔ خانهای بارکزایی قرار گرفت[۱۱۶] و این در حالی بود که شاه محمود و پسرش کامران همچنان به حکومت محدود خود در هرات و تحت اطاعت دولت ایران ادامه می‌دادند.[۱۱۷]

جنگهای داخلی بین خانهای بارکزایی که نام دیگر آنها محمدزایی نیز می‌باشد به اقتدار دوست محمدخان در کابل و جلال آباد و غزنین و حکومت کهندل‌خان و برادرانش در قندهار منجر گردید؛[۱۱۸] در همین دوران است که به تدریج نام افغانستان در مورد منطقهٔ تحت حکومت محمدزاییها عمومیت پیدا می‌کند.[۱۱۹]

در سالهای‌ی که پادشاهی سدوزایی در حال تجزیه و در معرض نابودی قرار داشت، خراسان تحت تصرف دولت ایران نیز شاهد تحولات مهمی بود. در سال ۱۲۳۳ ق و پس از شکست فتح‌خان وزیر از شجاع السلطنه، فتحعلی شاه در رأس سپاهی یکصد هزار نفری به خراسان آمد و نظم و امنیت را در این منطقه برای مدت موقتی حاکم کرد[۱۲۰] ولی با بازگشت شاه به تهران بار دیگر خانهای خراسان سر به نافرمانی برداشتند که این وضعیت شاهزاده شجاع السلطنه را وادار کرد با قشون‌کشیهای متعدد به سرکوب آنها بپردازد و به طور مرتب از شاه درخواست کند که به خراسان آمده و مخالفان را نابود کند، ولی فتحعلی‌شاه به فکر پایه ریزی محکم و همیشگی اقتدار دولت در این مناطق بود و در نامه‌ای که در سال ۱۲۳۶ ق برای شجاع السلطنه فرستاد داشت از وی خواست تا به جای سرکوب مخالفان آنها را به طرف دولت متمایل کرده و با دلجویی از خانها و قدرتمندان خراسان، قدرت حکومت خراسان را با مناسبات دوستانه باخانهای آن سامان و جلب حمایت مردم این خطه همراه کرده و با کاستن از برخی خشونتها حاکمیت دولت مرکزی را در خراسان تحکیم کند.[۱۲۱] فتحعلی‌شاه در این نامه به شجاع السلطنه می‌نویسد:«با عدم اطمینان همهٔ خراسان چگونه کار آنجا به کفایت آن فرزند منتظم خواهد شد، اگر موکب پادشاهی ساحت آرای آن صفحات گردد تمامی خلق مملکتی را که نمی‌توان بی‌موجبی مورد سیاست داشت و با عدم تقصیری ظاهر همهٔ بندگان خدا را آزرد، هر نیشی را نوشی سزاوار است و با هر بیمی امیدی در کار.»

شاه در ادامهٔ این نامه از شجاع السلطنه می‌خواهد تا با اتخاذ سیاستی خردگرایانه اقتدار دولت مرکزی را برای همیشه در خراسان استوار نماید و در این باره به وی متذکر می‌گردد:

«حق مطلب اینکه در کار آن فرزند و خراسان متفکر مانده‌ایم، نمی‌دانیم چه کنیم، بهار است،وقت کار است لیکن باید کاری کرد که مایه و پایه داشته باشد تاکی و تا چند قشون هرساله به خراسان مأمور شود و در انقضای بهار همان اغتشاش پار باشد بلکه بیشتر و بدتر. امروز کار از آن گذشته است که آن فرزند خیر خود را ملاحظه نماید، اندک فکر کند ببیند خیر دولت شاهنشاهی چه چیز است.»

و در پایان نامه به حاکم خراسان خاطر نشان می‌سازد:

«چنانچه فی‌الواقع کار او با این مردم پیشرفت نخواهد کرد و باید مردم خراسان را عموماً مورد سیاست داشت و خراب کرد و آن فرزند را به بیم محض در آن مملکت مسلط کرد، مشکل می‌بینم که

کار آنجا به اصلاح بیاید و او تواند از عهدهٔ کار آن مملکت برآید، بنابراین فکری باید کرد که پیشرفت داشته باشد.»[۱۲۲]

با وجود این تذکرات فتحعلی‌شاه به شجاع السلطنه، اختلافات والی خراسان و خانهای این خطه از بین نرفت و در سال ۱۲۳۸ ق سرانجام شاه بر اثر شکایات رسیده، شجاع السلطنه را عزل کرده و با اتمام حجت به خانهای خراسان، شاهزاده علینقی میرزا فرزند خود را با لقب «حجةالسلطان» به حکومت خراسان برگزید و به مشهد گسیل داشت[۱۲۳] ولی وی نتوانست از عهدهٔ امور خراسان برآید و یک سال بعد بار دیگر شجاع السلطنه به فرمانفرمایی خراسان انتخاب و در دورهٔ جدید فرمانروایی هم توانست با نهایت اقتدار حکومت کرده و ضمن سرکوب مخالفان از حملات ترکمانها نیز به خراسان جلوگیری کند.[۱۲۴] شجاع السلطنه همچنین در سال ۱۲۴۲ ق سفر جنگی به هرات داشت و از شاهزاده کامران در برابر پدرش محمود حمایت کرد. کامران هم به حضور شجاع السلطنه رسیده و اطاعت و وابستگی حکومت هرات را به دولت ایران به شاهزاده شجاع السلطنه ابراز کرد.[۱۲۵]

در سال ۱۲۴۳ ق و با شکست ایران از روسیه در جنگ دوّم ایران و روس، شاهزاده شجاع السلطنه به تهران احضار شد و با عزیمت وی به تهران بار دیگر خراسان به ناامنی و اغتشاش دچار شد و حاکمان بعدی خراسان همچون: شاهزادگان هلاکومیرزا و اباقا میرزا فرزندان شجاع السلطنه و شاهزاده احمد علی میرزا فرزند فتحعلی‌شاه هیچ کدام نتوانستند آرامشی در خراسان برقرار نمایند.[۱۲۶] در سال ۱۲۴۶ ق در خراسان آشوب کامل حاکم بود،در این زمان کامران و وزیر او یارمحمد خان در هرات حکومت مستقلی ایجاد کرده و از دولت ایران اطاعت نمی‌کردند، در تربت و باخرز محمدخان قرایی و در خبوشان نیز رضا قلی‌خان کرد زعفرانلو افزون بر نافرمانی از حاکم خراسان حتی در امور مشهد نیز دخالت می‌کردند و درگاه از زندانی کردن والی خراسان نیز خودداری نمی‌نمودند؛[۱۲۷] در کلات هم یلنگ توش‌خان جلایر به خودسری از حکومت خراسان می‌پرداخت و از محمدرحیم‌خان امیر خوارزم اطاعت می‌کرد.[۱۲۸] ترکمانها در چنین شرایطی به آسودگی تمام شهرها و دهات خراسان را محل تاخت و تاز و غارتگری قرار داده و شهر سرخس را تبدیل به مرکزی برای حملات خود به خراسان نموده بودند. این اوضاع بحرانی فتحعلی‌شاه را بر آن داشت تا برای عملی کردن آرزوی دیرین خود که تحکیم قدرت دولت مرکزی در خراسان بود، شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه را به فرمانفرمایی خراسان و توسعه حدود دولت ایران در آن خطه مأمور نماید. مأموریت نایب السلطنه در شرایطی بود که در مقابل ناامنی و آشوبی که سرتاسر خراسان تحت تصرف دولت ایران را فراگرفته بود، موقعیت مساعدی نیز برای توسعهٔ قدرت ایران در سرزمینهای شرقی وجود داشت، چنان که در سال ۱۲۴۴ ق خانهای قزلباش کابل و در سال ۱۲۴۵ ق منورخان

افشار والی میمنه با ارسال نامه‌هایی ضمن ابراز اطاعت به دولت ایران از فتحعلی‌شاه خواستند تا به این مناطق قشون اعزام کند.[۱۲۹] در همین سال امیران سند نیز بار دیگر از دولت ایران اطاعت کردند.[۱۳۰] افزون بر این ابراز اطاعتها قدرت نظامی ایران هم احتمال موفقیت مأموریت نایب السلطنه را بیشتر می‌کرد؛ سپاهیان عباس میرزا نایب السلطنه در این زمان بنا به اذعان صاحب‌منصبان انگلیسی به آسانی می‌توانستند بر ازبکها و ترکمنها غلبه نمایند.[۱۳۱] با توجه به چنین شرایطی بود که فرمان حکومت خراسان برای عباس میرزا صادر و وی مأمور شد که تا جیحون و سند را از وجود دشمنان و یاغیان پاک کند.[۱۳۲] عباس میرزا در ربیع‌الثانی ۱۲۴۷ در حالی که حسینعلی‌خان و بهبودخان جوانشیر نمایندگان قزلباشهای کابل را نیز ملتزم رکاب خود نموده بود به سوی خراسان حرکت کرد.[۱۳۳] لشکرکشی عباس میرزا به طرف خراسان و احتمال اعادهٔ اقتدار دولت ایران در سرتاسر این سرزمین، ابعاد بین‌المللی وسیعی نیز داشت. سیاست انگلیس در ایران و منطقه از هنگام انعقاد عهدنامهٔ ۱۲۲۸ ق گلستان بین ایران و روسیه با تغییرات مهمی روبه‌رو شد. دولت انگلیس در سال ۱۲۲۹ ق قرارداد سیاسی جدیدی با ایران منعقد کرد که در این توافقنامه هم بر عدم دخالت دولت انگلیس در مناسبات بین ایران و افغانها تأکید گردید.[۱۳۴] با وجود این روابط ایران و انگلیس به علت عدم حمایت انگلیسها از ایران در جنگ با روسیه و نقض قول و قرارهای که با ایران دربارهٔ بازگشت سرزمینهای از دست رفتهٔ ایران در جنگ با روسیه داشتند از یک سو و کم اهمیت شدن ایران برای رفع تهدید از هند از سوی دیگر سرد گردیده بود و حتی انگلیسها در سال ۱۲۳۸ ق در صدد قطع مناسبات لندن با ایران و محول کردن مسائل ایران به فرمانفرمای هندوستان بودند که با مقاومت شاه و دولت ایران و واکنش منفی آنها قادر به این کار نشدند.[۱۳۵] در سال ۱۲۴۳ ق نیز الکساندر برنس*از صاحب‌منصبان انگلیسی در گزارشی به مقامهای انگلیسی بر لزوم بی‌اعتنایی به دولت ایران و تقویت دوست محمدخان امیر کابل در برابر دولت ایران تأکید کرده بود.[۱۳۶] پس از شکست ایران از روسیه در جنگ دوّم ایران و روس و عدم همراهی انگلیسها در کمک به ایران نیز مناسبات ایران و انگلیس از دوستی و صمیمیت لازم بی‌بهره شد[۱۳۷] و سفر جنگی عباس میرزا به خراسان که با هدف تثبیت قدرت دولت ایران در حدود تاریخی آن و حداقل به مثابهٔ وضعیت دوران صفویه صورت می‌گرفت و صدور فرمانی که ولیعهد ایران را مکلف به برقراری اقتدار دولت ایران تا ساحل سند و جیحون می‌کرد، برای انگلیسها که از نفوذ سنتی ایران در شبه قارهٔ هند و همچنین از مناسبات نزدیک ایران و روسیه بیمناک بودند، تهدیدآمیز به نظر می‌رسید و این در

* Burnes.

حالی بود که ایران به هیچ وجه قصد رویارویی سیاسی و نظامی با دولت انگلیس را نداشت و به شدت از اینکه ابزار سیاست روس در برابر انگلیس بگردد، پرهیز می‌کرد و عباس میرزا همواره می‌کوشید دوستی انگلیسها را نیز جلب نماید.[۱۳۸] با وجود این انگلیسها به شدت درصدد مبارزه با اعادهٔ اقتدار ایران در خراسان بودند و حتی سرجان مکدونالد*، وزیر مختار انگلیس در دربار ایران لیوتنان آرتورکونولی** راکه از لندن به هدف مبارزه با نفوذ دولت ایران در خراسان اعزام شده بود، به اتفاق سید کرامت علی هندی به خراسان گسیل داشت و آنها در خراسان نهایت تلاش را برای تضعیف دولت ایران به عمل آوردند. این فرستادگان در وهلهٔ اوّل به میان ترکمنها رفته و پس از انجام این مأموریت به هرات می‌روند و بنا به اذعان خود کونولی، وی در نزد افغانها داستانهایی از شکست قشون عباس میرزا از روسها را نقل می‌کرده است که افغانها این داستانها را باور نمی‌کردند.[۱۳۹]

عباس میرزا در چنین شرایطی در هفدهم رجب ۱۲۴۷ وارد مشهد شد و در بدو امر برخی از سرداران یاغی مانند: یلنگ توش‌خان جلایر نزد نایب السلطنه آمده و از او اطاعت کردند،[۱۴۰] در پی این موضوع شاهزاده عباس میرزا فرزند خود خسرو میرزا را به فتح قلعهٔ ترشیز و مطیع کردن محمدتقی‌خان عرب میش‌مست، حاکم ترشیز فرستادکه وی نیز در این مأموریت خود به طورکامل موفق بود و محمدتقی‌خان را دستگیر کرده و به نزد نایب‌السلطنه فرستاد.[۱۴۱]

عباس میرزا در ذیحجهٔ سال ۱۲۴۷ حملهٔ وسیعی را به متصرفات رضاقلی‌خان کرد زعفرانلو آغاز کرد و پس از پیروزیهای پشت سر هم سرانجام در ربیع الثانی ۱۲۴۸ خبوشان مرکز قدرت رضا قلی‌خان فتح و خود وی نیز دستگیر شد و بدین ترتیب بزرگ‌ترین سردار خراسان که خود و پدرانش دهها سال بود که حکومت خودسرانه‌ای ایجاد کرده بودند از میان برداشته شد.[۱۴۲]

عباس میرزا پس از فتح خبوشان به جنگ با ترکمنها پرداخت و در جمادی‌الاوّل ۱۲۴۸ سرخس راکه پایگاه اصلی ترکمنها برای حمله به شهرها و دهات خراسان بود، را تسخیر و ترکمنها را تنبیه کرد و پس از آن اسیران خراسانی را آزاد نمود و برده‌فروشانی راکه به اسارت و فروختن مردم خراسان به عنوان برده مشغول بودند، به دست همان اسیران تسلیم کرد و شمشیر به دست اسیران داد تا هر طور می‌خواهند با دلالان خرید و فروش انسان رفتار نمایند.[۱۴۳]

عباس میرزا پس از فتح سرخس به تنبیه محمدخان قرایی پرداخت و وی را دستگیر کرده و پس از تسلط کامل بر تربت و برسن و کدکن و محولات و سرجام، حکومت این مناطق را به سهراب‌خان گرجی داد.[۱۴۴]

---

* Sir. J. Mcdonald. ** Lieu.A.Canaly.

عباس میرزا پس از اینکه امنیت را تقریباً برای اوّلین بار پس از قتل نادرشاه افشار در مناطق وسیعی از خراسان حکمفرما کرد، باخان خوارزم نیز دربارهٔ ممانعت از حملهٔ ترکمنها به خراسان به توافقی دست یافت.[۱۴۵]

این اقدامات عباس میرزا، عزم او را برای تصرف هرات که یکی از مهم‌ترین شهرهای تاریخی خراسان و در آن عصر با وجود بارها ابراز اطاعت از دولت ایران مرکزی برای نافرمانی و شرارتهای پنهانی بود،[۱۴۶] بیشتر می‌کرد و نایب‌السلطنه بر همین مبنا در اوایل سال ۱۲۴۹ ق سپاهی پانزده هزار نفری را به فرماندهی فرزند ارشد خود محمد میرزا به طرف هرات برای فتح این شهر گسیل داشت و متعاقب آن میرزا ابوالقاسم قائم مقام را نیز با هشت هزار نفر سرباز به هرات اعزام کرد.[۱۴۷] در جمادی‌الاوّل ۱۲۴۹ اوّلین رویارویی بین سپاهیان دولت ایران و شاهزاده کامران در پل نقرهٔ هرات روی داد که به پیروزی کامل قشون ایران و محاصرهٔ هرات انجامید.[۱۴۸]

لشکرکشی سپاهیان عباس میرزا نایب السلطنه به هرات بازتاب وسیعی در صحنهٔ جهانی داشت؛ نیکلای اوّل تزار روسیه در نامه‌ای به عباس میرزا ضمن استقبال از پیروزیهای عباس میرزا در خراسان آمادگی دولت روسیه برای کمک به دولت ایران در منظم کردن امور خراسان را به اطلاع عباس میرزا رسانید،[۱۴۹] ولی انگلیسها واکنش منفی به وقایع خراسان داشتند و بدون اینکه علناً اقدامی بر ضد دولت ایران بنمایند به طور دوستانه امّا مداخله‌جویانه کمپبل* وزیر مختار جدید انگلیس در ایران به عباس میرزا توصیه می‌کند که از سفر به خوارزم و افغانستان صرف‌نظر کند، کمپبل حتی از این نیز فراتر رفت و از تحویل ده هزار قبضه تفنگ متعلق به دولت ایران به دلایل واهی خودداری کرد و از نایب السلطنه خواست تا افسران انگلیسی را که در خدمت قشون ایران هستند، مرخص نماید.[۱۵۰]

انگلیسها در کنار این اقدامات علنی به تبلیغات و تحریکهای زیادی نیز بر ضد عباس میرزا که یقین داشتند در صدد فتح هرات، بخارا و خیوه است، مبادرت ورزیدند.[۱۵۱] با این حال عباس میرزا مصمم به فتح هرات و اعادهٔ حاکمیت دولت ایران بر تمام سرزمینهای شرقی ایران بود و حتی با وجود بیماری شدید و برخلاف نظر اطباء که وی را از سفر منع کرده بودند از تهران به مشهد آمد تا از نزدیک بر فتح هرات نظارت داشته باشد.[۱۵۲] عباس میرزا در دهم جمادی‌الآخرهٔ سال ۱۲۴۹ به طرز مشکوکی درگذشت [۱۵۳] و با مرگ وی برنامه‌های دولت ایران برای دستیابی به حدود تاریخی و طبیعی ایران در مرزهای شرقی به طور موقت به حالت تعلیق درآمد و شاهزاده محمد میرزا با

---

* Campbel.

پذیرش اطاعت ظاهری کامران میرزا و اکتفا به اینکه وی در هرات سکه و خطبه را به نام شاهنشاه ایران نماید و پانزده هزار تومان نیز به عنوان پیشکش به محمد میرزا تقدیم کند از محاصرهٔ هرات دست برداشت.[۱۵۴] یک سال پس از آن نیز فتحعلی‌شاه پس از سی و هشت سال فرمانروایی درگذشت و محمدمیرزا ولیعهد و نوادهٔ او پس از پیروزی بر مدعیان تاج و تخت به شاهنشاهی ایران رسید.[۱۵۵] عصر فرمانروایی این شاه آغاز دخالتهای آشکار انگلیس در سرزمینهای شرقی ایران بود که به تجزیهٔ بخشهای گسترده‌ای از ایران منجر گردید. در این دوران همچنین کوشش بی‌حاصل انگلیسها برای جداسازی دو پارهٔ تمدنی یعنی ایران و افغانستان آغاز شد که گرچه به نتیجه نرسید اما زیانهای بسیاری به ایران و افغانستان وارد کرده و منشأ سالیان دراز ناامنی در سرتاسر منطقه گردید که در فصلهای بعدی به آن خواهیم پرداخت.

پی‌نوشتهای فصل دوّم

۱. نورالله لارودی، زندگانی نادر شاه پسر شمشیر، تهران: ایران زمین، چ ۲، ۱۳۷۰،ص ۲۴۶.

۲. محمدعلی‌بهمنی قاجار، اختلافات ارضی افغانستان و پاکستان، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۲، ص ۱۱.

۳. یوسف متولی‌حقیقی، افغانستان و ایران، مشهد: پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۳، ص ۱۳۷.

۴. همان، ص ۱۲۳.

۵. همان، ص ۱۲۴.

۶. علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵، ص ۸.

۷. میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، مشهد: درخشش، ۱۳۷۱، ص ۱۳۸.

۸. مهدی سیدی، تاریخ شهر مشهد، تهران: جامی، ۱۳۷۸، ص ۲۶۰ و ۲۵۹.

۹. پیروز مجتهدزاده، ایران مرزدار و مرزهای خاوری ایران، تهران: شیرازه، ۱۳۷۸، ص ۲-۱۴۱.

۱۰. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۱۲۷۸.

۱۱. مجتهدزاده، پیشین، ص ۱۴۳.

۱۲. سیدی، پیشین، ص ۲۶۶.

۱۳. پیشین، ص ۲۶۷ ؛نیز نک: مجتهدزاده، پیشین، ص ۱۴۳.

۱۴. برای مطالعهٔ رقابت مدعیان سلطنت در آن عصر برای نمونه، نک: محمد فتح‌الله بن محمدتقی ساروی، تاریخ محمدی احسن التواریخ تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱، صص ۳۵ ـ۳۱ و ۴۳ـ ۳۸.

۱۵. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۱۳۳ و ۱۳۲.

۱۶. همان، ص ۱۳۱.

۱۷. محمد فتح‌الله بن محمدتقی ساروی، پیشین، ص ۳۷-۳۶.

۱۸. سیدی، پیشین، ص ۲۷۰.

۱۹. همان، ص ۲۷۱- ۲۷۰.

۲۰. فرهنگ، پیشین، ص ۱۳۸.

۲۱. همان، ص ۱۳۹.

۲۲. همان، ص ۱۴۰.

۲۳. سیدی، پیشین، ص ۲۷۴ ـ ۲۷۲.

۲۵. فرهنگ، پیشین، ص ۱۴۲.

۲۶. همان، ص ۱۴۵.

۲۷. همان.

۲۸. همان، ص ۱۴۶.

۲۹. دربارهٔ اینکه احمد شاه ابدالی چگونه با جلب رضایت طایفه‌های ابدالی و بر اساس آداب و سنن افغانها سلطنت خود را تحکیم بخشید، نک: محمد هاشم عصمت الهی، «لویه جرگهٔ افغانستان: نماد ارادهٔ ملّی افغانها»، فصلنامهٔ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱، ش ۳۸، ص ۱۶۷-۱۶۵؛ نیز مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، متن کامل قوانین اساسی افغانستان (از ۱۳۰۱ تا ۱۳۷۲ هش)، قم: مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۴، ص ۶۳ و ۶۲؛ متولی‌حقیقی، پیشین، ص۱۲۴.

۳۰. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۱۳۵.

۳۱. میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، تهران: عرفان، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۱۶۵.

۳۲. فرهنگ، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۶.

۳۳. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۱۳۶.

۳۴. سیاست عدم تبعیض مذهبی و قومی احمد شاه ابدالی بدین معنا نیست که موضوعِ اهمیت فراوانی که وی برای طایفه‌های ابدالی در نظر داشته و حتی به آنها لقب درّ درّان را اعطاء کرده است نادیده گرفته شود. دربارهٔ اهمیت امپراتوری سدوزایی در پاسداری از فرهنگ و تمدن ایرانی، برای نمونه نک: همان، ص ۱۵۰-۱۴۹.

۳۵. سید حسین شیرازی،تاریخ درّانیان، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۷۹، ص۱۰۹.

۳۶. برای آگاهی از اوضاع خراسان در آن دوره ، نک: سیدی، پیشین، صص ۲۷۹- ۲۷۶.

۳۷. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۱۴۹.

۳۸. همان، ص ۱۵۱ ؛ سیدی، پیشین، ص ۲۸۰-۲۷۸.

۳۹. متولی‌حقیقی، پیشین، صص ۱۵۰ و ۱۴۹.

۴۰. بهمنی قاجار، پیشین، ص ۶.

۴۱. محمد فتح الله بن محمدتقی ساروی، پیشین، ص ۲۸۳.

۴۲. همان، ص ۲۸۵.

۴۳. متولی‌حقیقی، پیشین، صص ۲- ۱۵۱.

۴۴. برای آگاهی از وضعیت خراسان در آن دوران، نک : همان، صص ۱۵۱- ۱۴۸؛ سیدی، پیشین، صص ۲۸۰- ۲۷۶.

۴۵. سیدی، پیشین، صص ۲۸۴- ۲۸۲.

۴۶. محمد فتح‌الله بن محمدتقی ساروی، پیشین، ص ۲۸۶.

۴۷. همان.

۴۸. همان، ص ۲۸۹.

۴۹. میرزا محمدتقی سپهر (لسان الملک)، ناسخ التواریخ، تهران: چاپ سنگی، ۱۲۷۳ ق، ج ۱، ذکر وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و ده هجری.

۵۰. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۱۵۲.

۵۱. محمد فتح‌الله بن محمدتقی، پیشین، ص ۲۹۱.

۵۲. همان، ص ۲۹۰.

۵۳. همان، ص ۲۹۸.

۵۴. متولی‌حقیقی، پیشین، صص ۱۵۴ـ ۱۵۳.

۵۵. سپهر ، پیشین، ذکر وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و سیزده هجری.

۵۶. همان، ذکر وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و سیزده هجری قمری.

۵۷. همان، ذکر وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و چهارده هجری قمری.

۵۸. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۱۵۴.

۵۹. سپهر، پیشین، ذکر وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و سیزده هجری قمری.

۶۰. همان، ذکر وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و سیزده هجری قمری.

۶۱. همان.

۶۲. همان؛ نیز نک: متولی‌حقیقی، پیشین، صص ۴- ۱۵۳.

۶۳. محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، تهران: اقبال،چ ۶، ج ۱، ۱۳۶۷،ص ۱۳.

۶۴. فرهنگ، پیشین، ص ۱۸۸.

۶۵. همان، پیشین ص .

۶۶. محمود، پیشین، صص ۱۴ـ ۱۱.

۶۷. متولی‌حقیقی، پیشین، صص ۵ ـ ۱۶۴.

۶۸. همان، ص ۱۶۵.

۶۹. همان، ص ۱۶۶.

۷۰. سپهر، پیشین، ذکر وقایع سنهٔ ۱۲۱۵ هجری.

۷۱. فرهنگ، پیشین، صص ۲۱۳ـ ۲۱۰.

۷۲. محمود، پیشین، صص ۳۱- ۳۰.

۷۳. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۱۷۱.

۷۴. از مهم‌ترین مورخانی که این اقدامات فتحعلی‌شاه را درنتیجهٔ عهدنامهٔ ۱۲۱۵ق ایران و انگلیس می‌دانند می‌توان به: محمود محمود، مهدی بهار، سیاوش دانش و یوسف متولی‌حقیقی اشاره کرد که سه نفر اوّل تقریباً بدون هیچ گونه مستندی و تنها با اکتفا به مفاد عهدنامه و نوشته‌های سرجان ملکم و یا برخی اظهارات مقامات ایرانی مانند میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی که بیشتر در صدد بهره‌برداریهای سیاسی بودند در بارهٔ این موضوع به اظهار نظر می‌پردازند و به دیگر تحولات سیاسی هیچ توجهی نمی‌نمایند، ولی دکتر متولی‌حقیقی با نگاهی همه جانبه و با بررسی ابعاد مختلف به این موضوع پرداخته، اما ایشان نیز در تحلیل نهایی از دیگر نویسندگان پیروی کرده است. دربارهٔ موارد ذکر شده برای نمونه، نک: محمود، پیشین، صص ۲۴۵ـ ۲۴۰؛ متولی‌حقیقی، پیشین، صص ۱۷۱ـ ۱۶۸.

۷۵. سپهر، پیشین، ذکر وقایع سنهٔ ۱۲۱۵ هجری قمری.

۷۶. همان.

۷۷. محمود، پیشین، ص ۱۴.

۷۸. سیدی، پیشین، ص ۱۴.

۷۹. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۲۸۶.

۸۰. محمد یوسف ریاضی هروی، عین الوقایع (تاریخ افغانستان در سالهای ۱۳۲۴ـ۱۲۰۷)، به کوشش محمد آصف فکرت هروی، تهران: بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۶۹، ص ۶.

۸۱. همان، ص ۱۷.

۸۲. بهمنی قاجار، پیشین، ص ۷.

۸۳. سیدی، پیشین، ص ۲۸۷.

۸۴. همان، ص ۲۸۸.

۸۵. ریاضی هروی، پیشین، صص ۱۰ـ ۷.

۸۶. سپهر، پیشین، ذکر وقایع سنهٔ ۱۲۲۲ هجری.

۸۷. سیدی، پیشین، ص ۲۸۹.

۸۸. همان، ص ۲۹۰.

۸۹. برای نمونه می‌توان به اظهارنظرهای عباس میرزا دربارهٔ لزوم تنبیه ترکمانهای خراسان، وصیت نامهٔ وی، بیانیه‌های سیاسی محمد شاه، مراسلات سیاسی ناصرالدین شاه و نیز مذاکرهٔ شاهزاده حسام‌السلطنه با استویک اشاره کرد که در همگی آنها به اهمیت مراقبت از ترکمنها به عنوان دلیل اصلی سیاستهای اتخاذی ایران در خراسان اشاره شده است. برای آگاهی بیشتر در این موارد، نک:هما ناطق، از ماست که برماست،

تهران: آگاه، ۱۳۵۴، صص ۶۰- ۵۴؛ فریدون آدمیت، مقالات تاریخی، تهران: شبگیر، ۱۳۵۲، صص ۴۲- ۳۶؛ محمود، پیشین، صص ۳۷۴- ۳۷۲؛ «وصیت نامهٔ شاهزادهٔ عباس میرزا نایب السلطنه ولیعهد»، مجلهٔ خواندنیها، ش ۴۶، س۲۲، صص ۲۵-۲۴؛ محمود فرهاد معتمد، سپهسالار اعظم، تهران: علمی، ۱۳۲۵، ص۸۹.

۹۰. سیدی، پیشین، ص ۲۹۰.

۹۱. فرهنگ، پیشین، صص ۲۱۳- ۲۱۰.

۹۲. همان، ص ۲۱۴.

۹۳. محمود، پیشین، ص ۴۶.

۹۴. سپهر، پیشین، ذکر وقایع سنهٔ ۱۲۱۵ هجری.

۹۵. محمود، پیشین، صص ۵۴- ۴۸.

۹۶. همان، ص ۸۴.

۹۷. همان، ص ۱۱۸.

۹۸. همان، ص ۸۷.

۹۹. همان، صص ۱۰۵- ۱۰۲.

۱۰۰. سید علی میرنیا، وقایع خاور ایران (در دورهٔ قاجار)،مشهد: پارسا، ۱۳۶۷، ج ۱، صص ۱۷- ۱۴.

۱۰۱. سیدی، پیشین، ص ۲۹۱.

۱۰۲. همان، صص ۲۹۳- ۲۹۱.

۱۰۳. ریاضی هروی، پیشین، ص ۱۱.

۱۰۴. دربارهٔ مجاهدتهای سردار اسماعیل‌خان دامغانی در جنگهای ایران و روس، نک: جمیل قوزانلو، جنگ ده ساله یا جنگ اوّل ایران با روس، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲، ص ۵۳.

۱۰۵. ریاضی هروی، پیشین، صص ۱۲ و ۱۱.

۱۰۶. دربارهٔ دخالتهای ناروای اسحاق‌خان قرایی در امور خراسان و خودسریهای وی و نیز چگونگی کشته شدنش، نک: سیدی، پیشین، صص ۲۹۴- ۲۹۰.

۱۰۷. همان، ص ۲۹۴.

۱۰۸. میرنیا، پیشین، ص۲۷.

۱۰۹. ریاضی هروی، پیشین، صص ۱۵- ۱۳.

۱۱۰. سپهر، پیشین، ذکر وقایع سال یکهزار و دویست و سی و سه هجری.

۱۱۱. ریاضی هروی، پیشین، ص ۱۸.

۱۱۲. همان، صص ۱۹ و ۱۸.

۱۱۳. فرهنگ، پیشین، ص ۲۲۷..

۱۱۴. همان، صص ۹ـ ۲۲۷.

۱۱۵. همان، ص ۲۳۰.

۱۱۶. همان، ص ۲۳۱.

۱۱۷. ریاضی هروی، پیشین، صص ۲۰ـ ۱۹.

۱۱۸. فرهنگ، پیشین، ص ۲۳۱.

۱۱۹. برخی مورخان انگلیسی که سعی فراوان داشته‌اند تا با تاریخ‌سازی به محدود جلوه دادن حوزهٔ تمدن ایرانی بپردازند و در این راستا با پنهان کردن واقعیتهای آشکار از شاهان غزنوی هم به مثابهٔ فرمانروایانی غیر ایرانی یاد کرده‌اند، نیز گفته‌اند که نام افغانستان در آغاز امر در ایران به‌کار می‌رفته و افغانها این مملکت را گاهی حکومت کابل می‌خوانده‌اند. با وجود این باید اذعان داشت که از زمان اقتدار بارکزاییها (محمدزاییها) در دههٔ ۱۲۳۰ ق در بیشتر اسناد و مدارک مکتوبات و سفرنامه‌های اروپاییها از این سرزمین به عنوان افغانستان یاد شده است،برای نمونه در این باره، نک: کاپیتان هنت، جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳ ق، ترجمهٔ حسین سعادت نوری، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲، ص ۴.

۱۲۰. سیدی، پیشین، صص ۲۹۶ و ۲۹۵.

۱۲۱. فرهاد میرزا معتمدالدوله، زنبیل، تهران: خاور،چ ۶، ۱۳۴۵،صص ۲۸۳ـ۲۸۰.

۱۲۲. همان.

۱۲۳. سیدی، پیشین، ص ۳۰۲.

۱۲۴. میرنیا، پیشین، ص ۳۵.

۱۲۵. ریاضی هروی، پیشین، صص ۲۴ـ ۲۲.

۱۲۶. سیدی، پیشین، صص ۳۰۶ـ ۳۰۳.

۱۲۷. در این باره باید به واقعهٔ بازداشت شاهزاده هلاکومیرزا والی خراسان به وسیلهٔ رضا قلی خان کرد زعفرانلو تبعید وی از مشهد به خبوشان (قوچان) در غل و زنجیر و تحت‌الحفظ اشاره کرد. برای نمونه، نک: همان، ص ۳۰۴.

۱۲۸. همان، ص ۳۰۶.

۱۲۹. سپهر، پیشین، ذکر وقایع سالهای ۱۲۴۴ و ۱۲۴۵ هجری، نویسندهٔ ناسخ التواریخ از سفیر قزلباش یک بار به نام حسینعلی‌خان و در جای دیگر به نام حسینقلی‌خان یاد کرده است و دلیل ورود این سفیر به دربار فتحعلی‌شاه را پناهندگی مردم کابل و پیشاور به ایران بر اثر حملهٔ رنجیت سینگ پادشاه سیک پنجاب

می‌داند. به نظر می‌رسد مقامات انگلیسی نیز از نفوذ فراوان ایران در بین قزلباشهای افغانستان و اهمیت قزلباشها در جامعهٔ افغانستان آگاهی کامل داشتند، برای نمونه، نک: کاپیتان هنت، پیشین، صص ۶- ۳۵.

۱۳۰. سپهر، پیشین، ذکر وقایع سال ۱۲۴۵ هجری.

۱۳۱. محمود، پیشین، ص ۱۶۰، وزیر مختار انگلیس به آمادگی کامل سپاهیان برای پیروزی آسان سپاهیان عباس میرزا بر ازبکها و تاتارها اشاره کرده است.

۱۳۲. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۱۹۸.

۱۳۳. سپهر، پیشین، ذکر وقایع سال ۱۲۴۷ هجری.

۱۳۴. محمود، پیشین، صص ۲۰۳ـ ۱۹۸.

۱۳۵. همان، ص ۲۵۵.

۱۳۶. برای مطالعهٔ نامهٔ این صاحب منصب انگلیسی، نک: محمد نادر نصیری مقدم، گزیدهٔ اسناد سیاسی ایران و افغانستان (مسئله هرات در عهد محمد شاه قاجار)، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴، صص ۳ـ ۱.

۱۳۷. محمود،پیشین، ص ۲۵۶.

۱۳۸. دربارهٔ اینکه دولت ایران و فتحعلی‌شاه و عباس میرزا به هیچ وجه قصد نداشتند تا ابزار سیاسی روسیه در برابر انگلیس بگردند، می‌توان به اذعان خود انگلیسها به رعایت مناسبات دوستانه و بی‌طرفی در عهد فتحعلی‌شاه اشاره کرد برای نمونه، نک: کاپیتان هنت، پیشین، ص ۳۶؛ افزون بر آن می‌توان به نامه‌نگاریهای عباس میرزا و مذاکرات دوستانهٔ وی با انگلیسها، نگهداری صاحب‌منصبان انگلیسی و حتی اقدام وی به جذب افسران انگلیسی برای آموزش قشون در سال پایانی حیاتش اشاره کرد که در این باره هم، نک: محمود، پیشین، ص ۳۲۸.

۱۳۹. همان، ص ۳۲۳.

۱۴۰. سیدی، پیشین، ص ۳۰۶.

۱۴۱. سپهر،پیشین، ذکر وقایع سال ۱۲۴۷ هجری.

۱۴۲. همان، ذکر وقایع سال ۱۲۴۸ هجری.

۱۴۳. سیدی، پیشین، ص ۳۰۹.

۱۴۴. سپهر، پیشین، ذکر وقایع سال ۱۲۴۸ هجری.

۱۴۵. همان.

۱۴۶. محمود، پیشین، ص ۳۲۸.

۱۴۷. میرنیا، پیشین، ص ۵۷.

۱۴۸. ریاضی هروی، پیشین، ص ۲۵.

۱۴۹. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۲۰۰.

۱۵۰. همان، ص ۳۰۲.

۱۵۱. محمود، پیشین، صص ۳۲۶ و ۳۲۵.

۱۵۲. سپهر، پیشین، ذکر وقایع سنهٔ ۱۲۴۹ هجری.

۱۵۳. همان.

۱۵۴. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۲۰۴.

۱۵۵. میرنیا، پیشین، ص ۵۸.

فصل سوّم

مناسبات دربار تهران با حکومتهای کابل و قندهار و هرات

از آغاز دولت محمد شاه قاجار تا عهدنامهٔ پاریس

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

لشکرکشی عباس میرزا نایب‌السلطنه به خراسان به برقراری امنیت در خراسان تحت تصرف دولت ایران منجر شد و فضای مناسبی را برای اعادهٔ اقتدار سیاسی ایران در ماوراءالنهر، هرات، قندهار، بلوچستان، سند و کابل فراهم نمود، امّا در این بین فضای سیاسی بین‌المللی نیز تأثیر مهمی در سیاست دولت ایران داشت. در برههٔ پایانی عصر فتحعلی‌شاه، صحنهٔ سیاسی جهان در آستانهٔ برخورد منافع راهبردی انگلیس و روسیه از اروپا و اسلامبول تا آسیای مرکزی، افغانستان و هند بود و در این بین روسها بنا به دلایل عمده‌ای از افزایش نفوذ ایران در مناطقی چون: خیوه، بخارا و سمرقند استقبال می‌کردند. روسیه که سالیان درازی در جنگ با طوایف زردپوست بود برای امنیت متصرفات خود از اینکه ترکمنها و ازبکها تحت اطاعت دولتی قرار بگیرند، آسوده خاطر می‌شد،[1] ضمن اینکه روسها خود با توجه به صدماتی که پیش از این از طوایفی مانند: تاتارها متحمل گردیده بودند و بعد مسافت بین روسیه و قرارگاههای نظامی این کشور با خان‌نشینهای خیوه و بخارا، در آن زمان پروای یک قشون کشی نظامی بزرگ به این مناطق را نداشتند. افزون بر آن اعادهٔ حاکمیت ایران بر ماوراءالنهر به مانند عصر شاهنشاهی نادرشاه افشار به کاهش نفوذ معنوی چشمگیر و روز افزون دستگاه خلافت عثمانی بر این نواحی منتهی می‌گردید[2] و از سوی دیگر مانعی طبیعی برای نفوذ سیاسی امپراتوری انگلیس در آسیای مرکزی و افغانستان بود و راه تسلط ایران بر سرتاسر قلمرو تاریخی خود را تسهیل کرده و انگلیس را در آن سوی پنجاب متوقف می‌کرد. این وضعیت با توجه به مناسبات دوستانهٔ دربار ایران با حکومتهای سند، پنجاب،[3] کابل و قندهار نتیجهٔ منطقی بازگشت اقتدار سیاسی ایران در سیستان، هرات، مرو، خیوه و بخارا بود. دربارهٔ سیاست روسیه بایستی به این نکته اشاره کرد که روسها پس از معاهدهٔ ترکمانچای (۱۲۴۳ ق) نفوذ سیاسی وسیعی در ایران به دست آورده بودند و نفوذ ایران در ماوراءالنهر و افغانستان برای آنها به اندازهٔ تضعیف موقعیت خانهای ازبک، دولت عثمانی و امپراتوری بریتانیا مناسب به نظر می‌رسید. در همین راستا است که باید روابط دوستانهٔ دولتهای ایران و روسیه در سالهای پایانی شهریاری فتحعلی‌شاه و نامه‌نگاریها و مراسلات بین فتحعلی‌شاه و عباس میرزا و نیکلای اوّل تزار روسیه و موافقت ضمنی ایران و روسیه برای فتح خیوه به وسیلهٔ ایران توجیه گردد.[4]

دولت انگلیس از سیاستهای روسیه آگاهی نسبی داشت و حتی از کمک به ایران برای فتح خیوه[۵] مطلع بود و همهٔ این اقدامات را مقدمه‌ای برای نفوذ ایران و روسیه در منطقه و تهدید هند تلقی می‌کرد، ولی مسلم است که انگلیسها دربارهٔ تهدید هند اغراق می‌کردند زیرا ایران با وجود اشتراک منافع با روسیه به هیچ وجه حاضر نمی‌شد ابزار تهدید انگلیس به وسیلهٔ روسیه گردد و گواه این مدعا مناسبات همواره دوستانهٔ دولت ایران و شاه و نایب‌السلطنه عباس میرزا با انگلیسها بود، ضمن اینکه دولت ایران از تهدید روسیه نیز هیچ‌گاه خود را در ایمنی احساس نمی‌کرد و حتی پس از درگذشت فتحعلی‌شاه و در عصر فرمانروایی محمد شاه و صدارت قائم مقام، صدر اعظم ایران که یکی از شخصیتهای تأثیرگذار در لشکرکشی عباس میرزا به خراسان و دیپلمات ارشد دولت ایران به شمار می‌رفت، با سفیر انگلیس از لزوم مقاومت در برابر سیاستهای روسیه سخن می‌راند و از وزیرمختار انگلیس خواستار تعهد سیاسی و تضمین انگلیس برای کمک به ایران در صورت مواجه با تعرض خارجی بود و در جلب دوستی انگلستان تا بدانجا پیش رفت که به وی ابراز داشت، دولت ایران در صورت اعلام تعهد کمک در برابر تعرض خارجی از طرف انگلیس، حاضر است فصل مربوط به تأسیس کنسولگریهای روسیه در عهد نامهٔ ترکمانچای را به هر تدبیری باطل نماید.[۶] افزون بر سیاست دوستانهٔ ایران نسبت به انگلیس و حکومت انگلیسی هند، دولت روسیه هم با هزاران کیلومتر فاصله از هند تاب و توان لشکرکشی به متصرفات انگلیس را نداشت و آیندهٔ تحولات تاریخی ثابت کرد که روسها نیم قرن بعد نیز که به نزدیک هرات و مزار شریف رسیده بودند آمادگی دخالت در امور افغانستان را نیز نداشتند و حتی از حمایت امیر شیرعلی‌خان هم که مقدرات خود را به دست روسها سپرده بود، خودداری کردند. با توجه به چنین وضعیتی مشخص است که مسئلهٔ تهدید هند تا اندازهٔ زیادی بی‌پایه بوده است و سیاست انگلیس اگرچه به ظاهر دفاع از هند عنوان می‌شده، ولی سیاست عملی این کشور توسعهٔ نفوذ استعماری انگلیس در کابل، قندهار، هرات و حتی بخارا و مناطق ترکمن نشین و از طرفی نیز در پنجاب، سند و بلوچستان بوده است و به طور مسلم این سیاست با منافع و حقوق تاریخی دولت ایران ناسازگار بوده و منجر به تضعیف قدرت روسیه نیز می‌شده است و به طور طبیعی مقدمه‌ای برای رویارویی سیاسی روسیه و انگلیس در ماوراءالنهر، افغانستان و حتی ایران بود و سرانجام نیز این رویارویی که به «بازی بزرگ» مشهور گردید در چند سال بعد و به دنبال تسلط روسیه بر ماوراءالنهر و نفوذ انگلیس بر افغانستان رخ داد.

دولت ایران درمیان سیاستهای انگلیس و روسیه تلاش وافر به حفظ استقلال و تأمین منافع خود داشت و بر همین مبنا در صدد بود که دوستی روسیه را جلب کرده و با حمایت سیاسی روسها اقتدار دولت ایران را به ماوراءالنهر، هرات و دیگر نواحی بازگرداند[۷] و از سوی دیگر نیز می‌کوشید تا

اعتماد انگلیسها را نیز به دست آورد؛ نامه‌نگاریهای شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه با مقامات انگلیسی و اینکه انگلیسها را در جریان عملیات نظامی خود قرار می‌داد[۸] نشانه‌ای از این سیاست ایران است و عباس میرزا تا آنجا سعی در تحبیب انگلیسها داشت که بنا به اذعان خود آنها به توصیهٔ یک افسر انگلیسی به نام کاپیتان شی* که در استخدام قشون ایران بود، حمله به خیوه را عقب انداخت و محاصرهٔ هرات را مقدم داشت.[۹] البته چنین امری به نظر می‌رسد با توجه به موافقت‌نامهٔ عباس میرزا با خان خوارزم و اهمیت ژئوپلتیک هرات بوده است تا توصیهٔ افسر انگلیسی، ولی نشان می‌دهد که عباس میرزا سعی داشته به انگلیسها نشان بدهد که تا چه میزان برای دوستی آنها اهمیت قائل بوده است. پس از عباس میرزا، محمد شاه و قائم مقام نیز چنین سیاستی را تعقیب کردند ولی انگلیسها هم در زمان حیات عباس میرزا و هم پس از درگذشت وی از اقداماتی همچون ضعیف جلوه دادن ایران در برابر افغانها و ترکمنها و حتی تقویت شایعات بی‌اساس علیه عباس میرزا خودداری نمی‌کردند.[۱۰] مقامات دولت ایران نیز با وجود ابراز دوستی در برابر انگلیس از خنثا کردن توطئه‌های انگلیسها غفلت نمی‌کردند و با بدبینی به تحرکات مأمورین انگلیسی می‌نگریستند و به آنها خاطر نشان می‌ساختند که مراقبت ویژه‌ای نسبت به تحرکات قدرتهای خارجی اعم از روس و انگلیس دارند، چنانچه میرزا محمدرضاخان فراهانی وزیر حکومت خراسان به فریزر**، سیاح انگلیسی از سیاستهای استعماری انگلیس برای تسلط به کابل و حمله به خراسان سخن می‌راند و در برابر تقاضای وی برای مسافرت به مناطق ترکمن‌نشین از طریق کلات به یلنگ‌توش‌خان حاکم کلات می‌گوید: «خان، این یک آقای انگلیسی است که می‌خواهد برود و کلات و ترکمنها را ببیند تا کتلها و معبرها و راههایی که می‌توان توپها را از آن گذراند، یا قشونی را از آن حرکت داد ببیند تا انگلیسها بتوانند بیایند و مملکت را بگیرند. چه می‌فرمایی؟» و بدین ترتیب به حاکم کلات دستور می‌دهد تا از سفر فریزر انگلیسی به میان ایلات ترکمان خودداری نماید.[۱۱] محمدرضاخان فراهانی در ضمن به فریزر یادآور می‌کند که انگلیسها و روسها در پی آماده شدن برای منازعهٔ نظامی در خراسان هستند.[۱۲] واقع‌بینانه می‌توان دریافت که اگر مقارن با لشکرکشی عباس میرزا به خراسان و یا در آغاز عصر فرمانروایی محمد شاه، دولت ایران می‌توانست به آرزوی خود دربارهٔ اعمال حاکمیت تا محدودهٔ سند و جیحون جامهٔ عمل بپوشاند و دولت انگلیس با چنین هدفی به مبارزه بر نمی‌خواست و فرمانفرمای انگلیسی هند آن را خطرناک و غیر قابل پذیرش تلقی نمی‌کرد. در این صورت روسیهٔ تزاری نیز در ماوراءالنهر و ترکستان موفق به پیشروی نمی‌گردید[۱۳] و انگلیس هم

---

* Capitain Shee.

** Fraser.

قادر به تسلط در مناطقی مانند بلوچستان و سند و نفوذ استعماری در افغانستان نمی‌شد و ضمن اینکه دولت ایران به حدود تاریخی خود دست می‌یافت و مردم این سرزمینها هم دچار جنگهای پیاپی و تجاوز استعمار خارجی نشده و در سطح بین‌المللی نیز منازعهٔ طاقت فرسایی به نام «بازی بزرگ» را شاهد نبودیم.

در اوج رقابتهای سیاسی بین‌المللی در افغانستان نیز تحولات مهمی رخ داد؛ در سال ۱۲۵۲ ق دوست محمدخان فرمانروای کابل خود را امیر خواند و در صدد بازپس‌گیری پیشاور شهر پشتونشینی که از نظر تاریخی و جغرافیایی همواره جزئی از قلمرو حکومت کابل به شمار می‌رفت، برآمد. ولی امیردوست‌محمد خان در همان سال در جنگ با حکومت سیک پنجاب که پیشاور را در تصرف داشت شکست خورد و پیشاور همچنان در اختیار امیرسیک پنجاب، مهاراجه رنجیت سینگ باقی ماند.[۱۴]

شکست دوست‌محمدخان از سیکهای پنجاب وی را به انگلیسها متمایل کرد تا با جلب حمایت از دولت انگلیسی هند، سیکها را مجبور به مسترد کردن پیشاور به حکومت کابل نماید. در همین راستا دوست محمدخان در صدد برقراری مناسبات نزدیک با دولت انگلیسی هند برآمد و انگلیسها نیز با استقبال از این وضعیت الکساندر برنس را به نزد دوست‌محمدخان گسیل می‌دارند تا مناسبات نزدیکی را بین دوست‌محمدخان با دولت انگلیسی هند برقرار نماید.

نمایندهٔ دولت انگلیسی هند در کابل کوشید تا دوست‌محمدخان را به انگلیسها متمایل کرده و از نزدیک شدن به روسیه و ایران بازدارد؛ وی همچنین می‌کوشید تا دوست‌محمدخان را از باز پس‌گیری پیشاور منصرف نموده و در مقابل وی را ترغیب کند تا در قندهار بیشتر نفوذ نماید.[۱۵]

فعالیتهای برنس تا حدودی با موفقیت همراه شد و دوست‌محمدخان با نظرات انگلیسها موافقت کرده و در یک اقدام هماهنگ از دیدار با فرستادهٔ شاه ایران خودداری و مراسلات محرمانه‌ای راکه دولت روسیه با خود دوست‌محمدخان داشت، به برنس ارائه داد،[۱۶] ولی امیر کابل حاضر به دست برداشتن از ادعای خود بر پیشاور نبود[۱۷] و در عمل نیز نمی‌توانست در قندهار نفوذ زیادی داشته باشد و سرانجام نتوانست به توافقی با برنس دست یابد و برنس نیز که قادر به متقاعد کردن دوست‌محمدخان نشده بود. پس از ورود ویتکویچ* سفیر روسیه به کابل، با وجود ابراز دوستیهای امیر کابل از مناسبات حکومت کابل با دولت روسیه نگران گردیده بود و فرجام مأموریتش با پاسخ منفی دولت انگلیسی هند به تقاضای امیر دوست‌محمدخان در مورد کمک به

---

* Vitcevitch.

افغانها برای استرداد پیشاور به شکست انجامید و کابل را ترک گفت.[۱۸] دربارهٔ سفارت برنس در کابل، امیر دوست محمدخان پس از ترک کابل به وسیلهٔ او به حاجی میرزا آقاسی صدراعظم ایران ابراز می‌دارد:

«کاپیتان اسکندر برنس ایلچی از دولت انگریز وارد دارالسلطنهٔ کابل و در مدت هفت و هشت ماه به نوید استخلاص دارالمسلمین پیشاور و افغانستان این روی آب اتک، دوستدار را امیدوار ساخته، بالاخره از سخنان او بوی صدق به مشامهٔ جان نرسیده، او نیز دانست که طبقهٔ افغان تا علامات دوستی را آشکار و نمایان مشاهده نکند دلبستگی به هم نرسانند و نیز آمدن عالیجاه عزت همراه کاپیتان ویتکویچ سفیر دولت بهیهٔ روس به دارالسلطنهٔ کابل و ملاحظهٔ عطوفت نامهٔ شهنشاه جم جاه حضرت امپراتور اعظم و منشور همایون فال و رقیمهٔ خدیو مکرم و محبت نامهٔ وزیر مختار روس که واصل دوستدار شده بود، او را منحرف از قول ساخته خواهش مرخصی نموده، عز انصراف یافت.»[۱۹]

با ورود ویتکویچ به کابل، دوست محمدخان به طرف دولتهای روسیه و ایران متمایل شد. پیش از این هم برادر وی کهندل‌خان امیر قندهار مناسبات دوستانه‌ای با دولت ایران ایجاد کرده بود،[۲۰] ولی کامران میرزا و وزیر او یارمحمدخان که در هرات حکومت داشتند،افزون بر نقض تعهداتی که به محمد شاه داشتند، به حمایت از ترکمنها در بر پا نمودن بلوا و آشوب در خراسان و نیز حملات مکرر به خاک سیستان می‌پرداختند[۲۱] و چنین وضعیتی محمد شاه را که در پی ادامهٔ سیاستهای پدرش در حفظ حدود تاریخی ایران، برقراری امنیت در خراسان و تنبیه یاغیان بود، وادار به لشکرکشی به هرات نمود و وی در ربیع‌الثانی ۱۲۵۳ تهران را به قصد فتح هرات ترک کرد.[۲۲] با وجود اینکه انگلیسها سعی کردند این اقدام محمد شاه را به تحریکات روسها منتسب نمایند، واقعیات تاریخی گواه این است که شاه ایران دلایل کافی برای لشکرکشی به هرات داشته و در این راه تا آنجا مصمم بوده است که حتی در برهه‌ای به تقاضاهای سیمونیچ*، سفیر روسیه در تهران، برای تعویق سفر جنگی به هرات پاسخ منفی می‌دهد.[۲۳]

محمد شاه در ۲۲ شعبان ۱۲۵۳ هرات را محاصره کرد[۲۴] و این در حالی بود که سپاهیان تحت امر وی پیش از این غوریان را نیز تسخیر نموده بودند،[۲۵] در طول مدت محاصره هم بادغیسات و میمنه به اطاعت دولت ایران در آمدند[۲۶] و امیران کابل و قندهار و بزرگان بلخ و سران اویماقات، فیروزکوهی، هزاره و جمشیدی نیز به ابراز دوستی و اطاعت با محمد شاه می‌پردازند.[۲۷]

---

* Simonich.

کنت سیمونیچ، سفیر روسیه در تهران در دوران محاصرهٔ هرات فعالیتهای خود را تشدید کرد و موجبات برقراری توافقاتی بین دوست‌محمدخان و کهندل‌خان را با دولت ایران فراهم نمود که بر اساس آن امیران کابل و قندهار سیادت دولت ایران را پذیرفته و متعهد به پرداخت پیشکش سالانه و کمک نظامی به دولت ایران گردیدند و محمد شاه نیز در مقابل تعهد کرد که از مداخله در امور داخلی امیران قندهار و کابل پرهیز کرده و دوست محمدخان را در باز پس‌گیری پیشاور یاری دهد.[۲۸]

نمایندگان دولت انگلیس که قادر به تحمل اتحاد دولتهای ایران و روسیه و تسلط دولت ایران بر هرات و افغانستان نبودند، تلاشهای خود را برای جلوگیری از فتح هرات به وسیلهٔ محمد شاه زیادتر نمودند و سرجان مک نیل* وزیر مختار انگلیس در تهران حتی از رفتن به نزد کامران میرزا و تحریک وی به مبارزه با محمد شاه نیز خودداری نکرد[۲۹] و یکی از افسران توپخانهٔ انگلیس به نام الدرد پوتینجر** نیز مسئولیت دفاع از قلعهٔ هرات را در برابر نیروی نظامی ایران به عهده گرفت.[۳۰]

رفتار تجاوزکارانهٔ مک نیل که برخلاف تعهدات صریح انگلیس در سه معاهدهٔ سالهای ۱۲۲۴، ۱۲۲۷ و ۱۲۲۹ ق ایران و انگلیس بود که در آن انگلیسها تعهد داده بودند در مناسبات بین ایران و افاغنه به هیچ وجه دخالت ننمایند، موجبات اعتراض شدید دولت ایران را به وزیر مختار انگلیس فراهم آورد.[۳۱] ولی وزیر مختار انگلیس ضمن اصرار بر حرکات قبلی خود با بهانه‌جویی سعی در قطع مناسبات ایران و انگلیس نمود و اولیای دولت متبوع خود را تحریک به تجاوز نظامی به ایران و بنادر و جزایر خلیج فارس کرد و بر اثر تحریکات وی و با توجه به سیاست استعماری دولت انگلیس و به ویژه وزیر امور خارجهٔ آن کشور لرد پالمرستون***،[۳۲] دولت انگلیس به دولت ایران دربارهٔ ترک محاصرهٔ هرات اولتیماتوم داده و پس از اعلان جنگ به ایران، جزیرهٔ خارک به وسیلهٔ کشتیهای جنگی انگلیسی تسخیر گردید[۳۳] و پس از آنکه خبر این مسئله به محمد شاه در کنار هرات رسید، وی با وجود اینکه قشون ایران پیروزیهای بزرگی به دست آورده و حتی پس از یاری خواستن کامران میرزا از خان خوارزم، ازبکها و ترکمنهایی را که به کمک کامران میرزا آمده بودند را نیز درهم شکسته بود[۳۴] و در آستانهٔ فتح هرات قرار داشت، به دلیل اعلان جنگ انگلیس و تصرف خارک به وسیلهٔ انگلیسها پس از ده ماه محاصرهٔ طاقت فرسای هرات که به کشته شدن سرداران بزرگ ایران مانند: محمدولی‌خان تنکابنی، شیرخان قرچه‌داغی و قهرمان‌خان افشار منجر شده بود[۳۵] و در آستانهٔ فتح هرات و نیل به مقصود، مجبور به ترک محاصره و بازگشت به تهران شد.

محمد شاه در راه بازگشت از هرات بیانیه‌ای خطاب به سران سپاه ایران صادر و در آن ضمن شرح

---

* Mcneill. ** Eldred Pottinger. *** Palmerston.

موفقیتهای نظامی و سیاسی دولت ایران و اینکه بر اثر این موفقیتها دیگر احدی از متمردین از سند تا جیحون باقی نمانده بود، به عهد شکنی انگلیسها و اینکه عملکرد آنها برخلاف تعهدات صریح سه عهد نامهٔ معتبر ایران و انگلیس بوده است اشاره می‌کند و دربارهٔ اهداف و برنامه‌های خود ابراز می‌دارد:

«مردم ایران چنان تصور ننمایند که من از سفر و جنگ خسته شده یا نیتی که در پس گرفتن اسرای ایران داشتم تغییر دادم، هرگز؛ به خدا قسم اسرای ما خاطر جمع باشند که تا جان دارم از نیت برگشت نخواهم کرد و به فضل خدا همهٔ اسرا را پس خواهم گرفت، حالا برگشتیم که قشون را تازه کنیم و امور سرحد را مضبوط نماییم، باز سردار خراسان با ساخلوی خواهم گذاشت و قشون خراسان بعد از فضل الاهی فوجهای آراسته و عساکر پیراسته در غوریان که بیخ گلوی هرات است که اگر به مخلصین ما از آنها اذیتی نخواهد رسید، فوراً خودشان را به هرات خواهند زد و در تربت و مشهد مقدس، غازیان جرار و سربازان آتشبار و سواران شیر شکار و توپخانهٔ رعدنشان مستعد و مضبوط دارند که بعد از فضل خدا جواب صد هزار قشون را در یک ساعت بدهند.

توپچیان مخلص و سربازان فدوی و سواران جرار، بدانید که مردن با غیرت و مردانگی به ذات پاک احدیت بهتر از هزار سال زندگانی بردباری و تملق است و به قوت اسدالله الغالب من شما را چنین دانسته و می‌دانم که از همهٔ قشونهای دوّل خارجه تابدارتر به زحمت و غیور و دیندار و پاس آبروی دولت را به‌کارتر می‌باشید، هرچه دارم برای شما می‌خواهم، نه در بندخانه و اتاقهای بازینت و لذت و خوش‌گذرانی هستم، همین‌قدر از خدا طالبم اذیتهایی که از همسایگان ازبک و سایر ترکمانان به خراسان رسید پس بگیرم و ذلت به هیچ کس نکنم، این منتهای لذت من است، همانا شما برادران دینی و غیور من هستید.»[۳۶]

محمد شاه پیش از ترک هرات نیز برای اعتراض به عملکرد دولت انگلیس و وزیر مختار آن دولت سرجان مک‌نیل و همچنین از بین بردن رویهٔ خصمانهٔ دولت انگلیس با ایران، میرزا حسین‌خان آجودانباشی را به عنوان سفیر فوق‌العاده به اروپا گسیل داشت و در دستورالعملی که به وی ابلاغ کرد، دربارهٔ دلایل خود برای لشکرکشی به هرات و رد ادعای انگلیسها در مورد اینکه دولت ایران در جهت منافع و مقاصد سیاسی روسیه به این اقدام مبادرت ورزیده است،ابراز داشت:

«پیش از وفات مرحوم ولیعهد که من با قشون در هرات بودم، قراردادی کردیم که تخلف از طرفین نشود. بعد از وفات شاه مرحوم، قشونشان به خراسان آمد، چپاول مکرر کردند، اسیرها بردند،... و ما حق صحیح داشتیم که تلافی و جنگ کنیم. ما خودمان دولتی هستیم؛ نه رعیت روس نه انگلیس هستیم. ما صد کار با انگلیس داریم، چه غرض داریم که برای ضرر آنها ما به هرات سفر

کنیم؟ این چه بهتانی است مک نیل می‌زند؟اینکه من حق خودم را از هرات می‌خواهم بگیرم، این چه دخلی به روس و انگلیس دارد که به حرف روس برای ضرر انگلیس بیایم.»

در خاتمه نیز محمد شاه دلایل انگلیس را دربارهٔ اینکه به جهت منافع روسیه به هرات لشکرکشی کرده است، این چنین به استهزاء می‌گیرد:

«خلاصه، شاهکار مک نیل همین است که شما به جهت دوستی، روس، به عداوت انگلیس به هرات آمدید و حال آنکه محض نامربوط است. چرا به جهت بی‌سیرتی و اسیری چهل هزار علوی و خرابی خراسان و چپاولی که می‌کردند، نیامده‌ام که به جهت دوستی روس یا عدوات بی‌جهت انگلیس آمده‌ام؟ ندانسته، به چاپار شما که دو قدم از راه بر می‌گردانند، به اردو می‌آورند، این همه معرکه می‌کنی. من برای این همه بی‌حسابی جنگ نکنم؟ آخر این چه حرفی است. ایلچی انگلیس سگ کیست که در روس، یا فرنسیس، یا نمسه[اتریش]، آنجاها صد یک این حرکات را با امپراتور یا رعیت آن ولایت بکند. از جان ما چه می‌خواهد؟»[۳۷]

مأموریت میرزا حسین‌خان آجودانباشی از ربیع الثانی ۱۲۵۴ تا شوال ۱۲۵۵ طول کشید[۳۸] و وی موفق شد تجاوزگری و عهد شکنی انگلیسها را برای تمام دولتهای اروپا روشن و آشکار نماید. دولتهای اروپایی از سفارت آجودانباشی استقبال کرده و حتی صدراعظم مقتدر اتریش، مترنیخ* به تحسین وی می‌پردازد.[۳۹] مأموریت آجودانباشی با وجود رویهٔ سرسختانهٔ انگلیس و بی‌اعتنائیهای لرد پالمرستون، وزیر امور خارجهٔ انگلیس که حاضر به تجدید مناسبات با ایران نبود حتی در انگلیس نیز از موفقیت بی‌نصیب نگردید و شخصیت نامداری همچون دوک ولینگتن فاتح جنگ واترلو نیز در پارلمان انگلیس به رویهٔ تجاوزکارانهٔ انگلیسها اعتراض کرده و با اشاره به عهدنامه‌های منعقده بین ایران و انگلیس اظهار می‌دارد:

«یقین است که حق و انصاف با دولت ایران بود، وزرای انگلیس بایست موافق عهدنامه هیچ مداخله نکنند و بی‌غرض باشند، آیا مداخله کردند یا نه؟ در اینکه برعکس عهدنامه رفتار کردند حرفی نیست، در صورتی که دولت ایران و جماعت افاغنه هیچ کدام دخیل شدن آنها را خواهش نکرد و نخواست و دولت ایران مطلقاً مدخلیت ما را جائز ندانست و افاغنه هم منع نمودند، چنان که کاغذ وزیر بزرگ کامران با ایلچی انگلیس نوشته است، آشکار می‌سازد»[۴۰]

ولینگتن در ادامهٔ این نطق تاریخی خود به رد دلایل انگلیس دربارهٔ تهدید هند در صورت تصرف هرات به وسیلهٔ دولت ایران می‌پردازد و در این باره ابراز می‌کند:

---

* Metternich.

«دولت انگلیس برعکس عهدنامه رفتار نمود و این عذری که ما آوردیم دقت نموده ببینیم چه معنا دارد؛ هرات را می‌گویند که کلید هندوستان و به سبب دوستی دولت ایران با دولت روس، انگلیس درِ هندوستان را بر روی دولت روس وا خواهد کرد. در حقیقت آن کلید هم کلید خیال و گمان است» و در مورد امکان حملهٔ روسیه به هند، چنین داوری می‌نماید:

«هجوم روس به گرفتن هندوستان مثل خواب کسی است که عقل درست نداشته باشد و سرش گیج باشد و هیچ‌کس در خواب و یا در عالم مستی نباشد، خیال خود را به آنجا نمی‌تواند برساند، یک مملکتی که کشتی بسیار و تسلط دریا ندارد و پول در درست او نیست، به فکر گرفتن هندوستان بیفتد، محال و ممتنع خواهد بود.»[۴۱]

با وجود موفقیتهای سیاسی آجودانباشی، رویهٔ استعماری دولت انگلیس مانع برقراری مناسبات سالم و دوستانه با دولت ایران می‌شد و دولت انگلیس برای از سرگیری مناسبات با ایران و تخلیهٔ خارک، شرایط سنگینی را به دولت ایران پیشنهاد کرد و با دست یازیدن به تحریکاتی از ترغیب علیرضا پاشا والی بغداد و شیخ جابرالصباح، امیر کویت به حمله به محمره (خرمشهر) گرفته [۴۲] تا تشویق آقاخان محلاتی در ایجاد شورش و بلوا در کرمان و بلوچستان سعی در تضعیف دولت ایران کرد.[۴۳]

دولت ایران سرانجام در رجب ۱۲۲۵ ق شرایط دولت انگلیس را پذیرفت. در این هنگام دولت روسیه هم در برابر انگلیس به طور کامل عقب نشینی کرده و با فرا خواندن سیمونیچ و انتصاب دوگامل* به وزیر مختاری روسیه در تهران، دولت ایران را ترغیب به سازش با انگلیسها می‌نماید.[۴۴]

تحولات سیاسی اخیر به انگلیسها جرئت بیشتری برای دخالت در امور افغانستان می‌داد و آنها برای یکسره نمودن کار افغانستان اتحادیه‌ای با امیر پنجاب و شاه شجاع، شاه مخلوع سدوزایی تشکیل و به عزم خلع خاندان محمدزایی به افغانستان یورش می‌برند (۱۲۲۵ق)[۴۵] و پس از چند جنگ، کابل و قندهار را تسخیر می‌نمایند و برای نفوذ در هرات نیز با شاهزاده کامران قراردادی منعقد می‌کنند و از وی دربارهٔ پیروی از نظریات دولت انگلیس در امور خارجی هرات تعهدی اخذ می‌نمایند (دوّم ذیحجهٔ ۱۲۲۵).[۴۶]

انگلیسها پس از تسخیر افغانستان شاه شجاع را به مثابهٔ فرمانروایی دست نشانده و تحت نظر سرویلیام مکناتن** به حکومت افغانستان انتخاب می‌کنند و بدون توجه به فرهنگ مردم افغانستان، که نفی سلطه‌پذیری می‌باشد، شروع به رفتار مبتکرانه و خلاف شرع و عرف در

---

* du Gamel.

** William Macnachten.

افغانستان می‌کنند و با این عملکرد خود به تنفر افغانها نسبت به متجاوزان دامن می‌زنند.[۴۷] برخی از سران و سرداران افغانی به رهبری خاندان محمدزایی با استفاده از تنفر مردم از نیروهای متجاوز در ۱۷ رمضان ۱۲۵۷ علیه انگلیسها قیام کرده و با قتل‌عام بسیاری از سربازان انگلیسی باقی ماندهٔ سپاهیان آنها را مجبور به عقب نشینی کرده و سپس با انعقاد قراردادی با انگلیسها، آنها را متعهد به خروج از افغانستان و بازگشت امیردوست محمدخان امیر کابل که تحت نظر انگلیسها در افغانستان بود، نمودند.[۴۸] در قیام افغانها علیه سپاهیان انگلیسی نقش وزیر اکبرخان فرزند امیردوست محمدخان حائز اهمیت اساسی بود.[۴۹]

پس از این قیام شاه شجاع پادشاه دست نشاندهٔ انگلیسها نیز به قتل می‌رسد (۱۲۵۸ق)[۵۰] و متعاقب آن، دوست محمدخان بر کابل و کهندل‌خان نیز بر قندهار مستولی می‌شوند. در هرات نیز مقارن این وقایع، شاهزادهٔ کامران به وسیلهٔ یارمحمدخان وزیرش دستگیر شده و به قتل می‌رسد و حکومت هرات بر یارمحمدخان مسلم می‌گردد.[۵۱]

شکست انگلیسها در افغانستان موجبات نفوذ سیاسی ایران را در افغانستان و انفعال سیاسی دولت انگلیس را فراهم کرد و انگلیسها جز اینکه ابراز می‌کردند که دخالت ایران در افغانستان و هرات را بی برودت ملاحظه نمی‌کنند،[۵۲] اقدام به حرکت خصمانه‌ای علیه دولت ایران نمی‌کردند و دولت ایران نیز دخالت انگلیس را در مناسبات ایران با افغانها به استناد عهدنامه‌های موجود رد می‌کرد.[۵۳]

دولت انگلیس پس از شکست در افغانستان به تسخیر سند و پنجاب می‌پردازد[۵۴] و در سال ۱۲۶۴ ق برای بار دوّم به پنجاب حمله کرده و پس از شکست سیکهای پنجاب در گجرات، دولت سیک پنجاب را منقرض می‌کند. در جریان جنگ سیکها با دولت انگلیسی هند، امیر دوست محمدخان برای نیل به آرزوی دیرینهٔ خود دربارهٔ استرداد پیشاور و سایر مناطق افغان نشین از سیکها حمایت می‌کند، ولی در این اقدام موفق نمی‌گردد و انگلیسها شکست سختی بر او وارد می‌کنند.[۵۵] انگلیسها پس از نابودی دولت سیک پنجاب صاحب تمامی متصرفات سیکها در پنجاب، پیشاور و سایر مناطق گردیده و با افغانستان همسایه می‌شوند و بدین ترتیب عامل مهمی برای تهدید موقعیت دوست محمدخان می‌گردند.[۵۶]

در ششم شوال ۱۲۶۴ محمدشاه قاجار پس از چهارده سال فرمانروایی و در حالی که هرات و قندهار را تحت اطاعت کامل خود داشت و نفوذ وسیعی نیز در کابل بدست آورده بود، درگذشت.[۵۷] البته در دوسالهٔ پایانی عصر محمدشاه با شورش حسن‌خان سالار والی خراسان اقتدار دولت ایران در خراسان متزلزل شده و ترکمنها و خان خوارزم نیز فرصت مناسبی برای تاخت و تاز در خراسان بدست آورده بودند.[۵۸]

پس از درگذشت محمدشاه، عصر شاهنشاهی ناصرالدین شاه و صدارت امیرکبیر آغاز می‌گردد و در این دوره دولت ایران افزون بر ادامهٔ سیاست محمد شاه دربارهٔ نفوذ در هرات و افغانستان، به غائله سالار نیز خاتمه داده و با تصرف مشهد به وسیلهٔ شاهزاده سلطان مراد میرزا والی خراسان در نهم جمادی‌الاوّل ۱۲۶۶، اقتدار دولت ایران‌بار دیگر به خراسان بـاز مـی‌گردد.[۵۹] در سـالهای ابـتدایـی فرمانروایی ناصرالدین شاه دولت انگلیس که بر پنجاب و سند مسلط شده بود و آمادگی دخـالت مستقیم را نیز در افغانستان نداشت، دربارهٔ نفوذ روزافزون دولت ایران‌در کابل و حاکمیت سیاسی دولت ایران‌بر هرات و قندهار جنبهٔ احتیاطی به خود می‌گیرد[۶۰] و لرد پالمرستون وزیر امورخارجهٔ انگلیس در مراسله‌ای به شیل* وزیرمختار انگلیس در تهران یادآور می‌شود که از تهدید مشـخص ایران خودداری کند و لرد مامزبوری** وزیر امور خارجهٔ بعدی انگلیس نیز در نامه‌ای به شیل با اشاره به اینکه «به عقیدهٔ حکومت هند اگر مسئلهٔ هرات محدود به سیادت دولت ایران بر هرات باشد از آن خطری نسبت به منافع انگلیسی بر نمی‌خیزد» وزیر مختار انگلیس را به فشار سیاسی برای جلوگیری از اشغال هرات به وسیلهٔ ایران‌و کاهش نفوذ ایران‌در هرات و قندهار توصیه می‌کند،[۶۱] ولی تحرکات سیاسی انگلیسها نیز در برابر میرزاتقی‌خان امیرکبیر صدراعظم ایران‌بی‌ثمر می‌ماند و وی همواره و با قاطعیت از دخالت انگلیسها در مناسبات بین ایران‌و افغانها جلوگیری به عمل می‌آورد،[۶۲] ولی عزل امیرکبیر از صدارت عظمی و انتصاب میرزا آقاخان نوری به صدر اعظمی به این مـقاومتها پـایان می‌دهد.[۶۳]

در شرایط سیاسی جدید امیردوست محمدخان به شدت به انگلیسها مـتمایل شـده و دولت انگلیس حتی در قندهار نیز نفوذ پیداکرده بود، حکومت صید محمدخان نیز در هرات متزلزل‌گردیده و انگلیسها دولت ایران را برای عدم حمایت از صید محمدخان تحت فشار گذارده بودند.[۶۴] در چنین وضعیتی بود که امیر کهندل‌خان در سال ۱۲۶۸ق برای تسخیر هرات به سمت ایـن شـهر حـرکت می‌کند، دولت ایران که این موضوع را موجب برهم خوردن تعادل سیاسی و همچنین نوعی نافرمانی تلقی می‌کرد،[۶۵] از صید محمدخان با اعزام شاهزاده سلطان مراد میرزا حسام السلطنه والی خراسان به حدود هرات حمایت کرد. اقدامات حسام السلطنه در نزدیک هرات و مدافعهٔ صید محمدخان از هرات، موجب عقب نشینی کهندل‌خان از هرات و ابراز اطاعت مجدد وی به دولت ایران شد. ولی انگلیسها برای از بین بردن نفوذ ایران در هرات و قندهار به تلاشهای خود ادامه می‌دادند و صدراعظم ایران که استقامت سیاسی سلف خویش را نداشت.[۶۷] بدون اعمال فشار آنچنانی از طرف انگلیس و

---

* Sheil. ** Salisbury.

در حالی که امیران هرات و قندهار از دولت ایران اطاعت داشتند، به اقدامی دست زد که بیش از ۲۰ سال مقامات ایرانی و وزیرانی چون: قایم مقام، حاجی میرزا آقاسی و امیرکبیر از ارتکاب عملی خفیف‌تر از آن هم اکراه داشتند و در ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ از حقوق ایران در هرات در ازای به رسمیت شناختن حق ایران برای دفاع از هرات در برابر امیران قندهار و کابل صرفنظر کرد و به انگلیسها برای اوّلین بار اجازهٔ دخالت و حتی نوعی نظارت در مناسبات بین ایران و افغانها داد.[۶۸] در سال ۱۲۷۲ ق دوست محمدخان که بر اساس قراردادی در سال ۱۲۷۱ق که بین سردار غلام حیدرخان پسر وی و سرجان لارنس*، نمایندهٔ عالی انگلیس در پنجاب به امضا رسانده بود به شدت به انگلیسها نزدیک شده و حتی از حق خود در مورد پیشاور نیز صرف‌نظر کرده بود،[۶۹] پس از مرگ برادرش کهندل‌خان امیر قندهار، با حمایت و پشتیبانی انگلیسها به طرف قندهار حرکت کرده و در میان غافلگیری برادران و فرزندان کهندل‌خان، قندهار را متصرف شد.[۷۰] در هرات نیز صید محمدخان از قدرت برکنار شده و به قتل رسیده و اغتشاش کامل بر این شهر حکمفرما می‌گردد،[۷۱] ضمن اینکه دوست محمدخان مصمم به لشکرکشی به هرات و تسخیر این شهر بود. چنین اوضاعی برای دولت ایران که در آن هنگام در خراسان مقتدر شده بود و در رجب ۱۲۷۱ با شکست سپاهیان حکومت خوارزم و قتل محمد امین‌خان فرمانروای خوارزم قدرت خود را بیش از گذشته روشن ساخته بود،[۷۳] نمی‌توانست قابل تحمل باشد و بر همین مبنا حسام السلطنه والی خراسان در سال ۱۲۷۲ق به طرف هرات حرکت کرده و این شهر را محاصره کرد و پس از جنگهای سخت سرانجام در یازده صفر ۱۲۷۳ هرات به وسیلهٔ سپاهیان حسام السلطنه فتح گردید.[۷۴] مقارن جنگهای هرات با وجود آنکه در آن شرایط که دوست محمدخان هرات را تهدید می‌کرد حتی بر اساس عهدنامهٔ تحمیلی (۱۲۶۹ ق) نیز حق دولت ایران برای لشکرکشی به هرات محفوظ بود،[۷۵] دولت انگلیس بار دیگر به اعمال تجاوزگرانه علیه ایران مبادرت ورزید و پس از تهاجم نظامی به بوشهر و خرمشهر، دولت ایران را بار دیگر مجبور به ترک هرات کرد[۷۶] و فراتر از آن دولت ایران را پس از نزدیک ۲۵ سال منازعهٔ سیاسی و حتی در پاره‌ای مواقع نظامی، مجبور به تسلیم به خواستهای انگلیس در مورد هرات و افغانستان نمود و در شعبان ۱۲۷۳ (مارس ۱۸۷۵) در عهدنامه‌ای که در پاریس و به وساطت ناپلئون سوّم امپراتور فرانسه و به وسیلهٔ فرخ‌خان کاشی به نمایندگی ایران و لرد کولی** به نمایندگی از انگلیس منعقد گردید، ایران از هر گونه حق حاکمیت بر هرات و افغانستان صرفنظر کرده و متعهد شد تا در منازعات با افغانها به دولت انگلیس رجوع نماید، دولت انگلیس هم تعهد داد تا از هر نوع تشویشی

---

* John Lawrence. ** Cowley.

از ناحیهٔ افغانستان برای دولت ایران جلوگیری کرده و در مناسبات ایران با افغانها، شأن و حیثیت دولت ایران را رعایت نماید.[۷۷]

امّا در عمل چنین تعهداتی نیز جز اینکه عامل نفاق و جدایی دولت ایران از افغانها گردیده و راه را برای دخالتهای بی‌حد و حصر و تنش آفرین انگلیس در مناسبات بین ایران و افغانها باز کرد، ثمری نداشت. ولی با وجود چنین اقداماتی باز هم نزدیکی طبیعی ایران و افغانها و اشتراکات فرهنگی و تاریخی و تمدنی آنها مانع از جدایی و افتراق خواستهٔ استعمار گردید و دولت انگلیس نیز از تلاش برای ایجاد تنش و اختلاف بیشتر در بین ایران و افغانستان در مواقع لازم خودداری نمی‌کرد که در فصلهای آینده به این مسائل خواهیم پرداخت، ولی پیش از آن و به جهت اهمیت مناسبات دولت ایران با حکومتهای کابل، قندهار و هرات در فاصله زمانی (۱۲۷۳ـ ۱۲۵۰ ق) جداگانه، مناسبات دولت ایران با این حکومتها را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

مناسبات دولت ایران و حکومت کابل (۱۲۷۳ـ۱۲۵۰ق)

امیر کابل، دوست محمدخان در سال ۱۲۵۲ ق برای مبارزه با سیکهای پنجاب سعی کرد هرچه بیشتر به دربار ایران نزدیک گردد و از این رو شخصی را به نام حاجی ابراهیم‌خان به سفارت به تهران گسیل داشته و با ابراز اطاعت و وابستگی به دولت ایران از محمد شاه برای دفع سیکهای پنجاب یاری خواست، امیردوست محمدخان در این نامه اظهار داشته بود:

«از آنجا که از اوقات قدیم، بزرگان خانواده این بنده به صداقت و درستی مربوط و متوسل دودمان فلک‌بنیان اعلیحضرت شاهنشاهی بوده‌اند، این بنده نیز خود را یکی از متمسکین و متوسلین دودمان آن سلطنت عظمی انگاشته، چنان دانسته‌ام که این ولایت هم تعلق به مملکت ایران دارد.»[۷۸]

و در ادامهٔ نامه از شاه ایران می‌خواهد تا به وی برای مبارزه با سیکهای پنجاب کمک نماید و بدین وسیله از پناه بردن او از روی اجبار به انگلیسها که می‌تواند خطر عمده‌ای برای دولت ایران و منطقه باشد، جلوگیری نماید. در پاسخ به نامهٔ امیردوست محمدخان، محمد شاه، امیر کابل را به حمایتهای ایران امیدوار و به او قول داد که نیروهای ایرانی به زودی برای نجات افغانستان از چنگ کفار به آن صوب عزیمت خواهند کرد.[۷۹] علی رغم این نامه‌نگاریها با مأموریت برنس به کابل که شرح آن گذشت، امیر دوست محمدخان به دولت انگلیسی هند متمایل گردید ولی این وضعیت چندان به طول نینجامید و با فعالیتهای ویتکویچ سفیر اعزامی روسیه به کابل و پاسخ منفی فرمانفرمای انگلیسی هند به امیر دوست محمدخان، امیر کابل به دولتهای روسیه و ایران متمایل گردید.[۸۰] و با نگارش مراسله‌ای دوستانه به حاجی میرزا آقاسی صدراعظم ایران بار دیگر خواستار

حمایت دولت ایران برای مبارزه با سیکهای پنجاب گردید،[۸۱] امیر دوست محمدخان در این زمان همچنین با ارسال نامه‌های مکرر به محمد شاه، حمایت خود را از سفر وی برای فتح هرات ابراز کرد[۸۲] و سرانجام چنانچه پیش از این هم ذکر شد به توافقنامه‌ای با محمد شاه دست یافت که در طی آن سیادت دولت ایران را بر حکومت کابل پذیرفت. پس از عقب نشینی محمد شاه از هرات و به دنبال لشکرکشی انگلیسها به افغانستان حکومت امیر دوست محمدخان بر کابل متزلزل شد و سرانجام وی پس از چندین جنگ به وسیلهٔ قشون انگلیس دستگیر و تحت‌الحفظ به هند فرستاده شد ۱۲۵۶ ق [۸۳] امّا حکومت دست نشاندهٔ انگلیس در کابل نیز دو سالی بیش دوام نیاورد و با قیام رمضان ۱۲۵۷، وزیر اکبرخان و فرزند ارشد دوست محمدخان در عمل قدرت را در کابل در اختیار گرفت، مناسبات وی با دولت ایران به طور کامل دوستانه و حکومت او در کابل برای دولت ایران اطمینان بخش بود. کهندل‌خان امیر قندهار و عموی وزیر اکبرخان در مورد میزان دوستی وی با دولت ایران به اولیای دولت ایران ابراز می‌دارد:

«و احوالات کابل به برقراری است که تماماً امور آن صفحه در قبضهٔ تصرف عالیجاه رفیع جایگاه نور چشم محمد اکبرخان سردار است، همهٔ ولایات این سامان نیز منظم ولایات محروسهٔ دولت علیه شده، نور چشم مزبور در نهایت فرمانروایی در دارالسلطنه کابل نشسته است، اخبار رسیده که جناب امیر نیز به سرخانه کوچ و بند و باقی اسرایی که انگلیسیان برده بودند مرخص شده حال در شهر پیشاور رسیده باشند. خلاصه از این طرف به همه باب‌خاطر دریا مقاطر را جمع فرموده، آنچه خواهش آن قبله گاه بود به عمل آمد و به هرچه فرمان شهریاری ارواحنافداه صادر شود، اطاعت آید.»[۸۴]

پس از مستقر شدن دوست‌محمدخان در کابل (۱۲۵۹ ق) نیز مناسبات دوستانه بین حکومت کابل و دولت ایران هم چنان ادامه داشت و امیر کابل از ابراز اطاعت به محمد شاه خودداری نمی‌کرد. پس از درگذشت محمد شاه (۱۲۶۴ ق) و جلوس ناصرالدین شاه این دوستی شدت یافت و دولت ایران به ابتکار صدراعظمی همچون امیرکبیر با قدرت در پی نفوذ هر چه بیشتر در کابل بود و دوست محمدخان نیز بیش از گذشته به دولت ایران ابراز نزدیکی می‌کرد. چنانچه در نامه‌ای به ناصرالدین شاه در سال ۱۲۶۶ ق با اشاره به ارادت خود به محمد شاه اظهار می‌دارد:

«شاهنشاه به صدور منشور اقبال، این مخلص ارادت خصال را از مراحم... و وفور عواطف لایتناهی مرهون و مفتخر ساختند. از الطاف بی‌کران و اعطاف بی‌پایان که جناب خدیو بی‌همال انارالله برهانه دربارهٔ مخلص عقیدت سگال مبذول فرموده بودند، زبان از شکرگزاری آن قاصر است.»[۸۵]

وی در ادامهٔ این نامه از ناصرالدین شاه خواهش می‌کند:

«چون جمیع این خانه زادان و جمهور طوایف افغان امیدوار به الطاف و عنایات شاهی بوده، چشم داشت عواطف و مراحم از آن مخزن جود دارند، آنچه مقتضی رأی شریعت... از حمایت دین احمدی باشد، مخلص ارادت سگال را به صدور ارقام مرحمت فرجام مفتخر فرموده، اطلاع خواهند فرمود.»[۸۶]

امیر دوست‌محمدخان در سال ۱۲۶۶ ق شخصی را به نام جعفرخان با پیشکشی به دربار ناصرالدین شاه اعزام می‌کند و ناصرالدین شاه در مراسله‌ای در پاسخ به نامهٔ دوست محمدخان، ضمن ابراز خرسندی از مضامین نامهٔ دوست محمدخان به وی ابراز می‌دارد:

«اینکه فقراتی از ارادت خود نسبت به دولت جاوید آیت عرض اظهار کرده بودید که در این اوقات تخت فیروزبخت ایران به جلوس میمنت مأنوس نواب همایون ما، زیب و زینت یافته، آن جناب به تجدید رسوم عهد ارادت و دولتخواهی پرداخته است، معلوم است که مراتب ارادت کیشی و تعلق آن جناب به دولت ابد نصاب تازگی ندارد و شهود شمول التفات این دولت نسبت به آن جناب امروزی نیست و بدیهی است که از قدیم آن جناب با ایل و الوس پابند دولت ابد مأنوس متعلق و کمال میل قلبی و التفات باطنی را به آن جناب جلالتمآب داریم.»[۸۷]

افزون بر این نامهٔ ناصرالدین شاه، امیرکبیر نیز به طور شفاهی به جعفرخان سفیر دوست محمدخان اظهار داشته بود که دوست محمدخان یکی از پسران خود را با دویست سوار به تهران گسیل دارد و دولت ایران نیز در مقابل پس از تقویت امور داخلی خود از حکومت کابل در برابر حملات انگلیسها محافظت نماید.[۸۸] امیر دوست محمدخان در پاسخ به درخواستهای امیرکبیر، با ارسال نامه‌ای به وی، به شرح خطرات ناشی از این اقدام در تضعیف شدن موقعیت حکومت کابل و ترغیب انگلیسها به اتخاذ رویه‌ای خصمانه نسبت به حکومت دوست محمدخان اشاره کرده و در این باره خاطر نشان می‌سازد:

«بر ضمیر روشن میرهن است که گروه نصرانیان با لذات با طبقهٔ ایرانیان مخالفتی دارند و نمی‌خواهند که طایفه‌ای از طوایف مسلمانان گرویده و بسته به دولت بهیهٔ آن دودمان عظیم‌الشأن شوند. در این صورت در طرق مخاصمت تعجیل خواهند نمود. اگر چنانچه امنای آن دولت را از نظام آن مملکت فراغت حاصل می‌شود، فرستادن فرزند ارجمند نهایت مرغوب و مطلوب بود. در این باب اندیشه‌ای که به خاطر رسیده بی‌شائبه و تکلف و تصلف اظهار گردید. باز آنچه پسند و صلاح دولت باشد، و خیر این طبقهٔ اخلاص آیت را داشته اعلام فرمایند، و مرقوم سازند. انشاءالله از صلاح و صوابدید آن گرامی تجاوز نخواهد گردید.

سپردم بـه تـو مـایهٔ خـویش را تو دانی حساب کم و بیش را»[۸۹]

مناسبات دوستانهٔ امیر دوست محمدخان با دولت ایران تا سال ۱۲۷۱ ق که وی اقدام به انعقاد قرارداد دوستی با دولت انگلیس می‌نماید، ادامه داشت، ولی پس از این واقعه که در جمادی‌الاوّل ۱۲۷۱ رخ داد،[۹۰] امیر دوست محمدخان به تدریج در رفتار خود نسبت به دولت ایران تغییر موضع می‌دهد. چنانکه در هنگامی که ناصرالدین شاه مأموری را به کابل فرستاده و ضمن اعطاء خلعتی به دوست محمدخان، از وی تقاضا می‌کند که پرچم مزین به کلام «علی ولی الله» را در کابل به اهتزاز درآورد، دوست محمدخان با وجود پوشیدن خلعت با اقامهٔ دلایلی از چـنین اقـدامـی خـودداری می‌کند که این موضوع نشانه‌ای از بند و بست دوست محمدخان بـا انگـلیسها تـلقی مـی‌شود.[۹۱] کنسولگری ایران در بمبئی طی گزارشی به وزارت امور خارجه در این باره خاطر نشان می‌سازد:

«غلام حیدرخان پسر مشارالیه با جان لارنس صاحب در پیشاور بست و بندی محکم کرده و قرار و مداری مبسوط گذارده که مِن بعد مطیع حضرات باشد و فوج از برای آنها بگیرد و قندهار و هرات را به جهت آنها مسخر نماید. این فقره با وجود پوشیدن خلعت مهر طلعت در همان اوقات خیلی منافات دارد و الحق جای بحث و بر حضرات انگلیس است و معلوم می‌شود که کوششان تا به چه حد و اندازه است.»[۹۲]

معاهدهٔ دولت انگلیسی هند با دوست محمدخان و تحریک وی به دشمنی با ایران و حمله به هرات و قندهار در حالی بود که در همان اوان انگلیسها به ایران تعهد داده بودند که تمام توان خود را برای جلوگیری از هرگونه حمله از طرف امیران کابل و قندهار به هرات به‌کار برند.[۹۳]

اوّلین اقدام علنی دوست محمدخان بر ضد منافع دولت ایران، حمله به قـندهار پس از مـرگ کهندل‌خان امیر این خطه و اشغال قندهار در سال ۱۲۷۲ ق بود که این حرکت با واکنشی منفی دولت ایران روبه‌رو شد و اولیای دولت با ارسال نامه‌ای ملامت‌آمیز به دوست محمدخان این اقدام وی را مورد نکوهش قرار دادند.[۹۴] امّا دوست محمدخان نه تنها حاضر به موافقت و همراهی با دولت ایران نبود بلکه پس از تسلط بر قندهار نیروهایی برای تسخیر فراه و اسفزار گسیل داشته و در پی دخالت در امور سیستان و لشکرکشی به هرات برآمد.[۹۵] چنین اعمالی دولت ایران را به شدت نگران ساخت و از عوامل مؤثر قشون‌کشی حسام السلطنه به هرات و فتح این شهر به وسیلهٔ سپاهیان والی خراسان گردید.[۹۶] امیر دوست محمدخان پس از اینکه از سفر جنگی حسام السلطنه به هرات آگاه شد، از ادامهٔ لشکرکشی به هرات منصرف شده و به کابل بازگشت،[۹۷] ولی پس از فتح هرات به وسیلهٔ حسام السلطنه و در حالی که انگلیسها ایران را مورد تجاوز نظامی وسیع و فشار سیاسی بی‌حد و حصری قرار داده بودند، امیر دوست محمدخان نیز در رمضان ۱۲۷۳ نامه‌ای به سلطان مراد مـیرزا حسام

السلطنه فرستاده و ضمن گلایه از وی به دلیل تصرف هرات از حسام السلطنه می‌خواهد تا هرات را در اختیار امیردوست محمدخان بگذارد و در این باره ابراز می‌دارد:

«به هر وجه اگر حال نیز در صدد تدارک مافات برآیند و از راه مصافات درآیند، ملک هرات که وطن موروثی سلسلهٔ افغانیهٔ ایمانیه می‌باشد تخلیه، و استرداد به این نیازمند حضرت رب عباد نمایند.

البته هرات را با کابل و قندهار و کل اهالی افغانستان، در سلک هواداران و دولتخواهان، منسلک خواهند فرمود. و هرگاه این معنی منظور نظر اولیای دولت نشود، خود ملاحظه بفرمایند که ملک و قبرستان چندین ساله از تصرف طایفهٔ افغان خارج، و همین دو، سه ملک خرابه که سرپناه و مسکن ما بود از دست برود، حتی‌المقدور در دست آوردن مدعا جهد و کوشش و اهتمام بر خود متحتم می‌دانیم. آنچه اراده مالک الملک حقیقی باشد به مصداق یفعل الله مایشاء و یحکم ما یرید، جلوه بخش منصهٔ شهود خواهد گردید.»[۹۸]

البته دولت ایران به این تقاضای امیر دوست محمدخان اعتنایی نکرد و حتی پس از عهد نامهٔ پاریس (شعبان ۱۲۷۳) نیز با انتصاب سلطان احمدخان به حکومت هرات و حمایت از وی مانع از نیت دوست محمدخان در تسخیر هرات می‌گردد.

مناسبات دوست محمدخان با دولت ایران از آن به بعد نیز همواره غیر دوستانه بود و از آن پس با تحریک انگلیسها برخوردهای دیگری هم بین دوست محمدخان و دولت ایران رخ می‌دهد که خود حکایت جداگانه و مفصلی دارد.

مناسبات دولت ایران و حکومت قندهار (۱۲۷۳ـ۱۲۵۰ق)

دولت ایران از سال ۱۲۵۲ ق سعی در برقراری مناسبات نزدیک با حکومت قندهار و نفوذ در این حکومت می‌نماید، از این رو در این سال مناسبات نزدیکی بین دولت ایران و حکومت قندهار برقرار می‌گردد که برنس نمایندهٔ حکومت انگلیس هند در کابل نیز به آن اشاره می‌کند.[۹۹] مناسبات نزدیک دولت ایران و حکومت قندهار، محمد شاه را بر آن می‌دارد تا برای فتح هرات از کهندل‌خان حاکم قندهار یاری بخواهد و با ارسال نامه‌ای او را دعوت به همراهی با قشون ایران در حمله به هرات می‌کند (شعبان ۱۲۵۲).[۱۰۰] محمد شاه افزون بر استفاده از کهندل‌خان برای فتح هرات در صدد بود تا وی را به اطاعت از دولت ایران ترغیب کرده و بدین ترتیب حاکمیت دولت ایران را بر قندهار و مناطق اطراف آن بار دیگر استوار نماید و این در راستا سیاست دولت وی برای بسط نفوذ ایران تا غزنین بود که میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی وزیر امور خارجه و حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم این سیاست را به طور رسمی به سفیر انگلیس در تهران ابلاغ کرده بودند.[۱۰۱]

محمد شاه برای نیل به چنین اهدافی در رمضان ۱۲۵۲ شخصی به نام قنبر علی‌خان مافی را به نزد کهندل‌خان در قندهار اعزام و او را مأمور می‌کند تا امیر قندهار و برادرانش را به اطاعت از دولت ایران ترغیب نماید.[۱۰۲] محمد شاه در این باره در دستورالعملی که خطاب به قنبر علی‌خان می‌نگارد، تأکید می‌نماید:

«در قندهار فرمان و خلاع عالیشأنان کهندل‌خان و مهردل‌خان را ابلاغ کند و زیاده از حد، آنها را از التفات شاهنشاه جهان پناه امیدوار گرداند و بگوید که چرا بعد از وصول استمالت نامه که قرار داده بود برادر یا برادرزادهٔ خود را روانهٔ دربار همایون سازد، نفرستاد. طریقی نماید که پیشتر از خود یا با خود یکی از برادرهای او را به رکاب همایون آورد و هریک از رؤسا و بزرگان طایفهٔ افغان و قزلباش را در جزو دیده، اگر در باب اختلاف مذهب اجتناب و احترازی داشته باشد، رفع وحشت آنها را نماید و از عدالت و مروت شاهنشاه آنها را امید وار کند و همه را مایل به چاکری و بندگی این حضرت نماید.»[۱۰۳]

محمد شاه در این زمان به جدیت سعی می‌کرده است که با رفع اختلافات دیرینه و پذیرش آزادی و اختیارات داخلی افغانها، آنها را با دولت ایران یگانه و متحد ساخته و بدین ترتیب حاکمیت ایران را بر مناطق افغان نشین تثبیت کرده و از تجزیه و جدایی ممانعت به عمل آورد. مأموریت قنبرعلی‌خان و رفع وحشت از افغانها بابت اختلافات مذهبی با دولت ایران، یکی از مهم‌ترین اقدامات محمد شاه در این راستا بوده است.

مأموریت قنبرعلی‌خان با موفقیت همراه گردید و کهندل‌خان ضمن ابراز اطاعت از دولت ایران، آمادگی خود را برای کمک به قشون ایران برای فتح هرات اعلام و در ۵ رجب ۱۲۵۳ نیز سردار محمد عمرخان فرزند خود را به عزم رسیدن به حضور محمد شاه به تهران روانه نمود[۱۰۴] که با دستور حاجی میرزا آقاسی و به دلیل عزیمت محمد شاه به طرف هرات، سردار محمدعمرخان به تصرف غور، فراه و اسفزار پرداخته و سپاهیان شاهزاده جلال‌الدین فرزند کامران را شکست می‌دهد.[۱۰۵]

با وجود ابراز اطاعتهای کهندل‌خان از دولت ایران، وی همواره اهمیت همراهی خود با دولت ایران را به مقامات ایرانی خاطر نشان ساخته و سعی در کسب امتیازات بیشتری از دولت ایران می‌نمود.[۱۰۶]

در ذیقعدهٔ ۱۲۵۳ و با ابتکار کنت سیمونیچ سفیر روسیه در تهران، حکومت قندهار التزام نامه‌ای به دولت ایران داد و طی آن متعهد گردید که از دولت ایران اطاعت و تبعیت نماید و در ازای آن دولت ایران نیز در امور داخلی حکومت قندهار دخالت نکرده و حکومت هرات را هم پس از آنکه از اختیار شاهزاده کامران خارج کرد به کهندل‌خان واگذار نماید.[۱۰۷]

پس از حملهٔ انگلیسها به افغانستان در سال ۱۲۵۵ ق کهندل‌خان به همراه برادرانش مهردل‌خان، رحیم دل‌خان و پردل‌خان که به علت داشتن مادری از تیرهٔ غلزایی و از منطقهٔ قندهار به سرداران قندهاری مشهور بودند به دولت ایران پناهنده می‌گردند[۱۰۸] و پس از آنکه به دربار شاهنشاهی رفته و به حضور محمد شاه رسیده[۱۰۹] و با رجال دولت نیز دیدار می‌نمایند. به امر محمد شاه در شهر بابک کرمان و با امکانات و کمک مالی که دولت ایران به آنها می‌کند، اقامت می‌نمایند. در مدتی که کهندل‌خان و برادرانش در شهر بابک کرمان بودند،[۱۱۰] بعضی از مردم شهر بابک از آنان رنجیده خاطر شده و به منازعه با سرداران قندهاری می‌پردازند. در این زمان آقاخان محلاتی هم که بر ضد دولت طغیان کرده بود برای جلب همراهی مردم و نیز تصاحب اموال سرداران قندهاری به قلعهٔ شهر بابک که محل اقامت سرداران مذکور بود حمله می‌کند. ولی این یورش با مقاومت کهندل‌خان و برادرانش رو برو می‌شود و پس از مداخلهٔ حکومت کرمان سرانجام از سرداران پناهنده شده به دولت ایران رفع تهدید می‌گردد(۱۲۵۶ ق).[۱۱۱]

در زمانی که کهندل‌خان و برادرانش در شهر بابک به پناهندگی از دولت ایران روزگار می‌گذراندند، شهر بابک کرمان و مناطق دیگری در اختیار آنها و پانصد تن از ملازمانشان گذارده شده بود.[۱۱۲]

در سال ۱۲۵۸ ق و بدنبال سقوط حکومت اشغالگران انگلیسی در افغانستان، بنا به امر محمد شاه، عباسقلی‌خان جوانشیر والی کرمان به حمایت از کهندل‌خان برای بازگشت وی به قندهار می‌پردازد. ناسخ‌التواریخ در بارهٔ پشتیبانی حاکم کرمان از کهندل‌خان و برادرانش توضیح می‌دهد:

«عباسقلی‌خان والی نخستین کس فرستاد و منازل عبور ایشان را از نرماشیر تا سیستان علوفه و آذوقه فراهم کرد و اسماعیل‌خان سرکرده جمازه سواران و نایب‌الحکومه بم و نرماشیر را حکم فرستاد که صد شتر آذوقه با ایشان حمل دهد و چند تن مرد مقنّی با خود همی برد که اگر حاجت افتد در عرض راه حفر چاه کند و محمدرضاخان حاکم سیستان را مکتوب کرد که سپاهی لایق با ایشان همراه کند تا در قندهار متمکن شوند، بالجمله محمدرضاخان حاکم سیستان بعد از ورود ایشان باـان اراضی پسر خود لطفعلی‌خان را با سه هزار سوار ملازم رکاب کهندل‌خان ساخت تا او را به قندهار برده بر مسند حکومت جای داد.»[۱۱۳]

کهندل‌خان خود در بارهٔ کمک دولت ایران به او برای بازگشت به قندهار در نامه‌ای به حاجی میرزا آقاسی ابراز می‌دارد:

«روزی که مهجور از خدمت مرخص شده، منزل به منزل طی مراحلی نموده تا حدود سیستان رسیده، از آن ولاقدری لشکر موجود شد، به اجازهٔ دولت علّیه با خود برداشته تا به حدالوسات خود

رسیده... از آنجا عازم بر سر احمد شاهی* گردیدیم.»

کهندل‌خان در ادامهٔ این نامه شرح می‌دهد که چگونه شاهزاده صفدر جنگ حاکم وابسته به انگلیسها در قندهار که جماعتی از افغانها و دوفوج هندی و تعدادی انگلیسی را در اختیار داشت، شکست داده و او را دستگیر و قندهار را تصرف می‌نماید و در مورد وضعیت قندهار و سیاستهای خود در حکومت قندهار به حاجی میرزا آقاسی اظهار می‌دارد:

«شهر احمد شاهی با جمیع متعلقات آن در تصرف مهجور در آمده، تماماً سرکردگان افاغنه و طوایف سر بر خط فرمانبرداری نهاده، به جان و دل خدمتکار دولت علّیه می‌باشند.این همه از تأثیرات توجهات خاطر دریا مقاطر شهریاری است و چون همیشه مهجور این تمنا داشت که خداوند طریقی بکند که دست مهجور به جایی بند باشد تا فی‌الجمله ادای نمک‌خوارگیهایی که در این سنوات کرده است کرده شود و خدمت نمایان برای ابنای دولت ابد مدت نماید، حال وقت نمودن خدمتگزاری است، مهجور و ولایت مهجور کلاً و جزاً متعلق و منظم ولایت و خدمتگزاری دولت است، به هرچه مأمور شد سرو جان و ولایت خود را در راه هواخواهی دولت علّیه نهاده و منتظر فرمان می‌باشند.»[۱۱۴]

کهندل‌خان در دورهٔ جدید حکومت خود در قندهار به طور کامل از دولت ایران اطاعت کرده و در واقع حاکم منصوب محمد شاه در قندهار بود. خود وی دربارهٔ میزان تبعیتش از دولت ایران در عریضه‌ای به محمد شاه، پس از ابراز ارادت به شاه برای محبتهایی که به او نموده بود، ابراز می‌دارد:

«به این دولت دوران عدت پیوسته و از جمیع عالم گسسته‌ایم، تا جان در تن است از اخلاص کیشی و خیراندیشی و جان فشانی تجاوز نخواهیم نمود.»

کهندل‌خان در ادامهٔ این نامه تأکید می‌کند:

«با جمیع خاندان و الوسات افغان که به مددکاری خالق دو جهان به حیطهٔ تصرف است،همه را به خدمتگزاری و جانثاری به مصارف خدمات و فدایی امورات مأمور خواهیم نمود. تصدقت گردم بر تمام عالم و عالمیان ظاهر و آشکار است که این خادم، خدمات حضرت، قدر قدرت، ظل‌الله عالم پناه را بر خود لازم و اعطاف خاقانی را نیز هم چنان از جمیع دولتخواهان بر خود بیشتر از پیشتر مبذول می‌دانم، غلام و جمیع الوسات و ممالک متصرف فیه غلام را یکی از غلامان جانفشان و طرفی از ممالک محروسهٔ ایران تصور فرمایند.»[۱۱۵]

با وجود ابراز ارادتهای کهندل‌خان به دولت ایران باز هم مقامات دولت ایران از امکان وجود

---

* منظور از احمد شاهی، شهر قندهار است.

مناسباتی بین امیر قندهار و انگلیسها نگران و مشوش بودند و حتی وزیر امور خارجه ایران در ملاقاتی با عبدالله‌خان، فرستادهٔ کهندل‌خان، مراتب نگرانی خود را از ارتباط کهندل‌خان با انگلیسها به وی ابلاغ می‌نماید.[۱۱۶] کهندل‌خان پس از اطلاع از این تشویش دولت ایران، در نامه‌ای به وزیر امور خارجه با اشاره به حمایتهای دولت ایران از وی، وزیر امور خارجه را از صداقت خود نسبت به ایران مطمئن ساخته و ابراز می‌دارد:

«در ازمنهٔ سابقه که ملاقاتها میسر نشده و به ملازمت نرسیده بودیم، هرگاه در اطوار ما خاندان و یا درکم اعتقادی و بی‌وفایی ما خاندان گمانی می‌برند، صورتی داشت.»

وی در ادامهٔ این نامه بر پیوستگی خود به دولت ایران تأکید کرده و اظهار می‌نماید:

«به فضل حضرت رب العزت مادام الحیات، دست از حبل المتین تلطفات حضرت شاهنشاهی روحی فداه بر نخواهم داشت و به هیچ سلسله نخواهم پیوست و بی‌امر و فرمایش این عتبهٔ علّیه به هیچ امری نخواهم پرداخت و به هیچ سلسله نخواهیم ساخت.»

کهندل‌خان دربارهٔ بیزاری‌اش از انگلیسها و دور از حزم و عقل بودن هر نوع رابطه با آنها نیز تصریح می‌کند: «اینکه از ما خاندان و طایفهٔ انگلیس را به پیوستن و این طایفه را دوست شمردن و از چگونگی که در فی مابین به وقوع انجامیده به خاطر نیاوردن، از بلیه‌ترین فراست و شعور دور است، این رفتار از مایان به مرتبهٔ ظهور نرسیده و نخواهد رسید.»[۱۱۷]

کهندل‌خان پس از درگذشت محمد شاه (۱۲۶۴ ق) نیز همچنان به اطاعت از دولت ایران ادامه می‌دهد و در عریضه‌هایی به ناصرالدین شاه و امیرکبیر بار دیگر بر اطاعت از دولت ایران، پرهیز از رابطه با انگلیسها و تقاضای ارجاع خدمات از طرف دولت تأکید می‌کند.[۱۱۸]

امیرکبیر در سال ۱۲۶۷ ق کهندل‌خان را به اتفاق یارمحمدخان حاکم هرات مأمور برقراری امنیت در منطقهٔ لاش و جوین و سرکوبی شورشیان و راهزنان می‌نماید و پس از آنکه وی در این مأموریت کامیاب می‌گردد، سردار مهردل‌خان برادر او را به حکومت لاش و جوین انتخاب کرده و بدین ترتیب از این اقدام وی تقدیر می‌نماید.[۱۱۹]

به دنبال مرگ یارمحمدخان ظهیرالدوله حاکم هرات (۱۲۶۷ ق) و عزل میرزا تقی‌خان امیرکبیر (۱۲۶۸ ق)، برای اولین بار نشانه‌هایی از نافرمانی در حرکات کهندل‌خان مشاهده می‌گردد[۱۲۰] و وی درحالی که در ۱۵ جمادی‌الاوّل ۱۲۶۸ به طور ضمنی از طرف شیل، سفیر انگلیس در تهران به میرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران برای حکومت هرات پیشنهاد شده بود،[۱۲۱] در جمادی‌الثانی ۱۲۶۸ سردار امیر افضل‌خان پسر برادر خود سردار پردل‌خان را مأمور لشکرکشی به فراه و هرات کرد. دولت ایران در برابر این اقدام کهندل‌خان موضع تندی اتخاذ کرد و ناصرالدین شاه با ابلاغ این موضوع به

سفیر انگلیس در تهران که نمی‌تواند چنین خلاف بین و خودسری آشکاری را از کهندل‌خان ملاحظه نماید، به دولت انگلیس اطلاع می‌دهد که در صدد سرکوب کهندل‌خان است. با وجود مخالفت شدید انگلیسها، دولت ایران شاهزاده حسام السلطنه را مأمور دفع کهندل‌خان می‌نماید و وی کوهسویه در نزدیکی هرات را مقر خود قرار داده، به حمایت از صیدمحمدخان حاکم هرات می‌پردازد.[۱۲۳] چنین وضعیتی کهندل‌خان را به عقب نشینی واداشت و ضمن اینکه سپاهیان وی به قندهار بازگشتند، خود او در نامه‌ای به دربار ایران اعلام می‌دارد:

«من از بندگی درگاه روی برنتافته‌ام و خویشتن را از فرمانبرداران ایران می‌دانم و اگر به طرف هرات لشکرکشی کرده‌ام، تصورم این بود که رضای دولت ایران بر این است. اکنون که فرمان حکومت به نام صید محمدخان صادر گردیده، به قندهار مراجعت می‌کنم.»[۱۲۴]

ناصرالدین شاه و حسام السلطنه نیز عذرهای کهندل‌خان را پذیرفته و وی را به همکاری با دولت ایران تشویق و ترغیب می‌نمایند[۱۲۵] و کهندل‌خان نیز که در صدد جلب حمایت هرچه بیشتر دولت ایران بود در سال ۱۲۶۹ ق فرزند خود سلطان علی‌خان مظفرالدوله را به دربار ناصرالدین شاه گسیل می‌دارد. سلطان علی‌خان در تهران با اولیای دولت ایران مذاکره کرده و تعهد نامه‌ای از جانب کهندل‌خان به دولت ایران ارائه می‌دهد کهندل‌خان در مقدمهٔ این تعهدنامه ابراز می‌دارد:

«بندهٔ درگاه جهان پناه، کهندل‌خان سردار با اقتدار قندهار، نظر به اینکه همیشه چشم داشت و امید مرحمت به دولت علّیه ایران داشته و دارم، برای اطمینان اولیای دولت علّیهٔ ایران صانهاالله تعالی عن الحدثان، به ارادت و نوکری خود در خدمت دولت علیه فقرات مسطورهٔ ذیل را قرار می‌دهد.»

تعهدات کهندل‌خان به طور خلاصه عبارت بودند از:

«اولاً چنانکه در قدیم‌الایام قندهار تابع دولت علّیه ایران بوده، بعد از این کماکان از نوکری و خدمت و تبعیت این دولت انحراف و عدول ننمائیم و هرچه فرمایش و اطاعت اولیای این دولت علّیه باشد بدون تعلل، قیام و اقدام نمائیم. و خود را بسته و متعلق به این دولت بدانیم.

ثانیاً آنکه از فرستادن پیشکش و عریضه و آدم فرستادن و عرض حالات و امورات خودمان به اولیای دولت علّیه کوتاهی ننمائیم.

ثالث آنکه دولت علّیهٔ ایران با هر دولتی جنگ یا صلح داشته باشند، این بندگان در صلح شریک و در جنگ رفیق دولت هستیم و موافق سایر تبعهٔ دولت علّیهٔ ایران می‌باشیم.

رابع آنکه هر وقت ضرور شود و از دولت علّیه اظهار و اعلام شود و قشون برای دولت ضرور شود، از فرستادن قشون به قدری که لازم باشد، مضایقه ننماییم.»

کهندل‌خان همچنین در این تعهد نامه تأکید کرده بود: «مطلقاً و اصلاً با دولت انگلیس مراوده ننمائیم و معلم قشونی یا توپخانه هرچه ضرور داشته باشیم از دولت علّیه ایران بخواهیم و از دولتهای دیگر ابداً معلم برای فوج یا سرباز نگاه نداریم.»

وی در خاتمه این تعهدنامه هم تصریح کرده بود:«از جانب سرداران قندهار نسلاً بعد نسل خدمتگزار دولت ایران خواهند بود و مطلقاً دولتی را نخواهد شناخت.»[۱۲۶]

در این تعهدنامه، کهندل‌خان همچنین از دولت ایران درخواست کرده بود که امنیت حکومت قندهار را حفظ نموده و حکومت قندهار را از کمکهای لازم برای حفظ اقتدار و امنیت آن بهره‌مند سازد.[۱۲۷]

در راستای اجرای تعهد نامهٔ کهندل‌خان و اجابت خواسته‌های وی، دولت ایران سرهنگ میرزا رضی‌خان کردستانی از تربیت‌یافتگان دارالفنون[۱۲۸] را به همراه یک هزار تفنگ، اسباب سربازی، چهارهزار تومان پول و خلعت تن پوش ناصرالدین شاه به قندهار اعزام داشت که این موضوع موجب رضایت بیش از پیش کهندل‌خان را فراهم آورد و وی در عریضه‌ای به ناصرالدین شاه در این مورد ابراز می‌دارد:

«سردار سلطان علی‌خان بعد از عزتقبیل پایهٔ سریر کیوان مسیر، رخصت انصراف حاصل نمود و وارد این ولا گردید. چندان از مکارم خسروانه و مراحم خدیوانه تذکار و تعداد نمود که لوکان البحر مداد الکلمات، ربّی لنفذالبحر، قبل آن تنفذ کلمات ربّی ولوجئنا به مثله مدداً و یک ثوب جبهٔ ترمهٔ پولک‌دوزی شمسهٔ مرصع ملبوس بدن مبارک به سرافرازی این فدوی آستان و... پایهٔ قدر فدویان را از فرق فرقد گذرانید. از ورود عالیجاه بسالت آگاه میرزا رضی خان سرهنگ و اسباب سربازی و هزار تفنگ، صیت مکارم خسروی تا روم و فرنگ رسید و آوازهٔ اعطای چهار هزار تومان چون بانگ پنج نوبت در شش جهت افغانستان پیچیده»[۱۲۹]

مأموریت سرهنگ میرزا رضی‌خان کردستانی برای تعلیم قشون قندهار حدود یک سال به طول می‌انجامد و وی قصد داشته تا تعدادی از افراد قشون قندهار را به تهران گسیل دارد تا همچون دیگر لشکریان دولت به خدمات مرجوعه اقدام ورزند، ولی میرزا رضی‌خان کردستانی نتوانست به اهداف خود دست یابد و با مقابلهٔ انگلیسها روبه‌رو شد. مؤلف حقایق‌الاخبار ناصری در این باره می‌نویسد:

«چون اتمام عمارت این تأسیس، خلاف خاطر خواه دولت انگلیس بود، به اختلال این کار چند تن به قندهار فرستادند، به لطایف الحیل نظم خدمت مرجوعهٔ میرزا رضی‌خان را پریشان و مختل نمود، نوعی که مشارالیه را محال توقف نماند، مراجعت کرد.»[۱۳۰]

مناسبات نزدیک کهندل‌خان با دولت ایران تا هنگام درگذشت او در سال ۱۲۷۲ ق ادامه پیداکرد و وی حتی در سال آخر زندگی خود نیز ضمن پوشیدن خلعت ناصرالدین شاه به دستور شاه ایران، پرچم مزین به کلمهٔ «علیاً ولی الله» را در قندهار به اهتزاز در می‌آورد.[۱۳۱]

با درگذشت کهندل‌خان (۱۲۷۲ ق)، امیر دوست محمدخان برادر وی بر اساس معاهده‌ای که با انگلیسها داشت و با استفاده از سرگرم بودن خاندان کهندل‌خان به عزاداری، به قندهار یورش برده و این شهر را تسخیر می‌کند و بدین ترتیب به حکومت سرداران قندهاری و حاکمیت سیاسی ایران بر ایالت قندهار پایان می‌دهد.[۱۳۲]

پس از تسخیر قندهار بعضی از وابستگان به وی و از جمله سردار سلطان علی‌خان مظفرالدوله به دولت ایران پناه آوردند و دولت ایران نیز به حمایت از آنها می‌پردازد و چند بار سعی می‌کند آنها را به حکومت قندهار و یا هرات برساند.[۱۳۳] ولی تلاشهای ایران با مخالفتهای انگلیسها به جایی نمی‌رسد و شیل، سفیر انگلیس در تهران در برابر تقاضای دولت ایران مبنی بر واگذاری قندهار از طرف دوست محمدخان به خاندان کهندل‌خان، در تلگرامی به لندن ابراز می‌دارد:

«به نظر من پیشنهاد دولت ایران مبنی بر خارج ساختن نیرو و تخلیهٔ هرات به این شرط که دوست محمدخان قندهار را به خانوادهٔ کهندل‌خان تسلیم نماید و از تدارک حمله به هرات خودداری ورزد، کاملاً غیر قابل قبول است... قندهار از کنترل ایران خلاص شده و نباید دوباره اجازه داد، دوباره به کنترل آن درآید.»[۱۳۴]

خاندان کهندل‌خان برای دولت ایران دردسر ساز نیز بودند و بعضی اقدامات انجام می‌دادند که موجبات ناامنی و اغتشاش را در خراسان فراهم می‌آورد.[۱۳۵]

مناسبات دولت ایران و حکومت هرات

در سال ۱۲۵۰ق و در حالی که محمد شاه قاجار بر اریکهٔ فرمانروایی جلوس کرده بود، شاهزاده کامران حاکم هرات با وجود تعهداتی که به دولت ایران داده بود به حمایت از ترکمنها برای اغتشاش در خراسان می‌پردازد و در سال ۱۲۵۱ ق نیز در امور سیستان دخالت کرده و حتی در صدد تسخیر سیستان بر می‌آید، که این مسائل در ترغیب محمد شاه به لشکرکشی به هرات مؤثر بود و چنانچه پیش از این هم شرح آن رفت محمد شاه در سال ۱۲۵۳ق هرات را محاصره کرد و پس از ده ماه محاصره هرات را ترک نمود. پس از حملهٔ انگلیسها به افغانستان و تصرف کابل و قندهار، در هرات نیز کامران همان‌طور که ذکر شد با انعقاد معاهده‌ای با انگلیسها سعی در جلب رضایت آنها می‌کند(۱۲۵۵ ق).

در سال ۱۲۵۶ ق و متعاقب واهمهٔ حکومت هرات از تعدی و تجاوز احتمالی انگلیسها به هرات، شاهزاده کامران سعی در نزدیکی به دولت ایران نمود و شیرمحمدخان برادر یارمحمدخان وزیر حکومت هرات را با پیشکش به دربار ایران گسیل داشته و از محمد شاه تقاضای حمایت کرد و به دنبال آن کامران دستور داد تا خطبه را در هرات و فراه به نام محمد شاه نمایند.[۱۳۷]

حکومت کامران بر هرات با سرنگونی وی به وسیلهٔ یارمحمدخان وزیر به پایان رسید و کامران هفت سال پس از برکناری از حکومت به دستور یارمحمدخان به قتل رسید. یارمحمدخان پس از قبضه کردن قدرت به تدریج به دولت ایران نزدیک شده و پس از مدتی به طور رسمی سکه و خطبه را در هرات به نام محمد شاه می‌کند.[۱۳۸]

یار محمدخان در سال ۱۲۶۲ ق با صدور دستوری ورود انگلیسها به خاک هرات را ممنوع کرده و بدین وسیله از نفوذ آنها در هرات جلوگیری می‌کند و این در حالی بود که یار محمدخان پیش از این هم صاحب‌منصبان انگلیسی را که در خدمت حکومت هرات بودند، از هرات اخراج کرده بود.[۱۳۹]

یارمحمدخان در سال ۱۲۶۴ ق و به دنبال طغیان سالار بر ضد دولت مرکزی، به حمایت از شاهزاده «حمزه میرزا» والی انتخاب شده از طرف محمد شاه پرداخته و با سپاهی چند هزار نفری برای یاری حمزه میرزا به طرف مشهد می‌رود[۱۴۰] و پس از ناکامی حمزه میرزا در سرکوبی سالار، از محرم تا ربیع الثانی ۱۲۶۴ در هرات از او میزبانی کرده و خدمات شایانی به وی می‌نماید.[۱۴۱]

پس از درگذشت محمد شاه و با آغاز شهریاری ناصرالدین شاه و صدارت امیرکبیر، صدراعظم ایران اقدامات مؤثری برای ادغام کامل هرات در نظام اداری و سیاسی ایران و تحبیب یارمحمدخان حاکم هرات انجام داد.

در محرم ۱۲۶۵ ناصرالدین شاه با صدور فرمانی خطاب به یارمحمدخان، ضمن ابراز خشنودی از زحمات حاکم هرات به وی یک قبضه شمشیر مرصع اعطاء کرد[۱۴۲] و این در حالی بود که شاهزاده حمزه میرزا نیز خلعت و شمشیر و چهار عراده توپ به یارمحمدخان بخشیده و از زحمات وی تقدیر کرده بود.[۱۴۳]

امیرکبیر هم در صفر ۱۲۶۵ با اشاره به زحمات یار محمدخان دربارهٔ حمزه میرزا از وی قدردانی نموده و در مورد اهمیت خدمات وی برای دولت ابراز داشت:

«الحق این اوقات به طوری در خدمات این دولت جاوید آیت اقدام و اهتمام ثابت داشتید که در قدرت و قوهٔ هیچ یک از ارادت کیشان و جان‌نثاران نبود. امیدوارم که انشاءالله تعالی تلافی این زحمات و خدمات شما را مراحم خاص همایون... به وجه احسن نماید.»[۱۴۴]

امیرکبیر در ربیع‌الاوّل ۱۲۶۵ به یارمحمدخان دستور می‌دهد که به شاهزاده سلطان مراد میرزا در جنگ با حسن‌خان سالار فرمانروای یاغی خراسان یاری برساند. وی پس از آن هم دو مأموریت عمده دیگر به یارمحمدخان محول کرد و از یارمحمدخان خواسته بود که در برقراری امنیت در سرخس و کلات با شاهزاده سلطان مراد میرزا حسام السلطنه والی خراسان و در دفع سرکشان منطقهٔ سیستان با امیراسدالله خان خزیمه امیر قائنات و کهندل‌خان امیر قندهار همکاری نماید.[۱۴۵]

در همین اوان و در راستای یگانگی ساختار نظامی ایران، پنج فوج نظامی مطابق با قانون نظامی ایران در هرات تأسیس و اسلحه و مهمات و لباسهای نظامی و سایر تدارکات این افواج به وسیلهٔ قورخانهٔ مشهد تأمین گردید.[۱۴۶]

دولت ایران همچنین سالیانه هیجده هزار تومان از مالیات سیستان به حکومت هرات کمک مالی می‌کرد و سام‌خان ایلخانی از فرماندهان نظامی لایق قشون ایران را به فرماندهی سپاه هرات منصوب و عباسقلی‌خان پسیان را هم به عنوان مأمور مخصوص دولت در هرات انتخاب کرده بود.[۱۴۷]

در سال ۱۲۶۶ق به پاس خدمات یارمحمدخان به دولت ایران، ناصرالدین شاه به وی همچون سایر رجال بزرگ دولت لقبی اعطاء و او را ملقب به ظهیرالدوله می‌نماید، یار محمدخان نیز در نامه‌های متعدد به دولت خود همواره به ابراز اطاعت و تشکر از محبتهای شاه و صدر اعظم می‌پردازد. چنانچه در نامه‌ای به امیرکبیر به وی اظهار می‌دارد:

«امیدوار است که به هر قرار در حکم و امر بود، طریقهٔ مخلص نوازی و کوچک پروری را معمول فرمایند. به عون الله تعالی بدانچه لوازم خدمتکاری و مراسم دولتخواهی است، خدمت و جان نثاری خواهد کرد.

تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک باور نکن که دست ز دامن به دارمت»[۱۴۸]

یارمحمدخان ظهیرالدوله در این اظهارات خود صادق بود و تا زمان درگذشتش در شعبان ۱۲۶۷ به دولت ایران وفادار ماند. پس از مرگ یارمحمدخان، حکومت هرات و لقب ظهیرالدوله از طرف دولت به فرزندش صید محمدخان تعلق می‌گیرد و وی نیز کماکان به اطاعت از دولت ایران ادامه می‌دهد.[۱۴۹]

افزون بر خدمتگزاری حاکمان هرات، مردم این خطه نیز به دولت ایران به شدت علاقه‌مند بودند. چنانچه مأمور مخصوص دولت که به هرات برای ابلاغ فرمان حکومت این ایالت به صید محمدخان رفته بود. ابراز می‌دارد، مردم هرات سخت چشم انتظار ورود لشکر ایران و اعمال سلطهٔ کامل دولت ایران بر هرات بودند.[۱۵۰]

حکومت صید محمدخان در هرات همزمان با تحولات مهمی همچون: عزل امیرکبیر از صدارت، توافقنامهٔ ۱۲۶۹ ایران و انگلیس دربارهٔ هرات و لشکرکشی سپاه قندهار به سمت هرات بود، ولی با وجود این تحولات حکومت هرات تا سال ۱۲۷۲ ق در اختیار صید محمدخان باقی می‌ماند و سرانجام نیز وی به علت سوء رفتار خود، توسط عده‌ای از رجال محلی هرات از حکومت برکنار شده و به قتل می‌رسد.[۱۵۱]

در دورهٔ حکومت صید محمدخان با وجود سوء اداره و حکمرانی وی که باعث بلوا و شورش در مناطق مختلف حکومتش گردیده بود. هرات همچنان تحت اطاعت کامل دولت ایران قرار داشت و افزون بر حکومت هرات، خانها و بزرگان این خطه و نواحی اطراف آن نیز به ناصرالدین شاه تقرب می‌جستند، چنانچه مؤلف عین الوقایع در ذیل تحولات هرات در سال ۱۲۶۸ ق می‌نویسد:

«هم در این سال بزرگان اویماقات هرات و رؤسای ایلات بادغیسات و غیرهٔ افغانستان و خراسان هر کدام عریضه به عنوان تبعیت و تحفی به رسم پیشکش توسط خواص خود ارسال و تقدیم حضور اعلاحضرت ناصرالدین شاه سلطان عادل ایران طاب ثراه نمودند به قرار تفصیل:

محمد حسین‌خان برادر کریم دادخان بیگلربیگی طایفهٔ هزاره و حاکم قلعه‌نو بادغیس عریضه و تعارفات مخصوصی.

سید علی خواجه فرستادهٔ حکومت‌خان والی میمنه با عریضهٔ والی و تقدیمات چندی.

محمدولی‌خان پسر مرحوم ابراهیم‌خان بیگلربیگی سابق طایفهٔ هزاره با اللهیارخان برادر زادهٔ او و عبدالحمید بهادر فرستادهٔ حسن سردار هزارهٔ بربری طایفهٔ دایکندی با عریضه و هدایا.

عبدالکریم بیک فرستادهٔ ابراهیم‌خان و کرم بیک فیروزکوهی حاکم چهار صده با عریضه و تقدیمی.»[۱۵۲]

با سقوط حکومت صید محمدخان در هرات، شاهزادگان سدوزایی: محمدرضا میرزا و محمدیوسف میرزا که از نوادگان شاهزاده فیروز برادر شاه محمود و فرمانروای هرات در عصر فتحعلی‌شاه بودند و در پناه حمایت دولت ایران به سر می‌بردند، به دعوت گروهی از بزرگان هرات به این شهر رفته و زمام امور حکومت هرات را بر عهده می‌گیرند.[۱۵۳] ولی چنین وضعیتی منجر به تحریک امیردوست محمدخان برای لشکرکشی به هرات شده و متعاقب این موضوع، برای جلوگیری از حملهٔ دوست محمدخان، شاهزاده سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه والی خراسان به هرات لشکرکشی کرده و پس از اینکه شاهزادگان سدوزایی را تحویل گرفته و تحت‌الحفظ به تهران گسیل می‌دارد و شخصی به نام عیسی‌خان برادرانی نیز که بر هرات مستولی شده بود، به وسیلهٔ سپاهیان حسام السلطنه به قتل می‌رسد.[۱۵۴] شهر هرات در صفر ۱۲۷۳ به تسخیر قشون والی

خراسان در می‌آید امّا با دخالت انگلیسها و همان‌طور که شرح آن گذشت با انعقاد معاهدهٔ پاریس بین دولتهای ایران و انگلیس، شاهزاده حسام‌السلطنه مجبور به عقب نشینی از هرات می‌گردد ولی مردم هرات حاضر به پذیرش این موضوع نبودند و هنگامی که از جلب نظر اولیای دولت ایران مأیوس می‌گردند با نامه‌نگاری به روحانیون و علماء از آنها برای جلوگیری از صرف‌نظر کردن دولت ایران از هرات یاری می‌خواهند. چنانچه در نامه‌ای که عدهٔ کثیری از سرداران و خوانین و علیاء و سادات و اشراف و اعیان و اهل قلم و کلانتران و کدخداهای محلات هرات به علماء ایران می‌نویسند، دربارهٔ این واقعه اظهار می‌دارند:

«از قراری که به کمترین بندگان رعایای ولایت هرات خبر می‌رسد و روزنامهٔ دارالخلافهٔ تهران را دیدیم، نوشته بود. معلوم می‌شود که دولت انگلیس خیالش این است که برای اجرا و انجام مقصودی که همیشه در باطن داشت حالا ظاهر کند و به بهانهٔ هرات با دولت علّیه ایران جنگ کند و دولت ایران هم می‌خواهد به ملاحظهٔ دوستی این دولت، ما رعایای بی‌چاره را مثل قدیم به سرخود آواره بگذارد و خیر و شّرمان را بدست یک نفر تابع هوای نفس واگذارند.»

در ادامهٔ این نامه پس از شرح مصیبتهای مردم هرات تأکید شده بود:

«از استماع این خبر به حدی اهالی این ولایت مضطرب هستیم که به کلی قطع امید زندگی از خود کرده‌ایم که اگر دوباره ما را به حالت اوّل خودمان واگذارید، کار این مشت رعیت فقیر خراب که از همه چیز افتاده‌ایم از حیز انتفاع خواهد افتاد و کمال بی‌مروتی خواهد بود.

حقیقت اگر این راست باشد، باید شماها که علمای دین هستید، به این راضی نشوید و جان این رعایای بی‌چاره را بخرید و از تصاحب دولت ایران، هرات را بیشتر اهتمام نمائید والا اگر دولت ایران ما را به حالت قدیمی خود واگذارند هرگز تمکین نخواهیم کرد.

بعد از این زندگی را به این شرط می‌خواهیم که در ظل رعایت دولت خداداد باشیم. این نوع عفو و اغماضی که اولیای دولت جاوید مدت در این خیانت آخری مشاهده کردیم، ممکن نیست دست از دامن دولت علّیه برداریم. لازم بود عرض نمودیم. باقی ایام عزت مستدام باد به رب العباد و السلام.»[۱۵۵]

با وجود این تلاشها، شاهزاده حسام السلطنه به دستور دولت و بر اثر انعقاد عهد نامهٔ پاریس مجبور به بازگشت از هرات گردید و حکومت این ایالت را به سلطان احمدخان که از طرف دولت ایران به حکومت هرات انتخاب شده بود، سپرد.

عصر حکومت سلطان احمدخان در هرات برههٔ حساسی بود که با وجود عهدنامهٔ ایران و انگلیس همچنان نفوذ سیاسی ایران بر هرات و حتی به نوعی حاکمیت دولت ایران بر این خطه استمرار پیدا کرد.

پی‌نوشتهای فصل سوم

۱. دربارهٔ تهدیدات ترکمنها علیه روسیه که به تاخت و تاز به مناطق تحت تسلط روسیه و اسارت و به بردگی گرفتن روسها منجر می‌شده است و همچنین در مورد اهداف روسیه برای نفوذ در مناطق ازبک نشین و ترکمن نشین، نک: آرمنیوس وامبری، سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه، ترجمهٔ فتحعلی خواجه نوری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸، صص ۱۱۵- ۲،۱۱۴- ۵۳۱.

۲. دربارهٔ نفوذ دستگاه خلافت عثمانی در خان‌نشینهای آسیای مرکزی، نک: وامبری، پیشین، صص ۱۸۱ و۵۲۹.

۳. حکومت پنجاب و مهاراجه رنجیت سینگ، فرستادگانی را برای ابراز دوستی و نزدیکی به دربار شاهنشاهی ایران گسیل کرده بود. نک: محمدعلی‌بهمنی قاجار، اختلافات ارضی افغانستان و پاکستان، ص ۱۵.

۴. برای آگاهی از متن این نامه‌ها، نک:هما ناطق، از ماست که بر ماست، تهران: آگاه، ۱۳۵۴، صص ۶۵ـ ۶۲.

۵. محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹،ج ۱، ص ۳۲۵.

۶. فریدون آدمیت، مقالات تاریخی، تهران: شبگیر، ۱۳۵۲، صص ۱۷-۱۶.

۷. محمود، پیشین، صص ۳۲۹ـ ۳۱۶.

۸. ناطق، پیشین، ص ۶۰.

۹. محمود، پیشین، ص ۳۲۵.

۱۰. همان، صص ۳۲۵ـ ۳۲۴.

۱۱. سیدی، تاریخ مشهد، تهران: جامی، ۱۳۷۸، ص ۳۱۵.

۱۲. محمود، پیشین، ص ۳۳۵.

۱۳. برخی از دیپلماتهای انگلیسی نیز البته بیشتر در ادوار بعدی به لزوم تقویت دولت ایران برای تصرف مناطقی در ماوراءالنهر و اهمیت ایران برای جلوگیری از نفوذ روسیه واقف بودند. در این باره، نک: فیروز کاظم زاده، روس و انگلیس در ایران ۱۹۱۴ـ ۱۸۶۴، ترجمهٔ منوچهر امیری، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چ ۲، ۱۳۷۱،صص ۲۰ـ ۱۸.

۱۴. فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، مشهد: درخشش، ۱۳۷۱، ص ۲۳۷.

۱۵. محمود، پیشین، صص ۳۵۷ـ ۳۵۱.

۱۶. همان، ص ۳۵۶.

۱۷. فرهنگ، پیشین، ص ۲۴۱.

۱۸. محمود، پیشین، ص ۳۵۷.

۱۹. بایگانی اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، اسناد مکمل، جلد ۱۶، سند شمارهٔ ۹، سند شمارهٔ ۱ همین کتاب.

۲۰. محمود، پیشین، صص ۳۵۷ ـ ۳۵۴.

۲۱. حتی انگلیسها نیز به اقدامات شاهزاده کامران در ایجاد بلوا و آشوب اعتراف داشته‌اند. در این باره، نک: کاپیتان هنت، جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳ هجری قمری، ترجمهٔ حسین سعادت نوری، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲، صص ۱۰ ـ ۸.

۲۲. محمد یوسف ریاضی هروی، عین الوقایع (تاریخ افغانستان در سالهای ۱۳۲۴ ـ ۱۲۰۷ ق)،ص ۲۷.

۲۳. محمد نادر نصیری مقدم، گزیدهٔ اسناد سیاسی ایران و افغانستان (مسئله هرات در عهد محمد شاه قاجار)،صص ۲۲ـ۱۹.

۲۴. همان، ص سی و دو مدخل.

۲۵. ریاضی هروی، پیشین، ص ۲۸.

۲۶. برای اطلاع از جنگهای قشون ایران به فرماندهی سردار الهیارخان آصف الدوله در بادغیسات و میمنه و شرح پیروزیهای وی برای نمونه، نک: میرزا محمدتقی سپهر، ناسخ التواریخ،ج ۲، ذکر وقایع سنهٔ ۱۲۵۳ هجری.

۲۷. محمود، پیشین، ص ۳۷۲.

۲۸. فرهنگ، پیشین، ص ۲۴۴.

۲۹. محمود، پیشین، ص ۳۶۵.

۳۰. همان، ص ۳۵۸.

۳۱. دربارهٔ پاره‌ای از تحرکات مکنیل علیه ایران و اعترافهای دولت ایران به وی، نک: نصیری مقدم، پیشین، صص ۹۲ ـ ۷۲؛ ۱۲۷ ـ ۱۰۵.

۳۲. آدمیت، پیشین، صص ۳۵ ـ ۳۴.

۳۳. هنت، پیشین، ص ۲۱.

۳۴. ریاضی هروی، پیشین، ص ۲۹.

۳۵. برای تفصیل دربارهٔ جنگهای سپاهیان ایران در هرات و قتل بسیاری از سرداران و سربازان ایرانی، نک: سپهر، پیشین، ذکر وقایع سنهٔ ۱۲۵۵ هجری. مؤلف ناسخ التواریخ تشریح کرده است که چگونه افسران ایرانی بعد از کشته شدن شماری از صاحب منصبان عالی رتبهٔ ایرانی برای پیروزی بر سپاهیان کامران هم قسم گردیده بودند و دربارهٔ واکنش محمد شاه به این موضوع ذکر کرده است:«شاهنشاه از کلمات ایشان نیک شاد شد و دانست از این همه جوشش و کوشش، فتوری و قصوری در جلادت ایشان دیده نشده، پس به آواز بلند فرمود:که من درین کرت خویشتن با شما یورش خواهم داد چه شما برادر دینی من هستید و من خود را یک تن از شما می‌دانم.»

۳۶. محمود، پیشین، صص ۳۷۴ و ۳۷۳.

۳۷. آدمیت، پیشین، ص ۴۰.

۳۸. همان، صص ۴۰ و ۳۱.

۳۹. هنت، پیشین، ص ۲۹.

۴۰. محمد مشیری، شرح مأموریت آجودانباشی حسین‌خان نظام الدوله، تهران: اشرفی،چ ۲، ۱۳۵۶،ص ۴۵۲.

۴۱. همان، ص ۴۵۵.

۴۲. سفارت انگلیس در تهران پس از حملهٔ محمد شاه به هرات ابراز داشته بود، اگر در سایر مناطق مشکلی برای دولت ایران وجود داشت، محمد شاه به این راحتی نمی‌توانست به هرات لشکرکشی نماید و متعاقب این موضوع، لشکرکشی والی بغداد و امیر کویت به محمره (خرمشهر) پیش می‌آید. در این باره، نک: اصغر جعفری ولدانی، بررسی تاریخ اختلافات مرزی ایران و عراق، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۷، ص ۳۰.

۴۳. برای بررسی شورشهای مختلف بر ضد دولت محمد شاه که در بیشتر آنها دخالتهای انگلیسها مشهود می‌باشد. از جمله شورش آقاخان محلاتی و بلوای محمدتقی‌خان چهار لنگ در لرستان که با ابتکار هنری لایارد صورت گرفته بود. نک:خان ملک ساسانی، دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، تهران: هدایت، ۱۳۵۲، صص ۲۷ ـ ۱۶.

۴۴. نصیری مقدم، پیشین، صص ۲۶۰ ـ ۲۵۹.

۴۵. ریاضی هروی، پیشین، صص ۳۷ و ۳۶.

۴۶. نصیری مقدم، پیشین، صص سی و هشت و سی و نه مدخل.

۴۷. بهمنی قاجار، پیشین، ص ۱۵.

۴۸. همان، صص ۱۶ و ۱۵.

۴۹. متولی‌حقیقی، افغانستان و ایران، مشهد: پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۳، ص ۲۲۶.

۵۰. ریاضی هروی، پیشین، صص ۴۳ ـ ۴۲.

۵۱. همان، صص ۱۶– ۱۵.

۵۲. نصیری مقدم، پیشین، ص ۳۰۲. شیل وزیر مختار انگلیس در تهران در نامه‌ای به میرزا مسعودخان وزیر امور خارجهٔ ایران ابراز داشته بود که وزیر امور خارجهٔ انگلیس، دخالت ایران را در امور هرات، بی‌برودت ملاحظه نخواهد کرد.

۵۳. همان، ص ۳۰۴.

۵۴. فرهنگ، پیشین، ص ۲۹۶.

۵۵. همان.

۵۶. دربارهٔ میزان تهدید انگلیسها بر ضد امیردوست محمدخان، پس از تصرف پنجاب برای نمونه می‌توان به اظهارات خود امیر دوست محمدخان اشاره کرد. در این باره، نک: فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، تهران: خوارزمی، چ ۴، ۱۳۵۴،ص ۶۳۹.

۵۷. دربارهٔ میزان اطاعت فرمانروایان هرات و قندهار و کابل از محمد شاه، می‌توان به اسناد مندرج در کتاب امیرکبیر و ایران،(دکتر فریدون آدمیت) اشاره کرد. در این باره، نک: همان،صص ۶۱۷ و ۶۳۱ و ۶۳۷.

۵۸. سیدی، پیشین، صص ۷- ۳۲۶.

۵۹. همان، صص ۳۲۹ و ۳۲۸.

۶۰. آدمیت،پیشین، صص ۶۱۴ ـ ۶۱۲.

۶۱. همان، ص ۶۱۵.

۶۲. همان، صص ۶۳۰ ـ ۶۲۸.

۶۳. همان، ص ۶۴۲.

۶۴. همان، صص ۶۴۱ و ۶۴۰.

۶۵. همان، ص ۶۴۱.

۶۶. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۲۵۱.

۶۷. همان، صص ۲۵۵ ـ ۲۵۲.

۶۸. آدمیت،پیشین، صص ۷ ـ ۶۴۵.

۶۹. فرهنگ، پیشین، ص ۲۹۹.

۷۰. متولی‌حقیقی، پیشین، صص ۷- ۲۵۶.

۷۱. ریاضی هروی، پیشین، صص ۵۸ ـ ۵۶.

۷۲. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۲۵۷.

۷۳. سیدی، پیشین، ص ۳۳۷.

۷۴. ناصر نجمی، فاتح هرات، تهران: گلشایی، ۱۳۶۸، ص ۲۴۳.

۷۵. پیروز مجتهدزاده، امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران، ترجمهٔ حمیدرضا ملک محمدی نوری، تهران: شیرازه، ۱۳۷۸، ص ۳۰۱.

۷۶. دربارهٔ تجاوز نظامی انگلیسها به ایران در سال ۱۲۷۳ ق ،نک: هنت، پیشین، صص ۱۰۲ ـ ۶۱.

۷۷. سید علی میرنیا، وقایع خاور ایران (در دورهٔ قاجار)، مشهد: پارسا، ۱۳۶۷، جلد اوّل، صص ۸۷ ـ ۸۱.

۷۸. آدمیت، پیشین، ص ۶۳۶.

۷۹. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۲۱۳.

۸۰. محمود، پیشین، ص ۳۵۷.

۸۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۹، (سند شمارهٔ ۱ همین کتاب).

۸۲. محمود، پیشین، ص ۳۷۲.

۸۳. فرهنگ، پیشین، ص ۲۵۹.

۸۴. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۲۶۱، (سند شمارهٔ ۴ همین کتاب).

۸۵. آدمیت، پیشین، ص ۶۳۷.

۸۶. همان، همان ص.

۸۷. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۶۵۰، (سند شمارهٔ ۸ همین کتاب).

۸۸. آدمیت، پیشین، ص ۶۳۸.

۸۹. همان، صص ۶۴۰ - ۶۳۹.

۹۰. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۱، (سند شمارهٔ ۱۱ همین کتاب).

۹۱. همان، همان سند.

۹۲. همان، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۳۴۶، (سند شمارهٔ ۱۲ همین کتاب).

۹۳. برای مطالعهٔ متن معاهدهٔ ۱۲۶۹ ایران و انگلیس در باب هرات، نک: آدمیت، پیشین، صص ۶۴۶ و ۶۴۵.

۹۴. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۲۵۷.

۹۵. همان.

۹۶. همان، ص ۲۵۸.

۹۷. همان.

۹۸. نجمی، پیشین، صص ۳۳۱ ـ ۳۲۹.

۹۹. محمود، پیشین، صص ۳- ۳۵۲.

۱۰۰. نصیری مقدم، پیشین، صص ۲۸ ـ ۲۶.

۱۰۱. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۲۱۷.

۱۰۲. نصیری مقدم، پیشین، صص ۳۱ - ۳۰.

۱۰۳. همان، ص ۳۱.

۱۰۴. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۷۷، (سند شمارهٔ ۲ همین کتاب).

۱۰۵. ریاضی هروی، پیشین، ص ۳۲.

۱۰۶. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۷۷، (سند شمارهٔ ۲ همین کتاب).

۱۰۷. نصیری مقدم، پیشین، صص ۶۸ ـ ۶۴.

۱۰۸. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۱۹۲ و نیز ص ۲۲۳.

۱۰۹. ریاضی هروی، پیشین، ص ۳۷.

۱۱۰. سپهر، پیشین، ذکر وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و پنجاه و شش هجری.

۱۱۱. همان.

۱۱۲. ریاضی هروی، پیشین، صص ۳۷ و ۳۶.

۱۱۳. سپهر، پیشین، ذکر وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری.

۱۱۴. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شماره ۲۶۱، (سند شمارهٔ ۴ همین کتاب).

۱۱۵. همان، سند شمارهٔ ۴۶۸، (سند شمارهٔ ۵ همین کتاب).

۱۱۶. همان، سند شمارهٔ ۴۷۷، (سند شمارهٔ ۶ همین کتاب).

۱۱۷. همان.

۱۱۸. آدمیت، پیشین، صص ۶۳۱ و ۶۳۰.

۱۱۹. همان؛ فریدون آدمیت، از سردار مهردل‌خان به عنوان برادرزادهٔ سردار کهندل‌خان یاد کرده‌اند. ولی مورخان هم عصر سرداران قندهاری مانند: مرحوم لسان الملک سپهر و همچنین مورخان افغانی همانند مرحوم ریاضی هروی بر اینکه سردار مهردل‌خان برادر سردار کهندل‌خان بوده است، تصریح دارند.

۱۲۰. همان، ص ۶۴۱.

۱۲۱. همان، ص ۶۴۰.

۱۲۲. همان، صص ۶۴۴ ـ ۶۴۰.

۱۲۳. همان.

۱۲۴. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۲۴۴.

۱۲۵. آدمیت، پیشین، ص ۶۴۴.

۱۲۶. همان، صص ۶۳۵ و ۶۳۴.

۱۲۷. همان.

۱۲۸. متولی‌حقیقی، پیشین، صص ۲۵۲ و ۲۵۱.

۱۲۹. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۶۳، (سند شمارهٔ ۱۰ همین کتاب).

۱۳۰. آدمیت، امیرکبیر و ایران، پیشین، ص ۶۳۴.

۱۳۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۱، (سند شمارهٔ ۱۱ همین کتاب).

۱۳۲. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۲۵۶.

۱۳۳. افزون بر اعتراض ایران به تصرف قندهار به وسیلهٔ دوست محمدخان و تقاضای دولت ایران برای

واگذاری قندهار به اولاد کهندل‌خان پس از این واقعه، دولت ایران پس از حملهٔ دوست محمدخان به هرات نیز در سال ۱۲۷۹ق از دولت انگلیس درخواست کرد. حداقل با حکومت اولاد کهندل‌خان به هرات موافقت کند. در این باره، نک: بایگانی اسناد وزارت امور خارجه اسناد قدیمه، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱۱، نمرهٔ ۶/۳، سال ۱۲۷۹ قمری، (سند شمارهٔ ۱۶ همین کتاب).

۱۳۴. مجتهدزاده، پیشین، ص ۲۹۹.

۱۳۵. دربارهٔ برخی از اقدامات دردسرآمیز فرزندان کهندل‌خان برای نمونه، نک:میرزا ابوالحسن‌خان صنیع‌الملک غفاری، روزنامهٔ دولت ایران، تهران: کتابخانهٔ ملّی، ۱۳۷۰، ج ۱، صص ۱۰ و ۹.

۱۳۶. ریاضی هروی، پیشین، ص ۲۷.

۱۳۷. همان، ص ۳۷.

۱۳۸. همان، ص ۳۸.

۱۳۹. همان، ص ۴۵.

۱۴۰. سیدی، پیشین، ص ۳۲۴.

۱۴۱. ریاضی هروی، پیشین، ص ۴۸.

۱۴۲. آدمیت، پیشین، صص ۶۱۷ -۶۱۶.

۱۴۳. ریاضی هروی، پیشین، ص ۴۸.

۱۴۴. آدمیت،پیشین، ص ۶۱۷.

۱۴۵. همان، صص ۳ - ۲۵۲.

۱۴۶. همان، ص ۶۱۸.

۱۴۷. همان.

۱۴۸. همان.

۱۴۹. ریاضی هروی، پیشین، صص ۵۲- ۵۱.

۱۵۰. سیدی، پیشین، ص ۳۳۱.

۱۵۱. ریاضی هروی، پیشین، صص ۵۷ - ۵۶.

۱۵۲. همان، ص ۵۲.

۱۵۳. همان، ص ۵۷.

۱۵۴. همان، صص ۶۲ - ۶۱.

۱۵۵. نجمی، پیشین، صص ۲۹۰ ـ ۲۸۷.

فصل چهارم

حکومت سلطان احمدخان در هرات

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

تصرف هرات به وسیلهٔ ایران در صفر ۱۲۷۳ به اعادهٔ اقتدار سیاسی دولت ایران در هرات و مناطق اطراف آن منجر شد و افزون بر تسلط شاهزاده حسام‌السلطنه بر هرات، شهرهای فراه و اسفزار و لاش نیز به تصرف سپاهیان طرفدار دولت ایران درآمده و سردار محمد عمرخان فرزند سردار کهندل‌خان حاکم فقید قندهار به حکومت این مناطق انتخاب گردیده بود،[۱] در شرق هرات هم حاکمان میمنه و بادغیس از شاهزاده حسام‌السلطنه اطاعت می‌کنند و این در شرایطی بود که حکومت امیر دوست محمدخان هیچ گونه تسلطی بر این مناطق نداشت.

معاهدهٔ پاریس بین ایران و انگلیس در شعبان ۱۲۷۳ برابر با شکست سیاسی ایران از انگلیس در افغانستان و تسلیم شدن به خواسته‌های دولت انگلیس بود ولی متن این معاهده و نیز مذاکراتی که منجر به توافقنامهٔ پاریس گردید. هیچ یک حاکی از الزام ایران به عدم پذیرش مسئولیتی در امور هرات و افغانستان نبود و گرچه دولت ایران علاوه بر تعهد به اخراج قشون ایران از هرات و نیز اعطاء بعضی از امتیازات سیاسی به انگلیسها دربارهٔ افغانستان و هرات نیز پذیرفت که کل ادعاهای سلطنتی خود را ترک کرده و هیچ علامت اطاعت مثل سکه و خطبه و باج را هرگز مطالبه نکند و از هر گونه مداخله در استقلال هرات و افغانستان هم خودداری ورزد.[۲]

ولی با وجود چنین تعهداتی چند نکتهٔ مهم نیز در عهدنامهٔ پاریس مشخص و آشکار بود،در این عهدنامه در صورت اینکه افغانها و هرات به ارادهٔ خود تصمیم به الحاق به دولت ایران نمایند و از دولت ایران تقاضا کنند که نوعی حمایت سیاسی از آنها به عمل آورد، دولت ایران هیچ گونه الزامی به عدم پذیرش چنین خواسته‌ای را نداشت[۳] و نکتهٔ دیگر نیز به رسمیت شناختن نوعی تفکیک بین هرات و حکومت امیر دوست محمدخان در کابل به وسیلهٔ دولتهای ایران و انگلیس بود[۴]، جدا بودن حکومتهای هرات و کابل در مذاکرات سیاسی فرخ‌خان غفاری نمایندهٔ مخصوص اعزامی ایران به پاریس و مقامات انگلیسی نیز مطرح بوده و دیپلماتهای انگلیسی با این موضوع ابراز مخالفتی نکردند.[۵]

شرایط عهدنامهٔ پاریس و عدم التزام دولت ایران به واگذاری هرات به شخصی که مورد تأیید امیر دوست محمدخان یا انگلیسیها باشد و نیز وضعیت مخاطره‌انگیز دولت انگلیس به دلیل قیام هندیها و عواقب جنگ کریمه، همگی در اتخاذ سیاست مستقل دولت ایران دربارهٔ هرات بعد از

عهدنامهٔ پاریس مؤثر بود. بر این مبنا ناصرالدین شاه پس از آنکه در حرم حضرت شاهزاده عبدالعظیم با سرداران افغانی پناهنده در دربار ایران دیدار نمود، سردار سلطان احمدخان معروف به سلطان جان از مهم‌ترین خانهای طایفهٔ محمدزایی را به حکومت هرات منصوب کرد.[۶]

انتصاب سلطان احمدخان به حکومت هرات اقدامی هوشمندانه بود و منجر به حفظ اقتدار سیاسی دولت ایران در هرات و مناطق اطراف آن گردید.[۷]

سلطان احمدخان از دو خصیصهٔ مهم ضدیت با انگلیسیها و رقابت با دوست محمدخان امیر کابل بهره‌مند بود، سلطان احمدخان فرزند سردار محمد عظیم‌خان فرمانروای کابل و برادر ارشد امیر دوست محمدخان[۸] بود که تا زمان مرگ در سال ۱۲۳۸ ق حکومت کابل را در اختیار داشت.[۹] سردار سلطان احمدخان در زمان تجاوز انگلیسیها به افغانستان (۵۹-۱۲۵۵ق) نقش مهمی در مبارزه با نظامیان انگلیسی و دست نشاندگان آنها داشت،[۱۰] وی به همراه سردار وزیر اکبرخان در سال ۱۲۵۸ ق و پس از شکست دادن خاندان شاه شجاع وارد کابل شد و پس از آن هم مأمور تعقیب سپاهیان انگلیسی که از قندهار عازم کابل بودند، گردید.[۱۱] مجاهدتهای سردار سلطان احمدخان علیه انگلیسیها و موقعیت مناسبی که وی در خاندان محمدزایی داشت، سردار وزیر اکبرخان را وادار کرد که مشارکت وی را در امور سیاست و حکومت بپذیرد.[۱۲]

پس از آغاز دورهٔ جدید حکومت امیر دوست محمدخان (۱۲۵۹ ق)، سردار سلطان احمدخان از قبول اطاعت دوست محمدخان سرباز زده و بنا به پیمانی که با وزیر اکبرخان داشت، مطالبهٔ شراکت در امور حکومت می‌نماید.[۱۳]

مخالفت سردار سلطان احمدخان با دوست محمدخان، از دید مورخ معروف افغانی، میرغلام محمد غبار به خاطر مواضع سازشکارانهٔ دوست محمدخان در برابر دولت انگلیسی هند و عدم پذیرش چنین رویه‌ای توسط سلطان احمدخان که بنا به نظر غبار به همراه وزیر اکبرخان محفل دست چپی حکومت دوست محمدخان را تشکیل می‌دادند، بوده است.[۱۴]

با بروز مخالفت بین سلطان احمدخان و دوست محمدخان، سلطان احمدخان به نزد سردار کهندل‌خان عموی دیگرش در قندهار می‌آید و امیر قندهار را ترغیب به مبارزه با دوست محمدخان کرده و خود به همراه سپاه چندهزار نفری قندهار برای جنگ با دوست محمدخان عازم کابل می‌گردد، ولی به دلیل مصالحهٔ امیران قندهار و کابل امکان رویارویی نظامی با دوست محمدخان را پیدا نمی‌کند.[۱۵]

سلطان احمدخان در سال ۱۲۶۳ ق و پس از فوت وزیر اکبرخان برای شرکت در مراسم درگذشت وی به کابل بازگشته و دوست محمدخان از وی استقبال می‌کند و بدین ترتیب سلطان

احمدخان بار دیگر از رجال حکومت دوست محمدخان می‌گردد.[۱۶] ولی همواره منتظر فرصتی برای ضربه زدن به حکومت دوست محمدخان بود. چنانچه در سال ۱۲۷۲ ق به همراه عموی خود سردار سلطان محمدخان* در نامه‌ای به ناصرالدین شاه از وی برای مبارزه با دوست محمدخان تقاضای کمک می‌کنند، که مؤلف سراج التواریخ در این باره می‌نویسد:

«چون سردار سلطان احمدخان را دامن ضمیر از آلایش کینه و عناد پاک نبود، سردار سلطان محمدخان را با خود متفق ساخته، هر دو تن با هم عرض پرداز حضور اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار شدند که اگر از دولت ایران نصرت و یاری بدیشان داده شود، هر آینه مملکت افغانستان را به مددکاری لشکر ایران که برسد، از وجود امیرکبیر (امیر دوست محمدخان) خالی نموده، ضمیمهٔ مملکت ایران خواهیم کرد، بعد راه خدمت پیش خواهیم گرفت.»[۱۸]

سلطان احمدخان پس از این اقدام به خاک دولت ایران پناه آورد و پس از مدتی همان‌گونه که گفته شد از سوی ناصرالدین شاه به حکومت هرات منصوب می‌گردد.

انتخاب سلطان احمدخان به حکومت هرات از هرگونه نفوذ دوست محمدخان و انگلیسیها در هرات و مناطق اطراف آن جلوگیری می‌کرد، البته دولت ایران سعی کرد که برخی دیگر از سرداران افغانی را نیز در حکومت هرات شریک نماید، این سیاست هم مانع از استبداد سلطان احمدخان در حکومت هرات و وابستگی احتمالی وی به دوست محمدخان و انگلیسیها می‌شد و هم پاداشی به سرداران افغانی بود که خدمات شایانی به دولت ایران انجام داده بودند. بر همین مبنا برای سردار سلطان علی‌خان فرزند سردار کهندل‌خان و اولاد یار محمدخان وزیر، حاکم فقید هرات نیز سهمی از مالیات هرات تعیین گردید.[۱۹]

ناصرالدین شاه چند عراده توپ و دو فوج و چهارهزار دست لباس نظامی و دوهزار تفنگ سربازی را برای تقویت سلطان احمدخان به وی اعطاء کرد و سلطان احمدخان در رمضان ۱۲۷۳ به هرات وارد شده و زمام حکومت این خطه را بر عهده گرفت.[۲۰] وی یک نفر ایرانی موسوم به سیدابوالحسن شاه را به وزارت خود انتخاب کرده [۲۱] و خطبه و سکه را در هرات به نام ناصرالدین شاه نمود.[۲۲] حکومت سلطان احمدخان در هرات، دولت انگلیسی هند را ترغیب به برقراری مناسبات دوستانه با حکومت هرات نمود و هیئتی انگلیسی به سرپرستی میجر تیلر** برای ایجاد

---

* سردار سلطان محمدخان جد محمد ظاهرشاه پادشاه سابق افغانستان و سردار داوودخان اوّلین رئیس جمهور افغانستان است. محمد ظاهرشاه پسر محمد نادرشاه پسر محمد یوسف‌خان پسر سردار یحیی‌خان پسر سردار سلطان محمدخان است.[۱۷]

** M.Taylor.

رابطهٔ دوستانه با سلطان احمدخان به هرات آمد ولی سلطان احمدخان که روحیهٔ ضد انگلیسی داشت از رابطهٔ با انگلیسیها خودداری کرد و هیئت مزبور را بازگردانید.[۲۳]

مهم‌ترین واقعهٔ حکومت سلطان احمدخان در هرات پیش از منازعهٔ وی با دوست محمدخان، شورش طایفهٔ جمشیدی به زعامت خان آقای جمشیدی علیه سلطان احمدخان بود که بر اثر آن سردار شیر محمدخان فرزند سلطان احمدخان کشته شد ولی سرانجام این قیام سرکوب گردید[۲۴] و سلطان احمدخان با نهایت اقتدار و در حالی که دست اولاد کهندل‌خان و یار محمدخان را نیز از حکومت هرات کوتاه کرده و دولت ایران را نیز به این مسئله متقاعد کرده بود به حکمرانی در هرات تحت حمایت دولت ایران می‌پرداخت.[۲۵]

منازعهٔ دوست محمدخان و سلطان احمدخان و تهاجم دوست محمدخان به هرات

در سال ۱۲۷۳ ق اولاد امیر دوست محمدخان شهر فراه را از اختیار فرزندان کهندل‌خان حاکم قفید قندهار خارج کردند [۲۶] و بدین ترتیب هرات در معرض خطر و تهدید دوست محمدخان قرار گرفت. ولی مشکلات امیر دوست محمدخان در مناطق شمالی افغانستان وی را از توجه به هرات بازمی‌داشت. تا آنکه پس از تسلط امیر دوست محمدخان بر بدخشان و قطغن[۲۷]، در سال ۱۲۷۷ ق سردار محمد شریف‌خان فرزند امیر دوست محمدخان به مناطق غور و ساخر و تایوره که به طور سنتی تحت تسلط حکومت هرات بودند، حمله کرده، درصدد تصرف این مناطق برآمد. سردار سلطان احمدخان همسر خود را که دختر امیر دوست محمدخان و خواهر اعیانی سردار محمد شریف‌خان بود را به عزم مصالحه و واگذاری غور به نزد سردار محمد شریف‌خان گسیل داشت و از وی خواست تا بنا به قاعدهٔ ننگ افغانی به خواهش خواهر پناه آوردهٔ خویش، غور را به سردار عبدالغفورخان حاکم مطیع سلطان احمدخان واگذاشته و از دخالت در امور توابع هرات دست بردارد. سردار شریف‌خان به ظاهر خواهش خواهر را پذیرفت ولی پس از بازگشت خواهرش به غور حمله کرده و سرتاسر این منطقه را تسخیر کرد.[۲۸]

متعاقب این واقعه با نشر خبر شیوع وبا در کابل که با خبر ناخوشی امیر دوست محمدخان نیز همراه بود. سردار سلطان احمدخان ترغیب به ایستادگی در برابر دوست محمدخان گردید و سردار امیر افضل‌خان پسر سردار پردل‌خان قندهاری عموی وی هم که از نزد دوست محمدخان به سلطان احمدخان پناه آورده بود، حاکم هرات را به مبارزه با دوست محمدخان که به ننگ افغانی بی‌اعتنایی کرده بود، تحریک می‌کرد.[۲۹]

سردار سلطان احمدخان در سال ۱۲۷۸ ق لشکری به استعداد هفت هزار سپاه پیاده و سوار و پنج عراده توپ به فرماندهی فرزند خود سردار شهنوازخان به تسخیر فراه اعزام داشت، این سپاه پس از نبردی مختصر با گماشتگان دوست محمدخان فراه را تسخیر کرد.[۳۰]

تصرف فراه به وسیلهٔ سلطان احمدخان در حالی که خبر بیماری دوست محمدخان شایعهٔ شده و جانشین وی سردار شیرعلی‌خان نیز با خطرات عمده‌ای برای تثبیت اقتدار خود روبه‌رو بود.[۳۱] شرایط را برای اقتدار سلطان احمدخان حداقل در مناطقی همچون: قندهار فراهم می‌کرد. در این بین شایعه‌ای نیز رواج یافته بود که انگلیسیها با سلطان احمدخان به توافقاتی برای ادارهٔ افغانستان بعد از دوست محمدخان دست یافته‌اند، شایعه‌ای که روند تحولات بعدی بی‌پایه بودن آن را اثبات کرد.[۳۲]

حملهٔ دوست محمدخان به هرات

تصرف فراه به وسیلهٔ سلطان احمدخان و شایعهٔ عزم وی به فتح قندهار، با واکنش شدید امیر دوست محمدخان روبه‌رو شد و وی در رمضان ۱۲۷۸ در رأس سپاه انبوهی جلال آباد را به سمت قندهار و فراه و هرات ترک کرد.[۳۳]

امیر دوست محمدخان در ذیقعدهٔ ۱۲۷۹ وارد قندهار شد و در همین اوان، سردار سلطان احمدخان منطقهٔ فراه را ترک کرده و به هرات بازگشت و متعاقب آن سپاهیان امیر دوست محمدخان فراه را تسخیر کردند.[۳۴]

دوست محمدخان در اوایل سال ۱۲۷۹ ق به نزدیکی هرات رسید و پس از چند نبرد نظامی با فرزندان سردار سلطان احمدخان، سرانجام در صفر ۱۲۷۹ شهر هرات را محاصره کرد.[۳۵]

محاصرهٔ هرات با جنگهای شدید در کنار این شهر و شیوع قحطی در داخل شهر ادامه پیداکرد و در همین برهه امیر دوست محمدخان به شدت بیمار گردید و در آستانهٔ مرگ قرار گرفت. دوست‌محمدخان پس از مدتی به طور موقت از خطر مرگ نجات یافت اما همچنان به شدت بیمار بود.[۳۶]

حملهٔ امیر دوست محمدخان به هرات با پشتیبانی و حمایت انگلیسیها صورت گرفته بود و حتی دولت انگلیس در برهه‌ای بیست لک وجه نقد امیر دوست محمدخان کمک مالی کرد[۳۷] و آن‌چنان از اقدام امیر دوست محمدخان در حمله به هرات استقبال کرده بود که در اعانت و حمایت باطنی دولت انگلیس از دوست محمدخان شکی باقی نمانده بود.[۳۸] اما دولت ایران به حملهٔ دوست محمدخان به هرات و حمایت انگلیسیها از وی واکنش نشان داد و شدیداً به دولت انگلیس در این باره اعتراض کرد. افزون بر این موضوع، دولت ایران سفیری نزد دوست محمدخان فرستاده و از وی

می‌خواهد تا هرات را ترک کند، ولی دوست محمدخان با اشاره به حمایت دولت انگلیس از خود، سفیر ایران را تهدید می‌کند که در صورت حمایت دولت ایران از سلطان احمدخان، دولت انگلیس نیز به پشتیبانی از دوست محمدخان برخواهد خواست.[۳۹] اما دولت ایران هم به گسیل داشتن سفیر اکتفا نکرده و شاهزاده حسام‌السلطنه فاتح هرات که در آن هنگام والی خراسان بود در رأس سپاهی هیجده هزار نفری به نزدیک هرات عزیمت نمود و قلندرآباد در سه منزلی هرات را لشکرگاه خود قرار داد.[۴۰] قشون‌کشی شاهزاده حسام‌السلطنه که برای طرد دوست محمدخان از هرات و حمایت از سلطان احمدخان بود در حالی صورت می‌گرفت که قشون ایران به فرماندهی شاهزاده حمزه میرزا، دو سال پیش از این در جنگ با ترکمنهای تکه و سالور شکست سختی را متحمل شده بود[۴۱] ولی با توجه به قابلیت نظامی شاهزاده حسام السلطنه و تفاوتهای وی با برادرش حمزه میرزا که در قضیهٔ قیام سالار نیز به اثبات رسیده بود. سپاهیان ایران در لشکرکشی سال ۱۲۷۹ ق به هرات در شرایط مساعدی قرار داشته[۴۲] و امنای دولت ایران بارها از پیروزی حسام‌السلطنه بر دوست محمدخان ابراز اطمینان کرده و مترصد موافقت دولت انگلیس بودند تا به حمایت از سلطان احمدخان، امیر دوست محمدخان را از نزدیک هرات طرد نمایند.[۴۳] ولی دولت انگلیس نه تنها با این خواستهٔ دولت ایران موافقت و همراهی نشان نداد، بلکه ضمن کمک به دوست محمدخان، حتی از تهدید ایران در صورت حمایت نظامی ایران از سلطان احمدخان نیز خودداری نمی‌ورزید. دولت انگلیس در آن برهه در مطبوعات هندوستان انتشار می‌دهد که در صورت حمایت دولت ایران از سلطان احمدخان در منازعهٔ وی با دوست محمدخان، دولت انگلیس مجبور است بار دیگر به طرف بوشهر و محمره (خرمشهر) لشکرکشی نماید.[۴۴]

لشکرکشی شاهزاده حسام‌السلطنه به سه منزلی هرات و تلاش دیپلماتیک و سیاسی دولت ایران برای متقاعد کردن دولت انگلیس به جلوگیری از حرکات خصمانهٔ دوست محمدخان علیه سلطان احمدخان، به مأموریت ادوارد استویک* مستشار سفارت انگلیس در تهران به خراسان منجر شد. تا در صورت موافقت دولت انگلیس، استویک بین دوست محمدخان و سلطان احمدخان میانجیگری کرده و آنها را به مصالحه با یکدیگر وادار نماید.[۴۵]

مأموریت استویک مایهٔ امیدواری سلطان احمدخان گردید، ولی استویک نتوانست به حاکم هرات کمک نماید و حتی پس از اعزام فرستادهٔ استویک به هرات که بنا به اظهارنظر مؤلف سراج التواریخ، شخصی موسوم به میرزا عبدالفخارخان بود. وی از طرف استویک به دوست محمدخان

---

* Edward Eastwick.

اطمینان داد که دولت ایران قادر به حمایت سلطان از احمدخان نخواهد بود.[۴۶] دوست محمدخان پس از اینکه از عدم مداخلهٔ دولت ایران آسوده خاطر می‌گردد به سلطان احمدخان هشدار می‌دهد که دولت ایران از وی حمایتی نخواهد کرد و وی باید خود را به دوست محمدخان تسلیم کرده و بیهوده مقاومت ننماید، ولی سلطان احمدخان این خواستهٔ دوست محمدخان را رد کرده و در پاسخ به دوست محمدخان که اظهار داشته بود. چشم انتظار از راه رسیدن کمک شاه قاجار نباشد، ابراز می‌دارد:

ناخدا در کشتی ما گر نباشد گو مباش ما خدا داریم، ما را ناخدا در کار نیست

سلطان احمدخان با وجود اعمال فشارهای دوست محمدخان و تشدید محاصرهٔ هرات هم چنان به پایداری ادامه داده و مردم هرات را برای استمرار در مقاومت به کمک ناصرالدین شاه دلگرم می‌کند.[۴۸] وی همچنین در نامه‌ای به شاهزاده حسام‌السلطنه ضمن اشاره به اظهارات دوست محمدخان، از حسام السلطنه تقاضای کمک می‌کند. والی خراسان نیز ضمن اعطاء سه هزار تومان کمک مالی به وی، باز هم او را به کمک دولت ایران امیدوار می‌سازد[۴۹]. حسام‌السلطنه در این‌باره به فرخ‌خان امین‌الدوله در نامه‌ای با توجه به ناامیدی سلطان احمدخان از مأموریت استویک می‌نویسد:

«حیرت دارم که در خصوص مستشار این بار که سلطان احمدخان خواهد نوشت، در جواب او چه بنویسم، چه عذر خواهم پیش هراتیان غیور؟ باری خوبست که تعلل و اهمال را به گردن مستشار بیندازیم و بنویسیم که بعد از ورود به مشهد از تفصیل احوالات هرات به وزیر مختار کاغذی نوشته و چاپاری فرستاده است. منتظر جواب ثانی وزیر مختار است که برسد و پس از آن بیاید.»[۵۰]

نامه‌نگاریهای حسام‌السلطنه به سلطان احمدخان، باقی ماندن لشکریان ایران در نزدیکی خاک هرات، اقامت استویک در قرارگاه سپاه ایران و کمکهایی که والی خراسان به سلطان احمدخان می‌کرد. وی را به مقاومت در برابر دوست محمدخان ترغیب می‌نمود و حاکم هرات همچنان منتظر ورود قشون ایران به غوریان و خاک هرات و عزیمت استویک به هرات برای ایجاد مصالحه بین وی و دوست محمدخان بود.[۵۱] ولی امیر کابل که به حمایت انگلیسیها از خود اطمینان داشت. محاصره را تشدید کرد و با گذراندن قراول در سر حد هرات سعی کرد تا به طور کامل از ارتباط دولت ایران با حکومت هرات جلوگیری نماید.[۵۲]

در خلال محاصرهٔ هرات، طایفه‌های جمشیدی از امیردوست محمدخان حمایت کرده و خدمات عمده‌ای به وی می‌کنند.[۵۳] اما ترکمنها با وجود تلاشهای دوست محمدخان که سعی در تحبیب آنها داشت و با فرستادن نمایندگانش به نزد ایلات تکه از آنها تقاضا کمک کرده و بدین وسیله

حتی نگرانی دولت ایران را موجب گردیده بود.[۵۴] از اقدام علیه دوست محمدخان خودداری نمی‌کردند و در طول محاصرهٔ هرات بارها به اردوی دوست محمدخان دستبرد می‌زدند.[۵۵]

آرمنیوس وامبری*، سیاح معروف مجاری که تقریباً مقارن این تحولات از ماوراءالنهر و هرات دیدن می‌کرد. دلیل حملات ترکمنها علیه دوست محمدخان را تحریک امیر بخارا که از پیشرویهای دوست محمدخان مشوش گردیده بود، می‌داند.[۵۶]

طایفه‌های هزارهٔ چهار اُیماقی و تایمانی نیز که از مهم‌ترین ایلات هرات بودند، بر ضد دوست محمدخان با سلطان احمدخان متحد می‌گردند و بنا به گزارش کنسولگری ایران در بمبئی، این طایفه‌ها به فرمان ناصرالدین شاه و با اعطای ده هزار سکهٔ اشرفی به آنها با سلطان احمدخان همکاری کرده و به سردار محمد عمرخان برادر سلطان احمدخان برای دستبرد به اردوی امیر دوست محمدخان کمک می‌نمایند.[۵۷]

عدم مداخلهٔ قشون ایران در جنگ دوست محمدخان و سلطان احمدخان و موافقت نکردن دولت انگلیس با تقاضاهای مکرر دولت ایران برای دورکردن دوست محمدخان از هرات یا ممانعت نکردن از اقدام دولت ایران در این باره و بازگشت استویک از خراسان به تهران در حالی که وی برای ایجاد مصالحه بین دوست محمدخان و سلطان احمدخان در صورت موافقت احتمالی دولت انگلیس به خراسان مأمور شده بود، موضع دوست محمدخان را بیشتر تقویت کرد و سلطان احمدخان را که از محاصره و قحطی در هرات رنج می‌برد بیش از پیش از حمایت دولت ایران برای طرد دوست محمدخان مأیوس نمود.[۵۸]

در حالی که محاصرهٔ هرات به شدت ادامه داشت، نوابه همسر سلطان احمدخان که دختر دوست محمدخان نیز بود، درگذشت و به دنبال مرگ وی گرچه سپاهیان هر دو طرف برای مدت کمی دست از جنگ برمی‌دارند[۵۹] ولی جنگ باز هم با شدت ادامه پیدا می‌کند و سردار سلطان احمدخان نیز پس از تحمل هفت ماه محاصره، سرانجام در اوایل رمضان ۱۲۷۹ فوت می‌کند.[۶۰] اما پس از درگذشت او هم، سردار شهنوازخان پسر سلطان احمدخان که شجاعت زیادی از خود در طول دوران محاصره نشان داده بود، ادارهٔ حکومت هرات و مسئولیت دفاع از این شهر را در مقابل دوست محمدخان به عهده می‌گیرد و موفق می‌شود حدود دو ماه دیگر برابر دوست محمدخان ایستادگی نماید.[۶۱]

امیر دوست محمدخان در ۸ ذیحجهٔ ۱۲۷۹ و پس از اینکه از سپاهیان خود می‌خواهد تا پیش از

---

* A. Vambery.

مرگ وی که در حال احتضار به سر می‌برد، هرات را متصرف گردند. فرمانِ هجوم همه جانبه به هرات را صادر کرد و سپاهیان وی در همان روز هرات را به اشغال خود در می‌آورند.[۶۲] به دنبال تسخیر هرات، قشون دوست محمدخان بر شهر هرات مستولی گردیده و چند روز پس از تصرف این شهر، چهار هزار نفر از سربازان دوست محمدخان به اشارهٔ قبلی در یک زمان به چند محله هجوم آورده و به اهالی بی‌دفاع حمله می‌برند.[۶۳] آرمنیوس وامبری که جاسوس دولت انگلیس در لباس گردشگر بود،[۶۴] با وجود احساسات کاملاً مثبت و غلوآمیزی که نسبت به دوست محمدخان داشته[۶۵]، شرح مختصری از خشونتهای سپاهیان دوست محمدخان ارائه می‌دهد و در این باره می‌نویسد:

«ملبوس و اسلحه و هر چه قابل نقل بود و به عبارت اخریٰ آنچه نظرشان را جلب می‌کرد، به غنیمت بردند. به علاوه قربانیهای خود را مجبور می‌ساختند تمام لباسهای خود را تقریباً بیرون آوردند و آنها را با حالت نیمه عریان در میان چهار دیوار این مساکن ویران به حال خود می‌گذاشتند. مریضها را از رختخواب و بچه‌ها را از گهواره بیرون می‌کشیدند. ملائی که تمام کتابهایش را غارت کرده بودند برای من تعریف می‌کرد که شصت نسخه از بهترین نسخ خطی را از دست داده و چیزی که از همه بیشتر مایهٔ تأسف شده است یک جلد قرآن بوده که پدربزرگش به او بخشیده بود.»[۶۶]

امیر دوست محمدخان سیزده روز پس از تسخیر هرات و در حالی که فرزندان دشمن خود سلطان احمدخان از جمله شهنوازخان پسر وی راکه نوهٔ خود دوست محمدخان نیز بود در اسارت داشت،[۶۷] در ۲۱ ذیحجهٔ ۱۲۷۹ و در هفتاد و دو سالگی درگذشت و با مرگ وی اختلافات وسیعی بین جانشینانش بروز کرد که مانع از اقتدار ولیعهد دوست محمدخان، امیر شیرعلی‌خان گردید.[۶۸]

واکنش دیپلماتیک ایران به حملهٔ دوست محمدخان به هرات

منازعهٔ دوست محمدخان و سلطان احمدخان و تهاجم دوست محمدخان به هرات، با واکنش شدید دولت ایران مواجه شد و دولت ایران به فعالیتهای دیپلماتیک پر دامنه‌ای برای وادار کردن دوست محمدخان به عقب‌نشینی از هرات مبادرت ورزید. در وهلهٔ اول شاید به نظر برسد که دلیل این اقدامات حفظ حاکمیت دولت ایران بر ایالت وسیع و مهم هرات بوده است. هرات به عنوان شهری باستانی و یکی از مراکز بزرگ سیاسی و فرهنگی و تمدنی خراسان برای دولتهای ایران در ادوار مختلف تاریخی اهمیت زیادی داشت[۶۹] و تنها در عصر قاجاریه، چنانچه شرح آن گذشت، دولت ایران بارها برای حفظ حاکمیت سیاسی‌اش به هرات لشکرکشی کرده و تلفات زیادی را در این راه متحمل گردیده بود و حتی در برهه‌ای همچون عصر حکومت یارمحمدخان ظهیرالدوله بر هرات

نیز دولت ایران با اختصاص بخشی از مالیات سیستان برای هرات سعی در حفظ وابستگی این خطه به دربار تهران داشت.[۷۰] در شرایط بعد از عهدنامهٔ پاریس نیز دولت ایران با وجود تعهد به عدم مطالبهٔ حقوق حاکمیت خود بر هرات و افغانستان، از پشتیبانی حکومت هرات که خود را تحت حمایت دولت ایران قرار داده بود، دریغ نمی‌کرد و عهدنامهٔ پاریس نیز این حق را از دولت ایران سلب نمی‌کرد که به حمایت حکومت هرات که بر اساس عهدنامهٔ مزبور نیز منفک از حکومت دوست محمدخان بود برآید و با استعمال قوهٔ قهریه، امیرکابل دوست محمدخان را مجبور به عقب‌نشینی از هرات بنماید.

ولی دولت ایران در هنگام حملهٔ دوست محمدخان به هرات تلاش وافر داشت که انگلیسیها را از عدم هرگونه علاقهٔ به حفظ اقتدار خود بر هرات مطمئن سازد و اعتراض دولت ایران به حملهٔ دوست محمدخان به هرات را منحصر به تهدیدات ناشی از این مسئله برای امنیت ایالت خراسان قلمداد نماید. چنانچه ناصرالدین شاه در دستورالعملی به میرزا حسین‌خان وزیر مختار (سپهسالار بعدی) سفیر فوق العادهٔ ایران در لندن در این باره تأکید می‌کند:«و این هم بگو به خدا قسم دولت ایران هیچ غرض و طمعی در هرات ندارد. آسایش سر حدات خراسان و کرمان را می‌خواهد.»[۷۱]

شاهزاده سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه نیز در همین مورد به «ماژور ادوارد استویک» مستشار سفارت انگلیس ابراز می‌دارد:

«بدبختانه دولت انگلیس جدیت مخصوص نشان می‌دهد که با این سیاست و رویه و نظر ایران مخالفت کند و تجاهل می‌کند و تصور می‌نماید که دولت ایران برای توسعه ارضی خود این اقدامات را می‌کند که هرات نیز جزء مملکت ایران به شمار رود. در صورتی که ما خاک زیاد داریم که آباد نگه داشتن آنها بسیار مشکل می‌باشد و جمعیت ما این اندازه‌ها نیست که بخواهیم لشکر زیاد تهیه نموده، خیال تجاوز به ممالک دیگران داشته باشیم، ما فقط می‌کوشیم که ایالت خراسان را از غارتگران ایمن نگه داریم.»[۷۲]

مقامات دولت ایران دلیل اصلی نگرانی خود را از تهاجم دوست محمدخان به هرات، تهدیدات امنیتی ناشی از تسلط دوست محمدخان بر هرات برای مناطق تحت حاکمیت دولت ایران در خراسان، سیستان و کرمان می‌دانستند[۷۳] و از ایجاد ناامنی در سرحدات ایران به وسیلهٔ افغانها و همچنین اتحاد دوست محمدخان با ترکمنها که دردسر اصلی دولت ایران و عامل ناامنی و اغتشاش در مرزهای شمال شرقی ایران بودند، بیم داشتند و بنابراین دلایل خواستار طرد دوست محمدخان از نزدیک هرات و باقی گذاردن حکومت هرات به امیری وفادار به دولت ایران بودند و این موضوع را با جدیت از دولت انگلیس که طبق فصل ششم عهدنامه پاریس موظف به رفع تشویش ایران از ناحیهٔ

هرات و افغانستان بود، طلب می‌کردند[۷۴]. عملکرد دوست محمدخان نیز دولت ایران را بیشتر برای امنیت خراسان و سیستان نگران می‌کرد. میرزا سعیدخان انصاری وزیر امور خارجه در دستورالعملی به میرزا حسین‌خان وزیرمختار به تحریکات دوست محمدخان علیه امنیت ایران اشاره کرده و در این باره ابراز می‌دارد:

«هنوز به آنجا (هرات) مستولی نشده، آدم میان ایلات یاغی و متمرد تکه و غیره فرستاده، مطالبهٔ سوار و امداد کرده است و آنها متقبل دادن سوار و حاضر آمدن در اردوی افغان شده‌اند. از همسایگی این آدم چگونه مطمئن می‌توان بود. دولت انگلیس از بقای امنیت خراسان به چطور اطمینان به دولت ایران می‌دهد.»[۷۵]

دوست محمدخان همچنین بر ضد حاکمیت ایران بر سیستان نیز مرتکب اقداماتی شده بود که دولت ایران را به شدت نگران ساخته بود.[۷۶] با تسلط دوست محمدخان بر نواحی اطراف هرات، ترکمنها نیز فرصت پیدا کرده و از ناحیهٔ هرات به شهرهای مختلف خراسان حمله کرده و به قتل و غارت در این مناطق مبادرت می‌کردند.[۷۷]

ناصرالملک سفیر ایران در لندن در مذاکره با لرد رسل وزیر امور خارجهٔ انگلیس ابراز می‌دارد که دوست محمدخان با تهیهٔ مأمن و آذوقه برای راهزنان ترکمن، از آنها برای حمله به شهرها و روستاهای ایران و چپاول این مناطق حمایت می‌کند و عامل اصلی تجاوزهای ترکمنها به مناطق خواف و باخرز و قائنات را پشتیبانی دوست محمدخان از راهزنان ترکمن می‌داند.[۷۸]

افزون بر حمایتهای دوست محمدخان از غارتگری ترکمنها، با تصرف هرات به وسیلهٔ او راه لشکرکشی ایران به مناطق ترکمن نشین و به ویژه تسلط ایران بر مرو نیز سخت می‌شد. شاهزاده سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه در مذاکره با ادوارد استویک در این باره به وی خاطر نشان می‌سازد:

«دولت ایران باید مرو را در تصرف خود داشته باشد. جلگه مرو خانهٔ ارثی ایل قاجار است و شهریار ایران آن را ملک اجدادی خود می‌داند و بنابراین برای نگاهداری مرو ناچاریم که هرات را در دست خود داشته باشیم و یا اینکه هرات باید بدست کسی سپرده شود که در تحت اوامر شهریار ایران باشد، چونکه راه مستقیم به مرو از یک بیابان بی‌آب و علف است و غیرقابل عبور می‌باشد.»[۷۹]

تهدیدات ناشی از حضور دوست محمدخان در هرات و تعهداتی که به طور طبیعی دولت ایران برای حمایت از سلطان احمدخان حاکم تحت‌الحمایهٔ خود در هرات داشت. دولت ایران را ترغیب کرد تا از ابتدای بروز منازعه در بین امیران کابل و هرات سعی در حل مناقشهٔ به وجود آمده نماید.

در ۲۰ ذیحجهٔ ۱۲۷۸ و پس از نزدیک شدن قشون دوست محمدخان به فراه، وزارت

امور خارجهٔ ایران با مراجعه به سفارت انگلیس در تهران از دولت انگلیس تقاضا می‌نماید تا با دولت ایران همکاری کرده و با میانجی‌گری بین امیران کابل و هرات آنها را به مصالحه با یکدیگر وادار کند.[۸۰]

سفارت انگلیس در تهران نیز قبول کرد تا مراتب نگرانی دولت ایران از منازعهٔ امیران کابل و هرات و تقاضاهای دولت ایران برای حل این منازعه را به وزارت امور خارجه انگلیس اطلاع دهد.[۸۱]

در ۳۰ ذیحجهٔ ۱۲۷۸ ناصرالدین شاه، الیسون*، سفیر انگلیس در تهران و استویک مستشار سفارت انگلیس را به حضور طلبیده و از آنها می‌خواهد از پیشروی دوست محمدخان به سمت فراه و هرات جلوگیری به عمل آورند.[۸۲] دولت انگلیس در محرم ۱۲۷۹ دربارهٔ تقاضای دولت ایران برای جلوگیری از حرکت دوست محمدخان به سمت فراه در مراسله‌ای به الیسون، سفیر انگلیس در تهران تأکید می‌کند:

«نبایست که شما اقدام بکنید به چیزی که اشارهٔ قبول کردن یا پسندیدن مدخلیت شاه در باب فراه، بشود اگر دوست محمدِ من بعد به سر هرات بیاید، مسئله دیگر می‌تواند بشود که اولیای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس به تأمل کامل فکر خواهند کرد.»[۸۳]

با وجود چنین مراسله‌ای، هنگامی که دوست محمدخان به نزدیک هرات می‌رسد. اولیای دولت انگلیس در پاسخ به تقاضاهای دولت ایران برای جلوگیری از حملهٔ دوست محمدخان به هرات مسامحه کرده و در دادن پاسخی صریح تعلل می‌نمایند و فقط سفارت انگلیس در تهران بر اثر اعمال فشارهای دولت ایران به فرستادن چاپار به بغداد برای اطلاع از پاسخ لندن و نیز گسیل داشتن استویک به مشهد برای ایجاد مصالحه در بین دوست محمدخان و سلطان احمدخان، در صورت موافقت احتمالی دولت انگلیس با میانجی‌گری این دولت در منازعهٔ امیران کابل و هرات، اقدام می‌کند.[۸۴]

دولت ایران که خود را در تنگنا و هرات را در خطر سقوط مشاهده می‌نماید، برای حل این مسئله، میرزا حسین وزیر مختار، سفیر ایران در اسلامبول (میرزا حسین‌خان سپهسالار و مشیرالدوله که نه سال بعد از وقایع هرات به صدارت عظمی رسیده و نزدیک به ده سال در مناصبی همچون صدراعظمی، وزارت جنگ و وزارت امور خارجه در واقع شخص اول مملکت بعد از ناصرالدین شاه به شمار می‌رفت)[۸۵] که در آن هنگام برای تماشای نمایشگاه لندن در این شهر به سر می‌برد را در ۱۴ صفر ۱۲۷۹ به عنوان سفیر فوق‌العاده برای مذاکره با مقامات دولت انگلیس، در مورد طرد

---

* Alison.

دوست محمدخان از نزدیک هرات، مأمور می‌کند.[۸۶]

میرزا حسین‌خان وظیفه داشت از امنای دولت انگلیس تقاضا نماید، یا حکومت سلطان احمدخان را بر هرات به رسمیت بشناسند و دوست محمدخان را مجبور به عقب‌نشینی از نزدیک هرات بکنند، یا با حکومت اولاد سردار کهندل‌خان بر هرات موافقت کنند، و یا حداقل با حکومت هر حاکم مستقلی به غیر از دوست محمدخان و اولاد او بر هرات مخالفت نکنند.[۸۷]

وی برای نیل به این اهداف موظف بود تا دلایل نگرانی دولت ایران از تسلط دوست محمدخان بر هرات را به انگلیسیها ثابت نماید و طبق فصل هفتم عهدنامهٔ پاریس رفع این تشویش را از دولت انگلیس بخواهد. به میرزا حسین‌خان در این راستا توصیه شده بود که از دولت فرانسه نیز برای تحت فشار قرار دادن دولت انگلیس طلب یاری کند. گوبینو*، سفیر فرانسه در تهران نیز در مراسلاتی به وزارت خارجهٔ فرانسه از آن دولت خواسته بود تا با توجه به تعهداتی که به عنوان واسطهٔ عهدنامهٔ پاریس دارد دولت انگلیس را ترغیب به همراهی با دولت ایران بنماید.[۸۸]

در دورهٔ مأموریت میرزا حسین‌خان در لندن وی مأمور شد تا دربارهٔ حقانیت حاکمیت ایران بر سیستان و ممنوعیت افغانها از تجاوز به این خطه نیز با مقامات انگلیس مذاکره نماید و دلایل دولت ایران را در این باره برای انگلیسیها اثبات کند.[۸۹]

ناصرالدین شاه در دستورالعملی به میرزا حسین‌خان به وی تأکید کرده بود:

«معایب گرفتن هرات راکه به دست دوست محمدخان بیفتد و خطراتی راکه از آن به دولت ایران وارد است را به تفصیل بیان بکن و صریح بگو اگر قراری در این ماده ندهند، دولت ایران لابد است در چشم از همه چیز پوشیدن و تا یک تومان و یک نفر سرباز دارد در این راه بگذارد که هرات به دست دوست محمدخان و کابلی نیفتد.»[۹۰]

میرزا حسین‌خان بر اساس دستورالعملی که داشت با لرد رسل**، وزیر امور خارجهٔ انگلیس مذاکره کرده و به وزارت امور خارجه ایران گزارش می‌دهد که لرد رسل با میانجی‌گری بین دوست محمدخان و سلطان احمدخان موافقت کرده است. وزارت امور خارجه فوراً مراتب را به اطلاع سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه حاکم خراسان رسانیده و وی بر این اساس از استویک که هم چنان در مشهد به سر می‌برد، می‌خواهد تا بین امیران کابل و هرات میانجی‌گری نماید. اما استویک که از پشت پرده سیاست خارجی انگلیس آگاه بود، چنین امری را محال می‌دانست و با تصور اینکه اشتباهی رخ داده، از اقدام برای میانجی‌گری خودداری کرد.[۹۱]

---

* Gobineau.

** Russell.

سرانجام پاسخ رسمی دولت انگلیس و لرد رسل به تقاضاهای میرزا حسین‌خان وزیر مختار،به وی و سفارت انگلیس در تهران ابلاغ شد و دولت انگلیس اعلام کرد که حاضر به اقدام خاصی برای منصرف کردن دوست محمدخان از حمله به هرات نیست.[۹۲]

پاسخ رسمی دولت انگلیس، وزارت امور خارجهٔ ایران را به شدت ناامید کرد. در چنین شرایطی الیسون سفیر انگلیس در تهران نیز محل مأموریت خود را ترک کرده و به لندن می‌رود و استویک هم که برای اقدام احتمالی دربارهٔ مصالحه به مشهد رفته بود. از مشهد به تهران می‌آید و امور سفارت انگلیس در تهران را به عهده می‌گیرد[۹۳] و با این تفاصیل، دولت ایران از هرگونه اقدام انگلیسیها برای جلوگیری از تصرف هرات به وسیلهٔ دوست محمدخان مأیوس می‌گردد.

میرزا سعیدخان انصاری وزیر امور خارجه از اقدامات میرزا حسین‌خان و مأموریت وی در انگلیس ناراضی بود و در نامه‌ای از عملکرد او به شدت انتقاد می‌کند و در این باره به وی اظهار می‌دارد:

«حال به کمال نرمی و انصاف از خود شما سؤال می‌کنم که کدام از این فقرات مطابق کدام یک از اظهارت و اطمینانات آن جناب است و دَولت انگلیس چه تدبیر و چه اهتمام در عودت دوست محمدخان و رفع تشویش دولت ایران نمود و باز استعلام مشفقانه از شما می‌نمایم که آیا شما به اولیای دولت علیه وعده داده و صریح ننوشته بودید که دولت انگلیس عودت دوست محمدخان را از هرات با رفع تشویش از دولت به شما وعده کرده، یا خیر، اگر متقبل شد، پس چرا مأمورین آن دولت، این قسمها رفتار نمودند. هرگاه وعده و اطمینان به شما نداد. شما چرا به اولیای دولت علیه نوشته، مأموریت لندن را تمام و کافی دانسته به اسلامبول آمدید که تکلیف دولت متبوعهٔ خودتان را سنگین نمائید.»[۹۴]

میرزا حسین‌خان که مشاهده می‌کرد لرد رسل با وجود مذاکرات شفاهی از اقدام عملی برای جلوگیری از تصرف هرات به وسیلهٔ دوست محمدخان خودداری کرده است در مراسله‌ای به راسل به وی تأکید کرد:«اگر امیر کابل از دور هرات بازنگردد، دولت ایران حق خواهد داشت او را با سوق لشکر از خاک هرات بیرون نماید.»[۹۵]

میرزا حسین‌خان این موضوع را به میرزا سعیدخان نیز ابراز داشته و به وی گزارش می‌دهد که با توجه به رویهٔ دولت انگلیس حق دولت ایران برای بیرون کردن دوست محمدخان از هرات مسلم و ثابت است.[۹۶] اما میرزا سعیدخان این نتیجه‌گیری را نیز درست نمی‌داند و به میرزا حسین‌خان در این مورد اظهار می‌دارد:

«چون نوشته بودید که در این موقع تنها به مکاتبات و مقاولات رسمیه اکتفا نکرده، بعد از اتمام

حجت با سفارت انگلیس و اعلام به سایر سفارت‌خانه‌ها، دولت علّیه قشون مأمور طرد دوست محمدخان نماید. این یک فقره سؤال را هم به سؤالات خودم افزوده از شما می‌پرسم که دولت ایران به چه اطمینان اقدام به چنین کار می‌تواند نمود و من و شما کی امور را موافق قواعد دولتی که محل ایراد و بحث دیگران نشود، سر صورت دادیم تا حالا وقت آن رسیده باشد، که مشورت انجام این امر در وزارت جنگ منعقد گردد. تدبیر و اقدامات وزارت امور خارجه در این ماده همان بود که شما را حسب المقرر مأمور لندن کرده و حاصل مأموریت شما هم همان کاغذی است که لرد جان رسل در جواب شما نوشته است. آیا آن کاغذ را می‌توان در این مقام سند کرده، خود را در فرستادن قشون به خاک هرات در نزد دولتها محق به قلم داد که همهٔ آن کاغذ دال بر بی‌طرفی دولت انگلیس است، در این حالت و همین بی‌طرفی را اقدام و اهتمام کافی از طرف خود در اصلاح ذات البین و رفع تشویش از دولت ایران دانسته به دولت ایران هم مجال چنین اقدام را در کاغذ خود به هیچ وجه باقی نگذاشته است. به این معنی که تکلیف دولت ایران را منحصراً به تأسی به مدلول فصل هفتم عهدنامه کرده به اشاره و کنایه رسانده است که در حالت حالیّه حق و تکلیف سوق عسکر را به خاک هرات ندارد.»[۹۷]

دولت ایران برای اتمام حجت با دولت انگلیس در هفتم جمادی‌الاوّل سال ۱۲۷۹، میرزا محمودخان ناصرالملک از رجال مهم دولت را به سفارت به لندن اعزام می‌دارد در دستورالعمل وزیر خارجه به ناصرالملک به وی تأکید شده بود که از دولت انگلیس درخواست نماید، یکی از سه پیشنهاد ذیل دولت ایران را قبول نماید:[۹۸]

دوست محمدخان را وادار به عقب‌نشینی از هرات بنماید.

از اقدام دولت ایران برای طرد دوست محمدخان از هرات با استفاده از قشون ایران ممانعت به عمل نیاورد.

با تغییر فصلی در عهدنامهٔ پاریس، امنیت ایالات خراسان، کرمان و سیستان و تمامیت ارضی ایران را در این مناطق تضمین نماید.در خاتمهٔ این دستورالعمل به ناصرالملک تکلیف می‌گردد که به دولت انگلیس برای قبول این پیشنهادها اولتیماتوم بدهد و وزیر امور خارجهٔ ایران در این باره تصریح می‌نماید:«به جز قبول یکی از این سه شق، ما به هیچ وجه تمکین نخواهیم کرد یا شق رابع و آن این است که به شما که سفیر ایران هستید، صریح و واضح بگویند که ما بی‌انصافانه و جبرانه به هیچ یک از این تکالیف ایران راضی نمی‌شویم و جواب درست نمی‌دهیم و عهدنامه و غیر عهدنامه را نمی‌دانیم و افغان را به دولت ایران ترجیح می‌دهیم،زوراست، زور باشد باید بالمره صرف نظر از دوستی ایران کرده، چشم بپوشند و حقیقت این است بعد از قبول یکی از این سه تکلیف، شما مأذون نیستید دقیقه‌ای در لندن اقامت نمایید.»[۹۹]

ناصرالملک با لرد رسل، وزیر امور خارجهٔ انگلیس بارها دیدار می‌کند و در این ملاقاتها سعی

می‌کند وی را متقاعد به دخالت دولت انگلیس در منازعهٔ هرات بنماید.[۱۰۰] اما لرد رسل سرانجام در آوریل ۱۸۶۳ در طی مراسله‌ای به ناصرالملک ابراز می‌دارد:

«دولت اعلیحضرت ملکه تصور می‌کند که آن اهتمامات دوستانهٔ خود را در باب حرکات دوست محمدخان به عمل آورده است و چون تکالیف خود را از قرار مدلول عهدنامه ۱۸۵۷ به آن نهج معمول داشته، لهذا مداخلهٔ خود را بر حسب خواهش اعلیحضرت شاهنشاه ایران در این باب بیش از این لازم نمی‌داند.»[۱۰۱]

بدین ترتیب تلاشهای دیپلماتیک دولت ایران در متقاعد کردن دولت انگلیس برای وادار نمودن دوست محمدخان به عقب‌نشینی از هرات مفید فایده نگردید و با سقوط هرات در ذیحجهٔ ۱۲۷۹ و متعاقب آن درگذشت دوست محمدخان، دیگر دلیلی برای پیگیری مسئله هرات وجود نداشت و دولت ایران تنها موفق شد از دولت انگلیس تضمین دریافت کند که دوست محمدخان با ترکمنها متفق نشده و از طرف افغانها اقدامی علیه امنیت خراسان صورت نگیرد.[۱۰۲] در این برهه انگلیسیها که آخرین بقایای حاکمیت سیاسی دولت ایران بر هرات را با حمایت از دوست محمدخان از بین برده بودند، سعی در تحبیب دولت ایران و اطمینان دادن به این دولت دربارهٔ امنیت ایالات شرقی ایران داشتند. اگرچه باز هم از دادن اطمینانی به دولت ایران برای حاکمیت این دولت بر سیستان که یکی از مهم‌ترین برنامه‌های سیاست خارجی دولت ایران و از عمدهٔ اهداف ناصرالملک در دوران سفارت وی در لندن بود، دریغ می‌کردند.[۱۰۳]

دربارهٔ واکنش دیپلماتیک دولت ایران به منازعهٔ دوست محمدخان و سلطان احمدخان ذکر چند نکته الزامی به نظر می‌رسد.برخی مقامات انگلیسی به ویژه، شخص استویک کاردار سفارت انگلیس در تهران دربارهٔ حل این منازعه، با در نظر گرفتن مصالح سیاسی ایران، حسن نیت داشتند، ولی ابتکار شخص «سر جان لارنس» فرمانفرمای انگلیسی هند در حمایت از حملهٔ دوست محمدخان به هرات، مانع از هر گونه اقدامی به نفع ایران گردید.

دستگاه سیاست خارجی ایران تلاش پر دامنه‌ای برای پیشبرد منافع ملّی و حفظ حیثیت تاریخی ایران و جلوگیری از تهدید امنیت ایالات شرقی به عمل آورد. اما به دلیل ضعف قوای نظامی و سیاسی ایران و بیمی که از تهدید دولت انگلیس و تکرار عملکردی همچون تجاوز دولت انگلیس به ایران در سال ۱۲۷۳ ق داشت.[۱۰۵] با وجود اینکه با حضور شاهزاده حسام‌السلطنه در خراسان، می‌توانست دوست محمدخان را از هرات دور نماید، موفق به بقای حکومت سردار سلطان احمدخان در هرات و حفظ حاکمیت سیاسی ایران بر این خطه نگردید و به اخذ تضمینهای امنیتی دربارهٔ ایالات شرقی ایران از دولت انگلیس اکتفا کرد.

پی‌نوشتهای فصل چهارم

۱. یوسف متولی‌حقیقی، افغانستان و ایران، مشهد: پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۳ ص ۲۶۰.

۲. سیدعلی میرنیا، وقایع خاور ایران (در دورهٔ قاجار)، مشهد: پارسا، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۸۷ ـ ۸۱.

۳. محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی،ج ۲، ص ۷۳۷.

۴. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه ،کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱۱، نمرهٔ ۶/۳، سال ۱۲۷۹ قمری، (سند شمارهٔ ۱۶ همین کتاب).

۵. همان.

۶. محمد یوسف ریاضی هروی، عین الوقایع (تاریخ افغانستان در سالهای ۱۳۲۴ ـ ۱۲۰۷ ق)،ص ۶۵.

۷. محمود، پیشین، ص ۷۳۹.

۸. ریاضی هروی، پیشین، ص ۶۵.

۹. دوست محمدخان با جنگ و استفاده از زور نظامی حکومت کابل را از اختیار اولاد سردار محمد عظیم‌خان خارج کرد و پس از آن برای استمالت فرزندان وی، دختر خویش راکه خواهر تنی سردار وزیر اکبرخان بود را به عقد سردار سلطان احمدخان درآورد. در این باره، نک:ملافیض محمد کاتب هزاره، سراج التواریخ، تهران: مطالعات و انتشارات بلخ، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۴۶.

۱۰. همان، ج ۱، ص ۲۶۰.

۱۱. همان، ج ۱، ص ۲۶۷.

۱۲. همان، ج ۱، ص ۲۷۳.

۱۳. همان، ج ۲، ص ۶ ـ ۵.

۱۴. نک: میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، قم: احسانی، ۱۳۷۵.

۱۵. کاتب هزاره، پیشین، ج ۲، ص ۷.

۱۶. همان،ج ۲، صص ۹ و ۳۶.

۱۷. میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، مشهد: درخشش، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۶۰۹.

۱۸. کاتب هزاره، پیشین، ج ۲، ص ۳۹-۳۸.

۱۹. همان،ج ۲، ص ۴۱.

۲۰. همان.

۲۱. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۲۶۴.

۲۲. ریاضی هروی، پیشین، ص ۶۸.

۲۳. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۲۶۴.

۲۴. ریاضی هروی، پیشین، ص ۶۷.

۲۵. کاتب هزاره، پیشین، ص ۴۱.

۲۶. ریاضی هروی، پیشین، ص ۶۶.

۲۷. کاتب هزاره، پیشین، صص ۵۸ ـ ۴۷.

۲۸. همان، صص ۶۳ ـ ۶۱.

۲۹. همان، ص ۶۵.

۳۰. ریاضی هروی، پیشین، ص ۶۸.

۳۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۵۵۰، ۱۸ صفر ۱۲۷۸، سند شمارهٔ ۱۴ همین کتاب.

۳۲. همان.

۳۳. کاتب هزاره، پیشین،ج ۲، ص ۶۷.

۳۴. همان.

۳۵. ریاضی هروی، پیشین، ص ۷۰- ۶۹.

۳۶. کاتب هزاره، پیشین، ج ۲، ص ۷۴-۷۳.

۳۷. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۲۶۷، ۷ شوال ۱۲۷۹، سند شمارهٔ ۲۲ همین کتاب.

۳۸. همان.

۳۹. همان.

۴۰. محمود، پیشین، ص ۷۶۴.

۴۱. برای شرح لشکرکشی حمزه میرزا به مناطق ترکمن نشین برای نمونه، نک: میرنیا، پیشین، صص ۱۱۱ـ۹۱.

۴۲. محمود، پیشین، صص ۷۶۴ و ۷۷۰.

۴۳. بایگانی اسناد وزارت خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱، نمرهٔ ۲/۳، سال ۱۲۷۹ قمری، سند شمارهٔ ۲۱ همین کتاب.

۴۴. همان، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۲۹۱، ۸ ذیقعدهٔ ۱۲۷۸، (سند شمارهٔ ۱۶ همین کتاب).

۴۵. محمود، پیشین، ص ۷۶۳.

۴۶. کاتب هزاره، پیشین،ج ۲، ص ۷۴.

۴۷. همان.

۴۸. همان.

۴۹. ناصر نجمی، فاتح هرات، تهران: گلشایی، ۱۳۶۸، ص ۲۷۸.

۵۰. همان، ص ۳۲۷.

۵۱. همان، ص ۳۲۶.

۵۲. همان، صص ۹- ۳۲۷.

۵۳. آرمنیوس وامبری، سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه، ترجمهٔ فتحعلی خواجه نوری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸، صص ۷- ۳۳۶.

۵۴. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه،کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱۱، نمرهٔ ۶/۳، سال ۱۲۷۹ قمری،(سند شمارهٔ ۱۶ همین کتاب).

۵۵. وامبری، پیشین، ص ۵۲۷.

۵۶. همان.

۵۷. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل،ج ۱۶، اسناد ۶۲۴ - ۶۲۱، سال ۱۲۷۹ قمری،(سند شمارهٔ ۲۸ همین کتاب).

۵۸. کاتب هزاره، پیشین، صص ۷۵ و ۷۴.

۵۹. ریاضی هروی، پیشین، صص ۷۳ و ۷۲.

۶۰. کاتب هزاره، پیشین، ص ۷۵.

۶۱. ریاضی هروی، پیشین، ص ۷۳.

۶۲. همان، ص ۷۴.

۶۳. وامبری، پیشین، ص ۳۶۱.

۶۴. محمود، پیشین،ج ۳، صص ۸۶۰ - ۸۵۶.

۶۵. وامبری در جایی مقام و موقعیت سیاسی و اجتماعی امیر دوست محمدخان را بالاتر از خواجه عبدالله انصاری دانسته و در پیش‌بینی که در عصر ما پوچ بودن آن آشکار شده است، اظهار می‌دارد، که در آیندهٔ مقبرهٔ دوست محمدخان ارزشی بالاتر از آرامگاه خواجه عبدالله انصاری پیدا می‌کند. اما هم اکنون و پس از گذشت یکصد و چهل سال از سفر وامبری مشخص شده است که خواجه عبدالله انصاری و مکتب اخلاقی و عرفانی وی به عنوان عنصر بزرگ هویتی مردم هرات و افغانستان در پایه‌ای از قدر و ارزش قرار دارد که امیردوست محمدخان و امثال وی قابل مقایسه با آن نیستند. برای آگاهی از نظرات وامبری دربارهٔ جایگاه اجتماعی دوست محمدخان،نک: وامبری، پیشین، ص ۳۶۵.

۶۶. همان، ص ۳۶۱.

۶۷. کاتب هزاره، پیشین، صص ۷۹ - ۷۸.

۶۸. ریاضی هروی، پیشین، ص ۷۴.

۶۹. هرات یکی از مراکز بزرگ خراسان بوده و زادگاه شاه عباس اول صفوی از بزرگ‌ترین فرمانروایان ایران پس از اسلام است.نک:احمد تاجبخشی، تاریخ صفویه، شیراز: نوید، ۱۳۷۳، ص ۲۰۲.

۷۰. آدمیت، امیرکبیر و ایران، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۴، ص ۶۱۷.

۷۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱۱، نمرهٔ ۶/۳، سال ۱۲۷۹،(سند شمارهٔ ۱۶ همین کتاب).

۷۲. محمود، پیشین، ج ۲، صص ۳ - ۷۷۲.

۷۳. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱، نمرهٔ ۲/۱، سال ۱۲۷۹ قمری،(سند شمارهٔ ۲۰ همین کتاب).

۷۴. همان، همان سند.

۷۵. همان، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱۱، نمرهٔ ۶/۳، سال ۱۲۷۹ قمری، (سند شمارهٔ ۱۶ همین کتاب حاضر).

۷۶. همان، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱۱، نمرهٔ ۹/۱، سال ۱۲۷۹ قمری،(سند شمارهٔ ۴۷ همین کتاب حاضر).

۷۷. ناصرالدین شاه بر این باور بود که حملات ترکمنها به خراسان با حمایت دوست محمدخان صورت می‌گرفته است و در این باره در نامه‌ای به وزیر امور خارجه تأکید می‌کند: «ترکمان را می‌آوردند در غوریان و جا و مکان، بلکه پول هم می‌دهند، بعد شُر می‌دهند به داخلهٔ خراسان»، در این باره، نک:بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۴۹۵، ۱۲۷۹ قمری، (سند شمارهٔ ۲۷ همین کتاب).

۷۸. همان، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۳۱۷ ـ ۳۱۵، ۱۸ صفر ۱۲۸۰، (سند شمارهٔ ۳۰ همین کتاب).

۷۹. محمود، پیشین، ص ۷۷۲.

۸۰. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱۱، نمرهٔ ۶/۳، سال ۱۲۷۹ قمری،(سند شمارهٔ ۱۶ همین کتاب).

۸۱. همان.

۸۲. همان.

۸۳. همان.

۸۴. همان.

۸۵. برای آگاهی از زندگی و جایگاه مهم میرزا حسین‌خان سپهسالار در تاریخ ایران برای نمونه، نک: فریدون آدمیت، اندیشهٔ ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار، تهران: خوارزمی،چ ۲، ۱۳۵۶.

برای آگاهی از شرح مختصری از مناصب و عملکرد سیاسی سپهسالار، نیز نک: همان، ص ۶-۱۲۵؛ محمود، پیشین، ج ۳، صص ۹۳۰ ـ ۹۰۸.

۸۶. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱۱، نمرهٔ ۶/۳، سال ۱۲۷۹ قمری،(سند شمارهٔ ۱۶ همین کتاب).

۸۷. همان.

۸۸. همان.

۸۹. همان، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱۱، نمرهٔ ۹/۱، سال ۱۲۷۹ قمری،(سند شمارهٔ ۴۷ همین کتاب).

۹۰. همان، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱۱، نمرهٔ ۶/۳، سال ۱۲۷۹، (سند شمارهٔ ۱۶ همین کتاب).

۹۱. محمود، پیشین، ج ۲، ص ۷۶۹.

۹۲. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱۱، نمرهٔ ۱۰/۱، سال ۱۲۷۹ قمری، سند شمارهٔ ۱۹ همین کتاب).

۹۳. همان.

۹۴. همان.

۹۵. آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار، پیشین، ص ۱۲۶.

۹۶. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱۱، نمرهٔ ۱۰/۱، سال ۱۲۷۹ قمری، (سند شمارهٔ ۱۹ همین کتاب).

۹۷. همان.

۹۸. همان.

۹۹. همان، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱، نمرهٔ ۲/۳، سال ۱۲۷۹ قمری،(سند شمارهٔ ۲۱ همین کتاب).

۱۰۰. دربارهٔ شرح این ملاقاتها، نک، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۱۴۴، ۱۲ شوال ۱۲۷۹،(سند شمارهٔ ۲۳ همین کتاب).

۱۰۱. همان، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۵۸۸، ۱۱ آوریل ۱۸۶۳،(سند شمارهٔ ۲۵ همین کتاب).

۱۰۲. همان، ج ۱۶، اسناد شماره‌های ۴۹۵، ۳۱۷ ـ ۳۱۵، ۱۲۷۹ قمری و ۱۸ صفر ۱۲۸۰، (اسناد شماره‌های ۳۰ و ۲۷ همین کتاب).

۱۰۳. همان، ج ۱۶، اسناد شمارهٔ ۶۲ و ۶۱، ۲۲ جمادی‌الاوّل ۱۲۸۰، (سند شمارهٔ ۴۹ همین کتاب).

۱۰۴. دربارهٔ حسن نیت لرد رسل و استویک نسبت به ایران برای نمونه،نک: فیروز کاظم‌زاده، روس و انگلیس در ایران ۱۹۶۴ ـ ۱۸۱۴، ترجمهٔ منوچهر امیری، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی،چ ۲، ۱۳۷۱، ص۱۵، ۲۰ ـ ۱۸.

۱۰۵. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۲۹۱، ۸ ذیقعدهٔ ۱۲۷۸.

فصل پنجم

دولت ایران و جانشینان دوست محمدخان

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

تصرف هرات به وسیلهٔ دوست محمدخان در هشتم ذیحجهٔ ۱۲۸۰، دولت ایران را در مورد حفظ امنیت خراسان و سیستان به شدت نگران کرد.[۱] ولی پس از درگذشت دوست محمدخان و با تضمینهای امنیتی دولت انگلیس به ایران مبنی بر اینکه از طرف حکومت انگلیسی هند به شیرعلی‌خان توصیهٔ شده است که از هر اقدامی علیه ایران پرهیز نماید[۲]، از تشویشهای دولت ایران دربارهٔ تحرکات افغانها در سرحدات ایران و حمایت آنها از غارتگریهای ترکمنها کاسته شد. اگرچه باز هم دولت ایران درصدد بود تا بی‌واسطه، التزامهایی از شیرعلی‌خان دربارهٔ جلوگیری از تهدید امنیت سرحدات ایران اخذ نماید.

پس از وفات دوست محمدخان، بین فرزندان وی اختلافات زیادی بروز کرد و برادران شیرعلی‌خان از اطاعت او که از طرف دوست محمدخان به جانشینی انتخاب شده بود سرباز زدند و هر یک بر گوشه‌ای از متصرفات پدر مسلط شده، حکومتهای خودسرانه‌ای در این مناطق ایجاد کردند. سردار محمد امین‌خان در قندهار، سردار محمد اعظم‌خان در کُرم و خوست و سردار محمد افضل‌خان در بلخ و شمال افغانستان از جمله مدعیان حکومت بودند که از اطاعت از سردار شیرعلی‌خان خودداری می‌کردند،[۳] ضمن اینکه فرمانروای میمنه و عبدالغفورغوری از بزرگان غور و برخی از طایفه‌های جمشیدی و ترکمنها نیز مایهٔ دردسر حاکمان افغان بوده و از حکومت خاندان دوست محمدخان اطاعت نمی‌کردند[۴]. در این برهه نفوذ حکومت سردار شیرعلی‌خان به دو منطقهٔ هرات و کابل محدود شده بود. شیرعلی‌خان به همراه قسمت اعظمی از سپاهیانش در کابل به سر می‌برد و فرزند وی سردار محمد یعقوب‌خان که در آن هنگام دوازده سال بیشتر نداشت با سپاه مختصری امور حکومت هرات را در اختیار گرفته بود.[۵]

در این زمان دولت ایران برای آگاهی از وضعیت پیچیدهٔ افغانستان و اوضاع هرات پس از سقوط حکومت سلطان احمدخان و همچنین برای اطمینان خاطر بیشتر از امنیت سرحدات خود، در صدد برمی‌آید با اعزام مأمور مخصوصی به افغانستان با حاکمان افغانی مذاکره نماید. اما ناصرالدین شاه اعزام مأموری از دربار تهران را صلاح نمی‌داند و به فرستادن مأموری از طرف شاهزاده حسام‌السلطنه والی خراسان اکتفاء می‌نماید.[۶]

در ربیع‌الثانی ۱۲۸۰ شاهزاده حسام‌السلطنه، یکی از صاحب‌منصبان ایالت خراسان به نام محمدباقرخان را که پیش از این نیز سابقهٔ مأموریت در بین افغانها را داشته و حتی با دوست محمدخان نیز دیدار کرده بود را به عنوان نمایندهٔ مخصوص به هرات اعزام می‌دارد.[۷] محمدباقرخان مأموریت داشت از محمد یعقوب‌خان حاکم هرات درخواست نماید تا از تحرکات ترکمنها در سرحدات ایران و حملات آنها به خراسان جلوگیری نماید.

دربارهٔ محمدباقرخان افزون بر کتابچه‌ای که وی در شرح مأموریتش به هرات به نگارش درآورده است. شایان ذکر است که آرمنیوس وامبری نیز به محمدباقر خان و مأموریت وی اشاره کرده است، وامبری در هرات با محمدباقرخان دیدار می‌کند و از محمدباقر خان می‌خواهد تا او را به همراه خود به تهران ببرد، اما محمدباقرخان چندان مساعدتی به وی نمی‌کند. وامبری از محمدباقرخان به عنوان سیاستمداری با رفتاری مؤدبانه یاد کرده است و در مورد وی اظهار داشته است:

«ظاهراً از هر یک از کلماتش این طور حس می‌شد که می‌خواهد پی به اسرارم ببرد.»[۸]

محمدباقرخان به محض ورود به خاک هرات با استقبال عطاء محمدخان، حاکم کوسویه روبه‌رو می‌شود و در نیم فرسنگی شهر هرات نیز، ناظر نعیم‌خان پیشکار حاکم هرات و الهیارخان جمشیدی به همراه یکصد نفر سوار به استقبال وی می‌آیند.[۹]

از محمدباقرخان در مکانی متصل به عمارت چهار باغ که سکونتگاه سردار یعقوب‌خان بود، پذیرایی گردیده و وی در آنجا ساکن می‌شود. یک روز پس از ورود محمدباقرخان به هرات، ناظر نعیم‌خان پیشکار سردار یعقوب‌خان به دیدار وی می‌رود ولی محمدباقرخان به وی اعتراض کرده و از عدم ملاقات محمد یعقوب‌خان با او تا آن هنگام گلایه می‌کند. صبح فردای این دیدار، محمد یعقوب‌خان از محمدباقرخان می‌خواهد تا به نزد وی برود و محمدباقرخان در همان روز و در مجلسی رسمی به حضور محمد یعقوب‌خان می‌رسد و دستورهایی که از حکومت خراسان به او داده شده بود را به محمد یعقوب‌خان ابلاغ می‌نماید. وی در این مجلس به شدت عطاءالله‌خان مباشر هرات که هرگونه قصوری از حکومت هرات دربارهٔ حملات ترکمنها به خراسان را انکار می‌کرد، مورد نکوهش قرار می‌دهد و از سردار یعقوب‌خان می‌خواهد تا با احضار محمد علم‌خان حاکم غوریان و با مذاکره با وی ترتیبی در مورد جلب رضایت خاطر اولیای دولت ایران و مبارزه با تاخت و تازهای ترکمنها اتخاذ نماید.[۱۰]

در ملاقات بعدی بین یعقوب‌خان و فرستادهٔ والی خراسان، سردار یعقوب‌خان شخصی به نام اماموردی بیک سرجامی[۱۱] از مقصرین دولت ایران را که از مشهد فرار کرده و در هرات به سر می‌برد و یکی از نزدیکان یعقوب‌خان به شمار می‌رفت را احضار می‌کند تا با او دربارهٔ موارد مطرح شده، به

وسیلهٔ حکومت خراسان مذاکره نماید. اما محمدباقرخان به این موضوع شدیداً اعتراض کرده و به حاکم هرات تکلیف می‌کند که شخص مذکور را از عمارت چهار باغ اخراج کند و پس از اجابت خواسته‌اش، مذاکرات را ادامه می‌دهد.[۱۲] گفتگوهای محمدباقرخان با سردار یعقوب‌خان سرانجام به نام‌نگاری محمد یعقوب‌خان با شیرعلی‌خان دربارهٔ نگرانیهای دولت ایران از عبور ترکمنها از هرات و تقاضای وی از پدرش برای حل این مسئله منجر می‌گردد و حاکم هرات از محمدباقرخان می‌خواهد نماینده‌ای در هرات بگذارد تا پس از وصول نامه جوابیهٔ شیرعلی‌خان، پاسخ رسمی حکومت افغانستان به درخواستهای والی خراسان به این نماینده ابلاغ گردد. ولی محمد یعقوب‌خان بعداً از این امر هم منصرف گردیده و تقاضا می‌کند تا گماشتهٔ محمدباقرخان در غوریان اقامت نماید.[۱۳]

محمدباقرخان در دورهٔ مأموریت خود به اقدامات دیگری نیز مبادرت می‌ورزد. وی موفق می‌شود سی زوج مِلک از موقوفات امام رضا (ع) را که پس از تصرف هرات به وسیلهٔ دوست‌محمدخان بدون هیچ گونه مجوزی توسط حکومت هرات ضبط شده و منافع دوسالهٔ آن هم بین یعقوب‌خان و چند نفر از نزدیکانش تقسیم گردیده بود را از ضبط درآورده و بار دیگر در اختیار متولی این موقوفات، پسر میرزا عبدالجبار تبریزی قرار بدهد تا در جهت اهداف وقف از موقوفه و منافع آن استفاده نماید.[۱۴]

فرستادهٔ مخصوص حکومت خراسان همچنین شخصی موسوم به آقا محمد چاهی را که پیشخدمت سردار یعقوب‌خان بود را به خدمت خویش درآورده و او را مأمور می‌کند تا محمدباقرخان را از مسائل محرمانهٔ حکومت هرات آگاه نماید. محمدباقرخان از این طریق اطلاعات وسیعی کسب می‌کند و از جمله با خبر می‌شود که سه روز پیش از ورود وی به هرات، مأموری از طرف انگلیسیها به هرات آمده و به سردار یعقوب‌خان دربارهٔ مذاکره با فرستادهٔ والی خراسان تأکید می‌کند «که مبادا سندی بدهید و غفلت کنید و کار خود را بی‌پرده نمایید که ما هم نتوانیم از عهده برآییم».

محمدباقرخان همچنین شمخالچی را نیز که پیشخدمت فرماندهٔ نظامی هرات بود را مأمور مخفی خود نموده و به وسیلهٔ او از جزئیات سپاه هرات و قورخانهٔ آن آگاه می‌گردد.[۱۵]

محمدباقرخان آگاهیهای مفیدی نیز از نفوذ دولت ایران در هرات کسب کرده و به اطلاع مسئولان دولت ایران می‌رساند و در این باره ابراز می‌دارد: «روزی که بنده وارد هرات شدم، مردم پیغام دادند که اگر تو اقدام نمایی ما شهر را بر هم می‌زنیم».

محمدباقرخان که ضعف مفرط حکومت هرات و ناتوانی سردار شیرعلی‌خان در فائق آمدن به

درگیریهای داخلی و بیزاری مردم هرات از وضع موجود را که بنا به نظر خود باقرخان به اجبار در هرات مانده بودند و اگر زور نظامی نبود لحظه‌ای در این شهر باقی نماندند را مشاهده می‌کرد. در گزارش خود دربارهٔ خارج کردن هرات از اختیار سردار یعقوب‌خان توصیه می‌کند که با اتحاد بین هراتیها، هزاره‌ها و ایلات علی کوزایی، برادرانی و فارسی، هرات از تصرف سردار یعقوب‌خان بیرون آمده و بار دیگر به شخصی که مورد تأیید دولت ایران باشد، واگذار گردد.[۱۶]

دربارهٔ وضعیت هرات در هنگام مأموریت محمدباقرخان، این نکته شایان ذکر است که تصرف هرات به وسیلهٔ دوست محمدخان اگر چه به حاکمیت سیاسی دولت ایران بر این سرزمین پایان داد. اما در عمل نفوذ سیاسی این دولت را در بین تمامی اهالی هرات اعم از: سنی و شیعه، فارسی‌زبان و افغانی به حد اعلاء رساند. چنانکه شخصیتی همچون آرمنیوس وامبری نیز که به مواضع ضد ایرانی مشهور است، به این مسئله بارها اشاره کرده و در جایی در این باره اظهار می‌دارد:

«در موقعیت حاضر تنها زور و دهشت این اتحاد تصنعی را نگاه داشته است. از هر طرف باشد فقط یک جمله کافی است که هراتیها را مصمم به برداشتن اسلحه بنماید. این موضوع تنها دربارهٔ شیعه‌ها که طبعاً به ایران تمایل دارند، صدق نمی‌کند. بلکه سنیها هم در مورد انتخاب بین «قزلباش» (منظور دولت ایران است) و مهاجمین حتماً به دستهٔ اوّلی رأی خواهند داد.»[۱۷]

مأموریت محمدباقرخان به هرات سرانجام در ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۲۸۰ با بازگشت وی از هرات به پایان می‌رسد و وی کتابچه‌ای در مورد این مأموریت به رشتهٔ تحریر درآورده و به دولت ارائه می‌دهد و این کتابچه افزون بر گزارش اقدامات محمدباقرخان در هرات، شرح مبسوطی از وضعیت هرات و افغانستان، جنگهای داخلی برای جانشینی دوست محمدخان، قدرتهای محلی هرات و تاخت و تازهای ترکمنها در این خطه ارائه می‌دهد.[۱۸]

در هنگامی که محمدباقرخان در هرات به سر می‌برد، جنگهای داخلی نیز بر سر جانشینی دوست محمدخان شدت می‌گیرد. سردار شیرعلی‌خان در این جنگها موفقیتهای عمده‌ای بدست می‌آورد. وی سردار اعظم‌خان که درخوست حکومت مستقلی به راه انداخته بود را شکست داده و مجبور به فرار به قلمرو حکومت انگلیسی هند می‌کند و سردار محمد افضل‌خان فرمانروای شمال افغانستان و برادر بزرگ‌تر خود را وادار به اطاعت می‌نماید و پس از نبرد با سردار محمد امین‌خان حاکم قندهار، موفق به تصرف قندهار می‌گردد ولی سرانجام جنگ شیرعلی‌خان با محمد امین‌خان بسیار خونین بوده و به قتل محمد امین‌خان و محمدعلی‌خان فرزند ارشد شیرعلی‌خان منجر می‌شود. که این مسئله باعث افسردگی سردار شیرعلی‌خان و گوشه‌گیری و انزواطلبی وی شده و با اختلال در امور حکومت، زمینهٔ بروز دورهٔ جدیدی از جنگهای داخلی در افغانستان فراهم می‌آید.[۱۹]

در حالی که شیرعلی‌خان به طور رسمی هنوز حکومت را در اختیار داشت اما در عمل از حکومت کناره‌گیری کرده بود، سردار عبدالرحمان‌خان فرزند سردار محمد افضل‌خان که پس از تسلیم شدن پدرش به شیرعلی‌خان در بخارا به سر می‌برد. از کناره‌جویی شیرعلی‌خان از امور حکومت استفاده کرده و به افغانستان باز می‌گردد. وی در بدو امر حمایت سپاهیان بلخ و نواحی شمال افغانستان را جلب کرده و موفق به تصرف مناطق بلخ، تخته پل و سرپل می‌گردد[۲۰]. در همین اوان سردار محمد اعظم‌خان برادر شیرعلی‌خان و عموی عبدالرحمان‌خان هم که در قلمرو حکومت انگلیسی هند به سر می‌برد از فرصت استفاده کرده و وارد بدخشان می‌گردد و با عبدالرحمن‌خان متفق گردیده و هر دو با همراهی هم به طرف کابل رهسپار شده و پس از شکست سپاهیان شیرعلی‌خان، کابل را تصرف می‌کنند.[۲۱]

امیر شیرعلی‌خان پس از تصرف کابل به وسیلهٔ عبدالرحمان‌خان در رأس سپاهی برای جنگ با وی به قریهٔ سیدآباد وردک وارد شده و در این محل بین سپاهیان دو طرف نبرد سختی رخ می‌دهد که به شکست سنگین سپاهیان شیرعلی‌خان منجر می‌شود[۲۲] و پس از این واقعه، سرداران زندانی امیر شیرعلی‌خان از جمله سردار افضل‌خان و فرزندان سردار سلطان احمدخان حاکم فقید هرات یعنی شهنوازخان، محمد عمرخان و اسکندرخان از فرصت استفاده کرده و خود را از بند شیرعلی‌خان خلاص می‌کنند.[۲۳] در این میان سردار افضل‌خان به نزد فرزندش عبدالرحمان‌خان رفته و با اعزاز و اکرام فراوان به سمت کابل می‌رود و با ابراز اطاعت عبدالرحمن‌خان و محمد اعظم‌خان از وی، در محرم ۱۲۸۳ در کابل بر تخت امارت افغانستان جلوس می‌کند[۲۴].

شیرعلی‌خان پس از اعلان امارت محمد افضل‌خان بار دیگر لشکری تهیه کرده و سعی می‌کند کابل را مسترد بدارد، ولی در منطقه‌ای به نام دیوارک با سپاهیان عبدالرحمان روبه‌رو شده و باز هم شکست خورده و پس از اینکه در موضعی دیگر نیز شکستی را متحمل می‌گردد از قندهار نیز فرار کرده و به هرات نزد فرزندش سردار یعقوب‌خان که هم چنان حکومت هرات را در اختیار داشت، می‌رود.[۲۵]

در سرتاسر دورهٔ جنگهای داخلی افغانستان، دولت انگلیس و به ویژه سر جان لارنس فرمانروای انگلیسی هند، سیاست عدم دخالت در این جنگها را در پیش می‌گیرند و لارنس با تأسی به سیاستی که خود بر آن نام «بی‌اعتنایی بزرگ منشانه» داده بود از طرفداری از هر یک مدعیان حکومت خودداری می‌کرد.[۲۶] دیپلماتهای ایرانی در همان هنگام به سیاست انگلیسها دربارهٔ افغانستان واقف شده بودند. چنانچه میرزا محمدعلی‌خان (علاء السلطنهٔ بعدی که در سالهای پس از این وقایع به مناصبی همچون سفارت، وزارت امور خارجه و حتی در عصر مشروطیت به ریاست وزرایی نیز

می‌رسد.)[۲۷] کنسول ایران در بمبئی در گزارشی به وزارت امور خارجه، در آغاز جنگهای داخلی افغانستان در ذیقعدهٔ ۱۲۸۱، در این باره ابراز می‌دارد:

«دولت انگلیس حالا ملاحظهٔ مآل کار اولاد دوست محمدخان را می‌کند که کدام بر دیگری غلبه نموده در حکومت همهٔ افغانستان می‌شود که آن وقت هر بند و بستی را لازم نموده باشد با او نماید و حالا تماشا می‌کند.»[۲۸]

میرزا محمدعلی‌خان افزون بر این پیش‌بینی که وقایع شش سالهٔ افغانستان (۸۶-۱۲۸۰ق) درستی کامل آن را اثبات کرد. به دولت ایران نیز توصیه کرده بود با تغییراتی در سیاست خود نسبت به افغانستان از وضعیت آن برههٔ افغانستان استفاده نماید و در این باره دولت ایران را به تجدید نظر در مناسبات با امیران افغانستان فرا می‌خواند و به‌کنایه به مسئولان دولتی گوشزد می‌کند که سیاست آنها باعث تضعیف موقعیت ایران در افغانستان شده و باید در این سیاستها تغییراتی صورت بگیرد. چنانچه در گزارشی به وزارت امور خارجه ابراز می‌دارد:

«بعد از کیفیت سلطان احمدخان، خوانین افغانستان یک نوع حالت یأس هم از دولت علیه پیدا نموده‌اند و گرنه اعظم‌خان و غیره پناه دولت انگلیس نمی‌بردند، استمداد از دولت علّیه مثل سابق می‌کردند.»[۲۹]

میرزا محمدعلی‌خان همچنین دولت ایران را از استیلای مجدد انگلیسیها بر همهٔ شئون افغانستان بیم می‌داده است تا بدین ترتیب دولت ایران سیاست عملی‌تری را نسبت به افغانستان در پیش گیرد و در این باره در گزارشی به وزارت امور خارجه در رجب ۱۲۸۱ تأکید می‌کند: «هیچ استبعاد ندارد که دولت انگلیس ظاهراً هم بنای دخل و تصرف در امور افغانستان بگذارد از ترس روسیه و بی‌دخلی دولت علّیهٔ ایران به آن ممالک به حالت اول باشد.»[۳۰]

تلاشهای مأموران سیاسی ایران برای بهبود موقعیت ایران در افغانستان با اقتدار بیشتر دولت ایران در ایالت خراسان و نظم امور لشکری این خطه نیز همراه می‌گردد. در سال ۱۲۸۰ق میرزا محمدخان سپهسالار مأمور سرکوبی ترکمنان یموت و گوکلان می‌شود.[۳۱] این مأموریت وی حتی در روزنامه‌های روسیه و در بین انگلیسیها هم انعکاس وسیعی پیدا می‌کند و آن را مقدمه‌ای برای توجه دولت ایران به امور افغانستان قلمداد می‌نمایند.[۳۲] پیروزیهای مکرر میرزا محمدخان بر ترکمنها،[۳۳] موقعیت ایالت خراسان را تحکیم می‌کند و با انتصاب میرزا محمدخان سپهسالار به فرمانروایی خراسان در سال ۱۲۸۳، ادارهٔ امور این ایالت بهتر از گذشته شده و به ویژه نظم و انضباط بر قشون خراسان حاکم گردیده و این قشون در تحت فرماندهی سپهسالار دارای قابلیتهای فراوانی می‌گردد.[۳۴]

با منظم شدن امور ایالت خراسان و تلاشهای دیپلماتیک دولت ایران، امیران افغانستان نیز که در حال منازعه با یکدیگر بودند درصدد برمی‌آیند تا هر چه بیشتر به دربار ایران نزدیک گردند و در این راستا امیر افضل‌خان که بر سرتاسر افغانستان به غیر از هرات مستولی شده و امیر افغانستان بود در نامه‌ای به ناصرالدین شاه به ابراز اطاعت از شاه ایران می‌پردازد. امیر افضل‌خان در این نامه که گلد اسمیت* انگلیسی هم به آن اشاره کرده اما از ذکر متن آن خودداری نموده است،[۳۵] به ناصرالدین شاه ابراز می‌دارد:

«به عون عنایت خداوند متعال و به یمن بخت فیروز شهنشاه جم جاه بی‌همال، امورات احمد شاهی صورت وصول و انجام یافت. دولتخواه تا رقبهٔ وجود به قید حیات باشد، هرگز چنگ امیدواری از عروةالوثقی خدمتگزاری دولت ابد مدت روز افزون نخواهد کشید.»[۳۶]

امیر افضل‌خان در ادامهٔ این نامه تأکید می‌کند:

«استدعا آن است که همواره شیوهٔ بنده‌نوازی منظور نظر التفات والا بوده، این بندهٔ ارادات قرین را با صدور رقیمه‌جات مطاعه و ارجاع خدمات لازم‌الاطاعه، بین الأقران مباهی دارند که در تقدیم خدمات، شرایط بندگی خود را بیش از پیش به منصهٔ ظهور برساند.»[۳۷]

امیر افضل‌خان افزون بر نگارش این نامه، سردار اسکندرخان یکی از فرزندان سردار سلطان احمدخان را نیز به حکومت هزاره‌جات انتخاب می‌کند[۳۸] که این امر هم به طور طبیعی باعث رضایت دولت ایران از امیر افضل‌خان می‌شده است.اما در حالی که امیر افضل‌خان سعی در نزدیک شدن به دولت ایران داشت. شیرعلی‌خان نیز از این موضوع غفلت نکرده و از مسافرت ناصرالدین شاه به خراسان در اوایل ۱۲۸۴ ق استفاده کرده، فرزندش سردار یعقوب‌خان حاکم هرات را به همراه یک هزار نفر برای اثبات دوستی خود به نزد ناصرالدین شاه گسیل می‌دارد.[۳۹]

سردار یعقوب‌خان چند توپ آغاری با اشیاء دیگر را به عنوان پیشکش به همراه خود از هرات برده و از طرف شیرعلی‌خان مأمور بود تا قول مساعدت از ناصرالدین شاه بگیرد.[۴۰]

در سفرنامهٔ خراسان ناصرالدین شاه که به وسیلهٔ میرزا علینقی‌خان حکیم الممالک به رشتهٔ تحریر درآمده است، دربارهٔ دیدار یعقوب‌خان با ناصرالدین شاه در مشهد و در سیزدهم ربیع‌الاوّل ۱۲۸۴ چنین ذکر شده است:

«سردار محمد یعقوب‌خان والی هرات که به عتبه‌بوسی آستان مهر لمعان آمده بود، با تمام بزرگان و اعیان هرات و افغانستان به حضور مشرف شدند. سردار به تالار خسروانه احضار شده، بعد

---

* Gold Smith.

از ادای تعظیم و تکریم، زبان به دعا و ثنای وجود عالی‌جود ملوکانه گشوده، معروض عاکفان حضور اقدس شهریاری داشت که سبب از این شرفیابی اظهار چاکری و اطاعت و انقیاد و ارادت است، هرگاه رأی بیضا ضیای خسروانی اقتضا فرماید، این بنده را در رکاب انور به خدمت دیگر افتخار فرمایند، در نهایت شاکر و مسرور خواهد بود. اعلاحضرت همایون شاهنشاهی، سردار معزی الیه را مورد توجه و تفقد خسروانه داشت، چنین مقرر داشتند:

سردار، خاطر همایون ما همواره از ملاقات امثال شما چاکرزادگان حقیقی و دولتخواهان صمیمی خرسند و محظوظ است، و در نهایت مشعوف و مسرور هستیم که سردار شیرعلی‌خان را مانند شما پسری عاقل و رشید و خیرخواه و صدیق است که شایستهٔ رجوع هر خدمت و مستحق اعطای هرگونه نعمت باشد و اگر چه همه وقت طالب آن هستیم که شما را حاضر حضور ببینیم و مورد الطاف وافر داریم ولیکن از آنجا که ولایت هرات را همیشه چون شما والی ذی‌شأن و حاکمی کامل و کاردان لازم است. خاطر خطیر مبارک را بدان راضی می‌داریم که شما از رکاب دور باشید و در انتظام امور سرحد و آسودگی رعیت و ملت آن صفحات بکوشید و باعث آسایش دعاگویان و چاکران دولت گردید.»[۴۱]

در سخنان ناصرالدین شاه به یعقوب‌خان نکته‌ای که جالب توجه است عدم ذکر عنوان امیر برای شیرعلی‌خان است که می‌توان آن را نشانه‌ای دانست از اینکه ناصرالدین شاه نمی‌خواسته که علیه امیر افضل‌خان که در بیشتر افغانستان حکومت می‌کرد و به ناصرالدین شاه هم ابراز وابستگی کرده بود، موضع صریحی بگیرد. با وجود این ناصرالدین شاه از محبت و مساعدت به سردار یعقوب‌خان نیز دریغ نکرد. به وی لقب میر افاغنه را اعطاء کرده[۴۲] و اسب کهری نیز از کمند خاصه به او می‌بخشد.[۴۳] سردار یعقوب‌خان تا روز هیجدهم ربیع‌الاول در رکاب ناصرالدین شاه باقی می‌ماند.[۴۴] اما در این روز بر اثر شنیدن خبر توجه ناگهانی سردار شهنوازخان به هرات، اردوی شاه را به عجله ترک کرده و به هرات باز می‌گردد و البته بعد از رسیدن به هرات به دلیل عدم اجازه از ناصرالدین شاه برای ترک اردوی شاهی معذرت خواهی می‌نماید و ناصرالدین شاه هم سردار شهنوازخان را به خاطر اقدام بر ضد یعقوب‌خان مورد سرزنش قرار داده و دستور می‌دهد تا وی را تحت الحفظ به مشهد بیاورند.[۴۵]

مسافرت یعقوب‌خان به خاک دولت ایران و دیدار وی با ناصرالدین شاه تأثیر زیادی در افغانستان داشت تا آنجا که میرزا محمدعلی‌خان کنسول ایران در بمبئی در گزارشی به وزارت امور خارجه در جمادی‌الاوّل ۱۲۸۴ در این باره تصریح می‌کند:

«چون اهالی کابل و غیره شنیده‌اند که پسر شیرعلی‌خان، یعقوب‌خان والی هرات به جهت خاک

بوسی به حضور همایون مشرف شده، منتظراند که چگونه مراجعت نماید و چشم و گوش مردم همه به طرف ایران است.»[۴۶]

امیر شیرعلی‌خان پس از دیدار یعقوب‌خان با ناصرالدین شاه نیز سعی در جلب نظر دولت ایران داشت و با فرستادن نماینده‌ای به دربار شاه، تلاش کرد تا حمایت ناصرالدین شاه را به دست آورد.[۴۷] نزدیکی مناسبات امیران افغانستان با دولت ایران، موجبات نگرانی انگلیسها را فراهم کرد[۴۸] و آنها تبلیغات زیادی علیه اقدامات دولت ایران به راه می‌اندازند[۴۸] و حتی شایعه‌ای را انتشار می‌دهند که: «به سبب تسامح و تعلل دولت انگلیس، اعلیحضرت پادشاه ایران به ملاحظهٔ اغتشاش افغانستان لشکری مستعد در خراسان فراهم آورده که به اقتضای وقت به خیال هرات حرکت کند.»[۴۹]

دولت انگلیس به ویژه از مناسبات صمیمی دولت ایران با امیر شیرعلی‌خان به شدت نگران بود و این مسئله با تصرف مناطق وسیعی از آسیای مرکزی به وسیلهٔ روسها و نزدیک‌تر شدن آنها به افغانستان،[۵۰] ابعاد وسیع‌تری پیدا می‌کند و انگلیسیها از نفوذ ایران و روسیه در افغانستان به شدت مشوش گردیده و به نقش امیر شیرعلی‌خان نیز در این باره مشکوک بودند. میرزا محمدعلی‌خان در این باره در گزارشی به وزیر امور خارجه ابراز می‌دارد:

«عقیدهٔ جمهور انگلیسها و غیره این بود که امیر شیرعلی‌خان با دولتین ذی شوکتین ایران و روس، بند و بستی در باب هرات و افغانستان نموده و شرط نامه سپرده و آن دو دولت ذی شوکت در مقام حمایت او هستند.»[۵۱]

در جمادی‌الثانی ۱۲۸۴، امیر افضل‌خان پس از یک سال و پنج ماه حکومت به علت وبا فوت می‌کند[۵۲] و پس از درگذشت وی، سردار عبدالرحمان‌خان با حکومت سردار محمد اعظم‌خان موافقت کرده و بدین ترتیب سردار اعظم‌خان بر اریکهٔ امارت افغانستان جلوس می‌نماید[۵۳]. اما حکومت وی چندان به طول نمی‌انجامد و شیرعلی‌خان پس از چند جنگ موفق به شکست امیر اعظم‌خان و سردار عبدالرحمان‌خان گردیده و در جمادی الثانی ۱۲۸۵ کابل، نیز به تصرف امیر شیرعلی‌خان درآمده و پس از چند رویارویی نظامی دیگر که بین سپاهیان او و طرفداران محمد اعظم‌خان و عبدالرحمان‌خان رخ می‌دهد، سرانجام امیر شیرعلی‌خان فرمانروای بلامنازع افغانستان می‌گردد[۵۴] و سردار عبدالرحمان خان و امیر اعظم‌خان نیز به دولت ایران پناهنده می‌شوند.[۵۵]

نکتهٔ جالب توجه در اینجا عدم توجه اعظم‌خان به تقاضای دولت انگلیس دربارهٔ دعوت وی به قلمرو حکومت انگلیسی هند بود که برخلاف مرتبهٔ قبلی، سردار اعظم‌خان پناهنده شدن به دولت ایران را به پناهندگی به حکومت انگلیسی هند ترجیح می‌دهد.[۵۶] عبدالرحمان‌خان و امیر اعظم‌خان پس از ورود به خاک ایران مورد استقبال امیرعلم‌خان حاکم سیستان و قائنات قرار می‌گیرند[۵۷] و پس

از آن نیز شاهزاده حشمت‌الدوله، والی خراسان از آنها با صمیمیت تمام در مشهد پذیرایی می‌کند. عبدالرحمان‌خان در سال ۱۲۸۶ از حشمت‌الدوله اجازه می‌خواهد که از مشهد به بخارا برود ولی حشمت‌الدوله به او تکلیف می‌کند که پیش از مسافرت به ماوراءالنهر، به تهران رفته و به حضور ناصرالدین شاه برسد. بنابه روایت سراج التواریخ، عبدالرحمان‌خان در پاسخ به حشمت‌الدوله ابراز می‌دارد:

«از مشهد جانب بخارا رفتنم نیکوتر است، زیرا که اگر از تهران رهسپار مملکت ترکستان شوم، روشن می‌گردد که از چنان پادشاه بزرگ مرادش حاصل نشد که راه مملکت دیگر بر گرفت، و اگر از دیگر بلاد امیدم بر نیاید و از راه التجار روی به تهران نهم و به مقصد نرسم، نام دولت ایران پست نشود، زیرا که در افواه سمر گردد که دولت ایران نیز مثل دیگران اعانت نکرد.»[۵۸]

عبدالرحمان‌خان سرانجام پس از چند روز اجازهٔ خروج از ایران را پیدا می‌کند و به بخارا می‌رود و تا هنگام بازگشت به افغانستان در ماوراءالنهر اقامت می‌کند.[۵۹] اما امیر محمد اعظم‌خان در سال ۱۲۸۶ ق از مشهد به طرف تهران حرکت می‌کند که در راه و در شاهرود بسطام فوت می‌کند. امیر محمد اعظم‌خان در بسطام و در کنار مقبرهٔ بایزید بسطامی به خاک سپرده می‌شود[۶۰] و آرامگاه وی هم اکنون نیز در بسطام پابرجاست.[۶۱]

به دنبال اقتدار بلامنازع امیر شیرعلی‌خان در افغانستان همچنان وی مناسبات نزدیکی با دولت ایران داشت و حتی دربارهٔ سیاست حکومت خود ابراز داشته بود:

«انگلیسها همیشه در افغانستان طرف قوی را می‌گیرند، هرکسی که در آن موقع دارای اقتدار است، دنبال او می‌روند. حال که مرا دارای اقتدار می‌دانند طالب دوستی من هستند. من هرگز وقت و عمر خود را در مذاکره با آنها تلف نمی‌کنم و امید خود را هم هیچ وقت به آنها نمی‌بندم. من با دولت دیگر داخل اتحاد و دوستی شده‌ام.»[۶۲]

سر هنری راولینسون* از دیپلماتهای انگلیسی که مدتی نیز سفیر انگلیس در تهران بود[۶۳] در اثر معروف خود انگلیس و روس در شرق دربارهٔ سخنان شیرعلی‌خان، اظهار داشته است:«مقصود از دولت دیگر همانا دولت ایران است که از سال ۱۷۶۷ میلادی (۱۲۸۴ ق) طرح دوستی و اتحاد بین ایران و افغانستان ریخته شده است.»[۶۴]

راولینسون در جایی دیگر نیز دربارهٔ موضع دولت انگلیس نسبت به مناسبات امیر شیرعلی‌خان و دولت ایران تصریح می‌کند:«در این موقع، دولت انگلیس متأسف بود چرا در معاهده پاریس

---

* Henry Rawlinson.

۱۸۵۷ میلادی بین ایران و انگلیس، ماده یا فصلی وجود ندارد که بتواند در این تاریخ، از دخالت ایران در افغانستان، جلوگیری کند. مقصود از این تأسف، این است که چرا در آن تاریخ این پیش‌بینی نشده، از اینکه اگر خود امیر افغانستان و ملت افغان بخواهند از دولت ایران اطاعت نموده جزء قلمرو ایران شوند، شرطی در معاهدهٔ دولتین وجود ندارد که دولت انگلیس، به موجب همان شرط، مانع از الحاق افغانستان به ایران شود.»[۶۵]

با وجود نزدیکی امیر شیرعلی‌خان به دولت ایران، تلاشهای دولت انگلیس برای جلب نظر شیرعلی‌خان سرانجام منجر به موفقیت می‌گردد و به ویژه پس از انتصاب لرد مایو* به فرمانفرمایی حکومت انگلیسی هند به جای سر جان لارنس که مایل به بی‌طرفی در امور افغانستان بود، سیاست دولت انگلیس در افغانستان فعال‌تر گردیده[۶۶] و دولت انگلیس در سال ۱۲۸۶ ق از شیرعلی‌خان دعوت می‌کند تا با حضور در انباله با لرد مایو دیدار بکند. در ملاقات لرد مایو با شیرعلی‌خان، دو طرف به توافقاتی می‌رسند و شیرعلی‌خان خود را به دولت انگلیس وابسته کرد و در عوض کمک مالی بسیار زیادی از دولت انگلیس دریافت می‌کند. اما دولت انگلیس از تعهد به حمایت از شیرعلی‌خان در برابر هر تهاجمی خودداری کرد.[۶۷]

وابستگی امیر شیرعلی‌خان به دولت انگلیس برای وی بدون پیامدهای منفی نیز نبود. تا آنجا که میرزا محمدعلی‌خان کنسول ایران در بمبئی به این مسئله اشاره کرده و در گزارشی به اطلاع وزیر امور خارجه می‌رساند:«به واسطهٔ بستگی او با دولت انگلیس، اهل ملک باطناً از او رنجش حاصل نموده‌اند.»[۶۸]

با وجود وابستگی امیر شیرعلی‌خان به انگلیسیها، دولت ایران هم درصدد حفظ نفوذ خود بر شیرعلی‌خان بود و در سال ۱۲۸۶ ق نماینده‌ای از طرف دولت ایران به کابل برای مذاکره با شیرعلی‌خان اعزام می‌گردد[۶۹] ولی مسافرت وی به کابل نیز در امیر شیرعلی‌خان تأثیر چندان مثبتی نداشت. کنسولگری ایران در بمبئی در گزارشی به وزارت امور خارجه در این باره تشریح کرده است:

«شخصی که از جانب دولت علّیه به سمت ایلچی‌گری به کابل رفته، اهل تشیع زیاده از درجه با او رفت و آمد داشته، بر او گرویده‌اند و این معنی منافی با رأی امیر شیرعلی‌خان بوده، قدغن نموده که احدی با مشارالیه رفت و آمد نماید.»[۷۰]

مناسبات امیر شیرعلی‌خان با دولت ایران به تدریج فاقد صمیمیت لازم می‌گردد و مسائلی همچون عزل سردار یعقوب‌خان حاکم هرات که دوستدار دولت ایران محسوب می‌گردید (۱۲۸۹

---

* Mayo.

ق)[۷۱]، پناهنده شدن سردار ایوب‌خان فرزند شیرعلی‌خان که از پدر خود ناراضی بود به دولت ایران (۱۲۹۲ ق)[۷۲] و مهم‌تر از همه اختلاف دولت ایران با حکومت افغانستان بر سر مالکیت سیستان که در سال ۱۲۸۸ ق به شدت اوج گرفت و به حکمیت دولت انگلیس در این مسئله منجر شد. همگی در تیرگی مناسبات دولت ایران و حکومت امیر شیرعلی‌خان مؤثر بود.

در سال ۱۲۹۵ ق (۱۸۷۸ م) امیر شیرعلی‌خان در سیاست خود تغییر جهتی اساسی می‌دهد و به دولت روسیهٔ تزاری که سرتاسر آسیای مرکزی را تصرف کرده بود نزدیک می‌گردد و از استولتوف*، فرستادهٔ ویژهٔ دولت روسیه که به ابتکار ژنرال ک.پ. کاوفمان**، فرمانروای روسی آسیای مرکزی به کابل اعزام گردیده بود، با وجود اعتراض شدید انگلیسیها پذیرایی کرده و حتی از دولت روسیه تقاضا می‌کند که افغانستان را به عنوان تحت‌الحمایهٔ روسیه بپذیرد.[۷۳] سیاست جدید امیر شیرعلی‌خان برای دولت انگلیس قابل تحمل نبود و این دولت به شیرعلی‌خان اعلان جنگ می‌دهد و بار دیگر افغانستان مورد هجوم نظامی وسیعی قرار می‌گیرد.[۷۴]

امیر شیرعلی‌خان شکستهای فاحشی از انگلیسیها متحمل می‌گردد و مجبور به ترک کابل و استعفا به نفع فرزندش سردار یعقوب‌خان که پیش از این زندانی‌اش کرده بود، می‌گردد و در صفر ۱۲۹۶، در حالی که فرزندش یعقوب‌خان امور حکومت را در اختیار داشت و انگلیسها مناطق وسیعی از افغانستان را متصرف بودند، در بلخ فوت می‌کند.[۷۵] با سقوط حکومت شیرعلی‌خان و تهاجم نظامی دولت انگلیس به افغانستان که در پی تلاش روسیه برای نفوذ در افغانستان صورت گرفته بود. عصر جدیدی در تاریخ افغانستان آغاز می‌گردد و سیاست دولت انگلیس دربارهٔ افغانستان نیز از ابعاد مختلفی برخوردار می‌شود.

---

* Stoletov.

** K.P.Kaufmann.

پی‌نوشتهای فصل پنجم

۱. دربارهٔ نگرانیهای دولت ایران از تهدید امنیت خراسان به دلیل تسلط دوست محمدخان بر هرات، نک: بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۳۱۴، ۱۸ صفر ۱۲۸۰، (سند شمارهٔ ۳۰ همین کتاب).

۲. همان، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۶۱۰، ۱۱ شوال ۱۲۸۰،(سند شمارهٔ ۳۲ همین کتاب).

۳. محمد یوسف ریاضی هروی، عین الوقایع (تاریخ افغانستان در سالهای ۱۳۲۴ ـ ۱۲۰۷ ق)،صص ۷۷ ـ ۷۴.

۴. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، اسناد شمارهٔ ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۷۹، ۲۷۸، ربیع الثانی ۱۲۸۰، (سند شمارهٔ ۳۴ همین‌کتاب).

۵. ریاضی هروی، پیشین، ص ۷۸ ـ ۷۵.

۶. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل ، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۱۲۸، ۱۲۸۰ ق،(سند شمارهٔ ۳۳ همین کتاب).

۷. همان، ج ۱۶، اسناد شمارهٔ ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۷۹، ۲۷۸، ربیع الثانی ۱۲۸۰،(سند شمارهٔ ۳۴ همین کتاب).

۸. آرمنیوس وامبری، سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای مرکزی،ص ۳۵۳.

۹. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، تسناد مکمل،ج ۱۶، اسناد شمارهٔ ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۷۹، ۲۷۸، ربیع الثانی ۱۲۸۰، (سند شمارهٔ ۳۴ همین کتاب).

۱۰. همان.

۱۱. دربارهٔ اماموردی بیک سرجامی، آرمنیوس وامبری نیز توضیحاتی داده است که در این باره، نک: وامبری، پیشین، ص ۳۵۵.

۱۲. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، اسناد شمارهٔ ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۷۹، ۲۷۸، ربیع الثانی ۱۲۸۰،(سند شمارهٔ ۳۴ همین کتاب).

۱۳. همان.

۱۴. همان.

۱۵. همان.

۱۶. همان.

۱۷. وامبری، پیشین، ص ۳۶۳.

۱۸. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل،اسناد شمارهٔ ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۷۹، ۲۷۸، ربیع الثانی ۱۲۸۰،(سند شمارهٔ ۳۴ همین کتاب).

۱۹. ریاضی هروی، پیشین، ص ۸۴.

۲۰. کاتب هزاره، سراج التواریخ، تهران: مطالعات و انتشارات بلخ، ۱۳۷۲،ج ۲ ، ص ۲- ۱۲۱.

۲۱. همان، صص ۱۲۸ ـ ۱۲۲.

۲۲. همان، صص ۱۳۳ ـ ۱۳۱.

۲۳. ریاضی هروی، پیشین، صص ۹۰ - ۸۹.

۲۴. کاتب هزاره، پیشین،ج ۲، ص ۱۳۴.

۲۵. همان، ص ۱۳۹.

۲۶. محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، ج ۷، ج ۳، ص ۸۹۶.

۲۷. میرزا محمدعلی‌خان در حدود سال ۱۲۵۵ق در آذربایجان متولد می‌شود. وی متعلق به یکی از خانواده‌های متنفذ آذربایجانی بوده و خدماتش را در وزارت امور خارجه با تصدی کنسولگری ایران در بغداد آغاز می‌کند و در حدود سال ۱۲۷۵ ق به عنوان کنسول ایران در بمبئی انتخاب می‌گردد و پس از آن هم به مناصب مهمی چون: نیابت حکومت ایران در گیلان، کنسولگری ایران در تفلیس، سفارت ایران در لندن، وزارت امور خارجه و ریاست الوزرایی می‌رسد. میرزا محمدعلی‌خان از طرف ناصرالدین شاه ملقب به علاءالسلطنه می‌گردد و پس از برکناری میرزا میرزا ملکم‌خان، به سفارت ایران در انگلیس انتخاب می‌گردد. وی در عصر محمدعلی شاه به وزارت امور خارجه انتخاب شده و در هنگام انحلال مجلس شورای ملّی به وسیلهٔ محمدعلی شاه در جمادی الثانی ۱۳۲۶، وزیر امور خارجه بود. با وجود این در عصر مشروطیت و در زمان پادشاهی سلطان احمد شاه قاجار در صفر ۱۳۳۱ به ریاست دولت انتخاب و تا رمضان ۱۳۳۲ عهده‌دار مسئولیت دولت بود. وی در سال ۱۳۳۶ق نیز بار دیگر به ریاست وزرایی انتخاب و مسئول امور دولت می‌گردد. میرزا محمدعلی‌خان علاءالسلطنه پدر حسین علاء از سیاستمداران معروف عصر پهلوی است که دو بار به نخست وزیری محمدرضا شاه انتخاب می‌گردد. دربارهٔ میرزا محمدعلی‌خان علاءالسلطنه مورخی همچون فریدون آدمیت، نظر مساعدی ندارد و از وی به شدت انتقاد می‌کند. اما گزارشهای سیاسی که از او در آرشیو اسناد وزارت امور خارجه باقی مانده است از عمق تسلط وی به مسائل سیاسی روز و پیش‌بینیهای دقیقی از حوادث آتی حکایت دارد. علاءالسلطنه به زبانهای فرانسه و انگلیسی مسلط بوده است. دربارهٔ شخصیت علاءالسلطنه برای نمونه، نک: جورج. پ. چرچیل، فرهنگ رجال قاجار، ترجمهٔ غلامحسین میرزا صالح، تهران: زرین، ۱۳۶۹، ص ۶- ۱۲۵؛ فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران: روشنگران، ج ۲، ص ۱۹۷ و ۳۶۴؛ احمد علی سپهر (مورخ‌الدوله)، ایران در جنگ بزرگ (۱۹۱۸ ـ ۱۹۱۴)، تهران: بانک ملی، ۱۳۳۶، ص ۲۱ و ۴۶.

۲۸. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۴۱۹، ۴ ذیقعدهٔ ۱۲۸۱، (سند شمارهٔ ۳۷ همین کتاب).

۲۹. همان.

۳۰. همان، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۳۸، ۲۶ رجب ۱۲۸۱،(سند شمارهٔ ۳۶ همین کتاب).

۳۱. حسین سعادت نوری، رجال دورهٔ قاجار، تهران: وحیده ۱۳۶۴، ص ۲۴۵.

۳۲. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۵۴۷، ۹ ربیع‌الاول ۱۲۸۱،(سند شمارهٔ ۳۵ همین کتاب).

۳۳. سعادت نوری، پیشین، ص ۲۴۵.

۳۴. همان، ص ۲۵۵.

۳۵. محمود، پیشین، ص ۹۸۶.

۳۶. بایگانی وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۳۰، ۱۲۸۳ قمری،(سند شمارهٔ ۳۸ همین کتاب).

۳۷. پیشین، همان سند.

۳۸. کاتب هزاره، پیشین،ج ۲، ص ۱۳۴.

۳۹. محمود، پیشین، ص ۸۳۳.

۴۰. ریاضی هروی، پیشین، ص ۹۳.

۴۱. محمود، پیشین ص ۸۳۳.

۴۲. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۱۳۱، ۲۰ محرم ۱۲۸۶، (سند شمارهٔ ۴۳ همین کتاب).

۴۳. ریاضی هروی، پیشین، ص ۹۴.

۴۴. محمود، پیشین، ص ۸۳۴.

۴۵. ریاضی هروی، پیشین، ص ۹۴.

۴۶. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۴۴، ۱۸ جمادی‌الاوّل ۱۲۸۴،(سند شمارهٔ ۴۰ همین کتاب).

۴۷. همان، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۱۹۱، ۱ ربیع الثانی ۱۲۸۴،(سند شمارهٔ ۳۹ همین کتاب).

۴۸. همان.

۴۹. همان.

۵۰. دربارهٔ پیشرویهای روسیهٔ تزاری در آسیای مرکزی و واکنش دولت انگلیس به این موضوع، برای نمونه، نک: فیروز کاظم‌زاده، روس و انگلیس در ایران (۱۹۱۶ ـ ۱۸۱۴)، ترجمهٔ منوچهر امیری، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چ ۲، ۱۳۷۱، صص ۳۲ ـ ۲۲.

۵۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۶۶، ۳ جمادی‌الثانی ۱۲۸۴، (سند

شمارهٔ ۴۱ همین کتاب).

۵۲. کاتب هزاره، پیشین، ص ۱۴۲.

۵۳. همان.

۵۴. ریاضی هروی، پیشین، ص ۱۰۱.

۵۵. همان، صص ۱۰۱ - ۱۰۰.

۵۶. همان، ص ۱۰۱.

۵۷. کاتب هزاره، پیشین، ص ۱۶۸.

۵۸. همان، ص ۱۷۶.

۵۹. همان.

۶۰. همان، ص ۱۸۴.

۶۱. مقبرهٔ امیر فقید افغانستان محمد اعظم‌خان، یادگار تاریخی جالب توجهی است که تقریباً دست نخورده باقی مانده است و افزون بر آرامگاه محمد اعظم‌خان، پر از یادگارنویسیهای مسافران خراسان از خطهای فارسی و لاتین است. نگارنده از این آرامگاه در ضمن زیارت مقبرهٔ بایزید بسطامی دیدن کرده است.

۶۲. محمود، پیشین، ص ۹۰۰.

۶۳. برای آگاهی بیشتر از افکار سر هنری راولینسون برای نمونه، نک:کاظم‌زاده، پیشین، ص ۲۲ ـ ۱۹.

۶۴. محمود، پیشین، ص ۹۰۰.

۶۵. همان، صص ۶- ۸۳۵.

۶۶. همان، ص ۸۹۹.

۶۷. همان، صص ۹۰۴ ـ ۹۰۲.

۶۸. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۳۰۹، ۲۴ شعبان، ۱۲۸۶،(سند شمارهٔ ۴۴ همین کتاب).

۶۹. همان.

۷۰. همان.

۷۱. ریاضی هروی، پیشین، ص ۱۰۵.

۷۲. همان، صص ۱۰۷ - ۱۰۶.

۷۳. کاظم‌زاده، پیشین، ص ۴۴.

۷۴. کاتب هزاره، پیشین، صص ۲۰۹ ـ ۲۰۷.

۷۵. ریاضی هروی، پیشین، صص ۱۱۵ - ۱۱۴.

فصل ششم

تحدید حدود سیستان بین ایران و افغانستان

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

پس از ملاقات امیر شیرعلی‌خان با لرد مایو، فرمانفرمای انگلیسی هند در انباله (۱۲۸۶ق)، حکومت افغانستان باز هم تحت سلطه دولت انگلیس قرار گرفت و مناسبات شیرعلی‌خان با دولت ایران رو به سردی نهاد.[۱] متعاقب تشدید وابستگی امیر شیرعلی‌خان به دولت انگلیس، تهدیداتی نیز از طرف شیرعلی‌خان متوجه مناطق تحت تصرف دولت ایران در سیستان شد و حکومت افغانستان سعی زیادی برای نفوذ در بین خانها و امیران سیستان به عمل آورد.[۲]

مقارن اقدامات امیر افغانستان برای نفوذ در سیستان، دولت انگلیس نیز تلاش کرد مسئلهٔ سیستان را به عنوان یک منازعهٔ ایران و افغانستان مطرح نماید[۳] و سرانجام با وجود مخالفتهای اولیهٔ دولت ایران، انگلیسها موفق شدند در محرم ۱۲۸۷ موافقت دولت ایران را با حکمیت مشروط دولت انگلیس در مورد سرحدات سیستان به دست آورند.[۴] حکمیت انگلیسها در مورد سیستان منجر به تعیین مرزهای ایران و افغانستان در این ناحیه شد که در ادامه این موضوع را مورد بررسی قرار خواهیم داد. ولی نظر به اهمیت مسئله تحدید حدود سیستان و موضوعاتی همچون مکانهای تاریخی و باستانی، شهرها و قصبات و بافت جمعیتی سیستان خواهیم پرداخت و سپس مسئلهٔ سیستان در عهد ناصرالدین شاه و مسائلی که منجر به حکمیت انگلیسیها در سیستان شد را با تفصیل بیشتر بررسی کرده و در آخر به حکمیت مشهور گلداسمید و نتایج حاصل از این حکمیت می‌پردازیم.

گذشتهٔ تاریخی

سیستان قدمتی به درازای اسطوره‌ها دارد و از موقعیت ممتازی در داستانهای ملّی و روایات دینی ایران باستان برخوردار است. در اوستا از سرزمینی به نام «ای تومنت» به عنوان یازدهمین خطهٔ اوستایی نام برده شده است که به نظر می‌رسد منطقه‌ای در وادی رود هیرمند[۵] و همان ایالتی است که بعدها از آن به نام سیستان یاد کرده‌اند.[۶] در روایات ملّی ایران، سیستان سرزمینی است که جمشید پادشاه پیشدادی پس از فرار از ضحاک به آنجا پناه آورد و با دختر فرمانروای سیستان ازدواج کرد و بر اثر این وصلت فرزندی به نام «تور» پدید آمد که از نوادگان مشهور وی، گرشاسب است.[۷] گرشاسب

یکی از سرداران بزرگ بوده و به دست او اوّلین پایتخت بزرگ سیستان بنا شده است.[۸] بنابر داستانها همچنین گرشاسب آبادانیهای بزرگ دیگری نیز از جمله نهرهای آب ایجاد می‌کند.[۹] بر مبنای روایات اوستا، گرشاسب از پهلوانان بزرگی است که کارهای خارق‌العاده‌ای انجام می‌داده است و جسم او جاویدان و نامیرا است و از آن به وسیلهٔ ۹۹۹۹ فروشی تا هنگام رستاخیز محافظت می‌شود.[۱۰] بنابه روایات مختلف زردشتی، گرشاسب با سه نطفهٔ زردشت که از آنها سه نجات‌دهندهٔ بزرگ عالم پدید خواهند آمد، شریک است و سومین و آخرین نفری است که فر جمشید به او پیوسته است.[۱۱] گرشاسب بر پایهٔ روایات زردشتی در پایان جهان به وسیلهٔ طوس پهلوان از خواب دیرین بیدار شده و با نابود کردن ضحاک که پس از رهایی از بند چند هزار ساله در دماوند بار دیگر به اشاعهٔ پلیدیها می‌پرداخته است، برای همیشه نیکیها را بر زشتیها پیروز می‌کند.[۱۲]

فرمانروایی سیستان بنابه بیشتر روایات ملّی و شاهنامه، پس از گرشاسب به نریمان و پس از وی به سام و سپس به زال (دستان) می‌رسد که همگی آنها از بزرگ‌ترین سرداران ایران بوده و وظیفهٔ حفظ ایران را در برابر تجاوزات تورانیها به عهده داشتند و خدمات بزرگی به شهریاران ایران انجام می‌دهند.[۱۳] با ظهور رستم فرزند زال، سیستان جایگاه منحصر به فردی به عنوان خطهٔ پهلوان خیز ایران به دست آورد که تا به حال از اهمیت آن کاسته نشده است.

رستم از کودکی کارهای بزرگ و هنرنماییهای باورنکردنی انجام می‌دهد، او کیقباد را در هنگام تجاوز افراسیاب به ایران به شاهنشاهی انتخاب می‌کند و از آن دوره بارها همچون سربازی در جنگهای مختلف در راه میهن خود به نبرد می‌پردازد.[۱۴] رستم مربی و پرورش‌دهندهٔ سیاوش شاهزادهٔ کیانی بوده و پس از قتل ناجوانمردانه وی به وسیلهٔ افراسیاب به خونخواهی سیاوش برمی‌خیزد تا هنگامی که سرانجام کیخسرو فرزند سیاوش قاتلان پدر را به مجازات می‌رساند و سرزمین افراسیاب را به تسخیر خود در می‌آورد.

رستم پس از کناره‌گیری کیخسرو از فرمانروایی ایران و تفویض قدرت به لهراسب از دربار ایران دوری می‌جوید و به سیستان می‌رود و در هنگام پادشاهی گشتاسب و پس از ترویج دین زردشت، منازعه‌ای بین رستم و اسفندیار فرزند گشتاسب رخ می‌دهد که شهرت این جنگ از مرزهای ایران فراتر رفته است.[۱۵] با وجود اینکه این جنگ به پیروزی رستم منجر می‌شود ولی وی اندکی پس از این واقعه به وسیلهٔ برادرش شغاد با خدعه و نیرنگ به قتل می‌رسد و مدتی پس از قتل رستم نیز بهمن فرزند اسفندیار به کین خواهی پدر به سیستان حمله کرده و ضمن ویرانی خاک این سرزمین و قتل فرامرز فرزند رستم به حکومت خاندان گرشاسب در سیستان پایان می‌دهد.[۱۶]

داستانهای مربوط به پهلوانهای سیستان و به ویژه دلاوریهای رستم از محدودهٔ ایران گذشته است

و ذکر داستانهای مربوط به این پهلوانیها به نویسندگان ایرانی محدود نیست. موسی خورنی، مورخ بزرگ ارمنی از رستم سیستان به عنوان قهرمان اصلی ایران یاد کرده است[۱۷] و قطعاتی از زبان سغدی نیز دربارهٔ دلاوریهای رستم به همراه اسب بزرگش رخش به جای مانده است.[۱۸] همچنین روایات گرجی نیز دربارهٔ رستم و سام وجود دارد.[۱۹] یونانیها هم در داستان معروف سفر آرگونها به گل‌خید، از پهلوانان آریماسپ که از مردم سکایی بوده‌اند یادکرده‌اند که برخی از مورخان این پهلوانان را با سیستانیها تطبیق داده‌اند.[۲۰]

سیستان در مذهب زردشت اهمیت به سزایی دارد و از اولین مناطقی است که دین زردشت در آن نشو و نما پیدا کرده است[۲۱] و آثار بسیار زیاد زردشتی نیز در این سرزمین وجود دارد.[۲۲]

هرتسفلد*، باستان‌شناس معروف، سیستان را ناحیهٔ اصلی نشر تعالیم زردشت می‌داند.[۲۳] دربارهٔ اهمیت سیستان در روایات مذهبی زردشت شایان ذکر است که بر مبنای این روایات، نجات‌دهندگان عالم از نطفهٔ زردشت که در دریاچهٔ «کاس ای» یعنی هامون سیستان پنهان شده و ۹۹۹۹ فروشی آنرا حفاظت می‌کنند، پدید خواهند آمد.[۲۴]

سیستان در تاریخ مدون ایران نیز جایگاه ممتازی دارد. «شهر سوخته» که در دشت سیستان و در شمال منطقهٔ موسوم به حوض‌دار قرار دارد، نشان دهندهٔ عظمت تمدن باستانی سیستان است.[۲۵]

در عصر هخامنشیان سیستان یکی از ایالات مهم شاهنشاهی بود. یونانیها از مردم سیستان به نام آگریاسپی یاد کرده‌اند.[۲۶] در کتیبهٔ بزرگ داریوش، سیستان به نام زرنگ و یکی از ایالات شاهنشاهی هخامنشی ذکر شده است و به نظر می‌رسد این ایالت در محدوده‌ای بین تشه گوش (مطابق با هزاره‌جات کنونی)، رخج (آراخوزیا مورخان یونانی که منطبق است با قندهار)، پارت، هرات و گدروزیا (بلوچستان) قرار داشته است.[۲۷]

مورخان یونانی ذکر کرده‌اند که آگریاسپیها در زمان جنگ کوروش با سکاها کمکهای زیادی به وی کرده و نقش برجسته‌ای در سپاهیان ایران داشته‌اند.[۲۸] موضوعی که بنابه عقیدهٔ سر هنری راولینسون، دیپلمات و مستشرق انگلیسی، در داستانهای ایرانی با جنگهای گرشاسب، سام و رستم با تورانیها عجین شده است.[۲۹]

در زمان حملهٔ اسکندر به سیستان در این منطقه جنگی به وقوع نپیوست و اسکندر با سیستانیها طریقهٔ صلح و آشتی را در پیش گرفت.[۳۰] آریان**، مورخ یونانی از آگریاسپیها (مردم سیستان) با تمجید یاد می‌کند و آنها را مردمی متمدن همچون یونانیها خوانده است که با عدالت آشنا هستند.[۳۱]

---

* Herzfeld.

** Arrien.

در عصر پارت، سیستان جزئی از شاهنشاهی اشکانی می‌گردد و در برهه‌ای در درون ایالتی بزرگ قرار دارد که فرمانروایی پارتی به نام گندفر در رأس آن بوده و محدودهٔ این ایالت به سند می‌رسید.[۳۲] سیستان در دوران اشکانی با مهاجرت وسیع سکاها روبرو گردید و از این عصر و از قرن اوّل پیش از میلاد بود که به دلیل حضور پر شمار سکاها در این ایالت به سکستان و بعدتر سیستان مشهور شد.[۳۳] در عصر اشکانیان خاندانی به نام سورن، در سیستان قدرت زیادی داشته و از حق موروثی تاج بر سر شاه گذاشتن بهره‌مند بودند. از این خاندان که یکی از هفت خانوادهٔ بزرگ پارتی نیز به شمار می‌رفتند، سورنا سردار بزرگ برخاست که در سال ۵۳ پیش از میلاد کراسوس رومی را در کاره (حَرّان) مغلوب کرد و اوّلین شکست بزرگ امپراتوری روم را در آسیا رقم زد.[۳۴]

در نیمهٔ اوّل سدهٔ اول میلادی، سیستان به تصرف پادشاهی نوظهور کوشانی درآمد.[۳۵] در سدهٔ سوّم میلادی و در عصر پیدایش ساسانیان، سیستان نیز به ایالتی در درون شاهنشاهی ساسانی مبدل شد. سیستان از مهم‌ترین ایالات ایران عصر ساسانی محسوب می‌شده است و فقط شاهزادگان و امیران بزرگ بر این خطه حکومت می‌کردند.[۳۶] در این دوره همچنین بخش عمده‌ای از سپاهیان ساسانی را سواران سیستانی تشکیل می‌دادند که از رزمنده‌ترین نظامیان ساسانی بودند.[۳۷] سیستان عصر ساسانی همچنین از مناطق مهمی بوده است که زراعت و شهرسازی در آن شکوفا شده بود و در میان ایالات به همراه خوزستان از نظر توسعهٔ شهرسازی رفیع‌ترین جایگاه را داشت.[۳۸]

در هنگام حملهٔ اعراب به ایران بنابه روایت صاحب تاریخ سیستان، شخصی به نام ایران فرزند رستم فرمانروای سیستان بود[۳۹] که نسب خود را با ۲۷ واسطه به رستم دستان می‌رساند.[۴۰] وی با سپاهیان عرب که به فرماندهی ربیع ابن زیاد به سیستان حمله کرده بودند به جنگ می‌پردازد، و چون هیچ یک از طرفین قادر به پیروزی بر یکدیگر نبودند، هر دو طرف راضی به صلح می‌شوند و فرمانروای سیستان در ازای عدم دخالت اعراب در امور داخلی این خطه، حاضر به پرداخت پیشکش سالیانه به خلافت می‌گردد.[۴۱]

مراودات اعراب مسلمان با سیستان به تدریج موجبات گسترش اسلام در این سرزمین را فراهم می‌کند و خلافت اسلامی نیز کارگزارانی را به سیستان گسیل می‌دارد.[۴۲] در دوران خلافت بنی‌امیه به دلیل دور بودن سیستان از مقر اصلی خلافت، مخالفان حکومت بنی‌امیه به این خطه پناه آوردند و به ویژه این سرزمین به کانون قیامهای خوارج تبدیل گردید.[۴۳] با این حال سیستان نقش چندان مؤثری در انتقال قدرت از بنی امیه به بنی عباس نداشت و حتی مقاومتهایی در برابر گماشتگان حکومت تازه تأسیس بنی عباس نیز از طرف سیستانیها بروز کرد.[۴۴] در عصر بنی عباس قیامهای مردم سیستان بیش از پیش اوج گرفت.

در سال ۱۸۸ ق حمزه بن عبدالله ملقب به حمزه آذرک از مردم سیستان قیام بزرگی علیه حکومت بنی عباس به راه انداخت وی که نسب خود را به زو تهماسب، پادشاه کیانی می‌رساند.[۴۵] توانست همراهی سیستانیها را بدست آورده و موفق به شکست دادن سپاهیان بنی عباس شده و پس از مدتی بر سرتاسر سیستان مسلط گردد.[۴۶] قیام حمزه موجبات نگرانی هارون الرشید خلیفه را فراهم کرد و وی ضمن سفر به خراسان، نامه‌ای نیز به حمزه فرستاد و از او خواست تا از حکومت بنی عباس اطاعت نماید ولی حمزه در پاسخ این نامه، در مراسله‌ای به بیان نظرات سیاسی و عقیدتی خود پرداخته و به شدت حکومت بنی عباس را محکوم کرده و مشروعیت آنها را زیر سؤال می‌برد.[۴۷]

حمزه تا سال ۲۱۳ ق به مبارزه علیه حکومت بنی عباس ادامه داد و در این سال به مرگ طبیعی درگذشت؛[۴۸] مبارزه‌طلبیهای وی تبدیل به یک حماسه در بین مردم سیستان گردید که تا سده‌ها اهمیت خود را از دست نداد.[۴۹]

در سال ۲۴۷ ق سیستان مرکز یکی از بزرگ‌ترین قیامهای ایرانیان علیه اعراب گردید.[۵۰] در این سال یعقوب لیث از عیاران سیستان که از تودهٔ پایین مردم بود اما نسب خود را به خسرو پرویز شاهنشاه ساسانی می‌رساند،[۵۱] در سیستان خروج کرد و پس از قلع و قمع کردن خوارج سیستان، در سال ۲۵۹ ق به عمر حکومت طاهریان پایان داده و ایالت خراسان را متصرف شد.[۵۲] یعقوب در سال ۲۶۲ق به جنگ با خلیفهٔ بنی عباس به بغداد رفت و در حالی که شرایط برای پیروزی وی آماده بود با نیرنگ خلیفه شکست خورد و موفق به فتح بغداد نشد.[۵۳] یعقوب سه سال بعد در جندی شاپور در حالی که سرزمین بزرگی را از کابل تا خوزستان در تصرف داشت، درگذشت.[۵۴] یعقوب از نخستین امیران مسلمان ایرانی بود که مشروعیت حکومت خود را بر قدرت خویش و نه فرمان خلیفهٔ عباسی استوار کرد. وی اوّلین کسی است که دستور داد تا شاعران به فارسی شعر سرایند و آنان را ترغیب کرد تا از سرودن شعر به زبان تازی دست بردارند.[۵۶] پس از درگذشت یعقوب، حکومتی که او تأسیس کرده بود به برادر او عمرو رسید که پس از شکست از امیر اسماعیل سامانی در سال ۲۸۸ ق از قدرت خلع شد[۵۷] ولی حکومت خاندان لیث که به صفاریان مشهور هستند کم و بیش در سیستان پابرجا ماند[۵۸] و در نیمهٔ دوّم سدهٔ چهارم قمری نیز خلف ابن احمد از بازماندگان صفاریان قیامی در سیستان برپا کرده و سالها در سیستان قدرت‌نمایی کرد[۵۹] تا آنکه در صفر سال ۳۹۳ ق سرانجام سلطان محمود غزنوی بر سیستان مسلط شد.[۶۰] مؤلف تاریخ سیستان تسلط ترکان بر سیستان را آغاز محنت سیستان می‌داند.[۶۱] از این دوره سیستان بیشتر اوقات در تصرف حکومتهای غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی بود که البته حکومتهای محلی نیز در آن دیار وجود داشتند که از استقلالی برخوردار نبوده و تحت اطاعت حکومتهای ذکر شده بودند[۶۲]. در نیمهٔ اوّل سدهٔ هفتم هجری سیستان به

تصرف مغولان درآمد و این دیار در معرض غارت و تخریب قرارگرفته و به شدت ویران شد.[۶۳] اما سخت‌ترین ضربه بر آبادی سیستان به وسیلهٔ تیمور و فرزند او شاهرخ وارد آمد. به نظر می‌رسد تیمور از سیستانیان کینه داشته است زیرا پیش از رسیدن به سلطنت، فرمانروای سیستان را در منازعه با نکودریان که همچون دیگر طوایف غز بارها به سیستان تاخته و آنرا مورد چپاول قرار می‌دادند،[۶۴] یاری کرده بود. ولی در عوض حاکم سیستان به او پاداشی نداد و حتی سیستانیان در هنگام بازگشت تیمور به ماوراءالنهر راه بر وی بسته بوده و او را مجروح می‌نمایند.[۶۵] تیمور نیز در سال ۷۸۵ ق پس از جنگهای سخت و درهم شکستن مقاومتهای دلاورانهٔ مردم سیستان، این سرزمین را تسخیر کرده و ضمن ویران کردن سیستان مردم این خطه را قتل عام می‌نماید.[۶۶] ویرانگری تیمور در سیستان باعث شده است تا وی در نقطهٔ مقابل رستم دستان که نمادی از عظمت سیستان بوده و آثار متعددی در سیستان به وی نسبت داده می‌شود، مظهر تخریب و ویرانی این سرزمین باشد و در بین مردم سیستان عامل اصلی نابودی و انحطاط این خطه حداقل تا دوران زیانبار اعمال سیاستهای انگلیس محسوب گردد.[۶۷] شاهرخ پسر تیمور هم با وجود اینکه در بیشتر مناطق ویرانگریهای پدرش را به آبادانی و عمران تبدیل نمود، در سیستان نه تنها به جبران خسارتهای تیمور اقدام نکرد، بلکه در سال هشتصد و یازده قمری و متعاقب پناه دادن سیستانیها به امیرزاده ابابکر که رقیب شاهرخ بود، به سیستان حمله‌ور شد. روضة‌الصفا دربارهٔ حمله شاهرخ به سیستان شرح داده است که شاهرخ دستور داد تا سدهای سیستان راکه در عهد رستم دستان بسته بودند، شکستند و دست به نهب و غارت آن دیار زدند و در آن بلاد اثری از زراعت نگذاشتند و با آنکه سیستان غلّه‌خیز بود، در اندک مدتی در معرض قحطی قرار گرفت.[۶۸]

ظهور شاه اسماعیل صفوی بر سیستان نیز همچون سایر بلاد ایران تأثیر گذار بود و حکومت سیستان که پیش از صفویه در تحت ادارهٔ خاندان کیانی قرارگرفته بود[۶۹] از صفویه اطاعت کرده و جزئی از قلمرو دولت صفوی شد.[۷۰] در دورهٔ صفویه، سیستان عصر آرامش نسبی را پشت سرگذارد و به غیر از مدت زمان کوتاهی که ازبکان در اوایل فرمانروایی شاه عباس این ایالت را تسخیر کردند،[۷۱] حاکمان کیانی سیستان تحت حمایت شاهنشاهان صفوی با اقتدار بر این خطه فرمانروایی می‌کردند. شاهان صفوی نیز همواره حامی خاندان کیانی بودند چنانچه شاه عباس پس از بیرون راندن ازبکان از سیستان، حکومت این خطه را بار دیگر به ملک جلال الدین کیانی سپرد.[۷۲] در هنگام قیام افغانهای غلجایی به رهبری محمود علیه دولت صفوی، افغانها از تعرض به سیستان پرهیز کردند، اما خاندان کیانی از صفویه چندان دفاع نکرد و ملک محمود کیانی بیش از آنکه درصدد یاری دادن به مخدومان صفوی خود باشد، در سودای رسیدن به شاهنشاهی ایران بعد از فروپاشی قطعی

سلسلهٔ در حال زوال صفوی بود و پس از تسخیر مشهد در سال ۱۱۳۵ ق، حکومت خودسرانه‌ای را در خراسان و سیستان ایجاد کرد که در سال ۱۱۳۹ ق به‌وسیلهٔ شاه تهماسب دوّم صفوی و نادر سرنگون گشت و خود ملک محمود نیز به امر نادر کشته شد.[۷۳] با این حال همچنان خاندان کیانی در سیستان صاحب قدرت و نفوذ فراوان بود، در اواخر فرمانروایی نادر شاه، مردم سیستان علیه افزایش مالیاتها قیام کردند که این قیام به وسیلهٔ علیقلی‌خان برادرزادهٔ نادرشاه (عادلشاه بعدی) سرکوب گردید.[۷۴] پس از قتل نادرشاه (۱۱۶۰ ق) فرمانروایی مناطق شرقی ایران به احمدشاه ابدالی رسید و در سیستان نیز خاندان کیانی همچنان حکومت را در اختیار داشتند. در این دوره احمدشاه ابدالی از کمترین دخالتی در امور سیستان پرهیز می‌کرد[۷۵] اما خاندان کیانی، حکومت سیستان را تحت حمایت پادشاه ابدالی (سدوزایی) قرار داده بودند و مناسبات نزدیکی بین احمدشاه ابدالی و حکومت سیستان وجود داشت. چنانچه احمدشاه، دختر سلیمان کیانی فرمانروای سیستان را به عقد ازدواج خود در آورد.[۷۶] حکومت سیستان پس از مرگ احمدشاه ابدالی نیز همچنان از پادشاهی ابدالی (سدوزابیها) اطاعت می‌کرد[۷۷] ولی با درگذشت تیمور شاه فرزند احمدشاه ابدالی در سال ۱۲۰۷ ق، نفوذ خاندان سدوزایی بر سیستان تقریباً از بین رفت و سیستان که باز هم تحت حکومت خاندان کیانی قرار داشت، از آن برهه به بعد به تدریج بیشتر از دولت تازه تأسیس قاجاریه که جانشین صفویه بود، اطاعت می‌کرد.[۷۸] اما این امر مانع از این نبود که سرداران افغانی نیز چه آنهایی که از دولت ایران اطاعت می‌کردند و چه مخالفان دولت ایران در برخی اوقات سیستان را عرصهٔ تاخت و تاز قرار ندهند.[۷۹] ضمن اینکه فرمانروایان سیستان هم در مواقعی از سرداران افغانی نظیر: شاه محمود، فیروز و کامران ابراز اطاعتهایی می‌کردند.[۸۰] سیاست دولت ایران برای تثبیت اقتدار دولت در سرزمینهای شرقی که پس از فراغت از جنگهای ایران و روس و از سال ۱۲۴۵ ق به وسیلهٔ فتحعلی شاه و شاهزاده عباس میرزا نایب‌السلطنه ولیعهد تعقیب می‌شد، مشمول سیستان هم بود و اگرچه عباس میرزا مجال پرداختن به امور سیستان را پیدا نکرد ولی محمد شاه در سال ۱۲۵۰ ق و پس از تصرف سیستان به وسیلهٔ شاهزاده کامران میرزا سدوزایی حکمران هرات، درصدد فیصلهٔ کار سیستان و هرات برآمد[۸۱] و در سال ۱۲۵۳ ق در این راستا به هرات لشکرکشی کرد که این سفر جنگی اگرچه منجر به فتح هرات نشد اما مانع از دست‌اندازئیهای کامران بر سیستان گردید. در باقی ایام فرمانروایی محمد شاه قاجار، سیستان همچنان در تصرف امیران محلی بود که بیشتر از دولت ایران اطاعت می‌کردند.[۸۲] در عصر محمدشاه پس از آنکه تلاشهای شاهزاده کامران سدوزایی برای پشتیبانی از ملک جلال الدین آخرین کیانی که مدعی قدرتمندی برای حکومت سیستان به شمار می‌رفت با شکست روبه‌رو شد، قدرت در سیستان بین سه خاندان بزرگ سربندی، شهرکی و

سنجرانی تقسیم شد که در این میان سربندیها از اهمیت بیشتری برخوردار بودند و حاکمان اصلی سیستان در این دوره محسوب می‌گردیدند.[۸۳]

وجه تسمیهٔ سیستان

سرزمین سیستان دارای نامهای گوناگونی در طول تاریخ بوده است و اقوامی نیز که از این خطه عبور کرده‌اند، بعضاً از این سرزمین با نامهای گوناگونی یاد کرده‌اند. در اوستا از منطقهٔ که بعدها سیستان لقب گرفت به عنوان «ای تومنت» نام برده شده است.[۸۴] این در حالی است که در کتیبه‌های داریوش بزرگ از این خطه به نام «زرنگ» ذکر شده است که به عقیدهٔ سر هنری راولینسون برگرفته از واژهٔ «زرکا» به معنای سرزمین دریاچه بوده است.[۸۵] مورخان یونانی عهد باستان نیز از سرزمین سیستان با عناوین مختلفی یاد کرده‌اند. بطلمیوس از این خطه عنوان «آریاپولیس» نام برده است.[۸۶] هرودوت سیستانیها را «سرنگیانها» می‌خواند و آنها را از طریق خویشاوندی به طایفهٔ آریایی «سگرتیان» مربوط می‌داند. تاریخ نویسان اسکندر مقدونی اغلب نام مذکور را به «درنگی» و «درنگیانا» تغییر داده‌اند و این در حالی است که به سرزمینی با نام «آریا گراسپی» نیز در محدودهٔ «درنگیانا» اشاره کرده‌اند.[۸۷]

اما در سال ۱۳۰ پ.م و در روزگار اشکانیان و پس از حملات اقوام یوئه‌چی به سرزمین سکاها، اقوام سکایی مبادرت به مهاجرت گسترده‌ای به سرزمین زرنگ می‌نمایند و از آن هنگام به بعد این سرزمین به سگستان و پس از حملهٔ اعراب به سجستان و به مرور به سیستان مشهور شد.[۸۸] به غیر از نامهایی که ذکر شد، دو نام دیگر نیز به ایالت سیستان در برهه‌های مختلف اطلاق گردیده است. یکی زابلستان که بنابه تعریف برهان قاطع، نام ولایت سیستان و نام قوم و طایفه‌ای بوده است[۸۹] و دیگری نیمروز که مورخی همچون بیهقی این عنوان را دربارهٔ ایالت سیستان به‌کار برده است[۹۰] و موسی خورنی، مورخ ارمنی حتی از این هم فراتر رفته و اعتقاد دارد که از سرتاسر کشور ایران تا سدهٔ پنجم میلادی با نام «چی اشتیانیمروز» نیز یاد می‌شده است و از این عصر به بعد نام نیمروز فقط به ایالت سگستان محدود گردیده است.[۹۱] نام نیمروز از این رو بر سیستان گفته شده است که نصف النهاری که از سیستان می‌گذرد نیمکرهٔ شرقی را به دو قسمت مساوی تقسیم می‌کند و نامگذاری سیستان به نیمروز، آگاهانه یا ناآگاهانه نشئت گرفته از یک حقیقت علمی بوده است.[۹۲] دربارهٔ نام سیستان شایان ذکر است که فردوسی از سه عنوان زابلستان، نیمروز و سیستان تقریباً به طور مترادف استفاده کرده است. چنانچه در هنگام آمدن زال به همراه سام به سیستان آورده است:

سوی زابلستان نهادند روی　　نظاره برایشان همه شهر و کوی

چـو آمـد بـه نـزدیکی نـیمروز | خـبر شـد ز سـالار گـیتی‌فروز
بـیاراسـته سـیستان چـون بـهشت | گلش مشکسارا بُد و زرش خشت[۹۳]

محدودهٔ جغرافیایی سیستان

دربارهٔ حدود و ثغور سیستان نیز اظهارنظرهای مختلف و گاه ضد و نقیضی ابـراز شـده است. مؤلف تاریخ سیستان حدود شرقی سیستان را کشمیر می‌داند و از بُست و رخج و زمین داور و کابل و اسفزار و غور و کشمیر و گردیز و غزنین به عنوان سرزمینهای که تحت تسلط فرمانروایان سیستان بودند. نام می‌برد[۹۴] و در جایی دیگر مناطق ذیـل را بـه عـنوان بـخشهای مـختلف سـیستان ذکـر می‌کند:«اسفزار و جبل نیه، سردرهٔ هندقانان، فراه، خواش، فُلاد، فشنج، نـوزاد، بست، زمـین داور، رخج، کش و رودبار، زابل، کابل.»[۹۵]

با وجود ادعاهای صاحب تاریخ سیستان بـا تـوجه بـه مسـتندات تـاریخی مـی‌توان مـحدودهٔ جغرافیایی سیستان را منطقی‌تر ترسیم کرد. در اوستا حدود شمالی و شرقی وادی هیرمند (سیستان) به هرات و رخج که تقریباً با قندهار مطابقت دارد، محدود می‌گردد.[۹۶] در کتیبه‌های داریوش بزرگ نیز حدود زرنگ (سیستان) از غرب و جنوب و شمال و شرق در بین مناطقی مانند: پارت، هرات، رخج یا آراخوزیا (قندهار و قسمتهایی از ایالات سرحد و بلوچستان پاکستان امروز) تحدید می‌گردد.[۹۷] در سده‌های بعدی نیز به احتمال زیاد سیستان تقریباً دارای همین حدود جغرافیایی بود. سیستان در دورهٔ اسلامی منتهی‌الیه حدود شرقی سرزمینهای اسلامی و هـمسایهٔ کـابل بـود، کـه مسـتقل از حکومت خلافت اسلامی به شمار می‌رفت. یعقوبی در البدان از نواحی ذیل به عنوان سرزمینهای سیستان نام می‌برد: بُست، جوین، رخج، خشک، بلمر، خواش و خطه‌ای که از آن به عنوان ناحیهٔ بزرگ زرنج و پایتخت شاه ربتیل (کابلشاه) یاد می‌کند.[۹۸]

جدای از وصفی که یعقوبی از حدود سیستان می‌نماید در آثار دیگر نویسندگان نیز اشـاراتـی دربارهٔ محدودهٔ جغرافیایی سیستان وجود دارد و در مجموع می‌توان این ایالت را در دوران اسلامی نیز منطقه‌ای دانست که از غرب به قائنات و کرمان و از شمال به هرات و هزاره‌جات و از شرق به قندهار و از جنوب به بلوچستان محدود بوده است.[۹۹] ولی آشکارا نمی‌توان گفت که چه مناطقی سیستان را از این ایالات جدا می‌ساخته و برای نمونه آیا نواحی همچون فراه منطقه‌ای مستقل به شمار می‌رفته است و یا جزئی از هرات بوده و یا متعلق به سیستان محسوب می‌گردیده است.[۱۰۰] به نظر می‌رسد وضعیت چنین مناطقی با توجه به سیاست حکومت مرکزی و نیز قدرت حـاکـمان محلی مشخص می‌شده است و آشکارا نمی‌توان این نواحی را جزئی از سیستان دانست یا آنـها را

مناطقی خارج از این ایالت به حساب آورد.

در هنگام ظهور صفویه، فرمانروای کیانی سیستان بر مناطقی همچون: نـه و بـندان (واقـع در شهرستان نهبندان و منطقهٔ بیرجند کنونی)، قلعهٔ کاه (در ایالت فراه افغانستان امروز)، اوق (مطابق لاش و جوین)، خاش (مشرق ایالت نیمروز افغانستان امروز) و سرزمینهای واقع در کنار سـفلای هیرمند که گرمسیرات نیز خوانده می‌شد (جنوب ایالت نیمروز و هلمند افغانستان کنونی) حکومت می‌کرده است.[۱۰۱]

در دوران صفویه نیز می‌توان سرزمین سیستان را منطقه‌ای از شمال محدود به هرات و از غرب به قائنات و کرمان و از شرق به قندهار و از جنوب به بلوچستان دانست و با توجه به اینکه شاه تهماسب در سال ۹۴۳ قمری به عنوان تنبیه فرمانروای سیستان، مناطق اوق همراه با فراه، اسفزار، غور، دره، اسکن، ساخر و تـولک را از حکـومت سـیستان جـدا کـرده و بـه یک حکـومت مـجزا می‌سپارد.[۱۰۲] می‌توان محدودهٔ طبیعی سیستان را در ابتدای فرمانروایی شاه تهماسب صفوی ترسیم کرد. دربارهٔ حدود غربی سیستان در عصر صفویه باید گفت نمی‌توان منطقهٔ مشخصی برای تعیین حد سیستان از کرمان و قائنات مشخص کرد و همین وضعیت دربارهٔ قلمرو جنوبی سیستان و تعیین محدودهٔ بین سیستان و بلوچستان نیز صادق است و در مورد حدود شرقی و شمالی نیز مشخص کردن این مسئله که نواحی همچون گرمسیر و زمین داور بیشتر مربوط به قندهار بوده‌اند یا سیستان به طور دقیق ممکن نیست و همین قدر باید گفت کـه قـلعهٔ بُست کـه ویـرانـه‌های آن در نـزدیکی لشکرگاه، مرکز ایالت هلمند واقع در افغانستان امروز است، از نظر تاریخی و جغرافیایی به سیستان مربوط بوده، ولی در دورهٔ صفویه از این منطقه به عنوان گرمسیر قندهار و ناحیه‌ای متعلق به قندهار نام برده‌اند.[۱۰۳] اما در عصر قاجاریه بر اساس نقشه‌ای که ژنرال فریه* از صاحب‌منصبان ارشد نظامی فرانسه از سیستان در سال ۱۸۴۶ (۱۲۶۲ ق) ترسیم کرده است. سیستان شامل مـناطقی هـمچون رودبار و تراکو و قلعهٔ فتح و سه کوهه و حوض‌دار و جهان‌آباد و لاش و جوین بوده است.[۱۰۴]

از مذاکرات سیاسی و نیز سفرنامه‌های سیاحان خارجی برمی‌آید که سیستان در عصر قاجاریه از مناطقی همچون ملخان،[۱۰۵] خاش،[۱۰۶] رودبار،[۱۰۷] اشکینک، چهار برجک، بندر کمال خان، ترکوم (ترقو)، قلعهٔ فتح، نادعلی، چخانسور،[۱۰۸] لاش و جوین، قلعهٔ کـاه،[۱۰۹]، بـرج مـیرگـل، جـلال‌آباد (بهرام‌آباد)، جهان‌آباد، ینجار، نصرت‌آباد (ناصرآباد)، سه کوهه و حوض‌دار[۱۱۰] تشکیل می‌شده است. و بنابراین می‌توان شهرستان زابل واقع در استان سیستان و بلوچستان ایران[۱۱۱] و تقریباً تمامی ایالت

---

* Ferrier.

نیمروز افغانستان[۱۱۲] و قسمتهایی از جنوب و غرب ایالت هلمند افغانستان[۱۱۳] و مناطق بسیار محدودی از ایالت فراه افغانستان را که در حوالی قلعهٔ کاه قرار دارد. محدودهٔ منطقهٔ سیستان در عصر قاجاریه و حتی عهد ناصرالدین شاه قاجار و در هنگام حکمیت گلداسمید بین ایران و افغانستان دانست.

مکانهای تاریخی و باستانی سیستان

سیستان سرزمینی باستانی و پر از اسطوره و تاریخی حماسی است و جای جای این سرزمین دارای آثار باستانی است که از عظمت فرهنگی و تاریخی این دیار حکایت می‌کند. این سرزمین دارای کرسی‌نشینهای بزرگی بوده است، آگریاسپ اوّلین پایتخت سیستان است که تأسیس آن را به گرشاسب نسبت می‌دهند.[۱۱۴] بنابه عقیدهٔ سر هنری راولینسون بعدها به جای آگریاسپ شهری به نام «رام شهرستان» ساخته می‌شود که در عصر ساسانی مرکز سیستان می‌گردد.[۱۱۵] دربارهٔ محل این شهر بزرگ نظریات متفاوت است و در حالی که راولینسون این شهر را در نزدیکی رام رود بین ترقون و حوض دار می‌داند.[۱۱۶] تیت* این عقیده را مستدلاً رد می‌کند و بدون اینکه محل دقیق رام شهرستان را مشخص نماید این شهر را در فاصلهٔ ۷/۵ کیلومتری نادعلی و ۵ کیلومتری قصبهٔ خوابگاه می‌داند[۱۱۷] و این در حالی است که هرتسفلد باستان‌شناس معروف بر این باور بوده است که رام شهرستان در محل آتشکدهٔ کرکو در ناحیهٔ میان کنگی شهرستان زابل قرار دارد.[۱۱۸]

به هر حال در هر سه منطقهٔ ذکر شده آثار باستانی نیز وجود دارد که مورد مطالعهٔ افراد مذکور قرار گرفته است. بعد از رام شهرستان نیز شهر زرنج کرسی‌نشین سیستان می‌گردد.[۱۱۹] رام شهرستان بنابه گفتهٔ استخری جغرافی‌دان معروف [۱۲۰] به علت شکستن بند رود هیرمند و قطع شدن جریان آب رودخانه رو به ویرانی می‌گذارد و به جای رام شهرستان شهر بزرگ دیگری به نام زرنج یا بنای کی ساخته می‌شود.[۱۲۱] زرنج شهری است که اسدی توسی بنای آن را به گرشاسب نسبت می‌دهد،[۱۲۲] اما بنا به روایات محلی ساختهٔ کیخسرو است.

تیت ایجاد زرنج را بعد از نابودی رام شهرستان می‌داند و به تحقیق، محل این شهر را با نادعلی مطابقت می‌دهد و بناها و آثار نسبتاً زیادی نیز از شهر باستانی زرنج یا «بنای کی» در نادعلی مشخص کرده است.[۱۲۳] زرنج در عصر صفاریان نیز دارالحکومهٔ سیستان بوده و کاخهای یعقوب و عمرو لیث در این شهر وجود داشته است. اما بنا به تحقیقات تیت حداقل از زمان خلف ابن احمد در سال ۳۶۵

---

* Tate.

ق، زرنج دیگر کرسی‌نشین سیستان نبوده است بلکه از این عصر تا هنگام حملهٔ تیمور شهر زاهدان واقع در هشت کیلومتری زرنج مرکز سیستان بوده است که این شهر نیز بر اثر حملهٔ تیمور، نابود می‌گردد. از زاهدان آثار و بناهای زیادی برجای مانده است که تیت در تحقیقاتش دربارهٔ این آثار توضیحات مفیدی داده است.[۱۲۴] شایان ذکر است که در سدهٔ بیستم میلادی دولت افغانستان اسم شهر نادعلی را به نام تاریخی آن زرنج تبدیل و این شهر را مرکز ایالت نیمروز می‌نماید و دولت ایران نیز در محل موسوم به دزد آب، شهر زاهدان را که مرکز استان سیستان و بلوچستان می‌باشد، ایجاد می‌کند.

در سیستان بناهای زیادی نیز به خاندان گرشاسب و بزرگان این دودمان همچون: گرشاسب، سام و رستم منتسب می‌گردد و حتی مکانهای پرشماری نیز به اسب افسانه‌ای رستم، رخش منسوب است.[۱۲۵] از جمله آثار خاندان گرشاسب در سیستان می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: جوی گرشاسب، کانال آبی که ایجاد آنرا به گرشاسب نسبت می‌دهند و کانال بزرگی از رود هیرمند در نزدیکی منطقهٔ رودبار است،[۱۲۶] ترقون در نزدیکی مرز کنونی ایران و افغانستان که آن را تراکوم یا ترقو نیز می‌خوانند و بنابه روایات محلی تولد رستم در این مکان واقع شده است و دارای آتشکده‌ای نیز بوده است.[۱۲۷] در محل ترقون تیت تحقیقاتی انجام داده و آثار باستانی به دست آورده است.[۱۲۸] چخانسور یکی از مهم‌ترین شهرهای سرزمین سیستان نیز بنابر روایات محلی همان جایی است که عروسی گیو پسر گودرز پهلوان بزرگ ایران با دختر رستم دستان واقع شده است.[۱۲۹] قصبهٔ دارک در جنوب منطقهٔ موسوم به حوض دار که هم اکنون بین شهر سوخته و قریهٔ تاسوکی قرار دارد هم، مکانی است که آنرا آخور رخش، اسب افسانه‌ای رستم می‌دانند. برج لار نیز در نزدیکی نادعلی مکانی است که به آخور رخش منسوب است[۱۳۰] و همچنین محل موسوم به قرنین یا قریتین که این مکان هم به آخور رخش مشهور است ولی از جهت اینکه زادگاه و محل زندگی یعقوب لیث صفار نیز بوده است،[۱۳۱] از اهمیت به سزای تاریخی برخوردار است. راولینسون در نقشهٔ خود قرنین را با فاصله‌ای نسبتاً زیاد در شرق چخانسور نشان داده است.[۱۳۲] کوه خواجه واقع در ۱۷ کیلومتری شهر زابل نیز محل دیگری در سیستان است که بر آن تصویری نشسته از رستم دستان با گرزی بر دست نقش بسته است و البته در این کوه آثار باستانی با عظمت دیگری مانند قلعه دختر که آن را آتشکده‌ای ساخته شده در حدود قرن سدهٔ میلادی می‌دانند و مکان باستانی مشهور به «کوچک چل کنجه» و نیز آثاری مربوط به سکاها وجود دارد. دربارهٔ کوه خواجه باید گفت این کوه با کوه «اوشیدا» که در اوستا برای کوهی در سیستان ذکر شده است، مطابقت داده می‌شود.[۱۳۳]

آثار زردشتی سیستان هم از اهمیت به سزایی برخوردار است. آتشکدهٔ کرکوی یا کرکویه که یکی

از سه آتشکدهٔ بزرگ ایران باستان بوده است و در آن سرود مخصوصی به نام سرود کرکوی می‌خواندند.[۱۳۴] بنای این آتشکده را که بقایای آن در حال حاضر در ناحیهٔ میانکنگی وجود دارد،به بهمن اسفندیار و نیز کیخسرو هم نسبت داده‌اند. جدای از آتشکدهٔ کرکو، آتشکده‌های ترقون و راشک نیز در سیستان وجود دارد و همچنین آثار زردشتی بسیاری نیز که حتی مربوط به بعد از اسلام است.[۱۳۵] دربارهٔ آثار زردشتی سیستان نکته‌ای که بسیار جالب توجه است، منطقه‌ای از درختان سرو در ناحیهٔ درگ «هوکات» است که کاشتن این سروها بنا به تحقیقات تیت به سه هزار سال پیش برمی‌گردد و به عقیدهٔ این محقق یادگاری از عهد پیدایش زردشت و متأثر از تعالیم او می‌باشد. این درختان که در هنگام بازدید تیت از قریهٔ درگ ۲۱ متر ارتفاع داشته‌اند نمونه‌ای از نبوغ کسانی است که آنها را کاشته‌اند و موفق شده‌اند ضمن جاویدان کردن یاد خود، مسیر آبهایی را که از این درختها می‌گذرد هزارها سال ثابت نگاه داشته و در راستای نیات مذهب زردشت، خدمت بزرگی به کشاورزی در خطهٔ سیستان بنمایند. به غیر از درختان «درگ» که در قریه‌ای به همین نام در نزدیکی جوین قرار دارد و تیت بر این باور بوده است که حتی قدمتی دیرپاتر از سرو معروف و افسانه‌ای کاشمر دارد.

درخت سرو بزرگی نیز در قریهٔ سنگن واقع در شمال شهرستانهای بمپور و سراوان قرار دارد که سرپرسی سایکس* آن را بزرگ‌ترین سرو جهان دانسته است که باید قدمتی به درازای درختان سرو درگ داشته باشد.[۱۳۶] به غیر از آثار باستانی مربوط به دوران پیش از اسلام، آثاری نیز از دوران بعد از اسلام در سیستان وجود دارد که از مهم‌ترین آنها می‌توان به بقایای شهر زاهدان، قلعهٔ فتح و نیز آثار باقیمانده از کاخهای و دیگر بناهای ایجاد شده به وسیلهٔ فرمانروایان کیانی سیستان اشاره کرد.[۱۳۷]

دربارهٔ آثار باستانی سیستان باید از مهم‌ترین یادگارهای تاریخی این خطه که یکی از قدیمی‌ترین و با عظمت‌ترین آثار باستانی ایران و بلکه جهان است یعنی شهر سوخته نیز یاد کرد که در شصت کیلومتری جنوب زابل قرار دارد و پر از یادگارهای باستانی مربوط به یکی از کهن‌ترین تمدنهای جهان است و آثاری دارد که برخاسته از فکر بدیع بشر در چندهزار سال پیش است. قدمت تمدن شهر سوخته به ۳۵۰۰ تا ۴۰۰۰ سال پ.م می‌رسد[۱۳۸] و کاوشهای باستانی در این منطقه در آینده، تاریخ ایران باستان را بیش از گذشته روشن خواهد کرد.

* Percy Sykes.

بافت جمعیتی سیستان

مردم سیستان شامل تیره‌ها و اقوام مختلفی هستند. در سیستان اقوامی همچون: براهوییها، کردها، لرها، فارس زبانها و بلوچها و افغانها وجود دارند. سیستانیهای فارسی زبان، کهن‌ترین قوم این سرزمین بوده و از دیرباز و تاریخی که دقیقاً مشخص نیست در این خطه زندگی می‌کردند.[۱۳۹] از مهم‌ترین خاندانهای سیستانی می‌توان به خاندان کیانی که صدها سال در سیستان فرمانروایی کرده و نسب خود را به شاهنشاهان کیانی می‌رساندند، اشاره کرد.[۱۴۰] افزون بر این دودمان کهن باید از خاندان کیخا نیز نام برد که معنای آن کلمهٔ «کیانی خواه» است.

این خاندان، تولیت آتش مقدس موجود در آتشکده‌های ترقون و کرکو را عهده دار بود.[۱۴۱] خاندان پهلوان هم از سایر خاندانهای کهن سیستانی است ضمن اینکه طایفه‌های کنده، دیوانه و دادی نیز از دیگر سیستانیهای فارسی زبان هستند.[۱۴۲] جدای از این اقوام از سیستان تیره‌های نژادی نیز برخاسته‌اند که ریشه‌های نژادی آنها به سکاها و اشکانیها بازمی‌گردد که در این زمینه می‌توان به طایفه‌های ساجدی و کاشانی اشاره کرد؛ این طایفه‌ها بیشتر در خارج از سیستان پراکنده شده‌اند.[۱۴۳] از طایفه‌های ساجدیها که دارای ارتباطاتی با جوکیان سند بوده‌اند به عنوان «جات» یاد شده است.[۱۴۴]

دربارهٔ غزها که از ماوراءالنهر به سیستان آمده‌اند باید از نوشیروانیها و همچنین منگلها نام برد که البته جمعیت عمده‌ای را در سیستان چند سدهٔ اخیر تشکیل نداده و بیشتر به سرزمینهای مجاور سیستان رفته‌اند.[۱۴۵] براهوییها نیز از ساکنان سیستان هستند که جزء اقوام بلوچ محسوب می‌گردند[۱۴۶] و در حال حاضر در نزدیک لوتک، حسین‌آباد و سه کوهه زندگی می‌کنند.[۱۴۷] در عصر نادرشاه، فرمانروایی بلوچستان به نظیرخان براهویی می‌رسد.[۱۴۸] ریشه‌های نژادی براهوییها دقیقاً مشخص نیست ولی فریه و راولینسون آنها را به سکاها منسوب می‌کنند و تیت نیز ضمن اشاره به این موضوع، براهوییها را به غزها نیز مربوط می‌داند.[۱۴۹] کردها نیز از اقوامی هستند که در سیستان حضور داشته‌اند[۱۵۰] و هم اکنون نیز جمعیت اندکی از کردها در بلوچستان وجود دارد.[۱۵۱] دربارهٔ سابقهٔ حضور لرها در سیستان افزون بر اینکه تیت به پیشینهٔ حضور طایفه‌های بختیاری در سیستان اشاره می‌کند.[۱۵۲] طایفه‌ای نیز به نام ممسنیها یا محمد حسنیها در سیستان و همچنین در بلوچستان ساکن بوده‌اند.[۱۵۳]

اما عمده‌ترین تیره‌های فارسی زبان ساکن سیستان، سربندیها و شهرکیها هستند. سِر پرسی سایکس سربندیها را منسوب به ایل براهویی دانسته و بر پایهٔ تحقیقات خانیکوف* توضیح داده

---

* Khanikov.

است که سربندیها پس از آنکه به وسیلهٔ تیمور قلع و قمع می‌گردند، به بروجرد کوچ داده می‌شوند و نادرشاه بعداً عده‌ای از آنها را به سیستان می‌فرستند[۱۵۴] ولی شواهد حاکی از حضور سربندیها در سیستان از زمان قدیم‌تری است. چنانچه تیت آمدن سربندیها به سیستان را مربوط به سه سدهٔ پیش از زمان خود یعنی سدهٔ هفدهم میلادی و سدهٔ یازدهم هجری می‌داند. میرزا سعیدخان انصاری وزیر امور خارجهٔ ناصرالدین شاه نیز ورود سربندیها به سیستان را به زمان صفویه مربوط می‌دانسته است و در این باره ابراز داشته است: «سردار علی خان و برادر و پدرش که همه در آنجا (سیستان) حکومت کرده و حاکم بوده‌اند از اهل سربند عراق (اراک) بوده‌اند و از جانب سلاطین صفویه به آنجا مأمور شده‌اند، الی حال بوده‌اند و هستند.[۱۵۵]»

عقیدهٔ میرزا سعیدخان دربارهٔ سربندیها به نظر صحیح می‌آید. دربارهٔ مسقط الرأس سربندیها که میرزا سعید خان آن را در سربند عراق عجم می‌داند، این باور با واقعیات تاریخی و جغرافیایی و نیز نظریات گلداسمید و خانیکف مطابقت دارد.[۱۵۶] مهاجرت سربندیها به سیستان در عصر صفویه هم، با تاریخی که تیت از آمدن سربندیها به این خطه ارائه داده است همخوانی دارد و با سیاستهای شاه عباس صفوی در کوچ دادن ایلات سلحشور به سرزمینهای مرزی نیز مطابقت دارد. سربندیها در سدهٔ سیزدهم هجری اهمیت به‌سزایی در صحنهٔ سیاسی سیستان پیدا می‌کنند و بر قسمتهای وسیعی از این سرزمین حکومت می‌کنند. مرکز حکومت آنها در این عصر سه کوهه بود.[۱۵۷] سربندیها در حال حاضر نیز جمعیت عمده‌ای در سیستان محسوب می‌شوند و در حدود سه هزار خانوار جمعیت تقریبی آنهاست،[۱۵۸] سربندیها شیعهٔ مذهب و فارس هستند.[۱۵۹] از دیگر فارسهای سیستان می‌توان به شهرکیها اشاره کرد که تیت آنها را ایرانیان خالصی می‌داند.[۱۶۰] شهرکیها هیچگاه اهمیت سیاسی سربندیها را نداشتند.[۱۶۱] اما در برهه‌ای از سدهٔ سیزدهم هجری به قدرت سیاسی قابل توجه‌ای در سیستان تبدیل می‌گردند.[۱۶۲]

طایفه‌های بلوچ نیز در سیستان از دیرباز حضور داشته‌اند. بنابه نظر تیت بلوچها از دیرباز در سراسر شاهنشاهی ایران به عنوان قبایل اسب سوار و چوپان شناخته می‌شدند[۱۶۳] و این حقیقت در سیستان وجود دارد که طایفه‌هایی با ریشه‌های کرد، لر، ترک و تاجیک به دلیل ویژگی کوچ‌نشین بودن بلوچ محسوب می‌شوند.[۱۶۴] در سدهٔ سیزدهم هجری دو طایفهٔ نارویی و سنجرانی از بین بلوچها به قدرت زیادی در سیستان دست می‌یابند و بر مناطق وسیعی از این سرزمین حکومت می‌کنند.[۱۶۵]

افغانها هم در سیستان حضور وسیعی دارند و البته این حضور به منطقه‌ای از سیستان محدود است که هم اکنون در درون خاک افغانستان قرار دارد.[۱۶۶] زمان ورود بیشتر افغانها به سیستان به ویژه

افغانهای غلجایی به عصر بعد از قیام میرویس علیه شاه سلطان حسین صفوی باز می‌گردد و بعد از تسلط افغانها بر قسمتهایی از سیستان نیز به مرور جمعیت افغانی این سرزمین بیشتر شد.[۱۶۷] با این حال طایفه‌ای از افغانها که اسحاق زئی خوانده می‌شوند احتمال داده می‌شود از دیرباز در سیستان سکنی داده شده‌اند و تیت ریشهٔ آنها را به سکاها مرتبط می‌داند و کلمهٔ اسحاق زئی را نیز برگرفته از لغت سگزی می‌داند.[۱۶۸]

از دیگر افغانهای سیستان می‌توان به طایفه‌های غلجه‌ای، ترین، علی زئی و صیاد اشاره کرد.[۱۶۹]

وضعیت سیاسی سیستان در عصر ناصرالدین شاه

در زمان فرمانروایی ملک بهرام کیانی در سیستان که مقارن با عصر فتحعلی شاه قاجار بود، اقتدار کیانیان بر سیستان روز به روز متزلزل‌تر شد و خانهای محلی نظیر: علم خان ناورویی، میرخان سربندی، هاشم خان شهرکی و فرزندان جان بیگ سنجرانی قدرت زیادی بدست آوردند.[۱۷۰] این در حالی بود که سالوخان اسحاق زئی معروف به شاه پسند خان نیز در لاش و جوین حکومت خودسرانه‌ای را ایجاد کرده بود.[۱۷۱] در این میان پیوند جلال الدین فرزند ملک بهرام کیانی با دختر خان‌جان خان فرزند جان بیگ سنجرانی اعتبار زیادی برای خان جان خان سنجرانی حاصل کرد و وی در منطقهٔ چخانسور به حاکم مقتدری تبدیل شد.[۱۷۲] در همین اوان علم خان ناورویی نیز منطقهٔ برج علم خان و قلعهٔ نو در شمال شرقی سه کوهه را در اختیار خود گرفته بود و سردار محمد رضا خان فرزند میرخان سربندی هم در سه کوهه یک نوع حکومت تشکیل داده بود و هاشم خان شهرکی هم در منطقه دشتک قدرت داشت. مقر خاندان کیانی نیز در جلال آباد و بنجار بود که در آن جلال الدین فرزند ملک بهرام با ادعاء حکومت بر سیستان به فرمانروایی غیر مقتدارنهٔ خود می‌پرداخت.[۱۷۳] در سال ۱۲۵۱ق و در عصر محمد شاه قاجار، جلال الدین از مقر حکومت خود رانده شده بود و در هرات سکنی گزیده بود که این مسئله، کامران حاکم هرات را تحریک به مداخله در امور سیستان کرد[۱۷۴] و جلال الدین بار دیگر با کمک کامران برای مدت کوتاهی در سیستان حکومت را در اختیار می‌گیرد. ولی بعد از لشکرکشی محمدشاه به هرات و ضعیف شدن کامران، خانهای سیستان مجدداً علیه جلال الدین قیام کرده و خود وی نیز از سیستان اخراج می‌شود و بدین ترتیب عمر حکومت کیانیان بر سیستان برای همیشه به پایان می‌رسد.[۱۷۵] پس از نابودی اقتدار کیانیان، بیشتر متصرفات آخرین فرمانروای آنها یعنی جلال الدین به محمد رضا خان سربندی می‌رسد و مقدار کمتری از این متصرفات هم سهم ابراهیم خان فرزند و جانشین خان جان خان سنجرانی و سایر متصرفات نیز نصیب هاشم خان شهرکی می‌گردد و این در شرایطی بود که شاه

پسند خان هم چنان در لاش و جوین با اقتدار حکومت می‌کرد.[۱۷۶] خانهای سیستان همگی از دولت ایران اطاعت می‌کردند[۱۷۷] و اگرچه دولت به واسطهٔ فاصلهٔ زیاد سیستان از مرکز در عمل قدرت دخالت در امور داخلی سیستان را نداشت، ولی از حاکمان تحت الحمایهٔ خویش در سیستان دفاع می‌کرد و آنها نیز می‌کوشیدند هرچه بیشتر خود را به دولت ایران وابسته نمایند.[۱۷۸] ولی دولت انگلیس که سیادت ایران بر سیستان را تحمل نمی‌کرد از تحریک امیران افغانی برای دخالت در امور سیستان خودداری نمی‌ورزید[۱۷۹] اما اطاعت امیران افغانی از دولت ایران و سلطه و نفوذ روز افزون دولت ایران بر یار محمدخان حاکم هرات و کهندل‌خان حاکم قندهار که خود را تبعهٔ دولت ایران و مجری فرامین شاه می‌دانستند[۱۸۰] مانع این امر گردید و حتی موجب شد تا دولت ایران در ابتدای عصر فرمانروایی ناصرالدین شاه و در هنگام صدارت امیرکبیر سرکوبی بعضی از خانهای سیستان از جمله: احمدخان فرزند و جانشین شاه پسندخان حاکم لاش و جوین راکه در فکر خود سری بودند به یار محمدخان حاکم هرات و کهندل خان حاکم قندهار بسپارد[۱۸۱] و حکومت «لاش و جوین» نیز برای مدتی کوتاه در اختیار مهر دل خان برادر کهندل خان قرار گرفت.[۱۸۱] در این دوران که هرات و قندهار تبدیل به ایالاتی در درون دولت ایران شده بودند، سیستان نیز کاملاً تحت اطاعت دولت ایران بود، اما محیط خانخانی سیستان اجازهٔ دخل و تصرفات بی‌واسطه را به دولت ایران نمی‌داد و دولت ایران از طریق خانهای سیستان از جمله: محمد رضا خان سربندی در این سرزمین اعمال حاکمیت می‌کرد، با این حال سیستان به دولت ایران مالیات نیز می‌پرداخت و دولت ایران حتی در برهه‌ای بخشی از مالیات سیستان را برای بهبود اوضاع حکومت هرات اختصاص داد.[۱۸۲] در ضمن در این عصر، دولت ایران از اعمال قدرت کهندل خان حاکم قندهار در سیستان حمایت می‌کرد و وی که خود تحت الحمایهٔ دولت ایران بوده و با پشتیبانی دولت ایران به حکومت قندهار رسیده بود[۱۸۳] و تا آخر عمر خود به دولت ایران وفادار بود[۱۸۴] نیز محمد رضا خان سربندی مهم‌ترین حاکم سیستان را در تحت حمایت خویش قرارداده بود.[۱۸۵]

کهندل خان همچنین بخشی دیگر از سیستان را به تصرف مستقیم و بی‌واسطهٔ خود درآورده بود.[۱۸۶] دربارهٔ مسائل داخلی سیستان در اواخر فرمانروایی محمد شاه و اوایل عصر ناصرالدین شاه باید گفت که پس از مرگ سردار محمدرضا خان سربندی حکومت وی نخست به فرزندش سردار لطفعلی خان می‌رسد ولی وی به وسیلهٔ سردار علی خان عموی خود از قدرت برکنار می‌شود. در این عصر مرکز حکومت سربندیها همچنان سه کوهه بود و مهم‌ترین‌حکومت سیستان به شمار می‌رفت.[۱۸۷] حکومت منطقهٔ نارویی‌ها واقع در منطقهٔ برج علم خان نیز پس از مرگ علم خان نارویی ابتدا به دوست محمدخان نارویی و پس از وی در حدود سال ۱۲۷۴ق به سردار شریف خان نارویی

می‌رسد.[۱۸۸] ابراهیم خان سنجرانی جانشین خان جان خان سنجرانی نیز در چخانسور حکومت می‌کرد و هیرمند سفلی و مناطق مهمی همچون بندر کمال خان و چهار برجک هم در اختیار دیگر خانهای طایفهٔ سنجرانی یعنی: سردار کمال خان و سردار امام خان قرار داشت.[۱۸۹] در لاش و جوین هم سردار احمد خان نوادهٔ شاه پسند خان اسحاق زئی حکومت می‌کرد[۱۹۰] و این در حالی بود که در سال ۱۲۷۳ ق بعد از انعقاد عهدنامهٔ پاریس بین ایران و انگلیس و چشم پوشی کردن دولت ایران از حقوق خود در افغانستان و در حالی که امیر دوست‌محمدخان بر کابل و قندهار فرمانروایی می‌کرد و سلطان احمد خان برادر زاده و رقیب وی نیز تحت اطاعت دولت ایران، حاکم هرات بود. مسئلهٔ سیستان با دخالتهای انگلیسیها در آستانهٔ تبدیل به یک بحران سیاسی بود.

پیش زمینه‌های بحران سیستان

سیاست امیر دوست‌محمدخان پس از تصرف قندهار و نابود کردن قدرت خاندان کهندل خان (۱۲۷۲ ق) که خود را تحت الحمایهٔ دولت ایران قرار داده بودند،[۱۹۱] ضدیت با دولت ایران بود. دوست‌محمدخان که تا آن زمان از متحدان دولت ایران به شمار می‌رفت[۱۹۲] پس از این آشکارا در مقابل این دولت قرار گرفت.[۱۹۳] این وضعیت و نزدیکی روزافزون دوست‌محمدخان به دولت انگلیس با توجه به اینکه قلمرو حکومت دوست‌محمدخان پس از تسلط مشارٌالیه بر متصرفات کهندل خان در همسایگی ایالت سیستان قرار گرفته بود، برای سیادت دولت ایران بر ایالت سیستان تهدیدآمیز بود. متعاقب چنین اوضاعی، دوست‌محمدخان تحرکات و اقدامات خود بر ضد دولت ایران را عملی کرد و افزون بر تدارک برای حمله به هرات از اهالی سیستان نیز مطالبه اطاعت و انقیاد کرده، از آنها خواست تا سیورسات سپاهیان وی را مهیا نمایند.[۱۹۴] این اقدامات دوست‌محمدخان با واکنش سردار علی خان سربندی با نفوذترین و مقتدرترین حکمران سیستان مواجه شد و وی از دربار تهران برای مقابله با دوست‌محمدخان استمداد طلبید.[۱۹۵] این در شرایطی بود که نیروهای دوست‌محمدخان به فرماندهی یکی از فرزندان وی به سیستان حمله و این خطه را غارت کرده بودند.[۱۹۶] تحرکات دوست‌محمدخان پس از اینکه شاهزاده حسام السلطنه والی خراسان برای طرد دوست‌محمدخان به سمت هرات لشکرکشی کرد، متوقف شد و با عقب‌نشینی وی به طرف کابل، سیستان نیز از تهدیدات او ایمن گردید.[۱۹۷] پس از افول خطر دوست محمدخان، سردار علی خان سربندی در نبردهای نظامی حسام السلطنه با سرداران افغانی فعالانه شرکت کرده و به عنوان یکی از فرماندهان ارشد سپاهیان حسام السلطنه به همراهی امیر علم خان خزیمه و رحمت الله خان در سال ۱۲۷۲ موفق به فتح قلعه‌های لاش و فراه و اسفزار شد.[۱۹۸] مشارکت فعال سردار علی خان سربندی

در جنگهای حسام السلطنه با افغانها در شرایطی بود که وی در تهران به حضور ناصرالدین شاه شرفیاب شده بود و با دختر شاهزاده بهرام میرزا فرزند شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه ولیعهد ازدواج کرده[۱۹۹] و با وصلت با خاندان سلطنتی و آوردن شاهزاده خانم مذکور که دختر عموی ناصرالدین شاه به شمار می‌رفت به سه کوهه مناسبات خود را با دربار تهران به شدت تحکیم بخشیده بود.[۲۰۰]

دولت ایران نیز برای بسط اقتدار دولت مرکزی در سیستان به تلاشهایی مبادرت ورزید. گسیل داشتن گروه کوچکی از محافظان به همراه شاهزاده خانم قاجار به سیستان و فرستادن مربی مشق نظامی و وسایل ضرب سکه به این دیار که منجر به ضرب سکه به نام ناصرالدین شاه و نیز تشکیل هنگی نظامی به وسیلهٔ مربی اعزامی از تهران بود از جملهٔ اقدامات دولت ایران برای اعمال اقتدار بیشتر در سیستان بود.[۲۰۱] اما حکومت سردار علی خان بر سیستان دیری نپایید و با قتل وی به وسیلهٔ سردار تاج محمد خان برادرزاده‌اش، متصرفات سردار علی خان در اختیار تاج محمد خان قرار گرفت.[۲۰۲] دولت ایران در واکنش به این اقدام در بدو امر تصمیم به مجازات قاتل سردار علی خان داشت ولی با تشدید تحرکات انگلیسها علیه حاکمیت دولت ایران بر سیستان و با توجه به اینکه تاج محمد خان در اطاعت از دولت ایران کوتاهی نمی‌کرد و پس از اینکه زمام حکومت سیستان را بر عهده گرفت سعی در نزدیک شدن هرچه بیشتر به دولت ایران داشت.

ناصرالدین شاه از تنبیه تاج محمد خان صرف‌نظر کرد[۲۰۳] و وی نیز می‌کوشید تا شاه را از میزان تبعیت و اطاعت خود به طور کامل مطمئن سازد.[۲۰۴] در سال ۱۲۷۹ ق و پس از بروز منازعه امیر دوست محمدخان با حاکم تحت الحمایهٔ دولت ایران در هرات (سلطان احمدخان)، دوست‌محمدخان بار دیگر تلاشهایی برای تسلط بر سیستان انجام داد. در ربیع‌الاوّل ۱۲۷۹ خبری به تهران رسید که دوست‌محمدخان نماینده‌ای به سیستان فرستاده و ضمن مطالبهٔ سیورسات از اهالی سیستان در امور این خطه مداخله می‌نماید.[۲۰۵] این موضوع که با تصرف اسفزار و فراه به وسیلهٔ دوست‌محمدخان و محاصرهٔ هرات توسط وی توأم گردیده بود.[۲۰۶] دولت ایران را به شدت نگران ساخت که دوست‌محمدخان با تصرف هرات و فراه به آرزوی خود مبنی بر تصرف سیستان جامهٔ عمل بپوشاند و بدین ترتیب دولت ایران درصدد چاره‌جویی برای جلوگیری قطعی از حملات دوست‌محمد خان به سیستان،برآمد که این امر با توجه به سیاست انگلیسیها در مورد از بین بردن حاکمیت دولت ایران بر سیستان موضوع سیستان و حاکمیت دولت ایران بر این سرزمین را به یک مسئله سیاسی مهم در مناسبات دولت ایران با انگلیس و حکومت افغانستان تبدیل می‌کند.

منازعهٔ دیپلماتیک ایران و انگلیس دربارهٔ سیستان

سیاست دولت انگلیس مبتنی بر قطع نفوذ دولت ایران در سیستان بود. نمایندهٔ دولت انگلیس در هرات، کلنل تیلور*، دربارهٔ مسئله سیستان و اهمیت آن در رابطه با دولت ایران اظهار داشته بود:

«اگر به ایران اجازه می‌دهیم به اعمال نفوذ در سیستان ادامه دهد، می‌تواند آنجا را مقهور قدرت خود کرده به مرزهای هند نزدیک شده و اقداماتی به ضرر آن سرزمین انجام دهد. از سوی دیگر، اگر سیستان در اختیار یک قدرت دوست باشد، می‌تواند به هنگام لزوم با ایجاد آشوب در مرز جنوب شرقی ایران و غارت کاروانهای آن، صدمات بسیار سنگینی به تجارت ایران وارد آورد.»[۲۰۷]

این نظریه بعدها به طور عملی جزئی از سیاست انگلیس دربارهٔ سیستان شد و معنایی جز از بین بردن حاکمیت دولت ایران بر سیستان و تبدیل این سرزمین که بطور طبیعی و از نظر سنتی و تاریخی دارای جایگاه حساسی از نظر اقتدار سیاسی ایران در ماوراءالنهر و شبه قارهٔ هند بود، به نقطهٔ ضعف و آسیب دولت ایران نداشت.

از عهدنامهٔ پاریس (شعبان ۱۲۷۳ مارس ۱۸۵۷) و تصریح دولت ایران به صرفنظر کردن از حقوق سلطنتی‌اش بر افغانستان، هنوز بیش از دو ماه نگذشته بود که دولت انگلیس عصر جدیدی را علیه حاکمیت دولت ایران بر سیستان شروع کرد و چارلز مری**، وزیر مختار انگلیس در تهران در مراسله‌ای به میرزا آقاخان نوری صدر اعظم ایران تصریح کرد که سیستان را بخشی از افغانستان دانسته و اشغال آن سرزمین را از طرف دولت ایران به منزلهٔ نقض آشکار معاهدهٔ پاریس تلقی خواهد کرد، این ادعای انگلیسها اگرچه فوراً توسط دولت ایران رد شد،[۲۰۸] اما دولت انگلیس حداقل تا زمان حضور مری در تهران (۱۲۷۴ ق ۱۸۵۸ق) همچنان بر ایستادگی در برابر موضع دولت ایران نسبت به سیستان اصرار داشت. در رجب ۱۲۷۴ سفارت انگلیس در تهران تبلیغات خود علیه دولت ایران را به حق حاکمیت دولت ایران به لاش و جوین نیز توسعه داد. وزارت امور خارجهٔ ایران در برابر این تبلیغات و نیز سایر ادعاهای وزیر مختار انگلیس در مراسله‌ای رسمی به سفارت انگلیس و سفارتخانه‌های دولتهای فرانسه و روسیه، این ادعاء دولت انگلیس را که در راستای اجرای عهدنامه عنوان می‌شد، رد کرد. در این مراسله ابراز شده بود:

«پاره‌ای اظهاراتی که جناب وزیر مختار دولت انگلیس در باب لاش و جوین خاک اصلی و ملک مطلق این دولت و یهودیهای رعیت مشهد مقدس و طایفهٔ هزاره و تیموری، ایل و عشیرهٔ قدیمی دولت علّیه مکتوباً کرده، اسم آنها را اجرای عهدنامه گذاشته‌اند و حال آنکه اولیای دولت علیه محض

---

* Taylor.

** Charles Murray.

ملاحظات دوستی دولت مشارٌالیه، جمیع فصول عهدنامه را کاملاً مجری داشته و جوابهای آن اظهارات را هم با ادلهٔ حقه و براهین واضحه نگاشته‌اند.»[۲۰۹]

وزارت امور خارجهٔ ایران در ادامهٔ این مراسله تأکید کرده بود که با وجود اینکه یکجانبه تعهدات مربوط به عهدنامهٔ پاریس را اجرا کرده است. دولت انگلیس از اجرای تعهداتش خودداری کرده و قصد دارد ملک اصلی این دولت (لاش و جوین) را گرفته و به افغان بدهد.[۲۱۰]

تبلیغات دولت انگلیس علیه حاکمیت دولت ایران بر سیستان بعد از پایان مأموریت «مری» در ایران به طور موقت قطع شد و وزیر مختار بعدی انگلیس بنابه اظهار نظر میرزا سعید خان انصاری وزیر امور خارجه، همواره مصدق دولت ایران در موضوع سیستان بوده و همیشه اظهار می‌داشته که من خود می‌دانم سیستان جزء ملک ایران است. مستر مری سفارت انگلیس را بی‌جهت آلودهٔ به گفتگو و مشاجره در این خصوص با دولت ایران می‌کرد.[۲۱۱]

اما پس از تهدیدات دوست‌محمدخان علیه سیستان در سال ۱۲۷۹ قمری که با محاصرهٔ هرات به وسیلهٔ وی توأم بود، دولت ایران به میرزا حسین خان وزیر مختار ایران در عثمانی (سپهسالار بعدی) که به عنوان نمایندهٔ فوق العادهٔ ایران به لندن اعزام شده بود تا مطابق فصل ششم عهدنامهٔ پاریس از دولت انگلیس بخواهد دوست‌محمدخان را از نزدیک هرات طرد نماید. مأموریت داد تا ضمن مذاکره دربارهٔ موضوع فوق، مراتب اعتراض دولت ایران را در باب تهدیدات دوست محمدخان علیه سیستان نیز به مقامات دولت انگلیس ابلاغ نماید و از دولت مذکور بخواهد تا ترضیهٔ مندرج در فصلهای ششم و هفتم عهدنامهٔ پاریس را برای دولت ایران در مورد تهدیدات دوست‌محمدخان علیه سیستان فراهم بیاورد[۲۱۲] و در این باره به دولت انگلیس خاطر نشان نماید:

«همچنان که از یک طرف مطالبهٔ ترضیهٔ شایسته می‌شود، از طرف دیگر نواب شاهزادهٔ والاتبار حسام السلطنه حقاً مجبور خواهند بود که بعد از یأس از دادن ترضیهٔ، به زور لشکری حق دولت متبوعهٔ خود را مجری و ممضی دارد.»[۲۱۳]

در دستورالعمل مأموریت میرزا حسین خان که وزیر امور خارجه میرزا سعید خان انصاری تدوین کرده و برای او ارسال داشته بود. همچنین تأکید شده بود:

«دولت انگلیس برای مطالبهٔ هر یک از حقوق خود اگرچه بسیار جزئی باشد کمال ایستادگی و سختی را می‌کند مادامی که آن حق کوچک خود را نگرفته است آسوده نمی‌شود.دولت ایران در این مسائل که به میان آمده است عموماً و در این مسئله جدیدهٔ سیستان خصوصاً، در حالتی که مطابق مدلول نص صریح عهدنامه حق مبیّن و آشکار داشته باشد. چگونه می‌تواند ساکت بنشیند و از خطرات و ضررهای عمدهٔ محسوسهٔ آنها صرف‌نظر نماید.

حق این است که تحمل و سکوت فوق طاقت دولت است.»[۲۱۴]

در ادامهٔ این دستورالعمل ذکر شده بود که در صورت عدم توجه دولت انگلیس به خواستهای دولت ایران، «دولت علّیه به ناچار تأسی به تکالیفی را خواهد کرد که عهدنامهٔ منعقدهٔ پاریس ناطق و صریح در ثبوت آنها است.»

در خاتمهٔ دستورالعمل نیز وزیر امور خارجه به میرزا حسین خان توصیهٔ کرده بود:«بعد از آنکه در این مسائل دقتهای خود را کاملاً به کاربرد خواهد دانست که تکلیف سفیر یک دولت در مطالبهٔ حقوق دولت متبوعهٔ خود از کمال اهتمام و ایستادگی تا چه حد خواهد بود.»

در حاشیهٔ نامه نیز ناصرالدین شاه تأکید کرده بود:«صحیح است، میرزا حسین خان وزیر مختار باید از قرار همین دستورالعمل در باب سیستان در کمال سختی گفتگو کرده، نتیجه را به زودی به عرض برساند.»[۲۱۵]

به پیوست دستورالعمل مذکور، دلایل مالکیت ایران بر سیستان نیز در چهارده بند جهت اتمام حجت با مقامات انگلیس برای میرزا حسین خان ارسال شد. وزیر امور خارجه دربارهٔ این دلایل به میرزا حسین خان ابراز می‌دارد:«سیستان ملک طلق بلامنازع دولت ایران است و آنجا را با خراسان و هر یک از ممالک محروسهٔ ایران به یک نسبت ملاحظه می‌نماید. اگر اولیای دولت علیه در اثبات مالکیت آنجا به مقام اقامهٔ دلیل برآیند مثل آن است که برای ملکیت خراسان دلیل آورده باشند. باز دلایلی در این باب در دست اولیای دولت است. جداگانه برای مزید اطلاع آن جناب فرستاده شد.»[۲۱۶]

دلایل ملکیت سیستان به دولت ایران که برای میرزا حسین خان در آن مقطع فرستاده شد. به نظر می‌رسد همان دلایلی است که بعداً به گلداسمید نیز در جریان حکمیت ارائه شد و اشاراتی که گلداسمید به دلایل دولت ایران می‌نماید به طور کامل با دلایلی که دولت ایران برای میرزا حسین خان فرستاده بود مطابقت دارد.[۲۱۷] البته به غیر از دلیل مربوط به نامهٔ لرد رسل و تصرفات مالکانه ایران در سیستان که مربوط به ایام بعد از مأموریت میرزا حسین خان است و بعداً به فهرست دلایل دولت ایران اضافه شد.[۲۱۸] در مورد دلایل چهارده‌گانه‌ای که برای میرزا حسین خان جهت ارائه به مقامات دولت انگلیس ارسال شد. باید گفت که دلایل یک، دو، پنج، هشت، نه، ده و یازده، مربوط به اذعان مقامات انگلیسی به تعلق سیستان به دولت ایران بود از جمله دلیل دوّم:«ثانیاً کاغذی که مستر الیس* به شاه کامران نوشته است و بر عمل او ایراد گرفته است که چرا یار محمد خان وزیر

---

* Ellis.

خودت را به تاخت سیستان فرستادی، از قرار تفصیل علیحده.»

یا دلیل پنجم:«خامساً روزی که در دولت ایران رسم و قاعده شد که در هر جای ایران از شهرها و بنادر و جزایر و سایر، علم شیر و خورشید بلند نمایند. همان روز هم علم شیر و خورشید در سیستان بلند شد. چرا اگر خاک ایران نبود، دولت انگلیس حرفی نزد.»[۲۱۹]

دلایل سه و چهار نیز دربارهٔ پیوندهای فرهنگی و زبانی سیستانی با ایران بود و در دلایل شش، هفت، دوازده به مستندات تاریخی اشاره شده بود. اما دلیل سیزدهم را باید طعنه‌ای به سیاستهای استعماری دولت انگلیس دانست. که از عمق ترس و نگرانی و همچنین انزجار دولتمردان ایران از استعمار انگلیس حکایت می‌کند. در اینجا وزیر امور خارجه ایران تصریح می‌کند:

«ثالث و عشراً که قرب آن به هند و سند باعث باشد که دولت ایران دست از خاک خودش بردارد. کرمان به سند و بندر کراچی قرب از سیستان است. پس باید از کرمان هم دست برداریم و مسلم جبراً بعد از آن قائنات است بلکه خراسان هم بسته به افغانستان است از بندرعباس خاک این دولت تا بندر کراچی هم هیچ مسافتی نیست، پس از این قرار باید دست از جمیع ممالک محروسهٔ این دولت برداریم.»[۲۲۰]

دلیل چهاردهم نیز جمع‌بندی و نتیجه گیری از مجموع دلایلی است که مالکیت ایران بر سیستان را ثابت و مسلم می‌سازد.[۲۲۱]

با وجود این تلاشهای دولت ایران، انگلیس حاضر نشد حاکمیت دولت ایران بر سیستان را به رسمیت بشناسد.[۲۲۲] در شعبان ۱۲۷۹ هم میرزا محمود خان ناصرالملک به عنوان سفیر ایران به لندن اعزام می‌گردد[۲۲۳] و پس از مرگ امیر دوست‌محمدخان در ذیحجهٔ ۱۲۷۹ نیز موضوع حاکمیت دولت ایران بر سیستان را همچنان با جدیت تعقیب می‌کند. ناصرالملک در سوّم جمادی الاوّل ۱۲۸۰ با لرد رسل وزیر امور خارجهٔ انگلیس مذاکرهٔ مفصلی در باب سیستان می‌نماید و از وی می‌خواهد تا به دولت ایران تعهد رسمی بدهد که افغانها به سیستان تجاوز نمی‌نمایند.[۲۲۴] ولی لرد رسل از اذعان به این موضوع خودداری کرده و با اشاره به نظر مجمع ژئوگرافی انگلیس،[۲۲۵] ابراز می‌دارد که نمی‌تواند مالکیت ایران بر سیستان را تصدیق نماید. نظر لرد رسل واکنش شدید ناصرالملک را موجب می‌گردد و وی در پاسخ به اظهارات وزیر امور خارجهٔ انگلیس ابراز می‌دارد:

«به اعتقاد قلیلی از اهل ژئوگرافیه شما کاری ندارم و اعتقاد آنها سلب ملکیت سیستان را از دولت ایران نمی‌کند، از جناب شما سؤال می‌کنم با کمال دوستی و اتحاد که فی ما بین دولتین علیتین موجود است، اولیای دولت انگلیس چرا باید راضی شوند که سیستان در تصرف افغان باشد، با آنکه همیشه می‌فرمایند که ما قوت و قدرت دولت ایران را طالبیم.»

سرانجام مذاکرات لرد رسل با ناصرالملک منجر به این می‌شود که سفیر ایران در لندن در مراسلهٔ رسمی تقاضای دولت متبوع خود را از دولت انگلیس مطرح نماید و وزیر امور خارجهٔ انگلیس نیز پس از مذاکره با وزارت هندوستان به این مراسله رسماً پاسخ بدهد.[۲۲۶] در ۶ جمادل الاوّل ۱۲۸۰ (اکتبر ۱۸۶۳) ناصرالملک در مراسله‌ای، تقاضای دولت ایران مبنی بر تعهد انگلیس به عدم تجاوز افغانها به خاک سیستان را ابراز می‌دارد. در این مراسله آمده بود:

«چون معلوم است که مطلوب دولتین علیتین امنیت آن حدود است. امیدوارم که به زودی بتوانم از جواب آن جناب، خدمت اولیای دولت علیه اطمینان بدهم که اهتمام و سعی کارگزاران دولت انگلیس نخواهد گذاشت که افغان از خاک خود تجاوز کرده، داخل خاک سیستان بشود و این آشکار است که هرگاه اولیای دولت علیهٔ ایران نتوانند به واسطهٔ سعی و اهتمامات دولت بهیهٔ انگلیس اطمینان حاصل نمایند که افغان به خاک سیستان نخواهد آمد. مجبورند به اینکه در مقام تدارک حفظ آنجا به هر وسیله که باشد، برآیند.»[۲۲۷]

لرد رسل در پاسخ به این نامه، مراسلهٔ مشهور خود در باب متنازعٌ‌فیه بودن سیستان بین ایران و افغانستان را به استحضار سفیر ایران در لندن می‌رساند. در این مراسله دربارهٔ نظر دولت انگلیس در مورد موضوع مالکیت سیستان ذکر شده بود:

«که چون دولت انگلیس مطلع شده است که سمت ملکیت سیستان متنازعٌ‌فیه دولت ایران و افغان است باید خودش را خارج بکند از مداخله کردن در این ماده و باید سیستان را فی ما بین طرفین بگذارد تا هر یک از آنها تصرف خود را به زور اسلحه معین سازد.»[۲۲۸]

بر خلاف نظرات مورخان از جمله محمود محمود که این مراسله را به طور ضمنی به نفع دولت ایران و در راستای مبارزهٔ دولت انگلیس با امیر شیرعلی‌خان ارزیابی کرده‌اند،[۲۲۹] باید گفت که این مراسله در واقع رد درخواست دولت ایران و نامهٔ رسمی ناصرالملک بود و اگر به این موضوع دقت کنیم که سیستان در آن زمان در تصرف حاکمان مطیع دولت ایران و یا حداقل در اختیار کسانی بود که دولت ایران آنها را تحمل می‌کرد و از حکومت مستقل آنها از امیر افغانستان رضایت داشت،[۲۳۰] باید در یک ارزیابی منطقی این مراسلهٔ لرد رسل را یک اجازهٔ یک طرفه به حکومت افغانستان برای حملهٔ نظامی به سرزمینی دانست که تحت اختیار حاکمان مطیع دولت ایران قرار داشت.

نظریهٔ دولت انگلیس، مقامات دولت ایران را به شدت نگران کرد و ناصرالدین شاه حتی به این موضوع هم قانع شد که دولت ایران به طور مستقیم در سیستان اعمال قدرت نکند ولی دولت انگلیس این نظر خود دربارهٔ سیستان تغییر داده و تعهد نماید که افغانها در امور سیستان مداخله ننمایند.[۲۳۱] میرزا سعید خان وزیر امور خارجه نیز در تحلیل خود نسبت به مراسلهٔ لرد رسل عقیدهٔ

وی دربارهٔ متنازعٌ‌فیه بودن سیستان را دارای پیامدهای بسیار منفی برای دولت ایران می‌داند و در این باره به ناصرالملک ابراز می‌دارد:

«جناب لارد جان رسل جواب خود را طبق مراسلهٔ شما با وجود کمال اختصار به طوری عمیق و دقیق نوشته است که اگر دولت علّیه همان را پیشنهاد خود و تمکین به مضمون جواب مزبور نماید با داشتن دلایل حسابی و حقوق قدیمهٔ واضحه به مشکلات خواهد افتاد.»[۲۳۲]

میرزا سعید خان در ادامهٔ نامهٔ خود به ناصرالملک، با تحلیلی سیاسی و مستند ثابت می‌کند که حتی در صورت تصرف نظامی سیستان بر مبنای نظری که لرد رسل ابراز داشته است و حاکمیت سیستان را به زور اسلحه طرفین محول کرده است. باز هم دولت ایران نمی‌تواند از اقدامات حکومت افغانستان و دولت انگلیس خود را ایمن بداند.[۲۳۳] تحلیل میرزا سعید خان نظر تاریخ‌نگاران را دربارهٔ مراسلهٔ رسل که آنرا اقدامی در جهت منافع ایران تلقی کرده‌اند به طور کامل باطل می‌سازد و باید گفت که تحولات بعدی درستی تحلیل وزیر امور خارجهٔ ایران را به اثبات رساند.[۲۳۴] وزیر امور خارجه در این مراسله با تأکید بر اینکه لفظ متنازعٌ‌فیه دنبالهٔ طولانی و معنی بسیار سنگین دارد از ناصرالملک می‌خواهد تا به طور رسمی مراسلهٔ لرد رسل را رد نماید و در این باره به ناصرالملک تکلیف می‌کند که در مراسله‌ای به لرد رسل ابراز دارد:

«تکلیف خود می‌دانم که آن جناب را به تعجیل ملتفت نمایم براینکه، اولیای دولت علیهٔ ایران در مضمون مراسلهٔ آن جناب از اینکه ملک سیستان را متنازعٌ‌فیه میان دولت علیهٔ ایران و افغانستان فرض نموده‌اند با افسوس و تعجب تمام نگاه کرده‌اند و از انصاف و حقانیت و کمال دوستی دولت انگلیس هرگز متوقع چنین اعتقادی نبودند.اکنون دوستدار حسب المأموریه از جانب دولت متبوعهٔ خود به آن جناب می‌نویسد که اولیای دولت ایران ملک سیستان را به هیچ وجه ربطی به افغانستان نداده و از روی دلایل قویه که محتاج به اقامه و اظهار نیست آنجا را ملک مخصوص و بلانزاع ایران می‌دانند و تجاوز افغان را به آنجا به عینیه مثل تجاوز به خاک خراسان و کرمان خواهند دانست و هیچ خیال آنرا ندارند که بی‌جهت در حدود ملک خود آشوب لشکرکشی انداخته، دست به استعمال اسلحه بزنند.»[۲۳۵]

اقدامات دولت ایران پس از مراسلهٔ لرد رسل

دولت ایران با وجود اینکه به طور رسمی مراسلهٔ رسل را رد کرد ولی باز از استفاده از موقعیت ناشی از نامهٔ مذکور نیز غفلت نکرد و به ویژه پس از اینکه در سال ۱۲۸۲ ق سردار احمد خان حاکم لاش و جوین و ابراهیم خان حاکم چخانسور برخلاف رویهٔ سابق خود از حکومت افغانستان ابراز

تبعیت کردند.[۲۳۶] دولت ایران تحمل این وضعیت را جایز نشمرده و سپاهیانی به فرماندهی مظفرالدوله در سال ۱۲۸۳ ق به کمک سردار تاج محمد خان سربندی حاکم مطیع دولت ایران در سیستان فرستاد. تاج محمد خان موفق شد به کمک این سپاهیان، ابراهیم خان سنجرانی حاکم چخانسور را شکست داده و متصرفات وی را در غرب هیرمند تصرف نماید.[۲۳۷] اما این پایان کار نبود، در سال ۱۲۸۴ ق دولت ایران هم‌زمان با سفر ناصرالدین شاه به خراسان به اقدامات جدی‌تری برای بسط نفوذ خود در سیستان مبادرت ورزید. در این سال سردار تاج محمد خان سربندی از حکومت سیستان عزل و به حضور ناصرالدین شاه فراخوانده شد و با انتصاب امیر علم خان حشمت الملک امیر قائنات به حکومت سیستان، زمینه برای اعمال اقتدار دولت ایران در سرتاسر سیستان فراهم گردید.[۲۳۸] امیر حشمت الملک در همین راستا به شرق هیرمند نیز لشکرکشی کرده و قعله‌های محکم و استراتژیک نادعلی و قلعهٔ فتح را تسخیر می‌نماید.[۲۳۹] وی همچنین سردار احمد خان حاکم لاش و جوین را که سر از اطاعت دولت ایران پیچیده بود، دستگیر کرده و به تهران می‌فرستد که البته وی بعد از چند سال بار دیگر به مقر حکمرانی‌اش باز می‌گردد.[۲۴۰] امیر حشمت الملک همچنین به اقدامات سیاسی برای مطیع کردن قدرتهای عمدهٔ سیستان نیز مبادرت می‌ورزد. افزون بر خاندان سربندی که از دیرباز به دولت ایران وفادار بود.[۲۴۱] امیر حشمت الملک که پیش از این اقتدار خود را به سایر سرداران نیز نشان داده بود، کوشید مناسبات نزدیکی با آنها برقرار نماید، ایجاد پیوندهای خانوادگی با سردار شریف خان نارویی حکمران منطقهٔ برج علم خان، سردار ابراهیم خان سنجرانی حکمران چخانسور و سردار احمد خان اسحاق زئی حاکم لاش و جوین از اقداماتی بود که موجب نزدیکی هرچه بیشتر حشمت الملک با خانها و سرداران قدرتمند سیستان گردید.[۲۴۲]

حشمت الملک همچنین موفق شد سردار کمال خان سنجرانی حاکم بندر کمال خان و سردار امام خان سنجرانی حاکم چهار برجک که قلمروی وی تا منطقهٔ رودبار می‌رسید را به اطاعت از خود و دولت ایران وادارد و برای آنها از طرف دولت مرکزی سالیانهٔ پانصد تومان مقرری تعیین نماید. بدین ترتیب با اقدامات و تلاشهای امیر حشمت الملک، قسمت اعظم سیستان از جمله منطقهٔ هیرمند سفلا جزئی از قلمرو دولت ایران شد[۲۴۳] و فقط نواحی لاش و جوین و چخانسور به اطاعت حشمت الملک درنیامده بود. امیر حشمت الملک اقدامات زیادی را نیز برای متقاعد کردن حاکمان چخانسور و لاش و جوین به اطاعت از دولت ایران انجام داد[۲۴۴] که این تلاشها به ویژه دربارهٔ حکومت چخانسور که در آن زمان عملاً در اختیار خان جهان خان پسر سردار ابراهیم خان قرار داشت مؤثر افتاده و وی آمادگی لازم برای اینکه چخانسور را جزئی از قلمرو دولت ایران نماید، نشان داد ولی این اقدامات به دلیل عدم حمایت دولت مرکزی ره به جایی نبرد[۲۴۵] و دربار تهران با عدم

پذیرش سردار خان جهان خان و تکلیف کردن به پدر وی سردار ابراهیم خان که مردی معتاد، فاقد عقل سلیم و منزوی بود[۲۴۶] به حضور یافتن در تهران برای ابراز اطاعت به شاه، فرصت مناسبی را برای تحت تسلط درآوردن منطقهٔ چخانسور از دست داد و متعاقب آن حکومت افغانستان، اعتماد خان جهان خان را جلب کرده و چخانسور را متحد این حکومت می‌گرداند. امیر حشمت‌الملک بعدها در گزارشی دربارهٔ این عدم توجه دولت مرکزی به وضعیت منطقهٔ چخانسور، ابراز می‌دارد:

«همین خان جهان خان پسر سردار ابراهیم خان را حسب الأمر اولیای دولت قوی شوکت علیه امیدوار نموده، سه و چهار دفعه به شهر ناصر آباد (زابل فعلی) آمده و مبالغی از اسب و تفنگ و جبه و سرداری و وجه نقد بابت مواجب به خودش و کدخدایانش تعارف و انعام داده شد و همهٔ اسباب سفرش را هم مهیا نمود که عازم خاکپای مبارک شهریاری روحی و روح العالمین فداه گردد، قبل از آنکه گزارش را عرضه داشت نماید، فرمان همایون به سرافرازی بنده صادر گردید که خان جهان خان نیاید و مواجب هم قبول نیست اگر سردار ابراهیم خان می‌آید فبها و الا پسرش نیاید. سردار ابراهیم خان که بر سر کار معلوم است که شش ماه به شش ماه از میان اتاق بیرون نمی‌آید که همان چند نفر کدخدا و پسر و قوم و خویشانرا ببیند، چگونه شصت منزل راه به دارالخلافهٔ الباهره می‌رود و باری باعث یأس سردار ابراهیم خان و رفتن پسرش به اردوی افغان از این سبب بود.»[۲۴۷]

امیر حشمت الملک همچنین شهر ناصر آباد یا نصرت آباد (زابل فعلی) را به عنوان مرکز جدید ایالت سیستان ایجاد کرد[۲۴۸] و کشاورزی را در این سرزمین رونق داد.[۲۴۹] وی همچنین درصدد بود که سیستان را تبدیل به باغ ایران نماید[۲۵۰] که در این راه به علت حکمیت گلداسمیت که به تجزیهٔ سیستان و کمبود آب این خطه منجر شد ناکام ماند.

پیشنهاد حکمیت دولت انگلیس در مسئلهٔ سیستان و پذیرش این موضوع از طرف دولت ایران

با وجود اینکه دولت ایران مسئلهٔ مالکیت سیستان را با توجه به نامهٔ لرد رسل تمام شده تلقی می‌کرد[۲۵۱] ولی انگلیسیها همان‌طور که میرزا سعیدخان انصاری پس از اطلاع از مضمون مراسلهٔ رسل پیش بینی کرده بود، برخلاف نظرات قبلی خود تصمیم می‌گیرند که در موضوع حاکمیت سیستان بین دولت ایران و حکومت افغانستان حکمیت نمایند. لرد مایو فرمانفرمای انگلیسی هند در سال ۱۲۸۷ ق و پس از اینکه امیر شیرعلی‌خان به طور رسمی از وی می‌خواهد تا دربارهٔ سیستان بین وی و دولت ایران حکمیت نماید[۲۵۲] در اقدامی درست عکس رویهٔ پیشین دولت انگلیس که بارها مراجعهٔ مقامات ایرانی در سالهای ۱۲۷۹ و ۱۲۸۰ ق را برای میانجی‌گری در موضوع سیستان

رد می‌کرد[۲۵۳] و نظر رسمی آن دولت بر مبنای بی‌طرفی و عدم مداخلهٔ دربارهٔ موضوع سیستان بود. درصدد حکمیت بین دولت ایران و امیر شیرعلی‌خان فرمانروای افغانستان برمی‌آید. امیری که دولت انگلیس وی را کاملاً وفادار به خود می‌دانست.[۲۵۴] نیت دولت انگلیس از حکمیت سیستان، نه تعیین حدود طبیعی این سرزمین بر مبنای واقعیات تاریخی و جغرافیایی و فرهنگی و خواست مردم آن بود و نه رفع اختلافات بین دولت ایران و امیر افغانستان، اختلافی که در اساس وجود خارجی نداشت و به تحریک دولت انگلیس بود، بلکه بنابه اذعان خود انگلیسها،[۲۵۵] آنها تنها در فکر ایجاد حریمی مصنوعی برای متصرفاتشان در هند بودند[۲۵۶] و در این باره حتی پیش از اعزام هیئت نمایندگی انگلیس به سیستان به رئیس این هیئت تأکید گردیده بود:

«از دیدگاه راهبردی، پیشروی ایران در طول درهٔ حاصلخیز هیرمند بسیار بیش از پیشروی آن به سوی هرات، برای افغانستان تهدیدی مهم به شمار می‌آید و دولت انگلیس با صرف خون و پول فراوان در برابر آن ایستاد و نهایتاً در معاهدهٔ ۱۸۵۷ پاریس به آن رسیدگی کرد.»[۲۵۷]

به هر حال پیشنهاد حکمیت به دولت ایران ارائه می‌شود و وزارت امور خارجهٔ ایران در ۱۷ محرم ۱۲۸۷ با این حکمیت موافقت می‌کند. در مراسلهٔ اعلام موافقت دولت ایران با حکمیت تأکید شده بود:

«با اینکه ملکیت سیستان را دولت ایران بنابه مضمون کاغذ جناب جان رسل تمام شده می‌داند. باز نظر به کمال اعتماد به انصاف دولت انگلیس قبول می‌کند که در ملکیت و سرحدات سیستان آن دولت را ثالث قرار دهد تا خلاف امنیت در حدود ایران و افغان واقع نشود. مشروط بر اینکه مراسلهٔ جناب جان رسل در قوت خود باقی بماند.»[۲۵۸]

دلایل موافقت دولت ایران با این حکمیت مشخص نیست ولی می‌توان ترس دولت ایران از پیشرویهای روزافزون روسیه در ماوراءالنهر را که خطری برای تمامیت ارضی و استقلال ایران به شمار می‌رفت و نیازی که ایران برای مقابله با این تهدید به کمک انگلیسها داشت و احساس می‌کرد در این زمینه منافع مشترکی با انگلیس دارد را از مهم‌ترین دلایل موافقت مشروط دولت ایران با حکمیت دولت انگلیس در موضوع سیستان دانست.[۲۵۹] ناصرالدین شاه دربارهٔ دلایل موافقتش با این حکمیت، بعداً در پاسخ به میرزا حسین خان سپهسالار که از این موضوع اظهار تعجب کرده بود، ابراز می‌دارد:

«تعجب کرده بودید که من چگونه راضی به حکمیت بلاشرط انگلیسیها شده‌ام، در تمامی سیستان، اولاً درست خاطرم نیست که آن نوشته‌ای که به امضای من رسیده است، به این صراحت باشد. (منظور شاه این است که با حکمیت مشروط موافقت کرده‌ام نه بلاشرط که ادعاء سپهسالار

بوده است.) البته یک گریزگاهی و الفاظ پلوتیک دارد که بتوان محملات قرار داد. بهتر این است که شما آن نوشتهٔ آخری را که از جانب وزارت امور خارجه به امضای من در فقرهٔ حکمیت داده شده است، همراه خود به لار بیاورید ببینم، البته.

ثانیاً انگلیسیها حضوراً در مجالس متعدده ما را اطمینان دادند که اگر ما را حَکَم بکنید کاری نخواهیم کرد که ضرر به آبروی دولت ایران وارد آورد. من هم به آن اطمینان اگر آنها را حکم کرده باشم بد نکرده‌ام. دولت انگلیس، دولت بزرگی است، وقتی که ما را اطمینان بدهد و من هم با کمال اطمینان خاطر او را حکم بکنم، البته باید کاری بکند که نقص آبروی به من و آن حسن اعتمادی که به او کرده بودم، وارد نیاید. دیگر من چه می‌دانستم که دولت انگلیس با وجود دادن وعدهٔ همراهی با ما، و حسن ظنی که به او کرده و او را حکم قرارداده‌ام، خیالی دیگر دارد و کاری خواهد کرد که نقص آبروی ایران باشد و منفعت افغان.»[۲۶۰]

این نوشته‌های ناصرالدین شاه از عمق حسن نیت البته غیر قابل توجیه وی به انگلیسها و در مقابل ترفندها و نقض وعده‌های مقامات انگلیسی حکایت می‌کند.

به هر حال دولت ایران با هر استدلالی که داشت پیشنهاد حکمیت دولت انگلیس را در مسئلهٔ سیستان پذیرفت، ولی انگلیسها باز موضوع تازه‌ای را پیش می‌کشند و با توجه به اینکه در آن زمان دولت ایران با حکمیت دولت انگلیس در مرزهای بلوچستان نیز بین دولت ایران و حکومت کلات موافقت کرده بود.[۲۶۱] سفارت انگلیس در تهران در شعبان ۱۲۸۷ از دولت ایران درخواست می‌کند که با تحدید مرزهای ایران و کلات در بلوچستان مقدم بر حکمیت انگلیسها در سیستان موافقت نماید.[۲۶۲] توجیه این درخواست انگلیسها، قیام سردار یعقوب خان حاکم هرات و فرزند امیر شیرعلی‌خان علیه پدرش بود که باعث اغتشاش در امور افغانستان شده بود و به ادعاء انگلیسیها با توجه به اینکه شیرعلی‌خان نمی‌توانست نماینده‌ای به سیستان برای حضور در حکمیت بفرستد. امر حکمیت نیز غیر قابل انجام بود.[۲۶۳]

اما به نظر می‌رسد نیت دولت انگلیس از این اقدام، تسریع در امر تحدید مرزهای بلوچستان و نیز ایجاد زمینهٔ لازم برای قدرت گرفتن بیشتر شیرعلی‌خان بود و در واقع انگلیسها با این سیاست موفق شدند هم مرزهای بلوچستان را هر چه زودتر مشخص نموده و بدین وسیله از اقدامات سردار ابراهیم خان سعدالدوله حاکم بلوچستان که با قاطعیت سرزمینهای بلوچستان را تحت اقتدار دولت مرکزی درمی‌آورد و قلمرو دولت ایران را در آن حدود تا آنجا توسعه می‌داد که به مرزهای طبیعی و سنتی و تاریخی ایران نزدیک می‌گردید.[۲۶۴] جلوگیری به عمل آورند و هم توانستند فرصت لازم را برای شیرعلی‌خان مهیا نمایند که قدرت بیشتری در هنگام حکمیت سیستان داشته باشد و از موضع

قوی‌تری در مذاکرات مربوط به حکمیت شرکت نماید و بنابه اصطلاح امروز از توان چانه‌زنی بیشتری برخوردار باشد.

پیشنهاد انگلیسها برای مقدم کردن تعیین مرزهای بلوچستان به حکمیت سیستان در هنگامی بود که ناصرالدین شاه در سفر تاریخی خود به عراق عرب و زیارت عتبات عالیات به سر می‌برد[۲۶۵] و به همین دلیل وی و امنای دولت ایران فرصت تعمق کافی نسبت به این پیشنهاد را نداشتند و بعد از بیست روز این پیشنهاد از طرف دولت ایران قبول شد.[۲۶۶] با این حال میرزا معصوم خان انصاری از دیپلماتهای وزارت امور خارجه که به عنوان نمایندهٔ ویژه در حکمیت سیستان و در تعیین مرزهای بلوچستان مشخص شده بود. بارها در برابر این تقاضای نمایندگان انگلیس و به ویژه درخواستهای شخص گلداسمید مسئول هیئت نمایندگی انگلیس مقاومت نموده و حتی پس از موافقت دولت ایران با این تقاضا، نیز زیر بار نرفته و نسبت به این مسئله تمکین نمی‌نمایند[۲۶۷] و درگزارشهای خود به ناصرالدین شاه و وزارت امور خارجه [۲۶۸] ضمن تشریح پاره‌ای از اهداف دولت انگلیس از شاه و وزیر امور خارجه تقاضاء می‌نماید تا با درخواست دولت انگلیس مخالفت نمایند.[۲۶۹] با وجود این دولت ایران با تقاضاء دولت انگلیس در مورد تقدم مسئلهٔ تعیین مرزهای بلوچستان به موضوع حکمیت سیستان موافقت کرده و بدین ترتیب مسئلهٔ حکمیت سیستان حدود یک سال به تأخیر می‌افتد و در سال ۱۲۸۸ ق و پس از اینکه دولت ایران صدمات زیادی را از تعیین مرزهای بلوچستان به وسیلهٔ گلداسمید متحمل گردیده بود، وی به همراه میرزا معصوم خان انصاری بار دیگر مأمور می‌گردند تا نسبت به موضوع حکمیت سیستان و تعیین مرزهای ایران و افغانستان در این سرزمین اقدام نمایند[۲۷۰] و این در حالی بود که امیر شیرعلی‌خان نیز سید نورمحمد شاه را به عنوان نمایندهٔ خود در حکمیت سیستان تعیین کرده بود.[۲۷۱]

مأموریت حکمیت سیستان

مأموریت حکمیت سیستان در حالی آغاز می‌شود که مناسبات بین هیئت نمایندگی ایران به ریاست میرزا معصوم خان انصاری و هیئت نمایندگی انگلیسی به سرپرستی فردریک گلداسمید به شدت تیره بود.[۲۷۱] با وجود این هیئت نمایندگی انگلیس مأموریت خود را انجام می‌دهد. این هیئت نخست به نصرت آباد یا ناصر آباد مرکز سیستان رفته و پس از اینکه با امیر حشمت الملک فرمانروای قائنات و سیستان مذاکره می‌نماید، تحقیقات محلی را آغاز می‌کند.[۲۷۲] هیئت انگلیسی در مجموع در مدت اقامت در سیستان از مناطق همچون: سه کوهه، برج علم خان، نصرت آباد (ناصرآباد)، نادعلی، قلعهٔ فتح، بندر کمال خان، چهار برجک، چخانسور و لاش و جوین بازدید

می‌نماید و در تحقیقات محلی خود مشاهده می‌نماید که به غیر از چخانسور و لاش و جوین که حاکمان آن خود را از دولت ایران و حکومت افغانستان جدا می‌دانستند.[۲۷۳] سایر مناطق یا تحت تصرف نظامی و سیاسی مستقیم دولت ایران است یا در اختیار حاکمان مطیع دولت ایران قرار دارد.[۲۷۴] با وجود این گلداسمید همواره از تحقیقات محلی خرده گرفته و بر این باور بود که به علت اقتدار امیر حشمت‌الملک در بیشتر سرزمین سیستان امکان پی بردن به آمال و آرزوهای مردم سیستان وجود ندارد.[۲۷۵] گزارش گلداسمید از تحقیقات محلی‌اش با یک نوع پیشداوری برای محکوم ساختن حشمت الملک و دولت ایران توأم است و وی همواره دولت ایران و والی سیستان را به اعمال اقدامات غیر مشروع متهم می‌نماید بدون اینکه مستند صحیحی ارائه دهد و در مقابل از هر وسیله‌ای برای مشروع جلوه دادن اقدامات سرداران مخالف دولت ایران که اتفاقاً پیشینهٔ مناسبی نیز نداشتند، استفاده کرده و سعی می‌کند به هر بهانه‌ای حکومت افغانستان را دربارهٔ مالکیت سیستان محق نشان بدهد.[۲۷۶] گلداسمید افزون بر تحقیقات محلی از نمایندگان دولت ایران و حکومت افغانستان تقاضا می‌نماید که دلایل خود را دربارهٔ مالکیت سیستان ابراز دارند. دلایل دولت ایران در پانزده بند به گلداسمید ارائه شد و به نظر می‌رسد همان دلایلی است که دربارهٔ آن پیشتر توضیح داده شد.[۲۷۷] دلایل افغانستان نیز در یازده بند به نمایندهٔ ویژهٔ انگلیس ارائه گردید.[۲۷۸] ضمن اینکه دولت ایران و حکومت افغانستان متعاقباً توضیحات ثانوی نیز به گلداسمید ابلاغ می‌کنند[۲۷۸] ولی گلداسمید بیشتر از آنکه به مستندات و دلایل توجه کند، درصدد پی‌گیری منافع سیاسی دولت متبوع خود بود[۲۷۹] و سرانجام پس از چندماه اقامت در سیستان به تهران آمده و رأی حکمیت تاریخی خود راکه منجر به تعیین مرزهای ایران و افغانستان در منطقهٔ سیستان شد، اعلام می‌نماید.

میرزا معصوم خان انصاری نمایندهٔ ایران به نیات و اهداف گلداسمید آگاه بود و بارها نیز به مقامات ایران اهداف وی و خطرات ناشی از آنرا گوشزد می‌نماید و از تلاشهای گلداسمید برای تجزیهٔ سیستان از طریق تطمیع مردم این سرزمین[۲۸۰] و نیز تحریک شیرعلی‌خان به تهدید سیستان،[۲۸۱] دولت ایران را باخبر می‌کرد. میرزا معصوم خان همچنین در مذاکره با گلداسمید، از نظریات وی دربارهٔ مرز ایران و افغانستان مطلع شده بود و در این باره و همچنین واکنش خود به نظر گلداسمید به وزیر امور خارجه ابراز می‌دارد:

«مأمور مخصوص دولت انگلیس مکرر در ضمن صحبت به کمترین غلام فهمانده است که این طرف رود هیرمند در دست ایران و آن طرف در دست افغان باشد. فدوی همیشه اظهار تعجب از این‌گونه اظهار معزی‌الیه نموده و گفته است که اگر اولیای دولت علّیه متقاعد بشوند که حد و سدّ ایران از ملخان بشود. خیلی همت فرموده‌اند

رویهٔ سرسختانهٔ میرزا معصوم خان در برابر گلداسمید باعث شد تا این دو همواره با یکدیگر مجادله داشته باشند و بر سر موضوعات جزیی به هم اعتراض نمایند.[۲۸۳] میرزا معصوم خان نظری صریح دربارهٔ حدود سیستان و مالکیت ایران بر این سرزمین داشت و در مذاکره‌ای با گلداسمید، ادعای دولت ایران در این باره را اعلام می‌کند:

«سؤال دوّم جناب گلداسمید این بود که ادعای دولت ایران کدام است، اصل مسئله این است که تمام سیستان را جزء خاک ایران می‌دانیم، تعیین حدود این مملکت مسئله ثانوی و موقوف به تحقیقات مخصوص است. تشخیص حدود غربی سیستان از برای ما لزومی ندارد،حدود شرقی آن موافق تاریخ و روابط جنسیت و آثار قدیم از قرار ذیل است:

خط سرحد از طرف شمال از بند توجک جوین شروع می‌کند و می‌رود تا خشک رود بالای خاش و از آنجا تا قلعهٔ بست و از آنجا رو به صحرا تا جایی که مسمی به جاکی است و آخر می‌رسد به جالق که نقطهٔ سرحد بلوچستان مشخص شده است.»[۲۸۴]

میرزا معصوم خان در ادامهٔ این اظهارات خود به گلداسمید خاطر نشان می‌سازد که دولت ایران بر مبنای چه ادعایی حکمیت دولت انگلیس را پذیرفته است و در این باره تأکید می‌کند:«نکتهٔ که ما می‌خواهیم درست واضح و تصریح نمائیم این است که حرف ما فقط بر سر آن قطعات سیستان نیست که الان مستقلاً و بلانزاع در دست ماست، طرف ادعاء و حق ما بر سر تمام سیستان قدیم و جدید است. قطعات آن در هر حالتی که باشند و حدود آن تا هر کجا بروند.»[۲۸۵]

بر مبنای اظهارات میرزا معصوم خان می‌توان این طور استنباط کرد که دولت ایران مسئلهٔسرزمینهای سیستان راکه در اختیار خود گرفته بود همان‌طور که بارها اعلام کرده بود. تمام شده می‌دانست[۲۸۶] و انتظار داشت تا حدود واقعی سیستان به عنوان سرزمینی از قلمرو دولت ایران بر مبنای عدالت و انصاف مشخص گردد.[۲۸۷]

در اینجا دربارهٔ میرزا معصوم خان نیز قابل ذکر است که اظهارات مورخان و سیاستمداران در مورد وی متضاد است. گلداسمید و همکار وی کاپیتان اوئن اسمیت* از هرگونهٔ ناسزایی دربارهٔ او دریغ نکرده‌اند[۲۸۸] و سرپرسی سایکس نیز وی را متهم کرده است که خواهان اخذ رشوه از نمایندگان انگلیس بوده است.[۲۸۹] با این حال پیروز مجتهدزاده چنین ادعایی را با توجه به مطالعات اسنادی خود رد می‌کند و ضمن بی‌پایه دانستن این ادعا، از میرزا معصوم خان همواره با احترام یاد کرده است.[۲۹۰] در مورد میرزا معصوم خان، همکار وی مهندس ذوالفقار کرمانی هم که نقشه‌بردار هیئت

---

* Evan Smith.

نمایندگی ایران در حکمیت سیستان بوده، نظر مساعدی نداشته و میرزا معصوم خان را به طور تلویحی به خودخواهی متهم می‌کند.[۲۹۱] با وجود این دربارهٔ میرزا معصوم خان باید گفت که وی بر اساس اسناد موجود، شخصیتی تحصیلکرده[۲۹۲] و مجرب بوده است و برخلاف ادعای مقامات انگلیسی پس از جریان حکمیت سیستان نیز در مسائل مهمی همچون اختلافات مرزی ایران و عثمانی از وی در مناصب بالای دیپلماتیک استفاده گردید.[۲۹۳] دربارهٔ عملکرد او هم اگر ایراد مهندس ذوالفقار کرمانی را نیز در باب خودخواهی‌اش وارد بدانیم نباید ایستادگی و قاطعیت وی را دربارهٔ منافع دولت متبوع‌اش از نظر دور داشت.

رأی حکمیت گلداسمید دربارهٔ سیستان

گلداسمید در سوم ژوئن ۱۸۷۳ (ربیع الثانی ۱۲۸۹) به تهران می‌آید و در تهران مذاکرات خود را با نمایندگان دولت ایران و حکومت افغانستان ادامه می‌دهد. البته در تهران میرزا ملکم خان وزیر مختار ایران در لندن به عنوان نمایندهٔ ویژهٔ دولت ایران به جانشینی میرزا معصوم خان انتخاب می‌گردد. ولی وی کار مثبتی در دفاع از منافع دولت ایران انجام نمی‌دهد.[۲۱۴] گلداسمید دوماه بعد از ورود به تهران رأی خود را اعلام می‌نماید. وی در مقدمه‌ای که بر رأی خود آورده است و مشخص نیست که آیا آن مقدمه را به هم دولت ایران و حکومت افغانستان ارائه داده است یا نه،[۲۹۵] دربارهٔ دلایل و مدارک دولت ایران و دلایل و مدارک حکومت افغانستان بحث می‌کند و با وجود اینکه در دلایل ارائه شده به وسیلهٔ دولت ایران ادلهٔ محکم حقوقی مبنی بر تعلق سیستان به دولت ایران وجود داشت،[۲۹۶] گلداسمید سعی می‌کند این دلایل را بی‌اهمیت و فاقد ارزش جلوه داده و در مقابل دلایل حکومت افغانستان را با اهمیت نشان بدهد.[۲۹۷] گلداسمید همچنین در این مقدمه از تحقیقات محلی نیز بحث کرده و مدعی می‌شود با توجه به اعمال فشارهای حشمت الملک و میرزا معصوم خان، امکان تحقیقات محلی برای او مقدور نبوده است. گلداسمید سپس به حقوق تاریخی می‌پردازد و با اظهار اینکه تاریخ سیستان پیش از نادرشاه افشار افسانه است، دورهٔ بیست و هفت سالهٔ پادشاهی احمدشاه ابدالی را با توجه به اینکه در این دوره فرمانروای سیستان دختر خود را به ازدواج احمد شاه ابدالی درآورده بود، عصر تعلق سیستان به افغانستان دانسته و این مسئله و تماسهای گاه و بی‌گاه و با فاصلهٔ زمانی حاکمان سیستان، با برخی از امیران و سرداران افغانی را که اکثر آنها مطیع دولت ایران نیز بوده‌اند، برای مالکیت افغانستان بر سیستان کافی می‌شماره[۲۹۸] و در مقابل، ابراز اطاعتهای پیوستهٔ افرادی مانند کهندل خان حاکم قندهار و یارمحمد خان حاکم هرات به دولت ایران را که حکومت خودشان را با حلقه‌های محکمی به دولت ایران متصل کرده[۲۹۹] بودند،

ناچیز می‌شمارد و در این باره مراسلات متعدد آنها و قرارنامهٔ کهندل خان دربارهٔ وابستگی قندهار به دولت ایران[۳۰۰] را یا اصلاً مورد توجه قرار نداده و یا فقط مربوط به تحولات سیاسی دانسته و با استدلالی که مستند آن مشخص نیست، این مراسلات راکم اهمیت تلقی می‌کند.

گلداسمید دربارهٔ تصرف سیستان به وسیلهٔ دولت ایران، به استناد نامهٔ لرد رسل، نیز این چنین به ابراز نظر می‌پردازد:«بلی صحیح است که این مراسله هر دو مدعی را آزاد گذاشت که نزاع خودشان را با هم تمام کنند، ولی برای دولت ایران نیز حقی قائل نشد که آن دولت چیزی راکه حق ندارد، مالک شود. بنابراین در حکمیتی که از روی حق به عمل می‌آید، نمی‌توان یک استیلا و تصرف غیرعادلانه را به واسطهٔ وجود یک چنین مراسله‌ای عادلانه دانست.»[۳۰۱]

گلداسمید سپس دربارهٔ وضعیت سیستان از نظر تصرفات عینی دولت ایران و حکومت افغانستان در سیستان به ابراز نظر می‌پردازد و ضمن اینکه تصرفات نظامی دولت ایران در قلعهٔ فتح و پادگان نظامیان ایران در این قلعه را فاقد هرگونه ارزشی می‌داند،[۳۰۲] دربارهٔ وضعیت مناطق تحت تصرف سردارکمال خان و سردار امام خان شامل: بندرکمال خان و چهار برجک تا رودبار (هیرمند سفلا) نیز تحقیقات خود از این سرداران راکه بنا به اذعان «کاپیتان اوئن اسمیت» عضو عالی رتبهٔ هیئت حکمیت انگلیسی به گلداسمید ابراز داشته بودند، کاملاً مطیع دولت ایران هستند و مقرری سالیانه از این دولت می‌گیرند و حتی تصریح کرده بودند که تا رودبار اوامر و فرمانهای شاه ایران و دستورهای امیر حشمت‌الملک اجرا می‌گردد و تأکید کرده بودند که تمام سرزمین آنها جزئی از قلمرو شاه ایران است،[۳۰۳] به فراموشی می‌سپارد و البته باکم حواسی که ویژگی افرادی همچون گلداسمید است بدون توجه به اینکه کاپیتان اسمیت در سفرنامهٔ خود این مطالب را ابراز داشته است از تبعیت سردار کمال خان و سردار امام خان از حکومت افغانستان سخن می‌راند.[۳۰۴] گلداسمید بعد از این گزارش مقدمه گونه، رأی خود دربارهٔ حکمیت را شامل مقدمه، خلاصه کلیات و رأی حکمیت به دولت ایران و حکومت افغانستان ابلاغ می‌نماید. وی به خلاصهٔ کلیات در هفت بند می‌پردازد و در بند ششم بدون هیچ گونه استدلالی، سیستان را به دو منطقهٔ فرعی و اصلی تقسیم می‌کند و قطعهٔ فرعی راکه به دلیل جمعیت کمتر این عنوان را بر آن نهاده است،متعلق به افغانستان، و قطعهٔ اصلی را که دارای جمعیت بیشتری است متعلق به ایران می‌داند. گلداسمید البته در اینجا به اطاعت مردم بخشهایی از سرزمین سیستان که وی به آن سیستان فرعی اطلاق می‌کند به دولت ایران تصریح می‌دارد و از جمله به طور ضمنی به اطاعت کمال خان و امام خان نیز اشاره می‌کند. ولی به نظر وی این مسائل، اثبات حقانیت ایران را دربارهٔ مالکیت این مناطق نمی‌کند. دربارهٔ عناوین سیستان فرعی و اصلی باید گفت که تنها توجیه این نامگذاریها مبنای جمعیتی بوده وگرنه آنچه راکه گلداسمید

«سیستان فرعی» خوانده، سرزمینی بسیار وسیع‌تر و پرآب‌تر از سیستان به ادعای گلداسمید اصلی است و قسمت اعظم رود هیرمند نیز در همین به اصطلاح گلداسمید، سیستان فرعی جریان دارد.[۳۰۵]

گلداسمید در رأی حکمیت خود دربارهٔ محدودهٔ مالکیت دولت ایران بر سیستان ابراز می‌دارد:«می‌بایست قسمتهای متصرفی آن (دولت ایران) به حدودی محدود شود که عملاً در سیستان اصلی مالک می‌باشد، و این باید تا حدی که ممکن است. موافق با احتیاجات سیاسی و جغرافیایی باشد، و دولت ایران نباید دیگر در کنار دست راست رود هیرمند متصرفات داشته باشد.»

گلداسمید در ادامهٔ رأی خود به دولت ایران تأکید می‌کند:«بدون تردید قشون ساخلوی دولت ایران قلعهٔ نادعلی را باید ترک کنند و هر دو کنار رودخانهٔ هیرمند تا بالای بند کوهک را تسلیم افغانستان کنند.»

گلداسمید سپس مرزهای ایران و افغانستان را بر اساس رأی خود بدین ترتیب مشخص می‌کند:«مجرای اصلی رود هیرمند زیر دست کوهک سرحد شرقی سیستان، دولت ایران خواهد بود؛ و خط سرحدی از کوهک شروع شده تا تپه‌های غربی دشت سیستان به طوریکه تمام زمینهای زراعتی کناره‌های رودخانه که از بند بالا ممتد می‌شود حدود سیستان افغانستان به شمار خواهد رفت. کوه ملک سیاه واقع در رشته کوههای جداکنندهٔ سیستان از صحرای کرمان نقطهٔ مناسبی به نظر می‌رسد. شمال سیستان و حد جنوبی نیزار، باید خط مرزی طرف لاش و جوین باشد. ایران نباید در این جهت از هامون عبور کند. خط رسم شده از نیزار به کوه سیاه یا سیاه‌کوه نزدیک بندان باید منطقهٔ تحت تصرف ایران را محدود کند. به علاوه این مسئله باید به خوبی مفهوم باشد که هیچ نوع اقداماتی از هیچ یک از دو طرف نباید بشود که مقصود از آن مداخله و جلوگیری از آب لازمه برای آبیاری سواحل هیرمند باشد.»[۳۰۶]

بدین ترتیب بر اساس این حکمیت مرزهای ایران و افغانستان به نحوهٔ مذکور در رأی گلداسمید مشخص شد و البته رسمیت این مرزها و تحدید و تعیین عملی آن منوط به موافقت دولت ایران و حکومت افغانستان بود که در ذیل به این مسئله اشاره خواهیم کرد. اما دربارهٔ گلداسمید و حکمیت او باید بگوییم این حکمیت از نظر حقوقی فاقد اعتبار است. زیرا گلداسمید به اعمال غیر مشروعی همچون: رشوه و قصد تطمیع،[۳۰۷] تهدید،[۳۰۸] عدم توجه به مستندات تاریخی،[۳۰۹] قلب حقایق و واقعیتهای عینی و مسلم[۳۱۰] مبادرت می‌ورزد و اصولاً بیشتر همچون یک مدعی رفتار می‌کند تا یک داور و حَکم بی‌طرف،[۳۱۱] دربارهٔ گلداسمید و نظریات وی، شادروان محمود محمود نظری دارد که آن چنان جالب است که لازم به ذکر می‌آید. محمود محمود دربارهٔ گلداسمید و نوشته‌های وی ابراز می‌دارد:

«گلداسمید در این مقدمه، مانند نویسندگان سیاسی نوع خود، از بیان حقایق منحرف شده و وقایع و سوانح را از سر و صورت اصلی انداخته است و با نهایت بی‌انصافی حقایق تاریخی را آن طوری که بوده روی کاغذ نیاورده است بلکه خواسته خواننده را گمراه کند و به جای شرح حقایق تاریخی یک مشت جمله‌های سفسطه‌آمیز آورده است.»[۳۱۲]

دولت ایران و پذیرش رأی حکمیت گلداسمید

رأی حکمیت گلداسمید افزون بر اینکه تمام ادعاهای تاریخی دولت ایران دربارهٔ سیستان را رد می‌کرد، مشعر بر خارج ساختن مناطق وسیعی از سیستان که عملاً در اختیار دولت ایران قرار داشت نیز بود. نتیجهٔ این حکمیت، واگذاری مناطقی همچون: نادعلی، قلعهٔ فتح، بندر کمال خان و چهار برجک که اهمیت به سزایی از نظر تاریخی و نیز از لحاظ کشاورزی و عمران و آبادی سیستان داشتند و در اختیار دولت ایران و حاکمان وفادار این دولت بودند، به حکومت افغانستان بود. خارج ساختن این مناطق از اختیار دولت ایران نه تنها منجر به از دست رفتن سرزمینهایی از قلمرو دولت ایران می‌شد، بلکه نتیجهٔ طبیعی آنکه بعدها نیز به وقوع پیوست. در عمل در معرض کمبود آب قرار دادن آن قسمت از سرزمین سیستان نیز بود که بر مبنای حکمیت نیز متعلق به دولت ایران شناخته شده بود؛[۳۱۳] با توجه به چنین وضعیتی دولت ایران بی‌درنگ رأی حکمیت را رد کرد.[۳۱۴]

در آن هنگام در هیئت وزیران دولت ایران به تغییرات عمده‌ای به وجود آمده بود و میرزا سعید خان انصاری وزیر امور خارجه که پذیرش حکمیت سیستان نیز در هنگام مسئولیت وی در وزارت امور خارجه رخ داده بود به تدریج در مسائل مربوط به وزارت امور خارجه تحت نظر میرزا حسین خان هشیرالدوله سپهسالار اعظم قرار می‌گرفت[۳۱۵] که از ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ صدراعظم ایران شده بود.[۳۱۶] میرزا حسین خان برخلاف نظر بیشتر مورخان که وی را در قضیهٔ پذیرش حکمیت سیستان مقصر می‌دانند از این مسئولیت مبرا است، زیرا در هنگام پذیرش حکمیت سیستان وی سفیر ایران در عثمانی بود و بنابراین هیچ‌گونه مسئولیتی در پذیرش ارجاع حکمیت سیستان به دولت انگلیس نداشت.[۳۱۷] میرزا حسین خان پس از انتصاب به صدارت عظمی به تدریج در مسئلهٔ سیستان صاحب اختیار می‌شود و در سال ۱۲۸۹ پس از اینکه گلداسمید رأی خود را ابلاغ می‌نماید، صدراعظم ایران از جمله افرادی بود که به مخالفت با این رأی برمی‌آید و از ناصرالدین شاه می‌خواهد تا مسئله حکمیت سیستان را به عهده او بگذارد و به شاه قول می‌دهد که وی نخواهد گذاشت که به متصرفات دولت ایران در سیستان گزندی برسد.[۳۱۸] ناصرالدین شاه با این خواستهٔ سپهسالار موافقت می‌کند و در این باره به وی اطمینان می‌دهد که:

«نوشته بودید: اگر عمل سیستان با من باشد نمی‌گذارم یک وجب از متصرف فیه حالیه از دست برود. تعجب حاصل شد، کل امور دولت، امروز سپردهٔ شماست و نیک و بدش را از شما می‌خواهند نه دیگری و شما مسئول هستید. البته هر قسم، هر طور در فقرهٔ سیستان مصلحت بدانید، ما آن مصلحت شما را ممد شده و اجرا خواهیم کرد و قبول خواهیم کرد.»[۳۱۹]

در این دوران ناصرالدین شاه به شدت از رأی حکمیت ناراضی بود و عزمی جزم بر رد رأی حکمیت داشت، چنانچه در نامه‌ای به میرزا حسین خان سپهسالار در این باره تأکید می‌کند:

«اگر فی الواقع دولت انگلیس به این شدت با دولت ایران کج بتابد و راضی به خفت ایران باشد و افغان را ترجیح بدهد به ایران، دیگر فاتحهٔ آن انگلیس را باید خواند. و آن وقت دولت ایران تکلیف علیحده خواهد داشت که لابداً و ناچاراً در حالت یأس از انگلیس اقدام به آن بکند. انشاءالله امیدوار هستم به اینجاها نکشد و دولت انگلیس قدر دولت ایران را بداند و الا هر وقت در کار سیستان به سختی افتادید، فوراً به من اطلاع بدهید، اما آنچه لازم است با شما حرف خواهیم زد. این فقره طوری شده است که دولت ایران به هیچ وجه نمی‌تواند متحمل خفت از افغان بشود.»[۳۲۰]

ناصرالدین شاه در نامه‌ای دیگر باز هم دربارهٔ رد حکمیت به سپهسالار تأکید می‌کند:

«کمال قباحت را برای ایران دارد که در این فقره مغلوب افغان واقع شود. غیرت شما البته راضی به این امر نخواهد شد.»[۳۲۱]

دولت ایران همچنین برای رد حکمیت سعی کرد از تغییر در وضع متصرفات سیستان نیز جلوگیری کند و با توجه به تهدیداتی که از طرف شیرعلی‌خان علیه سیستان می‌شد. سعی می‌کند با تقویت نیروهای نظامی حشمت الملک والی سیستان[۳۲۲] و همچنین با درخواست از دولت انگلیس برای مکلف کردن فرمانروای تحت الحمایهٔ این دولت در افغانستان یعنی امیر شیرعلی‌خان برای رعایت وضع موجود یا استاتکو[۳۲۳] از هرگونه تغییری در وضعیت سیاسی و نظامی سیستان ممانعت نماید. با وجود ارادهٔ مصمم دولت ایران به رد رأی حکمیت گلداسمید، مسئله مسافرت ناصرالدین شاه به اروپا موجب تغییر این وضعیت شد. در سال ۱۲۸۹ قمری میرزا حسین خان سپهسالار در صدد برمی‌آید تا مقدمات اوّلین سفر اروپایی یک شاه ایرانی را فراهم بیاورد. ناصرالدین شاه در ابتدا با این موضوع مخالفت می‌کند و حتی بنا به عادت مألوف دوبار به وسیلهٔ سید صادق طباطبایی از قرآن کریم طلب استخاره می‌کند که هر دو بار بد می‌آید و بدین ترتیب شاه از سفر اروپا منصرف می‌شود. ولی اصرار سپهسالار به حدی زیاد بود که سرانجام بر میل قلبی شاه فائق آمد و ناصرالدین شاه در ۲۱ صفر ۱۲۹۰ راهی اروپا می‌شود[۳۲۴] و در هنگامی که در لندن میهمان ملکهٔ ویکتوریا بود، رأی گلداسمید را تأیید می‌نماید[۳۲۵] و بدین ترتیب مرزهای جنوبی

ایران و افغانستان بر اساس رأی حکمیت گلداسمید معین می‌گردد. دربارهٔ دلیل موافقت ناگهانی ناصرالدین شاه و سپهسالار با رأی گلداسمید، فریدون آدمیت تحلیلی مستند به وقایع آن دوران دارد و بر این باور است که تهدید ناشی از نزدیک شدن روز افزون روسیه به مرزهای شمال شرقی ایران و نیاز ایران به اخذ تضمینهای امنیتی از طرف انگلیس و نیز بیم دولت ایران از تهدیدات دولت انگلیس و عوامل آنها در مرزهای شرقی ایران و سایر مناطق، از جمله عوامل مهمی بود که منجر به پذیرش رأی حکمیت گلداسمید به وسیلهٔ ایران گردید.[۳۲۶]

بازتاب رأی حکمیت گلداسمید

رأی حکمیت گلداسمید مرزهای جدیدی را در منطقه به وجود آورد و پیامدهای سیاسی و اقتصادی مهمی داشت و از این رو نظریات مختلفی دربارهٔ این رأی ابراز شده است که در ذیل به اختصار برخی از این دیدگاهها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مقامات و مورخان افغانستان و رأی حکمیت گلداسمید

سند و نوشتهٔ مستقلی که نظر مقامات وقت افغانستان دربارهٔ مسئله سیستان پیش از حکمیت و نیز پس از اعلام رأی حکمیت را نشان بدهد در بین منابع موجود در دسترس نبود و به صراحت نمی‌توان دریافت که حکومت افغانستان در زمان امیر دوست‌محمدخان و امیر شیرعلی‌خان چه نظری دربارهٔ سیستان داشته است. فقط از مستندات مسلم تاریخی می‌توان نتیجه‌گیری کرد که امیر دوست‌محمد خان چندین بار درصدد دست اندازی به سیستان بوده و شیرعلی‌خان نیز نسبت به این مسئله بی‌میل نبوده و به اقداماتی برای نفوذ بیشتر در سیستان مبادرت می‌ورزد.[۳۲۸] ولی از مجموع تحولات تاریخی عصر شیرعلی‌خان چند نکته نیز قابل اهمیت است. شیرعلی‌خان برای مناسبات حسنهٔ خود با دولت ایران به شدت ارزش قائل بوده و تنها پس از نزدیک شدن به انگلیسها بود که مسئله سیستان برای وی آن چنان اهمیت پیدا کرد که مناسبات حسنه با دولت ایران تحت الشعاع این موضوع قرار گرفت.[۳۲۹] از طرف دیگر باید گفت برای شیرعلی‌خان مسائلی مانند: منازعه با فرزندانش سردار یعقوب خان و سردار ایوب خان، تعیین فرزند مورد علاقه‌اش عبدالله خان به ولیعهدی[۳۳۰] و حتی در مورد مسائل ارضی، موضوعی همچون استرداد سرزمینهای واقع در کشمیر و پنجاب و سند و بلوچستان که دوره‌ای در اختیار حاکمان افغانی قرار داشتند و در عصر حکومت امیر شیرعلی‌خان جزئی از قلمرو حکومت انگلیسی هند به شمار می‌رفتند به مراتب بیش از موضوع سیستان اهمیت داشت. چنانچه در هنگام همکاری با دولت روسیه در سال ۱۲۹۵ ق، موضوع

استرداد این سرزمینها به عنوان یکی از شروط اتحاد شیرعلی‌خان با روسیه مطرح شد و از مسئلهٔ سیستان در این بین سخنی به میان نیامد.[۳۳۱] از طرف دیگر مسائلی همچون عدم درج مسئلهٔ حکمیت سیستان در تاریخهای رسمی افغانستان مانند سراج التواریخ[۳۳۲] و فقدان نسخه‌ای از رأی حکمیت گلداسمید نزد حکومت افغانستان که حتی در هنگام حکمیت مک ماهون وی متوجه می‌شود که مسئولان حکومت افغانستان نسخه‌ای از این رأی ندارند،[۳۳۳] دلایلی دیگر بر بی‌اعتنایی حکومت افغانستان به مسئلهٔ حکمیت سیستان است. از طرف دیگر تهدیدهای گاه و بی‌گاه شیرعلی‌خان نسبت به سیستان، بنابه تصریح مستند و مستدل مقامات ایرانی همچون کنسول ایران در بمبئی[۳۳۴] و یا امیر حشمت‌الملک، بنابه تحریک و ترغیب انگلیسیها بود.[۳۳۵] دربارهٔ نظر شیرعلی‌خان نسبت به نتیجهٔ رأی حکمیت سیستان نیز باید گفت اگرچه وی بر مبنای قرائن موجود اصولاً آن چنان اهمیتی برای این موضوع قائل نبود، اما نارضایتی وی از رأی حکمیتی که منجر به از بین رفتن دعاوی دولت ایران بر قسمتهای وسیعی از سرزمین سیستان و اخراج این دولت از هزاران کیلومتر مربع قلمرو تحت تصرف خود در مناطقی همچون: نادعلی، قلعهٔ فتح، بندر کمال خان و چهار برجک و واگذاری این نواحی به حکومت افغانستان می‌شد، بعید می‌باشد.ولی صاحب منصبان نظامی و مقامات سیاسی دولت انگلیس جملگی از نارضایتی امیر شیرعلی‌خان از نتیجهٔ حکمیت سخن رانده‌اند[۳۳۶] و در این نیز تردیدی نیست که شیرعلی‌خان نخست رأی حکمیت را رد کرده است و پس از موافقت ناصرالدین شاه با این رأی بود که شیرعلی‌خان هم این رأی را تأیید می‌کند.[۳۳۷] با توجه به مجموع این تحولات می‌توان به تحلیلهای مورخان انگلیسی از نارضایتی عمیق امیر شیرعلی‌خان از رأی حکمیت و تقاضای امیر افغانستان مبنی بر تعلق سرتاسر سیستان به حکومت افغانستان به عنوان نظراتی خالی از صحت و صرفاً به عنوان ابزاری تبلیغاتی برای تحت فشار قرار دادن دولت ایران نگریست. ولی مورخان متأخر افغانستان گویا در صحت این موضوع تردیدی روا نداشته‌اند و برخلاف نویسندگانی افغانستانی معاصر با زمان حکمیت سیستان که اصلاً به موضوع حکمیت نپرداختند، مورخان عصر حاضر تقریباً همگی رأی حکمیت سیستان را اقدامی برخلاف منافع افغانستان تلقی کرده‌اند، ولی مستند خود را در این باره ذکر نکرده‌اند[۳۳۸] و مشخص نیست چگونه خارج شدن سرتاسر هیرمند سفلا و مناطقی همچون نادعلی، قلعهٔ فتح، چهار برجک و رودبار که از تصرفات عینی دولت ایران به شمار می‌رفتند از اختیار این دولت، به دید این مورخان اقدامی در جهت منافع دولت ایران بوده است. آیا آنها متوقع بودند که مناطقی نظیر سه کوهه و یا نصرت آباد هم که بیشتر از املاک شخصی حشمت الملک تشکیل می‌شدند به حکومت افغانستان واگذار می‌شد.

مقامات و مورخان ایران و رأی حکمیت گلداسمید

مقامات مختلف دولت ایران از جمله میرزا حسین خان سپهسالار و ناصرالدین شاه، رأی حکمیت گلداسمید را دارای آثاری به شدت زیانبار برای دولت ایران می‌دانستند. در این باره به غیر از مواردی که پیش از این ذکر شد، ناصرالدین شاه حدود یازده سال پس از تأیید رأی حکمیت، مطالبی اظهار می‌دارد که عقیدهٔ صریح وی را نسبت به این رأی و مرزهای ناشی از آن نشان می‌دهد. ناصرالدین شاه در این باره تأکید می‌کند:

«در سیستان هرچه مکان خوب و مرغوب بود، گلداسمید به افغان داد، مثل قلعهٔ فتح و چخانسور و سایر املاک آن طرف رود هیرمند را و همچنین این طرف هیرمند، قلعهٔ بندر کمال خان بلوچ که اصل رعیت و نوکر ایران بودند و یک خط مثلث بی‌معنا کشید و ما را محصور کرد.»[۳۳۹]

جز ناصرالدین شاه، والی سیستان امیر حشمت الملک از کسانی بود که به شدت از رأی حکمیت، ناراضی بود، وی که از آغاز شروع کار حکمیت به اهداف هیئت انگلیسی مشکوک بود و نیت آنها را تجزیهٔ سیستان می‌دانست.[۳۴۰] چند سال پس از تأیید حکمیت، در ۱۵ ذیحجهٔ ۱۲۹۶ در گزارشی دربارهٔ نظر خود نسبت به حکمیت ابراز می‌دارد:

«در این قسمت که مأمور انگلیس با مأمور دولت چند سال قبل کرده‌اند، غبن به طرف دولت است. نقشهٔ سیستان در دربار همایون هست، از رجوع به آن معلوم خواهد شد.»[۳۴۱]

افزون بر مقامات دولت ایران، مورخان ایرانی نیز در اظهارنظرهای خود دربارهٔ حکمیت سیستان دربارهٔ ابعاد زیانبار این مسئله سخن رانده‌اند که در این زمینه برای نمونه می‌توان به افرادی همچون: شادروان محمود محمود، فریدون آدمیت، حسن احمدی، پیروز مجتهدزاده و متولی‌حقیقی اشاره کرد.[۳۴۲]

مقامات و مورخان انگلیسی و رأی حکمیت گلداسمید

بدیهی است چون حکمیت سیستان به وسیلهٔ دولت انگلیس و نمایندهٔ این دولت انجام شده بود. مقامات دولت انگلیس و نویسندگان انگلیسی که قریب به اتفاق آنها نیز از صاحب منصبان نظامی و یا مقامات سیاسی محسوب می‌شدند به حمایت از این رأی برآیند. بیشتر این افراد اهمیت کار گلداسمید را از جهت حل یک اختلاف سیاسی می‌دانستند[۳۴۳] و دلیل منطبق بودن رأی وی با عدل و انصاف را نیز اعتراض مقامات ایران و افغانستان نسبت به رأی گلداسمید می‌دانستند.[۳۴۴] از جمله افرادی که از رأی گلداسمید تجلیل کرده‌اند می‌توان به سر هنری راولینسون و سرپرسی سایکس اشاره کرد.[۳۴۵] با وجود این تجلیلها، برخی از مقامات و مورخان انگلیسی دربارهٔ رأی گلداسمید و

مرزهای ناشی از آن تحلیلهای منطقی‌تری نیز داشته‌اند. از جمله راولینسون با وجود تمجید از گلداسمید بلافاصله دربارهٔ ارزش این رأی نیز به اظهارنظر می‌پردازد و در این باره تأکید می‌کند:

«سکنهٔ سیستان از افغان نیستند؛ در میان سکنهٔ سیستان افغانی وجود ندارد. در زمان احمدخان ابدالی، تا حدی نفوذ افغانستان در آن ایالت پیدا شد، ولی سکنهٔ سیستان از نژاد و مذهب ایران هستند و عدهٔ کمی از بلوچها به آن ایالت مهاجرت کرده‌اند. در حقیقت سیستان جزء مملکت ایران است... افغانها هرگز نتوانسته‌اند جای‌پایی در سیستان به‌دست آورند، گرچه، بعضی کلنیهای منفرد افغان، را می‌توان این جا و آن جای منطقه، مشاهده نمود. افغانها در سالهای اخیر از نظر سیاسی اهمیت زیادی در این ولایت کسب نموده‌اند... خط مرزی گلداسمید همواره مورد احترام باقی نخواهد ماند. ما هرات را برای حفظ هندوستان لازم داریم، چون که هرات دروازهٔ هندوستان است. دولت ایران نمی‌تواند این احتیاج ما را درک کند، در این صورت تقصیر ما چیست؟»[۳۴۶]

سروان ناپیر* از مأموران سری دولت انگلیس نیز که حدود یک سال پس از تأیید رأی حکمیت گلداسمید از سیستان بازدید کرد، در این باره نظرات جالبی دارد و در قسمت مربوط به نظرات ایران تأکید می‌کند:

«به نظر می‌رسد ایرانیان و به ویژه آنان که از اطلاعات محلی برخوردارند، رأی داوری را وسیله‌ای برای ربودن زمینهای خود می‌دانند. زمینهایی که آنان به دست آورده بودند و ادعای کهنی نسبت به آن داشتند.»[۳۴۷]

ناپیر در ادامهٔ این مطلب دربارهٔ حکمیت و دلایل آن و آثار این موضوع تصریح می‌دارد:«این کردار (رأی حکمیت) نه به سود افغانان، بلکه به سود بریتانیا است که داوری را به میان آورد.»

کاپیتان ناپیر در مورد نظر ایرانیها نسبت به این رأی باز هم اشاره می‌کند:«با چنین باوری و با دیدن آشکار این حقیقت که زمینهای آنان در آن سوی هیرمند از دست رفته است، انگیزه‌ای برای نادیده گرفتن رأی داوری در اختیار دارند.»[۳۴۸]

ناپیر در بخش مربوط به «نظرات سیستان» نیز چنین می‌نویسد:

«نظری که مردم سیستان از این رأی داوری پیدا کرده‌اند، بسیار شبیه نظر یاد شده ایرانی است. آنان نشان می‌دهند که باور دارند، اگرچه به این گونه بر زبان نمی‌آورند، که این ترتیبات از سوی ما به ایران تحمیل شده و در راستانی منافع خودمان است و اینکه ما با بخشیدن این همه سرزمین به افغانان، تنها در پی برآوردن هدفهای خود بوده‌ایم. آنان از بخش افغانی منطقه به عنوان «مال انگلیس» و از

---

* Napier.

مردم آن بخش به عنوان «رعیت انگلیس» نام می‌برند.»[۳۴۹]

سر توماس هولدیچ* از نویسندگان و صاحب‌منصبان سیاسی و نظامی عالی رتبهٔ انگلیس که زمانی نیز به ریاست انجمن سلطنتی جغرافیایی لندن می‌رسد و کتاب مشهوری به نام مرزهای هندوستان هم دارد.[۳۵۰] دربارهٔ خط مرزی به وجود آمده به وسیلهٔ گلداسمید در این کتاب می‌نویسد:

«بدبختانه، از نظر سیستان غربی، یک خط مورب که از شمال شرقی به جنوب غربی کشیده شده، سیستان را به دو نیمه تقسیم کرده و نیمهٔ غربی به ایران و نیمهٔ شرقی به افغانستان داده شده است. بی‌گمان، هیچ تقسیم دیگری جز این یکی، نمی‌توانست درنگیای باستانی یا انبار غلهٔ آسیا را به چنین انزوایی مبتلا سازد. رأس و دهانهٔ سامانهٔ با شکوه کانالهای آبیاری، که زمانی دشتهای وسیع و خشک رسوبی را تبدیل به دریای گندم کرده بودند، روی هیرمند قرار داشته و به طور کامل وابسته به هیرمند بودند. حالیه (سال ۱۹۰۱)، افغانها، هیرمند و دهانهٔ کانالها را در اختیار دارند و دلایلی برای خود دارند که به استناد آنها اجازه نمی‌دهند آب کافی یا اصولاً آبی وارد این کانالها گردد و سیستان ایران، اگر نه بیشتر از سیستان افغان، حداقل به همان اندازه از این آب بهره‌مند شود.»

هولدیچ در ادامهٔ این مطلب تصریح می‌کند:«تعیین مرز سیاسی که یک سیستم آبیاری را به دو قسمت تقسیم کند، معضلات و معایبی به جا می‌گذارد که دائمی هستند. سیستان یک نمونه در مورد این کار اشتباه محسوب می‌شود.»[۳۵۱]

مختصری از تحولات پس از تعیین مرزهای سیستان

با وجود تعیین مرزهای سیستان به وسیلهٔ رأی حکمیت گلداسمید، این موضوع بیشتر به افزایش اختلافات مرزی ایران و افغانستان منجر شد تا اینکه این اختلافات را از بین ببرد. دربارهٔ مهم‌ترین‌موارد تأثیرگذار در مناقشات دولت ایران و حکومت افغانستان در مسئله سیستان و مرزهای این منطقه پس از رسمیت یافتن رأی حکمیت گلداسمید، می‌توان به موضوعاتی همچون مالکیت دو منطقهٔ نیزار و تخت شاه، مسئلهٔ حق‌آب هیرمند و نیز حمایت حکومت افغانستان از بعضی از سرداران سیستانی تبعهٔ دولت ایران که علیه دولت یاغی شده بودند، اشاره کرد. دربارهٔ مسئلهٔ مالکیت منطقهٔ نیزار و تخت شاه، دولت ایران زیر بار آن قسمت از حکمیت که مبنی بر واگذاری این مناطق بود، نرفت و ناصرالدین شاه در سال ۱۳۰۱ قمری در پاسخ به تقاضای دولت انگلیس دربارهٔ واگذاری این مناطق ایستادگی به خرج داد و در این باره به میرزا ملکم خان ناظم‌الدّوله سفیر ایران در انگلیس

---

* Thomas Holdige.

که این تقاضا دولت انگلیس را به اطلاع شاه رسانده بود. تأکید می‌کند:

«نیزار اهل سیستان را که باید گاو و گوسفند و زندگی آنها در نیزار و تخت شاه بگذرد، به طرف افغان انداخت. (مراد گلداسمید است) بعد که ما ملتفت شدیم که اگر این هم نباشد، سیستان حالیه بالمره بی‌مصرف خواهد شد. این حدود را راضی نشدیم از سیستان خارج شود.»[۳۵۲]

ناصرالدین شاه در پایان این مطلب خود نیز تأکید می‌کند:«به نظر ما نمی‌آید و نمی‌شود.»[۳۵۳]

بدین ترتیب موضوع واگذاری این مناطق منتفی می‌گردد و بعدها نیز در حکمیت مک ماهون مالکیت این مناطق به دولت ایران مورد تأیید قرار می‌گیرد. اگرچه در این حکمیت نیز زیانهای عمده‌ای در مواردی دیگر به دولت ایران تحمیل می‌شود.[۳۵۴]

موضوع دیگر حق‌آب هیرمند برای دولت ایران بود که گلداسمید بر آن تأکید کرده و حکمیت وی مشروط به این موضوع بود. ولی با توجه به اینکه مجرای رود هیرمند کاملاً در اختیار حکومت افغانستان قرار داشت، این حکومت می‌توانست با ایجاد سد در رودخانهٔ هیرمند که البته برخلاف متن صریح حکمیت بود. مانع رسیدن آب به درون خاک ایران بشود این امر تا زمان درگذشت ناصرالدین شاه با مقاومت شدید وی روبرو می‌شود و شاه تأکید زیادی بر عدم حق حکومت افغانستان نسبت به این امر می‌نماید. چنانچه در یک نمونه به میرزا علی اصغر خان امین سلطان صدراعظم دربارهٔ آبادی منطقهٔ ترقو تأکید می‌کند:«آبادی آنجا باعث نیامدن آب به سیستان است و این ضرر بی‌معنی است که به دولت ایران وارد می‌شود و نباید آباد بشود.»[۳۵۵]

اما پس از ناصرالدین شاه، مسئلهٔ حق‌آب هیرمند به موضوعی بسیار پیچید تبدیل می‌شود که در سال ۱۹۰۵ /۱۲۸۳ ش با حاکمیت مک ماهون سعی شد تا این موضوع حل و فصل شود.[۳۵۶] ولی باز هم حق‌آب هیرمند به عنوان مسئله‌ای حل نشدنی بین ایران و افغانستان باقی می‌ماند و این دو دولت در سالهای ۱۳۱۷ و ۱۳۵۱ ش(۱۹۳۹ و ۱۹۷۳) با قراردادهایی که اوّلی به وسیلهٔ باقر کاظمی، سفیر ایران در کابل و علی محمد خان، وزیر امور خارجهٔ افغانستان منعقد شد[۳۵۷] و بعدی نیز توسط هویدا، نخست وزیر ایران و محمد موسی شفیق، نخست وزیر افغانستان انعقاد یافت.[۳۵۸] تلاشهایی برای حل مسئلهٔ حق‌آب هیرمند انجام دادند که تاکنون نتیجهٔ قطعی از این توافقات حاصل نشده است.

موضوع دیگری که در مناسبات دولت ایران و حکومت افغانستان پس از اعلام رأی حکمیت گلداسمید، تنش‌زا بود، طرفداری حکومت افغانستان از برخی سرداران یاغی از جمله سردار شریف خان نارویی بود. سردار شریف خان نارویی از مهم‌ترین خانهای سیستان به شمار می‌رفت که حتی پس از انتصاب امیر حشمت‌الملک به حکومت سیستان نیز اقتدار خود را حفظ کرد و با وصلت دختر وی با خاندان خزیمه (خانوادهٔ امیر حشمت‌الملک)، موقعیت سیاسی وی حتی تقویت نیز

شد،[۳۵۹] ولی با این حال پس از وقایع حکمیت، سردار شریف خان به دلایلی نامعلوم به افغانستان رفته و تا رمضان سال ۱۳۰۶ که در افغانستان فوت می‌کند، عامل مهمی برای تهدید سیستان به شمار می‌رفت و چندبار نیز به تاخت و تازهایی در داخل سیستان ایران مبادرت می‌ورزد[۳۶۰]. به نظر می‌رسد ناصرالدین شاه، اعمال شریف خان را نیز به تحریک مستقیم و یا غیر مستقیم دولت انگلیس و یا حداقل بی‌توجهی این دولت نسبت به این مسئله که به راحتی قادر به مهار آن بود، می‌دانست.[۳۶۱] چنانچه در دستورهایی که در ذیل یک گزارش سیاسی، دربارهٔ یاغی‌گیریهای سردار شریف خان ذکر کرده است، پس از شکوهٔ زیاد از حرکات سردار شریف خان، بر لزوم مذاکره با سفیر انگلیس در این باره تأکید کرده و دربارهٔ سیاست دولت انگلیس نسبت به دولت ایران نیز در ضمن همین دستور، اظهارنظری تاریخی دارد و در این باره تصریح می‌کند:

«پلوتیک انگلیس را نمی‌فهمم چه چیز است ظاهراً همه دوستی و ملایمت و سرهم‌بندی، باطناً هیچ کاری که کار باشد و به جایی برساند دیده نمی‌شود.»[۳۶۲]

نتیجه گیری

سرزمین سیستان، خطه‌ای تاریخی و تمدن ساز است که اهمیت به سزایی از نظر فرهنگی و اقتصادی داشته و همواره در تاریخ ایران حائز اهمیتی اساسی و سرنوشت ساز بوده است. حملات خارجی، ضعف دولتهای مرکزی و اختلافات و درگیریهای بزرگان و خوانین سیستان، این سرزمین را به تدریج از جایگاه خود دور می‌سازد و سرانجام با دخالتهای استعمار، زمینهٔ انزوا و تضعیف همیشگی این سرزمین ایجاد می‌شود. چنانچه در صد و سی سال گذشته سیستان از قحطی و بی‌آبی و فقر و در مجموع عدم توسعهٔ اقتصادی و بی‌توجهی به فرهنگ دیرین این خطه رنج برده است. اما در حال حاضر مرزهای ایران و افغانستان را باید مرزهای سیاسی قابل احترام برای ملت افغانستان و ایران دانست. وظیفهٔ پیش رو به فراموشی سپردن تلخیهای گذشته و عزمی جزم برای نابود کردن هر نوع اختلاف به میراث مانده از استعمار است.[۳۶۳] برای نیل به این آرمان باید ضمن احترام کامل به تمامیت ارضی و استقلال دو کشور افغانستان و ایران، ارادهٔ ملّی دو کشوری که تاریخ و فرهنگ و تمدنی یگانه دارند، سرتاسر سرزمین باستانی سیستان را اعم از مناطقی که در درون خاک دولت ایران و یا در قلمرو افغانستان قرار دارند،به موقعیت اقتصادی و شایستهٔ این خطه جایگاهی در خور منزلت تاریخی آن برساند. اقدامی که با توجه توأمان دو دولت به ظرفیتهای اقتصادی و قابلیتهای فرهنگی سیستان به ویژه آثار باستانی منحصر به فرد این سرزمین و تشریک مساعی مردم ایران و افغانستان میسر خواهد بود.

پی‌نوشتهای فصل ششم

۱. محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی،ج ۳، صص ۹۰۵-۹۰۰.

۲. پیروز مجتهدزاده، ایران مرزدار و مرزهای خاوری ایران، صص ۸ - ۳۷۷.

۳. محمود، پیشین، ص ۹۰۵.

۴. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۳، پروندهٔ ۱۷ نمرهٔ ۱۷، نمرهٔ ۴۳، سال ۱۲۸۶ قمری، (سند شمارهٔ ۵۴ همین کتاب).

۵. حسن پیرنیا، ایران باستان (تاریخ مشرق قدیم)، تهران: ابن سینا، چ ۴، ج ۱، ص ۱۵۶.

۶. حسن احمدی، جغرافیای تاریخی سیستان :سفر با سفرنامه‌ها، تهران: مؤلف، ۱۳۷۸، ص ۳۰۲.

۷. برای مطالعه دربارهٔ مختصری از احوال گرشاسب و تبار وی، نک:اسدی طوسی (علی بن احمد)، گرشاسبنامه (خلاصهٔ داستان)، به کوشش برات زنجانی، تهران: امیرکبیر، چ ۲، ۱۳۶۲، صص ۱۰ - ۷.

۸. محمدتقی بهار، تاریخ سیستان، به کوشش علی اصغر عبداللهی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۱، صص ۵۰-۴۸.

۹. دربارهٔ نهر آب گرشاسب و دیگر بناهای وی، نک: حسن احمدی، پیشین، ص ۳۰۹.

۱۰. کریستن سن، کیانیان، ترجمهٔ ذبیح الله صفا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ ۲، ۱۳۴۳، ص ۱۴۷.

۱۱. کریستن سن، پیشین، ص ۱۵۱.

۱۲. همان، ص ۱۴۹.

۱۳. همان، ص ۱۹۰.

۱۴. همان، ص ۱۹۴.

۱۵. نبرد رستم و اسفندیار حتی در صدر اسلام نیز رواج داشته و در بین قبایل عرب داستانی جذاب و شنیدنی بوده است. برای نمونه،نک:کنستانتین اینوسترانتسف، تحقیقاتی دربارهٔ ساسانیان، ترجمهٔ کاظم کاظم‌زاده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱، ص ۱۱.

۱۶. کریستن سن، پیشین، صص ۱۸۳ - ۱۷۹.

۱۷. احمدی، پیشین، ص ۳۰۸.

۱۸. کریستن سن، پیشین، ص ۱۹۸.

۱۹. دربارهٔ نفوذ روایات مربوط به رستم در داستانهای گرجی برای نمونه، نک:جمشید گیوناشویلی، مطالعات گرجی - ایرانی، تفلیس - تهران: انجمن روابط علمی - فرهنگی و همکاری گرجستان و ایران، ۱۳۷۶، صص۸-۵.

۲۰. پیرنیا، پیشین، ج ۶، ص ۱۶۸۴.

۲۱. کریستن سن، پیشین، ص ۴.

۲۲. جی. پی. تیت، سیستان، ترجمهٔ غلامعلی رئیس الذاکرین، زاهدان: ادارهٔ کل ارشاد اسلامی سیستان و

بلوچستان، ۱۳۶۲، ص ۱۷.

۲۳. کریستن سن، پیشین، ص ۴.

۲۴. همان.

۲۵. ایرج افشار سیستانی، نگاهی به سیستان و بلوچستان (مجموعه‌ای از تاریخ و جغرافیای منطقه و ایران)، تهران: امیر خضرایی، ۱۳۶۳، صص ۱۳۰ - ۱۲۹.

۲۶. پیرنیا، پیشین، ص ۱۶۸۴.

۲۷. ر. گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمهٔ محمد معین، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۸، ۱۳۷۰، ص ۱۶۹.

۲۸. احمدی، پیشین، ص ۳۰۵.

۲۹. همان.

۳۰. پیرنیا، پیشین، ص ۱۶۸۴.

۳۱. همان.

۳۲. گیرشمن، پیشین، ص ۲۹۳.

۳۳. مالکوم کالج، پارتیان، ترجمهٔ مسعود رجب نیا، تهران: سحر، چ ۲، ۱۳۵۷، ص ۲۷.

۳۴. همان، صص ۵۵ - ۵۴.

۳۵. گیرشمن، پیشین، ص ۳۰۹.

۳۶. همان، ص ۳۷۱.

۳۷. همان، ص ۳۷۷.

۳۸. همان، ص ۴۱۴.

۳۹. بهار، پیشین، ص ۱۲۷.

۴۰. همان، صص ۱۲۷ و ۵۴.

۴۱. همان، ص ۱۲۸.

۴۲. احمد ابن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی)، البلدان، ترجمهٔ محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ ۲، ۱۳۴۷، صص ۶۱ - ۵۷.

۴۳. برتولد اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمهٔ جواد فلاطوری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹، ص ۳۰۷.

۴۴. بهار، پیشین، صص ۱۸۴ - ۱۸۳.

۴۵. همان، ص ۲۰۶.

۴۶. همان، صص ۲۱۲ - ۲۰۶.

۴۷. همان، صص ۲۱۸ - ۲۱۲.

۴۸. همان، ص ۲۲۹.

۴۹. همان، ص ۴۲.

۵۰. اشپولر، پیشین، ص ۱۱۹.

۵۱. بهار، پیشین، صص ۲۵۲ و ۲۵۱.

۵۲. اشپولر، پیشین، ص ۱۲۴م.

۵۳. بهار، پیشین، صص ۲۸۳ - ۲۸۲.

۵۴. همان، ص ۲۸۴.

۵۵. همان، صص ۲۷۴ - ۲۷۳.

۵۶. همان، ص ۲۶۰.

۵۷. محمد بن خاوند شاه بلخی (میرخوند)، روضة‌الصفا، به کوشش عباس زریاب خویی، تهران: علمی، چ ۲، ۱۳۷۵، ص ۵۴۲.

۵۸. همان، صص ۸ - ۵۴۲.

۵۹. همان، صص ۸ - ۵۴۴.

۶۰. بهار، پیشین، ص ۴۰۸.

۶۱. همان.

۶۲. میرخوند، پیشین، صص ۸۰۰ - ۷۹۶.

۶۳. بهار، پیشین، ص ۴۵۱.

۶۴. دربارهٔ حملات مکرر غزها به سیستان، نک:جی. پی. تیت، پیشین، ص ۲۶۱.

۶۵. میرخوند، پیشین، ص ۱۰۱۷.

۶۶. همان، ص ۱۰۴۱.

۶۷. برای نمونه دربارهٔ ذهنیت طبقهٔ عامه سیستانیها دربارهٔ رستم دستان و تیمور به عنوان دو شخصیت نمادین برای نمونه می‌توان به سفرنامهٔ ژنرال فریه و صحبتهای او با یک چوپان سیستانی اشاره کرد در این باره فرید از قول چوپان سیستانی و مردم سیستان می‌نویسد:«بنیانگذار شهر، به قول چوپان، پهلوان رستم بوده که به عقیدهٔ مردم سیستان، سازندهٔ تمام شهرهای منطقه است. همان گونه که تیمور لنگ نیز، به نظر آنها ویران کنندهٔ شهرهای سیستان می‌باشد.» در این باره نک:احمدی، پیشین، ص ۹۳.

۶۸. میرخوند، پیشین، ص ۱۱۴۲.

۶۹. احمدی، پیشین، ص ۴۸۹.

۷۰. رهر برن، نظام ایالات در دورهٔ صفویه، ترجمهٔ کیکاووس جهانداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷، ص ۱۲۵.

۷۱. لوسین لوئی بلان، زندگی شاه عباس، ترجمهٔ ولی الله شادان، تهران: اساطیر، ۱۳۷۵، ص ۷۵.

۷۲. همان، ص ۱۲۴.

۷۳. نورالله لارودی، زندگی نادر شاه پسر شمشیر، تهران: ایران زمین، چ ۲، ۱۳۷۰، ص ۷۳.

۷۴. ایرج افشار سیستانی، پیشین، صص ۱۴۳ - ۱۴۲.

۷۵. در تاریخ احمد شاهی که نگارش منشی دربار احمد شاه ابدالی است و از جزئیات اقدامات این پادشاه آگاهی داده است، از مداخله احمد شاه ابدالی در امور سیستان ذکری به میان نیامده است. در این باره نک: محمود حسینی جامی، تاریخ احمد شاهی، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۴.

۷۶. همان، صص ۲ - ۳۲۱.

۷۷. یوسف متولی‌حقیقی، افغانستان و ایران، مشهد: پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۳، ص۲۷۶.

۷۸. همان.

۷۹. محمود، پیشین، ص ۹۹۱.

۸۰. همان.

۸۱. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۲۱۶.

۸۲. محمود، پیشین، ص ۹۹۴.

۸۳. همان.

۸۴. پیرنیا، پیشین، ص ۱۵۶.

۸۵. احمدی، پیشین، ص ۳۰۴.

۸۶. همان.

۸۷. همان، ص ۳۰۵ - ۳۰۴.

۸۸. بهار، پیشین، ص ۶۶.

۸۹. همان.

۹۰. تیت، پیشین، ص ۱۴.

۹۱. همان.

۹۲. همان، ص ۱۱.

۹۳. حکیم ابوالقاسم فردوسی، شاهنامهٔ فردوسی، به کوشش محمد رمضانی، تهران: کلالهٔ خاور، ۱۳۵۴، ج ۱، ص ۱۱۷.

۹۴. بهار، پیشین، صص ۷۰ - ۶۸.

۹۵. همان، ص ۷۲.

۹۶. پیرنیا، پیشین، ص ۱۵۶.

۹۷. گیرشمن، پیشین، ص ۱۶۹.

۹۸. یعقوبی، پیشین، ص ۵۷.

۹۹. در روضة‌الصفا در شرح حال پادشاهان مختلف، اشاره‌های پراکنده‌ای به حدود سیستان شده است. برای نمونه نک:میرخوند، پیشین، صص ۷۹۹ - ۷۸۵.

۱۰۰. برای نمونه در روضة‌الصفا در بیان شرح احوال پادشاهان آل کرت از فراه به مثابهٔ سرزمینی خارج از محدودهٔ قلمرو سیستان و در هنگام شرح لشکرکشیهای تیمور از فراه همچون ناحیه‌ای در درون قلمرو سیستان ذکر شده است. نک:همان، صص ۱۰۴۱ و ۸۰۱.

۱۰۱. رهر برن، پیشین، ص ۱۲۵.

۱۰۲. همان، ص ۱۲۶.

۱۰۳. همان، صص ۲۰ و ۱۹.

۱۰۴. احمدی، پیشین، ص ۶۷.

۱۰۵. میرزا معصوم خان انصاری نمایندهٔ ویژهٔ ایران در حکمیت سیستان، ملخان را به عنوان حداقل محدودهٔ قابل پذیرش برای سرحد شرقی سیستان می‌دانند. در این باره، نک:بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۳، پروندهٔ ۲۵، نمرهٔ ۷، سال ۱۲۸۶ قمری،(سند شمارهٔ ۶۲ همین کتاب).

۱۰۶. دربارهٔ تعلق خاش به سرزمین سیستان، برای نمونه، نک:همان، کارتن ۱۴، پروندهٔ ۲، نمرهٔ ۱، سال ۱۲۸۹ قمری، (سند شمارهٔ ۷۰ همین کتاب).

۱۰۷. دربارهٔ تعلق رودبار به سرزمین سیستان می‌توان به سفرنامهٔ کاپیتان اسمیت و مذاکرات وی و همکار او گلداسمید با سردار امام خان سنجرانی، اشاره کرد، نک:احمدی، پیشین، ص ۱۷۴.

۱۰۸. دربارهٔ تعلق مناطق مذکور به سیستان می‌توان به سفرنامه‌های بیشتر نویسندگان اروپایی اشاره کرد. برای نمونه، نک:همان، صص ۲۰۰ - ۱۷۰.

۱۰۹. همان، صص ۱۰۷ - ۱۰۶.

۱۱۰. همان، صص ۱۷۰ - ۱۳۶.

۱۱۱. مناطقی همچون: برج میرگل، برج علم خان، سه کوهه، حوض دار، جهان آباد، و نصرت آباد (زابل فعلی) در محدودهٔ شهرستان زابل در استان سیستان و بلوچستان ایران قرار دارند. نک:افشار سیستانی، پیشین، صص ۱۶۰ - ۱۵۰.

۱۱۲. مناطقی همچون: چهار برجک، بندر کمال خان، ترقو، قلعهٔ فتح، نادعلی، لاش و جوین، خاش و

رودبار در درون قلمرو ایالت نیمروز افغانستان قرار دارند.

۱۱۳. به غیر از منطقه‌ای همچون ملخان در جنوب غربی استان هیلمند، میرزا معصوم خان انصاری از قلعهٔ بست که در نزدیکی شهر لشکرگاه مرکز ایالت هلمند قرار دارد، به عنوان منطقه‌ای در درون سیستان نام برده است. نک:بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۴، پروندهٔ ۲، نمرهٔ ۱، سال ۱۲۸۹ قمری،(سند شمارهٔ ۷۰ همین کتاب).

۱۱۴. احمدی، پیشین، ص ۳۰۵.

۱۱۵. همان، ص ۳۰۸.

۱۱۶. همان، ص ۳۰۹.

۱۱۷. تیت، پیشین، صص ۳۴ و ۳۳ و ص ۲۹.

۱۱۸. لوئی واندنبرگ، باستان‌شناسی ایران باستان، ترجمهٔ: عیسی بهنام، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۷، محل کرکو نیز در نقشه‌ای در این کتاب مشخص شده است. نک: همان، ص ۲۲۱.

۱۱۹. تیت، پیشین، ص ۳۵.

۱۲۰. دربارهٔ شرح حال و آثار ابواسحاق ابراهیم بن محمد استخری، برای نمونه نک:مصطفی صدرالدین، رجال و مشاهیر نامی ایران، تهران: شقایق، ۱۳۶۶، صص ۲۱۸ - ۲۱۴.

۱۲۱. تیت، پیشین، صص ۳۴ - ۳۱.

۱۲۲. اسدی طوسی، پیشین، ص ۲۴.

۱۲۳. تیت، پیشین، صص ۳۹ - ۳۵.

۱۲۴. همان، صص ۸۰ - ۷۶.

۱۲۵. همان، صص ۱۱ - ۱۰.

۱۲۶. احمدی، پیشین، ص ۳۰۹.

۱۲۷. تیت، پیشین، صص ۱۲۱ - ۱۱۷.

۱۲۸. همان.

۱۲۹. احمدی، پیشین، ص ۳۲۱.

۱۳۰. تیت، پیشین، ص ۶۳.

۱۳۱. همان، ص ۶۰.

۱۳۲. احمدی، پیشین، ص ۳۰۳.

۱۳۳. افشار سیستانی، پیشین، صص ۱۳۲ - ۱۳۱.

۱۳۴. بهار، پیشین، ص ۸۲.

۱۳۵. تیت، پیشین، صص ۱۷، ۲۸ - ۲۵.

۱۳۶. همان، صص ۲۴ - ۲۱.

۱۳۷. همان، صص ۱۰۳ - ۷۶.

۱۳۸. افشار سیستانی، پیشین، صص ۱۳۰ـ۱۲۹ و نیز نک: ن .بختور تـاش، نشـان رازآمیز، تـهران: مـؤلف، ۱۳۷۱، ص ۱۵۴؛ نک: پایگاه پژوهشی شهر سوخته به نشانی اینترنتی: http://zabolstan.persianblog.com

۱۳۹. تیت، پیشین، ص ۱۸۱.

۱۴۰. همان، صص ۱۸۷ و ۱۸۶.

۱۴۱. همان، ص ۱۸۸.

۱۴۲. همان، ص ۱۹۰.

۱۴۳. همان، صص ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۱۱ - ۲۰۹.

۱۴۴. همان، ص ۲۰۳.

۱۴۵. همان، صص ۲۰۸ - ۲۰۴.

۱۴۶. همان، صص ۳۲۶ - ۳۲۳.

۱۴۷. افشار سیستانی، پیشین، ص ۱۱۲.

۱۴۸. همان، ص ۲۹۴.

۱۴۹. تیت، پیشین، ص ۳۲۴.

۱۵۰. همان، ص ۲۱۳. تیت ابراز داشته است که طایفه‌ای از کردها در نزدیکی سـرپره زنـدگی مـی‌کنند و عموماً در سراسر استان وجود دارند. از جمله دیگر مناطق حضور کردها بولان، باغبانه در جهلاوان و همچنین لسبیله است. فریه نیز به حضور کردها در سیستان اشاره می‌کند. نک:احمدی، پیشین، ص ۱۰۷.

۱۵۱. افشار سیستانی، پیشین، ص ۲۳۸.

۱۵۲. تیت، پیشین، صص ۴-۲۲۳.

۱۵۳. همان، ص ۳۲۵.

۱۵۴. احمدی، پیشین، ص ۴۸۹.

۱۵۵. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کـارتن ۱۰، پـروندهٔ ۱۱، نـمرهٔ ۱۲/۱، سـال ۱۲۷۹ قمری،(سند شمارهٔ ۴۸ همین کتاب).

۱۵۶. برای آگاهی از این نظریات، نک:احمدی، پیشین، صص ۲۶۸ و ۴۸۹.

۱۵۷. همان، ص ۲۷۳.

۱۵۸. افشار سیستانی، پیشین، ص ۱۱۳.

۱۵۹. همان.

۱۶۰. تیت، پیشین، ص ۲۱۵.

۱۶۱. احمدی، پیشین، ص ۴۸۹.

۱۶۲. همان، ص ۲۶۸.

۱۶۳. تیت، پیشین، ص ۳۱۶.

۱۶۴. همان، ص ۳۱۸.

۱۶۵. احمدی، پیشین، ص ۲۶۹.

۱۶۶. تیت، پیشین، صص ۲۱۸ - ۲۱۷.

۱۶۷. همان، ص ۲۱۷ و ۲۸۲.

۱۶۸. همان، صص ۲۰۱ - ۱۹۹.

۱۶۹. همان، صص ۲۲۳ - ۲۱۸.

۱۷۰. احمدی، پیشین، صص ۲۲۸ و ۹-۲۶۸.

۱۷۱. همان، صص ۱۰۶ - ۱۰۴.

۱۷۲. همان، ص ۲۷.

۱۷۳. محمود، پیشین، ص ۹۹۹.

۱۷۴. احمدی، پیشین، ص ۲۳۰.

۱۷۵. محمود، پیشین، ص ۹۹۴.

۱۷۶. احمدی، پیشین، صص ۱۰۶ و ۲۳۰.

۱۷۷. متولی‌حقیقی، پیشین، صص ۷-۲۷۶.

۱۷۸. همان، ص ۲۱۶.

۱۷۹. همان، ص ۲۰۲.

۱۸۰. دربارهٔ ابراز اطاعتهای کهندل خان حاکم قندهار و یارمحمدخان حاکم هرات به دولت ایران برای نمونه، نک: بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۴۶۸، ۱۲۵۹ قمری،(سند شمارهٔ ۵ همین کتاب)،نیز نک:همان، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۲۸، ۱۲۶۶ قمری، (سند شمارهٔ ۹ همین کتاب).

۱۸۱. فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۴، ص ۶۱۸.

۱۸۲. همان، ص ۶۱۷.

۱۸۳. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۲۶۱، ۱۲۵۹ قمری،(سند شمارهٔ ۴ همین کتاب).

۱۸۴. آدمیت، پیشین، ص ۶۲۵.

۱۸۵. احمدی، پیشین، ص ۲۶۰.

۱۸۶. همان، ص ۷۸.

۱۸۷. محمود، پیشین، ص ۱۰۰۰.

۱۸۸. احمدی، پیشین، صص ۵-۲۲۴.

۱۸۹. همان، ص ۲۲۸.

۱۹۰. همان، ص ۲۰۵.

۱۹۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۴۶۸، ۱۲۵۹ قمری، (سند شمارهٔ ۵ همین کتاب).

۱۹۲. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۲۵۶.

۱۹۳. همان، صص ۹-۲۵۸.

۱۹۴. همان، ص ۲۵۷.

۱۹۵. همان، ص ۲۵۸.

۱۹۶. همان.

۱۹۷. همان، ص ۲۵۹.

۱۹۸. محمدحسن خان اعتماد السلطنه، المآثر و الآثار، تهران: سنایی، ۱۳۵۸، ص ۴۴.

۱۹۹. برای آگاهی از شرح حال شاهزاده بهرام میرزا، نک:احمد میرزا عضد الدوله، تاریخ عضدی، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: بابک، ۱۳۵۵، ص ۲۷۸.و دربارهٔ ازدواج دختر بهرام میرزا با سردار علی خان سربندی، نک:احمدی، پیشین، ص ۴۸۹.

۲۰۰. مجتهدزاده، پیشین، ص ۳۶۸.

۲۰۱. متولی‌حقیقی، پیشین، صص ۸ - ۲۷۷.

۲۰۲. محمود، پیشین، ص ۹۹۶.

۲۰۳. مجتهدزاده، پیشین، ص ۳۷۱.

۲۰۴. همان.

۲۰۵. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱۱، شمارهٔ ۹/۱،(سند شمارهٔ ۴۷ همین کتاب).

۲۰۶. مجتهدزاده، پیشین، ص ۳۷۸ - ۳۷۳.

۲۰۷. همان، ص ۳۶۹.

۲۰۸. همان، ص ۳۷۰ - ۳۶۹.

۲۰۹. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۸، پروندهٔ ۳۴، نمرهٔ ۲، ۱۲۷۴ قمری،(سند شمارهٔ ۴۶ همین کتاب).

۲۱۰. همان.

۲۱۱. همان، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱۱، نمرهٔ ۱۱/۱، ۱۲۷۹ قمری، (سند شمارهٔ ۱۸، همین کتاب).

۲۱۲. همان، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱۱، نمرهٔ ۹/۱، ۱۲۷۹ قمری،(سند شمارهٔ ۴۷ همین کتاب).

۲۱۳. همان.

۲۱۴. همان.

۲۱۵. همان.

۲۱۶. همان.

۲۱۷. برای نمونه گلداسمید از نامهٔ الیس وزیر مختار انگلیس در تهران در اعتراض به حملهٔ یارمحمد خان به سیستان در جزء دلایل ایران نام می‌برد و این دلیل در مراسلهٔ میرزا سعید خان ذکر شده است. دیگر دلایل مذکور در نوشتجات گلداسمید نیز با دلایل مندرج در مراسلهٔ میرزا سعید خان، مطابقت دارد. محمود محمود از عدم دسترسی به این دلایل ابراز تأسف کرده است و فریدون آدمیت و پیروز مجتهدزاده و دیگران نیز که دربارهٔ مسئله حکمیت سیستان تحقیق کرده‌اند، از سند مربوط به دلایل ملکیت سیستان به دولت ایران استفاده نکرده‌اند. دربارهٔ این دلایل، نک:همان، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱۱، نمرهٔ ۱۲/۱، ۱۲۷۹ قمری،(سند شمارهٔ ۴۸ همین کتاب).همچنین دربارهٔ تأسف محمود محمود از عدم دسترسی به این دلایل، نک:محمود، پیشین، ص ۹۷۷.

۲۱۸. همان، ص ۹۹۷.

۲۱۹. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱۱، نمرهٔ ۱۲/۱، ۱۲۷۹ قمری، (سند شمارهٔ ۴۸ همین کتاب).

۲۲۰. همان.

۲۲۱. همان.

۲۲۲. مجتهدزاده، پیشین، صص ۵ - ۳۷۴.

۲۲۳. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱، نمرهٔ ۲/۱ و ۱/۱، ۱۲۷۹ قمری، (سند شمارهٔ ۲۰ همین کتاب).

۲۲۴. همان، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شماره‌های ۶۲ و ۶۱، ۲۲ جمادی الاوّل ۱۲۸۰، (سند شمارهٔ ۴۹ همین کتاب).

۲۲۵. دربارهٔ مجمع ژئوگرافی که لرد رسل در مذاکره با ناصرالملک به نظر آنها استناد کرده است، به نظر می‌رسد منظور وی انجمن سلطنتی جغرافیایی لندن بوده که بیشتر سفرنامه نویسان اروپایی مقالات خود دربارهٔ

سیستان را به این انجمن تقدیم کردند. در این باره نک:احمدی، پیشین، ص ۳۰۱.

۲۲۶. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شماره‌های ۶۲ و ۶۱، ۲۲ جمادی الاوّل ۱۲۸۰، (سند شمارهٔ ۴۹ همین کتاب).

۲۲۷. همان، (سند شمارهٔ ۵۰ همین کتاب).

۲۲۸. همان، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۳۹، ۵ نوامبر ۱۸۶۳، (سند شمارهٔ ۵۱ همین کتاب).

۲۲۹. محمود، پیشین، صص ۶-۸۹۵.

۲۳۰. سردار علی خان سربندی حاکم سه کوهه، سردار شریف خان نارویی حاکم برج علم خان، سردار احمد خان حاکم لاش و جوین، سردار ابراهیم خان سنجرانی حاکم چخانسور همگی از حکمرانان سیستان بودند که کم و بیش از دولت ایران اطاعت می‌کردند. در این باره نک:احمدی، پیشین، صص ۳۷۴، ۱۰۵، ۲۲۵، ۲۷۱.

۲۳۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۲۳، نمرهٔ ۵/۱، ۸۰ - ۱۲۷۹ قمری، (سند شمارهٔ ۵۲ همین کتاب).

۲۳۲. همان.

۲۳۳. همان.

۲۳۴. اظهارات گلداسمید که تصرف سیستان به وسیلهٔ دولت ایران به استناد مراسلهٔ لرد رسل را بی‌اعتبار می‌داند و اصرار دولت انگلیس به لزوم حکمیت، همگی از صحت پیش بینیهای میرزا سعید خان انصاری حکایت می‌کند. دربارهٔ این مسائل، نک:محمود،پیشین، صص ۴۰-۹۳۹،۹۹۷.

۲۳۵. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۲۳، نمرهٔ ۵/۱، ۸۰ - ۱۲۷۹، قمری، (سند شمارهٔ ۵۲ همین کتاب).

۲۳۶. مجتهدزاده، پیشین، ص ۳۷۸.

۲۳۷. احمدی، پیشین، ص ۲۲۹.

۲۳۸. همان، ص ۲۷۱؛ نیز نک: مجتهدزاده، پیشین، ص ۱۶۰.

۲۳۹. همان، ص ۳۷۹ ؛دربارهٔ تسلط بر قلعهٔ فتح، نک:احمدی، پیشین، ص ۲۷۵.

۲۴۰. مجتهدزاده، پیشین، ص ۳۷۸.

۲۴۱. خاندان سربندی تا آن حد به امیر حشمت‌الملک نزدیک بود که وی حتی تنبیه فرزند خود، میر معصوم خان را نیز در برهه‌ای به آنها وامی گذارد:احمدی،پیشین، ص ۴۹۳.

۲۴۲. مجتهدزاده، پیشین، ص ۱۵۹.

۲۴۳. احمدی، پیشین، صص ۴ - ۱۷۲.

۲۴۴. همان، ص ۲۰۸.

۲۴۵. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۲۷۵، ۱۲۸۸ قمری، (سند شمارهٔ ۶۳ همین کتاب).

۲۴۶. همان.

۲۴۷. همان.

۲۴۸. مجتهدزاده، پیشین، ص ۱۶۱.

۲۴۹. همان.

۲۵۰. احمدی، پیشین، ص ۱۴۸. حشمت الملک افزون بر اقدامات مختلف سیاسی و عمرانی، در داخل سیستان برای حفاظت از این سرزمین سعی در نفوذ در حکومت افغانستان نیز داشت و حتی می‌کوشید تا با جلب توجه سردار یعقوب خان حاکم هرات از وی علیه امیر شیرعلی‌خان حمایت کند. در این باره نک:

Siny Ganda, *Ahamd shah Durrani*, Bambay, 1959, p.269.

۲۵۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۳، پروندهٔ ۱۷، نمرهٔ ۴۳، ۱۲۸۶ قمری،(سند شمارهٔ ۵۴، همین کتاب).

لازم به ذکر است که در طبقه‌بندی بایگانی اسناد وزارت امور خارجه چند کارتن سند در مجموعه یک سال قرار می‌گیرد و ممکن است در این کارتن اسنادی باشند که مربوط به آن سال نباشند.

۲۵۲. محمود، پیشین، ص ۹۳۹.

۲۵۳. همان.

۲۵۴. همان، ص ۹۳۸.

۲۵۵. مجتهدزاده، پیشین، صص ۳ - ۳۸۲.

۲۵۶. آدمیت دربارهٔ حکمیت دولت انگلیس در سیستان و مأموریت گلداسمید ابراز می‌دارد: «گلداسمید قاضی بی‌طرف نبود، مدعی مغرض و به فکر ایجاد حریم ارضی مصنوعی برای امنیت سیاسی مستعمرهٔ هند بود.» نک: فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۶، ص ۴۷۸.

۲۵۷. مجتهدزاده، پیشین، ص ۳۸۳.

۲۵۸. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۳، پروندهٔ ۱۷، نمرهٔ ۴۳، ۱۲۸۶ قمری، (سند شمارهٔ ۵۴ همین کتاب).

۲۵۹. آدمیت، پیشین، صص ۹ - ۴۷۸.

۲۶۰. همان، صص ۹ - ۴۸۸.

۲۶۱. مجتهدزاده، پیشین، صص ۳۴۶ و ۳۵۵.

۲۶۲. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۳، پروندهٔ ۱۷، نمرهٔ ۴۴، ۱۲۸۶ قمری، (سند

شمارهٔ ۵۵ همین کتاب).

۲۶۳. همان.

۲۶۴. مجتهدزاده، پیشین، صص ۳۵۵ - ۳۴۳.

۲۶۵. دربارهٔ سفرنامه ناصرالدین شاه به عراق در آن ایام که درست مطابق با آغاز هیئت حکمیت بود، برای نمونه نک: محمود فرهاد معتمد، سپهسالار اعظم، تهران: علمی، ۱۳۲۵، صص ۲۹ - ۱۷.

۲۶۶. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۳، پروندهٔ ۱۷، نمرهٔ ۴۴، ۱۲۸۶ قمری، (سند شمارهٔ ۵۵ همین کتاب).

۲۶۷. همان، کارتن ۱۳، پروندهٔ ۱۷، نمرهٔ ۲۲، ۱۲۸۶ قمری، (سند شمارهٔ ۵۶ همین کتاب).

۲۶۸. همان، کارتن ۱۴، پروندهٔ ۲، نمرهٔ ۸، ۱۲۸۹ قمری، (سند شمارهٔ ۵۸ همین کتاب).

۲۶۹. همان.

۲۷۰. مجتهدزاده، پیشین، ص ۳۸۱.

۲۷۱. همان، ص ۳۸۰.

۲۷۲. احمدی، پیشین، صص ۱۵۱ - ۱۴۷.

۲۷۳. حاکم لاش و جوین حتی از دولت انگلیس تقاضا می‌کند تا حکومت مستقل وی را به رسمیت بشناسد در این باره نک: همان، ص ۲۱۶.

۲۷۴. همان، صص ۱۷۵ - ۱۶۰.

۲۷۵. محمود، پیشین، ص ۹۸۶.

۲۷۶. یکی از سرداران مخالف دولت ایران، سردار ابراهیم خان سنجرانی، قاتل دکتر فوریس انگلیسی بود. در این باره، نک:احمدی، ص ۱۲۵.

۲۷۷. محمود، پیشین،ص ۹۸۲.

۲۷۸. همان.

۲۷۹. آدمیت، پیشین، ص ۴۷۸.

۲۸۰. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۳، پروندهٔ ۲۵، نمرهٔ ۳۷، ۱۲۸۶ قمری، (سند شمارهٔ ۶۱ همین کتاب).

۲۸۱. همان، کارتن ۱۳، پروندهٔ ۲۵، نمرهٔ ۷، ۱۲۸۶ قمری، (سند شمارهٔ ۶۲ همین کتاب).

۲۸۲. همان.

۲۸۳. دربارهٔ نمونه‌ای از اعتراضهای گلداسمید به میرزا معصوم خان انصاری و پاسخهای وی به این اعتراضها، نک:همان، کارتن ۱۴، پروندهٔ ۱۶، نمرهٔ ۵، (سند شمارهٔ ۷۱ همین کتاب).

۲۸۴. همان، کارتن ۱۴، پروندهٔ ۲، نمرهٔ ۱، (سند شمارهٔ ۷۰ همین کتاب).

۲۸۵. همان.

۲۸۶. همان، کارتن ۱۳، پروندهٔ ۱۷، نمرهٔ ۴۳، (سند شمارهٔ ۵۴ همین کتاب).

۲۸۷. آدمیت، پیشین، صص ۹ - ۴۸۸.

۲۸۸. احمدی، پیشین، صص ۲۴۷ و ۱۴۰.

۲۸۹. مجتهدزاده، پیشین، ص ۳۹۲.

۲۹۰. همان.

۲۹۱. احمدی، پیشین، صص ۶ - ۲۳۱.

۲۹۲. میرزا معصوم خان انصاری دارای درجهٔ نظامی سرتیپی و خواهرزاده میرزا سعید خان وزیر امور خارجه بود وی تحصیلات سیاسی خود را نیز در روسیه گذرانده بود و در هنگام مأموریت حکمیت نیز سابقهٔ ۲۱ سال خدمت در وزارت امور خارجه داشت.در این باره، نک:همان؛ نیز نک:بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۳، پروندهٔ ۱۷، نمرهٔ ۱۶، ۱۲۸۶ قمری، (سند شمارهٔ ۵۹ همین کتاب).

۲۹۳. محمد حسن کاووسی عراقی، فهرست اسناد مکمل قاجاریه، جلدهای ۶۴ - ۵۴، تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳،۱۶۲، ۱۷۵، ۳۶۴، ۳۶۷.

۲۹۴. محمود، پیشین، ص ۹۸۱.

۲۹۵. به نظر می‌رسد این مقدمه را به دولت ایران ارائه نداده است زیرا در آن از تبعیت سردار کمال خان به افغانستان سخن می‌راند. در حالی که در رأی حکمیت به طور ضمنی به اطاعت سردار کمال خان از دولت ایران اعتراف می‌کند. به این ترتیب وی قادر نبوده به طور علنی در برابر دولت ایران موضوع کذبی را اینچنین ابراز نماید، بلکه ترجیح می‌داد، همچون رأی حکمیت از مقدمات نسبتاً درست، نتیجه‌گیریهای کاملاً غلط و اشتباه به دست آورد. برای مطالعهٔ این مقدمه، نک:محمود، پیشین، صص ۱۰۰۱ - ۹۸۱.

۲۹۶. آدمیت، پیشین، ص ۴۷۸.

۲۹۷. محمود، پیشین، صص ۵ - ۹۸۴، ۲-۹۹۱.

۲۹۸. همان، صص ۳ - ۹۹۲.

۲۹۹. مجتهدزاده، پیشین، صص ۲ - ۲۹۱.

۳۰۰. همان، ص ۲۹۲.

۳۰۱. محمود، پیشین، ص ۹۹۷.

۳۰۲. همان، ص ۱۰۰۱.

۳۰۳. احمدی، پیشین، ص ۱۷۴.

۳۰۴. محمود، پیشین، ص ۱۰۰۱.

۳۰۵. دربارهٔ موقعیت این دو قطعهٔ به اصطلاح گلداسمید «سیستان فرعی و اصلی»،نک:احمدی، پیشین، صص ۷- ۴۸۲.

۳۰۶. محمود، پیشین، صص ۶ - ۱۰۰۵.

۳۰۷. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۳، پروندهٔ ۲۵، نمرهٔ ۳۷، ۱۲۸۶ قمری، (سند شمارهٔ ۶۱ همین کتاب).

۳۰۸. احمدی، پیشین، ص ۱۴۱.

۳۰۹. عدم توجه به نزدیک به بیست سال تبعیت کامل کهندل خان حاکم قندهار از دولت ایران از آشکارترین موارد نادیده گرفتن مستندات تاریخی بود. دربارهٔ این بی‌توجهی نک:محمود، پیشین، ص ۹۹۵.

۳۱۰. نمونهٔ آشکار آن، وارونه جلوه دادن مسئلهٔ تبعیت فرمانروایان هیرمند سفلا، سرداران امام خان و کمال خان است. در این باره، نک:محمود، پیشین، ص ۱۰۰۱.

۳۱۱. آدمیت، پیشین، ص ۴۷۸.

۳۱۲. محمود، پیشین، ص ۹۳۴.

۳۱۳. احمدی، پیشین، ص ۲۹۳.

۳۱۴. آدمیت، پیشین، ص ۴۷۸.

۳۱۵. همان، ص ۴۷۷.

۳۱۶. فرهاد معتمد، پیشین، ص ۹۹.

۳۱۷. آدمیت، پیشین، ص ۴۷۷.

۳۱۸. همان.

۳۱۹. همان، ص ۴۹۰.

۳۲۰. همان، ص ۴۸۹.

۳۲۱. همان، ص ۴۹۰.

۳۲۲. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، اسناد شماره‌های ۳۰۲ و ۲۷۵، ۷ شعبان ۱۲۸۹، ۱۲۸۸ قمری، (اسناد شمارهٔ ۶۶ و ۶۳ همین کتاب).

۳۲۳. همان، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۲۷۷، ۲۷ شعبان ۱۲۸۹ قمری، (سند شمارهٔ ۶۷ همین کتاب).

۳۲۴. آدمیت، پیشین، ص ۲۶۲.

۳۲۵. همان- ص ۴۷۸.

۳۲۶. همان.

۳۲۷. مجتهدزاده، پیشین، صص ۵ - ۳۷۲.

۳۲۸. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۲۷۵، ۱۲۸۸ قمری، (سند شمارهٔ ۶۳ همین کتاب). این سند از تلاش حکومت افغانستان برای جلب نظر فرمانروای چخانسور حکایت می‌کند.

۳۲۹. محمود، همان، صص ۹۰۵ - ۹۰۴.

۳۳۰. همان، صص ۹۰۵ - ۹۰۲.

۳۳۱. ملا فیض محمد کاتب هزاره، سراج التواریخ، تهران: مطالعات و انتشارات بلخ، ۱۳۷۲، ج ۱ و ۲، ص۲۰۶.

۳۳۲. همان.

۳۳۳. مجتهدزاده، پیشین، ص ۴۱۶.

۳۳۴. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۳۰۲، ۷ شعبان ۱۲۸۹ قمری، (سند شمارهٔ ۶۶ همین کتاب).

۳۳۵. همان، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۱۵، ۱۲۹۲ قمری، (سند شمارهٔ ۷۴ همین کتاب).

۳۳۶. محمود، پیشین، ص ۹۸۱.

۳۳۷. متولی‌حقیقی، پیشین، ص ۲۸۵.

۳۳۸. در این باره می‌توان به نظرات محمد اعظم سیستانی در کتاب سیستان، سرزمین ماسه‌ها و حماسه‌ها و غلام رحمان امیری در کتاب تصویری از زندگانی مردم بلوچ در نیمروز و هیرمند سفلی قبل از انقلاب ثور اشاره کرد،نک:احمدی،پیشین، ص ۲۳۱؛ نیز نک: میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران، چ ۳، ۱۳۶۶؛میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، مشهد: درخشش، ۱۳۷۱، ج ۱.

۳۳۹. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۸، پروندهٔ ۴، نمرهٔ ۲، ۱۳۰۳ قمری، (سند شمارهٔ ۷۷ همین کتاب).

340. Sir Percy Sykes, *a History of Afghanistan*, London,1940, p.368.

۳۴۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۱۹۸، ۱۵ ذیحجهٔ ۱۲۹۶، (سند شمارهٔ ۸۵ همین کتاب).

۳۴۲. در این باره، نک: محمود، پیشین، صص ۹۸۱ - ۹۷۱؛ احمدی، پیشین، صص ۴ - ۲۹۳؛ آدمیت، پیشین، ص ۴۷۸؛ متولی‌حقیقی، پیشین، صص ۵ - ۲۸۳ ؛ مجتهدزاده، پیشین، صص ۸ - ۳۹۱.

۳۴۳. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۴، پروندهٔ ۲، نمرهٔ ۵، ۱۲۸۹ قمری، (سند شمارهٔ ۷۳ همین کتاب).

۳۴۴. همان.

۳۴۵. احمدی، پیشین، صص ۳۲۱ و ۴۹۰.

۳۴۶. همان، ص ۲۹۵ - ۳۴۷.

۳۴۷. مجتهدزاده، پیشین، ص ۴۰۰.

۳۴۸. همان.

۳۴۹. همان.

۳۵۰. احمدی، پیشین، ص ۴۴۴.

۳۵۱. همان، ص ۴۸۵.

۳۵۲. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۸، پروندهٔ ۴، نمرهٔ ۲، ۱۳۰۳ قمری، (سند شمارهٔ ۷۷ همین کتاب).

۳۵۳. همان.

۳۵۴. مجتهدزاده، پیشین، ص ۴۱۱.

۳۵۵. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۶۱۳، ۱۳۰۸ قمری، (سند شمارهٔ ۷۸ همین کتاب).

۳۵۶. مجتهدزاده، پیشین، صص ۴۲۲ - ۴۰۱.

۳۵۷. همان، صص ۴۵۳ - ۴۵۰.

۳۵۸. ن. ش. حق شناس، دسایس و جنایات روس در افغانستان از امیردوست‌محمدخان تا ببرک، تهران: کمیتهٔ فرهنگی دفتر مرکزی جمعیت اسلامی افغانستان، ۱۳۶۳، ص ۲۲۴.

۳۵۹. احمدی، پیشین، ص ۲۲۵.

۳۶۰. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد قدیمه، کارتن ۱۴، پروندهٔ ۱۶، نمرهٔ ۳، ۱۲۸۹ قمری،(سند شمارهٔ ۷۲ همین کتاب).

۳۶۱. همان، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند شمارهٔ ۱۵، ۱۲۹۲ قمری، (سند شمارهٔ ۷۴ همین کتاب).

۳۶۲. همان.

بخش دوم

بازنویسی اسناد

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

فصل اول

مناسبات دربار تهران با حکومتهای کابل و قندهار و هرات پیش از عهدنامهٔ پاریس

سند شمارهٔ ۱

تاریخ: ندارد [احتمالاً ۱۲۵۳ ق]

فرستنده: امیر دوست محمدخان امیر کابل

گیرنده: حاجی میرزا آقاسی صدراعظم

موضوع: تقاضای کمک حکومت کابل از دولت ایران

هو

جناب امارت مآب، رفعت آهاب، سعادت اکتساب، منتظم نظام دولت، مدبر امور سلطنت، حشمت و جلالت اکتباه، عظمت و ابهت پایگاه، دستور مکرم و صدر معظم کهف الحاج و المعمرین، مهربان محبت آئین، حاجی میرزا آقاسی وزیر، سلمه الله الملک القدیر، پیوسته صدرنشین اورنگ برتری و اریکه گزین سریر بلند اختری، بوده کامیاب مطالب صوری و معنوی باد. بعد از تشیید مبانی ائتلاف، صفحهٔ طراز صحیفهٔ دوستی اتصاف می‌گردد. حقیقت حالات این طرف بی‌آنکه برنگارد، بر ضمیر قرین الشرف واضح و مبرهن و حالی و روشن خواهد بود. باری مجملی از مفصل و خلاصه‌ای از مطوّل در سلک تحریر در می‌آورد که مقتضای ایام و تأثیرات فلک نافرجام، انقلاب و فتور و خلل و قصور در نظام مهام طبقهٔ افغان به هم رسیده، رنجیت سینگ والی پنجاب فرصت جسته دست تطاول از آستین بیرون و در تسخیر بعضی مملکت که متعلق این دولت ابد مقرون بود دراز و به قانون مخالفت دمساز گشت. این بندهٔ درگاه صمدیت، با وجود قلت استطاعت و کمی بضاعت در مقابل کثرت ثروت او چندی علم معارضت و مجادلت افراشته در امر جهاد کوشیده و به قوّت دین مبین و برکت حمایت شریعت ختم المرسلین علیه الصلوة و السّلام همه وقت از خون آن گروه مکروه ساحت کین را رنگین و رؤس آن فرقهٔ بی‌دین را به قوائم چوگان گوی میدان تمکین ساخته هر چند که صفحهٔ کارزار را از رنگ وجود نابود آن فرقه مردود صاف و احدی را از آن گروه طاقت مصاف نمانده اما از آنجا که استعداد قوی نداشته، قلع مادهٔ فساد از بلاد تابعین شریعت، حسب المراد به عمل نیامده، بنابراین از سرداران سریر مکرمت و تاجداری اعانت و مددکاری خواسته از هر دولت نوید معاونت رسید تا این که کاپیتان اسکندر برنس ایلچی از دولت انگریز وارد دارالسلطنهٔ کابل و در

مدت هفت هشت ماه به نوید استخلاص دارالمسلمین پیشاور و افغانستان این روی آب اتک دوستدار را امیدوار ساخته، بالاخره از سخنان او بوی صدق به مشامهٔ جان نرسیده، او نیز دانست که طبقهٔ افغان تا علامات دوستی را آشکار و نمایان مشاهده نکنند دلبستگی به هم نرسانند و نیز آمدن عالیجاه عزت همراه کاپیتان ویتکویچ سفیر دولت بهیهٔ روس به دارالسلطنهٔ کابل و ملاحظهٔ عطوفت نامهٔ شهنشاه جم جاه حضرت امپراتور اعظم و منشور همایون فال و رقیمهٔ خدیو مکرم و محبت نامهٔ وزیر مختار روس که واصل دوستدار شده بود او را منحرف از قول ساخته خواهش مرخصی نموده، عز انصراف یافت. چون اتحاد دولت گردون رفعت ایران و روس حال مشهور جهان و جمهور طبقهٔ افغانان را به توهمات چند به ضمانت دولت بهیهٔ روس امپرشن به دولت ایران به طریق شایان حاصل است. بنابر آن در این وقت که سفیر دولت بهیهٔ روس را مرخص می‌نمود مطالب ما فی‌الضمیر را لساناً تقریر و دانستهٔ او کرده و نیز نیاز نامهٔ اخلاص ترجمهٔ به حضرت شهنشاه جم جاه، سکندر دستگاه دین پناه و جناب فلک قباب افخم مکرم معظم جناب امپراتور اعظم عظمهم الله الملک الاکرم ابلاغ داشته و نیز خاتمه به آن رفیع مقام و محب ذی القدرة و العظمة و الاحترام غراف ایوان سیمونیچ وزیرمختار دولت بهیهٔ روس که از مضامین آن کما ینبغی بر حالات این طرف آگاهی حاصل خواهند فرمود متوقع از اخلاق محمود و شیوهٔ مرضیهٔ آن مصدر فتوت وجود آن است که در حصول مرام و مقصود این طبقهٔ رفیع مقام سعی جمیل به‌کار برند و به نحوی که احترام و محافظت و محارست و وسعت اهل اسلام را موافق تفکر دوربین و رأی سعادت قرین، تجویز فرمایند بدان اقدام نمایند. چون سفیر مذکور به اتفاق عالیجاه حبوخان فرستادهٔ دوستدار به راه قندهار روانه ساخت. به جهت این‌که از راه هزاره‌جات زودتر احوال به هرات می‌رسد. مجملی بنابر اطلاع حالات این طرف نگاشته ارسال نموده شده آنچه درانتظام امور این طرف رأی محبت اقتضاء نماید، البته بر صواب خواهد بود.[۱]

[مهر پشت نامه] امیر غازی دوست‌محمد

---

۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند ش ۹.

سند شمارهٔ ۲

تاریخ: ندارد [احتمالاً ۱۲۵۳ ق]
فرستنده: کهندل خان
گیرنده: قنبرعلی خان مافی
موضوع: اعلام آمادگی برای الحاق به سپاه ایران در فتح هرات

عالیجاهااخوی مقاما

قبلهٔ عالم روحی فداه و همگی امنای دولت و تمامی اهل ایران گواه این مقال می‌باشند که از بدو طلوع این دولت ابد مدت تا دورهٔ حال به قندهار همه وقت اظهار اخلاص کیشی نموده بعد از ورود شما هم در حضور خود شما پسر سردار سلطان محمدخان برادر ما و ایلچی رنجیت سینگ با فیلها و اسبها و تعارفات دیگر آورده بود، بجز دوستی با ما منظوری و توقعی نداشتند. دیگر آنکه مثل جناب امیر برادری و اسکندر برنس ایلچی دولت انگریز با چهارصد نفر صاحبان انگریز و جمعیت با آن تعارفات و تحایف و آن نوشتجات که خود مطالعه نمودند، همگی را می‌دانند و دیگر اینکه از جانب شاهزاده کامران و یارمحمدخان و علماء هرات که خود دیدید با آنها گفت و شنود کردند. حرفشان هم بر شما در گرشک معلوم شد که از جانب ما اذن خواسته بودند که پسر شاهزاده کامران و یارمحمدخان بیایند نزد ما گرو باشند و سه دختر هم به پسرهای ما سرداران بدهند که این نزاع از میانه ما برخواسته تا فراه با جمعیت خود برویم در آنجا سپاه و توپخانهٔ ما به امداد آنها روانهٔ هرات شود. هم دیگر آنکه نوشتجات امیر بخارا و خان اورگنج را هم خود ملاحظه کردید و دیگر اینکه از داخل و خارج تمام طایفهٔ درّانی و تمام علماء این صفحه را خود دیدید، احدی به خدمتکاری ما سرداران به دولت ابد مدت به جهت این‌که بعد از نادرشاه این قسم معامله اتفاق نیافتاده بود، راضی نبودند. با وجود این همه حکایتها، ما سردارها به جهت اینکه از اوایل دولت اقرار خدمتگذاری کرده خاصه اینکه قبلهٔ عالم این مرحمت را فرموده و از دارالخلافه شما را با خلعت و فرمانها که به افتخار ما بندگان صادر نموده بودند، فرستادند. نخواستیم که بد عهد شویم، همگی را جواب کردیم و با آنها نه قراردادی و نه عهدی کردیم همهٔ آنها را به کاغذ نوشتهٔ شما که چون از جانب دولت آمده بود و خود شما هم زحمت بسیاری کشیده بودید، قانع شدیم. نور چشم عزیز خود سردار محمد عمرخان را با دویست سوار دیگر و چندی پیشکش با آن عالیجاه در پنجم ماه رجب از قندهار به عزم شرفیابی دارالخلافه روانه نمودیم. تا گرشک رفتند که خبر تشریف فرما شدن قبلهٔ عالم به ارض اقدس رسید.

باز هم قرار دادیم که شماها روانهٔ ارض اقدس شوید تا اینکه خیرالحاج حاجی مبین وارد و نوشتهٔ جناب حاجی سلمه الله تعالی به مضمون اینکه جمعیت شما باید به گور برسد. بنابر اطاعت، سردار محمدصادق خان را با دو هزارکس و سه عرادهٔ توپ مأمور به گور[1] نموده، خود ما هم هر سه سرداران در یوم بعد با جمعیت وارد گرشک شده، آن عالیجاه را ملاقات کرده، گفت و شنود می‌نماییم از هر قراری که صلاح طرفین باشد، خواهیم نمود. باقی به هر باب خاطر خود دانستند.[2]

[پشت نامه محل مهر] کهن‌دل

سند شمارهٔ ۳

تاریخ: ندارد [احتمالاً ۱۲۵۳ ق]
فرستنده: مهردل خان سردار قندهار
گیرنده: میرزا مسعودخان انصاری وزیر امور خارجه
موضوع: ابراز آمادگی برای فداکاری در قشون ایران جهت فتح هرات

هو

مطاعاً کراهاً

چون مدتی است که از مژدهٔ صحتمندی مزاج وهاج قلوب، محبان را مسرور و شادمان ننموده‌اند. و به کلمهٔ که باعث ازدیاد مؤالفت و اتحاد می‌گردد، یاد نفرموده‌اند. موانع آن بجز از مشغلهٔ روزگار نحو دیگر نبوده. باشد، باقی بندهٔ درگاه بنابه فرمایش شهنشاه جم جاه و قبلهٔ عالم پناه کمر اطاعت رابسته که در هرات رفته در رکاب ظفر انتساب خاقانی طریقهٔ سربازی و جانفشانی را به جا آورده باشیم. چنانچه منزل به منزل تا محال واشیر که نصفهٔ راه است نزول نمودیم. در آنجا چاپاران سرکاری وارد شدند که بندگان همایون اشرف اقدس عنان عزیمت را معطوف به سمت ارض اقدس نمودند. از این اخبار جانگداز، خلاف مدعا و مطلب آمده، مدت دو ماه است که در این حدودات در دلالت و استمالت خوانین و رعایای درّانی و بلوچیه و همهٔ طایفه‌جات می‌کوشیم و قلعهٔ فراه را بسیار نیز به خوبی استحکام داده، جمیع خوانین این حدودات از درّانی و غیره، سر اطاعت گذاشته، در خدمت

---

۱. منظور غور در مشرق هرات است.
۲. همان، ج ۱۶، سند ش ۷۷.

سرکار قیام دارند از این طرف همه جهت نصرت حاصل است. باقی، گزارش طایفهٔ انگلیس و شجاع الملک را البته از مراسلات امیر صاحب که از کابل آمده و در جوف مراسلات ملفوف نموده‌ایم حالی داشتهٔ شما خواهد شد. آنچه از حضور معدلت دستور قبلهٔ عالم رقم مبارک مطاع سرافراز و ممتاز گردد از آن قرار در انجام مهمات خواهیم کوشید.

انشاءالله تعالی این مراسلهٔ مخصوص از نظر کیمیا اثر، عالیجاه معلی جایگاه، عظمت و رفعت انتباه، شوکت و جلالت اکتباه، سلالهٔ دودمان و مالک الرقاب و الامم، مطاعی کرامی، میرزا مسعودخان بگذرد.[1]

[پشت نامه محل مهر] مهردل

سند شمارهٔ ۴

تاریخ: ندارد [احتمالاً ۱۲۵۸ ق]

فرستنده: کهن‌دل خان حاکم قندهار

گیرنده: حاجی میرزا آقاسی صدراعظم

موضوع: گزارش فتح قندهار با کمک سپاه ایران و شکست حاکم دست‌نشاندهٔ انگلیس در قندهار و اعلام الحاق قندهار به خاک ایران

قبله‌گاها فدایت شوم

روزی که مهجور از خدمت مرخص شده منزل به منزل طی مراحلی نموده تا حدود سیستان رسیده، از آن ولا قدری لشکر موجود شد. به اجازهٔ دولت علیّه با خود برداشته تا به حد الوسات خود رسیده آنچه اهل متعلق و خدمتکاران که با مهجور هم متفق بودند الی ده یوم همه جمع شده از آنجا روانهٔ عازم بر سر احمد[2] شاهی گردیدیم و شاهزاده صفدر جنگ با جمعیت مردم افغان که با او متفق بودند و دو فوج سرباز هندی که صاحبان انگلیسی از برای محافظت شاهزادهٔ مذکور گذاشته بودند و ده عراده توپ از شهر احمد شاهی بیرون، در هشت فرسنگی شهر که مشهور حوض مدد می‌باشد، مقابلهٔ ما اتفاق افتاد. یوم سه‌شنبه غرّهٔ شهر ذیحجةالحرام وقت صبح تلاقی فریقین حاصل و دعوا از

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۱۵۴. ۲. منظور شهر قندهار پایتخت احمد شاه ابدالی است.

صبح تا الی ظهر واقع شد. چون همیشه فتح و فیروزی شامل حال چاکران دولت ابد مدت است شکست بر لشکر شاهزاده رخ نمود و اکثر ایشان از لشکریان، گرفتار کمند غلامان دولت ابد مدت علیه و پیادگان عساکر شاهزاده، تلف تیغ بی‌دریغ شده و توپخانه و غیرهٔ اسباب حرب در تصرف کسان مهجور درآمده و شاهزاده نیز گرفتار قید ایسار شده، محبوس می‌باشد و شهر احمدشاهی با جمیع متعلقات آن در تصرف مهجور درآمده، تماماً سرکردگان افاغنه و طوایف سر بر خط فرمانبرداری نهاده، به جان و دل خدمتکار دولت علّیه می‌باشند. این همه از تأثیرات توجهات خاطر دریا مقاطر شهریاری است و چون همیشه مهجور این تمنا داشت که خداوند طریقی بکند که دست مهجور به جایی بند باشد تا فی‌الجمله ادای نمک‌خوارگیهایی که در این سنوات کرده است، کرده شود و خدمت نمایان برای ابنای دولت ابد مدت نماید حال وقت نمودن خدمتگذاری است. مهجور و ولایت مهجور کلاً و جزاً متعلق و منظم ولایات و خدمتگذاری دولت است. به هر چه مأمور شود سر و جان و ولایت خود را در راه هواخواهی دولت علیه نهاده و منتظر فرمان می‌باشند. و احوالات کابل به قراری است که تماماً امور آن صفحه در قبضهٔ تصرف عالیجاه رفیع جایگاه، نور چشم محمداکبرخان سردار است. همهٔ ولایات این سامان نیز منظم ولایات محروسهٔ دولت علّیه شده، نور چشم مزبور در نهایت فرمانروایی در دارالسلطنهٔ کابل نشسته است، اخبار رسیده که جناب امیر نیز به سر خانه کوچ و بند و باقی اسرایی که انگلیسیان برده بودند مرخص شده حال در شهر پیشاور رسیده باشند، خلاصه از این طرف به همه باب، خواطر دریا مقاطر را جمع فرموده، آنچه خواهش آن قبله گاه بود، به عمل آمد. و به هر چه فرمان شهریاری ارواحنافداه صادر شود، اطاعت آید. قبله‌گاها هر چند جماعت افاغنه در معاملات انگلیس از حد زیاده صاحب اسباب و اوضاع دولت شده‌اند اما به یاری خداوندگار و به بخت یاری شهریاری روحنافداه و به برکت مهربانی ظاهری و باطنی آن قبله گاه اگرچه این حقیر را چنان اوضاع بود که اسبابی ظاهراً موجود نبود، مطلب را به اندک زمانی از دست آنها برده، همه منکوب و منقاد گردیده، قبله‌گاها امیدواری این حقیر را زیاده از پیشتر بدانید، از هر باب باقی آنچه صلاح دولت می‌دانید مختارید و رافع آنچه زبانی معروض دارد صدق است.[۱]

[پشت نامه محل مهر] کهندل

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۲۶۱.

سند شمارهٔ ۵

تاریخ: ندارد [احتمالاً ۱۲۵۸ ق]
فرستنده: کهن دل خان حاکم قندهار
گیرنده: محمدشاه
موضوع: اعلام‌الحاق قندهار به ممالک محروسهٔ ایران

عرضه داشت کمترین دعاگویان

به ذروهٔ عرض بار یافتگان پایهٔ سریر خلافت مصیر عرش نظیر، بندگان سکندر شأن، دارا دربان، خاقان پاسبان، فلک آستان، سلیمان حشمت، کیخسرو منزلت، جمشید نشان، فریدون کیوان، اعلیحضرت قدر قدرت، السلطان بن السلطان، الخاقان ابن الخاقان، ظل‌الله عالم پناه روحنا و روح العالمین فداه، می‌رساند. از آنجا که مخلصان عقیدت نشان و فدویان صداقت توأمان را لازم، بلکه الزم است، که همه وقت عرض خلوصیت و اظهار صداقت خودها را بر پیشگاه انیسه خاطر، دریا مقاطر، بندگان سکندرشان، اشرف ارفع امجد اقدس همایون اعلی روحی فداه، در جلوه در آرند و عرایض خودها راگوشزد عاکفان حضور لامع النور حضرت ظل الله عالم پناه نمایند بنابر آن جرئت عرض می‌شود که قربان خاکپای جواهر آسای مبارکت شوم چون این غلام صداقت فرجام دست توسل و اعتصام به حبل المتین اشفاقات خسروانه و تلطفات بی‌کرانهٔ حضرت فلک رفعت، اشرف اقدس همایون اعلی روحی فداه رسانیده و به این دولت دوران عدّت پیوسته و از جمیع عالم گسسته‌ایم، تا جان در تن است از اخلاص کیشی و خیراندیشی و جان فشانی تجاوز نخواهیم نمود. به تفضلات الهی و تفقدات حضرت ظل الهی، امر و فرمایش و خدماتی که متعلق به این غلام عقیدت فرجام، مأمور حضور ساطع النور اشرف اعلی گردد و ارقام قضا نظام به سرافرازی غلام پرتوافکن شود با جمیع خاندان و الوسات افغان که به مدد کاری خالق دو جهان به حیطهٔ تصرف است همه را به خدمتگزاری و جان نثاری به مصارف خدمات و فدایی امورات مأمور خواهیم نمود. تصدقت گردم بر تمام عالم و عالمیان ظاهر و آشکار است که این خادم، خدمات حضرت قدر قدرت ظل الله عالم پناه را بر خود لازم و اعطاف خاقانی را نیز هم چنان از جمیع دولتخواهان برخود بیشتر از پیشترِ مبذول می‌دانم. غلام و جمیع الوسات و ممالک متصرف فیه غلام، را یکی از غلامان جان فشان و طرفی از ممالک محروسهٔ ایران تصور فرمایند، به آنچه امر و مقرر شود به فضل خدا به منصهٔ ظهور خواهد رسید. همه وقت منتظر فرمان و ارقام واجب الاذعان بوده و می‌باشیم سر از

فرمان و توان از فرمان برداری دریغ نخواهیم داشت. مستدعی است که بین الامثال و الاقران به خدمات لایقه و ارقام قضا نظام سرافراز فرموده که باعث بهجت و خرمی و انبساط و سرافراز خواهم شد بین الامثال ممتاز و بر جمیع دولتخواهان اعزاز خواهیم یافت. قربانت شوم احوال و واقعات مجدد به وقوع نرسیده که مشروح گزارش را به عرض عاکفان حضور لامع النور اشرف ارفع اقدس همایون اعلی رسانیده شود. به فضل‌اللهی و توجهات حضرت ظل الهی به همه جهت خیریت و رفاهیت حاصل است زیاده جرئت عرض نبود به دعای دولت ابد مدت قاهره ختم نمود.
الهی آفتاب جهانتاب خسروانی از افق اقبال و مشرق اجلال به فضل ملک متعال تابنده و پاینده باد.[1]

[پشت نامه محل مهر] کهندل

سند شمارهٔ ۶

تاریخ: ندارد [احتمالاً ۱۲۵۹ ق]
فرستنده: کهندل خان
گیرنده: وزیر امور خارجه
موضوع: تکذیب هرگونه رابطه با انگلیسها

هو

عالیجاها معظما مکرما آصف مقاما صاحب خدایگانا

مرقوع ضمیر مهر تنویر سامی می‌دارد که در این ولا افواهی استماع می‌شود که با عبدالله خان فرستادهٔ بندهٔ درگاه الله بعضی کلمات گله‌آمیزی فرموده باشید که ما خاندان البته با طایفهٔ انگلیسی صورت یکرنگی مدنظر و یا در رویهٔ دوستی با آن سلسله قدم پیشتر نهاده باشیم. خدایگانا، کراما مطاعاً، مشفقاً در ازمنهٔ سابقه که ملاقاتها میسر نشده و به ملازمت نرسیده بودیم هرگاه در اطوار ما خاندان و یا در کم اعتقادی و بی‌وفایی ما خاندان، گمانی می‌بردند، صورتی داشت. الحال که مدت چهار، پنج سال در ظل عطوفت و مرحمت اعلیحضرت قدر قدرت شهنشاه عالم پناه روحنا و روح العالمین فداه به تفضلات حضرت ملک متعال، فارغبال گذرانیده و خصلت و طبیعت ما به همه

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۴۶۸.

جهت عکس ضمیر و رأی مهر آرای سامی شده، شیوه و روش و اطوارها البته منکشف حضور شده باشد. در هر صورت در خلوصیت مایان بدگمان بودن، رابطهٔ الطاف نمی‌باشد تصور فرمایند اوّلاً این‌که چهار، پنج سال است بیزوال به نمک خوارگی و التفاتات بی‌حد و حصر گذراندن و بیش از همهٔ متوسلان خود را بسته به آن دولت عظمی دانسته، به فضل حضرت رب العزت مادام الحیات دست از حبل المتین تلطفات حضرت شاهنشاهی روحی فداه بر نخواهم داشت و به هیچ سلسله نخواهم پیوست و بی امر و فرمایش این عتبهٔ علیهٔ به هیچ امری نخواهم پرداخت و به هیچ سلسله نخواهم ساخت و ثانیاً این‌که از ما خاندان و طایفهٔ انگلیس را به پیوستن و این طایفه را دوست شمردن و از چگونگی که در فیمابین به وقوع انجامیده به خاطر نیاوردن از بلیه‌ترین فراست و شعور دور است، این رفتار از مایان به مرتبهٔ ظهور نرسیده و نخواهد رسید خاطر فیض مظاهر عالی متعالی را مطمئن دارند تا هنگامی که آن دولت ابد مدت قاهره ما خاندان را از زمرهٔ مخلصان و متوسلان محسوب بفرمایند به هیچ وجه دست از حبل المتین اعطاف گوناگون خسروانه بر نخواهم داشت. مستدعی است و متوقع که به حرف عوام، مخلصان خاص را از گوشهٔ خاطر دریا مقاطر، محو نفرموده به خدمات نمایان و اشفاقات بی‌پایان مسرور و مشعوف فرمایند، عین مخلص پروری است چون واجب بود معروض شد باقی مختارند، امرکم مطاع.[1]

[پشت نامه محل مهر] کهندل

سند شمارهٔ ۷

تاریخ: ندارد [احتمالاً ۱۲۵۹ ق]
فرستنده: کهن دل‌خان، مهردل‌خان و رحیم دل‌خان امراء قندهار
گیرنده: حاجی میرزا آقاسی
موضوع: ابراز اطاعت حکومت قندهار از دولت ایران

هو

قبله‌گاها فدایت شوم

هرگاه جویای احوالات این صفحه باشند از فضل الله تعالی و یاری گری طالع بی‌زوال شهریار گردون اقتدار روحی و روح العالمین فداه در اشرف البلاد احمد شاهی به دعاگوئی آن قبله‌گاه درگذر است. چون مهجور یکی از نمک خواران دولت ابدآیت و از جملهٔ هواخواهان و خدمت گذاران آن قبله‌گاه است در هر حال چه در دولت و چه در ذلت دست از دامن دولت علیه و آن قبله‌گاه نخواهد کشید. اوّلاً خود را سپردهٔ پادشاه دو جهان نموده زیراکه هر چه از پرده غیبت به مجلای ظهور جلوه‌گر است از تأثیرات قدرت کاملهٔ اوست جل سلطانه و ثانیاً امیدواری در عالم کون و مکان به اولیای دولت ابدمدت است امیدوارم که همیشه مهجور را به رجوع خدمات و ارسال تعلیقه جات مسرور و شاد فرمایند که هر آینه موجب امیدواری هواخواهان خواهد بود. الثانی ایام دولت بر دوام و عمر و صحت مستدام باد.[۱]

[پشت نامه محل مهر] کهندل، مهردل‌خان و رحیم دل‌خان

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۴.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۳

سند شمارهٔ ۸

تاریخ: ذی قعدهٔ ۱۲۶۶

فرستنده:ناصرالدین شاه

گیرنده: دوست محمدخان امیر کابل

موضوع: ابراز حمایت دولت ایران از دوست محمدخان و قدردانی از اظهار اطاعت وی به ناصرالدین شاه

هو

آنکه جناب مجدت و جلالت و نبالت پناه، امارت و ایالت و کفایت همراه، شهامت و صراست و فخامت انتباه، عزت و مناعت و ابهت اکتباه، دولتخواه عقیدت فرجام، امیرکبیر با احتشام دوست محمدخان امیر کابل به ترادف تلطفات و جلایل توجهات عطوفت آیات شاهنشاهی معزز و مخصوص بوده، بداند. که ذریعهٔ مصادقت عنوان، ارادت ترجمان، آن جناب که به خامهٔ خلوص تولا نگاشته محصوب عالیجاه عزت و شهامت همراه، جعفرخان فرستادهٔ خود انفاذ حضور آفتاب ظهور همایون داشته بود، و اصل پیشگاه بارگاه عز و جلال گشت و مضامین مسطوره که از بدایت تا نهایت مشعر بر مراسم صداقت و دولتخواهی و مبنی از رسوم ارادت و خیراندیشی بود، بتوسط پیشکاران درگاه خلافت عظمیٰ، معروض خدمت آسمان رفعت، جهان آرا افتاد. مراسم حسن صداقت و اخلاص کیشی و مراتب آداب ارادت اندیشی آن جناب اگرچه کما یجب بر رأی مهر بیضاءِ همایون ظاهر بود این اوقات ظهور و بروز تازه یافت و بر توجهات ملوکانه نسبت به آن جناب افزود. پاره‌ای اسباب از تحف و سوقات آن حدود که به رسم پیشکش انفاذ حضور همایون داشته بود از نظر مهر اثر اقدس گذشت چون ناشی از ارادت صادق و عقیدت صافی بود قبول استحسان تمام یافت. اینکه فقراتی از ارادت خود نسبت به دولت جاوید آیت عرض و اظهار کرده بود که در این اوقات تخت فیروز بخت ایران به جلوس میمنت مأنوس نواب همایون مازیب و زینت یافته، آن جناب به تجدید رسوم عهد ارادت و دولتخواهی پرداخته است، معلوم است که مراتب ارادت کیشی و تعلق آن جناب به دولت ابد نصاب تازگی ندارد و شهود شمول التفات این دولت نسبت به آن جناب امروزی نیست و بدیهی است که از قدیم آن جناب، با ایل و اوُس پابند دولت ابد مأنوس متعلق و کمال میل قلبی و التفات باطنی را به آن جناب جلالتمآب داریم. در این وقت که فرستادهٔ آن جناب را از رکاب ظفر انتساب رخصت اتاب می‌فرمودیم آن جناب را با صدور این منشور عطوفت دستور به اظهار شمه‌ای

از التفات خدیوانه، قرین عز امتیاز داشتیم و تفصیل مراحم خدیوانه را محول به تقریر عالیجاه جعفرخان داشتیم که لدی الملاقات حالی آن جناب نماید. می‌باید آن جناب مراحم و اشفاق مهر اشراق ملوکانه را در بارهٔ خود به سر حد کمال دانسته، هرگونه مقاصد و مآربی که داشته باشد معروض و مقرون به عز انجاح و اسعاف داند فی شهر ذی قعدهٔ سنهٔ ۱۲۶۶.[۱]

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۶۵۰.

سند شمارهٔ ۹

تاریخ: ندارد [احتمالاً ۱۲۶۶ ق]
فرستنده: یار محمدخان ظهیرالدوله حاکم هرات
گیرنده: ناصرالدین شاه
موضوع: اظهار اطاعت و وابستگی حکومت هرات به دولت ایران

عرضه داشت کمترین چاکران صداقت نشان فدائی

که خامه از سر در خط اطاعت و دولتخواهی گذاشته و حسام چاکری را از نیام خدمتگزاری آخته و لوای جان نثاری را در عرصهٔ عبودیت افراخته، به ذورهٔ عرض قرب یافتگان حضور باهر النور سلطانی، اعلیحضرت قدر قدرت، قضا همت، کیوان رفعت، مشتری سعادت، خورشید رایت، بهرام صولت، سلیمان عظمت، کیومرث سلطنت، خاقان جلالت، دارا دربان، جم نشان، فریدون فرمان، آسمان شکوه، ثوابت گروه، اشرف اقدس ارفع اعظم اعلی، شهنشاه دین پناه، قبلهٔ عالم و عالمیان روحی و روح العالمین فداه، می‌رساند که فدای خاکپای جواهرآسای مبارکت شوم. در هنگامی که آفتاب توجهات و عنایات حضرت خالق بر ساحت اهالی و آمال این چاکر عقیدت ذات تافته و خاطر صداقت آیات، انواع نوازشات و مکارم روزافزون خدیوانه را پابند بود یک طغرا فرمان، قضا جریان، مهر لمعان، مبارک که به سرافرازی این چاکر صداقت گستر به مصحوب عالیجاه رفیع جایگاه، مجدت و نجدت همراه، عزت و سعادت آگاه، خجسته ضمیر نیکو نشان، مقرب الخاقان، محمدهادی خان شرف اصدار یافته بود، زیب تارک اعتبار و زیور فرق امیدواری و استظهار خود ساخته سر افتخار این چاکر صداقت قرین، برابر فلک برین گردید. نسیم عنایت شمیم، توجهات بیکرانه ازهار رو، بر گلشن اهالی و آمال این چاکر اخلاص انبوه وزید و زلال حصول التفات ارسال تفقدات بی‌منتهای مراودات رسید گلهای تمنا در گلزار مدعا شکفته گردید از آنجا که این پرچم گشای لوای صداقت و اخلاص کیشی را همواره در معرکهٔ دولتخواهی اشهب جان نثاری، گران رکاب و صارم خدمتکاری، آخته از قراب است. خلعت فاخره و اسب یراق طلا و یک قطعه خنجر مرصع از قرار تفصیل علی حده که از مراحم و مکارم خاص، جهت این چاکر جان نثار عنایت و مرحمت شده بود زیب دوش اخلاص نیوش و زیور کمر عبودیت و چاکری گرداند و از حصول سعادت سواری اسب عنایتی سرافرازی از فلک اعلی گذرانید. خداوند عالم بخت و دولت را جاویدان و عنایات خدمتگذاری را در بارهٔ چاکران پابند و مستدام داشته باشد. انشاءالله تعالی به اقبال بی‌زوال شهنشاه

عالمیان، خدیو جم جاه فلک بارگاه روحی و روح العالمین فداه، در میدان خدمتکاری و عرصهٔ جانسپاری، همواره گران رکاب و سبک عنان در معرکهٔ جان فشانی، از تکاپوی اسب مرحمتی رایت افراز و سرانداز معاندان دولت جاوید اقران خواهد بود و به نوک خنجر، سینه مخالفان خواهد شکافت. چون در این ایام خجسته فرجام که عالیجاه معروض مراجعت می‌نمود. عالیجاه رفیع جایگاه عزت و صداقت آگاه میرزا بزرگ خان که به لباس صدق و اعتماد این چاکر عبودیت بنیاد ملبس بود به مرافقت مشارالیه روانهٔ دربار کیوان اقتدار اقدس شهریاری نمود تا مراتب چاکری و دولتخواهی و صداقت شعاری، این چاکر فدوی را مفصل به خاکپای مبارک عرضه داشت نموده به آنچه حکم و امر به خدمتکاری و جان فشانی بفرمایند انشاءالله تعالی به طوریکه شایان و سزاوار رسوم دولتخواهی این سرافراز حسن چاکری و خدمتکاری است بیشتر از پیشتر ظاهر و آشکار سازد. زیاده جسارت رفت، مراتب مربوطه را عالیجاهان معروضه بعد از شرفیابی حضور مبارک عرضه داشت خواهند نمود امیدوار است که همواره از شرف اصدار ارقام مبارکه و فرامین عنایت قرین، فرق عبودیت کمترین قرین سرافرازی و افتخار گردد. امرکم اشرف امر الاعلی مطاع.[1]

[پشت نامه محل مهر] ظهیرالدوله

سند شمارهٔ ۱۰

تاریخ: ندارد [احتمالاً ۱۲۶۹ ق]

فرستنده: کهندل‌خان حاکم قندهار

گیرنده: ناصرالدین شاه

موضوع: تشکر از محبتهای شاه ایران و ابراز اطاعت به دولت ایران

هو الله الملک المتعال

روحی فداک، خلص مدعای غلامان جان فشان و ملخص دعای فدویان عبودیت نشان، آنست که حضرت خداوند جهانیان، خدیو گیتی ستان، داور دارا دربان، جم جاه سکندر شأن، قبلهٔ عالم و عالمیان، روحی و روح العالمین فداه، را متمکن اورنگ جلالت و جهانبانی و مزین اریکهٔ ملکت و کشورستانی داشته رونق بخش سریر ملک و ملت و زینت افزای و ساده جاه دولت داراد به حق

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۲۸.

الطاف والاوتاد. بعد از عرض مراسم عبودیت و جان نثاری به خاکپای جواهرآسای حضرت خداوندگاری مشهور ضمیر منیر مهر نظیر می‌دارد در این اوان سعادت اقتران که از شش جهت ابواب فتح و فیروزی به چهرهٔ آمال این فدوی مفتوح گشته و آثار سعادت و بهروزی از هر سو به وضوح پیوسته عالیجاه ارجمند اقبال نشان الملقب من مواهب العالیه بالمظفرالدّوله سردار سلطان علی خان بعد از عز تقبیل پایهٔ سریر کیوان مسیر رخصت انصراف حاصل نمود و وارد این ولا گردید. چندان از مکارم خسروانه و مراحم خدیوانه تذکار و تعداد نمود که لوکان البحر مداد الکلمات ربّی لنفذ البحر قبل ان تنفذ کلمات ربّی و لوجئنابه مثله مدداً و یک ثوب جبهٔ ترمه پولک دوزی شمسهٔ مرصع ملبوس بدن مبارک به سرافرازی این فدوی آستان و دو ثوب جبهٔ ترمه اعلا به جهت خوانین اقبال نشانان سردار رحیم دل خان و سردار مهر دل خان با فرامین مرحمت تضمین و اصل گردید و پایهٔ قدر فدویان را از فرق فرقد گذرانید. از ورود عالیجاه بسالت آگاه میرزا رضی خان سرهنگ و اسباب سربازی و هزار تفنگ، صیت مکارم خسروی تاروم و فرنگ رسید و آوازهٔ اعطای چهار هزار تومان چون بانگ پنج نوبت در شش جهت افغانستان پیچیده الحمدللّه الّذی فضلنا علی کثیر من عباده حقاً که ادای شکرانهٔ این موهبت و حاشا که بیان به شرح این مکرمت، بر فدویان را در هر عصر ممکن و میسور توان شد. لهذا این باب را انسب دانسته معروض می‌دارد که کیفیت و داد حالات این ولا به نحوی است که بر صدر الصدور الاعظم در عریضهٔ اخلاص فریضه مشروح شده از آنجا حالی رأی قبلهٔ عالم روحی فداه خواهد شد. ترصد آن است که همواره غلامان را به عنایت خسروانه مشمول و تفقدات ملوکانه را در حق فدویان مبذول داشته، قرین افتخار و مباهات فرمایند. ابواب فیروزی و فتوح از شش جهت بر چهرهٔ اولیای دولت جاوید مودّت مفتوح باد، برب العباد.[1]

[مهر پشت نامه] کهندل

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۶۳.

سند شمارهٔ ۱۱

تاریخ: ۴ شعبان ۱۲۷۱
فرستنده: کنسولگری ایران در بمبئی
گیرنده: وزارت امور خارجه
موضوع: گزارشی از اظهار اطاعت کهندل خان امیر قندهار به دولت ایران و موقعیت نامناسب انگلیس در مناطق مختلف

خداوندگارا تصدقت شوم

از قراری که در اخبار مسطور و در افواه مذکور و مشهور است کهندل خان امیر قندهار بعد از پوشیدن خلعت مهر طلعت اعلیحضرت قدر قدرت ظل الهی روحی و روح العالمین فداه و برافراشتن علم گردون پرچم علیاً ولی الله و رفع نمودن بلوا را با کشتن قاضی یکی از ملاهای مشهور آنجا یکدل و یک جهت بر سر خدمت و در شاهراه بندگی و عبودیت مستقیم است ولی دوست محمدخان امیر کابل، با وجود زیب دوش نمودن خلعت مرحمت آیت، درباب زدن علم عذرهای مهمل و مبهم آورده و حیدر خان پسر خود را علی رغم کهندل خان به پیشاور نزد جان لارنس فرستاد در عشر آخر جمادی الاوّل با همدیگر بست و بندهای محکم نموده و متعهد شده که بر سر قندهار و هرات برود و آن صفحات را مسخر سازد و از کابل نیز سرباز گرفته به طوری آنها را تعلیم و مشق داده موجود و مهیا نماید. و دولت برما که پادشاه آن برادرزادهٔ پادشاه سابق آوه است و دو، سه سال بود با فرمانفرمای هندوستان جنگهای نمایان نموده بود و بالاخره مغلوب گشته این روزها به جهت بی‌قولی حضرات بنای جنگ گذارده است. فرمانفرمای هندوستان چند صندوق اسباب خوب و اقمشهٔ مرغوب به جهت او به طور تعارف ارسال نموده اما مشکل است او آرام و فرصت به این خوبی را از دست بدهد.

در حلب بالیوز حضرات را کشته‌اند و نیز از قراری که رالنسن بالیوز مذکور داشته است کرکوک و موصول[1] نیز به واسطهٔ اکراد به طوری شده که عبور و مرور مقدور نیست و پز کوچک که با منشی علی اکبر خان می‌خواهد از آن صفحات آذوقه گرفته روانه سپاستیل بنماید، نخواهند توانست. و خود رالنسن صاحب نیز چند روز است که در صدد است روانه سویس گردد و از آنجا روانهٔ لندن

---

۱. منظور شهر موصل در شمال بین‌النهرین است.

شود. این روزها کار حضرات به جائی رسیده است که از هر کس به طور تکدی از برای ایتام و زنهای شوهر کشتهٔ سپاستیل، چیزی می‌گیرند و تا حال قریب به دو لک روپیهٔ گرفته‌اند و چند کرور نیز به عنوان قرض از مردم هند می‌خواهند بگیرند و سود را به همین واسطه زیاد نموده‌اند. زیاده از آنچه به خیال بگذرد، حضرات مستأصل و پریشان شده‌اند و صورت خود را به سیلی سرخ دارند اگر یکی، دو سال دیگر به همین منوال بگذرد جزء هیچ جمع و خرجی نخواهند بود. زیاده حد جسارت شد اطلاعاً عرض شد. الامر اعلی الامر مطاع.

به تاریخ ۴ شهر شعبان المعظم ۱۲۷۱ از بندر بمبئی عرضه داشت شده است.[۱]

سند شمارهٔ ۱۲

تاریخ: ۲۸ شعبان ۱۲۷۱

فرستنده: کنسولگری ایران در بمبئی

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: تحریکات انگلیس علیه ایران در افغانستان

خدایگانا فدایت شوم

از پانزدهم شهر جمادی الاوّل الی حال دیگر تعلیقهٔ به سرافرازی و افتخار این جان نثار صادر نشده و اظهار مرحمت و عنایتی نفرموده‌اند. در این مدت عرایض متعدده معروض خاک پای مبارک امنای دولت علیه داشته و هرگونه مطالبی که بوده به معرض عرض آورده از جمله یکی فقرهٔ دوست محمدخان والی کابل است که در عریضهٔ معروضهٔ ۴ شهر حال مفصل جسارت ورزیده عرضه داشت نموده است که غلام حیدرخان پسر مشارالیه با جان لارنس صاحب در پیشاور بست و بندی محکم کرده و قرار و مداری مبسوط گذارده است که من بعد مطیع حضرات باشد و فوج از برای آنها بگیرد و قندهار و هرات را به جهت آنها مسخر نماید. این فقره با وجود پوشیدن خلعت مهر طلعت در همان اوقات خیلی منافات دارد و الحق جای بحث بر حضرات انگلیسی است و معلوم می‌شود کوششان تا به چه حد و اندازه است. چراکسی که نوکر قدیم دولت علیه بوده و الان هم خود را نوکر و رعیت می‌داند و چند روز قبل خلعت مهر طلعت، اعلیحضرت قدر قدرت، ظل‌اللّهی روحی و

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۱.

روح العالمین فداه، را زیب دوش و زینت آغوش خود می‌سازد، حضرات او را اغوا کرده و با او بست و بند می‌کنند و او را رو گردان از دولت می‌نمایند بسیار خلاف بزرگی است. انشاءالله تعالی در این فقره به دقت ملاحظه خواهند فرمود و قرار درستی مقرر خواهند کرد که خیلی لازم است البته از طرف قندهار و کابل نیز این اختیار به تفصیل معروض افتاده است و امنای دولت علیه در مقام رفع این غائله بر آمده‌اند. در این اوقات ثانی جز بی‌عظمی حضرات نزد هر کس و هر طایفه نیست چون در سابق خیلی اظهار قدرت می‌کردند حالا که حریف در مقابل پیدا شده معلوم می‌شود که هیچ کاره‌اند و آنچه در این مدت اظهار می‌کردند محض پیشرفت کار بوده است و اصلاً اصل نداشته است ظن غالب این جان نثار این است که عالیجاه مسترمری خیلی عرضها کرده و خواهد کرد از قبیل آنکه اگر امنای دولت علیه با ما بر سر التفات باشند از حمایت در استرداد ملکهای از دست رفته چنین و چنان خواهیم کرد و ما اگر با دولتی مِن بعد نقاری واقع شود بسیار کمکها خواهیم نمود و شما را داخل عهدنامهٔ بزرگ خواهیم آورد. یا بگویند عراق عرب را که مغشوش است و نمی‌توانند نگاهداری نمایند اگر کسی بدانجا برود حفاظت آن را واگذار می‌کنیم یا اینکه مدعی شوند ماها چند دولت هستیم همه متفق و طرف مقابل یک دولت است و قطعاً بالمآل کار از پیش ما خواهد رفت، خلاف است دوّل ثلثه حالا به منزلهٔ یک دولتی هستند ضعیف، خودشان‌هم در صورت صلح یا فتح از همدیگر واهمه دارند و قطعاً روز آخر میانشان گفتگو خواهد شد و به قانون کلی هر عهدی که بکنند از عهده بر نخواهند آمد و از کجا که قصد وفای به عهد خود را هم داشته باشند، حضرات مثل سراب نمود بی‌اعتمادی بودند و هر عهدی که به بندند، از اوّل خیال نقض و شکستن آن را می‌کنند، مثل عهود سابقه و روزی هزار تومان پیشکش که بی‌جهت خُلف کردند. با اعلیحضرت سلطان روم عهدها بستند و قرارها دادند و الان هر جزء ملکش را تقسیم می‌کنند، این پایداری که می‌کنند هم از بابت وفای به عهد نیست، بلکه از واهمهٔ خودشان است، اگر از گرفتن روس ملک سلطان را خللی در مملکت و سلطنت خودشان به هم نمی‌رسید معلوم می‌شد که چگونه ثبات قدم می‌ورزیدند. بلاشبهه طرف مقابل قولش درست تر، عهدش پا درازتر و اتحاد با او منفعتش زیادتر است. همه را تحریک به هرزگی کردند و حالا از هر طرف علی الظاهر استغفار می‌جویند ولی از آن طرف مال رعیت دولت علیه را بردند بعد از اطلاع تمام و کمال مسترد نمودند ببین تفاوت راه از کجاست تا به‌کی زیاده بر حد جسارت نمایند. تاریخ ۲۸ شهر شعبان ۱۲۷۱ از بندر بمبئی عرض شده است.[۱]

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۳۴۶.

فصل دوم

منازعهٔ دوست محمدخان و سلطان احمدخان و واکنش دولت ایران

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

سند شمارهٔ ۱۳

تاریخ: ۸ رمضان ۱۲۷۴
فرستنده:وزارت امور خارجه
گیرنده: فرخ‌خان امین‌الملک
موضوع: توصیهٔ سیاسی به مقامات دولت انگلیس در باب افغانستان

به خط رمز به امین‌الملک نوشته شود

محرمانه به شما می‌نویسم که به طور مخفی و لباس خوب به انگلیسها اظهار نمائید حالا که عهد مودت و صلح فی مابین دولتین منعقد شد و اساس دوستی و اتحاد مستحکم گشت بر ما لازم است که دوستی و صلاح دولت انگلیس را بگوئیم. اگر تمام افغانستان به اختیار شخص واحد باشد دولت روس را می‌دانید که دائماً طالب فرصت است و همیشه مراقب آن صفحات می‌باشد، یقین آخر روس با او کنار می‌آید و این معنی را هم به انگلیسها حالی کنید. البته خودشان بهتر می‌دانند که افغان طماع و کارشان بی‌اعتبار است با روس سازش می‌کنند و مایهٔ فتنه و فساد می‌شوند. بگوئید حالا که ما مداخله به افغانستان نداریم، لیکن صلاح شما صلاح ماست هرگز صلاح و صرفهٔ دولت انگلیس نیست که افغانستان در تحت حکومت واحده باشد. البته سه حکومت بهتر است، هر چه افغانستان در تحت حکومتهای متعدده باشد از این احتمالات دور است و سازش افغانستان با روس در این صورت هرگز نمی‌شود. خلاصه از این فقرات، منظور من اینست که انشاءالله تعالی به حسن بیانات و نگارشات شما طوری شود که انگلیسها به رضا و مصلحت خودشان قندهار را از تحت حکومت و اختیار امیر دوست محمدخان بیرون بیاورند و به دست خودشان چارهٔ این کار بشود که افغانستان در تحت سه حکومت باشد و طوری اینها را بگویید و مکالمه نمایید که انشاءالله روسها به هیچ‌وجه خبردار نشوند و یا کلمهٔ نشنوند کاری هم که به صلاح ما است به غیرت و کفایت شما بگذرد و قرار خوبی داده شود. [1]

فی ۸ شهر مبارک ۱۲۷۴

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۴۶۸.

سند شمارهٔ ۱۴

تاریخ: ۱۸ صفر ۱۲۷۸
فرستنده: کنسولگری ایران در بمبئی
گیرنده: وزارت امور خارجه
موضوع: شایعهٔ بیماری دوست محمدخان

خدایگانا

خبر ناخوشی دوست محمدخان به تواتر می‌رسد، به نوعی که همهٔ اهالی بمبئی به خصوص انگلیسها از خبریکه به آنها رسیده امید زندگی از برای او ندارند و اعتقاد انگلیسها این است که بعد از دوست محمدخان، سلطان جان،[1] قندهار را خواهد گرفت. چنانکه از حالا مقدمات چیده و می‌چیند و از برای شیرعلی‌خان، بجز کابل جایی نخواهد ماند و یقین دارند که شیرعلی‌خان با برادرهای خود سازش نکرده دعوا بین ایشان می‌شود تا بعد چه می‌شود و در گفتگوی انگلیسها چنین معلوم می‌شود که سلطان جان، حاکم هرات را در باطن از خود می‌دانند بدیهی است که این مسئله را خدایگانعالی بهتر از همه می‌دانند. ۱۸ شهر صفرالمظفر ۱۲۷۸[2]

سند شمارهٔ ۱۵

تاریخ: ۸ ذیقعدهٔ ۱۲۷۸
فرستنده: کنسولگری ایران در بمبئی
گیرنده: وزارت امور خارجه
موضوع: تهدید انگلیسها به اقدام علیه ایران

خدایگانا

تفصیل احوالات به قراری است که در عریضه‌جات مورخهٔ ۱۲ شهر شوال المکرم عرض و در جهاز آتشی تجارتی از راه بوشهر انفاذ حضور مبارک نموده است. این اوقات همه روزه دعوای

---

۱ منظور سلطان احمدخان حاکم هرات است.
۲. همان، ج ۱۶، سند ش ۵۵.

سلطان جان را با دوست محمدخان در اخبار چاپ می‌نمایند چنانچه ترجمهٔ آنها را در جوف پاکتهای دوازدهم شهر رمضان المبارک و شوال المکرم ارسال نموده است و بقیه را هم در این پاکت عریضه، انفاذ حضور مبارک نموده، حضرات انگلیسها دعوای سلطان جان را به تحریک امنای دولت قوی شوکت علیه می‌دانند و به طور یقیین به قلوب آنها رسوخ نموده است، که باطناً مدد از اولیای دولت ابد مدت علّیه به سلطان جان می‌رسد و دولت روس هم در این مدد شراکت دارد، اوایل اعتقادشان این بود که از عساکر نصرت مأثر چند فوجی همراه سلطان جان هستند در اخبار چاپ می‌نمودند که اگر این خبر راست باشد ما لابد می‌شویم که باز به طرف بوشهر و محمره لشکر بکشیم، بعد که معلوم گردید دروغ است چند روزی است که از آن مقوله اخبار، خبری چاپ نمی‌کنند و سه ماه است هرماهی یک فروند جهاز آتشی یا شراعی به اسم بردن پاکت به بوشهر می‌رود، کاغذجات تجارتی نیز می‌برد، ولی سابق بر این قسم نبود، شش ماه یک دفعه به ندرت اگر جهاز روانه می‌کردند، به جهت اطلاع خدایگان عالی عرض می‌نمود.[۱]

۸ شهر ذی‌القعدهٔ سنهٔ ۱۲۷۸

سند شمارهٔ ۱۶

تاریخ: ۱۴ صفر ۱۲۷۹

فرستنده: میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه

گیرنده: میرزا حسین‌خان وزیر مختار ایران در استامبول

موضوع: مذاکره با مقامات انگلیس در بارهٔ حملهٔ دوست محمدخان به هرات

هو الکافی

دستورالعمل جناب مقرب الخاقان

میرزا حسین‌خان وزیر مختار و ایلچی

مخصوص دولت علیهٔ مقیم اسلامبول

حسب الامر الاقدس الارفع الاعلی در لندن با اولیای دولت

انگلیس گفتگو و مذاکره نماید.

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۲۹۱.

چنان‌که دولت علّیهٔ ایران حفظ روابط مسالمت مابین خود با دولت فخیمهٔ انگلیس و محترم داشتن شرایط عهدنامهٔ صلح منعقدهٔ در پاریس مورخهٔ ۷ رجب ۱۲۷۳ را بر عهدهٔ عهدداری خود لازم می‌شمارد، از جانب دولت انگلیس نیز مترصد آن است که در این ماده موافقت و مسالمت کاملهٔ خود را با دولت علّیه ظاهر و آشکار سازد و به خصوص در مادّهٔ افغانستان به هر نسبتی که نتیجهٔ استقرار مصالحهٔ میمونه برای جلب منافع و رفع مضار دولت انگلیس مفید فایده می‌تواند شد، برای حفظ منافع و رفع مضار دولت ایران هم باید مثمرثمر بشود. زیرا که روابط کاملهٔ دوستی میان دو دولت هر گونه صرفه و غبطهٔ حاصله و محتمله را نسبت به احوال طرفین باید در هر قسمت متساویهٔ بگذارد.

البته در نظر اولیای دولت انگلیس خواهد بود وقتی که جناب فرخ خان امین الدوله به سمت سفارت کبری مشغول انعقاد عهدنامهٔ صلح مابین دولتین بود منقسم بودن حکومتهای افغانستان رابه سه قسمت از جانب اولیای دولت علیه، به اولیای آن دولت اظهار و تکلیف نمود و اگر اولیای دولت انگلیس قید این فقره را در ضمن عهدنامه لازم نداشتند بالاصاله از لزوم این کیفیت بی‌خبر و نظر به تقریرات که آن وقت در نزد ایلچی معزی الیه می‌کردند از منتهی شدن کار افغانستان به سه حکومت مستقله بی‌میل نبودند. و اگر چه تا این اواخر قندهار ضمیمهٔ کابل و در تصرف دوست محمدخان و حکومتهای افغانستان منحصر به دو قسمت یعنی کابل و هرات بود ولیکن اولیای دولت، نه بنا به مذاکرات ایلچی کبیر دولت علیه و امید حُسن موافقت اولیای دولت انگلیس از منتهی شدن کار آن مملکت به حکومتهای ثلثه مأیوس بودند و نه عجالتاً از دو حکومت بالفعل چندان تشویش و خطر ملاحظه می‌نمودند که خود را مجبور مذاکره با دولت انگلیس بدانند.

اما اکنون دوست محمدخان اکتفاء به مافی الید خود نکرده، در هشتم محرم ۱۲۷۹ بعد از تصرف و ضبط فراه، رو به هرات حرکت کرده و موافق خبری که در هشتم صفر به دارالخلافه رسید به دور هرات رسیده و آنجا را در محاصره گرفته است و موافق دلایلی که در نظر است البته آنجا را می‌تواند به تصرف آورد. برای دولت ایران مقدور نیست که در حالت امنیت و اطمینان از بقای وضع داخلهٔ مملکت و سرحدات خود باقی بماند.

دلایل این معنی واضح‌تر از آن است که اولیای دولت ایران به مقام شرح آن برآیند و اگر به همین قدر مختصر هم اکتفاء نمایند، کافی است که البته در صورت متصرف شدن دوست محمدخان به ملک هرات، قشون و استعداد کابل و قندهار و غیره ضمیمهٔ قوت هرات خواهد شد و دولت ایران یک همسایهٔ بهم خواهد رسانید که علاوه بر استعداد سابق و لاحق، خود مراودهٔ نیک هم فی مابین دولت علیه و او معمول نبوده است، در حالتی که طوایف متمرد بدخواه و هم جوار خراسان هم

مناسبتهای کافیه با او داشته باشند بدیهی است که این کیفیت سبب تشویش و پریشانی برای دولت ایران است و دولت انگلیس موافق فقرات اخیرهٔ فصل ششم عهدنامه که از این قرار است «در صورت ظهور منازعه فی مابین دولت ایران و ممالک هرات و افغانستان، دولت ایران تعهد می‌کند که اصلاح آن را رجوع به اهتمامات دوستانهٔ دولت انگلیس نماید و اقدام به جنگ نکند مگر در صورتی که اهتمامات دوستانهٔ دولت انگلیس مثمرثمری نشود و از طرف دیگر دولت انگلیس تعهد می‌کند همه وقت اعتبار خود را در ممالک افغان به‌کار ببرد و نگذارد که از آنها و هیچ یک از آنها باعث هیچ نوع تشویش و پریشانی دولت ایران بشود و اگر دولت ایران در وقوع مشکلات رجوع به دولت انگلیس نماید دولت انگلیس نهایت کوشش را خواهد کرد که منازعات فی مابین را موافق حق و مطابق شأن دولت ایران اصلاح نماید.» تعهد کرده است که در مثل این حالت رفع تشویش و پریشانی دولت ایران را نماید، زیرا که منازعه عبارت از آن نیست که دست به قتال و جنگ زده شود، بلکه عبارت از حدوث اوضاعی است که اکنون در میان ما و افغانستان بر پا شده است.

و از اوّل استماع این اخبار موافق نوشتهٔ مورخهٔ ۲۰ ذی الحجهٔ ۱۲۷۸ از وزارت امور خارجه دولت علیه به سفارت انگلیس رجوع و اظهار شده است و سواد آن از این قرار است

به جناب مستر الیسون وزیر مختار دولت

انگلیس مقیم دربار همایون نوشته شده است.

چنان‌که با آن جناب شفاهاً مذاکره و بعد به توسط عالیجاه مجدت همراه استوک صاحب مستشار سفارت، پیغام به نزد آن جناب داده شد آمدن جناب امیر دوست محمدخان با قشون و استعداد به قندهار و اینکه باز قشون کابل متعاقباً به او ملحق خواهد شد به استحضار رسید و غالب این است که خیال امیر فقط محافظت خاک قندهار و اکتفاء به نظم آنجا نباشد. در این صورت بدیهی است که حالت حکمران هرات نیز حالت امنیت و اطمینان از خود نبوده، لابد دست به اسباب مقاومت و خودداری خواهد زد. آن جناب بی‌اطلاع نیستید که اولیای دولت علّیهٔ ایران در امثال چنین وقوعات خیالی ندارند مگر بقای حکومتهای افغانستان به حالت استقلال که این معنی بالمآل مؤدّی و منتج بقای انتظام و آسایش حدود و داخلهٔ ملک این دولت باشد و می‌دانند که دولت انگلیس هم مصدق لزوم این امنیت برای این دولت و شریک حفظ پولوتیک مزبور است به طوری که در غیراین صورت، اولیای دولت ایران را مقدور نخواهد بود که سکوت و تحمل اختیار نماید. پس در صورتی که بی‌غرضی این دولت در کار افغانستان به درجهٔ وضوح رسید این فقره نیز از جمله بدیهیات خواهد بود که در باب اعمال و تجاوزات ملکیّه هر یک از حکمرانهای کابل و هرات و ملاحظهٔ حقیقت هر کدام از آنها نیز به کلی بی‌طرف می‌باشند. با اینکه تجاوز به ملک غورات ابتداً از

جانب قشون کابل شد و حکمران هرات در تصرف فراه ملک هرات سبقت به حرکت تجاوزیّه نکرد باز اولیای دولت ایران سردار سلطان احمدخان را اگر هم از خود گمان پیشرفت داشت، به نصیحت مانع از تجاوز به خاک قندهار شده، مراجعت او را به جانب هرات زیاد تحسین و تصدیق نمودند. چیزی که در این میان باقی مانده همان گفتگوی فراه و تشخیص حقیقت یکی از طرفین مزبورتین، بداشتن آنجاست و این هم لازم نگرفته است که با بودن دولتین ایران و انگلیس که نهایت بی‌غرضی در کار افغانستان و نهایت موافقت با هم در پولتیک آنجا دارند، به زور اسلحهٔ طرفین که مظنهٔ ظهور اشکالات و مفاسد آینده را متضمن است، قطع و فصل شود و وارسی مأمورین دولت و قرار مصلحانه و محققانهٔ آنها برای رفع تشاجر و منازعهٔ حکمرانهای مزبور کافی خواهد بود. لهذا دوستدار دراین فرصت که هنوز اسباب مخاصمت آنها قویتر نشده است بر حسب امر و اشارهٔ علیهٔ همایون اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله سلطانه به آن جناب زحمت‌افزا می‌شود که دست به تدبیری معجّل زده قرار بدهند که مأمورین دولتین هر چه زودتر در محل لازم حاضر شده، در تصدیق هر یک از طرفین نزاع نسبت به ملک فراه هر قرار و اصلاحی مقرون به انصاف و مناسب دلایل حقّهٔ ذی حق بدانند داده، پس از اقناع هر کدام به حقوق خود و رفع حرکات ستیزانگیز مراجعت نمایند و بلکه از حسن حزم و مآل اندیشی آن جناب که مطابقت تامه با اعتقاد و صوابدید اولیای این دولت دارد توقع آن می‌رود، که پیش از خبر لندن آدمی مخصوصاً با دستور العملی که در قدر مسلمیت از اعتراض و ایراد دولت متبوعهٔ آن جناب دارد و حاصل آن فقط حفظ زمان فرصت تا ورود دستورالعمل مفصل دولتی باشد، از اینجا، یکسر مأمور نزد امیر دوست محمدخان نمایند، اگر آن جناب صلاح دانستند، به اتفاق آدمی از جانب نواب مستطاب والاتبار حسام السلطنه والی خراسان روانه قندهار شده او را وادارند بر اینکه راه احتیاط و متابعت نصایح دول ناصح راکه البته حرفی بلا دلیل و در صورت مخالفت قوهٔ سکوت نخواهند داشت فرو نگذارد. امیدوار است که آن جناب از قرار خود هر چه زودتر دوستدار را مستحضر نمایند و مراتب را به عرض پیشگاه همایون برسانند تحریراً فی ۲۰ شهر ذی الحجه ۱۲۷۸.

ترجمهٔ مراسلهٔ رسمانه می‌باشد که جناب جلالتمآب وزیر مختار به این بندهٔ درگاه میرزا جان منشی دویم سفارتخانهٔ دولت مرقوم داشته‌اند فی ۲۲ شهر ذی الحجه ۱۲۷۸.

پس از عنوان، آن عالیجاه خدمت جناب وزیر امور خارجهٔ دولت علیهٔ ایران رسیده اظهار دارید که نظر به خواهشی که دیروز به توسط مستشار سفارتخانهٔ اعلیحضرت پادشاه انگلستان نموده بودند اینجانب به واسطهٔ تلغراف جناب جلالتمآب «ارل رَسَل» را از حالت مخوف امورات فیمابین دوست محمدخان و والی هرات مستحضر ساخته‌ام با حالتی که از این سبب به اولیای دولت ایران

دست داده است.

و نیز خواهش اعلیحضرت پادشاه ایران را از اینکه مأمور مخصوص از این سفارت معلوم شود که به اتفاق مأموری از دولت ایران به هرات رفته میان طرفین ثالث واقع شوند و به صلح انجام دهند.

تلغرات مذکور در جوف مراسلهٔ پیش، به نام عالیجاه فخامت انتساب قنسول جنرال اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم بغداد، که شما به دست میرزا سعیدخان خواهید سپرد ارسال دارند و نیز اظهار بدارید که به جناب اَرَلْ رَسَلْ تلغراف کرده‌ام که حامل این مراسلهٔ رسمانه در بغداد خواهد ماند تا هنگامی که جواب از اولیاء دولت انگلستان برسد. در این بین اولیای دولت اعلیحضرت اقدس شهریاری کمال آسودگی را داشته باشند که اولیای دولت انگلستان قدرت و سعی خود را فروگذار نخواهند داشت که از طرف افغانستان نسبت به دولت ایران تعدی و یا خلاف قاعده واقع شود. این دستورالعمل خود را برای جناب جلالتمآب وزیر امور خارجه بخوانید و اگر بخواهند ترجمه به زبان فارسی در پیش جناب ایشان بگذارید.

مثل دستخط جناب وزیر مختار

جناب مسیرالیسون وزیر مختار انگلیس به

جناب جلالتمآب وزیر امور خارجه نوشته است.

مراسلهٔ آن جناب مورخهٔ ۲۰ شهر ذی‌الحجه رسید در باب حرکت امیردوست محمدخان و منظورات پولتیک دولت ایران نظر به افغانستان چون فیمابین این سفارت و اولیای دولت ایران از آن تاریخ الی الان مذاکرهٔ مفصل در این خصوص شده است و موافق خواهش اعلیحضرت شهریاری دو دفعه تا به حال مخصوصاً به اولیای دولت انگلیس رجوع شده، دوستدار تا زمان رسیدن دستورالعمل از جانب اولیای دولت انگلیس تکلیف دیگر ندارد. زیاده چون زحمتی نبود مصدع نشدم. حرره فی ۱۵ شهر محرم ۱۲۷۹.

و بعد از آن یکی دو مجلس اولیای دولت علیه در این باب مطابق شرایط عهدنامه با عالیجاه استوک صاحب مستشار سفارت انگلیس گفتگو نمودند و به تاریخ سلخ ماه ذی‌الحجهٔ ۱۲۷۸ اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه جم جاه عالمیان پناه خلدالله ملکه و سلطانه، جناب الیسون صاحب وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت انگلیس را در عمارت سلطنت‌آباد به حضور مبارک طلبیده با حضور وزیر امورخارجه و امین‌الدوله بترجمانی عالیجاه استوک صاحب بالمشافهة العلیه نتایج مضرهٔ این حالت را نسبت به دولت خودشان به جناب مشارالیه القاء و از دولت انگلیس خواهش فرموده‌اند که به زودی اقدام لازمه را برای رفع تشویش دولت ایران کرده، اهتمامات دوستانهٔ خود را به تقدیم برسانند و مجلس دیگر به تاریخ غرّهٔ محرم ۱۲۷۹ وزیر امورخارجه با

مستشار انگلیس بر حسب فرمایش همایون گفتگو کرده، صورت مذاکرهٔ مجلس را از این قرار به عرض پیشگاه همایون رسانیده است. علاوه بر گفتگوهایی که تا حال در باب مسئلهٔ افغانستان مابین وزارت امورخارجه دولت علّیه و سفارت انگلیس شده است و سرکار اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحناه فداه نظر به کمال اهمیت که در این فقره ملاحظه می‌فرمایند وزیر مختار را به حضور همایون طلبیده، بلاواسطه از الفاظ مبارک فرمایشهای لازمه را به ایشان القاء فرموده‌اند، مرا هم در ثانی مأموریت داده‌اند، که تفصیلاتی به توسط شما به وزیر مختار اظهار کنم.

و آن اینست که دولت علّیه در باب هرات و ممالک افغانستان به هیچ وجه خیالی بجز متابعت به فصول عهدنامهٔ منعقده مابین دولتین ایران و انگلیس ندارد، در حفظ شرایط دوستی لازمهٔ جهد و صداقت خود را به‌کار برده است و خواهد برد؛ این فقره امری نیست که میان دولتین محل تردید و تشکیک تواند بود و چنان‌که در این باب ساعی و صادق است، از طرف دیگر نیز ناچار است از اینکه از خطرات و معایبی که نسبت به احوال خود ملاحظه می‌کند احتراز نماید.

حرکت امیردوست محمدخان از قندهار به جانب فراه محقق شده و از دلایل و قراین چنان می‌نماید که او تنها به فراه اکتفا نکند و همین که از کار آنجا فراغت حاصل کرد رو به هرات بیاید و غالب این است که حکمران هرات و هراتی نتوانندتاب مقاومت او را بیاورند در این صورت استقلال هرات مرتفع و ملک مزبور ضمیمهٔ کابل و قندهار و در تحت اختیار حکمران واحد واقع خواهد شد. دولت ایران در چنین صورت و اینکه یکنفر افغان، مالک این همه ملک و صاحب این طور قوت و استیلاء باشد، نمی‌تواند خود را نسبت به سرحدات و داخلهٔ خراسان و کرمان و آن حدود در حالت اطمینان ببیند، بدیهی است دولت ایران در ظهور چنین حادثهٔ عمده سکوت و تحمل اختیار نمی‌کرد و این قدر میدان به امیردوست محمدخان نمی‌داد که او آمده با داشتن کابل و قندهار و قدری از ترکستان صاحب هرات و همسایهٔ خراسان و کرمان هم بشود. اینکه ساکت نشسته است دلیلی ندارد مگر رعایت حسن معاهده با دولت انگلیس.

پس برای دولت انگلیس هم لازم است که ملاحظهٔ شرایط عهدنامه راکرده، مدلول آن را به کمال صداقت مجری نماید و مرافق مدلول فصل ۶ عهدنامه بر عهدهٔ دولت انگلیس است که رفع تشویش از دولت ایران بنماید، کدام تشویش از این بالاتر می‌تواند باشد که دوست محمدخان با استعداد سابق و لاحق خود و با آن طبیعت افغانی، همسایهٔ بلافصل دولت ایران باشد و نمی‌توان گفت دولت ایران تشویش نداشته باشد. دولت انگلیس با آن عظمت وقتی احتیاط نماید هرات به دست خارج بیافتد دولت ایران به طریق اولیٰ باید احتیاط و تشویش کند از اینکه هرات به دست آدمی مثل امیردوست محمد بیاید چنان‌که دولت انگلیس آنجا راکلید هندوستان می‌داند دولت ایران هم کلید

خراسان و کرمان می‌شمارد، به دلایل کثیره وقوع چنین امر را مضر حالت خودش می‌داند. سرکار اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه می‌خواهند مقصود وزیرمختار را در عمل آوردن شرایط عهدنامه و رفع تشویش از دولت خودشان معلوم فرمایند.

مستشار گفت من همهٔ اینها را به وزیرمختار اظهار کرده جواب او را به شما ابلاغ خواهم کرد. ولیکن شخصاً می‌گویم که چنین به نظرم می‌آید که وزیرمختار قبل از آنکه منظور دولت انگلیس را در این باب بفهمد نتواند اقدام درکاری نماید، منتظر خبر تلگراف است که چاپار مخصوص سفارت از بغداد خواهند آورد. و از نوشتن این تفصیلات به دولت انگلیس و فرستادن چاپار به سمت لندن هم مضایقه نخواهد کرد.

بعد از این گفتگوها، مستشار نزد وزیر مختار رفت و روز دیگر جواب وزیرمختار را همین طورها که قبل از وقت شخصاً اظهار کرده بود ابلاغ نمود و تا حال قراری که از سفارت در این باب داده شده فرستادن چاپاران متعدده به بغداد و مکالمهٔ تلگرافی با لندن است که صورت سؤال و جواب مزبور از این قرار است.

و در جواب تلغراف شما که وارد شد دولت انگلیس امر می‌کند که تبلیغات آتیه را به مسیو الیسون ابلاغ نماید، یعنی مشارالیه خود را در حالتی ننماید و نشان ندهد که آن حالت برای مداخلهٔ اعلیحضرت پادشاهی درکار فراه دلیل رخصت و یا وسیلهٔ تصدیق تواند بود اگر دوست محمد بعد از این رو به هرات حرکت نماید، چون مسئله طور دیگر خواهد بود لهذا حکومت پادشاهی دراین ماده خواهد توانست ملاحظه و تأمل نماید وصول این تلغراف را اعلام نمائید.

ترجمهٔ خبر تلغرافی بغداد از قول مستشار که از انگلیسی ترجمه شده

در جواب تلغراف شما، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس امر می‌کند که به الیسون صاحب، پیغام ذیل را بفرستید، یعنی در خصوص فراه استنادی موجود نیست که کارکرده باشد خواه در قبول کردن اینکه اعلیحضرت شاه مدخلیت کند یا در پسندیدن واسطه شدن ایشان، اگر من بعد دوست محمد به هرات حمله بکند آن وقت حالت دیگر بر پا شده و حکومت پادشاه انگلیس می‌تواند به آن ماده تأمل بکند رسیدن تلگراف را به شما اعلام نمائید.

و بعد از آن میرزا محمد رئیس دفترخانهٔ وزارت امور خارجه به تاریخ ۲۹ محرم ۱۲۷۹ با وزیرمختار انگلیس حرف زده صورت سئوال و جواب آن مجلس نیز بدین موجب است:

فدوی به سفارتخانه رفته از قرار یادداشت دستورالعمل جناب وزیر امور خارجه به وزیر مختار که مستشار هم در پیش او نشسته بود به این تفصیل بیان کردم. جواب تلغراف بغداد را مستشار نزد جناب وزیر امور خارجه آورد، ترجمهٔ آن را به نحوی که مستشار از انگلیسی به فارسی کرده بود، با

ترجمهٔ که از ترکی کردیم به حضور همایون فرستادند از قرار دستخط همایون اعلی که بر عهدهٔ ایشان صادر شده است. مقرر است که به وزیر مختار اظهار شود امنای دولت ایران آنچه در باب حالت حالیّه افغانستان با سفارت حرف می‌زنند همه از روی فصل ۶ و ۷ عهدنامهٔ پاریس است. گمان نداشتند که امنای دولت انگلیس در چنان مسئله عمده که استناد آن به همه جهت به فقرات عهدنامه است چنین جواب مبهم بدهند اگرچه جناب وزیر امورخارجه، حسب الامر اقدس الأعلی مأمور است که در این باب منظورات همایون را به سفارت انگلیس مطابق عهدنامه حالی کند و جواب بخواهد، ولی عجالةً بنابه فرمایش اعلیحضرت شاهنشاهی مرا مأمور نمودند که از وزیر مختار سؤال کنم اینکه دولت انگلیس می‌گوید وقتی که دوست‌محمدخان به هرات حمله نماید آن وقت حکومت دولت انگلیس ملاحظه و تأمل خواهد کرد در این باب وزیر مختار اعتقاد و اطلاع خود را بیان نمایند، اگرچه خبر صریح از حالت دوست‌محمدخان نرسیده است که الان در کجا و در چه کار است. ولیکن فرض می‌کنیم خبر رسید که او رو به هرات آمده است و اولیای دولت مراتب را به وزیر مختار اطلاع دادند، آیا حاصلی که از این اظهار خواهد بود چه چیز است، وزیر مختار اعتقاد و ارادهٔ دولت خود را به چطور به دولت ایران بیان خواهد کرد که مطابق عهدنامه باشد دولت ایران لازم دارد که در همه حال خاصه وقتی که خبر صریح از حرکت دوست محمدخان رو به هرات برسد مأموری از انگلیس رفته دوست محمدخان را ممانعت نماید، زیرا که آمدن او به هرات و سرحدما لامحاله مایهٔ تشویش دولت ایران است و دولت انگلیس از قرار فصل ۶ عهدنامه متعهد است، که رفع این قسم تشویشها را نماید، آیا وزیر مختار چه قرار خواهند داد، اگر بلادرنگ آدم خواهند فرستاد از حالا بدانیم و اگر رجوع به دولت متبوعهٔ خود خواهد کرد و منتظر خواهد شد دراین صورت تا جواب بیاید، دوست محمدخان هر چه کردنی است کرده است دیگر اهتمامات دوستانهٔ انگلیس و عمل به نص عهدنامه در کجا به‌کار ما خواهد آمد و کسی نمی‌تواند بگوید دوست محمدخان صاحب تمامی افغانستان و همجوار ایران باشد و دولت ایران از این معنی تشویش نکند به دلایل چند ثابت و محسوس می‌توان کرد که این کیفیت باعث کمال تشویش دولت ایران است. وزیر مختار این تفصیلات راکه از فدوی شنید، به مستشارگفت خبر تلغرافی که دیروز به خط انگلیسی از اسلامبول و بغداد رسیده، ترجمهٔ آن را بیان نماید مستشار ترجمهٔ آن راگفت فدوی نوشت که از این قرار است.

از لندن ۸ جولای یک ساعت پیش از غروب فوراً به جناب الیسون صاحب، این پیغام را بفرستید به راه بغداد، نبایست که شما اقدام بکنید به چیزی که اشارهٔ قبول کردن یا پسندیدن مدخلیت شاه در باب فراه بشود، اگر دوست محمد مِن بعد به سر هرات بیاید مسئله دیگر می‌تواند بشود که اولیای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس به تأمل کامل فکر خواهند کرد.

فدوی به وزیر مختار گفت که مضمون این خبر با خبر تلغراف پیش که دادید تفاوت ندارد زیراکه هر دو جواب مبهم است، منظور از مأموریت من این است که اعتقاد و نیت وزیر مختار معلوم شود که آدم برای ممانعت دوست محمدخان می‌فرستند، یا به اولیای دولت خود اظهار می‌نمایند. او گفت جواب همان است که اولیای دولت انگلیس با تلغراف داده‌اند و من نمی‌توانم نزد دوست محمدخان آدم بفرستم. فدوی گفت پس حاصل عهدنامه چیست که رفع تشویش و مشکلات را در همچه مواد برحسب نص صریح عهدنامه از دولت ایران نمی‌کنید. وزیر مختار گفت بر مایقین نیست که دوست محمدخان بر سر هرات بیاید از اولیای دولت ایران این خبرها را می‌شنویم. ما در آنجاها آدمی نداریم که این گزارشات را بنویسد وقتی بر ما یقین شد که دوست محمدخان به سر هرات آمد، البته اولیای دولت انگلیس موافق عهدنامه اهتمامات خواهند کرد. فدوی گفت وقتی که کار از کار گذشت اهتمامات آنها به‌کار نخواهد آمد و دولت ایران هم نمی‌تواند تاب بیاورد که دوست محمدخان به سر هرات بیاید و از کجا که اهالی آن ولا تا خبر از لندن برسد شهر هرات را به تصرف ندهند و حالا جناب وزیر امور خارجه می‌خواهند، جواب دستخط همایون اقدس اعلی را معروض دارند باید چیزی عرض نمایند که مطابق عهدنامه و موافق رسم دوستی و اتحاد دولتین و حسن نیت وزیر مختار باشد. شما می‌گوئید که آدم نمی‌توانیم برای ممانعت دوست‌محمدخان بفرستیم و جواب، خبر تلغراف است که داده‌ایم و سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی هم مدخلیت نفرمایند اینها که با عهدنامه وفق نمی‌دهد و باید برای اولیای دولت ایران در این مسئله از اعتقاد و ارادهٔ دولت انگلیس چیزی معلوم شود که مایهٔ اطمینان و رفع تشویش گردد. آخر الأمر بعد از گفتگوی زیاد وزیر مختار قرار داده‌اند که چاپار مخصوص در همان روز روانهٔ بغداد نمایند و با تلغراف از این قرار به لندن اظهار کرده جواب حاصل سازند.

وزیر مختار به لندن این پیغام فرستاد، که اولیای دولت ایران می‌خواهند بدانند که اولیای دولت انگلیس چه حاضرند بکنند، اگر دوست محمد به سر هرات و حدود هرات بیاید، در هرات اکثر مردم بد نیت هستند و ممکن است که شهر گرفته بشود مابینی که اولیای دولت انگلیس تأمل می‌کرده باشند، لهذا اولیای دولت ایران می‌خواهند که من دستورالعمل از پیش بگیرم که چطور رفتار باید بکنم.

و بعد وزیر امور خارجه، به تاریخ روز سه‌شنبه هشتم ماه صفر المظفر با مستشار انگلیس گفتگو و به توسط مشارالیه به وزیر مختار آن دولت پیغام کرده است به این طور که وصول دستورالعمل از لندن دیر شد و دوست‌محمدخان موافق خبر آخری خراسان، به دور هرات رسیده آنجا را در محاصره گرفت، عنقریب می‌توان استماع نمود که هرات هم به ضبط مشارالیه درآید و هنوز به آنجا

مستولی نشده آدم میان ایلات یاغی و متمرد تکه و غیره فرستاده مطالبهٔ سوار و امداد کرده است و آنها متقبل دادن سوار و حاضر آمدن در اردوی افغان شده‌اند، از همسایگی این آدم چگونه مطمئن می‌توان بود دولت انگلیس از بقای امنیت خراسان به چه‌طور اطمینان به دولت ایران می‌دهد.

حاصل این گفتگوها نیز، مأموریت چاپار دیگر از سفارت انگلیس به بغداد شده است که این خبرها را به واسطهٔ تلغراف به لندن برساند و نیز وزیر مختار مستشار خود را تا مشهد مقدس فرستاد، که رفته منتظر دستورالعمل ثانی از جانب دولت انگلیس باشد که وزیر مختار به او خواهد رسانید.

و اگرچه این تفصیلات مابین اولیای دولت و سفارت انگلیس مذاکره شده و به این درجه منتهی گشته است که برای اطلاع آن جناب قلمی گردید.

ولیکن از آنجا که همواره خاصه، در چنین مواقع باریک، برای دولت علیه لازم است که سفیر کافی با بصیرتی در پایتخت دولت انگلیس حاضر داشته باشد، تا مکنون دولت متبوعهٔ خود را از روی کمال اطلاع و درستی به اولیای آن دولت معلوم و حالی و حقوق دولت علیه را از روی عهدنامه کاملاً جاری نماید.

صرافت رأی جهان آرای همایون سرکار اعلیحضرت اقدس شاهنشاه ظل‌اللهی ولی نعمت تاجدار کل ممالک محروسهٔ ایران خلدالله ملکه و سلطانه براین قرار گرفت که آنجناب را، در این فرصت که برای تماشای اکسپوزسیون لندن برحسب اجازت همایونی روانه شده و در آنجا حاضر هستند، موقتاً مأمور گفتگو با اولیای دولت انگلیس و انجام این مطلب عمده که منشأ هر نوع خیر و صلاح دولت و ملت می‌تواند بود بفرمایند، زیراکه وجود سفیر در این موقع کمال وجوب را داشته و هر کس از دارالخلافه اگر هم به چاپاری روانه می‌شد البته به آن زودی که برای آن جناب شروع به ادای سفارت مقدور بود برای او میسر نمی‌شد.

فرمان واجب الاذعان همایون و نامهٔ دوستی علامت به نام اعلیحضرت پادشاه انگلستان در باب مأموریت و اعتبار آن جناب، به عز صدور مقرون و اینک ارسال شد باید حسب‌الامر الأقدس الاعلی به امداد حضرت مقدس باری عزّ و علا و اتکال و استظهار بخت بلند همایون اعلیحضرت ولی نعمت تاجدار خود، اقدام کافیانه در اجرای مأموریت خود نموده و انشاء الله تعالی قراری بدهد که با اهتمام صادقانهٔ دولت انگلیس رفع این معایب و خطرات از دولت و ملت ایران بشود.

چیزی که به مقصود و صرفهٔ دولت از همه طور بهتر و مناسب‌تر است، برگشتن دوست محمدخان از هرات و تخلیه و تلخیص آن ملک برای سردار سلطان احمدخان حکمران هرات و بقای استقلال و حکمرانی آنجا در حالت سابق است. تا می‌توانید و پیشرفت می‌بینید برای تحصیل این معنی بکوشید واگر سوء ظن و خدشه از سردار سلطان احمدخان در خاطر اولیای دولت انگلیس

انداخته باشند به واسطهٔ اثبات بی‌غرضی و حسن نیت اولیای دولت علّیه نسبت به دولت انگلیس و ملک هرات و تمامی افغانستان از خاطر آنها بیرون نمایید.

و اگر خدای ناکرده دیدید که بقای استقلال سردار سلطان احمدخان مقدور نیست، مطلق تخلیهٔ هرات و واگذاشتن آنجا را به ادارهٔ مستقلهٔ حاکم دیگر که از اولاد دوست محمدخان نباشد مطالبه و مجری دارد. از پسران سردار کهندل خان حاکم سابق قندهار که امیر دوست‌محمدخان آنها را از حکومت موروثهٔ خودشان، محروم و بی‌نصیب گذاشته است اگر یکی انتخاب و به حکومت هرات منصوب بشود عیبش کمتر می‌نماید.

و اگر این هم بعد از جهد وافی مقدور نشد، هر حاکم مستقل برای هرات از وجود دوست‌محمدخان بهتر است زیرا که یکی و متحد بودن حکومت تمامی افغانستان اگر برای دولت انگلیس خطری نداشته باشد، بالقطع برای دولت علّیه متضمن خطرات محتملهٔ عمده می‌تواند شد. و تا ممکن است نباید به این امر تمکین نمود و برای آن جناب به استناد فقرات عهدنامه و بصیرتهای دیگر که به حمدالله تعالی در سایهٔ همایون در امور پولتیک حاصل است، میزان حرف و دلیل در رفع این محظور وسیع است. حتی می‌توانید که خلاف آن را به کمال وقوف و پختگی دلیل نقض عهدنامه قرار داده، نتایج مضرّه را بر عهدهٔ دولت انگلیس گذارد.

و دولتهای دیگر خاصه دولت فرانسه را که جناب مسیو قوبینو (گوبینو) وزیر مختار آن دولت شرح وافی در طلب امداد و تقویت اعلیحضرت امپراتور فرانسه به مناسبت وساطتی که در انعقاد عهدنامهٔ پاریس داشته‌اند به وزارت خارجهٔ آن دولت نوشته است، شریک و کمک حرف خود نمایند.

و چون دولت علّیه خیالی بجز تأسی به شرایط عهدنامه ندارد و خارج از این هم حرفی نمی‌زند. امید کلی و بلکه یقین حاصل است که دولت فرانسه در این باب طرف آن جناب را محکم نگاهدارد که انشاء الله تعالی بتوانید شرّ همسایگی دوست محمدخان را از سرحدات و داخلهٔ دولت علّیه به آسانی دور نمایید و بعد از این را هم قراری بدهید که از خود و اولاد او خیال این‌گونه تجاوزات را نتواند نمود.

و اگر بالفرض طوری شد که دولت انگلیس تن به این مقصود نداد، اگرچه به هیچ وجه برای دولت علیه با بودن دوست‌محمدخان و اتصال زور تمامی افغانستان به یکدیگر، حصول اطمینان مقدور نخواهد شد. آن جناب ملاحظه خواهد کرد که چارهٔ آخری در این کار به نحوی که دولت را اطمینان محسوس و ایمنی حاصل شود چیست و دولت انگلیس چه قراری در این باب می‌خواهد بدهد که دور از دفع الوقت و سر هم‌بندی باشد. آن وقت آن جناب را فرصت باقی است که مراتب را

به عرض دولت علیه برساند تا اولیای دولت تکلیف خود را در رد و قبول آن سنجیده مراتب را در ثانی به اطلاع آن جناب برسانند.

تحریراً فی ۱۴ صفر ۱۲۷۹
میرزا سعیدخان وزیر امور دول
خارجهٔ دولت علّیهٔ ایران[۱]

حاشیهٔ نامه، دستخط ناصرالدین شاه

میرزا حسین خان وزیر مختار این چند کلمه را به خط خودم می‌نویسم البته بعد از رسیدن این حکم و دستورالعمل اگر در لندن باشی از وزیر امور خارجهٔ انگلیس وقت ملاقات بخواه و اگر از لندن معاودت کرده باشی هر مکان باشی به تعجیل به لندن مراجعت بکن و از قرار این دستورالعمل و آنچه علاوه میدانی حرف بزن و معایب گرفتن هرات را که به دست دوست محمدخان بیفتد و خطراتی که از آن به دولت ایران وارد است را به تفصیل بیان بکن و صریح بگو اگر قراری در این ماده ندهند دولت ایران لابد است در چشم از همه چیز پوشیدن و تا یک تومان و یک نفر سرباز دارد، در این راه بگذارد که هرات به دست دوست محمدخان و کابلی نیفتد. چرا که خطر این کار را درست می‌دانند چگونه می‌توان تحمل کرد ما نمی‌گوئیم هرات مال دولت ایران باشد، می‌گوئیم حاکمی علیحده داشته باشد که در تحت (حمایت) دوست محمدخان نباشد دولت انگلیس به آن عظمت چرا این‌قدر می‌ترسد هرات به دست دولت ایران نباشد دولت ایران هم حق دارد و البته باید بترسد که افغان یک دولتی نشود و همسایهٔ ایران واقع نگردد، خلاصه با کفایتی که در شما سراغ دارم خیلی امیدوار هستم قرار محکمی با اولیای دولت انگلیس بگذارید که دوست‌محمدخان اقلاً به همان کابل و قندهار قانع شده دیگر به طرف هرات دست‌اندازی نکند و این هم بگو به خدا قسم دولت ایران هیچ غرض و طمعی در هرات ندارد آسایش سرحدات خراسان و کرمان را می‌خواهد.

---

۱. همان، اسنادقدیمه، سال ۱۲۷۹ ق، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱۱، نمرهٔ ۶۱۳.

سند شمارهٔ ۱۷

تاریخ: ۱۸ صفر ۱۲۷۹

فرستنده: ناصرالدین شاه

گیرنده: ملکهٔ ویکتوریا

موضوع: معرفی میرزا حسین خان به عنوان سفیر فوق العاده

سوادنامهٔ همایون به اعلیحضرت پادشاه انگلستان

خواهر خجسته اختر، والاگهر، کامکارا

روابط مستحکمه مصافات کامله در میان ما و آن اعلیحضرت برقرار و همه روزه در ازدیاد است. لازم داشته است که مکنونات خاطر مهر مظاهر خودمان را، به توسط سفرای مجرب، صافی ضمیر، مشکوف رأی ممالک آرای آن خجسته خواهر کامکار نمائیم و بدین واسطه علایق حسن مؤالفت را زیاد بر سابق مابین دو دولت مشید و استوار کنیم. در این اوان میمنت اقران که جناب عمدةالخوانین العظام میرزا حسین خان وزیر مختار و ایلچی مخصوص ما، مأمور مقیم دربار دولت عثمانی رخصت از جانب همایون ما برای تماشای بازار نفایس و مجمع غرایب دارالسلطنهٔ لندن حاصل کرده بود. این موقع را مغتنم دانسته جناب مشارالیه را به موجب فرمان و اعتبارنامهٔ همایون مأموریت موقت ارزانی فرمودیم که به همان صفت سفارت و ایلچی‌گری مخصوص، نامهٔ مهر علامت ما را به انجمن حضور آن اعلیحضرت ابلاغ کرده، سفیر آیات حب و مودت تامهٔ ما در پیشگاه آن یگانه خواهر نامدار باشد. فقراتی را هم که از طرف قرین الشرف دولت ما به جناب مشارالیه القاء شده است به اولیای دولت آن اعلیحضرت موافق شرایط دوستی که مابین دولتین بر درجهٔ کمال است مذاکره و قرین انجام دارد. خواهش داریم سفیر مشارالیه را که از معتبرین دربار شوکت‌مدار و محل اعتماد خاطر همایون ماست از پذیرایی و شمول توجهات ملوکانهٔ خودشان بهره‌مند و مقاصد و مآرب او را به اقتضای کمال مودت حاصلهٔ فی مابین قرین قبول سازند. باقی بقای عافیت خجسته صفات و ارتقای دولت آن اعلیحضرت را از حضرت خداوندی ملتمس و خواهان می‌باشیم.

تحریراً فی ۱۸ شهر صفر المظفر سنهٔ ۱۲۷۹.[۱]

سند شمارهٔ ۱۸

تاریخ: ۱۸ ربیع‌الاوّل ۱۲۷۹

فرستنده: وزیر امور خارجه

گیرنده: میرزا حسین خان وزیر مختار

موضوع: مذاکره با انگلیسها در باب حملهٔ دوست محمدخان به هرات

جنابا، در مسئلهٔ متعلقه به هرات و اقدام دوست‌محمدخان به تصرف آنجا تا حال به تاریخ ۱۸ شهر صفر المظفر در ضمن نوشتجات مصحوبی محمدعلی‌بیک و به تاریخ ۱۲ ربیع‌الاوّل مصحوبی علی‌اکبر بیک از دستورالعمل و احکام دیگر آنچه لازم بود برای آن جناب ارسال گردیده و از هر مقوله استحضارات، از جانب اولیای دولت علیه به آن جناب داده شده است و در همهٔ آنها بنای کار، کلّیةً به مدلول عهدنامهٔ پاریس گذاشته و به آن جناب نوشته شده است که صریح به اولیای دولت انگلیس بگوئید دولت ایران در این موقع که دوست محمدخان با استعداد کامل هرات را محاصره کرده است، به هیچ وجه این خیال را ندارد که ذرهٔ از حکم عهدنامه تجاوز و عدول نموده باشد و رعایت مدلول عهدنامه را به درجهٔ کمال برخود واجب و لازم می‌شمارد و از دولت انگلیس هم به همین نسبت حفظ شرایط عهدنامه را متوقع است و هر گونه رفتاری که در این مقام از آن دولت به ظهور برسد همه را راجع به فقرات عهدنامه می‌خواهد و هر حقی که در این میان داشته باشد اجرای آن را از دولت انگلیس مطالبه خواهد نمود و حقی که امروز دولت ایران، به موجب عهدنامه در خصوص افغانستان دارد، رفع تشویش و پریشانی دولت ایران است از جانب سرداران افغانستان، به اعتبارات مصروفهٔ دولت انگلیس در ممالک افغانستان برحسب مدلول فصل ششم عهدنامه، به علت اینکه در فصل مزبور صریح مندرج است که دولت ایران در منازعات واقعه، رجوع به اهتمامات مصلحانه دولت انگلیس نموده، اقدام به جنگ نکند مگر در صورتی که اهتمامات دوستانهٔ دولت انگلیس مثمر ثمری نشود و همچنین در ذیل همین فصل قید شده است که دولت انگلیس همه وقت اعتبار خود را در افغانستان به‌کار برده نگذارد که از آنها باعث هیچ نوع تشویش و پریشانی دولت ایران بشود. اگر پیش از غور و تعمق کامل در این عبارات، در بادی نظر نسبت به فهم بعضی معنی منطوق آنها شکافته و آشکار نشود، یقین دلیل سهو اشتباه خواهد بود. زیرا که در غیر

---

۱. همان، سال ۱۲۷۹ ق، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۹، نمرهٔ ۹.

این صورت اگر آن عبارات به معنی عبارت اوّل فصل هفتم حمل شود، لازم می‌آید هزار و یک معنی در ضمن از هر فصل عهدنامه استنباط گردد و اگر برای هر یک معنی جداگانه قرار داده شود معنی فصل هفتم که معین است، فایدهٔ فصل ششم از چه خواهد بود. لازم می‌آید چند فقرهٔ صریحه در یک عهدنامه دولتی بلامصداق خارجی بماند چراکه اگر مصداق آن فقرات عبارت از حالت حالّیهٔ ما نباشد، ممکن نیست، وقتاً من الاوقات مصداقی پیدا نماید و الی الابد بیهوده خواهد ماند پس محقق است که مدلول فصل ششم راجع به حالت حالّیهٔ افغانستان است و به موجب همین فصل دولت ایران حق دارد از دولت انگلیس مطالبه نماید، که دوست محمدخان را از صرافت تسخیر هرات انداخته و بدین وسیله رفع تشویش از دولت ایران نماید اگر رفع تشویش از دولت ایران ننموده عمل به عهدنامه نکرده است، زیرا بر همه کس از دور و نزدیک واضح و آشکاراست که استیلای دوست محمدخان به هرات برای دولت ایران مآلاً و مآلاً متضمن خطرات عظیمه و خارج از قوهٔ تحمل است و شک نیست بعد از آنکه همهٔ افغانستان در تحت اختیار یک نفر مثل دوست محمدخان بوده باشد، هیچ وقت دولت ایران از تشویش و پریشانی آسوده نخواهد بود و هر روز باید منتظر ظهور یک نوع ضرر و صدمه از جانب او شده، اقل مراتب از انتظام و ارادهٔ ولایات سرحدّیه خود صرفنظر نماید، سهل است، در داخله نیز امنیت و آسایش نداشته باشد و تفصیل خطرات و مفاسد این فقره زیاده بر آن است که در این ضمن قلمی گردد. در شرح علی حدّه مندرج است و لفاً برای اطلاع آن جناب ارسال شد و علاوه بر آن از ملاحظهٔ صورت گفتگوی من با جناب مستر الیسون، حقیقت مسئله و تفصیل خطرات به آن جناب کاملاً مشهود خواهد شد و اجمالش این است همین روزها در نوشتجات تازه که از خراسان رسید و دال بر ظهور اغتشاشات در سیستان و سرحدات خراسان از قائنات و غیره بود. جناب مسترالیسون به حضور همایون احضار و پس از القای فرمایشهای ملوکانه به طور اختصار در اتاق و مجلس دیگر که جناب امین‌الدوله نیز حضور داشتند با ایشان به تفصیل گفتگو کرده، به او حالی و خاطر نشان نمودم که در این موقع هیچ تشویشی بالاتر از این برای دولت ایران نمی‌شود، که دوست‌محمدخان در دور هرات است و در مطالبهٔ رفع این تشویش دولت ایران حق بیّن دارد و رفع آن به هیچ وجه مقدر نخواهد شد مگر اینکه دولت انگلیس او را از دور هرات برخیزاند. اگرچه مسترالیسون نخواست علی‌الظاهر مرا تصدیق نماید ولی از وجنات احوالش و اینکه اعتراض به دلایل من نکرد، بعید به نظر نیامد که اذعان قلبی به حقیقت دولت ایران ننموده باشد و البته مراتب را به اولیای دولت متبوعهٔ خود قلمی خواهد داشت. و چون این قدرها برای حصول مقصود کافی نبود و احتمال می‌رفت که دولت انگلیس در تأویل فقرات عهدنامه که دلیل قوی بر حقیقت این دولت است، رأیی دیگر اختیار کرده، در استدامت

آن اینقدر بکوشد که دوست محمدخان هرات را تصرف نماید و اولیای دولت علیه با این حالت که الان هراتی دارد و به سرحدات این دولت روی آورده است نمی‌توانستند تأمل نمایند تا جواب مسترالیسون از لندن برسد و بعد از رسیدن جواب هم از مقولهٔ همان جوابها باشد که تاکنون داده‌اند و یکی از آنها خبر تلغرافی بغداد است که به اطلاع آن جناب رسیده است. لذا حسب المقرّر به آن جناب دستورالعمل داده می‌شود که به همان طور که در ضمن صورت مکالمهٔ من با الیسون و کتابچهٔ دیگر مندرج است اوّلاً تشویش دولت ایران را به دولت انگلیس، از آمدن دوست‌محمدخان به دور هرات ثابت و مسجّل بدارد بعد از آن در ثانی مطالبه نماید که رفع تشویش به دولت ایران با عودت دوست‌محمدخان از دور هرات بکنند. اگر موافق فصل ششم عهدنامهٔ به مقام رفع تشویش برآمده، نگذاشتند دوست‌محمدخان صاحب و متصرف هرات بشود، نعم المطلوب، آسودگی برای دولت ایران حاصل خواهد شد. والا معلوم خواهد کرد و همه دوّل روی زمین خواهند دانست که دولت انگلیس از اجرای مدلول عهدنامه صرفنظر کرده و اگر به موجب فصل ششم دولت ایران به مقام چارهٔ کار خود برآمده خود را از خطرات عظیمه خلاص نماید معذور و مستحق بوده است و چون اعلیحضرت امپراتور فرانسه واسطهٔ انعقاد عهدنامهٔ صلح بوده‌اند و عهدنامه در پاریس به اطلاع و صوابدید ایشان سمت انعقاد یافته است برای اعلیحضرت ایشان البته ممکن خواهد بود که دخیل این امر شده، به مقام اصلاح ذات البین برآیند و به جناب مقرب الخاقان حسنعلی خان لازمهٔ دستورالعمل در این باب داده شده، منتظر اعلام از طرف آن جناب خواهد بود اگر انشاء الله تعالی پیشرفتی در کار آن جناب حاصل گردید و بی‌دخالت غیر، دولت انگلیس معجلاً موافق منظور اولیای دولت علّیه قراری در این باب داد، جناب حسنعلی خان از این مقوله در پاریس حرفی به میان نخواهد آورد، والا زودتر به او اعلام نمائید که از جانب سنی‌الجوانب اقدس همایون ملوکانه، اعلیحضرت امپراتوری، را دعوت به حکمیت فی مابین دولت ایران و دولت انگلیس و اصلاح ما به النّزاع نماید. فقرهٔ سیستان هم همان است که در ضمن دستور العمل و نوشتجات مصحوبی علی‌اکبر بیک، قلمی داشته فرستاده بودم از عزیمت او به همان تفصیل که به آن جناب نوشته‌ام به جناب مسترالیسون پیغام فرستاده و در مجلس ملاقات هم که خود از من سؤال کرد جواب دادم، درخصوص سیستان، دولت ایران اجرای حکم فصل هفتم عهدنامه را می‌خواهد و هم‌چنین دولت ایران از بابت افغانستان با دولت انگلیس عهد بسته است که صرفنظر از ادعاهای سلطنتی خود در آن ملک بنماید و در سر این عهد ثابت است. لکن از بابت سیستان، و جهاً مِن الوجوه، عهدی با دولت انگلیس ندارد و حرف آنجا به هیچ وجه داخل مسائل منبحوث عنها میان دولتین نخواهد بود و هر قدر این مطلب را تجدید کرد هم این‌طور جواب از من شنید و گفتم اگر هزار بار سؤال نمائید سوای

اینکه گفتم جوابی نخواهم گفت و برای اطلاع آن جناب، اظهار این یکی هم لازم شد که جناب رالنس وزیر مختار سابق دولت انگلیس در مادّهٔ سیستان، مصدّق دولت ایران بوده است و همیشه اظهار می‌داشته که من خود می‌دانم سیستان جزء ملک ایران است مستر مری سفارت انگلیس را بی‌جهت آلودهٔ به گفتگو و مشاجره در این خصوص با دولت ایران می‌کرد تفصیل را همین وزیر مختار که مستر الیسون بوده باشد، می‌داند و البته جناب مستر رالنس در لندن از این بابت به اعتقاد و نیّت خیرخواهانهٔ خود، مقوّی قول آن جناب خواهد بود اظهار دو فقره مطلب، علاوه بر همهٔ این تفاصیل به آن جناب لازم گردیده که باید ملتفت باشید که اوّلاً دولت ایران در خصوص افغانستان و نسبت به این اوضاع که الان روی داده است به هیچ وجه جای گفتگو و حق مداخله ندارد، مگر به موجب فصل ششم عهدنامهٔ پاریس و اگر مضمون آن فصل را سوای آنکه اولیای دولت علّیه تأویل می‌نمایند و از عبارات آن معلوم است طور دیگر تعبیر کرده آن جناب را ملزم و مجاب نمایند، هیچ یک از فصول دیگر عهدنامه را دست آویز اجرای منظور خود نمی‌توانیم کرده و باید با همهٔ این عیوب و نقائص که برای دولت محسوس است، از دور تماشا کنیم و هیچ راه چاره که بر وفق عهدنامه و از ایراد بری باشد نداشته باشیم. در این صورت چاره و تکلیف آن جناب منحصر به این خواهد بود که دودستی فصل ششم عهدنامه را گرفته و در سر همان فصل و تطبیق آن با منظور و پولوتیک دولت متبوعهٔ خود بایستد تا انشاءالله تعالی به طور شایسته از عهدهٔ مأموریت خود برآید ثانیاً گفتگو و حق دولت علّیه را در این مسئله تا وقتی جاری و جایز نداند که دوست‌محمدخان هرات را تصرف بنماید و به آن ملاحظه همین‌که شنید دوست محمدخان هرات را گرفت تکلیف خود را تمام شده انگارد. چرا که هرگونه حقی که امروز در این خصوص برای دولت ایران موجود است بعد از استیلای دوست‌محمدخان به هرات نیز همان حق را دارد، بلکه در این صورت به طریق اولیٰ می‌تواند به مقام گفتگو با دولت انگلیس برآید زیرا که جهت دخالت دولت ایران به این مسئله تشویش و پریشانی است از جانب افغانستان و این تشویش الان که دوست محمدخان هرات را محاصره کرده و محتمل است از تحصیل مقصود خود محروم بماند ضعیف است، اما پس از آنکه هرات را متصرف شد مصداق خارجی و قوّت به هم خواهد رساند و آن وقت با شدّت باید به مقام گفتگو برآمده مطالبهٔ رفع تشویش و پریشانی خود را از دولت انگلیس بکند. بنابراین آنجناب در صورتی هم که دوست محمدخان از عهده تصرف هرات برآید از مطالبه و اجرای حقّ دولت متبوعهٔ خود کوتاهی نکرده، ساعی و جاهد باشد که انشاءالله تعالی در هر حال امر بر وفق منظور اولیای دولت علّیه بگذرد.

تحریراً ۱۸ شهر ربیع الاوّل ۱۲۷۹

میرزا سعید خان وزیر امور

دول خارجهٔ دولت علّیه ایران[۱]

سند شمارهٔ ۱۹

تاریخ: ۶ رجب ۱۲۷۹
فرستنده: وزیر امور خارجه
گیرنده: میرزا حسین خان وزیر مختار
موضوع: انتقاد از عملکرد میرزا حسین خان در مأموریت لندن

جنابا، شرح مفصلی مشتمل بر جواب اعلامات تلغرافی از طرف میرزا بزرگخان در مسئله هرات نوشته، ابتداءً شروع به نگارشات نریمان خان از قول مستر ارسکین نموده و در اواخر خواسته بودید، این معنی را توضیح نمائید که اظهارات شما در فقرهٔ هرات و سؤال و جواب بالارد جان راسل برخلاف ظهورات و اطمینانات شفاهیه از جانب آن دولت نباید بوده باشد و چیزی شما در کاغذهای اولی خود به خلاف واقع و به طور اغراق ننوشته‌اید که حال به مقام اثبات آن برآیید. اوّلاً جای تردید از برای شما و نریمان خان نبوده باشد که مشارالیه از قول مستر ارسکین، تغییر پولتیک دولت انگلیس را در مسئلهٔ هرات در کاغذهای خود نقل کرده بوده و سواد این کاغذ البتّه در سفارت موجود است، اگر رجوع بنمایید معلوم می‌شود که مشارالیه به طور مزبور نوشته است و اظهار این مطلب انحصار به او نداشت شما خودتان هم نگاشته بودید که لارد جان رسل گفت تا حال دستور العمل مسترالیسون این بود که اعتبار خود را مصروف نموده نگذارد از افاغنه تجاوزی به خاک ایران وارد بیاید لکن حالا مأمور است که اعتبار خود را صرف نموده واسطهٔ رفع نزاع فی مابین طرفین گردد. این عبارات کاغذ شما مشعر به تغییر پولوتیک دولت انگلیس بود موافق مصلحت دولت علّیهٔ ایران و بر من چنان‌که عالیجاه نریمان خان گفته است هیچ ایراد وارد نمی‌شود که چرا اظهارات سفیر و شارژدافر دولت متبوعهٔ خودم را در چنین مقام از سفارت انگلیس مخفی نداشتم، بلکه مکلف براین بودم که بلافاصله چنان‌که کردم به سفارت انگلیس از مضمون نوشتجات شما و نریمان خان اطلاع داده، لااقل اینقدرها دست و پا نمایم که مأمورین انگلیس تا وصول دستورالعمل ثانوی موعودی شما و حصول اطلاع از تغییر مأموریت و پولوتیک دولت متبوعهٔ خود از اجرای دستورالعمل و مأموریت سابقه کفّ‌ید گردیده در حالت سکوت و تجرید باشد. ثانیاً تفصیل اختلاف مضامین نوشتجات شما را با آنچه بعد از ورود چاپار سفارت انگلیس از جانب وزیر مختار

---

۱. همان، سال ۱۲۷۹ ق، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱۱، نمرهٔ ۱۱/۱.

آن دولت ظهور کرد در ضمن نوشتجات، ارسالی به توسط محمدباقربیک مرحوم و پس از آن در تلو کاغذ مصحوبی محمدعلی‌بیک توپچی مفصل نوشته‌ام و اگرچه بعد از ملاحظه آن نوشتجات خواهید دانست که اختلاف در کجاست و چگونه اظهارات شما برعکس افعال و اقوال مأمورین دولت انگلیس واقع شده است ولی محض مزید آگاهی شما در این ضمن هم اجمالاً می‌نویسم که شما نوشته بودید، به دولت انگلیس واضح نمودید که در این مسئله حاضره و حالت حالیهٔ، دولت علیهٔ ایران که دچار تشویشات و مشکلات گردیده به کمال بی‌غرضی از دولت انگلیس از روی عهدنامه مطالبه و تمنا می‌نماید که دولت ایران را از این خطرات خلاصی بدهد و استخلاص دولت ایران هم بجز اینکه دوست‌محمد خان، هرات را ترک کرده برود، به هیچ قسم مقدور نخواهد بود. این تفصیل هم موافق دستورالعملی بود که از جانب دولت متبوعهٔ خود داشتید و در جواب این اظهار کرده بودید که جناب لاردجان رسل با شما از هر حیثیت اظهار موافقت کرد و صریح گفت که دستورالعمل سابق مستر الیسون به آن عبارت که در کاغذ اوّلی شما مندرج است تغییر یافت و شما گفتید که اگر دوست‌محمدخان به نصیحت دولت انگلیس تمکین نکرده و از دور هرات نرود، دولت ایران دست خود را باز برای دفع او خواهد دانست. لاردجان رسل اظهار کرد که نصیحت دولت انگلیس یقیناً مؤثر خواهد افتاد و دوست‌محمدخان معاودت خواهد نمود امورات آتیه را به ایام آینده باید گذاشت از این تفاصیل که حاصل و عین عبارات کاغذ شما است آشکارا این عمل فهمیده می‌شود که دولت انگلیس در عودت دوست محمدخان از دور هرات و رفع تشویش از دولت ایران چنان سعی و جهد خواهد نمود که محتاج به سوق عسکر از جانب دولت ایران به خاک هرات به نیت طرد دوست محمدخان نشود و اگر کار با این یکی هم منحصر گردد چنان استنباط نمودید که دولت انگلیس مضایقه از این هم نخواهد نمود که دولت ایران را مسلم بداند. اما در مقابل از جانب انگلیس ظهور نکرده، مگر آنچه، کلیةً مخالف اظهارات شما بود، به این تفصیل که در ابتدا مستر الیسون، به استناد کاغذ لاردجان رسل که سوادش را برای شما ارسال نموده‌ام، خود را از اقدام به کاری تازه دربارهٔ هرات کنار کشیده، صریح گفت و رسماً نوشت که من هیچ دستورالعملی و مأموریت جدیدی از دولت انگلیس در این ماده ندارم و به همان حالت و مأموریت هستم که تا حال بودم و همین مسترالیسون که به اعتقاد شما خود را در زیر تکلیف تازه می‌دانست به فاصلهٔ چند روز بعد از وصول نوشتجات شما و دستورالعملی که وعدهٔ آن را به اولیای دولت علیهٔ داده بودید هرات را در محاصره و دولت ایران را در مخاطره از طرف دوست‌محمدخان گذاشته، تأهل در فرنگستان را که سه چهار ماه بعد هم ممکن بود، به چنان مأموریت عمده و حالت خطرناک ترجیح داده، به چاپاری و عجلهٔ تمام روانهٔ لندن گردید و مستر استویک مستشار سفارت هم که نوشته بودید برای

تمهید اسباب عودت دوست محمدخان به خراسان رفته است از این طرف هرات و هراتی در چنگ دوست‌محمدخان ذلیل و متزلزل گذاشته، آن قدر هم نخواست که طامسن صاحب موقتاً به شارژ دافری متکفل امورات سفارت بشود، چاپاروار وارد دارالخلافه گردیده، مشیر و مشار سفارت شد. حال به کمال نرمی و انصاف از خود شما سؤال می‌کنم که کدام از این فقرات مطابق کدام یک از اظهارات و اطمینانات آن جناب است و دولت انگلیس چه تدبیر و چه اهتمام، در عودت دوست‌محمدخان و رفع تشویش دولت ایران نمود. و باز استعلام مشفقانه از شما می‌نمایم که آیا شما به اولیای دولت علّیه وعده داده و صریح ننوشته بودید که دولت انگلیس، عودت دوست‌محمدخان را از هرات با رفع تشویش از دولت به شما وعده کرد یا خیر، اگر متقبل شد پس چرا مأمورین آن دولت، این قسمها رفتار نمودند، هرگاه وعده و اطمینان به شما نداد، شما چرا به اولیای دولت علّیه نوشته مأموریت لندن را تمام و کافی دانسته، به اسلامبول آمدید که تکلیف دولت متبوعهٔ خودتان را سنگین نمایید و کار را در چنین حالت، شش ماه که اوّل مدت شروع به‌کار تازه است در لندن تعقیب بیندازید و چون نوشته بودید که در این موقع تنها به مکاتبات و مقاولات رسمیه اکتفاء نکرده، بعد از اتمام حجت با سفارت انگلیس و اعلام به سایر سفارتخانه‌ها، دولت علیهٔ قشون مأمور طرد دوست محمدخان نماید این یک فقره سؤال را هم به سؤالات خودم افزوده از شما می‌پرسم که دولت ایران، به چه اطمینان اقدام به چنین کار می‌تواند نمود و من و شما کی امور را موافق قواعد دولتی، که محل ایراد و بحث دیگران نشود سر و صورت دادیم تا حالا وقت آن رسیده باشد که مشورت انجام این امر در وزارت جنگ منعقد گردد. تدبیر و اقدامات وزارت خارجه در این ماده همان بود که شما را حسب المقرر مأمور لندن کرده و حاصل مأموریت شما هم همان کاغذی است که لاردجان رسل در جواب شما نوشته است آیا آن کاغذ را می‌توان دراین مقام سند کرده خود را در فرستادن قشون به خاک هرات، در نزد دولتها محق قلم داد. که همهٔ آن کاغذ دال به بی‌طرفی دولت انگلیس است در این حالت و همین بی‌طرفی را، اقدام و اهتمام کافی از طرف خود در اصلاح ذات البین و رفع تشویش از دولت ایران دانسته به دولت ایران هم مجال چنین اقدام را در کاغذ خود به هیچ وجه باقی نگذاشته است. به این معنی که تکلیف دولت ایران را منحصراً به تأسی به مدلول فصل هفتم عهدنامه کرده، به اشاره و کنایه رسانده است که در حالت حالیّه حق و تکلیف سوق عسکر را به خاک هرات ندارد. بلی به اعتقاد صاف و راسخ من چنین حق در فصل ششم برای دولت ایران موجود و معین شده است، لکن می‌بایست تا حال، با دولت انگلیس کار خود را تحریراً و تقریراً تمام کرده، حقوق خود را کاملاً چنانکه در فصل مزبور مندرج است ثابت نموده باشد و در این وقت که اقدامی از طرف دولت انگلیس ندید، دست به تدابیر حربیه بزند، نه در این صورت که شما

بروید به لندن و با آن تفصیلات از لندن مراجعت کنید و حاصل مأموریت شما با اثبات حقوق عهدیه از جانب دولت ایران، آن کاغذ خنثی و بی‌معنی لرد جان رسل بوده باشد که در اسلامبول به شما رسیده است. با این همه، تهیّهٔ قشونی در سرحدّ خراسان دیده شده و جناب مقرب الخاقان محمود خان ناصرالملک هم به اقتضای رأی جهان آرای همایونی مأمور و در هفتم شهر جمادی الاولی روانه لندن گردیده است و حسب المقرر به ایشان نوشته‌ام، که به مجرد ورود به لندن این مطلب را مطرح گفتگو کرده حق فرستادن و ادخال قشون را از جانب دولت ایران فقط به عزم طرد دوست‌محمدخان به هرات به دولت انگلیس ثابت و اتمام حجت نماید و پس از آن انشاءالله به آسودگی خاطر امر قدر قدر همایون به مأموریت عسکر عزنفاد بیابد. که از مکاتبهٔ من در آنجا با سفارت انگلیس، آن هم با شارژدافر کافی نمی‌شد و باز می‌گفتند که به مداخله در این امر مأموریت ندارم، باید به دولت انگلیس نوشته منتظر جواب باشیم و پس از سه چهار ماه جواب مبهمی می‌دادند و انجام کار در هر حال راجع به اهتمام و کفایت خود مأمور دولت می‌شد و امیدوارم که انشاءالله تعالی تا وقتی که جواب آخری از جناب ناصرالملک بیاید و دولت به تکلیف خود اقدام نماید، دوست محمدخان هرات را نتواند تصرف نماید.

تحریراً فی ۶ شهر رجب المرجب سنهٔ ۱۲۷۹

میرزا سعید خان وزیر امور دوّل
خارجهٔ دولت علّیه ایران[1]

سند شمارهٔ ۲۰

تاریخ: ۱۵ شعبان ۱۲۷۹

فرستنده: وزیر امور خارجه

گیرنده: ناصرالملک سفیر ایران در لندن

موضوع: دستورالعمل وزارت امور خارجه به ناصرالملک دربارهٔ مذاکره با دولت انگلیس در مورد حملهٔ دوست محمدخان به هرات

جنابا، دستورالعملی در حین مأموریت لندن برحسب امر و فرمایش سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی ارواحنا فداه راجع به فقرهٔ هرات و وضع حالیهٔ افغانستان، به آن جناب داده شد. صحیح و

---

۱. همان، سال ۱۲۷۹ ق، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱۱، نمرهٔ ۱۰/۱.

درست است، البته تا حال وارد محل مأموریت شده و از آن قرار با اولیای دولت انگلیس گفتگو کرده و قرار هم این است که شرحی در این باب به اولیای دولت علیه قلمی و روانه به سمت دارالخلافه نموده بشود. چون نیت پاک و خیال تابناک اقدس همایون در این مسئله فقط مصروف بر حفظ انتظام حدود و داخلهٔ ممالک شرقیهٔ دولت علیه و بقای اقتدار و پیشرفت امور دولت در آن ممالک است و چنانکه زیاد بر این معنی نسبت به داخلهٔ افغانستان هیچ خیالی و مداخلهٔ ندارند کمتر از آن را هم در حیز امکان و تحمل خودشان ملاحظه نمی‌فرمایند به این معنی که با داشتن حقوق عهدنامهٔ منعقده مابین دولتین ایران و انگلیس به مقام چاره برنیامده، تمکین و تسلیم به خطراتی نمایند که با وجود علم و احاطهٔ سابق آن جناب احتیاج به تجدید و تفصیل آنها در ضمن این مراسله نمی‌باشد. لهذا غالباً افکار همایون در این باب، متوجه بر این است که مهما امکن راهی برای حصول منظورات مهمّهٔ مزبور پیدا شود که در اثبات صفای نیت اولیای این دولت علّیه و موافقت اولیای دولت انگلیس با نیت مزبوره بیشتر مدخلیت داشته باشد. به این جهت این‌طور مأموریت به من مرحمت فرمودند که آدمی از وزارت امور خارجه، مخصوصاً از اینجا تا لندن به چاپاری مأمور و این شرح به صحابت او نزد آن جناب ارسال شود و اکنون حسب الامر الاقدس الاعلی می‌نویسم که مضمون فصل ۶ و ۷ عهدنامهٔ منعقده در پاریس این است که در صورت ظهور تشویش و پریشانی از طرف افغانستان نسبت به دولت ایران، دولت انگلیس به رفع آن بپردازد و هم چنین در صورت تجاوز از جانب رؤسای افغان به دولت ایران، اگر اهتمامات دوستانهٔ دولت انگلیس مفید فایدهٔ نباشد، دولت ایران خودش لشکر کشیده متعدی را دفع و مراجعت نماید. این فصل عهدنامه را وقتی سفیر کبیر دولت علیهٔ ایران قبول و امضاء کرد حکومتهای افغانستان منقسم بود، سهل است که او می‌خواست منقسم بودن حکومتهای افغانستان را به اقسام ثلثه داخل فصول معاهده نماید و اگر داخل نکردند، اولیای دولت انگلیس از تمکین به این مطلب در ضمن مذاکرات شفاهیهٔ رسمیهٔ مضایقه و استنکاف ننمودند، چنانکه این مطلب از کمال وضوح محتاج بیان و برهان نیست. در این صورت آن فصل و آن معاهده برای دولت ایران بی‌خطر است و امروز هم دولت ایران جز این حرفی نزده که هرات به استقلال سابق خود باقی ماند، لیکن حالا دوست‌محمدخان در محاصرهٔ هرات به این اصرار و ثبات قدم نشسته و از جانب دولت انگلیس تا حال با همهٔ اظهارات و اصرارات محقانهٔ این دولت به هیچ وجه اقدامی در رفع تشویش و مراجعت دادن دوست‌محمدخان نشده است.

از تحمل دولت ایران خارج است که به اطمینان مضمون آن فصل سکوت اختیار نماید زیرا که بعد از استیلای دوست‌محمدخان به هرات و تمامی افغانستان و ترکستان متقاعد شدن و آرام نشستن دولت ایران به امید و اطمینان چنان فصل عهدنامه دور از رسم حزم و مآل اندیشی است،

زیراکه در صورت تجاوز همسایهٔ قوی و بی‌تربیت به داخلهٔ این دولت آخرین چاره منحصر بر این خواهد شد که دولت ایران به واسطهٔ لشکرکشی به مقام چاره برآید. چون در این صورت چگونه دولت ایران ساکت بوده آنقدر به دشمن خود فرصت بدهد که او جمیع تهیه و خودسازی خود را تمام نماید، از کجا در چنین حالتی دولت ایران بر او بلاشک غالب خواهد آمد، شاید زور طرف مقابل زیادتی کرد آن وقت باید از خراسان و کرمان و ممالک شرقیه صرف‌نظر نمود. حقیقت این است که هیچ ذی انصافی نمی‌تواند چنین تکلیفی را به دولت ایران نماید. آن جناب حسب الامر الاقدس الاعلی مأمور است که بعد از ورود این چاپار، اگر مقصود دولت متبوعهٔ معظمهٔ خود را از دستور العمل پیش و گفتگوهای سابق حاصل نکرده باشد، مخصوصاً با جناب لردجان رسل ملاقات کرده، یکی از سه شق آتیه را از او خواهش نماید، یا دولت انگلیس موافق شرایط عهدنامه و از روی حقوق صریحه دولت علّیه رفع تشویش و پریشانی از دولت ایران نماید و آن‌هم از روی دلیل محقق و ثابت است که بدون مراجعت دوست محمدخان و گذاشتن هرات به استقلال سابق خود مقدور نخواهد بود و دولت ایران از هرات هیچ توقعی ندارد مگر وضعی که سابق بر اینها داشت حتی به حالت زمان حکومت صید محمدخان پسر یارمحمد خان هم که بدتر از آن حاکمی نمی‌شود راضی است. و یا اینکه حرفی نداشته باشند تا دولت ایران هم چاره از دستش بیرون نرفته و کار به مشکل نکشیده است به قدر کفایت قشون فرستاده، مدعی را که بالاخره مایهٔ هزار خطرات خواهد شد، از حالا دفع کرده، هرات را به استقلال خود در بیاورد یا قبول یکی از آن دو تکلیف یا تغییر فصل عهدنامه و ضمانت و تعهد حفظ و امنیت ممالک ایران که در سرحدات افغانستان واقع است از کرمان و بلوچستان ایران گرفته الی آخر خاک خراسان.بجز قبول یکی از این سه شق ما به هیچ وجه تمکین نخواهیم کرد یا شق رابع و آن این است که به شما که سفیر ایران هستید صریح و واضح بگویند که ما بی‌انصافانه و جبرانه به هیچ یک از این تکالیف ایران راضی نمی‌شویم و جواب درست نمی‌دهیم و عهدنامه و غیرعهدنامه را نمی‌دانیم و افغان را به دولت ایران ترجیح می‌دهیم، زور است، زور و باشد باید بالمره صرفنظر از دوستی ایران کرده، چشم بپوشند و حقیقت این است بعد از این از قبول یکی از این سه تکلیف شما مأذون نیستید دقیقه[ای] در لندن اقامت نمایید، البته به طرف ایران می‌آیید. همین دستخط مرا هم برای وزیر امور خارجهٔ انگلیس ترجمه بکنید.

۱۵ شهر شعبان المعظم ۱۲۷۹ از طهران[۱]

---

۱. همان، سال ۱۲۷۹ ق، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱، نمرهٔ ۲/۱ و ۱/۱.

سند شمارهٔ ۲۱

تاریخ: ۱۵ شعبان ۱۲۷۹

فرستنده: ناصرالدین شاه

گیرنده: ناصرالملک سفیر ایران در لندن

موضوع: دستخط ناصرالدین شاه به ناصرالملک دربارهٔ مذاکرهٔ با مقامات انگلیس

سواد دستخط همایون

ناصرالملک این کتابچهٔ مختصر مفید را به حکم ما وزیر امور خارجه نوشته با آدم مخصوص روانهٔ لندن می‌کند، شما هم مأمور هستید که بعد از ورود این کتابچه، بدون حالت معطلی وزیر امور خارجهٔ انگلیس را ملاقات کرده فقرات این کتابچه را تماماً بدون صرف‌نظر از یک نقطهٔ آن برای وزیر امور خارجهٔ آن دولت بخوانید. درست حالی بکنید، حقیقت این است امروز دولت ایران لابد و مجبور است از قبول کردن دولت انگلیس یکی از این سه شق را یا اذن بدهد تا وقت باقی است دولت ایران خود چارهٔ کار خود را به هر قسمی که می‌داند و مصلحت می‌داند بکند و این دشمن بی‌تربیت تازهٔ خود را هنوز قوامی نگرفته است به جای خود بنشاند اگر به این امر راضی نمی‌شود خود در چارهٔ این کار اقدام کرده موافق عهدنامه دفع دوست محمدخان را بکند و دولت ایران از تشویش آتیهٔ آسوده دارد و هرات را به استقلال سابق خود عود دهد، این را هم نمی‌کند فصل عهدنامه را که در فقرهٔ تشویش افغانستان نوشته شده است عوض نماید و به طور ضمانت و تعهد حفظ خاک حالیهٔ ایران را که در سرحدات افغانستان واقع است به عهدهٔ خود بگیرد. آن فصل سابق که نوشته شده است با اوضاع حالیهٔ افغانستان به‌کار دولت ایران نمی‌خورد وقتی آن فصل صحیح و بی‌عیب بود که هرات دست دوست‌محمدخان یا کابلی نباشد، بلکه قندهار هم، اما با یک کاسه بودن افغانستان، آن فصل که برای رفع تشویش ایران نوشته شده است، به هیچ وجه مثمر ثمری نیست. حالا که انگلیس در صورت هرزگی و تخطی افغان، خدمات دوستانه می‌کند اگر افغان قبول نکرد، خود دولت ایران برود با او بجنگد، حالا که می‌توانم دست مرا می‌بندی می‌گویی حرف نزن گناه است، پس فردا طوری بشود نتوانم از عهدهٔ او برآیم. خلاصه شما مأمور هستید که ده روزه جواب این حکم را به زودی زود بفرستید یا قبول یکی از آن دو تکلیف، یا تغییر فصل عهدنامه و ضمانت و تعهد حفظ و امنیت

ممالک ایران که در سرحدات افغانستان واقع است از کرمان و بلوچستان ایران گرفته الی آخر خاک خراسان را نماید و بر عهده بگیرد که نخواهد گذاشت اسباب ضعف و اغتشاش از آن حدود از افغان و غیره نسبت به خاک و ملک این دولت واقع و فراهم آید. آن وقت دولت ایران رجوعی براین نخواهد داشت که دوست محمدخان یا دیگری صاحب تمامی افغانستان شود یا نه، در داخلهٔ افغانستان اوضاع برخلاف مصلحت دولت فراهم آید یا نیاید و دولت انگلیس هم از این معنی یقین حاصل کند که دولت ایران منظوری ندارد مگر حفظ خود از خطرات آینده چرا که اگر سوای این مقصودی می‌داشت نمی‌بایست به این شق ثالث راضی بشود. آن جناب می‌باید بر طبق یکی از این شقوق ثلثه جواب صریح از دولت انگلیس گرفته به زودی برای اولیای دولت علیه قلمی دارد. و الاّ نه از آنطرف دوست‌محمدخان را از این بلندپروازی و زیاده‌روی ممنوع دارند و نه هم راضی شوند که دولت ایران تا وقت باقی است به مقام دفع او و رفع تشویش خود برآید و آخرالامر وقتی که دوست‌محمدخان بر جمیع منظورات خود رسید و قدرت همه قسم زیادتی و تعدی بر خراسان و آن حدود را به دست ملت افغان و ترکمان و غیره پیدا کرد بگویند که اهتمامات دولت انگلیس فایده نبخشید حالا خود دولت ایران دفع دشمن خود را بکند، تکلیفی است که از تحمل خارج است و از دست دولت انگلیس هرگز آن توقع نمی‌رود که چنین حالتی را برای این دولت روا دارند. در این صورت دولت ایران هیچ چاره نخواهد داشت که حقاً و عهداً اگر هم تا آن وقت قلعهٔ هرات به تصرف دوست محمدخان آمده باشد به هر قسمی که مقدور است تهیه دیده و قشون کشیده شر او را از خود دور کند و آسوده بشود. و البته بعد از همهٔ اصرارات و اظهارات به دولت انگلیس و مکاتبه و مکالمهٔ یکساله با اولیای آن دولت و اقامهٔ جمیع دلایل حقانیت و لابدّی که در این مسئله برای دولت علّیه موجود است اگر از این طرف اقدام به چاره و علاجی نشود که دولت را شاید از این همه خطرات محفوظ دارد، در نزد احدی حمل بر آن نخواهد شد که از جانب دولت ایران خدا نکرده اقدام به‌کار و رفتار خارج از شرایط عهدنامه شده است. آن جناب زیاده برده روز این چاپار را در لندن معطل نکنند انشاء الله تعالی با جواب شافی و قطعی مراجعت خواهد داد جناب استوک صاحب شارژ دافر آن دولت نیز مراتب را از اولیای دولت علّیه استماع نموده به دولت خود نوشته است. تحریراً فی ۱۵ شهر شعبان المعظم ۱۲۷۹.[۱]

---

۱. همان، سال ۱۲۷۹ ق، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱، نمرهٔ ۲/۳.

سند شمارهٔ ۲۲

تاریخ: ۷ شوال ۱۲۷۹
فرستنده: کنسولگری ایران در بمبئی
گیرنده: وزارت امور خارجه
موضوع: گزارش دربارهٔ محاصرهٔ هرات و تحرکات انگلیسها

خدایگانا، کیفیت اخبار دوست محمدخان و افغانستان موجب تفصیل علی حده است که از اخبار انگلیسی ترجمه شده آنچه در این اطراف مذکور است هنوز دوست‌محمدخان در دور هرات است در استحکام محاصره رو بروز تشدد می‌نماید، ناخوشی او هم بوده است. بعضی اشخاص که از آن قسمتها تازه آمده‌اند، مذکور می‌ساختند که سفیری از طرف اولیای دولت علّیهٔ ایران به نزد دوست‌محمدخان آمد و پیغامی آورد که شاه ایران می‌فرمایند این نان خانه که ما به سلطان جان داده‌ایم تو چرا می‌خواهی از او بگیری، جواب داد که در مصالحه چنین قرار شده که امنای دولت علّیهٔ ایران در امور افغانستان نباید دخل و تصرفی بکنند ما خود می‌دانیم با یکدیگر اگر اولیای دولت علّیه به سلطانجان اعانت فرمایند دولت انگلیس نیز مرا تنها نخواهند گذاشت و نیز می‌گفتند که دوست‌محمدخان هرچه لشکر دارد همه را به دور هرات جمع نموده، کابل و سایر بلدان افغانستان خالی است. کارگذاران دولت علیه از خوانین جوانشیر که در کابل هستند و یا اولاد و خویشان شاه شجاع که در آن اطراف می‌باشند به وسیله‌ای از وسایل وجهی رسانیده آنها را به بلوا وادارند بدون تأمل دوست‌محمدخان از دور هرات بر می‌گردد و همچنین اگر ایماقات حوالی هرات را تطمیع نموده، حکم شبیخون به اردوی دوست‌محمدخان بدهد اساس ثباتش تزلزل خواهد افتاد. مردم حرف زیاد می‌زنند ولیکن شکی باقی نمانده در اعانت و حمایت باطنی دولت انگلیس با دوست‌محمدخان تا مقرب الخاقان ناصرالملک چه نصرتی بکند خداوند انشاءالله عواقب امور را به خیر فرموده مرگ ساعده به دوست محمدخان عطاء بفرماید که فتح هرات به دست او ضرر کلی از برای دولت و ملت ایران دارد. مورخهٔ ۷ شهر شوال المکرم سنهٔ ۱۲۷۹.

(حاشیهٔ نامه)

و امروز از شخصی معتبری شنیده شد که کارگزاران دولت انگلیس بیست لک وجه نقد به هرات

فرستاده‌اند به جهت اطلاع عرض شد.[۱]

سند شمارهٔ ۲۳

تاریخ: ۱۲ شوال ۱۲۷۹

فرستنده: ناصرالملک سفیر ایران در لندن

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: ملاقات با پادشاه انگلسیس

فدایت شوم دیروز بنده و پنج نفر سفیر که همه به فاصلهٔ نزدیک به سه ماه به تفاوت قبل از بنده آمده بودند به حضور اعلیحضرت پادشاه انگلستان شرفیاب شدیم. در شهر ویندوز، نهار هم آنجا مهمان بودیم، جناب ارل رسل هم آنجا بود، دیدم به همان خواندن کتابچه قناعت کردن و منتظر جواب شدن جایز نیست، وقت ملاقات خواستم، امروز را معین کرد، رفتم چون شنیده بودم که الیسون را نمی‌خواهند بفرستند و نوشته‌اند که از اسلامبول حرکت نکند تا مجدداً به او خبر بدهند و خود او لابد است استعفاء کند ابتدا به این فقره پرداختم، مختصر گفت اگر الیسون نرفت البته زودتر وزیر مختاری می‌فرستم به نحوی که اولیای دولت علیهٔ ایران خواسته بودند، بعد شروع کردم از فقرهٔ معهود گفتن، دیدم می‌خواهد زود تمام کند به شوخی گفتم شما آسوده بنشینید که عرض من طولانی است کاری نیست که من ملاحظهٔ آداب و رسوم را نمایم یا بگویم حرف مکرر گفتن خوب نیست، اگر خدا نکرده دولت ایران از باب این فقره از دولت انگلیس مأیوس شود، چاره ندارد و لابد است به هر وسیله که پیش می‌آید توسل کند تا جان و مال و عیال رعیت خود را از شر افغان حفظ کند. مگر شما نمی‌دانید میان ملت ایران و افغان چه عداوت مذهبی هست، کار کوچکی نیست جواب رعیت و ملّت را نمی‌توان داد و این جواب شما یا دولت ایران را اطمینان می‌دهد و اعتمادش بیشتر می‌شود یا مأیوس باید بشود. غرض قریب نیم ساعت گفتگو کردم لرد مرا اطمینان جزئی داد که انشاءالله لازم به این حرفها نمی‌شود و دولت انگلیس قدر دوستی دولت ایران را می‌داند. خلاصه مجلس خوبی شد که تفصیل آن را انشاءالله بعد عرض می‌کنم، تا این جان‌نثار عرض کنم وقت می‌گذرد و می‌خواهم این عریضه جات هر قدر ممکن است زودتر برسد.

زیاده‌عرضی نیست

ناصرالملک[۲]

---

۱. همان، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند ش ۲۶۷.

۲. همان، ج ۱۶، سند ش ۱۴۴.

سند شمارهٔ ۲۴

تاریخ: آوریل ۱۸۶۳
فرستنده: ارل رسل وزیر امور خارجهٔ انگلیس
گیرنده: ناصرالملک وزیر مختار ایران در لندن
موضوع: پاسخ به اولتیماتوم ایران به انگلیس در باب افغانستان

آقای وزیر، شرف دارم از وصول مراسلهٔ ۲۶ مارث و هم چنین از وصول سواد مراسلهٔ وزیر امور خارجهٔ ایران، در باب تعدی دوست محمدخان امیر کابل که به شما نوشته بودند و شما هم ارسال داشته بودید و آن مراسله مبنی بود، بر دستور العملی که به شما داده بودند که از دولت انگلیس بخواهید اجرای یکی از تکالیف ثلاثه را در باب تعدی دوست محمدخان امیر کابل، قبل از این کارگذار ما مقیم طهران این سه تکلیف را به من اظهار داشته بود و من جوابی را که از جانب دولت ملکه به مشارالیه نوشته شده بود دوستانه در دوّم این ماه برای شما فرستادم و چیز دیگر ندارم که علاوه بر آن جواب نمایم و از شما اجازه می‌خواهم که اظهار دارم وصول مراسلهٔ مورخهٔ سوّم این ماه را که مرقوم داشته و خواهش کرده بودید که دولت انگلیس بنابر مضامین مندرجه در آخر فصل ششم عهدنامه منعقدهٔ فی‌مابین دولت ایران و انگلیس در ۱۸۵۷ اعانت نماید دولت ایران را که باید شما را ملتفت سازم به مضمون شرایط متعلقه به منازعات فیمابین ایران و افغانستان که شما اظهار داشته، رجوع به آن کرده‌اید از این قرار است:

«دولت انگلیس، هر وقت دعوت کرده شود از جانب دولت ایران، در وقوع منازعات، جدوجهد خود را به عمل خواهد آورد که آن اشکالات و غائله را رفع نماید، از روی حق و مقرون به احترام دولت ایران.» دولت اعلیحضرت ملکه تصور می‌کند که آن اهتمامات دوستانهٔ خود را در باب حرکات دوست محمدخان به عمل آورده است و چون تکالیف خود را از قرار مدلول عهدنامه ۱۸۵۷ به آن نهج معمول داشته، لهذا مداخلهٔ خود را برحسب خواهش اعلیحضرت شاهنشاه ایران در این باب بیش از این لازم نمی‌داند.

ارل رسل[1]

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۴۰۶.

سند شمارهٔ ۲۵

تاریخ: ۱۱ آوریل ۱۸۶۳

فرستنده: لردرسل وزیر امور خارجهٔ انگلیس

گیرنده: ناصرالملک سفیر ایران در لندن

موضوع: رد شرایط پیشنهادی ایران دربارهٔ دوست محمدخان

وزارت خارجه
۱۱ آپریل ۱۸۶۳

آقای وزیر، از وصول مراسلهٔ مورخهٔ ۲۶ شهر مارچ شما که موارد دستورالعملی را که جناب وزیر امور خارجه به جهت شما نوشته بودند نیز در جوف آن بود، خوشوقتی حاصل شد. شما را مأمور کرده بودند، که برای تحصیل آسودگی دولت ایران، از حرکات دوست محمدخان امیر کابل، از دولت انگلیس خواهش بکنید که یکی از این سه تکلیف را قبول بکند این سه تکلیف به واسطهٔ مأمور انگلیس مقیم تهران به من رسیده بود و از جوابی که از جانب دولت انگلیس به ایشان نوشته و فرستاده بودم، فخر خود داشته، شما را محرمانه مطلع ساخته‌ام و من چیزی به آن جواب علاوه نمی‌توانم بکنم و من خوشوقت هستم از اینکه نوشتهٔ مورخهٔ سیم شهر حال شما را که مکرراً معاونت از این مملکت به جهت ایران، نظر به فقرهٔ آخر فصل ششم عهدنامهٔ ۱۸۵۷ منعقده فیمابین دولت ایران و دولت انگلیس خواسته بودید ملاحظه نمودم من باید شما را متذکر سازم، به آن قراری که نسبت دارد به منازعات میانهٔ ایران و افغانستان، چنانچه نوشته بودید آن این است که دولت انگلیس وقتی که دعوت کرده بشود از جانب دولت ایران در وقوع مشکلاتی که ظهور کند سعی کامل خود را به عمل خواهد آورد که اصلاح کند همچون منازعات را، به طوریکه حق و موافق شأن دولت ایران باشد. دولت انگلیس ملاحظه می‌کند که آن اهتمامات را به عمل آورده است به جهت حرکات دوست‌محمدخان، چون فرض عهدنامهٔ ۱۸۵۷ را اداء کرده است لهذا حاضر نیست قبول بکند خواهشهای دولت اعلیحضرت شاهنشاه را، تا علاوه بر این در این خصوص مداخله نکرده باشد. من خود را مفتخر می‌دانم که خیالات اعلی داشته باشم آقای وزیر.

رسل[1]

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۵۸۸.

سند شمارهٔ ۲۶

تاریخ: ندارد[احتمالاً ۱۲۷۹ق]

فرستنده: طامسن وزیر مختار انگلیس در ایران

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: توصیهٔ به ایران دربارهٔ جنگ نکردن با افغانها

ترجمهٔ طامسن صاحب

اگر دولت ایران سرحد خودش را در خطر می‌داند، اولیای دولت انگلیس نمی‌تواند بنا به تناسب امور مضایقه از تدارکات لازمهٔ محافظت در داخلهٔ دولت ایران نماید. اما دولت انگلیس باید به دولت ایران نصیحت بدهد که متوجه شده، نگذارند حرکت تجاوزآمیز نسبت به خاک افغانستان بشود به طوری که باعث شود جنگ روی دهد میان ایشان و افغانستان، چراکه چنین حرکات منافی عهدنامه با دولت انگلیس می‌شود.[1]

سند شمارهٔ ۲۷

تاریخ: ندارد[احتمالاً ۱۲۷۹ ق]

فرستنده: ناصرالدین شاه

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: تجاوز افغانها و ترکمانها به خراسان

وزیر دول خارجه

در باب راه دادن سوارهٔ ترکمان از غوریان به طرف قائنات، اسدالله میرزا کاغذی نوشته بود، پریروز به تو دادم البته آن کاغذ را لای پاکت ناصرالملک گذاشته با همین چاپار مخصوص که به اسلامبول می‌رود بفرست و به ناصرالملک بنویس که جان رسل در نوشتهٔ رسمی خود صریح به عهده گرفته است که نگذارد از دوست محمدخان سازش با ترکمان شود در ضد دولت ایران، پس این چه چیز است که ترکمان را می‌آورند در غوریان و جا و مکان بلکه پول هم می‌دهند بعد سُر می‌دهند

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۴۳۳.

به داخلهٔ خراسان واصل کاغذ اوّلی جان رسل را هم بخواه که تعهد کرده بود نگذارد از دوست محمدخان تجاوز و هرزگی شود و با ترکمان سازش کند آن کاغذ بودنش در طهران بهتر است.
امضاء ناصرالدین شاه[1]

سند شمارهٔ ۲۸

تاریخ: ندارد (احتمالاً ۱۲۷۹ق)
فرستنده: کنسولگری ایران در بمبئی
گیرنده: وزارت امور خارجه
موضوع: اخبار جنگ هرات

اخبار دارالسلطنهٔ هرات

به تاریخ ۶ ماه اکتبر سنهٔ ۱۸۶۲ این اخبار از هرات به کابل رسید که سردار محمد عمر خان برادر سردار سلطان احمد خان به اتفاق چند نفر از رؤساء در نزد طایفهٔ هزارهٔ چهار ایماقی رفته و از آن فرقه استعانت جسته، ایشان نیز سؤال را مقرون به اجابت ساختند و از آن روز تا به حال، شبی نیست که طایفهٔ چهار ایماقی به اردوی امیر، دست‌بردی نزنند و خاطر غم پرورش را مجروح نسازند. سبب موافقت آن طایفه را با سردار محمد عمر خان چنین گویند که سلطان احمد خان به خدمت اولیای دولت قاهره مستدعی و عارض شد که فرمان جهانمطاع خطاب به رؤسای طایفهٔ مزبوره شرف اصدار یابد که وی را معاونت نمایند، حسب الاستدعای او مقرر شد که ده هزار اشرفی برای آن طایفه ارسال شود. حسب‌الامر اولیاء دولت علّیه، سلطان احمد خان برادر خود سردار محمد عمرخان را نزد ایشان فرستاد و طلب امداد نمود و طایفهٔ چهارایماقی به اردوی امیر، دست برد می‌زنند و مضطربش داشته‌اند. امیر دوست محمدخان حکم فرمودند که سردار محمد امین خان با پانصد سوار و چهارصد سپاهی و یک ضرب توپ، روانهٔ سبزوار شود و متوجهٔ طایفهٔ هزارهٔ تایمانی بوده باشد. چه آن طایفهٔ دست تطاول دراز و قوافل را در وحشت انداخته و اموالشان را به سرقت می‌برند چون آذوقهٔ به جهت امیر از سبزوار می‌رسید، لهذا این احتیاط را نموده‌اند که مبادا چهار ایماقی با تایمانی متفق شوند و راه سبزوار را به کلی مسدود سازند. غلام محمد خان که حسب‌الامر امیر چند روز قبل به خدمت سلطان احمد خان رفته بودند، در هیجدهم اکتبر برگشتند و از قرار تقریر ایشان، امر به

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۴۹۵.

صلح منجر خواهد شد. چنانکه والی هرات برادر خود را به اندرون قلعه طلبیده است که در این باب با او مشاوره کرده باشد. پسر حافظ‌چی هم به حضور سردار محمدعلی خان عرض نمود که خط پدرم نرسیده است. مشخص شد که سردار شیرعلی‌خان تا به حال خیال جنگ داشت ولیکن این اوقات جویای صلح است و از جنگ تبرا می‌جوید. نهم ماه اکتبر خط عبدالرزاق خان مستوفی از اردوی امیر رسیده است که خبر از مشهد مقدس رسیده است که جمعی از لشکریان ایران وارد آن بلدهٔ طیبه شده و از کاریز کوچ نموده روانهٔ کوهستان بوده‌اند. فوج سردار شیرعلی‌خان بر، برج شاه کرم نیک، که این طرف خندق واقع است، یورش و آن را به حیطهٔ تصرف درآوردند در این جنگ دویست نفر هراتی کشته شده و بعضی زخمی و پنج نفر اسیر شده‌اند و پنج نفر از مشاهیر نیز عرضهٔ تلف شده ولیکن اسامی ایشان معلوم نیست. امیر طالب صلح است و سلطان احمدجان مذبذب بین ذلک و مردد الحال می‌باشد و سلطان احمدجان می‌ترسد که مبادا امیر او را فریب دهد و به قول خود وفا نکند و می‌گوید مثلاً رفتم و با امیر مدارا نموده مصالحه نمودم و بعد امیر از حرف خود برگشت، پس من نزد که رو آورده باشم و به کی روم و از که اعانت جویم.[1]

سند شمارهٔ ۲۹

تاریخ: ۱۵ محرم ۱۲۸۰

فرستنده: ناصرالملک سفیر ایران در لندن

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: مذاکره با وزیر خارجهٔ انگلیس در باب هرات

فدایت شوم، بعد از فوت سلطان احمد خان که با تلغراف به بنده خبر رسید چنانچه سابقاً عرض شده است، با ارل رسل ملاقات کرده مفصلاً گفتگو نمودم، چون حال که دوست‌محمدخان فوت شده است[2] و این خیالات مرتفع گشته است عرض کردن تفصیل گفتگوی آن مجلس و گفتگوی با وزیر هندوستان جز تصدیع و زحمت افزایی بندگان عالی، ثمری ندارد. خبری که لازم است عرض کنم که ثبت و صورت آن در وزارت خارجه بماند جوابی است که ارل رسل داده است و آن این است که بعد از آنکه بنده به بیانات و اقامهٔ دلایل ثابت کردم که هم فرض دولت انگلیس است و هم مطابق

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۶۲۱ ـ ۶۲۴.

۲. امیر دوست‌محمدخان حدود دو ماه بعد از فوت سلطان احمدخان حاکم هرات درگذشت. او در ۲۱ ذی‌الحجهٔ ۱۲۷۹ و ده روز پس از تصرف هرات به وسیلهٔ سپاهیانش در این شهر فوت می‌کند.

صلاح و پلتیک او که اقدام کنند به تکلیف کردن به دوست محمد که مراجعت نماید قدری تفکر و سکوت نموده گفت در این باب باید با وزیر هندوستان گفتگو و مشورت نمایم بعد به شما جواب بگویم گفتم بسیار خوب و به منزل آمدم بعد از چند روز، برای جواب ملاقات نموده، جواب خواستم گفت در این باب مشورت کرده دیدیم که دولت انگلیس صلاح خود نمی‌داند در این کار زیاده بر این مداخله نماید همان است که در جواب مراسلهٔ شما در مورخهٔ ۱۱ آپریل نوشته‌ایم. گفتگو زیاد شد خلاصهٔ سؤال و جواب این بود که عرض شد مفصل آن را هم در سفارت ثبت کردیم، اگر لازم باشد فوراً به خدمت عرض می‌شود. بعد از چند روز که جناب میرزا حسین خان خبر فوت دوست محمدخان را تلغراف کرد، شش ساعت بعد جناب ارل رسل رسماً نوشت دوست‌محمدخان هرات را فتح کرده است، این بنده دچار تعجب و حیرت شده بود، به واسطهٔ تلغراف از جناب میرزا حسین خان سند خبر فوت او را خواستم، جواب داد که چاپار مخصوصی آمد، جناب وزیر امور خارجه رسماً مرقوم فرموده‌اند، دوست محمدخان فوت شد. بعد از اطمینان، بنده هم در جواب ارل رسل نوشتم خبر صحیح رسید که دوست محمدخان فوت شده است بعد از چند روز تفحصات رقعه رسید معلوم شد که خبر از خراسان مخصوصاً رسیده است همان بوده است که جناب میرزا حسین خان اعلام کرده است و چون مرقوم فرموده بوده‌اند دیگر در این باب گفتگویی نشود و البته لازم هم نیست دیگر قطع این گفتگو را نمودم تا انشاءالله به موقع هنگامی که ارل رسل را ملاقات نمودم به نحوی که صلاح و مقتضی باشد فرمایشات جنابعالی که مرقوم فرموده بودند اظهار نمایم خواهم گفت. اما تکلیف امروزهٔ دولت ابد آیت موقوف به حالت افغان است، اگر میان اولاد دوست محمدخان نقار و اختلاف است، باید سکوت فرمایند تا چه بروز کند و اگر ممکن باشد و بتوانند خوب است در پرده یک وسیلهٔ فراهم بیاورید که نقار آنها میسر بشود و اگر نیست طوری بفرمایید که حاصل شود. اما اگر اتفاق دارند و در امورات مملکتی آنها اغتشاش و خللی از فوت پدرشان ظاهر نشده است و تأسی به پدر خود کرده، سردار شهنواز خان بی‌چاره را محاصره کرده‌اند، خوب است اولیای دولت به هر نحو صلاح بدانند تقویتهای مؤثره از او بفرمایند و هراتی را امیدوار بفرمایند که چنانچه برای سلطان احمدخان پایداری نمودند در مادهٔ پسرش نیز پایداری کنند.

زیاده عرضی نیست ۱۵ محرم الحرام ۱۲۸۰[1]

---

۱. همان، جلد ۱۶، سند شمارهٔ ۳۱۴.

سند شمارهٔ ۳۰

تاریخ: ۱۸ صفر ۱۲۸۰

فرستنده: ناصرالملک

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: مذاکره با وزیر خارجه انگلیس در باب هرات و افغانستان و موارد دیگر

فدایت شوم روز شنبه ۱۵ شهر حال را که جناب ارل رسل برای ملاقات معین کرده بود به اتفاق عالیجاه محمدعلی خان، به وزارت امور خارجه رفته قدری در اوطاق انتظار نشستیم که بعد از ما وزیر مختار فرانسه و وزیر مختار دولت روس و وزیر مختار دولت دانمارک برای مبادلهٔ عهدنامهٔ تجارتی که در این روزها این چهار دولت در باب عمل تجارت عهدنامه بسته‌اند آمدند. چون بنده پیش از آنها وارد شده بودم لهذا بنده خبر نکرده نزد جناب معزی الیه رفتم، بعد از تعارفات، عذرخواهی زیاد نمودند که سه شنبه را به طوری که قرار داده بودیم با هم ملاقات نماییم، ممکن نشد و باعث خجلت گردید بنده گفتم آن روز جناب شما می‌بایست در پارلمنت بودید البته در صورت امکان مضایقه نمی‌کردید. بعد اظهار تشکر و امتنان از سفارشنامهٔ جناب ایلچی کبیر مقیم اسلامبول و موافقت معزی الیه با جناب حاجی میرزا حسین خان وزیر مختار نمودم و گفتم از قراری که وزیر مختار ما مقیم اسلامبول نوشته بود جناب ایلچی کبیر به مقتضای سفارشنامه لوازم تقویت و موافقت را به عمل آورده است و ایشان نیز کمال رضامندی و امتنان را داشته‌اند. گفت ایلچی کبیر به من نوشته بود که قرار درستی در این کار داده و امر را به انجام رسانیده گفتم بلی جناب ایلچی کبیر به مقتضای سفارشنامه، رفتار نموده و قراری داده‌اند لکن امر کلیةً تمام نشده است به جهت اینکه سرحدداران دولت عثمانی گذشته از اینکه حرکت خلاف و بی‌اعتدالی کرده و تجاوز از خطوط سرحدیه نموده‌اند، خسارت کلی هم به رعایای تبعهٔ دولت علّیه رسانده‌اند، باید هم از عهدهٔ خسارات آنها برآیند وهم ترضیه بدهند. از جناب شما خواهش دارم که سفارشنامهٔ مجددی به جناب ایلچی کبیر بنویسید که در این سیاست نیز با وزیر مختار ما موافقت نموده لوازم تقویت را به عمل آورند که خسارت رعایای دولت علیه گرفته و ترضیهٔ شایسته داده شود، گفت چشم می‌نویسم. همان آن یادداشتی نوشت و پیش نایب خود فرستاد که سفارشنامه به ایلچی کبیر نوشته و بفرستند امیدوارم که بعد از این سفارشنامه امر سرحد به موافق منظور اولیای دولت علّیه انجام یافته و از زحمت مکالمه و گفتگوی این فقره اولیای دولت را آسودگی حاصل شود.

بعد گفتم موافق تعلیقه‌جاتی که از جانب اولیای دولت علّیه رسید، خبر فوت دوست محمدخان جعلی بوده و هرات را متصرف شده است و چنانچه سابق مکرر خدمت شما مصدع شدم که اگر دوست‌محمدخان هرات را متصرف شود، اسباب اغتشاش امور خراسان و آن سرحدات خواهد شد. اینک نوشتهٔ نایب الحکومهٔ خراسان که نوشته است دوست‌محمدخان، ترکمان را از خاک خود راه می‌دهد که به خاک خراسان به تاخت و تاز می‌آیند، سهل است که به آنها مسکن و مأمن و آذوقه می‌دهد و برای تاخت و تاز و اسیر بردن از خراسان تقویت و همراهی می‌نماید. اینست نوشتهٔ نایب‌الحکومه، دیدم تعجیلاً جوابی می‌دهد که مفهومش همان جوابهاست، گفتم شما ملتفت باشید عرض من تمام شود، گفت بفرمایید، گفتم شما موافق نوشتهٔ مورخهٔ ۲۰ مارچ در جواب مراسلهٔ مورخ ۱۴ مارچ مخلص نوشته‌اید دولت انگلیس اعتبار خود را صرف و نخواهد گذاشت که دوست‌محمدخان تجاوز نماید و با ترکمان متفق شود که ضرر دولت ایران باشد. و دولت ابدآیت هم به همان نوشتهٔ شما کمال اعتماد را داشته و دارد و اطمینان حاصل نموده است و حال دوست‌محمدخان با ترکمان متفق شده است که این اتفاق سبب خسارت بزرگی است برای دولت ایران و تفصیل آن این است که طوایف ترکمان که به سمت خراسان به تاخت و تاز می‌آیند، قراولان دولت علّیه باخبر شده سواره و سرحدداران را اعلام نموده آنها را تعاقب می‌کنند و چون تا به دشت و به جایی که دیگر نتوان عقب آنها رفت می‌رسند، مسافت زیاد است حکماً سواران و سرحدداران به آنها رسیده، اسراء و آنچه را غارت کرده‌اند لامحاله می‌گیرند و اغلب اوقات آنها یا کشته و یا دستگیر می‌شوند. اما حال که دوست‌محمدخان به آنها مأمن و آذوقه می‌دهد و حمایت می‌کند با کمال اطمینان و استظهار به بردن اسیر و نهب و غارت می‌روند چراکه اوّلاً تا به سواران ما خبر برسد آنها آنچه باید بکنند کرده‌اند، ثانیاً اگر طوری شود که سواره به آنها برسد از دو شق خارج نیست اگر غالب شوند مقصودشان حاصل شده است اگر مغلوب شوند، در چند ساعت خود را به خاک هرات و به مأمنی که دوست محمدخان برای آنها معین کرده است می‌رسانند. بناء علیه برای ترکمان بهترین و آسان‌ترین و بی‌خطرترین کارها اسیر بردن و غارت کردن شده است و همهٔ این معایب برای دولت ابد آیت حاصل نشده است مگر به ملاحظهٔ دوستی و عدم رنجش دولت انگلیس پس فرض دولت انگلیس است که موافق نوشتهٔ مورخهٔ ۲۰ مارچ و موافق قرارنامه و به اقتضای دوستی ما هر قدر زودتر ممکن است رفع این فقره را بکند، والا خود ملاحظه بفرمایند که با این حال، حالت خراسان چه و تکلیف اولیای دولت علّیهٔ ایران چه خواهد بود. گفت آیا دوست‌محمدخان می‌تواند آنها را منع کند، گفتم در این هیچ شبهه و تردید نیست و اگر بگوید نمی‌توانم آشکار است که عذر است و مقصودش از گرفتن هرات فقط خرابی خراسان و اغتشاش سرحد دولت علیه ایران بوده است و

هست چراکه ایام حکومت سلطان احمدخان ابداً از سمت هرات ترکمان به سمت خراسان نیامد، سهل است که هیچ وقت آنها هنگام فرار نتوانستند به خاک هرات داخل شوند، بدیهی است که اگر حاکم هرات نخواهد با آنها همراهی کند و با آنها متفق نباشد بخواهند از خاک هرات بیرون بروند مسافت به قدری می‌شود که نه برای آنها و نه برای اسب آنها قدرت فرار نخواهد ماند. اگر برای آنها آذوقه ندهند فقط همین آذوقه ندادن آنها را تمام می‌کند، لابد می‌شوند که دوباره از خاک خراسان عبور کنند و دستگیر بشوند و کاغذ نواب والا اسدالله میرزا را بیرون آورده خواندم، گفت کمال جهد و سعی را دولت انگلیس خواهد کرد که دوست محمدخان با ترکمان همراهی نکند و آنها را به خاک خود راه ندهد. گفتم مقصود من هم بنا به حکم اولیای دولت اعلیحضرت شاهنشاه ولی نعمت خودم همین است و امیدوارم شما با قرب وسیله، رفع این فقره را بکنید و من بنا به فرمایش جناب شما کمال اطمینان از این فقره حاصل کرده اطمینان خود را خدمت اولیای دولت متبوعهٔ خود عرض خواهد کرد. گفت امیدوارم که چنانچه گفتم کمال سعی از جانب دولت انگلیس به عمل بیاید و رفع این فقره را بکند تا دوست محمدخان، ترکمان را به خاک هرات راه ندهد بعد گفتم که پیشتر از جناب شما خواهش کرده بودم هر مأموری که به دربار همایون خواهید فرستاد، به بنده نیز اطلاع دهید که اوّلاً با ایشان آشنایی نموده و به مقتضای آن ملزومات دوستی را به عمل بیاوریم، ثانیاً به اولیای دولت متبوعهٔ خود اطلاع دهم و شما هم وعدهٔ صریح دادید که بنده را بی‌اطلاع نگذارید، حال جناب مسترالیسون را مأمور و روانه فرمودید و به بنده اطلاعی ندادید، جناب حسنعلی خان وزیر مختار به واسطه تلگراف به بنده اعلام نمودند که معزی‌الیه مأمور و روانهٔ ایران گردید آیا از شما حق گله دارم یا نه. گفت بلی راست می‌گویید و حق دارید لکن تا روزی که به مشارالیه اعلام شد مأموریت او معلوم نبود و خودش در پاریس بود، از اینجا به واسطهٔ تلگراف او را مأمور نمودیم و فراموش کردم به شما اطلاع دهم در این باب از شما معذرت خواسته و طلب عفو می‌کنم. گفتم بنده از حق گله خود می‌گذرم اما از آن جناب خواهش می‌کنم که مِن بعد از این‌گونه امورات بنده را بی‌استحضار نگذارید گفت چشم. در باب طلب میرزا جعفر از مکنزی صاحب گفتم باید در این باب قراری داد، گفت پیشتر در جواب مراسلهٔ شما که در این خصوص نوشته بودید نوشتم، حال هم می‌گویم که اوّلاً مشارالیه از نوکری دیوان خارج شده، ثانیاً مفلس است، چیزی از او کارسازی نمی‌شود و گذشته از این هر کار در این مملکت به وزیری اختصاص دارد که باید آن کار به این وسیله تمام شود من نمی‌توانم در این باب کاری بکنم ولی به نایب خود می‌سپارم که به شما راهنمایی بکند، گمان ندارم از او چیزی وصول شود زیراکه مفلس است و حکم مفلس هم معلوم است.

۱۸ شهر صفر المظفر ۱۲۸۰

محمود[۱]

سند شمارهٔ ۳۱

تاریخ: ۱۳ ربیع الاوّل ۱۲۸۰

فرستنده: سفارت انگلیس در تهران

گیرنده: وزارت امور خارجهٔ ایران

موضوع: توصیهٔ انگلیسها به دوست محمدخان در باب عدم تجاوز به حقوق ایران

جناب جلالت و نبالت نصاب، فخامت و مناعت انتساب، دوستدار استظهاراً مشکوف می‌دارد، حسب الحکم جناب جلالت نصاب، ارل رسل مأمور است که به اطلاع اعلیحضرت اقدس شهریاری برساند. ترجمهٔ سواد مراسلهٔ راکه نواب مسطاب اشرف والافرمانفرما و جانشین حکومت هندوستان به جناب اشرف امیردوست محمدخان نگاشته‌اند و این مأموریت دوستدار دلیل است بر منظورات دوستانه که دولت انگلیس نسبت به دولت ایران دارد از اینکه به این زودی در مقام نصیحت والی افغانستان برآمده‌اند که اقدام و حرکتی ننماید که مایهٔ حق شکایت منصفانهٔ دولت اعلیحضرت پادشاه ایران گردد، چون اطلاع آن جناب جلالتمآب لازم بود زحمت داد.

فی ۱۳ شهر جمادی الاوّل ۱۲۸۰.

وزیر مختار و ایلچی مخصوص

اعلیحضرت پادشاه انگلستان

الیسن[۲]

سند شمارهٔ ۳۲

تاریخ: ۱۱ شوال ۱۲۸۰

فرستنده: طامسن وزیر مختار انگلیس در تهران

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: تذکر به شیرعلی‌خان دربارهٔ عدم تجاوز به سرحدات ایران

یادداشت اظهارات طامسن صاحب به تاریخ ۱۱ شهر شوال ۱۲۸۰

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۳۱۵. ۲. همان، ج ۱۶، سند ش ۳۱.

خلاصه شد که

لرد جان رسل نوشته است در پاسخ نامهٔ شیرعلی‌خان که بعد از فوت دوست محمدخان، کاغذ به فرمانفرمای سابق هندوستان نوشته بود، فرمانفرمای جدید جواب مشارالیه نوشته و تأکید کرده است که نگذارد به سرحدات ایران خلاف قاعده از طرف افغان و ترکمان بشود[1]

(حاشیهٔ نامه) ـ دوبار سیم تلغراف و قرقره به جهة نمونه به دارالخلافه آورده‌اند قرار بدهند ملاحظه نمایند.

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۶۱۰.

فصل سوّم

ایران و جانشینان دوست‌محمدخان

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

سند شمارهٔ ۳۳

تاریخ: ندارد (احتمالاً ۱۲۸۰ ق)

فرستنده: ناصرالدین شاه

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: نفرستادن سفیر به افغانستان

وزیر دول خارجه

عریضه‌ات رسید، در باب مأمور فرستادن به افغانستان از جانب دولت، وزیر مختار درست ملاحظه کرده است به هیچ وجه صلاح نیست. آن کاغذی که نوشته به حسام‌السلطنه از چاپار پس بگیر و به امین‌الدوله هم بنویس، شاه صلاح ندانست که مأموری از طهران به افغانستان برود. همان طور که سابقاً به حسام‌السلطنه نوشته شد او خود مأموری بفرستد، عیب ندارد مأمور حسام‌السلطنه برود هیچ عیب ندارد.

در باب تعارفاتی که وزیر مختار روس به مردم داده بدهند از قرار این سیاهه، آن کاغذ خط وکیل الملک را هم امین الشورا در مجلس خانه بگیرد از دبیرالملک بده، به وزیر مختار ببینند، اما کسی نفهمد.[۱]

سند شمارهٔ ۳۴

تاریخ: ندارد (احتمالاً ربیع الثانی ۱۲۸۰)

فرستنده: باقرخان فرستادهٔ ایران به هرات

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: شرح اوضاع هرات در زمان حکومت امیر محمد یعقوب خان

هو

سواد کتابچهٔ باقرخان

اخبارات هرات

حسب‌الامر مأمور شده از منزل کاریز گذشته، به خاک هرات که کوسویه باشد، وارد شدم. عطاء

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۱۲۸.

محمدخان حاکم کوسویه با یکصد نفر سوار تا نیم فرسنگ استقبال نمود. روز دیگر مشارالیه یک نفر سوار به جهت اطلاع به غوریان نزد سردار محمد علم خان حاکم غوریان که پسر سردار صید محمد خان و برادرزادهٔ امیر دوست محمدخان است، روانه نمود سردار مزبور هم یک نفر قوللر آقاسی به اتفاق پنجاه نفر سوار الی نیم فرسنگ به استقبال روانه نموده بود که وارد به غوریان شدم. سردار مشارالیه دو روز بنده را مهمانداری نمود. بعد از حرکت از غوریان یک نفر آدم معقولی را مهماندار به اتفاق روانه نمود الی هرات، قبل از ورود به هرات همان شخص مهماندار خود به جهت اطلاع قبل به هرات رفته و بعد از اطلاع سردار محمد یعقوب خان حاکم هرات ناظر نعیم‌خان پیشکار را با سردار غلام محمد خان که منسوب امیر است با الهیار خان جمشیدی و یکصد نفر سوار الی نیم فرسنگ به استقبال روانه نمود و از دروازهٔ عراق که از میان شهر و بازار گذرگاه است وارد گردیدم و متصل به عمارت چهار باغ که منزل خود سردار محمد یعقوب خان حاکم است، عمارت خوبی به جهت بنده منزل تعیین کرده بودند و به منزل که وارد شدم، خوانین که به استقبال آمده بودند به قدر یک ساعت در منزل بنده نشسته، بعد هر یک به مکان خود معاودت نمودند. بنده همان روز را تا روز دیگر عصری در منزل خود توقف داشتم که کسی به احضار بنده از جانب سردار حاکم نیامد و روز دیگر عصری ناظر نعیم‌خان، خود آمد به منزل بنده و بنده به او تعرض نمودم که تا به حال چرا سردار مرا نخواسته مگر از ورود من به اردوی امیر دوست محمدخان اطلاع ندارید، یک روز مرا دیر خواست، با او چه گفتگوها نمودم، ناظر نعیم‌خان عذرخواهی زیاد نمود و بعد مراجعت کرده و روز دیگر صبح سردار محمد یعقوب خان حاکم، مستوفی خود را به احضار بنده روانه نمود و بنده هم رفتم، بعد که وارد مجلس سردار شدم، سردار از جای خود حرکت نمود و بنده را در پهلوی خودش جای داد و لازمهٔ تعارف را به عمل آورد و اشخاصی که در مجلس نشسته بودند از این قرار است:

شاه قاضی عطاءالله خان باریک زئی که منسوب سردار و مباشر هرات است.

فیض محمدخان قلجه‌ئی که معلم وللّه سردار است، درس انگلیسی به سردار می‌دهد.

ناظر نعیم‌خان پیشکار، از اهل کشمیر.

جرنیلی که سرتیپ دو فوج است، اسم او فرامرز و از طایفهٔ کافری می‌باشد، ارگها و دروازه‌ها به او سپرده است.

کرنیلی که منصب او سرهنگی است، قلجه‌ئی.

چند نفر دیگر از خوانین افاغنه و ایماقه.

و دویست نفر هم سرباز که به زبان آنهاپیل تن باشد، در میان حیاط چهارباغ در پایین ارسی با یک نفر مشاق مشق می‌کردند، مشاقشان به زبان انگلیسی سربازها رامشق می‌داد و خوب هم مشق

می‌کردند، بعد از تماشای مشق، سربازان را مرخص نمود. در مقام گفتگو با سردار برآمدیم، احکامی که داشتم به سردار دادم سردار خود سر احکام را باز نموده به دست فیض محمدخان معلم داد، آن هم شروع به خواندن نمود بعد که به اتمام رسید، بلاتأمل عطاء الله خان ایستاده به یاوه‌گویی که آنچه نوشته‌اند دروغ است ما به ترکمان نه راه داده‌ایم و نه نوشته، درازای آنکه ما را دلداری و سر سلامتی بدهند در مقام مؤاخذه برآمده‌اند. این را که بنده شنیدم به او تعرض نمودم که این یاوه‌ها چه چیز است تو می‌گویی، کیستی و چه کاره که این حرفهای بی‌معنی را می‌گویی، امیر دوست محمدخان که آقای تو بود در نهایت ادب و حرمت با من حرکت نمود، اگر تو خیرخواه امیر شیرعلی‌خان باشی نباید برادرزادهٔ خود را دو روز قبل به غوریان روانه نمایی که سر راه به اهل قافله بگیرد و به قدر سیصد تومان از اهل قافله بگیرد و چهار پنج زن شوهردار را بی‌عصمت نماید و زنها را به هرات برگرداند و شوهرهای آنها ترک عیال خود کردند و به مشهد رفتند حال تو به این حالت موأخذهٔ دولتی می‌نمایی. بعد از اینکه سردار و اهل مجلس دیدند بنده زیاد برآشفته‌ام روی ملامت به او نمودند زیاده خجل شد و دیگر نتوانست سخن بگوید. بعد بنده به سردار گفتم یک نفر روانه نمائید برود به غوریان سردار محمد علم خان را بیاورد و آنچه گفتگویی دارید به مصلحت او با من تمام نمایید این اشخاص آدمی نیستند که به مصلحت اینها جواب به من بگوئید. سردار قبول نمود یک نفر آدم به تعجیل روانهٔ غوریان به احضار سردار محمد علم خان نمود. بعد از سه روز سردار مزبور وارد شد، بعد از ورود سردار محمد علم خان به هرات روز دیگر رفتم به منزل سردار محمد یعقوب خان، اشخاص مذکور باز با سردار محمد علم خان در مجلس بودند. بنای گفتگو در باب تاخت و تاز ترکمان که از خاک هرات به سرحدات خراسان برود نمودیم، در این بین سردار محمد یعقوب خان گفت یک نفر برود امام ویردی‌خان را بیاورد من گفتم سردار، امام ویردی‌خان که باشد، بعد معلوم شد که امام ویردی بیک سرجامی است که در سنهٔ ماضیه از مشهد فرار نموده به هرات رفته، بنده گفتم سردار معلوم است در افغانستان قطع رجال شده یک نفر آدم یافت نمی‌شود که با من گفتگو نماید. منحصر است باید امام ویردی خان سرجامی بیاید، سردار او را چه به حرف دولتی، کجا قابل مجلس است و چه داخل آدم است که او را به این مجلس می‌خواهید اگر او باید به شما لله‌گی نماید و چیزی به شما تعلیم نماید، خود در غیاب من از او دستورالعمل بخواهید،بعد به زبان خود به من بگویید. درین بین امام ویردی بیک خود داخل عمارت چهارباغ شد که بیاید به مجلس، بنده گفتم سردار بگوئید حکماً او را از چهار باغ بیرون نمایند که اگر او آمد، من از مجلس خواهم رفت و گفتگویی هم نخواهم کرد، همان ساعت سردار فرستاد او را از عمارت چهار باغ بیرون نمود. آخرالامر بعد از گفتگو قرار براین دادند که ما به قدر تکلیف خود جواب رقیمهٔ شاهزاده را می‌نویسیم، شما هم

آنچه زبانی فرمایش شده در باب سرحدات به امیر شیرعلی‌خان بنویسید، آن را با رقیمهٔ شاهزاده و نوشتهٔ هم ما از خود می‌نویسیم، می‌دهیم به چاپار که ببرند کابل، به جهت شما جواب بیاورد،بنده هم به تفصیل آنچه دانسته و مأموریت داشتم به جهت امیرشیرعلی‌خان نوشتم که سواد او به نظر اولیای دولت خواهد رسید و رقعهٔ پابه مهری هم که سردار محمد یعقوب خان به بنده نوشته به مضمون آنکه حال شما بروید یک نفر آدم بگذارید اینجا باشد، بعد از یک ماه دیگر جواب نوشتجات شما آمد می‌دهیم همان آدم شما بیاورد، بعد آن یک نفر را هم مصلحت ندانستند که در هرات بماند در همان رقعه باز نوشته‌اند که همان یک نفر هم برود درغوریان بماند تا جواب نوشتجات شما برسد همان رقعه به نظر اولیای دولت خواهد رسید و نقشه از شهر هرات الی کافر قلعه که آخر خاک هرات است و عبور طایفهٔ ترکمانیه به سرحدات[ای] خراسان از آنجا می‌باشد برداشته با نوشتجات به جهت امیر شیرعلی‌خان دادیم بروند، که دانسته و از روی بصیرت جواب بدهد. دیگر به قدر سی زوج مِلک، از جمله موقوفات سرکار فیض آثار در هرات است، مباشر او میرزا عبدالجبار تبریزی بود که در هنگام غارت هرات مقتول گشته و حاجی قوام الملک متولی باشی به جهت پسر او خلعت و نوشته ارسال کرده بود که بر جای پدرش مباشر باشد. به تحریک امام ویردی بیک، آن بیچاره با عیالش به طور حبس بودند و املاک سرکار فیض آثار را هم ضبط کرده بودند و منافع دو سالهٔ موقوفات را هم به قرار ذیل تقسیم نموده بودند که بنده از این مقدمه مطلع شدم و آنچه دیگر باقی مانده بود امام ویردی بیک سردار محمد یعقوب خان حاکم، عطاء الله خان، فیض محمد خان، معلم میرزا عبدالرزاق مستوفی، با سایرین تقسیم کرده بودند. بعد از اتمام کار خود دو روز پاپی این فقره شده، املاک را حکماً گرفتم به پسر میرزا عبدالجبار مباشر رد کردم و تعلیقه هم از سردار گرفتم به او دادم و او را در عمل خود برقرار نمودم و تنخواهی که تقسیم شده بود همه را گرفتم. با یک نفر آدم از مباشر تنخواه را برداشته به اتفاق خود به ارض اقدس آورده تحویل کارگزاران سرکار موهبت آثار نمودم و در سنهٔ ماضیه ده نفر شتر از اردوی قلندر آباد، خلیفه تیموری سرقت کرده به هرات برده بوده شترها را هم حسب الحکم گرفته، به صاحبانش رد نمودم و یوم ۲۲ شهر ربیع‌الثانی به اتفاق سردار محمد علم خان از هرات مراجعت نموده آمدیم به غوریان. اما در باب رفتار طایفهٔ ترکمانیه نسبت به هرات، این است که چند وقت قبل از آنکه بنده به خاک هرات وارد شوم، بیست و پنج سوار از طایفهٔ ساروق به الامانی[1] رفته بودند در پشت غوریان قراول غوریانی مطلع گشته بودند و به سوار خبر داده بود، سوار غوریان آنها را تعاقب کرده بود به قدر ده، دوازده نفر

---

۱. الامان = غارت و چپو که ایلات ترکمن می‌نمودند.

از آنها راگرفته بودند باقی فرار نموده بودند و همان ده، دوازده نفر ترکمانی راکه گرفته بودند، برده بودند به هرات و حاکم هرات هم آنها را به مهدی قلی خان جمشیدی سپرده بود که با اسرای هراتی که در سارُق است معاوضه نمایند و باز چند روز دیگر قبل آنکه بنده وارد شوم، پانزده سوار ترکمان از طایفهٔ تکه، هرات را تاخته بود در مراجعت به سوار روزنگ و شکیوان هرات برخورده بودند، سه نفر آنها راکشته و دو نفر هم زنده گرفته بودند، باقی ترکمان فرارکرده بودند و در یوم دهم شهر ربیع الثانی که خود بنده به هرات بودم پانزده سوار از مورک، که مروی هرات در آنجا سکنی دارند، به سر راه ترکمان رفته بودند و ترکمان یک نفر از آنها راکشته و هشت نفر را اسیر کرده، باقی مراجعت نمودند و در هیجدهم شهر ربیع الثانی شب ترکمان آمده بود به قلعهٔ زنگی صبا که یک فرسنگی غوریان است. هفت نفر چوپان آن قلعه را برد، در نوزدهم شهر مزبور ترکمان آمد قلعهٔ سنگ‌بست را که سه فرسنگی هرات است تاخت، پانزده نفر شتر و هشت نفر آدم برد و در بیستم شهر ایضاً ترکمان شب آمد در قلعهٔ برناکه دو فرسنگی غوریان است پنج نفر چوپان از آنها برد. در یوم ۲۳ شهر فوق که به اتفاق سردار محمد علم خان وارد غوریان شدیم اهل قلعه‌جات کلاً نزد سردار از دست ترکمان به امان آمدند که کسی از خوف ترکمان عقب گوسفند نمی‌رود چاره بکنید.در ۲۵ شهر مزبور، شب ترکمان آمد و ریخت در میان آسیاب غوریان و سه نفر آسیابان را بردند. باری رفتار و سلوک طایفهٔ ترکمانیه با اهل هرات این قرار است آشکارا تاخت و تاز نمی‌کنند لیکن به همین طورهای دزدی، آنها را به ستوه آورده‌اند و سوار درستی اهل هرات ندارند که چارهٔ آنها را نمایند. دیگر آنکه از یومی که امیرشیرعلی‌خان از هرات به کابل مراجعت نمود دو کاغذ نوشته یکی به سردار محمد یعقوب خان و یکی به سردار محمد علم خان، در این کاغذها تأکید و سفارش کرده بود که هرگاه مالی از سمت خراسان به سرقت به هرات بیاورند به محض اطلاع، همان مال را به همان آدم بدهند ببرند به خراسان و اگر هم از طایفهٔ ترکمانیه بخواهند از خاک هرات بگذرند، به عزم تاخت خراسان به قدر امکان مانع شوید، قسمی رفتار ننمایید که باعث رنجش و مایهٔ کدورت سرحدداران خراسان بشود از ما و همان کاغذها را به بنده دادند دیدم به همین تفصیل نوشته بود. به تفصیل گزارشات احوال امیر شیرعلی‌خان از روزی که از هرات به کابل مراجعت نمود، الی بیست و دویم شهر ربیع‌الثانی که بنده از هرات معاودت نمودم از قراریست که عرض می‌شود: امیرشیرعلی‌خان از هرات به سمت کابل روانه گردید، وارد منزل فراه شد، از جمله برادرهایی که همراه او بودند دو نفر فرار نمودند به محل حکومت خود رفتند. آن دو نفر یکی محمد اعظم خان حاکم کُرم محل طایفهٔ بنکش و کوهی می‌باشد که این دو طایفهٔ مردمان رشید و کارآمدی هستند و دیگری محمد اسلم خان حاکم هزاره‌جات و بامیان که طایفهٔ تاتاریه باشند. این دو نفر از فراه فرار نمودند، امیر شیرعلی‌خان محمد

شریف خان برادر دیگر خود راکه با او از یک مادر هستند در قراه حاکم نمود و خود روانه به سمت قندهار گردید سه منزل به قندهار مانده محمد امین خان که برادر دیگر او از یک مادر است، مرخصی حاصل نمود به جهت تدارک و سیورسات به قندهار وارد گردد و درصدد انجام مهمانداری برآید تا زمانی که امیر شیرعلی‌خان خواست داخل به شهر قندهار گردد، محمد امین خان او را ممانعت نمود، به این مضمون که اگر حال شما بخواهید با این جمعیت کابلی به قندهار داخل شوید اهل شهر متوهم می‌شوند. امیر هم در خارج شهر فرود می‌آید با جمعیت خود بعد امیر مشارالیه به محمد امین خان می‌گوید که باید تو خود با دو فوج خوب قندهار به اتفاق من بیایید به کابل، محمد امین خان به جواب می‌گوید من می‌آیم به این شرط، آن رفتاری که امیر دوست‌محمدخان نسبت به تو می‌کرد و تو را ولیعهد خود نمود و جمیع امورات را به تو تفویض کرد، تو هم نسبت به من همان رفتار را پیشه نمایی، امورات خود را به من واگذاری که اسم با تو باشد لیکن رسم با من. امیر مذکور به این قسم راضی نشد به طور رنجش از قندهار حرکت نمود به سمت کابل روانه گردید و محمد امین خان نه خود با او رفت و نه جمعیت همراه او نمود بلکه یک نفر هندو در قندهار گماشتهٔ امیر شیرعلی‌خان بود او راگرفت و یکصد و بیست هزار تومان پول نقد از او وصول نمود و آنچه ازکسان امیر در قندهار بود، بعضی راگرفته و بعضی دیگر را اخراج کرده و امیر شیرعلی‌خان از قندهار حرکت نموده، وارد شهر غزنین که شش منزلی کابل است گردید. از این سمت محمد اعظم خان با محمد اسلم خان که از قراه فرارکرده بودند با جمعیت و استعداد خود آمدند بالای غزنین، سردار را محاصره کردند. این دو برادر مزبور زمانی که خود بالای غزنین می‌آمدند یک برادر دیگر خود را با جمعیت به سمت کابل روانه کردند، آن هم رفته در کابل سردار محمدعلی‌خان پسر سردار شیرعلی‌خان را محاصره نموده، شهر کابل که پایین حصار باشد در دست اوست و بالاحصار در دست سردار محمدعلی‌خان می‌باشد و هر دو نزاع کلی با یکدیگر دارند و اطراف کابل به شدت مغشوش است که اهل قلعه‌جات به یکدیگر رفت و آمد نمی‌توانند بنمایند و در بین راه یکدیگر را لخت نمایند. محمد اعظم خان و محمد اسلم خان با سردار شیرعلی‌خان به طریق مذکور جنگ دارند. محمد افضل خان که پسر بزرگ امیردوست‌محمدخان و حاکم ترکستان است، برادرها را او تحریک کرده، اینکه خودش به سمت کابل نیامده به این سبب است که در باطن برادرها را به روی امیر شیرعلی‌خان بازداشت که اگر کاری از پیش بردند حکمرانی افغانستان با او باشد و اگر از پیش نرود بازمایهٔ اصلاح میان برادران خود، او بشود و سبب دیگر نیامدن او به سمت کابل این است که امیر بخارا در این نزدیکیها شهر قفان و تخت سلیمان را فتح کرده بود، غنیمت بسیار به دست آورده بود و جمعیت موجودی هم داشت، خبر فوت امیردوست محمدخان و اغتشاش افغانستان را هم شنیده بود اگر محمد افضل

خان به سمت کابل می‌رفت، همان جمعیت امیر بخارا می‌آمد بالای ترکستان و آن ولایت را می‌گرفت و ترکستانی که در دست آنها بود به کلی از دستشان می‌رفت محمد افضل خان این همه ملاحظه‌ها را کرده که از جای خود حرکت ننموده، دیگر آنکه پاینده خان پدر امیر دوست‌محمدخان بیست پسر داشته از قرار تفصیلات

محمد اعظم خان، وزیر فتح خان، نواب اسدالله خان، نواب صمد خان، سلطان محمد خان، عطاء محمد خان، تیمور قلی خان، عبدالجبار خان، یار محمد خان، صید محمد خان، امیر دوست‌محمدخان، پیر محمد خان، امیر محمد خان، پر دل خان، کهندل خان، طراتارخان، شیردل خان، رحیم دل خان، مهردل خان، جمعه خان.

نوزده نفر اینها فوت گشته یک نفر دیگر که جمعه خان باشد باقی است و در طیوره که از محالات غور است از زمان امیر دوست‌محمدخان در آنجا حاکم بوده، در این روزها عبدالغفور غوری جمعیت برداشته آمده بر سر جمعه‌خان با او جنگ دادند و والی میمنه هم در این زمان با افغانیه راه ندارد، منتظر است که چه شود. روزی که امیر شیرعلی‌خان از هرات می‌رفت به مهدی قلی خان جمشیدی منصب امین‌الدوله داد، یک برادر او را در هرات گذاشت و یک برادر او را با خود برد. منظور امیر این بود که خود مهدی قلی خان در هرات بماند مزبور خود را در هرات نگذاشت و خودش با آنچه خانه‌داری که از طایفهٔ جمشیدی که در هرات بود جمع نموده با خود به بالامرغاب برد، حال در خانهٔ خود نشسته تا چه شود. فتح الله خان فیروزکوهی هم به مثل او در خانه‌اش نشسته و پسر غرارخان با چند نفر دیگر از طایفهٔ ترکمانیهٔ در هرات نشسته خرج می‌گیرند، لیکن همه روزه دزدی خود را هم می‌نمایند. روزی که بنده می‌خواستم از هرات بیرون بیایم، هر دو فوج را خبر کرده بودند که در ارگ جدید مشق نمایند، بنده را هم خبر کردند که بروم تماشا نمایم، بنده هم رفتم بعد از مشق کاغذی آوردند که امیر شیرعلی‌خان نوشته بود اردوی موکب ما وارد کابل شد، محمد اعظم خان و محمد اسلم خان به رکاب ما وارد شدند و از کرده‌های خود پشیمان، ما هم تقصیر آنها را عفو فرمودیم. از این مضامین بسیار داشت اما همهٔ اینها بی‌معنی به نظر می‌آمد به واسطهٔ آنکه هنوز کاغذ را نخوانده اوّل مُهر او را ثابت می‌کردند، بعد آنچه معلوم کردم سوای همان کاغذ چیز دیگر معلوم نشد بعد که به اتفاق سردار محمد علم خان از هرات درآمدیم سردار گفت امیر که به غزنین رسیده بود محمد اعظم خان و محمد اسلم خان با جمعیت خود می‌خواستند بیایند سر راه امیر دو منزل به اردوی امیر مانده، خود امیر سوار شده و با ده نفر رفته به اردوی محمد اعظم خان و محمد اسلم خان به قدر بیست هزار تومان نقد و دو سه هزار تومان اسب و یراق طلا بخشیده به ایشان و پسرهای آنها و خود آنها را به اتفاق به کابل برده، صدق و کذب این حرفها معلوم نبود. آنچه باطناً فهمیدم این است

که نوکری که در هرات دارند از این قرار است، دو فوج سرباز بوده حال به قدر نهصد نفر باقی است، سوار کابلی از همه جهت دویست نفر و سی نفر هم توپچی، لیکن سرباز قدری فرار کرده، از روزی که بنده وارد هرات شدم تا روزی که بیرون آمدم صد نفر سرباز فرار کردند چند نفر هم به مشهد آمدند نوکر شده‌اند. در غوریان هم پنجاه نفر سوار و بیست نفر پیاده است. در کوهستان سوای عطاء محمد خان هیچ کس نیست و محمد شریف خان که در فراه حاکم است اگر فرصت بیابد خود را به هرات خواهد انداخت. از روزی که امیر از قندهار رفته تا روزی که بنده از هرات بیرون شدم پنجاه روز گذشته بود که یک نفر آدم از نزد امیر کاغذ نیاورده بود یک نفر آدم مسما به حسین چهارباغی، بیست روزه داوطلب گرفتند که برود خبر بیاورد، چهل و شش روز گذشته بود که خبرش هیچ نیامده بود آنچه بنده شنیدم محمد نام چاهی که پیشخدمت سلطان احمد خان بوده، حال پیشخدمت سردار محمد یعقوب خان است، او را از خود کرده بودم هر چیزی که می‌شنید به من می‌گفت، از آن جمله روزی که با سردار جواب و سؤال سرحدات را می‌کردم، شاقاسی عطاء الله خان به زبان افغانی به سردار گفت، مراقب باشید که سندی نباید داد و سردار هم در باب دادن سند اهمال کرد و رجوع کار را به کابل محول نمود. بعد که منزل آمدم از آقا محمد چاهی سؤال کردم که شاقاسی به زبان افغانی به سردار چه گفت، جواب داد که سه روز پیش از ورود تو به هرات آدمی از گماشتگان انگلیس آمد و گفت مراقب باشید که مبادا سندی بدهید و غفلت کنید و کار خود را بی‌پرده نمائید که ما هم نتوانیم از عهده برآئیم و یک نفر شمخالچی که سابقاً پیش خود بنده بود، حال پیشخدمت جرنیل است او هم هر اخباری که می‌شنید، بنده را اطلاع می‌داد. قورخانهٔ هرات از این قرار است:

باروت چهارده خروار بود و از پانزدهم شهر صفر روزی هفت من کوبیده می‌شود؛ سرب که الان دارند سه خروار است؛ گلولهٔ توپ چهار هزار عدد؛ فشنگ سربازی دوازده هزار تیر؛ شوره سه خروار؛ توپ بیست و چهار لوله؛ هیجده لوله توپ از سلطان احمد خان است و شش لولهٔ دیگر از خودشان است، دو توپ را شکستند یک خمپاره ریختند، یکی دیگر نشد اسباب و مصالح کار ندارند و دو هزار خروار غله دارند لیکن همهٔ سربازها را از همان غله خرج می‌دهند و تسعیر غله در هرات به این تفصیل است: گندم یک من نیم یک هزار و جو سه من نیم یک هزار، برنج یک من نیم یک هزار. و مردم هرات بسیار پریشان هستند، هیچ ندارند همه را تاراج کرده‌اند، اگر به عنف آنها را در هرات نگاه ندارند یک نفر نخواهد ماند.

دیگر اسامی پسرهای امیر دوست‌محمدخان:

وزیر محمداکبر خان فوت شده، محمدافضل خان، امیر شیرعلی‌خان، محمد اعظم خان، محمد اکرم خان فوت شده، محمد امین خان، محمد شریف محمداسلم خان، محمدحسن خان،

محمدحسین خان، احمدخان، ولی‌محمد خان، محمدزمان خان، محمدکریم خان، فیض‌محمد خان، محمدعمر خان، محمدیوسف خان، سیف‌الله خان، حبیب‌الله خان، محمدقاسم خان، محمدهاشم خان، محمدعظیم خان، محمدرحیم خان، غلام‌حیدر خان، محمدداود خان، محمدجعفر خان، محمدایوب‌خان.

دیگر آنکه اگر رأی اولیای دولت قرار گرفته باشد بخواهند در هرات کاری نمایند این‌طور بشود، نوع دیگر محال است، بلکه باعث ندامت خواهد شد. اما به این قسم اگر بشود، احتمال دارد کار از پیش برود بلکه یقین است. اوّل آنکه باید هر چه هراتی است با رؤسای آنها و سرباز مجیدخان و میرزا محمدحسین و عباس‌خان و سایرین آنچه هستند و سوار هزاره هر چه باشد به اتفاق یوسف‌خان روانه نمایند بروند. اما قرار رفتن این اشخاص از اینجا داده می‌شود که به چه طرز و طور بروند و سالور و سارُق از هرات روگردان است. می‌شود که به قدر دو هزار سوار از این طایفه به کمک هراتی و هزاره به زودی روانه نمود، کار آنها خوب از پیش می‌رود لیکن اگر خود هراتی، تنها به این کار بخواهد اقدام نماید، اوّل احتمال دارد که شهر به دست آنها بیاید و ارگ به دست آنها، بعد که آنها مطلع شدند اینها عقبه ندارند غالب می‌شوند و کار اینها پیشرفت نخواهد کرد و بلکه ندامتش کلی خواهد بود اما به این نوعی که عرض کردم اگر هزاره همراه باشد، شهر هرات به دست هراتی و هزاره خواهد آمد. سه چهار روز که شهر به دست آنها بماند به قدر پنج شش هزار کس از علی کوزائی و بردرانی و فارسی و سایر ایلات جمع خواهد شد آن وقت کار اینها خوب پیش می‌رود، لیکن از طرف کابل و قندهار به جهت آنها کمک نخواهد رسید و سربازی که در هرات است کلاً فرار خواهند نمود. دیگر به حسب ظاهر آنچه به قاعده درست می‌آید این بود که عرض شد باقی اختیار با اولیای دولت است. روزی که بنده وارد هرات شدم مردم پیغام دادند که اگر تو اقدام نمائی ما شهر را بر هم می‌زنیم. بنده گفتم ما چنان خیالی نداریم اما چنان جوابی به آنها نگفتم که نه مأیوس باشند و نه هم اگر کسی آنها را پیش کرده باشد [جلو فرستاده باشد] چیزی نفهمد. دیگر در هرات هم چو [هم چنین] مذکور شده که محمد اعظم خان و محمد اسلم خان آدمی روانه کرده‌اند پیش صاحبان انگلیس که به پیشاور هستند، بیایند به کابل صدق و کذبش را نمی‌دانم، العبدید برداله یقدر، دیگر آنکه از اوّل قوس [آذرماه] آنچنان مه‌دار می‌شود از شدت سرما و برف که یک نفر به قندهار نمی‌تواند بیاید. دیگر اسب و مالی از هرات برداشته بودند به مشهد آورده بودند، محض اطلاع در این روزها حسب الامر همان اسب و مال را گرفته به هرات روانه نمودم که به حسب ظاهر مایهٔ امیدواری آنها باشد.[1]

---

۱. همان، ج ۱۶، اسناد ش ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲.

سند شمارهٔ ۳۵

تاریخ: ۹ ربیع الاوّل ۱۲۸۱
فرستنده: سفارت ایران در پطرزبورگ
گیرنده: وزیر امور خارجه
موضوع: انعکاس مأموریت وزیر جنگ ایران در روزنامه‌های انگلیس و روسیه

خدایگانا، این اوقات روزنامه‌ها زیاد در خصوص مأموریت جناب سپهسالار و فرستادن قشون به طرف کوکلان و یموت حرف می‌زنند یکی از روزنامه‌های انگلیس نوشته بود که در ژورنال پطرزبورغ هم مضمون همان روزنامه را چاپ کرده بودند، نوشته بود باید دانست که اصل مقصود دولت ایران از مأمور کردن وزیر جنگ میرزا محمدخان نه تنها از برای آرام کردن سرحدات استرآباد است، بلکه عمدهٔ خیال دولت ایران این است که بعداز آنکه وزیر جنگ آن صفحات را آرام کرد باقشون و استعداد خود رفته در خراسان به شاهزاده سلطان مراد میرزا ملحق بشود تا متفقاً به طرف افغانستان بروند. چون فهمیده‌اند که در میان اولاد دوست‌محمدخان نفاق است می‌خواهند کار خودشان را در افغانستان قدری پیش ببرند. این‌طور نوشتن روزنامهٔ انگلیس معلوم است از خیالات انگلیسها بروز کرده است والا روزنامه‌نویس از کجا این فقره‌ها را استنباط کرده است، حضرات روسها در میان صحبت می‌گفتند نوعی شود که این دفعه به قشون ایران چشم زخمی نرسد، در بیرون شهر استرآباد با وجود اینکه سپهسالار آنجا بوده است ترکمانها اسیر برده‌اند گویا این فقره‌ها را از طهران به حضرات نوشته‌اند. انشاءالله کمال نظم را در آن صفحات جناب سپهسالار خواهند کرد از این‌گونه چیزها زیاد در طرف لهستان اتفاق افتاد جای ایراد حضرات نخواهد بود زیاده چه جسارت کند.[1]

مورخهٔ ۹ شهر ربیع الاوّل ۱۲۸۱

[حاشیهٔ نامه] به نظر اقدس همایون خواهد رسید

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۵۴۷

سند شمارهٔ ۳۶

تاریخ: ۲۶ رجب ۱۲۸۱

فرستنده: احتمالاً کنسولگری ایران در بمبئی

گیرنده:وزارت امور خارجه

موضوع: گزارشی از اوضاع و احوال افغانستان

خدایگانا، اخبار معاودت امیر شیرعلی‌خان از سفر ترکستان و طرز حرکات او با افضل خان در آنجا و بعد از ورود به کابل و جوابهای خان بخارا به سفیر شیرعلی‌خان به جهت ندادن پسر افضل خان و اغتشاش ترکستان بعد از معاودت شیرعلی‌خان و اختلاف سردارهای افغانستان و سرکشی سردار محمد امین خان حکمران و استیلای او به فراه و تهیهٔ امیر شیرعلی‌خان به جهت دعوا با برادر و سایر احوالات افغانستان به نحوی است که در کتابچهٔ که از اخبار انگلیسی ترجمه شده ثبت و ضبط است و از احوال ایام قدیم ایران که با روس دعوا بود و صاحب مَنصبان انگلیسی متصدی جنگ بودند و اغتشاش ایام خاقان خلد آشیان که وزارت با حاجی بود و انتظام و ترقی ایران در عهد شاهنشاه جم جاه اسلامیان پناه روح العالمین فداه و تسلط وزرای مختار روس و فرانسه در دارالخلافه و ضعف و بی‌قدرتی وزیر مختار انگلیس که حال مقیم دارالخلافه است و بی‌نظمی و بی‌قوتی دولت روم نیز شرحی نوشته‌اند و آن کتابچه لایق آن است که از نظر مبارک بگذرد و از نزدیک شدن روسیه ازولا ترکستان به افغانستان و هندوستان، انگلیسها زیاد متفکر هستند و لشکرهای زیاد به طرف سرحدات پنجاب و پیشاور فرستاده و می‌فرستند و در طرف پنجاب با اهل کوهستان بوتان هم دعواء دارند و خیلی می‌خواهند که شخص با وجودی مثل دوست‌محمدخان در کابل باشد که او را در افغانستان، سد در طریق هندوستان که روسیه در پیش گرفته است نمایند لیکن چه فایده که هنوز افغانستان در انقلاب است و به نحوی که دوست‌محمدخان به همه جا استیلاء داشت، شیرعلی‌خان ندارد و هر روز جنگ و دعوا با برادران خود دارد، از کار افضل خان فراغت کامل حاصل نکرده، گرفتار جنگ قندهار است و از قراریکه در توشتجات معلوم می‌شود خود شیرعلی‌خان هم بالفعل کمال خوف را از نزدیک شدن روسیه دارد واز قراری که مشهور است گویا خیال روسیه این است که عجالةً از خاک بخارا گذشته در تبت و اطراف کشمیر مقعلی به دست آورده در آنجا استعداد فراهم کرده منتظر و مترصد فرصت به جهت دخول به خاک افغانستان و هندوستان باشد. سردار اعظم خان برادر شیرعلی‌خان که از ترس به پیشاور گریخته بود، گورنر جنرال این روزها در دستگاه کاری به جهت او مقرر کرده است و همهمهٔ ضعیفی است که گورنر جنرال به جهت اغتشاش افغانستان می‌خواهد که یکی از پسران شاه شجاع را به امارت تعیین نموده به وزارت اعظم

خان به افغانستان بفرستد که انتظام امور آنجا را بدست آورده و آن مملکت را آرام نماید و حال همهٔ خیال انگلیس متوجه استحکام افغانستان است به سبب روس و بعضی در اینجا می‌گویند که تا به حال دولت انگلیس ممانعت دولت علّیه را از استیلای به هرات و افغانستان به این بهانه می‌کرد که مبادا بالمآل دولت روس از آن قسمت به هندوستان برسد حال که روسیه از راه ترکستان راه خود را باز نموده و خیلی هم نزدیک شده و به هیچ وجه احتیاج به راههای دیگر ندارد، حال دولت انگلیس را چه حرف بی‌حساب است به جهت ممانعت دولت علّیه درگرفتن هرات که ملک خراسان است و سایر افغانستان که همیشه تابع ایران بوده‌اند و این وقت که روسیه در ترکستان است و خوانین ترکستان و افغانستان هر یک به سببی به حال خود گرفتار و پریشان روزگارند و امنیت به کلی در این مملکتها مفقود و رعیت در تعب است، پول کم و گرانی همه جا را فرا گرفته، وقت خوبی است که بهتر از این کم اتفاق می‌افتد اگر دولت علیه به ملک‌گیری برخیزد جمیع افغانستان را به حیطهٔ تصرف می‌آورد. به خصوص هرات را که لشکر و استعداد درستی ندارد و رعایای آنجا خوش دل از حکام حال نیستند و مثل محمد امین خانی در قندهار سر راه شیرعلی‌خان را گرفته و اغلب سردارها و برادرها و رعیت با شیرعلی‌خان بد هستند و اغتشاش اطراف و اکناف آن ممالک را فرا گرفته اگر افاغنه مطمئن به آن شرط عهدنامه[1] نبوده و در فتح هرات پاره‌ای چیزها مشاهده نکرده بودند و سلطان احمد خان نمرده بود و یا هرات به دست شاهنواز خان بود جمیع افغانستان بی‌دعوا حال مال دولت علیه بود و شیرعلی‌خان فراری، لیکن همهٔ قوت قلب امرای افغانستان به آن شرط عهدنامهٔ انگلیس است و هیچ استبعاد ندارد که دولت انگلیس ظاهراً هم بنای دخل و تصرف در امور افغانستان بگذارد از ترس روسیه و بی‌دخلی دولت علّیهٔ ایران به آن ممالک به حالت اوّل باشد. مورخهٔ ۲۶ رجب المرجب ۱۲۸۱.[2]

[حاشیهٔ نامه] بعرض حضور اقدس خواهد رسید.

سند شمارهٔ ۳۷

تاریخ: ۴ ذیقعدهٔ ۱۲۸۱

فرستنده: علاء السلطنه کنسول ایران در بمبئی

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: گزارشی از موقعیت مساعد دولت ایران در افغانستان

---

۱. مراد فصل ششم عهدنامهٔ ایران و انگلیس (عهدنامهٔ پاریس) است.

۲. همان، ج ۱۶، سند ش ۳۸.

هو

خدایگانا، اخبار افغانستان و کیفیت فراهم آمدن مقدمات جنگ فیمابین شیرعلی‌خان و محمد امین خان و استیلای لشکر روسیه به صفحات ترکستان به نحوی است که در کتابچهٔ ترجمه مندرج است و از قراری که میرزا احمد مذکور می‌نمود روسیه کمال حسن سلوک را در خوقند و توابع آن به خرج می‌دهد و مشغول ساختن راهها و بنای احداث عمارات در جاهایی که لازم است دارند و مردم ترکستان به سبب جلب نفع خود و خوش رفتاری روسیه نهایت رضامندی را از آنها دارند و به میل خاطر در سلک عساکر روسیه منسلک می‌شوند که حالا جمع کثیری از ترکستانی لشکر دارد و هر روزه هزارها عمله به جهت ساختن راهها و غیره به مزدوری جمع می‌نماید. علی‌العجاله تا اورگنج خیال آمدن را دارد و به تسخیر ملک تبت خیلی مایل است و با خان بخارا دوستی را محکم ساخته است که هر خواهشی از خان بخارا بکند صورت انجام می‌گیرد گویا پول و اسباب زیاد به خان بخارا تعارف نموده است. ظاهراً سفیر روس هم نزد شیرعلی‌خان آمده، شاهرخ خان را هم به طور یقین خان بخارا کشته است و خاک افغانستان به جهت اغتشاش و اختلاف میان اولاد دوست‌محمدخان کمال تزلزل را دارد و قطع امنیت و آسودگی از رعایا شده است وکلات را هم محمد امین‌خان گرفته تصرف نموده است و شیرعلی‌خان با وجود بودن در حالت تزلزل امید کلی دارد که قندهار را به تصرف خود درآورد و پول هم در دستگاه حکمران کابل مثل اکسیر اعظم شده، لشکریان همیشه در تقاضای مواجب هستند و تدارک سفر قندهار هم پول می‌خواهد. علاوه بر اینها مفت گرفتن افضل خان و تصرف چند شهر از ترکستان به جهت او هم این‌قدر شده که هر ساله مبلغ چهار لک پول و سایر ملزومات ملک‌داری از کابل باید به جهت محافظت ترکستان مایه بگذارد و بخت اولاد دوست محمدخان مساعدت دارد که با این حالت فلاکت و گرفتاریشان، دولتی از خارج در فکر گرفتن هرات و افغانستان نیست و اگر بود بی‌زحمت جنگ همهٔ افغانستان و ترکستان را به تصرف می‌آورد و به سهل حتی تخم اولاد دوست‌محمدخان در صفحهٔ روزگار نمی‌گذارد. اگر ملاحظهٔ مصالحهٔ انگلیس به جهت دولت علّیه نبود، هیچ وقتی بهتر از حالا به جهت گرفتن هرات و افغانستان و غیره نبود، بدیهی است اگر خیال دولت انگلیس در مقابل دولت حائل نبود اولیای دولت علّیه، ممالک به این خوبی را در دست جمعی مجهول و مفلوک نمی‌گذاشتند، هیچ نمی‌کردند اقلاً استیلاء به هرات و قندهار اگرچه به سازش با محمد امین خان هم بود حاصل می‌شد و بعد از کیفیت سلطان احمد خان، خوانین افغانستان یک نوع حالت یأس هم از دولت علّیه پیدا نموده‌اند وگرنه اعظم خان و غیره پناه به دولت انگلیس نمی‌بردند، استمداد از دولت علّیه مثل سابق می‌کردند. شاهنوازخان، همچنان هنوز

در قید شیرعلی‌خان است و محمد عمرخان هم همراه اوست هر قدر او را تکلیف بیرون رفتن می‌نمایند قبول نمی‌کند، می‌گوید از شاهنواز خان دست نمی‌کشم. تا به حال دولت انگلیس به ملاحظهٔ حالت روس نمی‌گذاشت دولت علّیهٔ افغانستان را تصرف بنماید. حال که دولت روس از جای دیگر سر بیرون کرده حالا دیگر در ممانعت دولت علّیه چه عذر دارند. غلط مشهور است که حسب الخواهش روس دولت علیه مرو و سرخس را به آنها داده، مورخهٔ ۴ شهر ذی‌القعده الحرام ۱۲۸۱.[۱]

[حاشیهٔ نامه] و دولت انگلیس حالا ملاحظهٔ مآل کار اولاد دوست‌محمدخان را می‌کند که کدام یک بر دیگری غلبه نموده، در حکومت همهٔ افغانستان می‌شود که آن وقت هربند و بستی را لازم بوده باشد با او نماید و حالا تماشا می‌کند.

[مهر پشت نامه] محمد علی

سند شمارهٔ ۳۸

تاریخ: ندارد (احتمالاً ۱۲۸۳ ق)

فرستنده: امیر افضل خان امیر افغانستان (پدر عبدالرحمان خان)

گیرنده: ناصرالدین شاه

موضوع: اظهار اطاعت از دولت ایران

بنده پناها فدایت گردم

از آنجا که بر مخلصان اخلاص بنیان، لازم و واجبست که همواره اوقات، شاهد اخبارات را صداقت محلی ساخته، به موقف حضور به جلوهٔ ظهور در آورد. بنابر آن بر صحفهٔ عرض ترسیم می‌سازد که در این وقت به عون عنایت خداوند متعال و به یمن بخت فیروز شهنشاه جم جاه بی‌همال، امورات احمد شاهی صورت وصول و انجام یافت. دولتخواه تارقبهٔ وجود به قید حیات باشد، هرگز چنگ امیدواری از عروة الوثقی خدمتگذاری دولت ابدمدت روزافزون، نخواهد کشید و شیوهٔ جان نثاری و خدمتگذاری در طریق بندگی شوکت لایزال که از انفصام لها منفصم نخواهد کرد. استدعا آن است که همواره شیوهٔ بنده‌نوازی منظور نظر التفات والا بوده، این بندهٔ ارادات قرین را با صدور رقیمه‌جات مطاعه و ارجاع خدمات لازم الاطاعه، بین الاقران مباهی دارند که در تقدیم

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۴۱۹.

خدمات شرایط بندگی خود را بیش از پیش به منصهٔ ظهور برساند زیاده چه مصدع شود، فی امرکم مطاع.[۱]

[مهر پشت نامه] امیر افضل

سند شمارهٔ ۳۹

تاریخ: ۱ ربیع‌الثانی ۱۲۸۴

فرستنده: علاء السلطنه کنسول ایران در بمبئی

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: تبلیغات انگلیسها علیه تمرکز قشون ایران در خراسان و رابطهٔ ایران با امیران افغانستان

خدایگانا از قراریکه در اخبار نوشته‌اند، امور افغانستان کماکان باقی بلکه مغشوش‌تر است و امیر شیرعلی‌خان به سبب قلت استعداد و عدم موافقت فیض محمد خان هنوز مستعد دعوا نشده، امیر افضل خان در کابل منتظر و مستعد مقابله با خصم است و امیرشیرعلی‌خان مجدداً امینی به دربار معدلت مدار به جهت اظهار عبودیت فرستاده و کمال احترام در حق امین مزبور مبذول افتاده و به سبب تسامح و تعلل دولت انگلیس، اعلیحضرت پادشاه ایران به ملاحظهٔ اغتشاش افغانستان لشکری مستعد در خراسان فراهم آورده که به اقتضای وقت به خیال هرات حرکت کند و لشکر روس به مرو رسیده و این سفر شاه بی‌اطلاع دولت روس نیست و دیگر به موجب کاغذی که از پیشاور نوشته بودند کارگزاران انگلیس به شیرعلی‌خان وعده‌ها کرده‌اند که صدق و کذبش چندان معلوم نیست. با وجود آنکه سلطان حبشه چند نفر از مأمورین انگلیس را گرفته حبس نموده بعضی مُردند و برخی هستند هر قدر کاغذ تملق و تحف و هدایا فرستاده‌اند مفید نشد. اشتهار دعوا داده‌اند که به جنگ سلطان حبشه می‌رویم که شاید ترسیده محبوسین را مرخص کند او هم هیچ اعتناء نکرده حضراتهم جنگ را موقوف داشته‌اند. در حالی که زورشان نمی‌رسد به این نحو کتک خورده و نمی‌کشند و در جای دیگر این همه معرکه‌ها به جهت هرات شده و گفتگوها که به جهت بودن لشکر در خراسان می‌کنند و به هیچ وجه حق گفتگو ندارند. اگر به ملاحظهٔ روس از استیلای دولت ایران به افغانستان مشوش بودند حال که روس خود آمده و آنچه دلش خواسته کرده و می‌کند. حالا چرا دولت را در تصرف ملک خود ممانعت می‌نمایند، غرهٔ شهر ربیع‌الثانی ۱۲۸۴.[۲]

[حاشیهٔ نامه] به عرض حضور اقدس همایون رسید

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۳۰. ۲. همان، ج ۱۶ سند ش ۱۹۱.

[مهریشت نامه] محمدعلی

سند شمارهٔ ۴۰

تاریخ: ۱۸ جمادی الاوّل ۱۲۸۴
فرستنده: علاء السلطنه کنسول ایران در بمبئی
گیرنده: وزیر امور خارجه
موضوع: اوضاع افغانستان و جنگ شیرعلی‌خان با افضل خان

نمرهٔ ۱۲

خدایگانا، از قراری که نوشته بودند هنوز دعوا در افغانستان نشده و تأمل شیرعلی‌خان به دستور العمل کارگذاران روسیه است کار افضل خان چندان رونقی ندارد و در آن صفحات زیاده از شهر کابل جایی در تصرف او باقی نیست و در اطراف و نواحی احدی اعتناء به حکم او ندارد. چون اهالی کابل و غیره شنیده‌اند که پسر شیرعلی‌خان، یعقوب خان والی هرات به جهت خاک بوسی به حضور همایون مشرف شده منتظراند که چگونه مراجعت نماید و چشم و گوش مردم همه به طرف ایران است و خان بخارا نیز بعد از فراهم آوردن استعدادی که در ضمن عریضه‌جات مورخهٔ سیم شهر حال عرض شده دعوایی نموده‌اند، ابتدا غلبه بر روسیه می‌کند لیکن بالمآل مغلوب شده گریخته، بخاراییان در دروازه را بسته مقرر نموده بودند که او را راه ندهند، به هزار وسیله و التماس داخل بخارا می‌شود. زیادی کوشش و اصرار خان بخارا در نقض عهد و دعوا با روسیه تاکنون آنچه شده موجب مزید استیلای روسیه گردیده و روسیه هنوز از حدود سمرقند تجاوز ننموده تا بعد چه شود هیجدهم جملادی الاول ۱۲۸۴.[1]

[مهر پشت صفحه] محمد علی

سند شمارهٔ ۴۱

تاریخ: سوّم جمادی الثانی ۱۲۸۴
فرستنده: علاء السلطنه کنسول ایران در بمبئی
گیرنده: وزیر امور خارجه

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۴۴.

موضوع: روابط امیر شیرعلی‌خان با ایران، روس و انگلیس

جلالتمآبا

خدایگانا، ترجمهٔ کاغذ و پیغامات شفاهی امیر شیرعلی‌خان که پیش از وقوع دعوا بـه جـهت وکیل انگلیس مقیم کابل فرستاده است، در جوف پاکت عریضه‌جات از لحاظ مبارک گذشته دریافت خواهند فرمود که چگونه اظهار خصوصیت با دولت انگلیس نموده، چنان‌که در عریضه‌جات قبل عرض شده، عقیدهٔ جمهور انگلیسیها و غیره این بود که امیر شیرعلی‌خان با دولتین ذی شوکتین ایران و روس بند و بستی در باب هرات و افغانستان نموده و شرط نامه سپرده و آن دو دولت ذی شوکت در مقام حمایت او هستند و در ترجیح افضل‌خان به امیر شیرعلی‌خان ملامتها بـه گـورنر جـنرال می‌کردند. بعد از وصول پیغام و کاغذ مردم دوفرقه شدند بعضی از روی اعتقاد صـاف، مـضامین پیغامها و کاغذ را محض صدق تصور نموده، بر ملامت سرجان لارنس افزودند که با وجود این نحو وفاداری امیر شیرعلی‌خان چرا گورنر جنرال هنوز هم در مقام معاونت او برنمی آید و برخی را اعتقاد این است که همین پیغامها و کاغذ نوشتن امیر شیرعلی‌خان و اظهار خصوصیت نمودن بـا دولت انگلیس دلیل قوی است به بندوبست نمودن و ارادت باطنی او به دولتین ذی شوکتین و یقین دارند که به اندک فرصتی امیر شیرعلی‌خان به تقویت دولتین استعداد جدیدی فراهم نموده، بلکه لشکر روس با او همراه آمده به جهت تسخیر کابل خواهد آمد. پر واضح است که بعد از این ممکن است هر دولتی که به خیال تصرف هرات و تسخیر افغانستان باشد، امیر شیرعلی‌خان، اسباب کار خوبی به جهت او است. هرچند و بست و شرط و عهدی بکنند، به اشد رضا، امیر شیرعلی‌خان قبول نموده تا جان دارد کوشش و جان فشانی خواهد کرد. زیاده چه جسارت شود، مورخهٔ سیم جمادی الثـانیه ۱۲۸۴[۱]

[مهر پشت نامه] محمد علی

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۶۶.

سند شمارهٔ ۴۲

تاریخ: ۷ ذی القعدهٔ ۱۲۸۴

فرستنده: علاء السلطنه کنسول ایران در بمبئی

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: اوضاع افغانستان و ترکستان و تغییر سیاست انگلس در برابر ایران

خدایگانا از قراری که از افغانستان نوشته بودند عبدالرحمن خان بعد از تشیید مبانی اتحاد با امیر شیرعلی‌خان جمعی را به‌کشتن اعظم خان تحریک کرده‌اند که منتظر فرصت بودند تا روزی که اعظم خان در یکی از باغات بیرون شهر کابل که مهمان بودند معاودت به شهر می‌نمایند و در وقت پیاده شدن از اسب گلوله به او رسیده همان جا بی‌جان بشود. بندگان خدا از ظلم و تعدی و شکنجهٔ او، خلاص شوند. امیر شیرعلی‌خان هم با لشکر مستعد در فراه بوده است و خیال قندهار داشته است. از ترکستان تازه ننوشته‌اند جز اینکه روسیه کماکان مشغول زیاده نمودن استقلال و استحکام امور خود در آن صفحات هستند و بعضی از مردم اینجا را عقیده بر این است در این وقت که روسیه بر اکثر بلاد ترکستان مستولی شده و همه روزه در خیال وسعت حکومت خود در ترکستان است و اهالی آن صفحات هم از بیم استیلای آن دولت در خوف و تزلزل به سر می‌برند و در این فکر هستند که خود رأساً علم دولت اسلام راکشیده، به امن و سلامت به سر برده، مطیع کفر شوند. چگونه دولت علّیه با وجود لشکر مستعد آسوده چنین موقعی را از دست داده، به فتح بلاد نمی‌پردازند که در ترکستان و افغانستان و غیره با روسیه همسایهٔ شوند و خیلی جاهای بهتر از هرات است که حالا با سهل وجهی و اندکی حرکتی به تصرف اولیای دولت علّیه در می‌آید و دولت انگلیس را هم هیچ وجه حرفی نیست بلکه در این وقت که روسیه نزدیک به افغانستان می‌آید، به جهت گرفتن هرات و غیره بندوبستی جدید با دولت انگلیس می‌توانند نمود. اگر اولیای دولت علّیه این موقع را از دست داده به مسامحه بگذرانند، اندکی نمی‌گذرد که روسیه در خراسان هم‌خاک با دولت علّیه می‌شود و عیوب این همسایگی در طرف مشرق با روسیه. زیاده از حد تحریر است زیاده جسارت خواهد بود، مورخهٔ هفتم شهر ذی‌القعدة الحرام ۱۲۸۴.[۱]

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۲۸۷.

سند شمارهٔ ۴۳

تاریخ: ۲۰ محرم ۱۲۸۶

فرستنده: علاء السلطنه کنسول ایران در بمبئی

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: شایعات و اخباری مبنی بر لشکرکشی ایران به هرات

در عریضه‌جات سلخ شهر ذیحجة الحرام در باب حرکت لشکر نصرت اثر به طرف هرات مختصر عرض شد. الحال به طوریکه در اخبار تفصیل داده‌اند به عرض می‌رساند خطی که از بابت ایرانیان نوشته این است که در اوّل این ماه خبر به کابل رسید که امیر اعظم خان چندی در آب سیستان متوقف و روانهٔ مشهد مقدس شده، چهل هزار لشکر ایرانی وارد مشهد مقدس شده که از آن جمله ده هزار نفر را حکم شده که روانهٔ هرات شده باشند و ایرانیان به اعزاز و احترام تمام امیر اعظم خان را پذیرایی نموده و متعهد اعانت او شده‌اند و نیز مشهور است که اظهار نموده‌اند چون امیرشیرعلی‌خان که پسرش سردار محمد یعقوب خان از جانب امنای دولت علّیه به رتبهٔ جلیل و منصب نبیل میرافاغنه مخاطب شده بود با انگریزان ساخته و به ایشان گرویده، لهذا او را به حال خودش واگذار و از مراعات حال او کناره گرفتند و امیر اعظم خان را مطمئن به خاطر ساخته که در اعزاز وی حتی‌المقدور کوشیده و مواظب هستند که به اعانت ایرانیان به فلک نازان و بر خصم خیره تازان گردد و نیز اشتهار یافت که هشت هزار لشکر ایرانی به سرداری شهنوازخان از مشهد مقدس حرکت و وارد کوهستان که موضعی است در سر راه هرات شده و همچنین به سردار محمد یعقوب‌خان در همان روز خبر رسیده که ایرانیان هرات را محصور ساخته‌اند و دیگر نوشته‌اند که غبار نقار فیمابین سردار محمد یعقوب خان و سردار محمد اسماعیل خان ارتفاع یافته، محمد اسماعیل خان پرزور، بی‌دماغ و آشفته شده، امیر شیرعلی‌خان مادر عبدالله خان را طلبیده، گفته که سردار محمد اسماعیل خان را استمالت داده از غیظ و طیش فرو آورد و به او سفارش کرده که محلی به سردار محمد یعقوب خان بگذار چه اینکه خدمات شما در پیشگاه امیر شیرعلی‌خان جلوهٔ ظهور و بروز دارد و چون از سفر برگردد سفارش شما را خواهم نمود، تو در نزد من گرامی‌تر از عبدالله خانی و لهذا خلعت نیز به او مرحمت شد، ولی با این همه ریشخند و ملاطفت از حالت گرفتگی و پریشانی نیفتاد و مطلقاً تبسمی ننمود، بالجمله نه غرض آن زن از این استمالت کردن معلوم شد و نه افاقه کردن تدبیرات او، لیکن همین‌قدر کار خوبی نمود که به دفع نیران فتنه پرداخت و آتش افروخته

را مرتفع ساخت. مجملاً به طوری‌که معلوم و مبرهن است که در این غیبت امیر شیرعلی‌خان فتنه و عداوتی در میان اعقابش روی داده و هوایدِ شده تا چه شود، مورخهٔ بیستم شهر محرم‌الحرام سنهٔ ۱۲۸۶[1]

[مهر پشت نامه] رب بختی به محمد و علی

سند شمارهٔ ۴۴

تاریخ: ۲۴ شعبان ۱۲۸۶

فرستنده: کنسولگری ایران در بمبئی

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: گزارشی از بازتاب سفر نمایندهٔ ایران به کابل و اوضاع افغانستان

نمرهٔ ۶۳

هو الله تعالی

خداوندگارا، از قراری که در اخبار بمبئی نوشته‌اند، نواب مستطاب حشمت الدوله حکمران خراسان چندی قبل کاغذی به محمد یعقوب‌خان پسر امیر شیرعلی‌خان نوشته و از جانب دولت علّیه به سبب مشارالیه اظهار مرحمت نموده است و نیز شخصی که از جانب دولت علیه به سمت ایلچی‌گری به کابل رفته، اهل تشیع زیاده از درجه با او رفت و آمد داشته بر او گرویده‌اند و این معنی منافی با رأی امیر شیرعلی‌خان بوده، قدغن نموده که احدی با مشارالیه رفت و آمد نماید و شخصی را در خانهٔ او گذاشته که اخبار واقعه و اشخاصی راکه می‌آیند در خانهٔ ایلچی مستحضر شده و به امیر مزبور اطلاع دهد و از این جهات بسیار از ایلچی متوهم شده است و اعتمادی که باید داشته باشد ندارد و محمد افضل‌خان که یکی از سرکرده‌های معتبر است با امیر مزبور بنای مخالفت و سرکشی را گذاشته و امیر هم دوفوج و سه عراده توپ و پانصد نفر سوار به منازعه محمد افضل خان فرستاده است و هزار نفر هم به جهت جمع‌آوری مالیات به بعضی ایلات هزارهٔ متوقف کابل مأمور کرده که هم مالیات و باج را اخذ نمایند و هم اشخاصی راکه قدری خیال مخالفت و شرارت و سرکشی دارند تنبیه نماید. نوشته‌اند مختصراً، کاربر امیر شیرعلی‌خان از همه جهت بسیار تنگ شده و مشکل است بتواند با آنها در مقام منازعه برآید و به واسطهٔ بستگی او با دولت انگلیس، اهل مُلک باطناً از او رنجش حاصل نموده و گذشته از آن چون مواجب و جیرهٔ لشکری را نداده و جاگیرات که محل تیول

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۱۳۱.

حضرات باشد از دست آنها خارج کرده است از این جهت لشکری بسیار از وی سرد شده است و عمدهٔ مسفدهٔ ملکی او را از این می‌دانند و بدخشان که تازه بدست امیر شیرعلی‌خان آمده، سردار و حاکمی که آنجا گذارده است با یکدیگر منازعه و مخاصمه دارند و به رعیت آنجا زیاده از حد تعدی و اجحاف شده حتی قلیلی از اهالی آنجا فرار نموده به اطراف کابل آمده‌اند و امیر سابق الذکر از این معنی خوشوقت و خرسند شده غدقن نموده که بدون اسلحه به هیچ وجه راه نروند و ترکمانهایی که در آقچه گذارده قریب به دو هزار گوسفند از آن حدود غارت نموده و سر حد کابل را بسیار مغشوش نموده‌اند. دیگر سبب بدگمانی امیر شیرعلی‌خان از ایلچی دولت علیهٔ ایران به جهت پاره‌ای از نوشتجات او بوده که از دولت برده و یکی دیگر کثرت مراودهٔ مردم با او، سبب رنجش محمد یعقوب خان از امیر شیرعلی‌خان این بوده که بستگان و لشکری او را حکم کرده از هرات بیایند و لشکری سپردهٔ محمد افضل خان را به هرات فرستاده است. این اخبار را سر بسته نوشته‌اند دیگر صحت وسقمش معلوم نیست زیاده جسارت نماید، فی ۲۴ شعبان ۱۲۸۶.[1]

سند شمارهٔ ۴۵

تاریخ: ۷ شعبان ۱۲۸۹

فرستنده: کنسول ایران در بمبئی

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: روابط یعقوب خان با پدرش شیرعلی‌خان

نمرهٔ ۳۳۵

خداوندگارا، از قراری که از کلکته خبر رسیده در اخبار ۲۱ سپتامبر نوشته‌اند که سردار محمد یعقوب‌خان پسر شیرعلی‌خان در این دفعهٔ ثانی که به هرات رفته استعداد زیادی به هم رسانیده، هرگاه بخواهد یورش به کابل آورده و متصرف شود قدرت دارد و عمدهٔ استظهارش به الطاف خاصهٔ همایون شهریاری روحنا فداه است که در امر حکومت هرات درباره‌اش مرحمت مشمول آمده و هنوز از بابت امر ولیعهدی خود از شیرعلی‌خان متزلزل بلکه عبدالله خان برادر کوچکش را ولیعهد پدر می‌بیند و جناب لرد گورنر جنرال هندوستان خطی به شیرعلی‌خان نوشته که صلاح چنین مقتضی است که در وقتی که جمیع افواج و سواره‌ها آمده‌اند در محل اجتماع قشون که برای‌سان

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۳۰۹.

است، سردار محمد یعقوب خان را در آنجا خواسته منصب ولیعهدی را به او تفویض نمایی چراکه سزاوار و شایستهٔ این کار اوست و ارشد اولاد تو است و رفع فساد او چارهٔ[ای] جز این ندارد و اگر چنین نشود ملک بی‌قوام و هر روز خراب خواهد شد، مشارالیه نیز قبول کرده است. هر طور خبر ثانیاً برسد جسارت خواهد شد ۷ شهر شعبان سنهٔ ۱۲۸۹.[1]

[حاشیهٔ نامه] خداوندگارا، سید نور محمد شاه که از طرف امیر شیرعلی‌خان به طهران آمده بود اینک چند روز است که وارد شده و از طرف حضرات تشریفات مختصری به عمل آورده‌اند و تا رسیدن گورنر جنرال در بمبئی خواهد بود فدوی هم به دیدن مشارالیه رفته زیاده جسارت است.

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۲۷۳.

فصل چهارم

تحدید حدود سیستان بین ایران و افغانستان

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

سند شمارهٔ ۴۶

تاریخ: ۱۵ رجب ۱۲۷۴

فرستنده: وزارت امور خارجهٔ ایران

گیرنده: سفارت دولتهای روسیه و فرانسه در تهران

موضوع: دفاع از حاکمیت ایران بر لاش و جوین در برابر تحریکات انگلیس

به سفارت فرانسه و روس نوشته بشود

پاره[ای] اظهاراتی که جناب وزیر مختار دولت انگلیس در باب لاش و جوین خاک اصلی و ملک طلق این دولت و یهودیهای رعیت مشهد مقدس و طایفهٔ هزاره و تیموری، ایل و عشیرهٔ قدیمی دولت علیه مکتوباً کرده، اسم آنها را اجرای عهدنامه گذاشته‌اند و حال آنکه اولیای دولت علیه محض ملاحظات دوستی دولت مشارالیها، جمیع فصول عهدنامه را کاملاً مجری داشته و جوابهای آن اظهارات را هم با ادلّهٔ حقّه و براهین واضحه نگاشته‌اند. برای استحضار خاطر آن جناب سواد مکاتبات دایره را در جوف این رقعهٔ مودت اشعار لازم آمد که ارسال نماید که از ملاحظهٔ مضامین سؤال و جواب، دلایل ثابته و بیّنات لایحهٔ اولیای این دولت به جهت آن جناب و اولیای دولت متبوعهٔ آن جناب واضح و مبرهن خواهد شد که در رعایت وظایف دوستی و مودت دولت انگلیس و اجرای شرایط عهدنامه از جانب دولت علیه مراقبات کامله و اهتمامات حسنه به عمل آمده و از جانب کارگزاران دولت مشارالیها، هنوز فصول عهدنامه مجری نشده، علاوه بر آن می‌خواهند ملک اصلی و رعیت و ایل و عشیرهٔ قدیمی این دولت راگرفته به افغان بدهند با آن دلایل حقه و شواهد بینه که از جانب این دولت اقامه شده و ملاحظات دوستی که از طرف اولیای دولت در ازدیاد مراسم موالات دولت انگلیس به عمل آمده، می‌بایست برحسب منظورات دوستی در انتظام امور داخله خراسان مراقبت نمایند نه اینکه این اظهارات غیر حقه نمایند و باعث بی‌نظمی امور داخلهٔ آنجا بشوند زیاده چند زحمت دارد، فی ۱۵ شهر رجب ۱۲۷۴.[۱]

(نوشتهٔ پشت نامه) سواد مراسله است به سفارت روس و فرانسه

---

۱. همان، اسناد قدیمه، سال ۱۲۷۴ ق، کارتن ۸، پروندهٔ ۳۴، نمرهٔ ۲.

سند شمارهٔ ۴۷

تاریخ: ۹ ربیع‌الاوّل ۱۲۷۹

فرستنده: وزیر امور خارجه

گیرنده: میرزا حسین خان وزیر مختار

موضوع: مذاکره با مسئولان وزارت خارجه انگلیس در باب هرات و سیستان

یا کافی المهمات

جنابا، فرمان همایون و دستورالعمل موشح به دستخط مبارک و نامهٔ مودت علامت به نام اعلیحضرت پادشاه انگلستان به ضمیمهٔ نوشتجات سایره مشتمل به مسائل افغانستان و غیره در ضمن دو پاکت یکی به تاریخ ۱۴ ماه صفر مصحوب حاجی حبیب بیک و دیگری به تاریخ ۱۸ شهر مزبور بصحابت محمدعلی‌بیک چاپاران سفارت اسلامبول به اسم آن جناب ارسال و به عهدهٔ عالیجاه مجدت و فخامت همراه نریمان خان مستشار سفارت و شارژدافر موقتی اسلامبول، حکم مؤکد صادر شده که هر دو را بدون فوت فرصت به اوّلین وسیله در لندن به آن جناب ابلاغ نماید. تا این تاریخ که دهم ماه است از قرار تعهدی که چاپاران مزبور کرده بودند باید هر دو پاکتها به آن جناب رسیده باشد و همان‌طور که از جانب سنی جوانب اقدس همایون اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی روحنا فداه مقرر است شروع به گفتگو با امنای دولت انگلیس کرده به حسن کفایت و کاردانی انشاءالله تعالی در کار هستید و خواهید بود که فقرات مقرره را بر حسب صرفه و صلاح دولت علّیه قرین حسن انجام و اختتام نمائید و آنچه حاصل گفتگو و اهتمامات آن جناب می‌شود در هر مقام که قابل و محتاج عرض به پیشگاه اقدس همایون بدانید بلا تأخیر به معرض عرض برسانید.

حوادثی که بعد از تاریخ مراسلات سابقه در هرات روی داده حاصل آنها این است که دوست محمدخان عزم تسخیر هرات را تصمیم کرده و اگرچه موافق اخبار هرات و خراسان که عصر روز دوشنبه ۵ ماه ربیع الاوّل بصحابت چاپار مخصوص به دربار همایون رسید هنوز شهر هرات در محاصرهٔ سخت و سردار سلطان احمد خان محصوراً در کمال مجاهده بوده است ولیکن از اینکه بلوکات هرات جمیعاً به تصرف قشون کابل در آمده و از این طرف هم از جانب دولت علّیه محض ملاحظهٔ شرایط عهدنامه با دولت انگلیس هنوز به وجه من الوجوه مداخله در کار آنجا و امدادی به احوال محصورین هرات نمی‌شود معین است که دیر و زود شهر هم به تصرف کابلی خواهد درآمد.

مخطورات این معنی و حقوقی که دولت علّیه موافق عهدنامه در این باب دارد به همان تفصیل است که در ضمن دستورالعمل مورخهٔ ۱۸ صفر موشح به دستخط همایون مصحوب محمدعلی

بیک توپچی چاپار سفارت برای شما ارسال شده است.

اولیای دولت علّیه تجدید فقرات مفصلهٔ آن را در ضمن این کتابچه لازم نمی‌دانند. حسن کفایت و سرعت انتقال آن جناب مستغنی از آن است که مطالب مزبوره اعاده شوند و بجز اجرای حقوق عهدنامه تکلیفی به دولت انگلیس نمی‌کنند، تا فضل خداوند و امداد بخت بلند همایون و کفایت آن جناب احد نتیجه بدهد.

سردار سلطان احمد خان هم با ضعفی که به احوال او مستولی شده است خالی از انتظار نتیجهٔ سفارت آن جناب نمی‌باشد. این تفصیلات به شرح و بسط تمام در ضمن دستورالعمل سابق آن جناب مندرج بود، چیزی که نوشته نشده و حالا نظر به نهایت وجوب سبب نگارش و مأموریت چاپار مخصوص می‌شود این است که در ضمن خبر آخری خراسان چنین اخبار کرده و نوشته بودند که دوست محمدخان آدم به سیستان فرستاده مطالبهٔ سیورسات از آنجا و مداخلهٔ در کار آن ملک می‌نماید.

این خبر غرابت عظیم دارد و طرف نسبت با اخبار و حوادث دیگر که تا حال به آن جناب اطلاع داده شده نیست زیرا که سیستان ملک طلق بلا نزاع دولت ایران است و آنجا را با خراسان و هر یک از ممالک محروسهٔ ایران به یک نسبت ملاحظه می‌نمایند. اگر اولیای دولت علّیهٔ در اثبات ملکیت آنجا به مقام اقامهٔ دلیل برآیند، مثل آن است که برای ملکیت خراسان دلیل آورده باشند.

بار[ی] دلایلی در این باب در دست اولیای دولت است، جداگانه برای مزید اطلاع آن جناب فرستاده شد. این مسئله چیزی نیست که پوشیده و محتاج به مذاکره و ایضاح باشد، این نوع حرکت تجاوزی از قوهٔ تحمل خارج است آنچه تا حال مذاکره با سفارت انگلیس شده و دستورالعمل گفتگو برای آن جناب ارسال گشته است راجع به فقرهٔ افغانستان است و استناد اولیای دولت علّیه در آن خصوص به فقرات فصل ششم عهدنامهٔ پاریس است ولیکن این مسئله کلیةً راجع به فصل هفتم عهدنامهٔ مزبور است و اولیای دولت ایران آن حرکت امیر دوست محمدخان را جز تجاوز به داخلهٔ مملکت ایران به معنی دیگر حمل نخواهند کرد و الان جای ترضیه است که باید به دولت علّیه داده شود.

و همچنان که از یک طرف مطالبهٔ ترضیهٔ شایسته می‌شود، از طرف دیگر نواب شاهزادهٔ والا تبار حسام السلطنه حقاً مجبور خواهند بود که بعد از یأس از دادن ترضیه به زور لشکری حق دولت متبوعهٔ خود را مجری و ممضی دارند.

دنبالهٔ این کیفیت با امیر دوست‌محمدخان که مبادرت به تخطی و تجاوز به ملک دولت ایران کرده است به هر تفصیل که منجر شود، بحثی به دولت ایران وارد نخواهد بود بلکه بر عهدهٔ خود او است که از حدّ و حدود خودش تجاوز کرده است.

دولت انگلیس برای مطالبهٔ هر یک از حقوق خود اگرچه بسیار جزئی باشد کمال ایستادگی و سختی را می‌کند مادامی که آن حق کوچک خود را نگرفته است آسوده نمی‌شود. دولت ایران در این مسائل که به میان آمده است عموماً و در این مسئلهٔ جدیدهٔ سیستان خصوصاً، در حالتی که مطابق مدلول نص صریح عهدنامه، حق مبیّن و آشکار داشته باشد چگونه می‌تواند ساکت بنشیند و از خطرات و ضررهای عمدهٔ محسوسهٔ آنها صرف‌نظر نماید.

حق این است که تحمل و سکوت، فوق طاقت دولت است و البته اولیای آن دولت در مقام انصافی که دارند، از تکمیل شرایط عهدنامه به هیچ وجه اغماض و تقاعد نخواهند کرد و راضی نخواهند شد که این دولت برای حفظ حقوق خود محتاج به مخارج لشکرکشی بشود.

آن جناب باید کمال سختی و ایستادگی را در قفرات مقرره به تخصیص در این فقرهٔ سیستان که تجاوز به آنجا به عینه مثل تجاوز به خراسان است، به عمل آورده به تعجیل هر چه تمامتر قرار بدهد که اهتمامات دوستانهٔ دولت انگلیس و اعتبارات مصروفهٔ آن دولت در ملک افغانستان سدّ راه این تجاوزات را کرده، امیر دوست محمدخان را به قسمت خود قانع و در جای خودش ساکت و آرام نماید.

والا دولت علّیه به ناچار تأسی به تکالیفی را خواهد کرد، که عهدنامهٔ منعقدهٔ پاریس ناطق و صریح در ثبوت آنها است.

لازم نیست حالت خطرآمیز و مآل مضرت‌انگیز اوضاع حالیهٔ افغانستان و خانوادهٔ افغان نسبت به دولت ایران به آن جناب علی التفصیل بیان شود خود بهتر می‌داند و آگاه است که از این اوضاع و این طایفه چه ضررها می‌تواند به داخله و نظم این دولت برسد.

بعد از آنکه در این مسایل دقتهای خود را کاملاً به کاربرد خواهد دانست که تکلیف سفیر یک دولت در مطالبهٔ حقوق دولت متبوعهٔ خود از کمال اهتمام و ایستادگی تا چه حد خواهد بود.

فی شهر ربیع‌الاول ۱۲۷۹[1]

(حاشیهٔ نامه دستخط ناصرالدین شاه)

صحیح است میرزا حسین خان وزیر مختار باید از قرار همین دستورالعمل در باب سیستان در کمال سختی گفتگو کرده نتیجه را به زودی به عرض برساند.

تحریر فی ۹ ربیع‌الاوّل

(مهر پشت نامه) میرزا سعید خان وزیر امور دول خارجه دولت علّیه ایران.

---

۱. همان، سال ۱۲۷۴ ق، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱۱، شمارهٔ ۹/۱.

سند شمارهٔ ۴۸

تاریخ: ربیع الاوّل ۱۲۷۹
فرستنده: وزیر امور خارجه
گیرنده: میرزا حسین خان وزیر مختار
موضوع: تذکر به مقامات انگلیس دربارهٔ مالکیت ایران در سیستان

دلایل ملکیت سیستان به دولت علیهٔ ایران

اوّلاً کاغذ مستر الیس که به اولیای دولت انگلیس نوشته است و در پارلمنت انگلیس اظهار شده است و باسمه کرده‌اند، موافق تفصیل علیحده، ثانیاً کاغذی که مستر الیس[1] به شاه کامران نوشته است و بر عمل او ایراد گرفته است که چرا یارمحمد خان وزیر خود را به تاخت سیستان فرستادی از قرار تفصیل علیحده، ثالثاً اینکه مردم و مذهب و ملّت و زبان اهل سیستان هیچ مناسبتی با افغان ندارد، افغان معلوم است که چند تیره و چند طایفه می‌باشد، سیستان از کدام طایفه و کدام فرقه است.

رابعاً ممالک ایران را از روز اوّل که اسم گذاشتند و تقسیم کرده‌اند در آخر هر یک الف و نونی قرار داده‌اند مثل عربستان، لرستان، خوزستان، کردستان، بلوچستان، گرجستان، طبرستان، لارستان، ارمنستان، افغانستان و سجستان که مخفف آن سیستان است و سایر از قبیل هندوستان، فرنگستان. اگر سیستان جزو افغانستان می‌بود این الف و نون را لازم نداشت بلکه مثل قندهار و هرات و کابل اسمی از برای خود می‌داشت.

خامساً روزی که در دولت ایران رسم و قاعده شد که در هر جای ایران از شهرها و بنادر و جزایر و سایر، علم شیر و خورشید بلند نمایند همان روز هم علم شیر و خورشید در سیستان بلند شد؛ چرا اگر خاک ایران نبود دولت انگلیس حرفی نزد.

سادساً در جنگ ایران با افغان، قشون سیستان ابوابجمع میر علم خان حاکم قائنات بود و جنگ و نزاع می‌کرد.

سابعاً کاغذ کهندل خان به اولیای دولت ایران که استدعا کرده است چون در قندهار گرانی است قدغن ننمایند از سیستان غله و آذوقه به قندهار بیاورند و بفروشند اگر سیستان خاک ایران نبود چرا کهندل خان از اولیای دولت چنین استدعا را می‌کرد.

---

* Ellis.

ثامناً درکل کاغذهایی که به انگلیسها نوشته‌ایم حتی به جناب لارد ردکلیف، ایلچی کبیر انگلیس مقیم اسلامبول با روزنامه‌هایی که باسمه [چاپ] شده است در همه نوشته‌ایم که ما هرات را نمی‌خواهیم، فقط انضباط امورات خراسان و کرمان و سیستان خاک دولت علّیه را طالبیم اگر حرفی در سیستان می‌شد، چرا اظهار نکردند. حتی امین‌الملک هم به اولیای دولت انگلیس اظهار کرده بوده است افغانستان باید به سه حکومت برقرار باشد هرات و قندهار و کابل اگر سیستان جزء افغانستان می‌شد بایستی چهار حکومت اظهار شده باشد.

تاسعاً مدتی است سفارت انگلیس وارد شده است و می‌بینند که علی‌خان سیستانی در طهران از خانواده سلطنت زن به او مرحمت شده و هزار قسم مهربانی به او شد اگر انگلیس حرفی حسابی داشت چرا در این مدت اظهاری نکردند.

عاشراً اگر سیستان جزء افغانستان است چرا شما در کاغذ اوّل خودتان مشکوک فیه نوشته‌اید خاک افغانستان است و بعد در کاغذ دیگر صریح نوشته‌اند جزء افغانستان است

احدی عشر، کتابی از انگلیس در دست است که برجیس مترجم انگلیسی به فارسی ترجمه کرده است. در آن کتاب هم نوشته شده است که سیستان خاک ایران است. اثنی عشر از اوّل احمدشاه افغان الی یومنا هذا با اینکه افغان آمد تا نیشابور را گرفت یکی را اسم ببرند که کدام افغان در سیستان حکومت کرده است، همیشه حاکم آنجا نوکر ایرانی بوده‌اند چنان‌که همین سردار علی خان و برادر و پدرش که همه در آنجا حکومت کرده و حاکم بوده‌اند از اهل سربند عراق بوده‌اند و از جانب سلاطین صفویه به آنجا مأمور شده‌اند الی حال بوده‌اند و هستند.

ثالث و عشراً که قرب آن به هند و سند باعث باشد که دولت ایران دست از خاک خودش بردارد. کرمان به سند و بندرکراچی قرب از سیستان است، پس باید از کرمان هم دست برداریم و مسلم جبراً بعد از آن قائنات است، بلکه خراسان هم بسته به افغانستان است، از بندرعباس خاک این دولت تا بندرکراچی هم هیچ مسافتی نیست، پس از این قرار باید دست از جمیع ممالک محروسهٔ این دولت برداریم، باز از این قبیل دلایل واضحهٔ ثابته بسیار است که اگر بخواهیم بنویسیم موجب طول ورقه می‌شود و همین قدر راکافی می‌داند اگر بعد هم لازم باشد اظهار دارید تا نگارش رود.

رابع عشر افغانستان و افغان به جایی و مردمی اطلاق می‌شود که زبانشان زبان افغان باشد و دینشان افغان باشد و یا افغانی در آنجا حکومت کرده باشد، زبان اهل سیستان غیر از زبان اهل افغان و دین اهل سیستان غیر از دین اهل افغان است که اینها شیعه هستند و آنها اهل سنت و جماعت و

یک افغان هم در سیستان حکومت نکرده است چه طور می‌شود که سیستان داخل خاک افغان باشد.[۱]

سند شمارهٔ ۴۹

تاریخ: ۲۲ جمادی الاوّل ۱۲۸۰

فرستنده: ناصرالملک

گیرنده: وزیر امور خارجه میرزا سعید خان انصاری

موضوع: ملاقات و مذاکره با وزیر خارجهٔ انگلیس در باب تحریکات دوست محمدخان در مرز ایران

فدایت شوم. تفصیل گفتگویی که به تاریخ شنبه سیم جمادی الاول باجناب ارل رسل ملاقات نموده بیان می‌آورم که از این قرار است، چندی قبل در باب اغتشاش حدود خراسان به جناب شما اظهار داشتم که حاکم هرات، ترکمان را در کوهستان مسکن و مأمن داده است و آذوقه و مایحتاج به آنها می‌دهد و تحریک می‌کند که به تاخت و تاز خراسان بیایند، آن جناب هم فرمودند اولیای دولت انگلیس اهتمام و جهد لازمه را به عمل خواهند آورد که دیگر هراتی، ترکمان را به خاک هرات راه ندهد لکن چون وقت عزیمت این چاپار عریضه جات مخلص نرسیده بوده است و باز تفصیلی در این باب جناب وزیر امور خارجه مرقوم و مؤکداً امر فرموده‌اند که احوال آن حدود را خدمت آن جناب معلوم سازم، لهذا مصدع می‌شوم. بعد از آن شرحی از مرقومات بندگان عالی اظهار داشته، گفتم که معلوم است با آن وعدهٔ صریح جناب شما و پس از رسیدن احکام لازمه که به کارگذاران و مأمورین خود صادر فرمودید دیگر ترکمان را به خاک هرات راه نخواهند داد و اولیای دولت علّیه اطمینان و آسودگی حاصل خواهند فرمود. گفت از قراری که مأمورین ما راپرت داده‌اند از جانب دولت ایران اسباب اغتشاش در هرات فراهم آمده است و شما می‌دانید که اگر امر هرات مغشوش باشد و معلوم نباشد به که این گونه امور را باید اظهار داشت و رفع آن را از کی باید خواست اهتمام دولت انگلیس بی‌اثر خواهد ماند. گفتم از جانب اولیای دولت علّیه بعد از فوت دوستمحمد خان به امر هرات مداخله نشده است گفت بلی من هم می‌توانم باور کنم و دور نیست که حکام سر حدیه اسباب اغتشاش فراهم آورده باشند. گفتم از جانب آنها هم گمان ندارم اگر هم شده باشد قطعاً به واسطهٔ اغتشاش حدود خراسان بوده است که لابد شده‌اند و نمی‌توانستند چشم از خراسان بپوشند

---

۱. همان، ۱۲۷۹ق، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۱۱، نمرهٔ ۱۲/۱.

و البته پس از آنکه از طرف دولت انگلیس رفع این فقرات نشود، حکام سرحدیهٔ ما ناچار خواهند بود به هر وسیله که برای دفع اشرار ترکمان و افغان نافع بدانند اقدام کنند. در این ضمن فقرهٔ سیستان را که اظهار فرموده بودید اشهار کرده، گفتم جناب شما مرا از اینکه افغان از حدود خود چه از سمت خراسان و چه از سمت سیستان تجاوز نکند، اطمینان بدهند. چنانچه از سمت خراسان و فقرهٔ ترکمان دادید و امیدوارم پس از وصول عریضه جات من، آسودگی حاصل شود از سمت سیستان هم بشود، من هم در خدمت شما تعهد می‌کنم که هیچ وقت اولیای دولت علّیهٔ ایران مداخله به امور افغان ننمایند لیکن پس از آنکه افغان ترکمان را مأمن بدهد که به ساحت خراسان بیاید و یا خود بخواهد به خاک خراسان یا سیستان تجاوز کند، محال است که اولیای دولت اعلیحضرت شاهنشاهی بتوانند سکوت نمایند امری است خارج طبیعت، مگر بالمرّه چشم از دولت ایران پوشیده شود. گفت امیدوارم که اهتمامات دولت انگلیس فایدهٔ کلی نماید، گفتم در باب حدود خراسان یقین دارم بعد از رسیدن احکام لازمه از جانب اولیای دولت انگلیس رفع همهٔ محذورات آن طرف می‌شود، در باب سیستان هم که مرا اطمینان بدهید اولیای دولت علّیهٔ بالمره از سمت افغان آسوده می‌شوند و متعهد می‌شوم که هیچ وقت نه من در باب افغان خدمت شما مصدع شوم و نه شما به من فرمایشی بفرمایید. قدری فکر کرد و گفت مجمع ژئوگرافی در باب سیستان تردید دارند، بعضی جزء افغان می‌دانند و هنوز محقق نشده است که ملک افغان نیست. گفتم برای اینکه چند نفر اعتقادشان این باشد که ملک ایران ملک فلان مملکت است، دولت ایران چشم از مملکت خود نمی‌پوشد. گفت سیستان ملک ایران نیست. گفتم کدام وقت ملک ایران نبوده است از هزار سال پیش چنانچه در همهٔ تواریخ نوشته شده است هیچ وقت خارج از مالکیت ایران نبوده است، نهایت بعضی اوقات پاره‌ای از اشرار آنجا سرکشی کرده‌اند و فوراً از جانب اولیای دولت علّیه حکم به تنبیه آنها صادر شده است، چنانچه در حکومت مرحوم عباسعلی خان معتمدالدوله و همچنین به توسط عبدالله خان صارم‌الدوله بنابه استدعای اعیان آنجا اشرار تنبیه می‌شدند بر مخلص خیلی ناگوار است که این استدلالات را می‌کنم، زیرا که مثل این است که دلیل بیاورم که خراسان ملک ایران است و هرگز باور نمی‌کنم که اولیای دولت انگلیس سیستان را ملک افغان بدانند. گفت اگر ملک افغان نیست ملک ایران هم نیست. گفتم به اعتقاد قلیلی از اهل ژئوگرافیهٔ شما کاری ندارم و اعتقاد آنها سلب ملکیت سیستان را از دولت ایران نمی‌کند، از جناب شما سؤال می‌کنم با کمال دوستی و اتحاد که فیمابین دولتین علیتین موجود است اولیای دولت انگلیس چرا باید راضی شوند که سیستان در تصرف افغان باشد، با آنکه همیشه می‌فرمایند که ما قوت و قدرت دولت ایران را طالبیم. گفت ما هرگز راضی نیستیم که افغان به سیستان بیاید، مقصود ما همیشه امنیت در همه جای دنیا بوده است

به خصوص سمت افغان. گفتم دولت علیّهٔ ایران هم مقصودی جز امنیت آن صفحات ندارد و این آشکار است که بعد از آنکه افغان به سیستان بیاید، دولت ابد آیت به همان درجه و همان ملاحظه که حفظ کرمان و قائنات را باید بکند بر حفظ آنجا نیز ناچار است و اگر از تعدی افغان به آنجا اطمینان حاصل کند البته از جانب دولت ایران سببی که منافی امنیت آن صفحات باشد دیده نخواهد شد. گفت ما هم منظور و مقصودمان امنیت آن صفحات است گفتم حال که چنین است من مراسله در باب سیستان خدمت شما مصدع می‌شوم، جناب شما مرا اطمینان بدهید که من خدمت اولیای دولت علیّه بنویسم تا از آن سمت آسوده باشند که افغان به سیستان نخواهد آمد. من هم تعهد می‌کنم که از جانب دولت علیّهٔ ایران امری که باعث عدم امنیت آن صفحات باشد صادر نشود. گفت بسیار خوب بنویسید بفرستید، لیکن من باید رجوع به وزارت هندوستان بکنم، ببینم چه جواب می‌دهند و رأی آنها چیست بعد به شما جواب بدهم. گفتم بسیار خوب جناب شما به هر جا باید رجوع کنید، مختارید لیکن دولت علیّهٔ ایران به هر وسیله شده است باید در مقام حفظ سیستان برآمده از نیامدن افغان به آن حدود خود را مطمئن نماید. خداحافظی کرده بیرون آمدم و مراسله[ای] که سواد آن در تلو عریضه است نوشته در ششم جمادی الاوّل فرستادم ۲۲۰ جمادی الاول عرض شد.[۱]

سند شمارهٔ ۵۰

تاریخ: ۲۲ جمادی الاوّل ۱۲۸۰

فرستنده: ناصرالملک

گیرنده: لرد رسل وزیر امور خارجه انگلیس

موضوع: درخواست ممانعت از تجاوز افغانها به سیستان با تأکید بر حق حاکمیت ایران بر سیستان

سواد مراسله که به جناب آرل رسل نوشته شده است

جنابا، موافق تعلیقه‌جات اولیای دولت اعلیحضرت شاهنشاه ولی نعمت خودم که به افتخارم صادر شده است روز به روز خطرات و محذوراتی که از بودن هرات به دست حکمران کابل متصور بود بروز می‌کند و به این واسطه مخلص مجبور است همه روزه به خدمت آن جناب مصدع شود، چنانچه چندی قبل از این هم در باب اذن دادن افغان و همراهی آنها به ترکمان که از خاک هرات به

---

۱. همان، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند ۶۱ و ۶۲.

خاک خراسان به تاخت و تاز می‌آید زحمت‌افزای آن جناب شده و خود را مفتخر دیدم به جواب آن جناب که فرموده بودید اولیای دولت انگلیس جهد و سعی خود را خواهند کرد که رفع آن را بفرمایند؛ اگرچه در بیرون آمدن این چارپار عریضه‌جات مخلص خدمت اولیای دولت علیه و احکام لازمهٔ اولیای دولت انگلیس به هر کس لازم دانسته و صادر نموده‌اند نرسیده بوده است و یقین است پس از وصول آنها برای اولیای دولت علیه آسودگی حاصل خواهد شد. لیکن امری که به تازگی مرا مجبور کرده است که خدمت آن جناب مصدع شوم فقرهٔ سیستان است. اولیای دولت انگلیس بهتر می‌دانند که احتیاج دولت ایران به حفظ سیستان مثل احتیاج به حفظ کرمان و قائنات است و ناچار است به اینکه نگذارد افغان داخل خاک سیستان بشود؛ این را هم می‌دانند و آشکار است که اظهار این مطلب را به اولیای دولت انگلیس قبل از اقدام به سایر موجبات حفظ آنجا هیچ دلیلی نیست مگر به ملاحظهٔ دوستی و به عمل آوردن آنچه را که مرضی آن دولت است. بناء علّیه مرا مأموریت داده‌اند که در کمال دوستی و موافقت بی‌غرضانه خدمت آن جناب مصدع شده چنانچه از فقرهٔ خراسان اطمینان حاصل نمودم در باب سیستان هم قبل از اقدام به سایر موجبات حفظ آنجا به واسطهٔ وعدهٔ آن جناب اطمینان حاصل کرده، مراتب را معروض دارم. چون معلوم است که مطلوب دولتین علیتین امنیت آن حدود است امیدوارم که به زودی بتوانم از جواب آن جناب، خدمت اولیای دولت علّیه اطمینان بدهم که اهتمام و سعی کارگذاران دولت انگلیس نخواهد گذاشت که افغان از خاک خود تجاوز کرده، داخل خاک سیستان بشود و این آشکار است که هرگاه اولیای دولت علّیه ایران نتوانند به واسطهٔ سعی و اهتمامات دولت بهیهٔ انگلیس اطمینان حاصل نمایند که افغان به خاک سیستان نخواهد آمد، مجبورند به اینکه در مقام تدارک حفظ آنجا به هر وسیله که باشد برآیند.

مورخهٔ ۶ جمادی الاوّل ۱۲۸۰.[۱]

سند شمارهٔ ۵۱

تاریخ: ۵ نوامبر ۱۸۶۳

فرستنده: ارَل رسل وزیر امور خارجه انگلیس

گیرنده: ناصرالملک سفیر ایران در لندن

موضوع: موضع‌گیری دولت انگلیس دربارهٔ سیستان

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۶۱ و ۶۲.

سواد ترجمهٔ مراسله ایست که جناب ارل رسل ۵ نوامبر ۱۸۶۳ بـه سـفارت سنیهٔ مقیم لندن نوشته است

آقا از وصول مراسلهٔ ۲۰ شهر گذشتهٔ شما خوشوقتی حاصل آمد، در خصوص تشویش آمدن افغان به سیستان نوشته، خواهش کرده بودید که دولت انگلیس اطمینان بدهد که افغان را اذن ندهد که به خاک ایران بیاید. در جواب این فقره خود را قرین سعادت ساخته شما را مطلع می‌سازم که چون دولت انگلیس مطلع شده است که سمت ملکیت سیستان متنازع‌فیه دولت ایران و افغان است. باید خودش را خارج بکند از مداخله کردن در این ماده و باید سیستان را فیمابین طرفین بگذارد تا هر یک از آنها تصرف خود را به زور اسلحه معین سازد و خوشوقتی دارم که نسبت به شما عقاید عالیه داشته باشم.

رسل[1]

سند شمارهٔ ۵۲

تاریخ: ۶ شعبان ۱۲۸۰

نرستنده: میرزا سعید خان انصاری وزیر امور خارجه

گیرنده: ناصرالملک سفیر ایران در لندن

موضوع: واکنش دولت ایران به نامهٔ رَسل دربارهٔ سیستان

بسم‌الله الرحمن الرحیم

جنابا، اگرچه مکنونات خاطر خطیر اقدس همایون و اعتقاد مبارک ملوکانه را در باب مسئلهٔ سیستان و جوابی که جناب لرد جان رسل به مراسلهٔ شما نوشته است. حسب الأمر اقدس جداگانه به آن جناب نوشته‌ام، استحضار از تفصیل آن حاصل و به مقتضای تکلیف مأموریت عمل خواهید کرد ولیکن چون اطلاع شما بر تمامی تفصیلات لازم است لهذا بر حسب اشارهٔ علیهٔ همایون به نگارش این شرح نیز پرداخته می‌شود که بعد از وصول نوشتجات آن جناب و استحضار از آن نوع جواب وزارت خارجهٔ انگلیس باحضور اولیای دولت علیه و اهالی دارالشورای کبری لازمهٔ تأمل و مشاوره در باب تعیین تکلیف امروزهٔ دولت به عمل آمد و حاصل گفتگوها به عرض پیشگاه شوکت دستگاه اقدس همایون رسید رأیی که موافق مصلحت دولت از سلیقه و طبع همایون تراوش کرد و الحق به قدر امکان جامع محسنات و دور از معایب، همان است که مقرر شده، این است که عالیجاه محمد

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۳۹.

صالح خان سرتیپ که مدتی در سیستان بوده و بلدیت تمام به اوضاع این ملک و طبایع اهالی آن جا از حاکم و محکوم و رئیس و مرئوس دارد و به عقل و حسن سلوک متصف است و این روزها به رکاب مستطاب همایون با بعضی از رؤسای سیستان آمده بود با دستورالعمل و فرامین مبارکه و دلایل التفات ملوکانه مراجعت به آنجا نموده به جلب امیدواری و استمالت اهالی آنجا بپردازد و نظر بر اینکه البته دولت انگلیس افغانها را هم از جوابی که به شما نوشته است مطلع خواهد کرد و آنها بر حدود سیستان خواهند افتاد و نمی‌توان از احتیاط کار آنجا غافل نشست؛ اردویی هم مرکب از فوج و سوار مستعد و رشید آن به قائن که دست رس و نزدیک سیستان و در مسافت نوزده فرسخ از سیستان واقع است حاضر و مهیا باشد به ریاست و سرداری یکی از چاکران مجرب و این معنی به حاکم و رؤسای سیستان اعلام شود که قشون دولت محض حفظ و حراست شما از دست‌اندازی و تعدی افغان حاضر است اگر از افاغنه دست‌اندازی نشد، لزومی ندارد که قشون به آنجا آمده بر تکالیف شماها بیفزاید و اگر فی الحقیقه معلوم شد که افغان در خیال تجاوز است، آن وقت قشون دولت محض حفظ و حراست شما حاضر است و قشون افغان را به عون الله تعالی به زور اسلحه بیرون خواهد کرد و همین‌طور هم احکام لازمه از دربار شوکتمدار همایون به عهدهٔ نواب حسام‌السلطنه والی خراسان و حشمت الملک امیر قائن و رؤسای قشون و فرمانده اردوی مأمور حدود صادر و مصحوب چاپار مخصوص به تعجیل تمام فرستاده شد از همین قرار مرتب داشته و در صورت حملهٔ افغان به سیستان به دفع آنها پرداخته و بعد از فراغت بی‌آنکه سیستان را معسکر خود قرار دهند باز مراجعت به قائن خواهند کرد و از این طرف هم اولیای دولت علیه منتظر جواب از طرف آن جناب خواهند شد که چه قرار با امنای دولت انگلیس بگذارید. از این تفصیل و شرح جداگانه که نوشته شد، آن جناب معلوم خواهد کرد در این باب چه قرار با دولت انگلیس بگذارند که مقرون به صرفه و آسایش دولت ابد آیت باشد.

دستخط همایون: جواب این چاپار مخصوص را زود بفرستد، البته منتظر هستیم و اگر قراری بدهد که به سیستان نه از افغان و نه از ایران به هیچ وجه مداخله نشود بسیار بسیار خدمت عمده به دولت کرده است و در خور هرگونه التفات از جانب ما خواهد بود، تحریراً فی ۶ شهر شعبان المعظم ۱۲۸۰.

ایضاً، عالیجاه محمدعلی‌خان سرهنگ نایب اوّل سفارت روز دوشنبه ۲۴ شهر رجب المرجب وارد شد و نوشتجات آن جناب مورخهٔ ۸ جمادی الاخریٰ گذشته را ابلاغ نموده بلاتأمل همه را از عرض پیشگاه، مراحم دستگاه، اقدس همایون اعلیحضرت، قوی شوکت شاهنشاهی روحنافداه گذراندم؛ مضامین مندرجهٔ آنها جمیعاً ملحوظ نظر مرحمت گستر اقدس اعلی افتاد، اهتمامات شما

در مراسم ارادت و دولتخواهی در حضور مبارک پسندیده و مقبول آمد، جواب هر یک از فقرات اظهاریه آن جناب جداگانه قلمی شد مطلع خواهید شد. در باب فقرهٔ راجعه به امر سیستان اینک من خود بر حسب امر و اشارهٔ همایون آنچه مقرر است به شما می‌نویسم که اگرچه شما در سعی و جهد خودتان و تمهید اسباب مقتضیهٔ برای حصول مقصود قصوری نگذاشته‌اید ولیکن جناب لارد جان رسل جواب خود را در طبق مراسلهٔ شما با وجود کمال اختصار به طوری عمیق و دقیق نوشته است که اگر دولت علیّه همان را پیشنهاد خود و تمکین به مضمون جواب مزبور نماید با داشتن دلایل حسابی و حقوق قدیمهٔ واضحه به مشکلات خواهد افتاد، آن جناب اگر هم ناچار از قبول جواب مزبور بود می‌توانست جوابی بر آن کاغذ نوشته از اذعان بر اینکه سیستان متنازع فیه میان دولت ایران و افغانستان است امتناع نماید. چنانکه اولیای دولت علّیه در عهد سفارت مستر موره که مبادرت به القای این شبهه در ضمن مراسلات رسمیه نمود به هیچ وجه تمکین به این شبهه ننمودند، کاغذ او را بلاجواب نگذاشتند. سواد کاغذ آخری راکه از این طرف قلمی و حرف در آنجا به انتها رسیده است فرستادم مطلع شوید. سخن در لفظ متنازع فیه است که دنبالهٔ طولانی و معنی بسیار سنگین دارد، قطع نظر از اینکه زیر قبول چنان معنی رفتن به غایت مشکل است ، اگر دولت به استناد و استظهار آن لفظ، داخل جنگ با افغانستان شود بعد از فتوحات عدیده نیز نمی‌تواند خود را مالک سیستان دانسته از حملهٔ افغان وانگهی در چنان نقطهٔ که متصل به قندهار و فراه و به فرسخها از خراسان و کرمان دور است، ایمن باشد و ناچار باید بعد از تصرف آن ملک، همیشه به قدری ساخلو و استعداد در آنجا بگذارد که هیچ وقت، واهمهٔ غلبهٔ افغان در او نرود و الا چون سیستان به قول دولت انگلیس متنازع فیه افغان و ایران است، افاغنه در هر فرصت که اسباب پیشرفتی از خود ملاحظه کردند حق حمله و تجاوز بر آن ملک را با خود خواهند داشت. آن جناب ملاحظه کنند که چنین ملک خاصه در پیش پلوتیک گوناگون دولت انگلیس برای دولت علیه چه صرفه خواهد داشت و غالب این بلکه به سرحد یقین است که در اثنای حملات محتمله افغان که طرح خصومت میان طرفین افتاده است اگر دولت علیه خواسته باشد بنا به رسم تخاصم از نقاط مساعده حمله به ملک افغان نماید، مثلاً به هرات و قندهار از غیر حدود سیستان یا خود از همان جاها حمله ببرد. دولت انگلیس به دست آویز عهدنامهٔ پاریس به مقام ممانعت برآمده، اصرار دولت علیّه را ردّ، اظهار او را دلیل نقض عهد شمارد و بگوید حق لشکرکشی دولت ایران را به ملک افغانستان از روی عهدنامهٔ مزبور وقتی تصدیق می‌توانیم کرد که افغان به ملک بلانزاع ایران تجاوز کرده باشد نه به سیستان که از اوّل آنجا را متنازع فیه دانسته‌ایم، بلی آن جناب این حق را دارد که بگوید بعد از آنکه دولت علیّه به همان یک غلبه به قشون افغان، صاحب سیستان شد و آثار تصرف خود را در آنجا به دولت انگلیس

مشهود کرد، دیگر دولت انگلیس حرف تنازع به میان نخواهد آورد و اذعان صریح به حقیقت دولت علیّه کرده بار دیگر تجاوز افغان را به سیستان مثل تجاوز به خراسان دانسته از روی عهدنامه اهتمامات دوستانهٔ خود را در منع افغان به‌کار خواهد برد و اگر افغان فرضاً منع‌پذیر نشد آن وقت حرفی در حملهٔ قشون ایران از هر نقطه به ملک افغانستان نخواهد داشت. به شرط اینکه عساکر این دولت بعد از تحصیل مقصود خود بدون آنکه جزئی از آن ملک را ضمیمهٔ ممالک ایران نمایند مراجعت کنند ۰ لیکن از این جواب لارد جان رسل، به هیچ وجه رایحهٔ چنین معنی فهمیده نمی‌شود بلکه در خلاف آن صریح‌تر است، اگر آن جناب مستمسک به این حرف که احتمالاً از طرف آن جناب شرح داده شده باشد هستید جواب امروزهٔ وزیر خارجهٔ انگلیس در اثبات آن کافی نیست و البته سند صریح و ناطق لازم دارد و چون چنین است دولت علیّه نتوانست چنان جواب و آنگونه طرح راکه آن جناب اختیارکرده بودند پیشوای خود قرار داده اساس حرکت و رفتار آتیهٔ خود را بر آن گذارد و شبهه نمی‌رود که قلب آن جناب نیز بعد از اطلاع به دلایلی که نوشته شد تصدیق بر حقیقت آن دلایل نماید و به این جهت دولت منتظر مراجعت عالیجاه محمدعلی‌خان که تازه از راه رسیده است، نشده چاپار مخصوص به تعجیل هر چه تمامتر روانه نمودند و اکنون تکلیف آن جناب این است از روی سوادی که از اینجا فرستاده شد جواب لارد جان رسل را بنویسید و ایشان را لااقل از این صرافت بیندازید که دولت ایران به جواب سابق‌الذکر و متنازع فیه بودن سیستان متقاعد شده دیگر خود را مالک آنجا بالاستحقاق نمی‌داند و شما می‌دانید که اگر این حرف شما به گوش امنای دولت انگلیس نرود هم خالی از فایدهٔ بالمآل و منافی رسوم دولتداری و حفظ حقوق دولتیه نخواهد بود. سهل است که اغماض از این نکته در هر حال در شریعت دولت از محرمات است و بعد از آنکه جواب را برای لارد جان رسل فرستادید به مقام تفتیش این مسئله که شرح داده شد برآئید که آیا حق به جانب شما بوده است یا به جانب اولیای دولت در صورتی که حق با شما باشد آیا حصول اطمینان رسمی و دولتی برای اولیای دولت علیّه و شما مقدور است یا نه ولیکن با همهٔ اینها در همهٔ حال اگر دیدید که تحصیل جواب درست و مقرون به صرفه از طرف دولت انگلیس مقدور نیست و تصدیق ملکیت سیستان را برای دولت ایران نخواهند کرد هیچ، والا طوری قرار بدهید که سیستان حکومت مستقله در میان ایران و افغان باشد که هیچ کدام به ملکیت تصرف آنجا را ننمایند دولت علیه محض اینکه خود را از محذورات و مشکلاتی که از کاغذ لارد جان رسل به نظر می‌آید دور و برکنار دارد به همین قدر راضی است که چنان‌که خود تصرف نمی‌کند افغان را هم الی الأبد حق متصرف شدن آنجا نباشد و دولت انگلیس به دوام و استقرار این قرارداد مابین دولت ایران و ملک افغانستان ضمانت نماید.

تحریراً فی ۶ شهر شعبان المعظم ۱۲۸۰

جواب کاغذ لارد جان رسل

از مضمون جواب آن جناب مورّخه که در باب سیستان به دوستدار نوشته بودند، اولیای دولت علیّهٔ متبوعهٔ خودم را مستحضر نموده بودم. از قرار حکمی که به عهدهٔ دوستدار صادر شده است تکلیف خود می‌دانم که آن جناب را به تعجیل ملتفت نمایم بر اینکه اولیای دولت علّیهٔ ایران در مضمون مراسلهٔ آن جناب از اینکه ملک سیستان را متنازع فیه میان دولت علّیهٔ ایران و افغانستان فرض نموده‌اند با افسوس و تعجب تمام نگاه کرده‌اند و از انصاف و حقانیت و کمال دوستی دولت انگلیس هرگز متوقع چنین اعتقادی نبودند اکنون دستدار حسب المأموریه از جانب دولت متبوعهٔ خود به آن جناب می‌نویسد که اولیای دولت ایران ملک سیستان را به هیچ وجه ربطی به افغانستان نداده از روی دلایل قویّه که محتاج به اقامه و اظهار نیست، آنجا را ملک مخصوص و بلانزاع ایران می‌دانند و تجاوز افغان را به آنجا به‌عینیه مثل تجاوز به خاک خراسان و کرمان خواهند دانست و هیچ خیال آن را ندارند که بی‌جهت در حدود ملک خود آشوب لشکرکشی انداخته و دست به استعمال اسلحه بزنند و از دوستی دولت انگلیس متوقع آن هستند که با نصایح دوستانه تا ممکن است نگذارند وضع حالیهٔ سیستان و امنیت آنجا تغییر کند که اولیای دولت ایران تا می‌توانند نمی‌خواهند امر تازه‌ای در آن حدود واقع بگردد که برای دولت هم موجب دشواری شود زیاده زحمت ندارد.[۱]

سند شمارهٔ ۵۳

تاریخ: ندارد [احتمالاً ۱۲۸۶ ق]

فرستنده: وزیر امور خارجه

گیرنده: محسن خان معین الملک سفیر ایران در لندن

موضوع: تذکر به مقامات دولت انگلیس مبنی بر عدم دخالت افغانها در امور سیستان

هو

به حاجی محسن خان

از قرار سؤال و جوابی که جناب ناصرالملک در ایام سفارت لندن با وزارت خارجهٔ انگلیس در

---

۱. همان، اسناد قدیمه، سال ۱۲۸۰-۱۲۷۹ هـ‌ق، کارتن ۱۰، پروندهٔ ۲۳، سند نمرهٔ ۵/۱.

باب سیستان کرده است و اینک سواد نسخهٔ وزیر امور خارجهٔ انگلیس را به ترجمهٔ آن لفاً برای اطلاع شما می‌فرستم. مقرر است که دولت انگلیس در باب ایالت مربوطه بی‌طرف باشد و آنجا را مابین دولت ایران و حکومت افغان بگذارد به این معنی که هر یک از آنها ملک مزبور را به زور اسلحه متصرف شود حق را به جانب او تصدیق نماید و همان اوقات بعد از ختم گفتگو مزبور، دولت علیّهٔ ایران ملک سیستان را اگرچه سابق نیز در تحت ادارهٔ خودش بود ولی به زور قشونی خود نیز متصرف شد. عزل و نصب حاکم و اخذ مالیات و ادارهٔ مملکت و انواع تصرفات مالکانه را چندین سال است که مستقلاً از جانب خودش می‌کند. به جهت اطلاع شما حسب‌الأمر می‌نویسم که رشتهٔ این مطلب را مفصلاً در دست گرفته به وزارت خارجهٔ انگلیس حالی نمائید که مراتب مربوطه از این قرار است و اگر از طرف افغان حرکتی به حدود سیستان شود دولت ایران آن حرکت را حرکت تجاوزی به داخلهٔ مملکت خود به‌عینه مثل تجاوز به داخلهٔ خراسان فرض کرده، تکالیف خود را از قرار عهدنامهٔ پاریس که مابین دولتین ایران و انگلیس منعقد شده است به عمل خواهد آورد. مقصود این است آن مقرب‌الخاقان در کمال پایداری و اهتمام، رعایت این مهم عمده را یکی از تکالیف عمدهٔ مأموریتی خود دانسته مواظب باشد که مبادا افغانها حرکت تجاوز به حدود سیستان نمایند.[۱]

سند شمارهٔ ۵۴

تاریخ: ۱۷ محرم ۱۲۸۷

فرستنده: وزارت امور خارجهٔ ایران

گیرنده: سفارت انگلیس در تهران

موضوع: پذیرش مشروط حکمیت انگلیس در اختلافات ارضی ایران و افغانستان در سیستان

سواد یادداشتی که حسب‌الامر الاقدس به طامسن داده شد

۱۷ محرم ۱۲۸۷

با اینکه مسئله ملکیت سیستان را دولت ایران بنا به مضمون کاغذ جناب جان رسل تمام شده می‌داند باز نظر به کمال اعتماد به انصاف دولت انگلیس قبول می‌کند که در ملکیت و سرحدات سیستان آن دولت را ثالث قرار دهد تا خلاف امنیت در حدود ایران و افغان واقع نشود مشروط بر اینکه مراسلهٔ جناب جان رسل در قوت خود باقی بماند.[۲]

---

۱. همان، سال ۱۲۸۶ ق، کارتن ۱۳، پروندهٔ ۱۷، نمرهٔ ۴۲.

۲. همان، نمرهٔ ۴۳.

سند شمارهٔ ۵۵

تاریخ: ۲۰ شعبان ۱۲۸۷

فرستنده: وزارت امور خارجه ایران

گیرنده: سفارت انگلیس در تهران

موضوع: قبول تأخیر در شروع حکمیت در سیستان

جواب وزیر مختار انگلیس

از مضمون مراسلهٔ آن جناب مورخهٔ غرّهٔ شهر شعبان المعظم دایر به وصول اخبارات رسمیّه از امیر شیرعلی‌خان که به واسطهٔ اغتشاش مملکت خود نمی‌تواند متوجه مسئلهٔ سیستان شوند، مصحوبهٔ عالیجاه مجدت و نجدت همراه مستر انگلی، صاحب منصب سفارت، استحضار حاصل نموده، به عرض حضور مرحمت ظهور اقدس همایون اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاهی دام سلطانه رساند. اگرچه خاطر خطیر همایونی منتظر و مترصد است که موافق قرارداد وزارت امور خارجه با سفارت که در ضمن نوشتجات متعدده درج شده به زودی اغتشاش آنجا رفع و اوّل مأمورین دولتین به مسئلهٔ سیستان متوجه شوند که تغییری در قرارداد اوّل حاصل نشود. ولی محض کمال میل و ارادهٔ علیه اقدس همایون ملوکانه به تسهیل اموری که دولت انگلیس حکمیت دارد، مضایقه از این نفرمودند که اگر امنیت در افغانستان باشد بروند به سیستان والا اوّل به بلوچستان بروند و برحسب همین ارادهٔ ساعدانهٔ همایونی، وزارت امور خارجه حکم لازم را به عهدهٔ مقرب الخاقان میرزا معصوم خان مأمور دولت ایران نوشت که از همین قرار معمول دارند که البته آن جناب نیز کمال تأکید را به جناب جنرال گلد اسمید قلمی خواهند داشت که حتی‌المقدور به محض ظهور امنیت در افغانستان، اوّل شروع به مسئلهٔ سیستان نموده رعایت حفظ قرارداد وزارت خارجه را با

سفارت نمایند، زیاده زحمت ندارد ۲۰ شهر شعبان المعظم ۱۲۸۷.[۱]

سند شمارهٔ ۵۶

تاریخ: ۱۵ رمضان ۱۲۸۷

فرستنده: میرزا معصوم خان انصاری

گیرنده: وزیر امور خارجه میرزا سعید انصاری

موضوع: ابراز نارضایتی نمایندهٔ ایران از تأخیر در تعیین حدود ایران و افغانستان در سیستان

خداوندگارا، جنرال قولد اسمید مأمور دولت انگلیس در رفتن به سیستان کمال مضایقه را داشته و می‌گوید که جناب فرمانفرمای هندوستان به توسط تلغرام به ایشان معلوم نموده است که امیر شیرعلی‌خان این اوقات فراغت تعیین حدود سیستان را ندارد و به فدوی مکرر تکلیف رفتن بلوچستان را نموده و می‌نماید. کمترین غلام همیشه در جواب او گفته است که تعیین حدود سیستان از قرار سؤال و جواب وزارت خارجه سرکار اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه و سفارت دولت متبوعهٔ شما در دارالخلافهٔ باهره، مقدم به تعیین حدود بلوچستان است و اینکه امیر شیرعلی‌خان اظهار داشته است که این اوقات فراغت تشخیص حدود سیستان را ندارد نباید سند به تأخیر وارسی امر مهمّی که دولت انگلیس محض به ملاحظهٔ مودّت خالصه و دوستی قدیم که با دولت علیّهٔ ایران دارند و مثل شما شخص بی‌غرضی را مأمور نموده‌اند، بشود و خیلی مشکل است که میل امیر شیرعلی‌خان اولیای دوّلت علیّه را مایل به این نماید که تعیین حدود بلوچستان را بعد از همهٔ این گفتگوها به سیستان مقدم دارند. جنرال مزبور معتقد بر این است که جناب مستر الیسون، وزیر مختار انگلیس اولیای دولت علیّه را راضی خواهند نمود که امسال رفتن سیستان را موقوف و به این غلام اذن مرحمت فرمایند که با جنرال مزبور به بلوچستان برود ولی اعتقاد کمترین برعکس است، تا رأی مبارک اولیای دولت علیّه چه اقتضا فرماید.

---

۱. همان، سال ۱۲۸۶ ق، کارتن ۱۳، پروندهٔ ۱۷، نمرهٔ ۴۴.

زیاده جسارتی ندارد.

معروضهٔ ۱۵ شهر رمضان المبارک ۱۲۸۷[1]

[مهر پشت نامه] میرزا معصوم انصاری

سند شمارهٔ ۵۷

تاریخ: ۲۴ رمضان ۱۲۸۷

فرستنده: میرزا معصوم خان انصاری نمایندهٔ ایران در حکمیت سیستان

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: درخواست تکلیف از وزارت خارجه برای اعزام به سیستان یا بلوچستان و یا ترک مأموریت

خداوندگارا، این غلام هیچ وقت وسیلهٔ عرض وقایع ضروریه را فوت نکرده و در این سه ماه عرایض عدیده به حضور مرحمت دستور جناب مستطاب خداوندگار اجل مدظله العالی عرض و به وسایل معتبره ارسال و یقین دارد که انشاء الله تعالی همهٔ آنها متدرجاً و متواتراً به شرف ملاحظهٔ خدام جناب مستطاب خداوندگاری دام اجلاله التعالی فایض و خاطر مبارک از زحمات این غلام مستحضر شده است. در ضمن عرایض معروضهٔ ۱۶ شهر شعبان خود عرضه داشته که مأمور مخصوص دولت انگلیس در رفتن سیستان مضایقه می‌نماید و منظورش فقط رفتن به بلوچستان است. آیا اولیای دولت علیه این بندهٔ کمترین را مأذون می‌فرمایند که به حسب خواهش و اظهار رسمی مأمور مزبور به بلوچستان برود یا خیر در رفتن سیستان باید ایستادگی کند. چند روز بعد از عرض این عریضه، مأمور دولتِ انگلیس، شرحی به کمترین غلام نوشت که جناب وزیر مختار انگلیس به او تلغراف نموده که جناب مستطاب خداوندگاری به معزی الیه مرقوم فرموده‌اند حالا که در سیستان امنیتی حاصل نیست به کمترین چاکر در رفتن بلوچستان اوّلاً، اجازت عنایت خواهد آمد سواد تلغرام جناب مستر الیسون، وزیر مختار انگلیس را در جوف عریضهٔ مورخهٔ ۹ شهر رمضان المبارک حضور مبارک جنابعالی ارسال و استدعا نمود که جواب عرایض این چاکر را تماماً خاصه

---

۱. همان، سال ۱۲۸۶ ق، کارتن ۱۳، پروندهٔ ۱۷، نمرهٔ ۲۲.

جواب عریضهٔ آخری را مرحمت فرموده، مقرر دارند، زودتر مرقوم فرمایند که مأمور انگلیسی با استظهار این تلغراف وزیر مختار که اول بلوچستان خواهد رفت به سمت کرمان آمده و به مجرد ورود آنجا به فدوی اظهار خواهد نمود که فلان روز حرکت به جانب بلوچستان است. با این اظهار مأمور مشارالیه از میل خاطر مبارک اولیای دولت علیه فدوی را باید اطلاع حاصل آید که در جواب او تأخیر نرود که به اندک تأخیر در جواب، بنای شکایت کلی خواهد گذاشت. چنان‌که تا حال مکرر در ضمن صحبت به فدوی گفته که آقا میرزا محمد رئیس مرا اطمینان داده که در صورت عدم تعیین مأمور از جانب افغانستان شما بی‌معطلی به اتفاق من به بلوچستان خواهید رفت و حالا چندین دفعه به شما گفته و نوشته‌ام که تعیین مأمور از جانب افغانستان حالا و در بهار آتیهٔ از قرار اظهار فرمانفرمای هندوستان محال است و باید اوّل به بلوچستان برویم جواب مرا تقریراً و تحریراً مبهم داده و غفلت از این دارید که دولت انگلیس هرگز راضی نمی‌شود که من آنقدر در ایران معطل و دست کم روزی پنجاه تومان خرج کنم. فدوی در جواب او به شوخی گفته که شما باید خیال مرا بکنید که هرگز اولیای دولت علّیه به من رخصت آمدن از کرمان را مرحمت نفرموده‌اند و فرمایش ایشان این بودکه از راه خراسان و قائن اوّل به سیستان برویم، حالا به بهانهٔ اینکه رئیس دفاتر وزارت امور خارجه به شما گفته‌اند از راه کرمان بروید، من را از این راه آورده و اکنون خیال رفتن بلوچستان را داشته و عذر می‌آورید که در افغانستان اغتشاش است، اصلاً از کجا معلوم است که انقلابی در آنجا است، ثانیاً مگر شما پیش از حرکت از لندن از حالت افغانستان خبر نداشتید، ثالثاً در صورتیکه شما مایل باشید، امیر شیرعلی‌خان چگونه می‌تواند مأموری به سیستان نفرستد با وصف این باز شما شکایت می‌کنید، من اعتقاد دارم که اولیای دولت علّیه راضی نشوند که با این اظهارات امر سیستان مؤخر گردد، اگر به اعتقاد شما جناب مستطاب وزیر، خواهش جناب مسترالیسون را قبول و حکمی صادر فرموده‌اند که اوّل به بلوچستان رفته شود البته اطاعت خواهد شد. تا الان که ۲۴ شهر رمضان المبارک است به زیارت توقیعی از جانب سنّی الجوانب بندگان جنابعالی مفتخر نگردیده و در حیرت است که بعد از سه روز دیگر که وارد کرمان انشاءالله تعالی خواهد شد، جواب مأمور انگلیس را در رفتن و نرفتن به بلوچستان چه بدهد، استدعای عاجزانه دارد که بذل مرحمتی فرمایند تا زود است تکلیف این غلام معین گردد، زیاده جسارتی ندارد. ۱۲۸۷.[۱]

[مهر پشت نامه] میرزا معصوم انصاری

---

۱. همان، ۱۲۸۶ ق، کارتن ۱۳، پروندهٔ ۱۷، نمرهٔ ۳۲.

سند شمارهٔ ۵۸

تاریخ: ۱۰ شوال ۱۲۸۷

فرستنده: میرزا معصوم خان انصاری

گیرنده: ناصرالدین شاه

موضوع: گزارشی دربارهٔ سیاستهای دولت انگلیس علیه حاکمیت ایران در سیستان

قربان خاکپای جواهرآسای مبارکت شوم

عریضهٔ چاکر خانه زاد معصوم

از روز حرکت از دارالخلافهٔ باهره تا امروز که دوشنبه ۱۰ شهر شوال المکرم است، مطالب لازمه را متواتراً به عرض وزارت جلیلهٔ امور خارجهٔ سرکار اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایون شاهنشاه دین پناه روحنا و روح العالمین فداه رسانیده و با این چاپار نیز مشروحات مفصّله عرض نموده و امیدوار است که پس از عرض مراتب معروضه به خاکپای معدلت پیرای اقدس همایونی خدالله سلطانه، خاطر خطیر اقدس ملوکانه، مطمئن باشند که این چاکر خانزاد به قدر استعداد و قابلیت خود و به درجه[ای] که ممکن است در پیشرفت خدمت مرجوعه الی حال غفلت ننموده و همیشه تقریراً و تحریراً مأمور مخصوص دولت انگلیس را به ملایمت دعوت رفتن به سیستان می‌نماید ولی از قراری که این چاکر خانه زاد از رفتار و گفتار این مأمور انگلیس فهمیده، هرگز مایل رفتن به سیستان نبوده و نمی‌تواند هم این میل را ظاهر سازد چراکه اگر دولت انگلیس پای حکمیت را در مسئله سیستان کشیده و خود را بی‌طرف سازد. در این حالت حالیه که افغانستان به خود گرفته است، دولت علّیهٔ ایران به خیال انگلیسها در این موقع به موجب کاغذ مورخه پنجم نوامبر ۱۸۶۳ لاردجان رسل به ضرب اسلحه املاک خود که هنوز درست به تصرف نیاورده را متصرف و امیر شیرعلی‌خان به تنهایی و بی‌امداد ظاهری دولت انگلیس به فضل خدا و ار مر دولت سایهٔ خدا روحنا فداه اقدام به محاربه و مقابله با لشکر دولت قویشوکت ایران نمی‌تواند نمود و اگر دولت انگلیس بخواهد، ظاهراً حمایتی از افغانیان نماید، عهدنامهٔ منعقده در پاریس جواز نخواهد داد، پس به اقتضای پولتیک چنین صلاح دیده‌اند تا اغتشاش در افغانستان موجود است و امیر شیرعلی‌خان را به خودی قدرت مقاومت با ایران مفقود و غیر مقدور می‌نماید به فرستادن مأموری مثل جنرال گلد اسمید ضرر یکچند هزار تومانی متحمل شوند و دفعهٔ سیم هم فرستادن جنرال اسمید را که به جهت اطلاع حالت بلوچستان و نقشه کشیدن مأمور نموده‌اند و وقتی که اغتشاش افغانستان رفع و امیر شیرعلی‌خان را فراغت و استراحت است که آن وقت هم می‌گویند اگر حکمیت انگلیس را لازم

دارید، باید به تصدیق مأمور او معتقد باشید، و الا خود می‌دانند و دوستان، این چند کلمه به عقل ناقص این کمترین خانه‌زادان رسید. جسارت به عرض آستانهٔ مبارکهٔ سرکار اعلیحضرت اقدس همایون ظلل اللهی روحنا فداه شد تا رأی ملهم و خاطر اقدس همایون و تدابیر اولیای دولت علیّه روز افزون چه اقتضاء فرمایند، زیاده جسارتی ندارد. الامر الارفع الاقدس الاعلی مطاع.[1]

سند شمارهٔ ۵۹

تاریخ: شوال ۱۲۸۷

فرستنده: میرزا معصوم خان انصاری

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: گزارشی از مذاکره با نمایندگان انگلیس در باب حکمیت سیستان

خداوندگارا، عالیجاه کاپیتان اسمیت نایب مأمور مخصوص با وجود آن همه تفصیل که در ضمن عریضهٔ جداگانه عرض شد، از جانب مأمور مشارالیه، از کمترین چاکران رسماً استعلام نمود که روز چهارشنبه ۱۲ شهر شوال المکرم این بندهٔ فدوی آماده و مهیا است که به اتفاق جنرال گلد اسمید به بلوچستان رفته به امور سرحدیّهٔ آنجا بپردازد یا خیر، گفتم روز مزبور اگر عایقی پیدا نشود انشاء الله تعالی به اتفاق جناب جنرال از بلدهٔ کرمان به سوی مقصد روانه و به اجرای تعلیمات اولیای دولت علیّهٔ متبوعهٔ خود مشغول خواهم شد. خندید و گفت جنرال می‌گوید فلانی در ممالک روسیه پلتیک را خوب یاد گرفته اگر هزار دفعه یک فقره را استعلام نمائی همان جواب اوّلی را مکرّر می‌نماید. گفتم اگر جناب جنرال انصاف بدهند، همین صفت هم دلالت بر صدق مدّعا و ثبات رأی می‌کند، غیرمطبوع نیست. کاپیتان اسمیت گفت آخر در صورتی که امیر شیرعلی‌خان شخصی را در مقابل شما به سرحد سیستان نفرستاده و این فقره به جناب جنرال واضح است، چرا شما اصرار می‌کنید در رفتن ایشان اوّلاً به سیستان. گفتم من اصرار نمی‌کنم، قرارداد وزارت خارجه با سفارت دولت شما مقتضی اصرار و ایستادگی است. گفت در کاغذ خود نوشته بودید که محمد یعقوب خان فرار کرده است و لهذا باید امنیت در افغانستان حاصل شود، جنرال می‌گوید جهت نفرستادن

---

۱. همان، ۱۲۸۹ ق، کارتن ۱۴، پروندهٔ ۲، شمارهٔ ۸.

مأموری از افغانستان تنها یاغی‌گری محمد یعقوب خان نبوده تا فرار او را مأمور دولت علیّهٔ ایران جهت امن سیستان قرار می‌دهد. گفتم پس بهتر بود قبل از حرکت از طهران سفارت شما به وزارت خارجهٔ دولت ایران اظهار بکند که امیر شیرعلی‌خان را فرستادن مأموری تا سنهٔ آتیهٔ به سرحد سیستان ممکن نیست، دیگر جناب جنرال معتمد السلطان آقا میرزا محمد رئیس به من نمی‌گفت که مأمور دولت علّیه از بابت مخاصمتی که فیمابین امیر شیرعلی‌خان و پسرش واقع است به رفاقت من تا کرمان بیاید. اگر رافع مخاصمت میان پدر و پسر شد، اوّلاً به سیستان می‌رویم. کاپیتان گفت حالا حرف شما این است که اوّل به بلوچستان نخواهید رفت. گفتم سخن من این است که از قرار حکم و دستورالعمل اولیای دولت متبوعهٔ خود که خارج از قرارداد وزارت امور خارجه و سفارت شما نیست، نمی‌توانم رفتار نمود و بس، به جهت اطلاع خاطر مبارک جنابعالی جسارت به عرض شد.[۱]

سند شمارهٔ ۶۰

تاریخ: ۱۱ ربیع الثانی ۱۲۸۸

فرستنده: وزارت امور خارجه

گیرنده: سفارت انگلیس در تهران

موضوع: عدم دخالت ایران در امور لاش وجوین

در تکمیل یادداشت جوابیهٔ وزارت امور خارجه مورخهٔ ۱۱ شهر ربیع الثانی در باب لاش و جوین زحمت‌افزا می‌شود که جواب وزارت امور خارجه در این باب از حضور مرحمت ظهور مبارک اقدس همایون ملوکانه دام سلطانه رسید که به امیر قائن حکمی که برود لاش وجوین را به روز اسلحه بگیرد، نشده است. مکرر دولت ایران اطمینان داده است که مداخله به امور افغانستان نخواهد کرد. سفارت محترمهٔ انگلیس به هر جا لازم دانند، از قرار جواب همایون اطمینان می‌توان داد.[۲]

سند شمارهٔ ۶۱

تاریخ: ۲۸ شوال ۱۲۸۸

فرستنده: میرزا معصوم خان انصاری

---

۱. همان، سال ۱۲۸۶ ق، کارتن ۱۳، پروندهٔ ۱۷، شمارهٔ ۱۶.

۲. همان، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند ش ۵۳۶.

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: گزارشی از تلاش گلداسمیت برای تطمیع مردم سیستان

خداوندگارا، این دفعه مأمور مخصوص دولت بهیهٔ انگلیس بسیار مجلل آمده است، صد و پنجاه نفر شتر و قاطر زیر بنهٔ اوست از قراری که استنباط شد، بسیار ساعت و دوربین و اقمشهٔ غریبه و ماهوتهای ممتاز و تفنگ و طپانچه به جهت سوقات اهالی سیستان آورده‌اند. به عالیجاه حاجی غلام حسین خان یاور توپخانهٔ مبارکه که از جانب عمدة الامراء العظام وکیل الملک حکمران کرمان و بلوچستان به رودبار به استقبال مهمانداری مأمور معزی الیه مأمور و تا یم همراهش بود. یک دستگاه ساعت خوب که دیوار کوب و طلاست با دوربین بسیار خوب و اعلاء به رسم یادگاری فرستاده و مبلغ سی تومان نقد نیز برای کسان یاور مشارالیه داده‌اند، حضرات در سخاوت به موقع مضایقه نداشته و منظورشان جز جلب قلوب از تبعهٔ دولت علیّه چیز دیگر نمی‌باشد. خداوند کریم به حرمت ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام روز به روز به قوّت و قدرت دولت علیّه افزوده و ختم این سفر را نیز به مبارکی و میمنت فرماید. زیاده جسارت است. مورخهٔ ۲۸ شهر شوال المکرم.[۱]

[مهر پشت نامه] میرزا معصوم انصاری

سند شمارهٔ ۶۲

تاریخ: ۷ ذی الحجهٔ ۱۲۸۸

فرستنده: میرزا معصوم خان انصاری

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: گزارشی از اقدامات گلداسمیت برای تجزیهٔ سیستان و مقاومت نمایندهٔ ایران در برابر وی

خداوندگارا، این بنده فدوی از روزی که از دارالخلافه بیرون آمده است تا امروز که ۷ شهر ذی‌الحجة الحرام است، مکرّر پاکت عرایض لازمه، ارسال وزارت جلیلهٔ امور خارجه شده است و یک دفعه به زیارت جواب سرافراز و مفتخر نیامده و قرین کمال انتظار و تشویش آمده است که شاید خدای نکرده از جانب حکومت کرمان در فرستادن پاکت عرایض این چاکر مضایقه و غفلت

۱. همان، اسناد قدیمه، سال ۱۲۸۶ ق، کارتن ۱۳، پروندهٔ ۲۵، نمرهٔ ۳۷.

رفته که اینقدر در وصول احکام مبارکه تأخیر روی داده، از این غلام جسارت به عرض حقایق حالیه است که باز مبادرت به این جسارت و ادای تکلیف چاکری و مأموریت خود می‌نماید که از قرار اخبار متواتره سردار محمد یعقوب خان پسر امیر شیرعلی‌خان با قشون معدودی از فراه به چخانسور حرکت و در نزدیکی رود هیرمند مقیم و منتظر خواهد بود که اگر سید نور محمد شاه در مباحثه و گفتگو با این خانه زاد خدای نکرده غالب آمد و قلعهٔ فتح‌آباد و چخانسور و نادعلی مال افغان شد فبها والا یعنی اگر به مفاد مراسلهٔ کاغذ لارد جان رسل وزیر امور خارجهٔ سابق دولت انگلیس در تصرف دولت علیّه باقی ماند، جملهٔ آنها و بلکه سایر جاها را نیز متصرف آید، در سیستان چندان قشون که در چنین وقتها به‌کار آید نیست و تا از خراسان یا از کرمان لشکر و سواری آنجا برسد کار از کار گذشته است. عمدة الامراء العظام امیر علی خان به شرط احتیاط معدودی مهیّا داشته تا خداوند چه بخواهد. مأمور مخصوص دولت انگلیس مکرر در ضمن صحبت به کمترین غلام فهمانده است که این طرف رود هیرمند در دست ایران و آن طرف در دست افغان باشد قدوی همیشه اظهار تعجب از اینگونه اظهار معزی الیه نموده و گفته است که اگر اولیای دولت علیّه متقاعد بشوند که حد و سدّ ایران از مُلخان بشود، خیلی همت فرموده‌اند و باز به مأمور مخصوص آن دولت گفته است که رفتار اسماعیل خان بلوچ با سرتیپ ابراهیم خان خصمانه و به موجب دستخط آفتاب لفظ اقدس همایونی که در حاشیهٔ قرارنامهٔ مورخهٔ ۷ شهر شعبان المعظم ۱۲۸۸ اثر و صدور بخشده باید از قرار مراسلهٔ کاغذ لارد جان رسل وزیر امور خارجهٔ سابق دولت انگلیس رفتار بشود تا مأمور افغانستان حضور به هم رسانیده و تکلیف درست مشخص آید. به عون اللّه تعالی یک وجب از خاک دولت علیّه به آن طرف نخواهد رفت، به جهت اطلاع و اطمینان خاطر جناب مستطاب جسارت به عرض شد و زیاده عرضی ندارد، ۷ ذی الحجهٔ ۱۲۸۸.[۱]

[حاشیهٔ نامه]

از راه سیستان و کرمان وکیل الملک فرستاده که همیشه از کرمان و خراسان کاغذهای او رسیده و معروض آمده، جواب هم رفته است، اگر به جهت گرانی راهها و نبودن مال و دیر رفتن چاپارها و ایمنی در راه سیستان که آبادی نیست جوابهای او حالاها رسیده باشد، معلوم او خواهد بود که همه جا مراقبت بوده باشد.

[مهر پشت نامه] میرزا معصوم انصاری

---

۱. همان، سال ۱۲۸۶ ق، کارتن ۱۳، پروندهٔ ۲۵، نمرهٔ ۷.

سند شمارهٔ ۶۳

تاریخ: ندارد (احتمالاً ۱۲۸۸ ق)
فرستنده: امیر قائن
گیرنده: احتمالاً صدراعظم
موضوع: تحریکات افغانها در نزدیکی خاک سیستان

سواد کاغذهای امیر قائن

روحی فداک، بعد از اداء رسوم اخلاص، صداع افزا می‌گردد که چند یوم قبل از این اخبارات ولایت افاغنه و خیالشان را مصدّع گردیده‌ام، حال نیز رحمت افزا می‌گردد که در نهبندان که وارد شده مجدد این خبر رسید که سردار ابراهیم خان، مردان خان افغان نورزائی را خواست او هم آمده خان جهان خان پسرش را از جانب امیر شیرعلی‌خان مطمئن نموده که او را با خود به اردوی کابل که در فراه هستند، ببرد. چنانچه کابلی خیال آمدن سیستان را داشته باشد دیگر حال راه خجسته شور باز شده بدون اشکال خواهد آمد چرا که سردار ابراهیم خان دزد خانگی است. در باب فوج و سواره وقور خانه و توپ هم که عرض شده به زودی به نصرت‌آباد بیایند، انشاءالله حاجت به تکرار عرض نیست، مبادا خدای نخواسته امری رخ بدهد که همه مورد بحث امنای دولت دوران عدت شویم. زیاده به اطالت مدعا مصدع نگردیده ایام عظمت مستدام باشد.

ایضاً همین خان جهان خان پسر سردار ابراهیم خان را حسب الامر اولیای دولت قوی شوکت علیه امیدوار نموده سه چهار دفعه به شهر ناصرآباد آمده و مبالغی از اسب و تفنگ وجبه و سرداری و وجه نقد بابت مواجب به خودش و کدخدایانش تعارف و انعام داده شد و همهٔ اسباب سفرش را هم مهیا نمود که عازم خاکپای مبارک شهریاری روحی و روح‌العالمین فداه گردد. قبل از آنکه گزارش را عرضه داشت نماید، فرمان همایون به سرافرازی بنده صادر گردید که خان جهان خان نیاید و مواجب آن هم قبول نیست، اگر سردار ابراهیم خان می‌آید فبها والا پسرش نیاید. سردار ابراهیم خان که بر سر کار معلوم است که شش ماه به شش ماه از میان اطاق بیرون نمی‌آید که همان چند نفر کدخدا و پسر و قوم و خویشانرا ببیند چگونه شصت منزل راه به دارالخلافهٔ باهره می‌رود و باری باعث یأس سردار ابراهیم خان و رفتن پسرش به اردوی افغان از این سبب بود. حال را معلوم است که نه در میان ولایت و خانهٔ خود دعوائی دارند و نه در خارج و با وجود این قشون خود را با توپ از فراه که چهار منزلی سیستان است، حرکت می‌دهند و خان جهان خان را با وجود آن همه خرابی و

چپاول در ولایت آنها کرده باز امیدوار کرده برای خود می‌برند. بجز خیال سیستان هیچ به نظر نمی‌آید. مذکور بشود که خیال ساختن شهری هم دارند در کنار رودخانهٔ هیرمند و این بدتر از جنگ و دعوایشان است چراکه اگر شهری در نزدیکی این شهر ناصر آباد در کنار آب هیرمند تعمیر نمایند و ریزش و بخشش به سیستانی و بلوچ نمایند، اهل سیستان تمام رو به آنها خواهند کرد مگر جزئی کسانی که غیرت این پاداری داشته باشند. در هر صورت آنچه به نظر می‌آید از این دو شق هر دو برای خیال سیستان است و برای فرستادن جمعیت و فوج به نصرت آباد با توپ و قورخانه خیلی لازم است. شاید به فضل خداوند ببینند که از هر طرف جمعیت فراهم می‌آید واهمه کرده از این خیال منصرف شوند، والا حال که خیالشان بی‌خلاف عقلاً و یقیناً همین است که عرض شد، زیاده مصدع نمی‌گردد.[۱]

سند شمارهٔ ۶۴

تاریخ: ۱۴ صفر ۱۲۸۹

فرستنده: میرزا معصوم خان انصاری

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: مشکلات مالی هیئت ایرانی در حکمیت سیستان

خداوندگارا، دیشب آدمی از پیش جناب جنرال سر فردریک گلد اسمید مأمور مخصوص دولت فخیمهٔ انگلیس وارد و ذکر نمود که جناب معزی الیه و صاحب منصبان دیگر انگلیس و افغانستان وارد تربت حیدریه و تا هفدهم این ماه وارد ارض اقدس و بالضروره تا بیست روز دیگر در این مکان شریف و مشهد مقدّس توقف خواهند نمود. در این صورت تکلیف به این فدوی غلام دشوار خواهد بود، اگر ایشان را بگذارد و خود روانهٔ دربار معدلتمدار همایون ملوکانه بشود حضرات جهت آن را خواهند پرسید و ذکر آنکه بی‌پولی است ممتنع و شایستهٔ شأن دولت قویشوکت قاهره نیست و اگر آنجا بماند و با مأمورین متفقاً بیاید لامحاله پانصد تومان به جهت مخارج یومیه لازم داره وجه مزبور را باز از که قرض کند، در مشهد مقدّس آشنای تاجری ندارد، از بندگان نواب مستطاب شاهزادهٔ والاتبار اعظم حسام‌السلطنه والی مملکت خراسان دام اجلاله العالی به عنوان قرض استدعا نماید به خاطرشان خواهد رسید همینکه فدوی از جانب نواب معظم له اظهار توجّه و التفات محبتی دید به خیال جلب منفعت یا عرض تکلیف شاق افتاد به نمک با محک اولیای دولت علیه، طبع این غلام بجز خدمتگذاری و جان نثاری دولت علّیه و ترضیهٔ ایشان به چیز دیگر مایل نبوده و هرگز راضی

---

۱. همان، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند ش ۲۷۵.

نیست یک قرآن پول دولت را بی‌موقع خرج و قرض برای دولت فراهم بیاورد. امید که این معنی کماهوحقه در این بیست و دو سال واضح خاطر مبارک اولیای دولت جاوید مدت قاهره شده باشد. خدا کند که حضرات علاوه از دو سه روز در اینجا توقّف ننموده و فدوی چاکر را از بابت بی‌پولی دست تنگی زیادی حاصل نشود. انگلیسیها هم سه هزار تومان از حکومت خراسان قرض و برات طهران خواهند داد خدا انصافی به حضرات بدهد مأموریت دیپلوماتیک و احقاق حق و برداشتن نقشه این جمعیت و مخارج گزاف را لازم نداشت هر جاکه وارد می‌شوند پنج روز و ده روز معطل و باز نمیتوانند مال و بنه به قدر کفاف فراهم آورند دویست رأس مال در این سالها در کجا حاضر و موجود است. به جهت اطلاع خاطر مرحمت مظاهر جناب مستطاب خداوندگار اجل دام اجلاله العالی جسارت به عرض رفت و زیاده جسارتی ندارد. معروضهٔ ۱۴ شهر صفرالمظفر ۱۲۸۹.[۱]

سند شمارهٔ ۶۵

تاریخ: ۱۶ صفر ۱۲۸۹ ق

فرستنده: وزارت امور خارجهٔ ایران

گیرنده: سفارت انگلیس در تهران

موضوع: تأکید مجدد ایران بر موافقت مشروط با حکمیت در سیستان

به سفارت انگلیس نوشته شده ۱۶ شهر صفر ۱۲۸۹

از مضمون مراسلهٔ آن جناب مورخهٔ نهم شهر محرم الحرام در باب قبول کردن امیر شیرعلی‌خان حکمیت دولت انگلیس را به موجب خبر و اصل از کلکته استحضار دارم از مودّت آن جناب مسرت و خوشحالی حاصل شد دولت علیّه ایران نیز به موجب یادداشت وزارت امور خارجه مورخ هشتم شهر شعبان ۱۲۸۸ که به توسط مقرب الخاقان رئیس دفاتر وزارت خارجه به سفارت ابلاغ شده با شروط مندرجهٔ در دستخط مبارک همایونی و مراتب مندرجه در یادداشتی که مصحوب عالیجاه مجدت همراه میرزا سید محمد منشی از سفارت در تاریخ هفتم شعبان ۱۲۸۸ به وزارت امور خارجه رسیده کمال خشنودی را در این فقره دارد زیاده زحمت نیست.[۲]

سند شمارهٔ ۶۶

---

۱. همان، اسناد قدیمه، سال ۱۲۸۹ ق، کارتن ۱۴، پروندهٔ ۲، نمرهٔ ۹.

۲. همان، سال ۱۲۸۹ ق، کارتن ۱۴، پروندهٔ ۲، نمرهٔ ۴.

تاریخ: ۷ شعبان ۱۲۸۹
فرستنده: کنسولگری ایران در بمبئی
گیرنده: وزیر امور خارجه
موضوع: تحرکات افغانها در مرز سیستان

خداوندگارا، از قراری که آقا محمد حسین از کلکته نوشته، امیر شیرعلی‌خان بیست و پنج فوج سرباز مقرر کرده است که در سرحد خود قریب به خاک سیستان بیایند، گرچه خبر، محتمل صدق و کذب است، در صورت صدق، این حرکت به دو خیال است، اوّلاً اگر دولت علیّهٔ ایران خیالی برای حدود او نمایند، قبل از وقت، سرحدات مملکتش مضبوط باشد و ثانیاً اگر موقعی به دستش بیاید بر سر سیستان بیاید و چون اتحاد دولتین ذی شوکتین ایران و روس را دانسته‌اند که به سر حد کمال است از این سبب هم خائفند. در ظاهر خود را از دخالت در امر سیستان خلع نموده‌اند چنانچه به تفصیل در عریضه‌جات قبل جسارت شده ولی در باطن محرک امیر شیرعلی‌خان شده‌اند که چنین نماید حال می‌خواهند که جناب گورنر جنرال، خان کلات را ملاقات نموده با وجود آنکه از محل مذکور سالی مبلغ کلی به او می‌دهند زیاده امیدوارند او را مستظهر به الطاف دولت متبوعهٔ خود نمایند و قرار و مداری بگذارند که اگر امیر شیرعلی‌خان را خیالی برای آن طرف باشد، مزاحمت و ممانعتی ننماید، آنچه به عقل ناقص این فدوی می‌رسد، این است اگر لشکری از سمت کابل به سیستان برود که ظن قوی این است که چنین شود مکرر جسارت کرده که خاک سیستان متصل به خاک سند است و سه روز زیاده مسافت نیست و حضرات خوف زیاد از این راهها دارند و حال داشته‌اند چنانچه در ممانعت از هرات که راهی نداشت، داشته‌اند و اگر دولت ایران را خیال باشد این راهها اقرب و اشهر است. شخص انگریزی که داکتراست و بارها از سیستان مراجعت کرده در جایی مذکور نموده است که سیستان را اولیای دولت مسترد بداشتند و کاری کرده‌اند که ده فوج مستعد در آنجا داشتند بر حسب خواهش انگریزها هشت فوج را مرخص کردند و دو فوج دیگر را گذاردند، اگر این خبر صدق باشد که لشکر کابلی به آن حدود خواهد آمد، مشخص است که اولیای دولت مقرر فرمایند که در انتظام آن حدود بکوشند و استعداد خوبی را تهیه نمایند و خان کلات را چنانچه صلاح دانند مستظهر و امیدوار فرمایند از بابت ملاقات گورنر جنرال باخان کلات هر طور ظاهر شود جسارت خواهد نمود زیاده جرئت جسارت ندارد.

۷ شهر شعبان سنهٔ ۱۲۸۹[1]

سند شمارهٔ ۶۷

تاریخ: ۲۷ شعبان ۱۲۸۹

فرستنده: سفیر ایران در لندن

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: اطمینان خواستن از انگلیسها برای جلوگیری از تجاوز افغانها به سیستان

فدایت شوم، سابقاً از طرف قرین‌الشرف جناب مستطاب اجل اکرم صدراعظم دام اقباله تعالی تلغرافی زیارت شد به این مضمون که چون مسئله حدود سیستان در دارالخلافه به جایی منتهی نشد، لهذا انجام آن به لندن گردید که با اولیای دولت انگلیس قرار قطعی داده شود و برای اینکه تا مسئله در میان است و یک طرفی نشده، از طرف افاغنه تعدی و تخطی به تصرفات دولت علیّه نشود باید از وزارت امور خارجهٔ انگلیس اطمینان رسمی حاصل نمایی، من کمترین نیز با آنکه اطمینان شفاهی حاصل نمودم برای اینکه سند رسمی تحریری هم در دست باشد شرحی در این باب به جناب لرد گرانویل نوشتم، سابقاً جواب نوشته بود که خواهش شما را به وزارت هند اظهار نمودم، چند روز قبل مجدداً نوشته بود که از وزارت هند به فرمانفرمای هندوستان تلغراف شده بود تا قرار قطعی در مسئلهٔ مزبوره داده نشده است، اسباب ممانعت تجاوز و تخطّی افاغنه را به سیستان فراهم آورده، آنها را به حفظ حالت استاتکو دعوت نماید. از قراری که از معزی الیه، خبر به وزارت هند رسید، تدبیرات و اقدامات لازمه را در این باب به کار برده و اطمینان از عدم تعدی افاغنه حاصل نموده است. ولی افاغنه اظهار شکایت از حرکات عسکری دولت ایران در آن حدود دارند که بالجمله

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۳۰۲.

سواد کاغذ مزبور را به جهت مزید استحضار خاطر جناب جلالتمآب عالی لفاً انفاذ نمودم. سندی که منظور بود حاصل شد، ولی چون هنوز مقرب الخاقان محمد آقا وارد نشده و دستورالعمل و تحریرات دایره بر این مسئله با نقشه به کمترین نرسیده، لهذا عنوان مطلب هنوز نکرده، عجالتاً مشغول ترتیب مقدمات و تهیهٔ اسباب خارجی هستم، تا انشاءالله مشارالیه وارد شود و تعلیمات برسد، آن وقت به اقدامات رسمیه دست خواهم زد. امیدوارم انشاءالله به فضل خداوند و به یمن توجه بندگان عالی، این فقره نیز به حسن انجام مقرون شود. زیاده چه جسارت شود.[1]

۲۷ شهر شعبان المعظم ۱۲۸۹

[محل مهر] عبده محسن ابن کاظم

سند شمارهٔ ۶۸

تاریخ: ۲۸ شعبان ۱۲۸۹

فرستنده: سفارت انگلیس در تهران

گیرنده: وزارت امور خارجهٔ ایران

موضوع: ابراز اطمینان به ایران دربارهٔ عدم تجاوز افغانها به متصرفات ایران تا تعیین تکلیف حکمیت

یادداشت

جناب سفیر دولت ایران مقیم انگلستان، چون خواهش نموده بودند که اقدامات به عمل آورده شود به جهت اینکه افغانها استاتکو را مادام گفتگو و قرار مسئله سیستان در دارالسلطنهٔ لندن منظور بدارند. حال از قرار تلگرامی که در این روزها از هندوستان خدمت اولیای اعلیحضرت پادشاه انگلستان رسیده است، معلوم می‌شود خواهش مزبور را معمول داشته‌اند. لیکن در خصوص تجاوزات کارگذاران ایران هم از جانب افغانستان شکایت می‌نمایند. فی ۲۸ شهر شعبان المعظم سنهٔ ۱۲۸۹[2]

مهر پشت نامه [رانلند طامسن]

سند شمارهٔ ۶۹

تاریخ: ۱۶ رمضان ۱۲۸۹

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۲۷۷. ۲. همان، اسناد قدیمه، سال ۱۲۸۹ ق، کارتن ۱۴، پروندهٔ ۲، نمرهٔ ۲.

فرستنده: وزارت امور خارجهٔ ایران
گیرنده: سفارت انگلیس در تهران
موضوع: پاسخ به یادداشت سفارت انگلیس

جواب یادداشت سفارت دولت انگلیس

از مضمون یادداشت آن سفارت بهیّه مورخهٔ ۲۸ شهر شعبان المعظم ۱۲۸۹ در باب معمول افتادن خواهش جناب سفیر دولت ایران مقیم انگلستان دایر به مسئلهٔ سیستان استحضار و از حسن مساعدت اولیای فخام دولت انگلیس کمال خشنودی حاصل شده، اولیای دولت ایران از این‌گونه اطمینان دادن سفارت کمال اعتماد را دارند که به هیچ‌وجه من الوجوه از طرف افغانها تجاورزی به متصرفات و حقوق این دولت به ظهور نخواهد پیوست و چنانچه در آخر یادداشت مزبور اظهار شده بود، احکام مؤکدهٔ عاجله، برای حفظ امنیت آنجا و ازدیاد مراقبت کارگزاران ایران در آنجا، به جهت حصول منظور مزبور، صادر و روانه شد امید است که به هیچ وجه من الوجوه امری که خلاف منظور و حقوق باشد ظهور نیابد. زیاده زحمت ندارد، ۱۶ شهر رمضان المبارک ۱۲۸۹.[1]

سند شمارهٔ ۷۰

تاریخ: ندارد (احتمالاً ۱۲۸۹ ق)
فرستنده: احتمالاً میرزا معصوم خان انصاری
گیرنده: وزارت امور خارجه
موضوع: نظر دولت ایران دربارهٔ حدود سیستان و خط مرزی جنوبی ایران و افغانستان[2]

سؤال دوّم جناب گلداسمیت این بود که ادعای دولت ایران کدام است.

اصل مسئله این است که ما تمام سیستان را جزء خاک ایران می‌دانیم، تعیین حدود این مملکت، مسئله ثانوی و موقوف به تحقیقات مخصوص است. تشخیص حدود غربی سیستان از برای ما لزومی ندارد. حدود شرقی آن موافق تاریخ و روابط جنسیت و آثار قدیم از قرار ذیل است:

خط سرحد از طرف شمال از بند توجک جوین شروع می‌کند و می‌رود تا خشک رود بالای

---

۱. همان، سال ۱۲۸۹ ق، کارتن ۱۴، پروندهٔ ۲، نمرهٔ ۳.

۲. سند فوق به نظر قسمتی از پیش‌نویس پاسخ دولت ایران به پرسشهای گلد اسمیت دربارهٔ حکمیت در مورد مرزهای ایران و افغانستان در سیستان است.

خاش و از آنجا تا قلعهٔ بست و از آنجا رو به صحرا تا جائی که مسمی به جاکی است و آخر می‌رسد به جالق که نقطهٔ سرحد بلوچستان مشخص شده است.

نکتهٔ که ما می‌خواهیم درست واضح و تصریح نماییم این است که حرف ما فقط بر سر آن قطعات سیستان نیست که الان مستقلاً و بلا نزاع در دست ماست، طرف ادعاء و حق ما بر سر تمام سیستان قدیم و جدید است قطعات آن در هر حالتی که باشند و حدود آن تا هر کجا بروند. با استقرار این اساس، تفرعات آن امسال خواهد بود.[۱]

سند شمارهٔ ۷۱

تاریخ: ندارد (احتمالاً ۱۲۸۹ق)

فرستنده: میرزا معصوم خان انصاری

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: گزارشی از شکایتها و اعتراضهای گلداسمیت، به میرزا معصوم خان

مأمور مخصوص دولت بهیهٔ انگلیس از این چاکر آستان همایون چند فقره شکایت دارد که به هر یکی از آنها اولیای دولت علیّهٔ ایران در مقام مرحمت و حق بینی جواب ممکن می‌توانند داد. مثلاً مأمور معزی الیه می‌گویند پس از ورود به سه کوهه این چاکر، مقرب الخاقان حشمت الملک را تحریک کرده که به سکنهٔ آنجا و سایر قراء سیستان بسازند که شورش کرده نگذارند در جلو منزل مأمور مخصوص ببرق بزنند. به چاکر فدوی تحصیل رضای خاطر مأمور معزی الیه و جلب قلوب از صاحب منصبان دولت بهیهٔ انگلیس به جهت نیل مقصود اولیای دولت علیّه لازم و البته هیچ به عقل ناقص راضی نمی‌شود که اوّل ورود به محلّ مأموریت دستگاهی فراهم بیاید یا بیاورد که سبب اغتشاش و باعث عدم تحصیل مقصود اولیای دولت متبوعهٔ معظمهٔ خود از مأموریت آن بشود. منفعت شخصی و دولتی که باید این غلام را به‌این مقام بیاورد کدام است، این غلام را در این فقره وجهاً من الوجه تقصیری نمی‌توان وارد آورد چرا به موجب نوشتجاتی که از مقرب الخاقان حشمت الملک در دست دارد نهایت اهتمام خود را در برافراشتن بیرق در جلو منزل مأمور مخصوص دولت بهیهٔ انگلیس به عمل آورده است

---

۱. همان، سال ۱۲۸۹ ق، کارتن ۱۴، پروندهٔ ۲، نمرهٔ ۱.

مأمور مخصوص دولت بهیهٔ انگلیس معتقدند که رفتار سکنهٔ سیستان با معزی الیه مغایر رسوم آداب انسانیت و در خور شأن مأمور حَکم دولت بهیهٔ انگلیس نبوده است. به اعتقاد دوستدار، به اندازهٔ شعور و تربیت خودشان تبعهٔ دولت علیّهٔ در سیستان باجناب مأمور مخصوص به احترام راه رفته و اگر حرکتی بر خلاف میل و خواهش مأمور معزی الیه از رعایای سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه ناشی شده است، عمداً نبوده از روی جهل و نادانی بوده است در این باب هم یقین است که به خانه زاد ایرادی وارد نیست که در مدت اقامت در اینجا سکنهٔ سیستان را سویلیزه (متمدن) کند.[۱]

سند شمارهٔ ۷۲

تاریخ: ۲۸ رمضان ۱۲۹۰ ق

فرستنده: وزیر امور خارجه

گیرنده: ناصرالدین شاه

موضوع: ارسال مراسلهٔ سفارت انگلیس به وزارت امور خارجه دربارهٔ تجمع قشون ایران در سیستان

ترجمهٔ تلگرام جناب مستطاب اجل اکرم جانشین هندوستان به جناب جلالتمآب وزیر مختار انگلیس مقیم دارالخلافهٔ طهران متن مراسلهٔ سفارت انگلیس مورخهٔ ۲۸ شهر رمضان ۱۲۹۰

اخبار از کابل به تاریخ یازدهم رمضان رسیده که امیر افغانستان از محمد افغان خان فراهی و ابراهیم خان چخانسوری استماع کرده است قشون دولت ایران در جلال‌آباد جمعیت نموده و احتمال دارد به خیال لاش وجوین یا نادعلی و یا چخانسور باشند، امیر افغانستان اطمینان خود را بر اینکه قشون ایران از سرحدی که جناب جنرال گولداسمید معین کرده است تجاوز نخواهد کرد اظهار نموده‌اند.[۲]

[حاشیهٔ نامه دستخط ناصرالدین شاه]

وزیر خارجه

این همان کیفیتی است که به امین‌الملک گفتم به شما نوشته که با طمسون گفتگو بکنید که

---

۱. سند ناقص به نظر می‌رسد؛ نک: همان، سال ۱۲۸۹ ق، کارتن ۱۴، پروندهٔ ۱۶، نمرهٔ ۵.

۲. همان، سال ۱۲۸۹، کارتن ۱۴، پروندهٔ ۱۶، نمرهٔ ۳.

تلگراف به هندوستان بکند که افغان را از هرزگی مانع آید، حالا بر خلاف، افغان شکوه می‌کند به فرمانفرما متشبه گردیده‌اند، قشون ایران ابداً از سرحدی که گلداسمیت معین کرده است تجاوز نخواهد کرد اما به شرطی که از طرف افغانها هم باعث تقویت خیالات اشرار و مفسدین رعیت این طرف نشود و رؤسای مفسدین را در خاک خود پناه ندهند، مثل شریف خان بلوچ و غیره، ابراهیم خان چخانسوری که اصل مادهٔ فساد سیستان است و در خاک افغان باید باشد به چه دلیل از آب گذشته به جهان آباد خاک دولت ایران آمده با شریف خان متفق در هرزگی نسبت به حاکم سیستان می‌شود. همهٔ تقصیر از جانب سرحدداران افغان است نه ایران، حاکم سیستان در خاک متعلق به خود قشون حرکت داده است که اسباب این قشون‌کشی همان ابراهیم خان رعیت افغان شده است دولت ایران خواهش دارد از فرمانفرمای هند، افغان را از این حرکتها مانع آیند والا همه روزه این زحمات در آن سرحد خواهد بود. سواد همین دستخط را عیناً برای طامسن بفرست.

سند شمارهٔ ۷۳

تاریخ: ندارد (احتمالاً سال ۱۲۹۰ ق)

فرستنده: سفارت انگلیس در تهران

گیرنده: وزارت امور خارجهٔ ایران

موضوع: مراسله‌ای دربارهٔ مذاکرهٔ سفیر ایران با وزیر امور خارجهٔ انگلیس در باب حدود سیستان

از قراری که جناب جلالتمآب وزیر امور خارجهٔ دولت انگلیس به سفارت اطلاع داده‌اند، در آخر ماه می، جناب ناظم‌الدّوله دو دفعه ایشان را ملاقات نموده‌اند و یک یادداشت هم درخصوص سرحد سیستان نوشته‌اند، اظهارات جناب ناظم‌الدّوله از این قرار بود که دولت ایران همیشه در خصوص حکم تحدید سر حد سیستان که جنرال گولداسمیت معین کرده بوده است ایراد داشته‌اند. ولی به اصرار معزی الیه و نظر به مسافرت اعلیحضرت اقدس همایونی به فرنگستان در آن ایراد تأمل نموده‌اند و بیان کردند که از روی تعیین خط جنرال مشارالیه پاره‌ای از اراضی چمن‌زار به رعایای افغانستان منتقل شد که آن اراضی برای بعضی رعایای دولت ایران ساکنین آن ولا بی‌نهایت لازم بود و از آن طرف برای افاغنه چندان به‌کار نمی‌آید از آن وقت تا به حال چمنهای مزبور در دست رعایای ایران بود. ولی چون این روزها حکومت افغانستان حقوق خود را از بابت آن اراضی مطالبه می‌نماید و آن جماعت رعایای ایران که از این بابت متضرر می‌شوند به اعلیحضرت اقدس همایونی عارض شده‌اند که در احقاق حقوق آنها حمایت بفرمایند یا اینکه اجازه بدهند که جماعت مزبوره داخل در رعیتی افغانستان بشوند و اعلیحضرت اقدس همایونی در جواب وعدهٔ مرحمتی به

آنها فرموده‌اند که به عرایض آنها رسیدگی خواهند فرمود و چون انجام این فقره برای صرفهٔ دولت انگلیس، ضرری ندارد. خواهش می‌نماییم که این کار به طوری که مطلوب و مطبوع اعلیحضرت اقدس همایونی باشد، انجام داده شود. جناب جلالتمآب وزیر امور خارجه در جواب اظهار داشتند که این مسئله خالی از اشکال نیست، حکم مزبور به جهت تعیین سرحد امر مشکلی را قطع نموده است، اگرچه این تقسیم نه مطبوع دولت ایران بود و نه مطلوب افغان و به نظر جناب معظم الیه این نکته دلیل واضحی بود که حکم تقسیم صاحب منصب انگلیس که این تعیین سرحد به او رجوع شده بود از روی کمال بیغرضی و حقانیت بوده است. در هر حال باز افتتاح این امر را محل تأمل می‌دانستند ولی با وجود این وعده کرده‌اند که این مطلب را به وزارت هندوستان رجوع نمایند و جناب معظم‌الیه از جناب ناظم‌الدّوله پرسیدند که آیا زمین و جایی به نظر شما می‌آید که معاوضه و تبدیل داده شود. ایشان در جواب اظهار داشته‌اند که در این نکته تأمل نموده‌اند ولی نتوانسته‌اند چارهٔ درستی به دست بیاورند و چنین می‌دانستند که اگر این فقره به امیر افغانستان اظهار شود ایشان نیز مضایقه از تسهیل امر ننمایند و آخر الامر قرار شد که این امر را به دولت هندوستان رجوع نمایند.[1]

سند شمارهٔ ۷۴

تاریخ: ندارد (احتمالاً ۱۲۹۲ ق)

فرستنده: حشمت الملک امیر قائن

گیرنده: ناصرالدین شاه

موضوع: تحریکات افغانها در حدود سیستان

نوشتجات حشمت الملک امیر قائن

اگرچه باران کافی با منفعت به این سرحدات مرحمت نشده است و سیستان را علتی زرده مانند عارض شد، ولی معیشت رعایا می‌گذرد و سرحدات هم قرین انتظام است.

به اعتقاد جان نثار افاغنه نباید آن قدر محل اعتماد اولیای دولت ابد آیت علّیه شوند زیرا که آنها هیچ وقت از خیالات فاسده فارغ نیستند، مثلاً چرا شریف خان را که هچنان خیانتی کلی در دولت از او ظاهر شد نگاهداری و قلعهٔ فتح و نادعلی را باز از جهت او مشخص نمایند. اگرچه جان نثار را از آنها باکی نیست چنانچه در قضیهٔ سیستان بر آنها معلوم شد ولی آن طوری که لازمهٔ خدمت است

---

۱. همان، سال ۱۲۸۹ ق، کارتن ۱۴، پروندهٔ ۲، نمرهٔ ۵.

استعداد ندارد و اگر توجه اولیای دولت قاهره مبذول شده استعدادی به جان نثار مرحمت فرمایند در میان دوست و دشمن آثار خدمت و غیرت را بهتر می‌تواند ظاهر سازد.

امور سیستان در تحت انتظام است بیست هزار سوار و سرباز کابلی که از آنجا برای امر هرات آمده بودند الی حال در خارج شهر هرات قرار دارند و کارگذاران هرات نیز در خندق و خاکریز شهر کارکرده کاملاً مستحکم ساخته‌اند و در خارج چهار طرف حصار هرات سرباز خانه ساخته‌اند و حرف ظاهرشان از بابت نگاه داشتن قشون کابل رفتن به سمت میمنه بود و محمد علم خان حاکم بلخ را امیر شیرعلی‌خان مأمور میمنه کرده، ولی چنان معلوم می‌شود که توقف قشون در هرات به اشارت انگلیس بوده والا امیر شیرعلی‌خان استطاعت ندارد یک سال مخارج بیست هزار قشون را متحمل شود از قرار تقریر دو نفر اسیر بخارایی دولت روس قصد میمنه داشته و حاکم میمنه هم توسل به دولت روس جسته از این جهت قشون افاغنه در هرات نگاهداشته، مخارج می‌دهند والا آنقدر در استحکام هرات کوشیدن راه ندارد. امیر شیرعلی‌خان سردار عبدالله خان پسر خود را برای شناسایی خیال دارد درماه رمضان از کابل روانهٔ قندهار و از آنجا به فراه و از آنجا به هرات و از راه بلخ مراجعت نماید، این شناساندن برای این است که او را ولیعهد کرده است.[1]

[حاشیه نامه، دستخط ناصرالدین شاه احتمالاً به سپهسالار]

در باب شریف خان شما مکرر با دولت انگلیس حرف زدید که این مرد مفسد خائن را اقلاً نگاه نداشته رد نمایند. ثانیاً اگر نگاه می‌دارند در سرحد وانگهی سرحد سیستان به چه سبب جا و مکان می‌دهند ببرند کابل، قندهار، هرات. لازمست فوراً طامسن را بخواهید و صریح به او بگویید به فرمانفرمای هند تلگراف بکند او را دور بکنند والا اگر اغتشاش یا تجاوزی در سیستان از طرف ایران بشود، بحث نکنند به ما، بسیار سخت بگویید و یک جواب بگیرید. مکرر با طمسون در این باب حرف زده‌اید، متصل وعده داده است که او را دور می‌کنیم و هیچ ثمری مترتب نشده است. پلوتیک انگلیسی را نمی‌فهمم چه چیز است ظاهراً همه دوستی و ملایمت و سرهم‌بندی باطناً هیچ کاری که کار باشد و به جایی برساند، دیده نمی‌شود. این دفعه یک قرار مبسوطی با او بدهید، به تفصیل عرض بکنید. در باب استعدادی که خواسته است یک فوج قائنی که تازه گرفته شده در حقیقت یک استعدادی است که به او زیاد شده است به شرطی که تدارک و اسباب فوج او را زود روانه دارند. به حاجی ظهیرالدوله هم بنویسید در وقت لزوم هر وقت امیر قائن استعداد بخواهد ازخراسان روانه

---

۱. همان، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند ش ۱۵.

دارند.

سند شمارهٔ ۷۵

تاریخ: ۴ جمادی الثانی ۱۲۹۵
فرستنده: حاکم خراسان
گیرنده: وزارت امور خارجه
موضوع: خطرات متوجه سیستان

به جناب جلالتمآب نصیرالدوله پاکتی از حشمت الملک رسید مشعر بر اینکه دولت انگلیس از بندرکراچی تا شالکوت که بندر قندهار است و دراین مسافت همه جا آذوقه و قشون و تدارک حاضر کرده و می‌کند از افغان هم ده هزار سوار به حوالی هیرمند علی‌الظاهر به قصد قلعهٔ نادعلی آمده، حشمت الملک هم بنابه ظهور آثار استعداد انگلیس در حدود قندهار از روی تحقیق قصد قشون افغان را نتوانسته است بداند ولی اظهار اضطرابی هم نسبت به حدود سپردهٔ خود نموده است. سفارشی که لازم بود در احتیاط کار و تدارک که ممکن باشد به حشمت الملک نوشتم مقصود حشمت الملک این است که احتیاطاً قشونی به آن سمت فرستاده شود ما هم که قشون زاید از کار نداریم استعدادی هم که منتظر بودیم نرسیده، لهذا امنای دولت علّیه از سفارت انگلیس و قنسول دولت علّیه در هندوستان می‌توانند حالت انگلیس را با افغان معلوم بکنند. اگر انگلیس قصد افغان دارد و افغان قشون به جلو آنها فرستاده، ما هم در این موقع لزوماً استعدادی در سر حد خود داشته باشیم اگر انگلیس را با افغان حرفی نیست از حرکت قشون افغان هیچ مطمئن نمی‌توانیم بود، باید خودتان تکلیف را معین فرمائید. در صورت بقای دوستی افغان و انگلیس دولت علّیه از سفارت انگلیس سؤال فرماید که این قشون برای چه از افغانستان به سرحدّ ما آمده، من هم درکمال عجله مشغول به تحقیق حال افغان هستم. جواب لازم بفرمایید که باید مجدداً به حشمت الملک اطمینان بدهم. از قراری که به حشمت الملک خبرداده‌اند و او همان کاغذ را لفاً فرستاده است. از سیستان دنبال تاج محمد خان سیستانی به دارالخلافه خواهند آمد، هوای او را داشته باشید که بدون اطلاع دولت خود را به سیستان نرساند.[۱]

رکن الدوله

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۴۳۱.

سند شمارهٔ ۷۶

تاریخ: ۱۹ رمضان ۱۲۹۵

فرستنده: مستشارالملک

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: تحرکات افغانها در سیستان

خدمت جناب جلالتمآب نصیرالدوله دام اقباله، بعد از فرار تاج محمد خان البته نوشتجات بنده را دارید که در دولتخواهی آنچه به نظرم آمد عرض کردم و اصرارها نمودم اوّلاً توقع دارم آن نوشتجات را بیرون آورده به نظر مبارک حضرت اجل ارفع افخم اعظم دام ظلّه العالی برسانید. ثانیاً این تلگراف را هم فوراً از نظر مبارک بگذرانید که زود فکر کار و تهیهٔ رفع فتنه شود. الان آدمی از حشمت الملک آمد و کاغذ به تاریخ سیزدهم رمضان آورد که شریف خان و تاج محمد خان متفقاً داخل سیستان شده‌اند، تقریر آدم حامل این است که چند قلعه را هم تصرف کرده‌اند و اطراف قلعهٔ دولتی را تاخته‌اند. حشمت الملک نوشته است به محض رسیدن این خبر خود رفتم. فوج خاصه و تخته قاپو را حکم کنید از بین راه عاجلاً خودشان را به من برسانند و ششصد سوار هم با کسر قورخانه از مشهد به من برسانید. تکلیف من اظهار بود اگر اهمال شود ندامتها حاصل می‌شود. به عین عبارت کاغذ حشمت الملک را ابراز کردم چون به واسطهٔ نوشتجات و صلاحدیدهایی که از اینجا در این مدت نوشته‌اند مسبوق هستید، احتمال می‌رفت این مسئله بی‌پرده عرض نشود بنده مشروحاً عرض کردم. فوج خاصه از سبزوار رفت تخته قاپو وارد مشهد شد. دولتخواهی لابد از جسارت است. فوج ترشیز در جام حاضر و مهیا است حکم تلگرافی شود بدون درنگ روانهٔ سیستان شوند غیر این فوج به این زودی مهیا نیست که روانه شود. از دو دسته سوار شاهسون افشار و دوبرن هم یکی را حکم فرمایند، فوراً حکم نمایند هیچ جای درنگ و تأمل، ساعتی نیست. مستشار الملک.[۱]

سند شمارهٔ ۷۷

تاریخ: ۵ شعبان ۱۳۰۱

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۲۰۸.

فرستنده: میرزا ملکم خان سفیر ایران در لندن
گیرنده: وزیر امور خارجه
موضوع: تقاضای انگلیسها دربارهٔ معاوضهٔ قطعه‌ای از خاک سیستان با نیزار

هو
استخراج تلگراف رمز از لندن

به جناب مستطاب وزیر امور خارجه، با وجود همهٔ آن ملاحظات، فقرهٔ نیزار را خیلی محکم گرفته‌ام و در حفظ آن منتهای اصرار را دارم. وزیر امور خارجه از بنده سؤال می‌نماید که به جهت اسکات امیر کابل آیا ممکن است دولت علیّهٔ ایران در عوض نیزار یک قطعهٔ خاک دیگر در آن حدود به افغان بدهد. بندهٔ جواب دادم که من این فقره را قبل از وقت به دقت تحقیق کرده‌ام و یقیناً در آن حدود هیچ نقطهٔ[ای] نیست که دولت علیّه بتواند به افغان بدهد، جنابعالی در این باب چه می‌فرمایند.

ملکم نمرهٔ ۴۸ تاریخ مطلب ۵ شعبان ۱۳۰۱

[حاشیهٔ نامه دستخط وزیر امور خارجه و ناصرالدین شاه]

به ناظم‌الدّوله تلگراف نمرهٔ ۴۸ جنابعالی به عرض خاکپای مبارک اقدس همایونی رسید، فرمایش فرمودند.

[دستخط ناصرالدین شاه]

در سیستان هر چه مکان خوب و مرغوب بود، گلداسمیت به افغان داد، مثل قلعهٔ فتح و چخانسور و سایر املاک آن طرف رود هیرمند را و هم‌چنین این طرف هیرمند قلعهٔ بندر کمال خان بلوچ که اصل رعیت و نوکر ایران بودند و یک خط مثلث بی‌معنی کشید و ما را محصور کرد، حتی نیزار اهل سیستان را که باید گاو و گوسفند و زندگی آنها در نیزار و تخت شاه بگذرد به طرف افغان انداخت. بعد که ما ملتفت شدیم که اگر این هم نباشد سیستان حالیه بالمرّه بی‌مصرف خواهد شد، این حدود را راضی نشدیم از سیستان خارج شود و از انصاف اولیای دولت انگلیس خواهشمند هستیم که این همراهی را با ما کرده راضی نشوند سیستان ما بالمرّه باطل بماند و خودشان به نقشه رجوع کنند ببینند جایی هست که ما به افغان در عوض بدهیم جایی که باشد به نظر ما نمی‌آید و

نمی‌شود. نمرهٔ ۲۶، ۲۷ شعبان ۱۳۰۱.[۱]

سند شمارهٔ ۷۸

تاریخ: ندارد (احتمالاً ۱۳۰۶ ق)

فرستنده: صدراعظم

گیرنده: ناصرالدین شاه

موضوع: در باب حدود سیستان

در باب محل طرقو که به موجب صدور دستخط مطاع مبارک مقرر شده بود راپورت میرزا محمدعلی‌خان مهندس برای حشمت الملک فرستاده شود فرستاده شد و حشمت الملک جوابی نوشته است از عرض خاکپای مهراعتلای اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه خواهد گذشت.[۲]

[حاشیهٔ نامه دستخط ناصرالدین شاه]

جناب صدراعظم باید با سفارت انگلیس حرف بزنید به علاءالسلطنه هم بنویسید که او هم در آنجا حرف بزند و بگویید طرقو را افغان نباید آباد نماید زیرا که آبادی آنجا باعث نیامدن آب به سیستان است و این ضرر بی‌معنی است که به دولت ایران وارد می‌شود و نباید آباد بشود.

به علاء السلطنه نوشته شود.

---

۱. همان، اسناد قدیمه، سال ۱۳۰۳ ق، کارتن ۱۸، پروندهٔ ۴، نمرهٔ ۲.

۲. همان، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند ش ۶۱۳.

فصل پنجم

آخرین تلاشهای ایران برای اعادهٔ حاکمیت در هرات و سیستان شرقی

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

سند شمارهٔ ۷۹

تاریخ: ۹ صفر ۱۲۹۲

فرستنده: رکن الدوله والی خراسان

گیرنده: احتمالاً میرزا حسین خان سپهسالار

موضوع: گزارشی از ورود ایوب‌خان و اسکندرخان به مشهد و مقاصد آنها

هو

این فقره را در ضمن عرایض به خاکپای مهر اعتلای اقدس همایون روحنا فداه عرض کرده، به طور اختصار به جنابعالی نیز اطلاع می‌دهم که اسکندر خان دو روز قبل وارد ارض اقدس شد، ایوب‌خان هم فردا وارد می‌شود و احکام مطاعه را دربارهٔ هر دو جاری و ساری خواهم داشت و قرار مواجب برای ایوب‌خان داده او را با یوسف خان و اشخاصی که از ایوب‌خان ممتنع الانفکاک هستند روانهٔ دربار اقدس همایون می‌نمایم و اسکندر خان را زودتر می‌فرستم. لیکن از قراری که اسکندر خان تقریر می‌کند و از خارج شنیده می‌شود که ایوب‌خان خیال دارد در صورتی که صرفهٔ خود را در توقف در ممالک دولت علیّه نبیند به آخال برود و به روسها التجاء بجوید و دور نیست بعد از ورود به ارض اقدس و تعیین مقصود دولت و تشخیص مخارج خود، پولی به حد لزوم و رفع مایحتاج خود بردارد و در صدد عزیمت آخال برآید و در این صورت تکلیف من چیست و حکم و صلاح دولت چه خواهد بود، آیا باید او را مطلق العنان بگذارم تا هر جا می‌خواهد برود یا مجبوراً از عزیمت ایشان منع کرده، محکوماً روانهٔ دربار همایون نمایم. توضیح این مسئله برای دوستدار خیلی لازم است و اگر با تلگراف رمز بفرمایید خیلی بهتر و به صلاح و صواب نزدیک‌تر زیاده زحمتی ندارم، ۹ شهر صفر المظفر سنهٔ ۱۲۹۲.[1]

سند شمارهٔ ۸۰

تاریخ: ۱۸ ذیقعدهٔ ۱۲۹۳

فرستنده: میرزا حسین خان سپهسالار اعظم

گیرنده: سردار ایوب‌خان

موضوع: ابراز دوستی به ایوب‌خان و پاسخ نامهٔ وی

در جواب سردار ایوب‌خان از طرف حضرت اجل اشرف اعظم مورخهٔ ۱۸ شهر

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۳۰۰.

ذی القعدهٔ ۱۲۹۳

امیرالامراء العظام مکرم برادر با احتشام والا مقام. فرخنده وسیلهٔ مودت وسیله که از فرط کمال دوستی و مهربانی و غایت صفا و محبت نگاشته و بنیان آن را از مواحدات قلبی و مهر باطنی محکم و مشید داشته و متن آن را در لعاب والاگهری و بزرگ‌نژادی آورده و مصحوب عمدةالامراء العظامان جنرال فقیر احمد خان و سردار پیر محمد خان و میر علم خان ارسال نموده بودید، رسید. علم‌الله به قدری مهیج حالات و داد و مروج بازار اتحاد و موجب ازدیاد شعف قلب مودت بنیاد گردید که خامه را قدرت نگارش و نامه را وسعت و گنجایش نیست، خاصه از طرز و اسلوب نجابت و درستکاری و حرکت و درست رفتاری و وارستگی و پیراستگی فرستادگان مشارالیهم که علائم تربیت از آنها ظاهر و امیدوار و شواهد و آثار اخلاق حمیدهٔ شما در آنها باهرو هویدا بود بر حالات مسرت قلب افزود. با نهایت تیمن خاطر و شعف قلب، عریضهٔ آن امیرالامراء العظام را به حضور مرحمت ظهور مبارک اقدس همایون اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی روحنا فداه تقدیم و فرستادگان مشارالیهم را به حضرت سپهر سلطنت ملوکانه مشرف داشتم. مورد اشفاق خاطر خطیر، آفتاب وفاق همایونی آمده به خِلاع مهر طلاع شاهنشاهی مخلع گردیده، اجوبه [پاسخ] اظهارات شفاهی آن امیرالامراء العظام به آنها تبلیغ شد و اینک از دربار گردون مدار مرخص گردیده عزیمت آن صوب صواب سمت را دارند. ملفوفهٔ فرمان جهان مطاع مبارک به افتخار آن امیرالامراء العظام شرف صدور یافته، مصحوب فرستادگان مزبور انفاذ شد البته اجوبهٔ [پاسخ] شفاهیهٔ راکما ینبق ابلاغ خواهند نمود همواره منظور نظر انور اقدس ملوکانه و نصب العین خاطر دوستدار بر این است که شما در این مرز محترم و معزز و مکرم باشید و انشاءالله از هیچ جهت غبارکدورت بر خاطر عاطر الاحترام شما ننشیند باکمال توقیر و اعزاز خواهش دارم که هرگونه مهمات خود را بدون ملاحظه در نهایت خوبی اظهار دارید و همواره از مژدهٔ سلامتی خود مسروم دارید، ۱۸ شهر ذی‌القعدهٔ ۱۲۹۳.[۱]

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۲۷.

سند شمارهٔ ۸۱

تاریخ: ۶ ذیحجهٔ ۱۲۹۴
نرستنده: کنسول ایران در تفلیس
گیرنده: وزیر امور خارجه
موضوع: نظر روسها دربارهٔ توافق ایران و انگلیس در باب افغانستان

نمرهٔ ۴۸۱

خداوندگارا، در روزنامهٔ نوورمه ۱۲ ماه نویامبر نمرهٔ ۶۱۴ نوشته بودند از هندوستان کاغذی غفلتاً به ما رسیده که خیلی جای تأمل و تعمق است، از مضمون کاغذ چنان معلوم می‌شود که انگلیسها برای خودشان متکای تازه پیدا کرده‌اند و این متکا و پشت بند ایران است. طمسون وزیر مختار در ایران، مخفی با ایران عهدنامه بسته است که در مقابل انگلیس حین حمله ایران با انگلیس متفق بشود و در مقابل این عهد و میثاق، باز جاهایی را که سابقاً در تصرف ایران بوده را به ایران وابگذارند از آن محلها از جمله یکی هرات است. ایران در سرحد افغانستان باید اردویی حاضر نماید مرکب از چهل هزار نفر و از این اردو پانزده هزار قشون منظم و ۲۵ هزار هم سوار خواهد شد. انگلیسها از چند راه هجوم خواهند آورد، اوّل از بلوچستان به سر قندهار، دویم از راه پنجاب به غزنه، حقیقت زاید نیست عرض کنم که طمسون این کار را با سپهسالار اعظم کرده است که روسها را دوست نمی‌دارد. آن قدری که این کار به ایران خیر دارد به ما هم بی‌نفع نیست. راهی که باید به سر کابل برود باید از مرو به هرات برود آن وقت اعلیحضرت شهریاری را به راهی دلالت می‌کند که پابند برادری و بی‌طرفی بمانند الامرالاجل مطاع.[1]

سند شمارهٔ ۸۲

تاریخ: ۲۶ محرم ۱۲۹۶
نرستنده: وزارت امور خارجه
گیرنده: سردار ایوب‌خان
موضوع: مشورت با ایوب‌خان برای بازگشت وی به هرات

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۲۴۷.

مشهد، امیرالامراء العظام سردار ایوب‌خان دام عزّه، ۲۶ شهر محرم ۱۲۹۶

تلگراف سرکار رسید. اخباری که به سرکار رسیده صحیح است. سرکار امیر صاحب[1] به یقین الان در خاک روسیه می‌باشد و سرکار امیر محمد یعقوب خان مستقلاً در کابل هستند. امّا در باب هرات و وضع آنجاها که اظهار فرموده بودید چون رأی و عقیدهٔ خود را بیان نکرده بودید، نمی‌دانم هرگاه به هرات بروید سرکار شما را می‌پذیرند و راه می‌دهند یا پذیرایی نمی‌نمایند. زحمت کشیده شرح این حالات را با اعتقاد و رأی خودتان اطلاع دهید البته در خیرخواهی آنچه به نظر برسد زحمت خواهم داد.[2]

سند شمارهٔ ۸۳

تاریخ: ۲۸ محرم ۱۲۹۶

فرستنده: (احتمالاً سپهسالار اعظم)

گیرنده: سردار ایوب‌خان

موضوع: اعطاء وجه به ایوب‌خان برای بازگشت به هرات

مشهد امیر الامراء العظام سردار محمد ایوب‌خان ۲۸ شهر محرم ۱۲۹۶

تلگراف سرکار بر استیذان در رفتن و خواهش آنکه دو ماه مخارج صفر و ربیع الاوّل از دولت به شما داده شود رسید. چون سرکار شما مهمان محترم عزیز و نزد دوستدار لازم الاحترام می‌باشید و خواهشهای شما را تا قوه داریم می‌خواهم مجری شود و راضی نمی‌شوم میل و خاطر شما به عمل نیاید همان تلگراف سرکار شما را به عرض حضور مرحمت ظهور همایون ملوکانه روحنا فداه رساندم، زیاده بر آنکه تصور می‌شد مورد الطاف و اشفاق مبارک شاهنشاهی شدید، زاید الوصف اظهار مرحمت فرمودند و استدعا[ی] شما در حضرت سپهر طلعت همایونی قرین قبول افتاد. مقرر شد تا هر وقت مایل به توقف در مشهد مقدّس باشید دولت نهایت محبت را خواهد نمود و از هیچ‌گونه التفات مضایقه نخواهد فرمود. خدا می‌داند که شخص دوستدار قلباً کمال دوستی و مودّت را با سرکار شما دارم حالا که خودتان میل به تشرف بردن دارید به نواب اشرف والا فرمانفرمای خراسان دام اقباله تلگراف کردم تا به طوری که خواسته بودید دو ماههٔ صفر و ربیع‌الاوّل را به گماشتگان شما کارسازی دارند که به سلامتی بروید چون سرکار در هر جا باشید از نیکی فطرت

---

۱. منظور امیر شیرعلی‌خان است. ۲. همان، ج ۱۶، سند ش ۳۱۶.

و پاکی طینت و کثرت نجابتی که دارید و هیچ چیز را از نظر محو نمی‌سازید مثل آنست که باز در مشهد باشید و هر قدر بر کامرانی و اقتدار شما افزوده شود ما خوشحال‌تر خواهیم شد رضا به رفتن شما می‌دهیم و انشاءالله که پس از سفر فراموش نکرده از سلامتی خود مستحضر و مسرورم دارید.[۱]

سند شمارهٔ ۸۴

تاریخ: ۱۷ رجب ۱۲۹۶

فرستنده: مخبرالدوله

گیرنده: ناصرالدین شاه

موضوع: دستور ناصرالدین شاه مبنی بر عدم اجازه به انگلیسها برای دخالت در امور اتباع افغانستان

ادارهٔ تلگرافی دولت علیهٔ ایران
خراسان

روزنامه خط
مشهد مقدس

امورات مملکتی و سرحدی منظم است، از سرحدات خبر تازه نرسید. میرزا عباس خان وکیل‌الدولهٔ انگیس که در مشهد متوقف است این اوقات به اسم اینکه افغانستان تبعهٔ دولت انگلیس است به امور افغانها رسیدگی و مداخله می‌نماید. از قراری که مذکور است زنی در جام سه نفر مرد را مسموم کرده، هنوز تفصیل معلوم نیست.

استرآباد

چند نفر از فراشان حکومتی راکه اشرار شهری مضروب و مجروح کرده بودند یک نفرش پریروز مُرد. کسان مقتول که از اهل کرمانشاهان هستند نعش او را دفن نکرده تا دیروز که مصطفی قلیخان میرپنج وارد شد قرار داد نعش را دفن نمایند سایر مجروحین را جراح معالجه می‌کند. مصطفی قلیخان میرپنج اهالی شهر را از دیروز تا به حال اطمینان داده، قدری ساکت شده‌اند تا بعد چه شود. نواب والا امیر تومان در آق قلعه است.[۲]

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۵۹۳. ۲. همان، ج ۱۶، سند ش ۷۶.

[مهر پایین نامه] مخبرالدوله

[حاشیهٔ نامه دستخط ناصرالدین شاه به میرزا حسین خان سپهسالار در باب منع انگلیسها به دخالت در امور اتباع افغانستان]:

جناب سپهسالار اعظم

به هیچ وجه نگذارید وکیل‌الدولهٔ انگلیس در کارهای افغان مداخله نماید و به وزیر مختار انگلیس هم اینجا رسماً بنویسید که گماشتهٔ شما به‌کار افغان مشهد چرا مداخله می‌کند.

سند شمارهٔ ۸۵

تاریخ: ۱۵ ذیحجهٔ ۱۲۹۶

فرستنده: احتمالاً حاکم قائن

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: گزارش از موقعیت مناسب برای تصرف لاش و جوین

هو

چون علم حقیقت امور نزد دوستدار نیست و کنه تدبیرات و ارادات دولت را نمی‌دانم این‌طور می‌بینم که اگر دولت اقدام کند و برای خود لازم بداند در این فرصت که افغانستان انقلاب دارد ممکن است که لاش و جوین و سیستان موضوعه ضمیمهٔ دولت و ممالک محروسه شود. محمد حیدر خان پسر سردار احمدخان[1]، شمس الدین خان برادر بزرگ خود را کشته و چون سردار احمد خان از کار افتاده است، محمد حسن خان عموی او از پیش خود در لاش و جوین حکومت یافته، محمدحیدر خان به سیستان نزد محمد جعفر خان آمده، هرگاه تقویتی در کار محمدحیدر خان بشود لاش و جوین را به تصرف خود خواهد آورد و به سهولت به تصرف خود می‌توانید آورد. سیستان موضوعه هم اگر مانعی از خارج نداشته باشد، ضبطش اشکال ندارد. زیاده زحمت ندارم.[2]

۱۵ شهر ذیحجهٔ الحرام ۱۲۹۶.

[دستخط حاشیهٔ‌نامه]

هرگاه این اقدام در باب سیستان موضوعه مصحلت و مقتضی نباشد اقلاً قسمی بفرمایید این

---

۱. منظور سردار احمدخان اسحاق زئی حاکم لاش و جوین است.

۲. همان، ج ۱۶، سند ش ۱۹۸.

قسمتی که شده است به هم بخورد و در این قسمت که مأمور انگلیس با مأمور دولت چند سال قبل کرده‌اند غبن به طرف دولت است. نقشهٔ سیستان در دربار همایون هست، از رجوع بـه آن مـعلوم خواهد شد. زیاده زحمتی ندارم.

سند شمارهٔ ۸۶

تاریخ: ۱۵ ذیحجهٔ ۱۲۹۶

فرستنده: رکن الدوله والی خراسان

گیرنده: احتمالاً وزیر امور خارجه

موضوع: گزارشی از فعالیتهای میرزا عباسخان نـمایندهٔ دولت انگـلیس در مشـهد بـرای اتـحاد ایوب‌خان با انگلیسها

هو

در باب جواب مطلب ایوب‌خان اجمالاً مرقوم فـرموده بـودید کـه دولت عـلیّه از کـار هـرات صرف‌نظر نفرموده است و چنین نیست که نتواند قراری در کار شخص ایوب‌خان بگـذارد، او هـم عجالةً شتابی در کار خود نباید داشته باشد. ایوب‌خان آن پیغامات را به توسط سید محمد حسین مستوفی گرفته بود. حالا که رقیمهٔ جنابعالی رسید، سید محمد حسین از برای یاره[ای] تحقیقات به سمت قائن و طبس رفته بود، پسر محمد خان آدم ایـوب‌خان را کـه در ارض اقـدس مـقیم است خواسته، این فقرات را زبانی به او حالی کردم و رسماً کاغذی هم به او نوشتم به توسط میرزا مسعود خان پسر میرزا محمد حسین هم به همین مضامین به ایوب‌خان اشاره کردم یعنی به او گـفتم کـه بنویسد. از قراری که معلوم شد آقا سید احمد مستوفی کابلی که مرد با اعتباریست و از کـابل بـه عتبات عالیات رفته و مراجعت به ارض اقدس نموده با میرزا عباس خان وکیل الدوله عهد و میثاقی کرده حشمت الله ناظر راکه معروف خدمت جنابعالی است چند روز است که نزد ایوب‌خان روانه کرده‌اند، اگرچه عهود و شروط آنها را نمی‌دانم لیکن از قرینه معلوم می‌شود که میرزا عباس خان به ایوب‌خان وعدهٔ حکومت هرات یا بیشتر داده است و ظن غالب این است که چون از برای ایوب‌خان قوهٔ باقی نمانده، غنیمت بداند که انگلیسها با او صلح نمایند.

چون اطلاع خاطر شریف لازم بود زحمت داد، زیاده زحمت ندارد.

۱۵ شهر ذیحجة الحرام سنهٔ ۱۲۹۶[1]

سند شمارهٔ ۸۷

تاریخ: ۱۲۹۷ ق

فرستنده: ناصرالدین شاه

گیرنده: سید صادق طباطبایی

موضوع: تقاضای استخاره در باب مصلحت بازپس‌گیری هرات و قرارداد با دولت انگلیس در این باره

بسم الله الرحمن الرحیم و لا یعلم الغیب الا هو

خدایا، این قرارداد و عهدنامه که در فقرهٔ تصرف شهر و مملکت هرات، سپهسالار با وزیر مختار انگلیس نوشته‌اند، بعد از آن قدری که توانسته شده است کم و زیاد بشود، در باقی دیگر انگلیس اصرار دارد، اگر دولت ایران آن را ممضی و مبادله نماید و به فکر لشکرکشی و تصرف هرات برآید، مالاً و مآلاً ضرری به شأن و آبروی دولت من و ایران خواهد داشت یا نخواهد داشت.

پی این کار رفتن خوب است یا بد است.

منکشف شود.

۱۲۹۷

جناب آقا سید صادق

با شرایط نامه استخاره به کلام الله کنید. نیک و بد آید در کمال توضیح و تفسیر در پشت پاکت بنویسید.

بسم الله تعالی

استخاره انشاءالله تعالی

اوّل ما یری بسم الله الرحمن الرحیم که معنای آن ابتدا نمودن استعانت جستن به نام خدایی که مهربان بر همهٔ خلق در دنیا و بر مؤمنین در آخرت و سورهٔ مبارکهٔ نمل است. «طسین تلک آیات، آیات القران و کتاب مبین لهدیً و بشری المؤمنین الذین یقیمون الصلٰوة و یؤتون الزکوٰة و هم الاخرة هم یوقنون» تفسیر این آیات بر خاطر مبارک واضح است. استخاره به نظر بسیار بسیار خوب و مفاد

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۴۵۸.

آن بشارت نموده به اینکه موصوف صفات مذکوره می‌باشند. والله العالم بالحقایق.[۱]

سند شمارهٔ ۸۸

تاریخ: ۱۴ محرم ۱۲۹۷
فرستنده: رکن الدوله والی خراسان
گیرنده: احتمالاً وزیر امور خارجه
موضوع: ترغیب ایوب‌خان به دوستی با ایران

هو

آن تفاصیل را بدون اینکه سندی در دست بیفتد به سردار ایوب‌خان پیغام داده‌ام، هنوز جوابی از او نرسیده است، البته جنابعالی می‌دانند که فرصت او تا کی است. لیکن خالی از احتمال نیست که انگلیسیها به لطایف الحیل رخنه در کار هرات بکنند، چنان‌که خان آقای جمشیدی را رو به خود کرده‌اند، پسر خان آقا از هرات فرار کرده به میان ایل رفته بود، ایوب‌خان دنبال توپ و فوج فرستاده بود، پسر خان آقا از میان ایل هم فرار کرده و ایل به ایوب‌خان اظهار اطاعت نموده است. چون ایوب‌خان دیگر قوه ندارد و اهل هرات هم به جان آمده‌اند دور نیست کم کم او را مستأصل کنند، خلاصه مطلب را به او پیغام داده‌ام. زیاده زحمتی ندارم.

۱۴ شهر محرم الحرام ۱۲۹۷[۲]

[مهر پشت نامه] رکن الدوله

سند شمارهٔ ۸۹

تاریخ: ندارد [احتمالاً ۱۲۹۷ ق]
فرستنده: سفارت ایران در پترزبورگ
گیرنده: وزارت امور خارجه
موضوع: بازتاب نزدیکی ایران به انگلیس و احتمال بازگرداندن هرات به ایران در روسیه

ترجمهٔ مفصلی است که به تاریخ هشتم ماه ژانویه روسی سنهٔ ۱۸۸۰ در روزنامهٔ ژورنال سن

---

۱. همان، اسناد قدیمه، ۱۲۹۷ ق، کارتن ۱۶، پروندهٔ ۹، سند شمارهٔ ۲/۱.
۲. همان، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند ش ۸۹.

پطرزبورغ چاپ و منتشر شده است.

برادر ما روزنامهٔ سن‌پطرزبورغ هارولد که به زبان نمسه چاپ می‌شود دیروز یک فصلی در خصوص حالت ایران در باب مسئلهٔ آسیای وسطی چاپ و منتشر کرده بود و بعضی اعتقادات در این باب بیان نموده بود که موجب تفکر ما شد. از جمله روزنامهٔ مزبوره، انعقاد یک عهدنامهٔ مخفی را میان دولتین انگلیس و ایران بر ضد منافع دولت روس به یقین می‌نویسد. ولی به اعتقاد ما این فقره محقق است که دولت اعلیحضرت شاه هیچ وقت از جادهٔ مستقیم انحراف نورزیده، همان دوستی و رفتار معقولانه نافعه که تا امروز در رابطهٔ خود با دولت روس در نظر داشته است همواره منظور می‌دارد. در خصوص دولتی که بالنسبه ضعیف بوده و در میان دو دولت همجوار قوی واقع باشد که هر دو می‌خواهند فقط خودشان را در آنجا استقلال بدهند امتحاناتی که دولت ایران نموده است تازگی ندارد، چنان‌که این دو دولت همجوار در حفظ منافع خودشان یک نوع رفتار برای خود قرار داده‌اند و همیشه به سبب این رفتار با دولت ایران مراودات حسنهٔ همجواری را مرعی داشته و یک نوع امنیت برای او قرار داده‌اند که آزادانه در ترقی خود ساعی باشد.

این اعتقاد دولتین به همدیگر در این باب بعد از مسافرت امپراتور نیکلا به لندن در سال ۱۸۴۴ استحکام به هم رسانید و دولت ایران از آن تاریخ به بعد همواره آسوده و منتفع از صلح می‌باشد و حتی اوقاتی که در خصوص مسئلهٔ سرحدی فیمابین این دولت و دولت عثمانی منازعه برخاست، مراتب به اطلاع دولتین روس و انگلیس رسیده و دول مزبوره مأمورین برای اصلاح ذات‌البین تعیین کردند.

در این سالهای آخری که پولتیک آسیایی دولت انگلیس ترکیب تازه پیدا کرده این ترکیب جدید نمی‌توانست در مناسبات دولت ایران با دولتین روس و انگلیس مؤثر نباشد از یک طرف فقرهٔ هرات از طرف دیگر مسئلهٔ خاکهای تراکمه از دور و نزدیک به ایران مدخلیت دارد. در اینکه پولتیک انگلیس در حالتی که دولت مشارالیها به سبب قشون‌کشی خود به روی کابل، نزدیک به سرحد ایران می‌شد و این دولت آخر را به طرف خود کشیده است جای تشکیک نیست و بلکه یقین هم هست ولی نشانهای دوستی دائمی که اعلیحضرت شاه نسبت به دولت روسیه ظاهر نموده به ما اذن نمی‌دهد فرض نماییم که اعلیحضرت شاه به اظهار فقراتی که مغایر این دوستی است راضی باشند. چراکه منفعت خود اعلیحضرت شاه و دولت ایشان مقتضی است که دوستی خود را با دولت روس همواره برقرار دارد و اگر اعلیحضرت شاه می‌خواهند در میان دو دولت انتخابی کنند جای شبهه نیست که ذکاوت ایشان درک مخاطراتی را نکند که در حالت دشمنی و یا تزویر دولت ایران با دولت روس ناشی خواهد گردیدت.

چیزی که ما را وا می‌دارد بر اینکه اعتقاد خودمان را در این باب بیان نماییم این است که فی‌الحقیقه تا به حال به هیچ وجه جای حرف و محل نقار میان دولتین ایران و روس بروز نکرده است، فقط مسئلهٔ سرحد از طرف صحراهای تراکمه تا به حال میان دولتین به کلی قطع و فصل نشده، سابقاً میان دولتین ایران و روس مقرر شده بود که رود اترک در طرف پایین فیمابین متصرفات دولتین نه مثل سرحد بلکه مثل خطی که تشخیص استقلال آنها را نماید برقرار شود و این فقره محقق است که این قرارداد وقتی شده بود که هنوز داخلهٔ صحراهای تراکمه داخل مناسبات دولتین نبوده، بعد از این تاریخ حوادثات ثانوی روی داده و دولت روسیه برای حفظ و امنیت خاک خود در مملکتی که هنوز حدود آن مشخص نیست وارد شده و داخلهٔ صحراهای تراکمه را تصرف می‌نماید زیرا در این صحراها، جای قطاع الطریق و صحرانشینهایی است که تا به حال در تحت هیچ حاکمی نبوده و مطیع هیچ دولت نمی‌شد.

دولت ایران ادعا می‌کند که قدیماً صاحب این خاکها و طوایف بوده است ولیکن هیچ وقت دولت مشارالیها در این حالت نبوده که این حق خود را مجری دارد و امروز حالت آن دولت نسبت به سابق ضعیف‌تر است. پس در این صورت پیش از آنکه مسئلهٔ تحدید حدود به میان بیاید لازم است که این صحراها را آرام کرده و متوطنین آنجاها را که غالباً قطاع‌الطریق هستند به تحت اطاعت درآورده و مطیع یک قسم زندگی آسوده نمود. مقصود دولت روس همین است و این کار فقط متعلق به دولت مشارالیها است چراکه به امتحان معلوم شد که در مقابل حالت این زمین و آب و هوای این مملکت اجرای این مقصود حتی برای روسیه هم چقدر مشکل و موجب چقدر مخارج است ولیکن واضح است که منافع ایران و روسیه در این موقع حکم واحد را دارند و دولت ایران از همه بیشتر از تطاول این طوایف صحرانشین در رنج و تعب می‌باشد. ایالت حاصل‌خیز استرآباد آن روز امنیت و آسودگی را دید که کشتیهای روسی پای تراکمه را برای دزدی از آنجا بریدند. در صحراهای لم یزرع نیز همین ترتیب خواهد شد چراکه برای دولت ایران بهتر است طوایف همسایهٔ او عوض ایلات دزد، طوایف آسوده و مطیع باشند. اگر منفعت اعلیحضرت شاه در این است که ذکر شد پس در این صورت دولت ایران نباید که به هیچ وجه از تقویت خود در باب پیشرفت قشون روس مضایقه نماید و در رساندن آذوقه به قشون ما که عمده موجب پیشرفت اوست کمال حمایت باید مرعی دارد.

اعلیحضرت شاه این مطلب را به خوبی دریافت فرمودند. نه اینکه تنها اطمینان در این باب داد بلکه اوامر لازمه در این خصوص به سرحدداران فرستاد. در این باب ما می‌توانیم بگوییم که دولت اعلیحضرت امپراتوری کمال خوشحالی از دخالت اعلیحضرت شاه و دولت ایران دارد و از کم سعادتی این نیز صحیح است که در اجرای اوامر صادره چندان درستی و اطاعت به عمل نیامد و

حرکات سرحدداران و عمال خواه به وسیلهٔ عدم وسایل در مناطق همجوار محل جنگ، خواه به واسطهٔ عدم مجاهدت حقیقی کارگزاران محلی چنانچه منتظر بودیم نشد و از این فقره لازم آمد که ما نسبت به این قصور که به کلی مغایر با منافع دولت ایران است یادآوری به آن دولت بنماییم. در خصوص خیالات روزنامه‌های خارجه که می‌خواهند دولت ایران را به امید تصرف هرات فقط طرفدار منافع انگلیس نمایند، روزنامهٔ هرولد حق دارد در اینکه می‌گوید که این تصرف دچار اشکالات سخت خواهد شد چراکه دشمنی مذهبی میان تراکمه مرو که سنی می‌باشند و ایرانیها که شیعه هستند مانع عظیمی است. اگر بالفرض هم حوادث آتیهٔ آسیای وسطی عوض کرده و مالکیت ایالت هرات را به ایران بدهند، در این صورت تصرف آن با رضای دولتین روس و انگلیس خواهد شد. چنانکه دولتین مزبورتین حالت دولت ایران راکه در میان متصرفات آنها واقع است مشخص خواهند کرد ما نمی‌خواهیم که امروز بعضی فقراتی راکه اگر این پولتیک تسخیر دولت انگلیس در آسیای وسطی امتداد یابد ظهور خواهد نمود در اینجا شرح دهیم، مقصود ما همین است که اشتباهاتی راکه در باب مناسبات دولتین روس و ایران به میان مردم افتاده بود، رفع کرده، حقیقت حالت را بیان نماییم و از فقرات مسطورهٔ فوق مسلم است که حقیقت امر به کلی منافی اظهارات و اعتقادات جمعی از روزنامه‌نویسهای روسی است.[۱]

ترجمهٔ بندهٔ درگاه عشقی

سند شمارهٔ ۹۰

تاریخ: ۸ شوال ۱۲۹۹

فرستنده: رکن‌الدوله والی خراسان

گیرنده: ناصرالدین شاه

موضوع: ابراز اطاعت والی میمنه به دولت ایران

هو

استخراج تلگراف رمز از مشهد

---

۱. همان، ج ۱، اسناد ش ۶۰۱، ۶۰۲ و ۶۰۴.

دلاورخان والی میمنه عریضه به خاکپای اقدس همایون روحنا فداه نوشته، همراه سیّد امام نام فرستاده، اظهار بستگی به دولت علّیهٔ ایران نموده، سیّد امام نام فرستادهٔ او مطالبش را خلاصه نموده حاصلش این است که عبدالرحمن‌خان شانزده هزار قشون به سرداری (امام) محی‌الدین خان قندهاری که پارسال همراه امیر افضل‌خان به ارض اقدس آمد به میمنه فرستاده، دلاورخان والی میمنه قشون عبدالرحمن‌خان را شکست داده، محی‌الدین خان را شکست داده گرفته حبس کرده است. حالا استدعای والی میمنه این است که دولت علّیهٔ ایران در میمنه والی را از خود بداند. عریضهٔ والی میمنه و فهرست مطالب این سید امام نام را با چاپار فرستادم و با تلگراف رمز کسب تکلیف می‌کنم که جواب والی میمنه را چه باید داد، به این حرفها وقعی باید گذاشت یا نه، جواب والی را من خود به هر دستورالعمل بنویسید بدهم یا فرمان مبارک صادر خواهید فرمود.

رکن‌الدوله ۸ شوال ۱۲۹۹

[حاشیهٔ نامه دستخط ناصرالدین شاه] جناب وزیر به اطلاع جناب[1] آقا و امین‌الدوله و مشیرالدوله برسان، هر طور مصلحت دانستند، به عرض برسانید به رکن‌الدوله جواب بدهند.[2]

---

۱. منظور میرزا یوسف خان مستوفی الممالک است.

۲. همان، ج ۱۶، سند ش ۴۹۴.

فصل ششم

ایوب‌خان از پناهندگی

دوباره به ایران تا استرداد

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

سند شمارهٔ ۹۱

تاریخ: ندارد (احتمالاً ذیحجهٔ ۱۲۹۸)
فرستنده: ناصرالدین شاه
گیرنده: وزیر امور خارجه
موضوع: بیان سیاست شاه دربارهٔ ایوب‌خان

جناب وزیر امور خارجه

اصلاً در فقره ایوب‌خان و سایرین اهتمام و تأکید خود من از انگلیسها بیشتر است، چراکه ماندن آنها در سرحد و سنی‌خانهٔ قائن برای دولت ما هم خوب نیست. تلگرافهای متعدد فرستادم به مشهد که آدم مخصوص بفرستند یا اینها را زود به مشهد بیاورند یا از خاک خراسان بیرون کنند. همین حکم ما را الان به وزیر مختار انگلیس اطلاع بدهید که اهتمام زیاد خواهد شد و فوراً بعد از ورود به مشهد آنها را به تهران خواهم خواست، اگر اطاعت کرده آمدند بسیار خوب والا دولت ایران عذر آنها را از خراسان خواهد خواست آن وقت به هر جا بروند خود دانند. شما هم منتظر سفراء شده عصری یکی و دو ساعت به غروب مانده البته به درب خانه بیایید.[1]

سند شمارهٔ ۹۲

تاریخ: ۶ محرم ۱۲۹۹
فرستنده: مستشارالملک
گیرنده: مخبرالدوله
موضوع: اعزام آقاخان سرکرده به قائنات برای تعیین تکلیف ایوب‌خان

تلگراف از مشهد به تهران

جواب جناب جلالتمآب مخبرالدوله دام اقباله العالی پریشب که از عمارت مبارکهٔ باغ، حکم محکم همایونی رسید، فوراً تا دو ساعت از شب گذشته، آقاخان سرکرده را با نوشتجات مؤکد به حشمت‌الملک و سردار ایوب‌خان از شهر بیرون کرده، فرستاد که حشمت‌الملک یا سردار را با

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۶۰۵.

همراهان روانهٔ ارض اقدس نماید و یا از خاک دولت علّیه عذر بخواهد و تبعید نماید. در حکم محکم دقیقهٔ تأخیر نشد. سرکردهٔ مأمور از تربت حیدریه گذشته است. مستشارالملک[1]

سند شمارهٔ ۹۳

تاریخ: ۱۹ صفر ۱۲۹۹

فرستنده: سردار ایوب‌خان

گیرنده: ناصرالدین‌شاه

موضوع: ابراز ارادت و دوستی به ناصرالدین‌شاه

تلگراف از مشهد به تهران

نمرهٔ ۳۴

قربان خاکپای جواهرآسای فلک فرسای مبارکت گردم، چون در این اوقات، فدویت شعار در ارض اقدس شرفیاب آستان بوسی حضرت ضامن غربا علیه‌السلام گردیده، بر خود واجب و لازم دانسته که به عرض این عریضه جسارت ورزیده، عرض سلامی به خاکپای مبارک اقدس همایون روح‌العالمین فداه عرضه داشت دارد، باقی بقای عمر و سلطنت پادشاه جم جاه اسلام پناه از درگاه احدیّت مسئلت است. ایوب[2]

[حاشیهٔ نامه دستخط ناصرالدین شاه] بدهید این تلگراف را جناب آقا از قول من از او احوالپرسی بکنند جواب داده شود.

سند شمارهٔ ۹۴

تاریخ: ۵ ربیع‌الاوّل ۱۲۹۹

فرستنده: رکن‌الدوله حاکم خراسان

گیرنده: صدراعظم

موضوع: گزارشی از مذاکره با ایوب‌خان در باب عزیمت وی به تهران

تلگراف از مشهد به تهران

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۴۲. ۲. همان، ج ۱۶، سند ش ۴۶۹.

نمرهٔ ۵۲

خدمت حضرت اجل اکرم افخم اعظم دام اقباله، در این چند روز خاصه بعد از تلگراف جنابعالی آنچه لازمهٔ مهربانی بود نسبت به سردار ایوب‌خان به عمل آمد و از هر جهت گفتگوی مفصل مشروح کردیم. آخر جواب سردار این شد که من به امید مرحمتهای سابق، پناه به دولت قوی شوکت بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه اسلام روحنافداه آورده‌ام. از رفتن تهران قلبم متوحش است و به اختیار نخواهم رفت؛ محلی، بلوکی، در خارج مشهد بدهند می‌روم با همراهان در آنجا آسوده بنشینم؛ هر قسم اطمینان می‌دهم که ابداً از من و کسانم نسبت به افغانستان افسادی ظاهر نشود، بعد از آنکه قرار توقف محل خارج را دادید در کمی ماهی هزار تومان خرج هم حرفی ندارم، به نان خالی گذران می‌کنم که کسی از حالتم مطلع نشود و هرگاه مرا به این وضع نگاهداری و قبول نمی‌فرمایند باید به حکم مرا و همراهان مرا اخراج فرمایند که در افغانستان عذر داشته باشم که دولت اسلام مرا بیرون کرده هزار تومان خرج یک ماههٔ راهم داده.

رکن‌الدوله[1]

سند شمارهٔ ۹۵

تاریخ: ۱۲ ربیع‌الاول ۱۲۹۹

فرستنده: رکن‌الدوله

گیرنده: ناصرالدین‌شاه

موضوع: گزارشی از مذاکره با ایوب‌خان برای عزیمت وی به تهران

هو

استخراج تلگراف رمز از مشهد

این چند روزه فقره سردار ایوب‌خان در ذیل مذاکره بود و ایوب‌خان از شرف‌اندوزی خاکپای مهر اعتلای اقدس همایون روحنا فداه وحشت داشت و چنین گمان می‌کرد که علاوه بر اینکه دست او از افغانستان کوتاه و آن مملکت بر عبدالرحمن خان مسلم می‌شود، در دربار همایون هم برحسب مقصود انگلیس با او رفتار می‌فرمایند. از این خیالات او را منصرف و مطمئن کردم و گفتم تشرف شما به دربار همایون سبب می‌شود که بیش از این مورد مراحم خسروانه گردید و هرگز با شما به میل انگلیس رفتار نمی‌فرمایند و بالاخره او را راضی به آمدن به دربار و زیارت خاکپای اقدس

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۲۲۴.

همایون روحنافداه نمودم. امروز به این مضمون کاغذی نوشته که اگرچه در این حرکت تمامی خود را به عینه می‌بینم و انگلیس که به هشتاد کرور به افغانستان دست نیافت، بی‌مانع صاحب افغانستان می‌شود، محض اطاعت امر اعلیحضرت اولی الامر به دربار اعظم می‌روم و به چاپاری و اختصار روانه خواهم شد، از همراهان خود هرکس روی رفتن داشته باشد به افغانستان عود می‌دهم و هرکس نتواند برود در ارض اقدس می‌گذارم و چون اهل و عیال خود را به این عجله نمی‌توانم ببرم، استدعا دارم مقرر و مرخص فرمایند، موسی‌خان برادرزادهٔ خود را به سرپرستی اهل و عیال در اینجا بگذارم، جواب این فقره را از خاکپای همایون حاصل فرمایید تا روانه شوم. حالا که ایوب‌خان راضی به آمدن شد باید دولت انگلیس از دولت قاهره ممنون باشد، چرا که فایدهٔ آمدن سردار ایوب‌خان به دربار همایون از برای دولت انگلیس بیشتر است از این همه خسارتی که در افغانستان کشید، از بودن موسی‌خان هم بعد از آمدن ایوب‌خان ضرری فرض نمی‌شود. البته ایوب‌خان تنخواهی هم لازم دارد اگر می‌فرمایید همان چهارهزار تومان را داده و او را روانه نمایم.

رکن‌الدوله ۱۲ ربیع‌الاوّل ۱۲۹۹[1]

سند شمارهٔ ۹۶

تاریخ: ندارد (احتمالاً ۱۵ ربیع‌الاوّل ۱۲۹۹)

فرستنده: سردار ایوب‌خان

گیرنده: رکن‌الدوله

موضوع: تقاضای مساعدت از دولت ایران

بشرف عرض نواب مستطاب اشرف والا می‌رساند

دستخط مبارک همایونی که جناب جلالتمآب وزیر دول خارجه تلگراف فرموده بودند، زیارت نمودم و اینکه فدوی را به دارالخلافهٔ تهران احضار فرموده‌اند، قبل از این مفصلاً و مشروحاً عرضه داشت نموده‌ام که رفتن به دارالخلافهٔ تهران نهایت صعوبت دارد بلکه تمامی فدوی و اهل افغانستان خواهد بود. اگرچه دولت انگلیس هشتاد کرور مخارج افغانستان نمود و نتوانست که افغانستان را منتظم ساخته به حیطهٔ تصرف بیاورد حالا با این خواهش دوستانه از اولیای دولت علیه، افغانستان را آرام خواهد ساخت و تصرف خواهد نمود. با وجود این ملاحظات چون فرمان قضا جریان اقدس

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۱۸۸.

شاهنشاهی روحی و روحنافداه صادر شده است که شرفیاب خاکپای مبارک اعلی گردم. اوّلاً به ملاحظهٔ فرمان پادشاه جم جاه که اولی‌الامر است و حقوقات سابقه، این سختی و صعوبت و تمامی را بر خود دیده، شرفیاب خاکپای مبارک اعلی می‌شوم. امید است که از مراحم بیکران اقدس ظل اللهی روحی فداه، امورات فدوی حسب المقصود گردد، چنانچه امورات فدوی صورتی نگرفت آن وقت فدوی به هر سمت که بروم ممانعتی نباشد و باعث رنجش خاطر اقدس همایون شاهنشاهی روحنافداه نشود و ثانیاً در باب مرخصی بعضی از مردم که فرمایش فرموده بودند، اشخاص سایرین که روی عزیمت به محلّ اوطان خود دارند مرخص خواهند شد و جمعی از مردم معتبرین هم که روی رفتن ولایت به هیچ وجه ندارند بلکه از برای آنها هم مستدعی از خاکپای مبارک اعلی چنان است که از توجهات اقدس همایون اعلی غمخوری آنها را بفرمایند که در ظل عطوفت و رأفت شاهنشاهی آسوده حال باشند و ثالثاً چون به طور اختصار و چاپاری به دارالخلافه خواهم رفت، این جمع که در خراسان توقف دارند را مقرر فرمایند که نور چشم سردار محمد موسی‌خان بالا سر اینها بوده، اینها را جمع‌آوری و مراقبت نماید، این سه فقره را حضرت اشرف والا از اعلیحضرت اقدس همایونی جواب بگیرند و مرا اطلاع بدهند که به تدارک سفر و رفتن به دارالخلافهٔ تهران مشغول شود، زیاده مطلبی ندارد. ایام حکمرانی مستدام باد.

ایوب‌خان[1]

سند شمارهٔ ۹۷

تاریخ: ۱۶ ربیع‌الاوّل ۱۲۹۹

فرستنده: رکن‌الدوله

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: گزارشی از مذاکره با ایوب‌خان برای عزیمت وی به تهران

جناب جلالتمآب، دوست مکرّم، محترم، معظم

تلگرافات رمز جنابعالی متوالیاً می‌رسد، در انجام هر یک، مساعی کامله مرعی و منظور می‌دارم، در باب ایوب‌خان تلگرافی فرموده بودید به ایشان دادم، امروز نوشته است که یک اطمینان دیگر هم از دولت برای من حاصل کنید تا روانه شوم و آن این است که صریحاً به من عهد مرحمت

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۱۶۱.

فرمایند که اگر کار من در دربار همایون صورت نگرفت اگر بخواهم به سمت دیگر عزیمت کنم مرا منع نفرمایند. امروز که ۱۵ شهریور ربیع‌الاوّل است کاغذی نوشته که اگر از اعطاء این اطمینان دریغ می‌فرمایند، مرخص فرمایند از همین جا به هر سمت که بخواهم بروم. با تلگراف رمز این استدعای او را هم به جنابعالی اطلاع دادم که از خاکپای مهر اعتلای اقدس همایون روحنافداه این اطمینان را هم اگر صلاح باشد برای او تحصیل فرمایید که روانه شود. چهار هزار تومان را هم از بابت مقرری او بعد از رسیدن جواب این تلگراف رمز خواهم داد. از دو نفر مأموری که برای تحقیق آن فقره به خواف فرستاده‌ام هنوز خبری نرسیده است هر وقت خبر صریح رسید فوراً با رمز اطلاع خواهم داد. ترجمهٔ تلگراف رمز جنابعالی را هم عالیجاه مقرب الحضرت حاجی شاه محمدخان دادم و به او حالی کردم که در کلات و درجز ملتفت نکات مرقومه باشد. در این هفته نقاهتی سخت عارض من شده، حالتی که مبسوطاً مطلبی بنویسم نداشتم این است که به این اختصار اکتفاء می‌نمایم و از جنابعالی خواهشمندم که با هر چاپار مرا از مجاری حالات بهجت آیات مستحضر فرمایند و از وصول رقیمه‌جات خود محروم نگذارند. جواب مراسلات این هفته جنابعالی را در هفتهٔ آینده زحمت خواهم داد دو کاغذ سردار ایوب‌خان در باب عزیمت خودش به دربار فلک مدار همایون نوشته، هر دو را لفاً فرستادم.

زیاده زحمتی ندارم ۱۶ ربیع الاوّل ۱۲۹۹

[مهر پشت‌نامه] رکن‌الدوله

[حاشیهٔ نامه دستخط ناصرالدین‌شاه]

همان‌طور که نوشتم، تلگرافاً این اطمینان را به ایوب‌خان بدهید که از تهران به هر جا بخواهد برود بجز خراسان هیچ کس مانع نمی‌شود و نوشته بودم که موسی خان و هر کس از خوانین را هم بخواهد به مشهد بگذارد مانعی نیست، همین‌طور تلگراف بکنید الآن.[1]

---

۱. همان، ج ۱۶، ش ۲۷۲.

سند شمارهٔ ۹۸

تاریخ: ندارد (احتمالاً ربیع‌الاوّل ۱۲۹۹)

فرستنده: وزیر امور خارجه

گیرنده: ناصرالدین شاه

موضوع: گزارش وزیر امور خارجه از مذاکره با سفیر انگلیس و اعتراض سفیر به دولت ایران در باب نگاهداری ایوب‌خان

تصدقت شوم، وزیر مختار انگلیس را ملاقات کرده تأکیداتی که امروز از جانب سنی‌الجوانب همایوی با تلغراف به نواب رکن‌الدوله در زود روانه نمودن ایوب‌خان شده به همان‌طور که فرمایش کردند، اظهار نمودم. مضمون تلغراف رمز را این طور گفتم که قدری از تنخواهی که بناست به او داده شود باقی است، به محض دادن بلافاصله روانه خواهد شد، تلغراف خبر رمز را هم دادم و گفتم با این تلغرافها گویا آنچه به شما خبر رسیده که ایوب‌خان به تهران نخواهد آمد و خیال رفتن افغانستان دارد اشتباه باشد. گفت من هیچ شبهه در صحت آن خبر ندارم که از محارم ایوب‌خان نشر کرده است، شاید هنوز به نواب رکن‌الدوله اظهار نکرده باشد و خیالش این باشد تنخواه را تمام که گرفت برای خود تهیهٔ حرکتی دید آن وقت بگوید و ممکن است که تنخواه را بگیرد و به اسم اینکه به تهران می‌آید از مشهد حرکت کند، یک دو منزل که آمد راه را کج کرده برود، پولی هم گرفته عجالتاً تهیهٔ چند وقتی آشوب در حوالی افغانستان را فراهم نموده است و اگر یکی از اینها بشود که یا از مشهد و یا از راهها به آن طرفها برود، دولت انگلیس این حرکت را به غیر از میل دولت عَلیهٔ ایران به هیچ چیز حمل نخواهد کرد، خوب است که از تلغرافهایی که امروز حسب‌الامر به رکن‌الدوله شده صورتی به من بدهید تا از آن رو به لندن و هندوستان تلغراف کنم و این دو فقره هم لازم است که امروز به نواب رکن‌الدوله حسب الامر تلغراف شود که حتماً بقیهٔ تنخواه او را بدهد و او را تا پس فردا خواه از روی رضا یا اجبار روانهٔ تهران نمایید و اطمینان از اینکه از آنجا که بیرون آید یکسر به تهران خواهد آمد و به جای دیگر نخواهد رفت به هم برساند، به هر طوری که می‌داند از همراه کردن سوار و هرچه لازم باشد که او از راه به هیچ طرفی نتواند برود اگر رفت همان است که دولت انگلیس این خلاف دوستی را از دولت علّیهٔ ایران خواهد دانست و زود خبر تلغراف این دو فقره را با صورت آنها به من برسانند که بتوانم مطمئناً به لندن و هندوستان تلغراف کنم. بعد گفت اهالی قائن هشتصد رأس گوسفند به سرقت آورده‌اند این هم از جملهٔ اعمال امیر قائن است که ایوب‌خان را هفتاد روز به خلاف حکم دولت خود در سرحد نگاهداشت. اگر زود قرار استرداد آنها داده نشود دور نیست آنها هم به مقام

تلافی برآیند، آن وقت در سرحد یک فتنهٔ بزرگی برپا شود، این اشخاص خودرأی را چرا ملتفت نکات معایب اعمال خودشان نمی‌کنید. از حکم این فقره هم به من اطلاع بدهید، لازم بود جسارت به عرض شده است.

[حاشیهٔ نامه دستخط ناصرالدین شاه]

جناب وزیر، اظهارات ایلچی انگلیس را خواندم، شما باید به او حالی بکنید که ما ضمانت حبس و قید ایوب‌خان را هیچ وقت نکرده‌ایم با دولت انگلیس و مسئول اعمال و رفتار و کردار ایوب‌خان دولت ایران نبوده و نخواهد بود، مهمانی وارد شده به دولت، ما خلاف شأن خودمان دانستیم که او را راه ندهیم، بعد از ورود او این مقدار مخارجی برای او معین کردیم که در مشهد بماند بنابه خواهش دولت انگلیس که باز به هیچ وجه مسئولیت نداشتم او را مجبور به آمدن به تهران کردیم، دیگر شرط نکرده‌ایم که او را زنجیر به گردن و با قراول و مستحفظ وارد تهران بکنیم، فرضاً اگر از راه فرار بکند و هر جا دلش بخواهد برود یعنی به خارج ایران ما به هیچ وجه نمی‌توانیم او را بگیریم و حبس و قید بکنیم و به هیچ وجه مسئول این کار نیستیم. بلی اگر دولت ایران خود یک منظور و خیالی نسبت به افغانستان داشت و از تحریک ایوب‌خان بر ضد عبدالرحمن خان ثمری تصور می‌کرد جای گله و بحث بود، حال که دولت ایران خود ابداً خیالی ندارد به چه سبب راضی به رنجش انگلیس و تقویت ایوب‌خان بشود. خلاصه بعد از این تفصیلات باز هم به رکن‌الدوله فوری تلگراف بکنید که حتی‌المقدور احتیاط نگاه دارد که ایوب‌خان به تهران برسد و به جایی دیگر نرود.[۱]

سند شمارهٔ ۹۹

تاریخ: ندارد (احتمالاً ربیع‌الاوّل ۱۲۹۹)

فرستنده: وزارت امور خارجهٔ ایران

گیرنده: سفارت انگلیس در تهران

موضوع: پاسخ به اظهارات سفارت انگلیس دربارهٔ ایوب‌خان و مسائل دیگر

جواب اظهارات وزیر مختار انگلیس

در فقرهٔ ایوب‌خان تلغراف نواب والا رکن‌الدوله قرائت و گفته شد که از جانب سنی الجوانب همایون در این مسئله زیاده از آنچه مقصود شما بود احکام مؤکدهٔ متوالیه شرف صدور یافت به

---

۱. همان، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند ش ۵۴۶

طوری که حالا این شخص این طور اظهار کرده که از آمدن طهران متوحش است و گفته اگر بیشتر اصرار شود لازم است مرا از مملکت ایران به عنف اخراج نمایند که در پیش ملّت افغان عذری داشته باشم. در این صورت چگونه پسندیده است این شخص که پناه به دولت ایران آورده به عنف اخراج شود، دولت انگلیس مقصرین دنیا را که به آن دولت ملتجی می‌شوند پناه و امان می‌دهد، حتی شخصی که ارادهٔ قتل امپراتور روس را کرده بود همین قدر که به آن دولت پناه برد او را تسلیم نکردند، در این صورت البته راضی نمی‌شود که این شخص از دولت ایران به این‌طور مأیوس شده، به عنف خارج شود. حالا این طور اظهار گردیده است، در کمال دوستی دولتین و اعتماد به خیرخواهی و عقل و کفایت شما با خود شما شور می‌کنیم و این مسئله را با خودتان به میان می‌گذاریم، به هر طور که هم مقصود دولت انگلیس به عمل آید و هم به شأن و ناموس دولت ایران خلل نرساند اظهار نمایید تا از آن قرار بنا شود، کجا برای اقامت او مناسب است، طوری باشد که رفع معذور از مراودهٔ او با افغانستان شده، برای دولت هم از خارج مجبور کردن او بدنامی حاصل نشود. در فقرهٔ اجازهٔ شش هزار کیسهٔ گندم پاک اگرچه هنوز جواب تلغرافی که برای اطلاع از وسعت و عدم وسعت [اراضی تحت کشت گندم] مملکت فارس شده بود نرسیده ولی اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه محض انجام خواهش شما مقرر فرمودند فقط اجازهٔ حمل این مقدار داده شود مشروط اینکه با این اسم زیاده بر این حمل نشود و دیگران هم به این مقام نیایند که اسباب عُسری برای اهالی بشود و بعد از این هم حمل نشود.

در فقرهٔ قرارنامه با سفارت روس که آن طور اظهار کرده بودید که تجارت خراسان کلیةً به آنها واگذار شده، دیگر راه تجارتی برای تجار سایر دول نمانده، ما غیرساختن راه عراده آن هم به صرفهٔ طرفین قرار دیگر با آنها نداده‌ایم، اگر این قرار را هم نمی‌دادیم بعد از آن که حالت آخال آن طور شد، راه عراده نباشد، مثل سابق با مال حمل می‌کردند، منتهای امر قراری برای ساختن راه داده شد که اگر در فصل پنجم در ترجمهٔ روسی چیزی ترک شد می‌شود در اصل یا سواد سهو کرده باشند، اگر هم نشده خواهیم نویساند، حق قرارداد با همان فارسی است او را محل اعتناء می‌دانیم، حالت آن قرارنامه برای ساختن راه عراده هیچ مناسبتی با رود کارون که محل عبور و مرور کشتی است ندارد، آن را هم منوط به تأمل و حصول علم و بصیرت تمام در اطراف مسئله نموده‌ایم تا معلوم شود که حالاً مآلاً برای دولت و ملت چه حالت خواهد داشت، بدیهی است دولت نمی‌تواند بدون رویهٔ اقدام به کاری نماید البته فطانت مسلمهٔ شما تصدیق خواهد کرد که دولت ایران حالا تکلیف غیر از این ندارد و نباید حمل به قلت دوستی شود.

در باب قرارنامهٔ غلام و کنیز، اولیای دولت علّیه که جمیع اظهارات شما را قبول کردند منتها برای

رفع ایراد اهل ملّت و ملاحظهٔ آداب و عاداتی که در شریعت اسلام لابداً باید رعایت شود گفتند قرارنامهٔ را که با دولت عثمانی در این خصوص بسته شده دیده شود، در سفارت نبود خودمان از معین الملک خواستیم خواهد فرستاد، ما که همهٔ اظهارات شما را در این مادّه قبول کرده تنها برای رفع محذورات دینیه منتظر دیدن قرارنامهٔ عثمانی هستیم چگونه به نظر می‌آید شما را تکذیب کرده باشیم که موجب گله باشد، دولت می‌داند مأمورین جهازات دولت انگلیس همه مردمان تربیت شده هستند اقدام به کار خلاف قاعده نخواهند کرد امّا ملت ایران آن اطلاع را ندارند، نمی‌شود یکی از نسوان مجتهدین یا وزراء و اشراف مملکت به حج یا عتبات از راه دریا بروند، در کشتی ایشان شبههٔ بودن غلام و کنیز برود، مأمورین جهازات برای تحقیق رفته صورت آنها را بخواهند ببینند آن وقت ملّت چه خواهند گفت. از دوستی دولت انگلیس دولت علیهٔ ایران همه اوقات مسرور و مشعوف است و هیچ وقت نمی‌خواهد چیزی که اندک نقصانی به این دوستی برسد پیش بیاید از خیرخواهیهای شما هم که همه اوقات معلوم و مشهود است منتهای مسرت حاصل است انشاءالله تعالی قرار این فقره بعد از تحقیقات و رسیدن قرارنامهٔ عثمانی داده خواهد شد.[1]

سند شمارهٔ ۱۰۰

تاریخ: ۲۹ ربیع الاول ۱۲۹۹

فرستنده: رکن الدوله

گیرنده: (احتمالاً وزیر امور خارجه)

موضوع: گزارش از علت تأخیر حرکت ایوب‌خان به تهران

استخراج تلگراف رمز از مشهد

علت تأخیر حرکت ایوب‌خان تردید و تزلزل خودش بود و اکراهی که همراهان او دارند. امروز تنخواه او را دادم و در کمال عجله او را روانه خواهم کرد. از این خیالی که برای انگلیسها حاصل شده ابداً دوستدار مورد بحث نیست، چراکه ایوب‌خان به طفره می‌گذرانند و به من حکم نفرموده بودید با او به سختی رفتار کنم، حالا که پول او را دادم دیگر عذری برای او باقی نیست و او را روانه می‌کنم.

رکن الدوله ۲۹ ربیع الاول ۱۲۹۹[2]

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۱۷۰. ۲. همان، ج ۱۶، سند ش ۶۱۲.

سند شمارهٔ ۱۰۱

تاریخ: ۱ ربیع الثانی ۱۲۹۹
فرستنده: رکن الدوله
گیرنده: ناصرالدین شاه
موضوع: گزارشی از آخرین وضعیت ایوب‌خان

مرکز عمارت مبارکه　　از مشهد
نمره ندارد

به خاکپای مهر اعتلای اقدس همایون روحنافداه، الان ایوب‌خان را از امر قدر قدر اقدس همایون مطلع خواهم کرد و به یکی از این دو شق که امر و مقرر گردیده او را مجبور خواهم نمود و فردا به هر جا قرار گرفت عرض و جسارت خواهد کرد. آنچه از کارهای ایوب‌خان از روی قاعده نیست.
غلام جان نثار محمدتقی[1]

سند شمارهٔ ۱۰۲

تاریخ: ۲۴ ذیقعدهٔ ۱۳۰۰
فرستنده: سفارت انگلیس در تهران
گیرنده: وزیر امور خارجه
موضوع: درخواست از دولت ایران برای ممانعت از خروج ایوب‌خان از تهران

جناب جلالت و نبالت انتصاب، فخامت و مناعت انتساب، دوستان استظهاراً، مشفقاً، مکرماً، مهرباناً، نظر به مذاکرات شفاهی که به این تازگی با آن جناب جلالتمآب داشته و اظهاراتی که مکرراً در این چند ماهه شده است، به منظور اینکه از اولیای دولت علّیهٔ ایران اقدامات کافیهٔ مفیده به عمل آید برای رفع حرکت نمودن سردار ایوب‌خان از تهران به سمت خراسان که خیال او این است که از آن طرف از خاک ایران خارج شود. حال دوستدار زحمت‌افزا شده خاطر محترم آن جناب جلالتمآب را مستحضر می‌سازد که در این خصوص تلگرافاً دستورالعملی از جناب جلالتمآب وزیر امور خارجهٔ دولت متبوعهٔ خود و اصل شده است مبتنی بر اینکه در صورتی که مشارالیه بخواهد بعد از مراجعت

---

۱. همان، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند ش ۱۶۸.

اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری، از تهران بیرون برود، خاطر اولیای دولت علّیهٔ ایران را ملتفت نماید از مخاطراتی که احتمال می‌رود مترتب شود بر آن، اگر اولیای دولت علیهٔ ایران به او اجازه بدهند که از خاک ایران خارج شود به نقطهٔ که از آنجا به سمت هرات یادرهٔ مرغاب برود و یا به محل و مکان دیگری که از آنجا برای او ممکن باشد به سهولت و آسانی اسباب اغتشاشی فراهم آورده در ولایات مغرب و شمال غربی افغانستان در مقابل حکومت امیر عبدالرحمن خان، آن جناب جلالتمآب در این چند روزه از روی مهربانی مضمون دستخط همایونی را برای دوستدار قرائت فرمودند مشعر بر اینکه چون به سردار ایوب‌خان چنین فرموده بودند که اگر در تهران توقف نماید به سفر خراسان منتهی می‌شود بعد از مراجعت موکب همایونی اجازهٔ رفتن از دارالخلافه به او داده خواهد شد و به این ملاحظه به نظر مشکل می‌آمد که دولت علّیهٔ ایران بتواند از این وعده تخلف نماید و یا اینکه او را آزاد بگذارند که به هر سمتی که می‌خواهد حرکت کنند اگر چه در دستخط مبارک همایونی بالصراحه مذکور است که حرکت او به طرف بحر خزر خواهد بود و نیز دوستدار چنین استنباط نموده است که اولیای دولت علّیهٔ ایران به هیچ وجه خیال ندارند که به مشارالیه اجازهٔ حرکت به سمت خراسان بدهند لکن با وجود این، تکلیف دوستدار است که این مطلب را خاطر نشان آن جناب جلالتمآب و اولیای دولت علّیهٔ ایران نماید که مقصود و منظور مشارالیه واضح است که به زودی به طرف خراسان حرکت نماید و محتمل از آنجا به سر حد میمنه و ترکستان برود و در صورتی که او بتواند این مقصود خود را اجرا بدارد، اولیای دولت علّیهٔ ایران در حقیقت او را در همان حالتی خواهند گذاشت که در تلگراف جناب جلالتمآب لارد گرانویل وزیر امور خارجهٔ اعلیحضرت پادشاه انگلستان درج و مذکور است، یعنی خود را به مکانی خواهد رسانید که از آنجا بتواند به سهولت و آسانی اسباب اغتشاش‌آمیز در سر حد هرات فراهم آورد اهالی شمال غربی افغانستان را در مقابل حکومت امیر عبدالرحمن خان به حالت سرکشی و یاغی گری و طغیان بیرون بیاورد. زیاده زحمت افزا نمی‌شود. فی ۲۴ شهر ذی القعده الحرام سنهٔ ۱۳۰۰.

[مهر ذیل نامه] رانلند طامسن[1]

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۹۲.

سند شمارهٔ ۱۰۳

تاریخ: ندارد[احتمالاً ذی القعدهٔ ۱۳۰۰]
فرستنده: نامعلوم (احتمالاً وزیر امور خارجه)
گیرنده: نامعلوم (احتمالاً صدر اعظم)
موضوع: عدم موافقت ناصرالدین شاه با درخواستهای انگلیس دربارهٔ ایوب‌خان

فدایت شوم، حالا از دوشان تپه بر می‌گردم و صبح قبل از رفتن تلگرامی بر حسب قرارداد دیشب به حضرت ارفع والا ولیعهد دامت شوکته فرستادم. صورت مجلس دیشب را مشروحاً به خاکپای همایون معروض داشتم، همه را تحسین فرمودند، در کار ایوب‌خان فرمودند چون به هر صورت و در همه حال توقیف او مقدور نخواهد بود بهتر همین است آیت منع و تعطیل نموده نشود و شبهه نماند که اگر دولت انگلیس این معنی را به چشم رضا نمی‌بیند برای امیر افغانستان از حسن تأثیری خالی نخواهد بود و می‌بیند که ما نسبت به مهمانهای خودمان به دلخواه غیر اجباری پیش نیاورده، سلب آزادی نکردیم و فی الحقیقه راه امید آنها را نمی‌بندیم. جواب وزیر مختار انگلیس را تأکید فرمودند که زود نوشته شود. همچنین مسودهٔ روزنامه که امروز صبح به دستخط مبارک مقرر شده بود با این تعلیم منجز رقم عالی نوشته شده به عرض حضور مبارک برسد. فی الحقیقه این مسودهٔ مفصل کاغذی خواهد بود که به وزیر مختار انگلیس نوشته شده است. احکامی هم به عهدهٔ نواب والا رکن‌الدوله و امیر الامراء العظام حشمت الملک فرمایش شد که دقتی در محافظهٔ حدود و اطراف کار سیستان بکنند. حضرت اسعد والا ولی‌عهد و جناب امین‌الدوله را هم فرمودند فردا پنج ساعت به غروب مانده در تلگرافخانه خبر کنم، فرمایشاتی که در عمل مغان و تکالیف آن طرف هست ابلاغ شود. زیاده عرضی نیست.[۱]

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۳۰۶.

سند شمارهٔ ۱۰۴

تاریخ: ۱۷ ذی الحجهٔ ۱۳۰۰
فرستنده: وزیر امور خارجه
گیرنده: میرزا ملکم خان سفیر ایران در لندن
موضوع: دستور العمل دربارهٔ مذاکره با وزیر خارجهٔ انگلیس در مورد ایوب‌خان

به ناظم‌الدوله ـ ۱۷ ذیحجهٔ ۱۳۰۰

موکب همایون چند روز است تشریف فرمای دارالخلافه شده، ایوب‌خان به موجب وعدهٔ ملوکانه که بعد از ورود موکب همایون آزاد خواهد بود، اصرار در مرخصی دارد. وزیر مختار انگلیس از راه مشهد مقدس تجویز نمی‌کند، روسها از سواحل بحر خزر و غیره به خاک روس اجازهٔ دخول نمی‌دهند با وجود اینطور مسدود شدن راهها به روی ایوب‌خان لابد ملجاء به فرار خواهد شد، آن وقت دولت ایران به هیچ وجه مسئول نیست. آن جناب فی‌الفور با جناب لارد گرانویل مذاکره کرده، معجلاً با تلگراف اطلاع بدهید. نمرهٔ ۵۲[1]

سند شمارهٔ ۱۰۵

تاریخ: ۵ محرم ۱۳۰۱
فرستنده: ناصرالدین شاه
گیرنده: رکن الدوله
موضوع: دستورالعمل به رکن الدوله درمورد حرکت ایوب‌خان به خراسان

هو

مسودهٔ تلگراف رمز به نواب والا رکن الدوله

چون قرار بود که بعد از مراجعت موکب همایون برای بیرون رفتن سردار ایوب‌خان از خاک ایران مانعی نباشد و انگلیسها اصرار تمام داشتند که دولت نگذارد او از راه مشهد و آن حدود خارج شود چراکه البته خود را به حدود افغانستان و میمنه انداخته، اسباب مفسده برای امیر عبدالرحمن خان

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۶۱۵.

خواهد شد و از آن طرف هم روسها راضی نمی‌شدند که او از سواحل بحر خزر داخل خاک روس شود، راه بیرون رفتن او منحصر شده بود به حدود عثمانی و سواحل خلیج فارس و این هم مطلقاً به کارش نمی‌آمد. لابد رجوع کردیم به ناظم‌الدوله که بعد از بیان اشکالات کار با وزارت خارجهٔ انگلیس قراری بدهد که دولت از تکلیف مالایطاق آسوده شود، ما نمی‌توانیم مهمان محترم خود را محبوس کنیم. ناظم‌الدّوله تلگراف کرده که به وزیر خارجهٔ انگلیس کاغذ نوشته و حقّیت دولت و عدم امکان قبول تکلیف سفارت انگلیس را موجه داشته و نوشته است که ایوب‌خان از هر راهی می‌خواهد برود، دولت اجازه بدهد، همین قدر مراقب شود که او در حدود مجاور افغانستان مجال توقف ابداً نداشته باشد و در این یک فقره زیاد سفارش کرده و حالا می‌خواهیم او را اجازه حرکت از راه مشهد به آن شرط بدهیم چون خیلی اهمیت دارد، لازم دیدیم که قبل از وقت شما را مطلع نماییم که جمیع مسئله را احاطه نمایید و کل طرق احتیاط را رعایت نمایید. مختصر این است ایوب‌خان به صورت احترام باید برود اما در واقع همه جا به طول راه از تهران تا مشهد و از آنجا تا سرحد به طوری اسباب حفظ و مراقبت فراهم شود که اگر خواسته باشد فوراً خود را به جایی از حدود افغانستان که در نظر دارد بیندازد مقدورش نباشد و اگر چنان حرکتی هم کرد حکماً گرفتار شود. تا حدود خراسان احکام لازمه به حکام عرض راه داده شده، مخصوصاً به شما می‌نویسم که تکلیف شما این است که معجلاً تهیهٔ این احتیاط را از اول خاک خراسان تا نقطهٔ که از آنجا باید بیرون برود از سوار و استعداد و احکام و دستورالعمل به جاهای لازم چه در عرض راه تا مشهد و چه در حدود مشهد و چه در قائن و آن سرحدات به نوعی فراهم نمائید که برای دولت اطمینان کامل حاصل شود که مفری مطلقاً برای او باقی نخواهد ماند و این اطمینان را پیش از وقت به دولت بدهید والا صریح به شما نوشته می‌شود که چون ناظم‌الدّوله به آن شرط اهمیت داده اگر کاملاً به عمل نیاید، مسئولیت به عهدهٔ شما وارد خواهد شد و چون مظنّه می‌رود که خیال ایوب‌خان بیشتر به طرف قائن مصروف باشد و اگر فرضاً از راه لوت هم فرصتی کرد خود را به آنجاها خاصه به سنی‌خانهٔ قائن بیاندازد، لهذا لازم است با امیر قائن طوری مواضعه داشته باشید و به نوعی احکام سخت به او بدهید که او با تمامی هوش و احتیاط خود اسباب سد این خیال را برای ایوب‌خان فراهم نماید، او به شما و شما به دولت به زودی اطمینان بدهید و این حکم را در همه جا به هر یک از حکام، خاصه امیر قائن بدهید که اگر آمد بگیرند و حبس کنند و مانع سخت شوند. مبادا ذره[ای] مجال این حرکات برای او باقی بماند و صریحاً این را هم بدانید که ایوب‌خان را باید با شرایط مزبوره از راه سرخس روانه کرد، لاغیر. مأمورین و سوار دولت ببرند به سرخس و آن طرف سرخس از هر راهی که به سمت بخارا

می‌رود روانه نمایید از این فقره‌ها ذرهٔ غفلت جایز نیست. نمرهٔ ۳۶ ۵ محرم ۱۳۰۱.[۱]

[حاشیهٔ نامه دستخط ناصرالدین شاه]

به حدود قائن و طبس و تربت و ترشیز و جام و باخرز نباید بگذارید برود از حالا به حکام این ولایات احکام سخت بنویسید و آنها را از عقیدهٔ دولت در باب ایوب‌خان مطلع کنید که حاضر و ناظر باشند غفلتی نشود که باعث پشیمانی بشود. ایوب‌خان در مشهد و در هیچ یک از ولایات خراسان دو روز توقف نباید بکند و حتماً از راه سرخس و چهارجوی باید خارج بشود، بعد از خروج از سرخس هر جا می‌خواهد برود، خود داند

سند شمارهٔ ۱۰۶

تاریخ: ۱۱ محرم ۱۳۰۱

فرستنده: وزیر امور خارجه

گیرنده: میرزا ملکم خان

موضوع: دستورالعمل به ملکم خان برای مذاکره با انگلیسها دربارهٔ خروج ایوب‌خان از ایران

هو

مسودهٔ تلگراف رمز به ناظم‌الدّوله

تلگراف نمرهٔ شصت و هفتم در فقرهٔ ایوب‌خان به عرض خاکپای همایون رسید. رأی آن جناب را که نوشته بودید، قبول نخواهیم کرد در ایران مقیم بماند، خیلی تحسین و مقرر فرمودند البته قبول نکنید ما اقامت او را در ایران هرگز به عهده نمی‌توانیم بگیریم، نگذارید مطلب به پیچ و تاب تازه بیفتد، همان طور که پیش تلغراف کرده بودید حرف تمام است زود تلگرافی از لندن به طامسن بگیرید به طوری که تلغراف کرده بودید کار به اتمام برسد و خیلی خیلی زود جواب بدهید. دههٔ عاشورا تمام شد می‌ترسیم که جواب صریحی به ایوب‌خان داده نشود و او فراراً برود و خیلی بد شود. نمرهٔ ۶۳ ۱۱ محرم ۱۳۰۱.[۲]

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۱۸۹. ۲. همان، ج ۱۶، سند ش ۳۹۳.

سند شمارهٔ ۱۰۷

تاریخ: ۳ صفر ۱۳۰۱

فرستنده: وزیر امور خارجه

گیرنده: میرزا ملکم خان

موضوع: مذاکره با ملکم خان دربارهٔ پروتست سفیر انگلیس

به ناظم‌الدوله مضامین تلغراف نمره‌های ۷۶ و ۷۷ شما را در مجلس ملاقات به وزیر مختار انگلیس گفتم، با تمامیت مضامین مربوطه باز متقاعد نشده، ختم مجلس را به پروتست کرد و برخواست، حالاکار به آنجا منتهی شده که کاغذی در رد پروتست او و متابعت به دستورالعمل شما نوشته درکار فرستادن هستیم که بعد اجازهٔ رفتن ایوب‌خان را با شرایطی که نوشته‌اید بدهیم. در این قرار باید ایوب‌خان بر خلاف میل انگلیس برود و پروتست آنها و کاغذ رد ما هم همان است که نوشتم اگر مطلب تازهٔ به خاطر شما می‌رسد، زود تلغراف نمایید.

نمرهٔ ۷۰ـ۳ صفر ۱۳۰۱.[1]

سند شمارهٔ ۱۰۸

تاریخ: ۵ صفر ۱۳۰۱

فرستنده: میرزا ملکم خان

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: مشورت دربارهٔ آخرین تحولات مرتبط با ایوب‌خان

هو

استخراج تلگراف رمز از لندن

پروتست وزیر مختار هیچ مبنای دولتی ندارد، تا حرف خود را تحریراً اظهار نکند جواب مکتوبی لازم نخواهد داشت. ایوب‌خان آزاد، از برای سفر مشروع خود از هیچ کس اجازه لازم ندارد. ما به هیچ وجه راضی به رفتن او نیستیم اما چون آزاد و مختار است بر خلاف میل ما رفت. انشاء الله

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۱۶۹.

تعانی مضامین نمرهٔ ۷۶ را مرقوم فرموده‌اید، بنده هم شبیه همان مضامین را با مقدمات دوستانه رسماً از جانب دولت علیه اینجا ابلاغ کردم.

ملکم نمرهٔ ۷۸ ـ تاریخ مطلب ۵ شهر صفر ۱۳۰۱[۱]

سند شمارهٔ ۱۰۹

تاریخ: ۱۹ صفر ۱۳۰۱

فرستنده: میرزا ملکم خان

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: گزارشی دربارهٔ تشویش انگلیسیها از آمدن ایوب‌خان به مشهد

هو

استخراج تلگراف رمز از لندن

وزیر مختار تلگراف کرده است که ایوب‌خان سیصد نفر افغان از تهران می‌برد و صد نفر هم در مشهد مقدس به او ملحق خواهند شد و مقصود این است که خود را به میمنه بیاندازد. کاش مسافرت او را طوری ترتیب داده بودید که این طور شبیه به قشون کشی نمی‌شد. در هر حال هر نوع اهتمام به عمل بیاورید که در راهها و در خراسان هیچ معطل نشود و با چنان جمعیت از سمت ایران بر حدود افغانستان هجوم نیاورد.

ملکم نمرهٔ ۸۴ ـ ۱۹ صفر ۱۳۰۱[۲]

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۱۲۷. ۲. همان، ج ۱۶، سند ش ۱۵۶.

سند شمارهٔ ۱۱۰

تاریخ: ۲۰ صفر ۱۳۰۱

فرستنده: میرزا ملکم خان.

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: گزارشی از اعتراض وزیر خارجهٔ انگلیس به ایران در باب ایوب‌خان

هو

استخراج تلگراف رمز از لندن

وزیر امور خارجه کاغذ رسمی به بنده نوشته که اولیای دولت علّیه به سفارت رسماً اعلام کرده‌اند که قرار داده‌اند به ایوب‌خان اجازه بدهند که از راه خراسان از خاک ایران بیرون برود و با جمعیت زیاد از تهران می‌رود و در مشهد مقدس جمع دیگر به او ملحق خواهند شد و چون اولیای دولت انگلیس می‌دانند که اگر اجازه داده شود که ایوب‌خان از راه خراسان حرکت بکند، صلح آسیای وسطی در خطر خواهد بود، هرگاه دولت علّیه اجازه بده که ایوب‌خان از راه خراسان برود این فقره نسبت به دولت انگلیس از روی جد یک عمل غیر دوستی خواهد بود، بنده جوابی می‌نویسم و منکر اجازه می‌شوم، اما جواب صحیح باید از جانب جنابعالی داده شود.

ملکم نمرهٔ ۵۸ ـ ۲۰ صفر ۱۳۰۱.[1]

سند شمارهٔ ۱۱۱

تاریخ: ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۰۱

فرستنده: میرزا ملکم خان

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: تحلیلی از سیاست مطلوب دولت ایران در باب ایوب‌خان

هو

استخراج تلگراف رمز از لندن

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۴۸۶.

لازم نیست بر سر ایوب‌خان عهد نامه ببندیم وپی امضاء یا تصدیق دیگران برویم، همین قدر زبانی یا به کاغذ دوستانه، خیلی مختصر مرقوم بفرمایید که بنا به خواهش و دوستی انگلیس او را با فلان شرط در فلان جاو تا فلان مدت نگاه خواهیم داشت و مخصوصاً باید قید نمود که اولیای دولت علّیه هر دقیقه که مصلحت خود بدانند مختار خواهند بود که ایوب‌خان را بدون سؤال و جواب بی‌اطلاع و مداخلهٔ احدی از ایران به خارج روانه نمایند. مقصود این است که به واسطهٔ این مذاکرات و قرارها ایوب‌خان رعیت انگلیس یا در تحت حمایت انگلیس محسوب نشود و نتواند یک وقتی بدون میل اعلیحضرت همایون در ایران ادعای حق اقامت نماید. مطلب را باید خیلی ساده و خیلی مختصر و سنجیده به طوری نوشت که دیگر احتیاج به تغییر نشود.

ملکم ـ ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۰۱ ـ نمرهٔ ۱۰۱[1]

سند شمارهٔ ۱۱۲

تاریخ: ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۰۱

فرستنده: سردار ایوب‌خان

گیرنده: ناصرالدین شاه

موضوع: تقاضای مساعدت از دولت ایران

مرکز دارالخلافهٔ ناصره، ۲۰ شهر ربیع الثانی سنهٔ ۱۳۰۱ از مشهد به تهران

به خاکپای مبارک شاهنشاه عالم پناه ظل الله روحنافداه عرضه می‌دارد که به توسط جناب جلالتمآب مؤتمن السلطنه، دستخط مبارک تلگرافی را زیارت نموده، نهایت اطمینان و امیدواری به مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه روحنافداه حاصل که خداوند گواه است که از همه جا مأیوس و جز مرحمت همایون شاهنشاه ملجأیی ندارم و پناه خود ذات اقدس ملوکانه را قرار داده شاهنشاه اسلام پناه داند و غیرت سلطنتی، برای اطمینان امر و مقرر فرموده بودید که این بندهٔ درگاه و تمام صاحب منصبان افغان با حضور جناب مؤتمن السلطنه به خدا و رسول و کلام خدا قسم خوردیم و پیمان افغانی دادیم که در مدت دو سال تماماً مقیم قوچان باشیم و به دو هزار تومان ماهانهٔ دولتی که حضرت اشرف ارفع والا شاهزاده فرمانفرمای خراسان دام اجلاله، سند و عهد و قول داده‌اند امور را گذران کرده نه به افغانستان حرکت نماییم و نه پیغام کاغذ به آن صفحات روانه کنیم، در نهایت آرامی

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۴۱۶.

و اطمینان خاطر در قوچان اوقات را از مرحمت شاهنشاهی بگذرانیم تا در این مدت دو سال اعلیحضرت شهریاری روحی فداه آنچه مقتضی غیرت سلطنتی است در حق این پناه آورندگان، قرار دولتی بفرمایند. فدوی جان نثار محمد ایوب.[۱]

سند شمارهٔ ۱۱۳

تاریخ: ندارد (احتمالاً ۱۳۰۱)

فرستنده: ناصرالدین شاه

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: ابراز لطف در مورد ایوب‌خان و افسوس از دلتنگی وی

جناب وزیر امور خارجه، از مذاکرهٔ شما و قوام الدوله با سردار ایوب‌خان مطلع شدیم، افسوس داریم که اینهمه رعایت و جانبداری از سردار کرده‌ایم و زحمتهای گزاف کشیده و هنوز در زحمت هستیم و پیش سردار مبهم مانده است. این خود واضح است که شخص سردار را دوست می‌داریم و به معقولیت و صدق قول او اعتماد و اعتقاد کامل داریم، به علاوه چون پناه به ما آورده است به قدر مقدور برخود لازم می‌دانیم که همهٔ مواقع حمایت و تقویت لازمه از او کرده، مادام که در ایران است او را دلخوش و راضی نگاه داریم. وضع دنیا و پلتیک دول روی زمین هر گاه اقتضائی کرده باشد، سردار نباید از آن دلتنگ باشد، مناسب این است که سردار خودش و صلاح و فسادکارهای خودش را به ما واگذارد، ما خود دانیم با انگلیس، هر طور صلاح او را دانستیم به آن اقدام خواهیم کرد. محل تردید نیست که ما دست از کارهای سردار و آسودگی او نخواهیم کشید، در لندن و تهران نهایت اهتمام را در آسودگی سردار به عمل خواهیم آورد، هر زمانی یک اقتضائی دارد البته سردار را مطمئن کنید آسوده باشد. خود شما هم موافق دستور العملی که در این باب به شما داده‌ایم، اقداماتی را که لازم است بکنید.[۲]

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۷۰. ۲. همان، ج ۱۶، سند ش ۸۵.

سند شمارهٔ ۱۱۴

تاریخ: ۲۲ ذیحجهٔ ۱۳۰۲

فرستنده: سفارت انگلیس در تهران

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: تقاضاء از دولت ایران برای مراقبت از ایوب‌خان

نمرهٔ ۱۶۳

جناب جلالت و نبالت نصابا، فخامت و مناعت انتسابا، دوستان استظهارا، مشفقا، مکرما، مهربانا

در خصوص عمل سردار ایوب‌خان که دوستدار مسودهٔ قراردادی به آن جناب جلالتمآب تقدیم نموده که به لحاظ انور اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی برسانند. منظور دوستدار این نبود که هر گاه سردار مشارالیه بر وفق تعهدات خود عمل ننمود، دولت علّیهٔ ایران مسئول این عمل باشد، بلکه مقصود دوستدار این بود که اگر از تعهدات خود تخلف ورزد، دولت علّیه نظر به مساعدت و کمک به دولت انگلیس در این باب در رفع آن سعی و کوشش کامل منظور فرماید. از آن جناب جلالتمآب خواهشمند است که این فقره را از قول دوستدار به عرض حضور مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی برسانند که همراهی دولت علّیهٔ ایران را دوستدار در این باب مناسب و مصلحت می‌داند، زیرا دولت انگلیس و هندوستان مساعدت اعلیحضرت همایونی را در این خصوص مشاهده نموده، در انظار ایشان تأثیر و نتیجهٔ مفیدهٔ مثمره خواهد داشت و اگر به جهت توضیح مطلب، ارادهٔ ملوکانه تعلق گیرد، ممکن است در مطلب اخیرهٔ قرار داد این قسم نگاشته شود، (که دولت علّیهٔ ایران در اجرای آن حتی المقدور سعی و کوشش را منظور خواهند فرمود)، دیگر به کلی نیز بیم دارد آمدن مسئولیتی نخواهد بود دوستدار محترماً خواهشمند است و کمال امتنان را حاصل خواهد نمود که این فقره را به زودی به عرض حضور مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی رسانیده که گذشتن این امر به زودی چنانچه آن جناب جلالتمآب مستحضر می‌باشند، نسبت به دوستدار خیلی مهربانی و محبت است. زیاده تصدیع افزا نمی‌گردد.

فی ۲۲ شهر ذیحجه الحرام ۱۳۰۲[1]

[مهر پشت نامه] طامسن

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۲۸۴.

سند شمارهٔ ۱۱۵

تاریخ: ۲۵ صفر ۱۳۰۵

فرستنده: نامعلوم

گیرنده: رکن الدوله

موضوع: گزارش دربارهٔ محل اختفاء ایوب‌خان

قربان حضور مبارکت شوم، در خصوص ورود سردار ایوب‌خان به خانهٔ سردار محمد هاشم خان که فدوی روز بیست و دویم تلگرافاً معروض داشت که دو ساعت به غروب مانده وارد شده، بعد از تحقیق معلوم گردید که یک شبانه روز در خانهٔ سردار محمد هاشم خان پنهان بوده، بعد از سؤال و جواب با جنرال مکلین در روز بیست و دویم خود را ظاهر ساخته و خبر منتشر شد تا آن وقت کس نمی‌دانست، این بود که فدوی آن طور تلگراف عرض نمود، بعد از آن هم دیگر از سؤال و جواب آنها چیزی معلوم نشد و سردار ایوب‌خان هم در خانهٔ سردار هاشم خان است. زیاده جسارت ورزید.

معروضهٔ ۲۵ شهر صفر ۱۳۰۵.[۱]

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۵۲

فصل هفتم

تحدید حدود ایران و افغانستان در هشتادان

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

سند شمارهٔ ۱۱۶

تاریخ: دوم می۱۸۸۵ (رجب ۱۳۰۲)

فرستنده: ژنرال لمسدون رییس هیئت تحدید حدود مرزهای افغانستان

گیرنده: آصف الدوله فرمانفرمای خراسان

موضوع: تقاضای تعلیق در آبادانی هشتادان

سواد کاغذی است که لمزدن سردار انگلیس در خصوص هشتادان نوشته است

جناب جلالت و نبالت مآب، فخامت و شهامت انتساب، ابهت و شوکت نصاب، اجل اکرم افخم، دوستان استظهار، مشفق، مکرم، مهربان، آصف الدوله فرمانفرمای مملکت خراسان دام اقباله

اینک کارگذاران حکومت افغانستان به استحضار دوستدار رسانیده‌اند که ایرانیان مکرراً شروع به کار قنات در هشتادان نموده‌اند. این فقره را به توجه جناب عالی می‌آورم که تعدیل این مسئله در باب آن نقطهٔ سرحد چنانچه از جناب جلالتمآب وزیر مختار انگلیس در تهران در تلگراف تاریخ دوم آپریل ایشان به دوستدار اشاره شده منتظر و معطل است به ورود صاحب منصبی که آن جناب باید بر حسب حکم اعلیحضرت اقدس پادشاه بفرستند. لذا مستدعی از جنابعالی چنانم که احکام لازمه برای معطل نمودن کار قنات بدهند تا زمانی که این مطلب محقق و فیصله شود ایام عزت مستدام باد. دوم می‌سنهٔ ۱۸۸۵.[۱]

سند شمارهٔ ۱۱۷

تاریخ: ۱۹ رجب ۱۳۰۲

فرستنده: آصف الدوله فرمانفرمای خراسان

گیرنده: ژنرال لمسدن

موضوع: دفاع از مالکیت ایران بر هشتادان

سواد جواب کاغذی است که به لمزدن سردار انگلیس در خصوص هشتادان نوشته شده است

جناب جلالتمآب، مجدت و فخامت نصاب، شوکت و ابهت انتساب، دوستان استظهار مشفق، مکرم، مهربان

---

۱. همان، اسناد قدیمه، سال ۱۳۰۴ق، کارتن ۱۹، پروندهٔ ۱۷، شمارهٔ ۱۷.

رسیلهٔ آن دوستان استظهار مشفق محترم، در خصوص هشتادان به تاریخ نوزدهم ماه رجب مسرت وصول بخشید و از آنچه در این باب اظهار شده بود، اطلاع حاصل شد.

اولاً دوستدار از سؤال و جواب از این امر معذور است. محض اطلاع آن دوستان استظهار، مشفق مهربان، می‌نگارد که اینکه هشتادان ملک مسلم این دولت علّیه است اصلاً محل حرف نیست، چنانچه چند سال قبل از این عالیجاه پنیر صاحب، مهندس انگلیس، نقشهٔ آن حدود را کشیده و در لندن طبع شده، هشتادان را جزء محال باخرز و خاک این دولت علّیهٔ چنانچه بوده، معین کرده است و بالفعل آن نقشه نزد دوستدار حاضر است، به هرکس در اینجا محول نمایید ارائه نماید، ابداً در این امر شبهه نیست. با وصف این دوستدار تکلیفی جز این ندارد که در آبادی ملک مسلم دولت متبوعهٔ خود اهتمام کند. زیاده زحمت نمی‌دهد.

۱۹ رجب ۱۳۰۲.[1]

سند شمارهٔ ۱۱۸

تاریخ: ۲۴ رجب ۱۳۰۲

فرستنده: آصف الدوله فرمانفرمای خراسان

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: تأکید بر ادامهٔ تصرفات مالکانه در هشتادان

استخراج تلگراف رمز از مشهد

جواب، جناب جلالتمآب اجل عالی، ناصرالملک، وزیر امور خارجه دام اقباله، با مفتاح مخصوص است، صلح را نمی‌دانم بشود یا نه، سرلمزدن باید تا بیست روز دیگر مشهد مقدس برسد، سردار از افاغنه برای بردن خزانه فرستاد، سفارش نامه در حق او به من نوشته، کمال رعایت از او و همهٔ کارهای انگلیس شده که بی‌اندازه رضامندی دارند. فردا پول حرکت می‌دهم ده روزه می‌رود ده روزه می‌آید، باید بیاید بیست روز دیگر خواهد آمد، معلوم است هر قدر ممکن باشد مهربانی و کار راه اندازی به جهت آنها می‌شود. دیروز کاغذی به من نوشته بود، به مناسبتی سواد آن را هم برای جنابعالی، هم به حضور همایون روحنافداه فرستادم، درجهٔ رضای اینها به طور دلخواه صورت گرفت. در فقرهٔ هشتادان به عقیدهٔ بنده گویا هیچ حرف دیگر نباشد، واضح شده باشد. با چاپار ۱۶ و

---

۱. همان، سال ۱۳۰۳ - ۱۳۰۱ ق، کارتن ۱۸، پروندهٔ ۱۰، شمارهٔ ۵.

۲۳ تفاصیل و اسنادی فرستاده شده، از جمله سواد نقشهٔ پنیر صاحب انگلیس که خود در هشت سال قبل کشیده در لندن چاپ شده خدمت جنابعالی هم هست، همان است از روی نقشهٔ بنده دادید، کشیدند حدود افغان را در ایران، با اینکه خود شخصاً معین کرده، قدری هم تعدی کرده، باز هشتادان در شمار خاک ایران است نه سرحد، قطعهٔ از این نقشه دادم کشیدند. با چاپار ۲۳ هم خدمت عالی، هم حضور همایون فرستاد. بعد از دیدن کاغذ و دلایل این دو چاپار گویا آنها هم حرف نداشته باشند کار نکردن و تعطیل آنجا بی‌جهت عیوب بزرگ دارد که تمام را در عریضهٔ حضور همایون عرض کرده‌ام. تأمل کنید تا دو کاغذتان دیده شود.

آصف الدوله ـ ۲۴ رجب ۱۳۰۲.[1]

[حاشیهٔ نامه دستخط ناصرالدین شاه] در فقرهٔ هشتادان این طور که نوشته با عیب نبود تا کاغذهایش را ببینم.

سند شمارهٔ ۱۱۹

تاریخ: ۱۸ ذیحجهٔ ۱۳۰۳

فرستنده: سفارت انگلیس در تهران

گیرنده: وزیر امور خارجهٔ ایران

موضوع: ارسال مراسله دربارهٔ هشتادان

نمرهٔ ۱۶۰

جناب جلالت و نبالت نصابا، فخامت و مناعت انتسابا، دوستان استظهارا، مشفقاً، مکرماً مهرباناً

در خصوص مسئلهٔ هشتادان که دوستدار سابقاً مراسلهٔ رسمی در این باب زحمت افزا شده بود. حال هم خاطر محترم آن جناب جلالتمآب را مستحضر می‌نماید که در این روزها دستورالعملی از جناب جلالتمآب لارد سالیزبری وزیر امور خارجهٔ اعلیحضرت پادشاه انگلستان وصول نموده است، مبنی بر اینکه به همان مطالب و مضامینی که در مراسلهٔ موصوفه درج شده بود، خاطر آن جناب جلالتمآب راکتباً مستحضر نماید و نیز در این وقت لازم می‌داند اظهار نماید که در نگاشتن مراسلهٔ مزبوره فقط مقصود دوستدار مطلع و مستحضر داشتن خاطر اولیای علّیهٔ ایران از ادعاهای

---

۱. همان، سند شمارهٔ ۴.

امیر افغانستان در آن زمین بود، نه حقیت یاعدم حقیت دولت علّیهٔ ایران در اراضی مزبوره، زیرا که اگر دولت علّیهٔ ایران در آن اراضی حقی داشته باشد، معلوم است که به جای خود خواهد بود. زیاده تصدیع نمی‌افزاید. فی ۱۸ ذی الحجهٔ ۱۳۰۲[1]

[مهر پشت نامه] طامسن

سند شمارهٔ ۱۲۰

تاریخ: ندارد (احتمالاً ۱۳۰۳)

فرستنده: نیکلسن کاردار سفارت انگلیس در تهران

گیرنده: وزیر امور خارجهٔ ایران

موضوع: تأکید بر پیشنهاد حکمیت انگلیس در هشتادان

محرمانه

جناب مستطاب اجل اشرف، خیلی مایلم که در فقرهٔ هشتادان خیال و منظور خودمان را خاطر نشان نمایم که فیمابین ابداً تردیدی نباشد، فیمابین دو نفر زمینی متنازع فیه است و هر یک از متداعیین تصور می‌کنند حق به جانب اوست. آنچه از اطلاعات دولت انگلیس معلوم نمی‌شود حق به جانب کیست ولی من شخصاً می‌گویم که احتمال می‌رود دولت ایران محق باشد اگر چه اطلاعات من چه در باب این اراضی و چه سابقهٔ این کار ناقص است، همه وقت این مسئله معوق است و گفتگوی آخر که در این فقره دست داد می‌توان گفت که مایهٔ نزاع کلی خواهد شد، بر حسب دوستی که با دولت ایران داریم و بر حسب دولت همجوار می‌گویم بهتر این است که این مسئله را تمام کنیم و نگذاریم بیش از این مایهٔ گفتگو باشد. سابقاً تکلیف کردیم طرفین یعنی ایران و افغان با یکدیگر کنار بیایند، اگر چه امیر افغانستان قبول کرد ولی دولت ایران این تکلیف را برای اتمام کار قبول نکرد، اگر چه این مسئله مسئلهٔ بسیار بدی است و هیچ طرف از ثالث راضی نیست با وجود این دولت انگلیس متحمل می‌شود چنانچه در این مسائل کم اهمیت فیمابین ثالث و حکم باشد. اگر دولت ایران این تکلیف را قبول نمی‌کند پس به چه چیز میل دارد، به قدر قوه مایل هستیم که به میل دولت ایران متمایل باشیم به شرط آنکه مطالب را درست بیان نمایید ولی اگر بلا ثالث با امیر افغانستان کنار می‌آید و ثالث فیمابین نمی‌خواهند مشکل است که این کار به اتمام برسد و دولت

---

۱. همان، سال ۱۳۰۳ - ۱۳۰۱ ق، کارتن ۱۸، پروندهٔ ۲۳، شمارهٔ ۳.

انگلیس می‌گوید خارج از حزم و احتیاط است که این مسئله را به این حالت بگذارند و یقین است که باز اسباب گفتگو و نزاع جدید خواهد شد. چون دوست طرفین هستیم آمده‌ایم می‌گوییم ما حاضریم تا بتوانیم این مسئله را با انصاف و عدالت به یک جایی منتهی کنیم و یقین است حاجت نوشتن و اضافه کردن بر مطلب نیست که فرمانفرمای هندوستان مشغول این مسئله که هر چه بماند روز به روز اسباب زحمت است بشوند، یقین است هر قدر در قوه داشته باشد ملاحظهٔ میل اعلیحضرت شاهنشاهی را خواهد کرد، مخلص، دوست شما نیکلسن.[۱]

سند شمارهٔ ۱۲۱

تاریخ: ۲۷ ژانویهٔ ۱۸۸۷ (ربیع الاول ۱۳۰۴)

فرستنده: نیکلسن کاردار سفارت انگلیس در تهران

گیرنده: وزیر امور خارجهٔ ایران

موضوع: تقاضا از دولت ایران برای خویشتن داری در برابر حرکات افغانها

ترجمهٔ کاغذ شارژ دافر انگلیس ۲۷ ژانویه سنهٔ ۱۸۸۷

جناب مستطاب اشرف امجد، بعد از دقت تمام و غور و غوص به دستورالعملی که اعلیحضرت همایونی فقره به فقره در باب هشتادان داده‌اند، زحمت افزای خاطر جناب مستطاب امجد اشرف می‌شوم که اقرار دارم بر آنچه خاطر همایونی متنفر و مکدر شده‌اند از این حرکت آخری افغان ولی از این می‌ترسم که نتیجهٔ دستورالعمل مزبور منجر به یک نزاع شود، البته خاطر آن جناب مستطاب مسبوق است که موافق عهد سنهٔ ۱۸۵۷ در فصل ششم قید شده که هر وقتی از اوقات فیمابین ایران و افغان گفتگوئی شود باید طرفین به رسیدگی خیرخواهانهٔ دولت انگلیس رجوع نمایند، پس به اعتقاد من بهتر آنست حکمی که نتیجه‌اش مضر است نکنید تا جواب از هندوستان برسد. با ادب تضرعاً از حضور همایون مستدعی است، مقرر شود کارگزاران خراسان دست به کاری نزنند تا جواب فرمانفرمای هندوستان برسد و آن جناب البته تصور ننمایید که من قبول بر این حرکت افغان گذاشته باشم و یا اینکه بگویم در مسئلهٔ هشتادان محق هستند و امیدوارم که اعلیحضرت شاهنشاهی با آن اعتماد کاملی که به انصاف و دوستی دولت انگلیس دارند، مرحمت فرموده چند روزی دست نگاه خواهند داشت. مرتبه و پایگاه اعلیحضرت شاهنشاهی در نزد اولیای دولت انگلیس بالاتر از آنست

---

۱. همان، سال ۱۳۰۳ ق، کارتن ۱۸، پروندهٔ ۱۰، شمارهٔ ۲.

که این حرکت زشت چند نفر افغان بتواند سکته به شوکت آن شأن عالی که جای حقیقی آن پادشاه است وارد آورد. از آن جناب مستطاب اشرف امجد متوقع آنم که این کاغذ مرا که از نبودن منشی ایرانی به فرانسه نوشته‌ام به عرض حضوری همایونی برسانید. مخلص واقعی شما نیکلسن.[۱]

سند شمارهٔ ۱۲۲

تاریخ: ۲۷ جمادی الاول ۱۳۰۴

فرستنده: وزارت امور خارجه

گیرنده: سفارت انگلیس در تهران

موضوع: تجاوز افغانها به هشتادان

یادداشت

البته در خاطر نصفت مآثر آن جناب هست که پس از آن مقدمهٔ غیر منتظرهٔ افغانها و آمدن یک نفر یوزباشی و پنجاه سوار به هشتادان و بر هم زدن چرخ و کار و غیره که مراتب استعجاباً بـه آن جناب اظهار شد و موجب حیرت آن جناب گردید، صریحاً وعده دادید که در صورت صدق وقوع، از طرف افغان ترضیهٔ کافی به قاعده خواهند داد، تا کنون مدتی می‌گذرد که به وعدهٔ صریحه ایفاء نفرموده‌اند، دوستدار گمان می‌کند که این مطلب از خاطر محترم آن جناب فراموش شده باشد والا با کمال انصاف و حقگذاری که دارند مطلبی به این اهمیت و وعدهٔ به این صراحت را صـرف نـظر نخواهند کرد. محض تذکار خاطر محترم آن جناب به ایراد این مختصر زحمت داده، با کمال احترام، منتظر بروز ایفای این عهد می‌باشد. زیاده زحمت ندارد.[۲]

---

۱. همان، سال ۱۳۰۴ ق، کارتن ۱۹، پروندهٔ ۱۷، شمارهٔ ۶.

۲. همان، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند ش ۸۱.

سند شمارهٔ ۱۲۳

تاریخ: ۱۳ محرم ۱۳۰۵
فرستنده: ناظم‌الملک نمایندهٔ ایران در تحدید حدود هشتادان
گیرنده: وزیر امور خارجه
موضوع: عدم ملاقات بامکلین قنسول انگلیس در مشهد

۱۳ محرم ۱۳۰۵
نمرهٔ ۴۱

تصدقت شوم، با جنرال مکلین کمال گرمی و محبت را داریم و معهذا و با همهٔ مناسباتی که به سبب مأموریت هشتادان با مشارالیه داشتیم و با همهٔ مراوداتی که حالا به واسطهٔ مسائل حاضرهٔ ایوب‌خان و سایر به هم رسانیده‌ایم، خیلی عجب است که هنوز با همدیگر دید و بازدید نکرده‌ایم و به غیر از یک دفعه که در محضر جناب فرمانفرما با همدیگر ملاقات کرده‌ایم دیگر هیچ جا ملاقاتی هم نشده است. برای اینکه مورد ملامت نشوم عرض می‌کنم، اوایل تا چند روزی برای معرفی یکدیگر و بعد چندی به انتظار اینکه بر وفق قانون مملکت سبقت از ایشان یا موافق قاعدهٔ فرنگستان سبقت از بنده خواهد شد، تأخیر شد. چون در صورت سبقت بنده هم لازم بود ابتدا از طرف ایشان یک نفری به احوالپرسی بیاید که دلیل میل ایشان به ملاقات یکدیگر بشود به این هم ایشان اقدام نکردند. در این بین مذکور شد که ایشان به مأموریت دیگر می‌روند، این معنی هم باعث تعویق دیگر شد تا اینکه کار مراوده به اینجا کشیده و همگی یا به واسطهٔ ترجمان یا به واسطهٔ تحریرات رسمیه گذشته است، چون این‌گونه خودداری طرفین لامحاله یک نوعی سبب نقصان جوشش قلبی می‌شود علیهذا اگر اجازت می‌فرمایند فدوی تقریبی به‌دست آورده سبقت به ملاقات مشارالیه نماید والا باز تا چندی همین‌طور بگذرد تا ببینیم اقتضای وقت چه خواهد بود.

الأمر الاجل مطاع[1]

[حاشیهٔ نامه دستخط ناصرالدین شاه] به هر مناسبتی که خودش صلاح می‌داند از او ملاقاتی بکند و نگذارد اسباب کدورت بشود.

[مهر پشت نامه] عبده الراجی محبعلی

---

۱. همان، اسناد قدیمه، سال ۱۳۰۴ ق، کارتن ۱۹، پروندهٔ ۱۷، شمارهٔ ۱۲.

سند شمارهٔ ۱۲۴

تاریخ: ۲۰ محرم ۱۳۰۵
فرستنده: ناظم‌الملک
گیرنده: وزیر امور خارجه
موضوع: اعتراض به تجاوز نیروهای عبدالرحمان خان به خاک ایران

۲۰ محرم ۱۳۰۵
نمرهٔ ۴۳

تصدقت شوم، فدوی به ملاحظهٔ اینکه مسئله تخطی حدود فیمابین دو همسایهٔ از جمله مواد بد نتیجه‌ایست که اگر سدّ این باب نشود، موجب مفاسد عمده و مؤدی به کدورت و برودت کامله هم می‌تواند شد، خیلی مناسب بلکه واجب می‌دانست که مسئلهٔ تخطی چهارصد سوارهٔ رسالهٔ هراتی و رؤسای آنها را که به موجب تحریرات خودشان هم تخطی آنها تاسنجان خاک خواف و هم اجازت حکومت هرات به تخطی آنها تا داخلهٔ خواف و قائنات محقق و ثابت بود، اهمیت زیاد بدهد که موجب سدّ راه بی‌لجامی افاغنه گردیده، مِن بعد نظیر آن واقع نگشته، جالب دوام امنیت حدود و بقا و ثبات مصافات جانبین بشود حتی تخطی مزبور را هم از نتایج بی‌ترضیه گذاشتن تخطی سابق افاغنه می‌دانست که سه سال قبل در مادّهٔ هشتادان چند نفر سوار آنها به هشتادان گذشته، مقنی و کارکنان حکمرانی خراسان را از آنجا عنفاً بیرون کردند و به سبب عدم موافقت دولت انگلیس، دولت علّیه از مطالبهٔ ترضیهٔ آن سکوت یا اغماض نمود. به همین جهت فقرهٔ تخطی سوارهٔ رساله را اهمیت داده، به جنرال ملکین اظهار و ضمناً لزوم ترضیهٔ آن را هم اشعار کرده، سواد آن را در ضمن عرایض قبل ارسال حضور مبارک نموده است. چون جنرال مشارالیه به عنوان اینکه گویا افاغنه حرکت میر درویش علی خان را که در تعاقب ایوب‌خان تا رسیدن سوارهٔ رسالهٔ هراتی و تحصیل قبض تسلیم ایوب‌خان به دست آنها تا موقع کلندمنو رفته بود به مثابهٔ سبقت به تخطی حدود معدود داشته، نظیره برای تخطی خودشان اتخاذ نموده‌اند، جواب ردی به فدوی نوشته بود و حال آنکه اگر میر درویش علی خان در تعاقب مشارالیه از حد خود نمی‌گذشت چون افاغنه کسی در سرحد نداشتند، ایوب خانی داخل خاک افغانستان گردیده به کمال آزادی و آسودگی حرکت کرده، سر از جایی در می‌آورد که خدا می‌داند حالت امارت حاضر افغانستان به کجا می‌رسید و شکایت دولت انگلیس در این باب تا کجاها می‌کشید. یعنی جای آن را داشت که این‌گونه تخطی مشارالیه جانفشانی و شایان همه جوره حسن رضامندی همگی محسوب شود، نه تخطی و اسباب شکایت. علیهذا فدوی

مجدداً جوابی به جنرال نوشته، این‌گونه شبههٔ مشارالیه را رد کرده سواد مراسلهٔ او و خودم را اینک لفاً تقدیم می‌نمایم که اگر مصلحت در تعاقب این مسئله بوده باشد، عنوان تعاقب بشود، والا فلا الأمر ألاجل مطاع. پاکتی از میرزا علی خان کارگزار خارجهٔ سرخس رسیده بود اینک در لف عریضه تقدیم می‌شود، اگر جوابی داشته باشند یقیین التفات خواهند فرمود.[۱]

[مهر پشت نامه] عبده الراجی محبعلی

سند شمارهٔ ۱۲۵

تاریخ: ۲۰ محرم ۱۳۰۵

فرستنده: ژنرال مکلین

گیرنده: ناظم‌الملک

موضع: رد اعتراض ناظم‌الملک و پاسخ اعتراضیهٔ مجدد نمایندهٔ دولت ایران به این ردیه

هو

سواد مراسلهٔ جنرال ماکلین مورخ ۷ محرم که در جواب مراسلهٔ سابقهٔ فدوی نوشته است.

دو فقره مراسلات شریفه مورخهٔ دیروزه و امروزه در باب موجودگی سپاه افغان به مقام فرزنه و تایباد، شرف وصول بخشیده، جواباً زحمت افزا می‌شود که میرزای این دوستدار که به مقام تایباد برای نگرانی هشتادان مقرر است، اخبار می‌دهد که جمیع سواران افغان به تاریخ یوم سه شنبه ۲۰ سپتامبر ۱۸۸۷ مطابق دوم محرم الحرام ۱۳۰۵ که شش روز قبل می‌شود به کهسان مراجعت کرده‌اند نیز برای یادآوری آن مشفق مکرم زحمت می‌دهد، چون سواران عالیجاه میر درویش علی خان به عقب سردار ایوب‌خان تخطی حدود کرده داخل علاقهٔ غوریان شدند، گویا در این کار اول آنها سبقت کردند و افغانها را نظیر به دست آمد. زیاده زحمت است.

هو

سواد مراسلهٔ جوابیهٔ فدوی به جنرال ماکلین مورخهٔ ۹ محرم ۱۳۰۵

مراسلهٔ جوابیهٔ آن جناب مورخهٔ ۷ محرم ۱۳۰۵ شرف وصول بخشید، از اینکه اخطاراً مرقوم داشته‌اند، (چون سواران عالیجاه میر درویش علی خان به عقب سردار ایوب‌خان تخطی حدود کرده داخل علاقهٔ غوریان شدند، گویا در این کار اول آنها سبقت کردند و افغانها را نظیر به دست آمد.)

---

۱. همان، سال ۱۳۰۴ ق، کارتن ۱۹، پروندهٔ ۱۷، شمارهٔ ۲۲.

لزوماً زحمت افزا می‌شود که پر واضح است اگر سواران میر درویش علی خان سردار ایوب‌خان را در سر حد غوریان به حال خود واگذاشته، ترک تعاقب می‌نمودند، در نظر افاغنه و آن جناب فوق النهایه مسئول و مستحق مؤاخذه می‌شدند، بنابراین اگر واقعاً افاغنه عمل آنها را برای تخطی خودشان به خاک ایران طرف قیاس تصور نمایند معاکسه خواهد بود نه مقایسه و به همین جهت جای آن را خواهد داشت که زیادتر مایهٔ تأسف دوستدار و آن جناب بشود. زیاده زحمت است.[۱]

[نوشتهٔ پشت نامه] متعلق عریضهٔ نمرهٔ ۴۳ مورخهٔ بیستم محرم ۱۳۰۵.

سند شمارهٔ ۱۲۶

تاریخ: ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۰۵ (مطابق ۲۸ دسامبر ۱۸۷۷)

فرستنده: سفارت انگلیس در تهران

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: پاسخ به اعتراض ایران دربارهٔ دخالت افغانها در هشتادان

یادداشت سفارت دولت انگلیس به وزارت جلیلهٔ امور خارجه مورخهٔ ۱۳ شهر ربیع الثانی سنهٔ ۱۳۰۵ مطابق ۲۸ ماه دسمبر ۱۸۷۷

یادداشت

یادداشت وزارت جلیلهٔ مهام خارجه مورخهٔ دوازدهم شهر حال راجع به تخلف از طرف افاغنهٔ هرات از قرار داد متروک الطرفین بودن اراضی هشتادان عز وصول ارزانی داشت.

سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان جواباً تصدیع افزا می‌گردد که حکومت هرات اظهار داشته است که از طرف اهالی ایران تجاوزی در قرارداد شده، در هر حال بنا به اظهارات عالیجاه فخامت همراه جنرال مکلین از طرف حکومت هرات مأمور روانه شده است از برای اخراج افاغنه که به آنجا رفته‌اند.

بعد از حرکت سردار ایوب‌خان از مشهد، جنرال معزی‌الیه حاضر خواهد بود از برای رفتن به هشتادان.[۲]

[مهر ذیل نامه] سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان.

---

۱. همان، سال ۱۳۰۴ ق، کارتن ۱۹، پروند ۰: ۱۷، شمارهٔ ۲۱.

۲. همان، شمارهٔ ۱.

سند شمارهٔ ۱۲۷

تاریخ: ۱۵ ذیقعدهٔ ۱۳۰۵

فرستنده: ناظم‌الملک

گیرنده: سهام‌الملک حاکم خواف و باخرز و جام

موضوع: تدابیر پیشنهادی برای حفظ امنیت در مرزهای ایران و افغانستان

سواد شرحی است که مرحوم ناظم‌الملک به مرحوم حاجی سهام الملک حکمران بلوکات ثلاثهٔ جام و با خرز و خواف نوشته‌اند به تاریخ ۱۵ ذی القعدهٔ ۱۳۰۵

محرمانه عرض می‌کنم، مسئلهٔ خوشاوه و موسی آباد را نمی‌توان گفت که به همین دو کلمه گفتهٔ غوث الدین خان که اینجا خاک افغان است، خرجی که می‌کنند به هدر خواهد رفت، اکتفاء خواهد شد. خیلی محتمل است که بعد از چند روز دیگر سواره و جمعیتی از طرف افغان به آنجا واصل شده حکماً و عنفاً یا تصرف بکنند یا عمله و کارکنان آنجا را رانده هر کاری که کرده‌اند ابطال و مثل مسئلهٔ هشتادان محتاج به تحقیقات و رسیدگیهای مأمورین مخصوص نمایند. واضح است که اگر افغان این دفعه نیز همچو جسارتی بکند و کسی به دهنش نزند، هر روزه نظایر این اقدامات را در امتداد خط سرحد خراسان و قائنات در هر نقطه از نقاط قرب حدود بلکه متدرجاً در داخل حدود نیز خواهند کرد و البته تکلیف حکومت محلیه است که قبل از وقت تعلیمات لازمه از مرکز اصلی تحصیل نموده یا به مدافعه یا به مهمان پذیری متجاوزین و متجاسرین همسایهٔ حاضر باشد. در صورت مدافعه هم باید قبل از وقت لوازم مدافعه راهم حکومت جزء و هم حکمرانی کل و هم مرکز اصلی و مقر خلافت کبری مهیا و مرتب داشته باشند که لدی الاقتضاء به تقویت یکدیگر و دفع متخطی به کار برده، ندامت بار نیاورند و برای حفظ حقوق جزئی به علت تغافل خودشان حقوق کلیهٔ دیگر را هم فدای آن ننمایند؛ از این است که فلهوی اصرار دارد که نوکر و سوار این بلوکات خیلی منظم و پادار و حاضر خدمت باشند و البته با این اوضاعی که مقدماتش مشهود می‌شود خیلی محتاج زیاد کردن قوت عسکریهٔ این حدود خواهیم بود، البته بندگان والا معجلاً و قبل از وقت تعلیمات لازمه را در حق تمامی این مقوله جات محتمله تحصیل و لوازم آن را ترتیب خواهند فرمود و ماعلی الرسول الاالبلاغ.[۱]

[حاشیهٔ نامه دستخط میرزا جهانگیرخان ناظم الملک فرزند میرزا محبعلی خان ناظم الملک در

---

۱. همان، سال ۱۳۰۴ ق، کارتن ۱۹، پروندهٔ ۱۷، شمارهٔ ۵.

سال ۱۳۲۲ ق] از ملاحظهٔ این سواد معلوم خاطر مبارک خواهد شد که در هفده سال قبل، تمامی این اوضاع آیندهٔ این نقطه سرحدیهٔ را مرحوم ناظم‌الملک ابوی پیش بینی کرده و آنچه لازم بوده به جاهای لازم نوشته بوده است که این اوضاع حالیهٔ جلوگیری شده باشد و به وقوع نرسد. سرچشمه شاید گرفتن به سیل. باز باید به تأییدات خداوندی همت گماشت و اتفاقات محتملهٔ آتیه را جلوگیری کرد. به منه تعالی و حسن توفیقه.

سند شمارهٔ ۱۲۸

تاریخ: دیحجهٔ ۱۳۰۵

فرستنده: ناظم‌الملک

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: گزارشی از مذاکره بر سر حدود هشتادان

شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۰۵

نمرهٔ ۲۰۸

هو

تصدقت شوم، رقیمه جات مبارکه مورخه ۲۱ و ۲۲ ذیقعده زیارت شد. تفصیل گزارش این مأموریت را غرّه و سیم ذیحجه تلغراماً و چهارم کتباً عرض کرده‌ام، تا آن وقت تکلیف جنرال ماکلین چنین بود که فدوی اعتذار از حضور مجلس نکنم ولی افاغنه که فقرهٔ خواف را به لایحهٔ خود داخل کرده‌اند، فدوی ادخال این فقره را پروتست کنم، ماکلین هم در مجلس رسماً بگوید که دهات گرمه و فرزنه و رعنه (رائونه) راکه افاغنه داخل حدود هشتادان کرده‌اند، داخل حدود مزبور نیست. فدوی هم به شرط اینکه صورت لایحهٔ حضرات راکه در جواب لایحهٔ اولی فدوی نوشته‌اند به فدوی بدهند، صورت موافقتی اظهار نموده بودم. مشارالیه از دادن صورت لایحه مضایقه نمود، فدوی هم تکلیف پروتست را قبول ننمود، مشارالیه بعد از گفتگو با حضرات، منزل فدوی آمده اظهار نمود که افاغنه به اخراج فقرهٔ خواف از لایحه اظهار تمکین نموده مرا وکیل کرده‌اند و برای اینکه مورد بحث نشوند به حکومت هرات هم نوشته، استیذان نمودند، تا سه روز دیگر جواب می‌رسد. چهارشنبه ششم ماه طرفین را دوستانه به منزل خود دعوت نموده، دوستانه اظهار نمود که اگر طرفین مناسب می‌دانند برای محل نزاع که به اسم هشتادان در میان است یا هیچ حدی ننویسند فقط بنویسند منابع آب در بند شوراب یا اگر حدی می‌نویسند حدود اربعهٔ آن را اسم برده بنویسند رشته کوه سنگ دختر و یال خر شرقاً و کوه گدایانه یعنی طغارک جنوباً و آب خیز کال شوارب غرباً و کوه سنجدک شمالاً،

اگر چه این تکلیف علی الظاهر به قاعده و مطابق حدود محل نزاع به نظر می‌آید ولی در حقیقت برای دولت علّیه معایب زیاد داشت فدوی برای اینکه ببیند حضرات به این تمهید مسبوق و باطناً متفقند یا خیر، قدری سکوت کرد.

غوث‌الدین قدری به اصطلاح جنگ زرگری و اظهار عدم تمکین نمود فدوی همان قدر اظهارات او را غنیمت دانسته گفتم من هیچ یک از این دو تکلیف را نمی‌توانم قبول کنم زیرا من برای محل نزاع فقط شرقاً حدی گفته، حدود ثلاثهٔ باقی را گفته‌ام خاک دولت ایران است و حقیقتاً هم این طور است اگر حد شمالی آن را مثلاً تغییر داده بنویسم کوه سنجدک است چون مأمورین افغان، هشتادان را به عنوان اینکه خاک هرات و جزء کوسان بوده است ادعاء کرده‌اند، در این صورت، کوه سنجدک را حد شمالی هشتادان قرار دادن من، دلیل می‌شود به اینکه حد کوسان را تا سنجدک اعتراف نموده ولی از سنجدک به سمت هشتادان را محل نزاع می‌دانم و حال آنکه چنین نیست از کوسان تا سنجدک هم هریرود و هم اراضی وسیعهٔ دشت دوغارون (یا دو غارو) و غیره فاصله است که اراضی مزبوره تماماً جزء باخرز و ملک طلق ایران است در این صورت نتیجه چنین می‌شود که بنده برای سکه کردن مسئله نسیهٔ هشتادان، قطعهٔ بزرگی از خاک ایران را به نقد از دست بدهم و حال آنکه یکی از دلایل من در مجلس برای رد ادعای افاغنه در حق هشتادان همین خواهد بود که ادعای آنجا به اسم کوسان به سبب حائل بودن اراضی سایرهٔ باخرز به مثابهٔ ادعای یک کلونی خواهد بود، همچنین تحدید هشتادان به اسم منابع آب کال شوراب نیز خالی از همچو معذوری نیست ولی اگر اینجا را به اسم تابعیت کوسان ادعاء نکرده به اسم تابعیت غوریان ادعاء بنمایند، مضایقه از تحدید سایر جهات نخواهم نمود. در این بین گفتم ما با حضور یکدیگر اگر چه محرمانه هم باشد جرئت تمکین به قراری نمی‌نماییم بهتر اینکه تنها تنها گفتگو نمایید، حضرات برخاسته رفتند که فردا بیایند. فدوی با ماکلین منفردانه گفتگو کردیم، باز همین تکلیف را کردم، گفت اسناد آنها گویا به اسم کوسان است، راضی به این تکلیف نمی‌توانند شد تا بعد از این چه طرحی تازه طلوع کند.

الأمر الاجل مطاع.[1]

[یادداشت حاشیهٔ نامه] فردای آن روز حضرات به منزل مشارالیه رفته، بعد از مراجعت، اشخاصی را که برای شهادت به غرض دعاوی خود حاضر کرده بودند، مرخص نمودند، این معنی دلیل است که از ما هم تمکین نکرده، مؤدی به انتظار شده است. الأمر مطاع.

[مهر پشت نامه] عبده الراجی محبعلی

---

۱. همان، سال ۱۳۰۴ ق، کارتن ۱۹، پروندهٔ ۱۷، شمارهٔ ۱۳.

سند شمارهٔ ۱۲۹

تاریخ: ۹ ذیحجهٔ ۱۳۰۵

فرستنده: ناظم‌الملک

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: مضرات نظر مکلین دربارهٔ حدود هشتادان

۹ شهر ذی الحجهٔ الحرام ۱۳۰۵

نمرهٔ ۲۰۹

محرمانه

تصدقت شوم، جناب جنرال در ضمن دو تکلیف تخییری دوستانه که در باب تحدید محل نزاع هشتادان به طرفین اظهار می‌نمود، معایب آن برای ایران تنها راجع به طرف شمال و تضییع حقوق دولت علّیهٔ در حق دشت دوغارون و سایر نیست بلکه راجع به سمت جنوب و وسیلهٔ مفتوح داشتن یک بابی تازه برای ادعای موسی آباد و خوشاوه و ایوبی است که هر سه از مزارع مسلمهٔ خواف و بر حسب مساحت محل قریب دو ثلث تمامی هشتادان است، (و رفتن غوث الدین به آنجا و منع قولی او کار کردن عمله جات در آنجا در ضمن عریضهٔ ۱۵ ذی القعده عرض شده است)[1] زیرا فدوی در ضمن لایحهٔ خود تمامی حد جنوبی هشتادان را نوشته‌ام خاک ایران است، اگر آن را موقوف کرده مثلاً بنویسم کوه طغارک و گدایانه است هم ذکری از ملکیت ایران در سمت جنوب آن نخواهد بود و هم به سبب اینکه سمت جنوب کوه طغارک و گدایانه، مزارع ثلاثهٔ خوشاوه و غیره است، در معنی یک باب بلا منازعی از جلگهٔ هشتادان به جلگهٔ خوشاوه مفتوح خواهد بود که هم تسهیل راه ادعای افاغنه در حق خوشاوه بشود و هم اگر در حکمیت هشتادان بخواهند خط حدودی تکلیف کنند آن را به نوعی به کوه طغارک و گدایانه برسانند که بتوانند در قدم ثانی که ادعای افاغنه در حق خوشاوه پیشنهاد خواهد شد باز به عنوان حکمیت طوری حرکت بدهند که مطابق مقصود خودشان باشد، همین محذورات به عینها در صورت اختیار شق دیگر نیز متصور است، سهل است از این تمهیدات چنین استنباط می‌شود که شاید مقصود اصلی بی‌طرف ماندن یک قطعه اراضی وسیعه در مابین ایران و افغان از حد هریرود تا سیستان است، تا حقیقت نفس الأمری و اقتضای رأی مبارک چه باشد. الأمر الاجل مطاع.[2]

[مهر پشت نامه] عبده الراجی محبعلی

---

۱. نک: به سند شمارهٔ ۱۲۷ همین کتاب.

۲. همان.

سند شمارهٔ ۱۳۰

تاریخ: ۹ ذیحجهٔ ۱۳۰۵

فرستنده: ناظم‌الملک

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: ارسال اطلاعاتی از موقعیت جغرافیایی مناطق سرحدی ایران و افغانستان

۹ شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۰۵

نمرهٔ ۲۱۲

تصدقت شوم، بعد از آنکه غوث الدین مأمور افغان در باب خوشاوه مهیج افکار طرفین گردید، فدوی میرزا محمدعلی‌خان سرتیپ مهندس را روانه نمود که آنجا را به رأی العین دیده، نقشهٔ آن را برداشته، ضمیمهٔ خریطهٔ هشتادان نماید که حدود بلوکات ثلاثه تا نمکسار و نیازآباد خواف با تمامی حواشی و اطراف لازمه در مد نظر بوده، هم در مسئلهٔ هشتادان و هم در مسئلهٔ خوشاوه و خواف و هم در مسئلهٔ دشت دوغارون و کافر قلعه و غیره که من بعد همیشه رجوع لازم خواهد شد، به کار آید. اینک نقشهٔ همهٔ اینها را به علاوهٔ اطلاعات سابقهٔ خود به واسطهٔ اطلاعات جدیدهٔ حضوری به کمال دقت تمام کرده، مصحوب غلام مخصوص به ارض اقدس فرستاده می‌شود که به واسطهٔ کارگزاری ارض اقدس تسلیم پست شده، به خواست خدا سالماً به وزارت جلیلهٔ برسد. الأمرا الاجل مطاع[1]

[یادداشت حاشیهٔ نامه] نقشهٔ انفاذی چهار پارچه است امیدوارم که تکه پارچه بودن نقشه به هیچ وجه محمول به کج سلیقگی سرتیپ نشود زیرا ظهورات متوالیهٔ متدرجیه مقتضی الحاق پارچه‌های عدیده گردیده است، حتی بدین علت زحمت مشارالیه زیاده بر شماره است و اگر یک پارچه می‌بود، زحمتش یک دفعه می‌شد، اگر برای لندن فرستادن صورتی لازم آید، یک پارچهٔ تمامی از روی آن می‌توان تهیه نمود که داخل پاکت شود.

اگر در دارالخلافه از برای گراور برداشتن از خریط کتان مشمعی که معروف و برای این عمل مخصوص است به هم رسد، چند ذرعی مقرر فرمایند به اینجا هم ارسال شود، حسب الضروره خیلی به کار خواهد آمد.

الأمر الاجل مطاع

میرزا محمدعلی‌خان خود نیز راپورتی عرض کرده است اینک لفاً تقدیم شد

---

۱. همان، سال ۱۳۰۴ ق، کارتن ۱۹، پروندهٔ ۱۷، شمارهٔ ۹.

[مهر پشت نامه] عبده الراجی محبعلی

سند شمارهٔ ۱۳۱

تاریخ: ذیحجهٔ ۱۳۰۵

فرستنده: مهندس محمدعلی‌خان سرتیپ

گیرنده: وازت امور خارجه

موضوع: اطلاعات از مناطق سر حدی ایران و افغانستان در هشتادان و خوشابه

اطلاعات سرحدیه باخرز و خواف که راجع به هشتادان و خوشابه و غیره است.

نقشه[ای]که ایفاد دربار معدلتمدارهمایون شده، حالت این حدود و وضع صحرای هشتادان را از طرف مشرق نسبت به کوسان و غوریان و از طرف مغرب نسبت به قراءگرمه و فرزنه و کرات و کوه آباد و آیقه و غیره که دامنکوه میان ولایت باخرز نامیده می‌شوند و از طرف جنوب نسبت به کوه تغارک و گدایانه یا (گدونه) و از طرف شمال به دوغارون و قراء کاریز و تاپیاد و فرمان آباد که جزء و پایین ولایت باخرزاند، کما ینبغی حاکی است خرابه‌های فاردهی و چند قلعهٔ خرابهٔ دیگر که نزدیک آن هستند به علاوه خرابهٔ شوراب و سه قلعهٔ خرابهٔ نزدیک به آن و تیرکشت نیز همه پایین ولایت باخرز گفته می‌شوند، وضع طبیعی این صحرا به خوبی از روی نقشه معلوم می‌شود و طبیعت محل خود حکم می‌کند که این صحرا تا قلهٔ کوههای سنگ دختر و یال‌خر که آبریزشان از دربند شوراب به سمت دشت دوغارون و غیره مِن توابع باخرز بیرون می‌رود ضمیمهٔ پایین ولایت باخرز است، علاوه بر این ممتد شدن رشته‌های قنوات این صحرا از طرف مغرب و دخول در اراضی قراء کرات و فرزنه و قطع نمودن رشته قنات مخصوصهٔ فرمان‌آباد از جمله دلایل اختلاط خاکی صحرای هشتادان است با اراضی کرات و فرزنه که قطعاً متعلق به این دولت علّیه و از جملهٔ قراء میان ولایت باخرزاند

اما صحرای خوشابه و موسی آباد توابع خواف از روی نقشه به خوبی معلوم می‌شود که آبریز جنوبی و شرقی کوههای فرزنه و گرمه و خواجه انجیره و همچنین آبریز تپه‌های پشت کوه تغارک تا نقطهٔ چاه سرخ همه به طرف آن صحرا است و از اجتماع آبریزهای مزبوره، کالی تشکیل می‌شود که مسمی است به کال سرگردان و کال مزبور از سمت جنوب خوشابه از درهٔ کوه بیرون شده به نمکسار می‌رود، به علاوهٔ سایر کالهای غربی کال مزبور که در نقشه معین اند و هر یک از خاک پایین خواف برخواسته منفرداً داخل نمکسار می‌شوند، ملاحظهٔ وضع آبریزها از چاه سرخ تا قریهٔ مسمی به دره برای جزء خواف بودن این صحرا تشکیکی باقی نمی‌گذارد، علاوه بر این دلایل مفصلهٔ ذیل نیز هر

یک بر جزء خواف بودن صحرای خوشابه و غیره دلیل کافی می‌توانند شد.

اولاً برج ایوبی که در نیم فرسخی خوشابه و از احداثات میر قلیچ خان تیموری است همیشه قراولخانهٔ معتبر پایین خواف بوده و بعضی اوقات هم اهالی خواف در آنجا زراعت می‌نموده‌اند.

ثانیاً چند سال است که اهالی سنگان در شمال کوه خواجه انجیره، کنار کال گاو خوکی را تا جایی که آب خشک می‌شود و در نقشه با رنگ آبی کشیده شده زراعت می‌نمایند.

ثالثاً دره و چکاب مزرعه‌های آبادی هستند که هر کدام پنج و شش خانوار خوافی دارند.

رابعاً درختهای کاج که تقریباً شصت و هفتاد سال عمر دارند و به مثابهٔ سنگان و سایر دهات پایین خواف در چکاب کاشته شده‌اند یکی از ادلهٔ ضمیمهٔ خواف بودن آن نقاط است.

خامساً جهان آباد رشتهٔ قنات دایری دارد و همه ساله در آنجا زراعت می‌شود.

سادساً همیشه نقاط موسی آباد و خوشابه و ایوبی جزء سنگان و نیاز آباد بوده و از قرار تقریر اهالی در قباله جات قدیمه هر وقت اسمی از آنها برده شده با قید من توابع سنگان یا من توابع نیاز آباد بوده است.

سابعاً خوشابه تا هر یک از قراء سنگان و نیاز آباد کمتر از شش فرسخ مسافت دارد و تا مزرعهٔ خانوار نشین مسمی به دره تقریباً چهار فرسخ است، در این صورت چگونه می‌شود که موضع مزبور متعلق به خواف نباشد و جزء غوریان باشد، با آنکه از خوشابه تا غوریان سیزده فرسخ است و در این میانه هیچ آبادی نیست علاوه بر همه میان آبریزهای این صحرا و آبریزهای طرف رباط ترک حائل طبیعی است که شعبه[ای] از کوه یال خر به اندک فاصله از چاه سرخ در سمت مغرب آنجا این دو آبریز را از یکدیگر جدا و منفصل می‌سازد.

با این همه ادلهٔ طبیعیه به هیچ وجه نمی‌توان موسی آباد و خوشابه را از جزء پایین خواف خارج نموده از توابع غوریان دانست، حال اختیار با اولیای دولت ابد مدت قاهره است.

به تاریخ شهر ذی الحجة الحرام سنهٔ ۱۳۰۵

کمترین چاکران جان نثار محمدعلی مهندس[۱]

[یادداشت پشت نامه] راپرت میرزا محمدعلی خان سرتیپ مهندس است. بعد از عرض به حضور مبارک، توسط وزارت امور خارجه فرستاده خواهد شد که در ضمن عریضهٔ ۲۱۲ داده شده است.

---

۱. همان، سال ۱۳۰۴ ق، کارتن ۱۹، پروندهٔ ۱۷، شماره‌های ۲۷ و ۲۸.

سند شمارهٔ ۱۳۲

تاریخ: ۱۳ ذیحجهٔ ۱۳۰۵

فرستنده: ناظم‌الملک

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: نظر افغانها دربارهٔ حدود هشتادان و اعتراف ضمنی آنها به مالکیت ایران در برخی ادعاهایشان

۱۳ شهر ذی الحجه الحرام ۱۳۰۵

نمرهٔ ۲۱۶

تصدقت شوم، اگر چه محض ملاحظهٔ اینکه افاغنه در ضمن لایحهٔ خود چند قراء معمورهٔ باخرز راکه مسلماً همیشه در تصرف ایران بوده و هست از قبیل قریهٔ کرات و رعنه و فرزنه و گرمه و غیره، به واسطهٔ تحدید مبهمی که برای حد غربی هشتادان و کلوخ پاردهی قرار داده‌اند،کأنّه جزء خاک هرات معدود داشته،داخل ادعای خود به اسم هشتادان نموده‌اند و علاوه بر آن از شوراب تا سنگ دختر را هم خارج از محل نزاع معدود داشته، آخر آن نیز تصریح کرده که خواف هم جزء هرات بوده است. فدوی که مأذونیت استماع این گونه دعاوی راکه علناً منافی حقوق باهره و مسلمهٔ دولت علّیهٔ ایران است نداشتم، به رد فقرات مزبوره و تحریر لایحهٔ اعتذار و انتظاری که سواد آن و سواد لایحهٔ افاغنه هردو در لف عریضهٔ ۴ ذیحجه نمرهٔ ۲۰۷ به وزارت جلیله تقدیم شده است، مجبور شدم، ولی به اعتقاد فدوی این گونه ادخال و اخراج افاغنه، اعتراف به تعلق ملکیت هشتادان به ایران تا حد شوراب است و در هر محکمهٔ عدالتی می‌توان گفت ادعای مأمورین افغان در خصوص کلوخ پاردهی و هشتادان از سمت کرات و فرزنه تا شوراب به موجب همان لایحهٔ خودشان ختم و باطل شده، محل نزاع فقط منحصر به اراضی واقعه از شوراب تا سنگ دختر گردیده است، زیرا افاغنه تصرف دولت علّیه را در هشتادان منکر بودند و چنین وانمود می‌کردند که زمین مخروبه‌ایست در داخل علاقهٔ هرات، اکنون که در لایحهٔ خودشان آبریز کرات و کوه فرزنه را حد غربی و شوراب را حد شرقی هشتادان قرار داده و تمام مابین آنها را به عنوان اینکه همگی روی هم رفته یک ملک و در تحت یک علاقه‌اند به اسم خاک هرات ادعاء نموده‌اند، در معنی به تعلق ملکیت تمامی آنها نسبت به ایران اعتراف نموده‌اند، زیرا تمامی دهات معمورهٔ واقعه در میان تحدید مزبور از قبیل کرات و رعنه و فرزنه و گرمه و غیره مسلماً همیشه جزء بلوک باخرز خراسان و در تحت تصرف مشروع ایران بوده و هست و احدی را مجال انکار آن نیست، به خصوصه جنرال ماکلین نیز معترف است، پس کلیهٔ اراضی مزبوره تا شوراب که به قول مأمورین افغان دایراً و بایراً روی هم رفته یک ملک و یک علاقه

هستند همیشه در تصرف ایران بوده و هست و بدین جهت ملک مختص ایران است و افاغنه به هیچ عنوانی حق ادعاء هیچ ملکی از املاک متصرف فیهای چندین سالهٔ ایران را ندارند. بنابراین دعوای افاغنه در حق تمامی اراضی واقعه فیما بین شوراب و آبریز کرات و کوه فرزنه و کوه دربند ساقط و ختم شده، فقط دعوای ما بین شوراب و سنگ دختر باقی مانده است که مأمورین افغان از بابت هشتادان اصلاً داخل تحدید خود ننموده بودند و باید من بعد در حق آن تحقیقات لازمه اجرا و ختم عمل شود. فدوی چون از استماع دعوای آنها در حق دهات فرزنه و کرات و غیره و در حق خواف تحاشی و از حضور در مجلس مذاکره آنها اعتذار نموده‌ام این استدلال را نمی‌توانم در اینجا مذاکره نمایم، ولی اگر اولیای دولت علّیه تدبیری فرمایند می‌توانند به یک عنوان مناسبی در تهران به سفارت انگلیس یا در لندن به واسطهٔ جناب ناظم‌الدوله به اولیای دولت انگلیس حالی نموده، بدین وسیله مسئلهٔ هشتادان را تا شوراب تمام شده انگارند و از شوراب تا سنگ دختر را قرار بدهند مِن بعد تحقیق شود.

الامر الاجل مطاع[1]

[مهر پشت نامه] عبده الراجی محبعلی

سند شمارهٔ ۱۳۳

تاریخ: ۲۷ ذیحجه ۱۳۰۵

موضوع: علف چرانی افغانها در حدود خوشاوه و موسی آباد

فرستنده: ناظم‌الملک

گیرنده: وزیر امور خارجه

۲۷ شهر ذی الحجه الحرام ۱۳۰۵

نمرهٔ ۲۱۷

تصدقت شوم، کار مدافعهٔ خوشاوه و موسی آباد با اینکه با حالات حاضره و آن همه کله خشکی و غرور جوانی افغان و استظهاری که به حمایت انگلیس دارند برای حکمرانی بلوکات ثلاثهٔ جام و باخرز و خواف خطرناک و دنباله دار به نظر می‌آمد، باز چون به الهام غیبی به قلم مبارک جاری شده بود، علاوه بر اسبابی که از این طرف حتی المقدور ترتیب و تمهید شد، اسباب غیبی هم فراهم آمده، رساله و سواری که افاغنه برای فرستادن آنجا تهیه و ارسال کرده بودند بالضروره از غوریان گویا به

---

۱. همان، سال ۱۳۰۴ ق، کارتن ۱۹، پروندهٔ ۱۷، شمارهٔ ۱۴.

طرف میمنه معاودت دادند که آنجا به مدافعهٔ روسیه یا ترکمان سالور به کار ببرند، بدین جهت به ممانعت کار تعمیرات خوشاوه موفق نشدند فقط برای حمایت چند خانهٔ احشامی خودشان که در آن حول و حوش قبل از ظهور این اختلاف مشغول علف چرانی بوده‌اند ظاهراً سه و چهار سوار ولی به قراری که می‌گویند باطناً قریب ده سوار گماشته‌اند که دائم در آنجاها تک و تک به اسم اینکه مالی گم کرده در جستجوی آن هستند گردش می‌کنند که کسی عنفاً احشام آنها را از آنجاها برنخیزاند، حتی جنرال ماکلین هم نواب را که برای عمل مطالبات هندوها یا ملاحظهٔ تهیه و تمهیدات این طرف در باب مدافعهٔ خوشاوه و تحقیق جدی یا حرف صرف بودن آن به خواف فرستاده بود، تعلیمات فرستاد که مراجعت را از خوشاوه و موسی آباد به این طرف گذشته، مواقع علف چرانیهای افاغنه را در درهٔ موسی آباد و خوشاوه عیناً مشاهده نماید. با این تفاصیل حکم این فقره منوط به ارادهٔ اولیای دولت علّیه است که آیا احشام مزبور را باید عنفاً از علف چرانی منع کرده به احتمال اینکه شاید آنها هم به مدافعه قیام نمایند حتماً کوچانید یا خیر به ملاحظهٔ اینکه بعد از تمام شدن تعمیر قلعهٔ خوشاوه و اسکان اهالی و قراول مخصوص در میان آن، متدرجاً آن علف چرانیها در جنب این گونه تصرف قوی مستهلک شده بالطبع ترک آنجا را می‌نمایند باید اکتفاء به اتمام قلعه نموده، بهانهٔ خلط مبحث به دست قاضی مؤسس نداد. علی الحساب حکومت خواف مشغول تعمیر قلعه است، گویا به قدر ده بیست نفر هم تفنگچی در میان آن نشانده است که در صورت اقتضاء مدافعه و حراست نمایند.

الأمر الاجل مطاع.[1]

[مهر پشت نامه] عبده الراجی محبعلی

سند شمارهٔ ۱۳۴

تاریخ: ۲۷ ذیحجهٔ ۱۳۰۵

فرستنده: ناظم‌الملک

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: گزارشی از مذاکره با ماکلین

۲۷ شهر ذی الحجه الحرام ۱۳۰۵

نمرهٔ ۲۱۹

---

۱. همان، سال ۱۳۰۴ ق، کارتن ۱۹، پروندهٔ ۱۷، شمارهٔ ۱۰.

تصدقت شوم چند روز قبل نواب والا حاجی سهام الملک نوشته بود، می‌گویند افاغنه سواری برای منع کار خوشاوه معین کرده‌اند، ما برای وقایه حقوق ملکی خودمان مجبور به مدافعه هستیم، اگر فسادی بشود مسئولیت آن به ما راجع نخواهد بود. فدوی با ماکلین ملاقات کرده گفتم شما مرا تأمین می‌نمودید که افاغنه در این باب اکتفاء به همان اظهار قولی نموده مصدر حرکتی نخواهند شد، حالا چنین خبر رسیده است اگر فسادی شود قطع نظر از نتایج سوء آن، که همه منافی پولتیک انگلیس است، در میانه من و شما بد نام خواهیم بود که کاری نکرده فسادی راه انداختیم، ضمناً تکلیف کردم به افاغنه نصیحت و ممانعت کند. هر چه فدوی اصرار در این باب می‌کردم او به عنوان اینکه مأموریتی در این باب ندارد و منتظر تعلیماتست اصرار می‌کرد که فدوی قرار بدهد کار خوشاوه را تعطیل کنند تا افاغنه ساکت بشوند، حتی بالاخره استفساراً گفت این تکلیف را شما به من به عنوان اولتیماتوم می‌نمایید، گفتم خیر، من از اول به این مسئله مداخله نکرده حالا هم مداخله و مأموریتی ندارم، فقط دوستانه به شما اظهار می‌نمایم که مایهٔ بدنامی ما خواهد شد، گویا تا آن وقت خبر میمنه یا تعلیمات او نرسیده بود، بعد روز جمعه بیست و دویم منزل فدوی آمده، گفت افاغنه را نصیحت کردم مصدر حرکتی نخواهند شد ولی از عشایر آنها در آنجاها علف چرانی می‌نمایند، اگر شما آنها را ممانعت نمایید سبب فساد از طرف شما خواهد شد، بعد بلافاصله گفت هوا هم خیلی سرد شده است و می‌شود، توقف اینجا هم ضرورتی ندارد حالت حالت انتظار است من اردوی خود را به تایباد می‌برم فردا شروع به نقل می‌نمایم، شما کجا می‌روید، گفتم من هم با شما تایباد می‌آیم، مشروط به اینکه اول افغان را از اینجا برخیزانید، بعد مرا و خودتان بعد از همه حرکت نمایید و قرار بی‌طرفی اینجا را معین نمایید. گفت من خود قراول خواهم گذاشت، بهتر که از هیچ طرف مداخله نشود، حتی عشایر هم برای علف چرانی نیایند که مبادا اختلاف و فسادی ظاهر شود. روز یکشنبه ۲۴ رقعه از نواب رسید از قول ماکلین نوشته بود که با افاغنه قرار داریم روز چهارشنبه ۲۷ کوچ کنند، شما نیز همان روز کوچ نمایید، من یک روز بعد از شما حرکت می‌کنم. جواباً یاد آوری کردم که در باب استقرار بی‌طرفی اینجا هم هر قراری داده‌اند معلوم کنند، هنوز جوابش نرسیده است، مقصود عمدهٔ فدوی از تشدید بی‌طرفی اینجا ابطال تصرفات تیرکش است که با وجود دو پروتست خصوصی و عمومی فدوی باز چند سیاه چادری در آنجا ساکن و مشغول کشت و زرع است و کسی ممانعت نمی‌کند. الأمر الأجل مطاع[1]

[یادداشت حاشیهٔ نامه] باز برای بی‌طرفی جواب کتبی نفرستادند. دیشب شام را فدوی تنها

---

۱. همان، سال ۱۳۰۴ ق، کارتن ۱۹، پروندهٔ ۱۷، شمارهٔ ۸.

مهمان ماکلین بودم، استفسار کردم، جواباً گفت با افغان هم قرار بی‌طرفی داده شده من خود گاهگاهی هم سرکشی می‌کنم که تخلف نشود. الأمر الاجل مطاع.

در حالت حرکت از هشتادان عرض شد در تایباد با ماکلین متوقف و منتظر خواهد بود.

[مهر پشت نامه] عبده الراجی محبعلی

سند شمارهٔ ۱۳۵

تاریخ: ۲۷ ذیحجة الحرام ۱۳۰۵

فرستنده: ناظم‌الملک

گیرنده: وزیر امور خارجه

موضوع: نا امیدی به اتخاذ رویهٔ منصفانه به وسیلهٔ مکلین

۲۷ شهر ذی الحجه الحرام

نمرهٔ ۲۲۰

محرمانه

تصدقت شوم به قراری که از خیالات جنرال ماکلین در ضمن مذاکرات جاریه دستگیر شده است، امید خیری از او برای ایران در مسئله، هشتادان حتی در مسئلهٔ خوشاوه هم متصور نمی‌تواند شد، شکایت از او هم مناسب نیست زیرا ممکن است به سبک خاصی که انگلیسیها در حق حمایت مأمور خود دارند مؤثر نشده بدتر شود، فرضاً اگر تغییر هم بدهند ممکن است خلف او بدتر از خودش بوده نتیجه به خلاف مقصود بدهد، از کجاکه تعلیمات آنها به همین ترتیب نبوده باشد، برای اصلاح این معذور لابد باید فدوی مماشاتی داشته حتی الامکان اسبابی فراهم نماید که رشتهٔ کار را از دست منفردانهٔ او بیرون آورده به مذاکرهٔ دارالخلافه یا لندن بیندازد تا جریان مذاکرات بر وفق قاعده بوده، آخراً حکم آن به اقتضای رأی حکمیت انگلیس واگذار شود، از این مقوله است مباحثهٔ لایحهٔ مأمورین افغان که بالطبع مقتضی اعتذار فدوی از حضور مجلس گردیده است تا وسیلهٔ گفتگو به دست اولیای دولت علّیه آمده به هر نحو مناسب می‌دانند در دارالخلافه یا لندن این فقره را چنان‌که سابقاً به موجب عریضهٔ نمرهٔ ۲۱۶ مورخهٔ ۱۳ ذی حجه تلغرافاً عرض شده است مطرح مذاکره و حقوق دولت علّیه را به خواست خدا بر وفق مقصود مسجل فرمایند که محتاج به مباحثهٔ فدوی با ماکلین نشود، والا اولین مباحثهٔ فدوی با او و مأمور افغان همین فقره خواهد بود بعید نیست که باز رجوع به مذاکرهٔ دولتین ولی بالعکس مأمول به اشکال تراشی فدوی محمول شود.

الأمر الاجل مطاع.[۱]

[مهر پشت نامه] عبده الراجی محبعلی

سند شمارهٔ ۱۳۶

تاریخ: ۲۲ ذیقعدهٔ ۱۳۱۲

فرستنده: مؤیدالدوله حاکم خراسان

گیرنده: ناصرالدین شاه

موضوع: تجاوزات افغانها در منطقهٔ موسی آباد

مطالب نواب مؤیدالدوله مورخه ۲۲ شهر ذی القعدهٔ ۱۳۱۲

از حکومت خواف خبر رسیده است در موسی آباد و خوشابه و ایوبی که در مابین خواف و ملک دولت علّیه است و در نقشه[ای] که از لندن در این مسئله کشیده و تعیین حدود که مرحوم ناظم‌الملک با حضور مأمور افغانستان نموده‌اند این منطقه را متعلق به خاک ایران قرار داده‌اند، حال افغانها خیال ضبط آنها را دارند.

فوراً به موجب مراسلهٔ رسمی از جنرال قونسولگری رفع این حرکت را خواستم، باید مقرر شود با سفارت انگلیس هم مذاکره و رفع این فقره را بنمایند.[۲]

[حاشیهٔ نامه دستخط ناصرالدین شاه] البته فوراً حرف بزنید که بعد از کشیدن نقشه و معین کردن سرحد چه حق دارند، البته منع نمایید.

سند شمارهٔ ۱۳۷

تاریخ: ۴ ذیقعدهٔ ۱۳۱۳

فرستنده: کارگزاری وزارت خارجه در خراسان

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: لزوم ایجاد پست و چاپارخانه در هشتادان

یک کاغذ کارگزار خارجهٔ خراسان

مورخهٔ ۴ شهر ذی القعدهٔ ۱۳۱۳

به واسطهٔ اهمیت این سرحد افغانستان که شعبهٔ از آنها سرحد کاریز و تربت شیخ جام است و

---

۱. همان، سال ۱۳۰۴ ق، کارتن ۱۹، پروندهٔ ۱۷، شمارهٔ ۱۱.

۲. همان، اسناد مکمل، ج ۱۶، سند ش ۵۲۴.

نزدیک هشتادان است دایر بودن چاپار خانه لازم است که هم امور ادارهٔ تذکرهٔ آن سرحد منظم می‌شود و هم به ملاحظهٔ مسائل پلتیکی محل هشتادان لازم است که اطلاعات لازمهٔ فوری برسد.

ضمناً فواید کلی هم برای ادارهٔ پست خانه دارد که عموم تجار نوشتجات خود را به پست خانه می‌دهند، کمال اهمیت را این سرحد دارد، پلتیک این سرحد امروز به واسطهٔ اجتماع مأموریت در سرحدات افغانستان معلوم می‌شود که در این مدت روسها و انگلیسها چه منظور داشته و دارند. در محل شیخ جنید چندین هزار خروار آذوقه روسها حاضر دارند و همه روزه هم در تزاید است.[1]

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۴۹.

فصل هشتم

سیاستهای سرکوبگرایانهٔ عبدالرحمان خان و واکنش ملت و دولت ایران

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

سند شمارهٔ ۱۳۸

تاریخ: ۸ جمادی آلاخر ۱۳۰۹

فرستنده: حکومت خراسان

گیرنده: صدارت عظمی

موضوع: تقاضای پناهندگی ایلات اچکزائی و نورزائی به دولت ایران

راپورت

از قراری که معلوم می‌شود، بعضی طوایف افغانستان منتظر اشاره هستند که از افغانستان کوچ کرده به خاک ایران پناه بیاورند، چنانچه پانصد خانوار از طایفهٔ اچکزائی و نورزائی به سرحد قائنات آمده و شرحی به سردار عبدالمجید خان برادرزادهٔ سردار اسکندر خان نوشته‌اند که سواد آن لفاً از لحاظ مبارک می‌گذرد و آمدن نور محمد خان چنانچه سابقاً عرض کرده بود برای خواستن خانوارهای معروض است و مراسله[ای] هم که حاکم هرات به ایالت کبری عرض کرده که سواد آن در لف عریضه از لحاظ مبارک می‌گذرد دلالتی بر صدق عرض فدوی دارد. از قراری که میرزا یوسف خان افغان که مِن غیر رسم یک نوع سمت کارگزاری امیر افغان را دارد در دو هفته قبل اظهار می‌کرد، هر گاه دولت علّیه اعاده دادن خانوارهای معروض را تجویز نفرمایند اقلاً در سر حد هم سکنا ندهد دلیل باطنی این خانه‌دارهایی که به این طرف آمده‌اند، این است که آنها را در تحت ریاست سردار عبدالمجید خان واگذارند، هر نوع که مصلحت دولتی را بدانند مقرر فرمایند تا ایالت و کارگزاری به موقع اجراء بگذارند. زیاده جسارت است.[1]

[حاشیهٔ نامه دستخط ناصرالدین شاه] جناب امین‌السلطان، در این فقره در مجلس خاص وزراء که منعقد می‌شود، حرف زده ببینند چه صلاح است، هر طور صلاح دیدند همان طور باید رفتار شود.

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۴۵۱.

سند شمارهٔ ۱۳۹

تاریخ: جمادی الآخرهٔ ۱۳۰۹

فرستنده: سرداران اچکزائی

گیرنده: سردار عبدالمجیدخان نوادهٔ سلطان احمد خان آخرین حاکم ایران در هرات

موضوع: تقاضا حمایت در برابر عبدالرحمان خان

سواد کاغذی است که دین‌محمد خان و عطاء محمد خان و محمدسرور خان، خان محمد جان و سیف‌الدین خان طایفهٔ اچکزائی افغانستان به سردار عبدالمجید خان پسر مرحوم سردار عبدالله خان نوشته‌اند.

قربان حضور مبارکت شوم، در این روزها میانهٔ ماها و مال دارهای دیگر این خبر شهرت یافته است که امیر عبدالرحمان خان، ایلچی از جانب خود به دولت علّیهٔ ایران فرستاده به این خیال که مردم مال‌داری که از افغانستان از دست ظلم و جور امیر عبدالرحمن خان فرارکرده‌اند، آنها را ببرند و ماها از این خبر خیلی پریشان و متوحش هستیم که مبادا ماها را در جزء رعیت عبدالرحمن، دولت قویشوکت علّیهٔ ایران محسوب کنند و ما را به دست این ظالم بدهند و حمایتی از ما نکنند. اول به خدا و دویم به شما معلوم است که ماها نوکر و خدمتگزار جد شما سرکار سردار سلطان احمد خان بوده‌ایم و نوکر عموی شما امیر شاهنواز خان و بعد نوکر سردار صاحب قبله گاهی شما سردار عبدالله خان بوده‌ایم و پدرهای ما همه وقت فدوی شما بوده‌اند، وقتی که ما از دولت افغانستان فرار کردیم از دست ظلم عبدالرحمن خان و پناه به دولت آوردیم به امید خدا و شما آمدیم حالا برای خدا یک حمایتی از ما بکنید که غریب هستیم و کسی را نداریم تلف می‌شویم، ماها به هر قسم نوکر و رعیت شما بوده‌ایم و هستیم و باقی طایفهٔ نورزایی که بزرگشان خان محمد خان است، آنها هم خود را از بستگان و خدمتگزاران و جان نثار شما می‌دانند. می‌خواستند عریضهٔ به حضور مبارک شما عرض کنند، اما فرصت نشد، خودشان به اتفاق ماها خدمت شما می‌رسند. صاحب مروت می‌باشید.

ایام اقبال و عمر مستدام باد.[1]

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۴۵۰.

سند شمارهٔ ۱۴۰

تاریخ: ۱۰ ربیع الاول ۱۳۱۰

فرستنده: حاج شیخ محمدتقی مجتهد از علماء خراسان

گیرنده: ناصرالدین شاه

موضوع: تقاضای حمایت از شیعیان افغانستان

از مشهد به تهران

به توسط حضرت مستطاب وزارت اعظم به حضور مهر ظهور، اعلیحضرت اقدس ظل الله خلدالله ملکه، آنکه چون خلاق عالم، وجود آفتاب نمود، شاهنشاه اسلامیان پناه را ملجاء و پناه جمیع شیعیان قرار داده، باید اغاثه و تظلم خود را به آن دربار معدلتمدار نمایند. مدتی است که خبر گرفتاری شیعیان افغانستان متوالیاً می‌رسید و لیکن به این شدت معلوم نبود، پریروز و دیروز را جمعی به طریق فرار آمده و اظهار می‌دارند که بعد از احضار شیعه و سنی در مسجد جامع، حکمی از امیر افغانستان قرائت شده، مهدورالدم و المال است و چند نفر را کشتند، از این جهت هراتیهایی که ساکن ارض اقدسند، در نهایت خوف و وحشتند بلکه جمیع شیعه از این متظلم هستند، لازم شد که اغاثه و تظلم شیعیان را به عرض عاکفان برسانیم که هر قسم رأی جهان مطاع اقتضاء فرماید امر به رفع این ظلم و وحشت بفرمایند. تفصیل را با پست عرض خواهیم نمود، البته ایالت عظمی هم عرض نموده‌اند. احقر داعیان محمدتقی، اقل داعیان احمد رضوی.[1]

[حاشیهٔ نامه دستخط ناصرالدین شاه به امین السلطان] نوشتم که در این فقره با ایلچی انگلیس حرف بزنید که به فرمانفرمای هندوستان تلگراف بکنند امیر را منع از این حرکات بکنند، چه شد، البته زود حرف بزنید و رفع این کار را بخواهید، به علماء هم اطمینان بدهید که با دولت انگلیس در این فقره در گفتگو هستیم.

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۳۰۴.

سند شمارهٔ ۱۴۱

- تاریخ: ۱۳ ربیع الاول ۱۳۱۰
فرستنده: ایالت خراسان
گیرنده: صدرات عظمی
موضوع: گزارشی از قتل عام شیعیان در هرات

روزنامهٔ خط خراسان، سه‌شنبه ۱۳

به حمدالله شهر و توابع در نهایت امنیت و انتظام است از مرض معروف در شهر و بلوکات دیگر خبری نیست. جناب صاحب دیوان چند روز است مبتلا به وجع درک و عِرق نسا شده‌اند. اخبار هرات حالت شیعیان خراسان را منقلب نموده است از قراری که امروز مجدداً شنیده شد و چند نفری فراری از هرات از پی راه آمده‌اند، خان‌بالا خان قاضی هرات که الان به جای پسر خود سعدالدین خان نایب الحکومهٔ هرات و قاضی‌القضات است به اجازهٔ امیر عبدالرحمن خان‌حکم قتل و اذیت عموم شیعیان را داده است، نماز جماعت و عقد و نکاح و محاکمات شرعیه را از علمای شیعه برداشته راجع به علمای اهل سنت نموده، شناختن جماعت شیعه را به علامت عمامهٔ سرخ قرار داده‌اند که معلوم شود جدیدالاسلام هستند. مخصوصاً اشخاصی که از بیرون شهر و اطراف به داخلهٔ هرات می‌آیند از کسبه و تجار شیعه به عنوان اینکه متاعی یا چیزی دیگر بخرند اسباب نزاعی فراهم می‌نمایند، بعد شخص شیعه را به عنوان اینکه رفض نموده به محضر قانونی برده، فوراً شهادت می‌دهند و آن بیچاره را با کمال خواری در بیرون شهر سنگسار می‌نمایند. تا چند روز قبل حاجی حیدر نام خیاط و ملا غلامعلی نام روضه خوان دیگر که از خارج شهر بوده است، سنگسار شده است. در ظرف این چند روز چهل پنجاه نفر فراراً به مشهد آمده‌اند و نیز مذکور است از طایفهٔ سرخ کمانی که از طوایف تیموری است ده خیل که تقریباً دو هزار و پانصد خانه می‌شود و از یک ماه قبل به سرحد جام آمده‌اند سوارهٔ هراتی بر گوسفند آنها که هنوز داخل خاک مقدس ایران نشده بودند تاخته، تقریباً شش هزار گوسفند آنها را برده است و نیز مذکور است از طایفهٔ عرب هفتاد نفر زن و مرد را عبدالرحمان خان از کابل مجدداً اخراج نموده به داخلهٔ خاک مقدس در نزدیکی تربت شیخ جام آمده، سه نفر از آنها به مشهد آمده است. اشخاصی که از مشهد به قندهار و هرات روزنامه می‌دهند از این قرار است یکی میرزا یوسف خان مستوفی از مهاجرین هرات که سالها است از دولت علّیه موظف است در هفته یک مرتبه شرح مبسوطی از اخبار خراسان و غیره تحصیل نموده به امیر عبدالرحمان خان می‌نویسد، دو نفر دیگر میرزا بیضای قندهاری و میرزا گوهر هراتی است که

اطلاعات خود را به حاکم هرات و سپهسالار می‌نویسند.
به تاریخ ۱۳ شهر ربیع الاول سنهٔ ۱۳۱۰.[۱]

سند شمارهٔ ۱۴۲

تاریخ: ۴ ربیع الثانی ۱۳۱۰
فرستنده: امیر عبدالرحمان خان
گیرنده: میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان والی خراسان
موضوع: ابراز نگرانی از واکنش مردم خراسان به قتل عام شیعیان در افغانستان

هو الله العالی شأنه

حشمت و شوکت دستگاه، فخامت و جلالت انتباه، دوستی و مؤالفت نشان، صاحب دیوان والی مملکت خراسان دام اقباله

بعد از ظهور دوستی و وداد که فیما بین دولتین علیتین ایران و افغانستان همواره منظور بوده و می‌باشد. بر لوح اتحاد نگاشته می‌شود که در این اوقات افواهی به سمع دوستدار رسیده که بعضی از مردمان اراجیف و اراذل در مشهد مقدس گفته‌اند که چون ما مردم شنیده‌ایم که از طرف امیر افغانستان در حق مردمان اهل شیعهٔ باشنده و رعایای افغانستان سرزنش و بازخواستها نموده شده و ما مردم هم میرزا یوسف خان هراتی و باقی تعلقداران امیر افغانستان راکه در مشهد مقدس می‌باشند ضرر می‌رسانیم و کارگزاران و دولتخواهان دولت علّیه ایران آنها را ممانعت نموده‌اند. لهذا نگارش می‌شود که در هر دولت از دولتهای روی زمین ملتهایی خارج و رعیت همان دولت می‌باشند، هرگاه طریقهٔ بغی و فساد را پیشنهاد خود بنمایند از همان رعیت بازخواست و سرزنش می‌شود یا نمی‌شود، چنانچه از مردمان اهل سنت و جماعت در علاقه‌جات دولت علّیهٔ ایران بسیار می‌باشند، هرگاه راه ضلالت راگرفته و طریقهٔ بغی و فساد را پیشنهاد خودها بسازند و بر روی پادشاه خود به عناد ایستاده شوند، آیا پادشاه ذی جاه دولت علّیهٔ ایران حکم به سرزنش و گوشمال و بازخواست آن مردم یاغی می‌فرمایند یا نمی‌فرمایند و بعد از آنکه حکم به سرزنش و سزا فرمودند و مردم اهل سنت و جماعت افغانستان بخواهند برای مردمان مذهب شیعه ضرر برسانند، از طرف کارگزاران دولت خداداد افغانستان باید از همان مردمان اهل سنت و جماعت بازخواست بشود یا نشود، در این

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۷.

صورت اگر چه دوستدار این حرف را افواهی می‌دانم لیکن این مختصر را می‌نگارم، در صورتی که این حرف افواهی صدق بوده باشد شما که معتمد دولت و والی مملکت می‌باشید بسیار لازم داشت که بازخواست و سرزنش کلی از این گونه مردم اراذل و اراجیف می‌نمودید زیرا که از خود هوش معین ندارند باید به حرکات بی قاعدهٔ خود سزای کلی بیابند یا آنکه خدا نخواسته مابین امنای دولتین علّیتین نقار خاطر و ملامت طبع حاصل نشود و دوستی و اتحادی که مداماً فیما بین این هر دو دولت متصور و منظور بوده است به واسطهٔ این چنین حرکات نامطبوع جهال مبدل به نقار و ملال نگردد. لهذا چون اطلاع دهی لازم بود بر صفحهٔ دوار نگارش نموده شد که هرگاه باز خواست اهل فساد را به قرار قانون دولتی نموده باشند کار مناسب و امری لایق شده است والا سزای این چنین مردم جاهل و اراذل در معرض تعویق افتاده باشد از مصلحت و خیر خواهی خارج خواهد بود. باید شرح این اجمال را بر سبیل آگاهی خاطر دوستدار اطلاع بدهید تا اینکه از کماهی حالات مندرجه اطلاع حاصل آید. زیاده از مرحمت کامل حضرت اقدس الهی خیریت است فقط. تحریراً ۴ شهر ربیع الثانی سنهٔ ۱۳۱۰[1] [مهر پشت نامه] امیر عبدالرحمن.

سند شمارهٔ ۱۴۳

تاریخ: ربیع الثانی ۱۳۱۰

فرستنده: میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان فرمانفرمای خراسان

گیرنده: امیر عبدالرحمان خان

موضوع: توصیهٔ به عبدالرحمان خان برای رعایت مساوات مذهبی

صورت جوابی است که این بنده می‌خواهد به امیر افغانستان بنویسد اگر صحیح است اجازه مقرر شود.

رقیمهٔ منیعهٔ، مودت ترجمهٔ، حضرت اجل، اشرف، اکرم، افخم، امیر ادام الله اجلاله الوالا، در بهترین وقتی از اوقات به توسط مقرب الحضرت میرزا یوسف خان شرف نزول بخشید و از مرقومات شریف که مبنی بر اتحاد دولت علّیه بود، خاطر اخلاصمند مسرور و مبتحضر گردید. اینکه در باب اقدامات تنبیه سرکشان تبعه مرقوم رفته بود که برای هر دولتی لازم است که تبعهٔ رعیت خود را از هر ملتی که بوده باشند و در مقام سرکشی و شرارت بر آیند تنبیه و گوشمال آنها را از لوازم مملکت شمارند و به واسطهٔ اقداماتی که در تنبیه سرکشان شده، بعضی مردمان نافهم و آشوب طلب

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۴۷۱.

این فقره را وسیله کرده نسبت به عالیجاه مقرب الحضرت میرزا یوسف خان و سایر افاغنهٔ متوقف ارض اقدس اذیت و تلافی در نظر داشته‌اند و اولیای دولت علّیه و ایالت خراسان منع نموده‌اند. اگر چیزی به عرض رسانیده‌اند محض توهم و خیال بوده است زیرا هرگز در مذهب اسلام و طایفهٔ اثنی عشریه، احدی در صدد اذیت و آزار سایر مذاهب نبوده‌اند و این قسم تلافیها را خلاف شرع انور می‌دانند و در دولت علّیهٔ ایران از هر یک از مذاهب مختلفه که به خلاف مذهب اسلام و اثنی عشریه است در تحت حمایت دولت علّیه زندگانی می‌کند و از احدی به افراد آنها اذیت نرسیده است تا چه رسد به طایفهٔ سنت و جماعت که جهت جامعیت اسلام را دارند، چگونه به حرکات وحشیانهٔ که خلاف دین حضرت خاتم المرسلین است اقدام می‌نمایند، گذشته از آن، پیش‌بینی اولیای دولت علّیه و تأکیدات بینه که به ایالت خراسان شده بود جلوگیری نموده، نگذاردند کار به جایی برسد که باعث حرکت خلافی شده، مورد مؤاخذه شوند و بدیهی است کسی را نمی‌رسد که در تنبیه سرکشان تبعه ایرادی نماید، ولی بیشتر اظهارات علمای اعلام ارض اقدس و سایر بلاد در مسئلهٔ مردمانی بوده که در کابل و قندهار و هرات ابداً آنها داخل شرارت و سرکشی نبوده‌اند و از طرف قضات و اهالی افاغنه کمال اذیت و صدمات به آنها وارد آمده و در رؤس منابر، اهالی شیعه را به کفر و زندقه نسبت داده‌اند و به این واسطه بعضی را سنگسار و برخی را به تهمت کشته‌اند و پاره‌ای از آن مردمان از ترس و بیم فراراً به ارض اقدس آمده بودند و اظهارات علمای اعلام در این بوده که به جهت جامعهٔ اسلامیه نمی‌بایست نسبت به اهالی شیعه این قسم سلوک نمایند، چنانکه یکی از دول بزرگ اسلامیه دولت علّیهٔ عثمانی است که چندین کرور از طایفهٔ شیعه چه به طور تبعیت و چه مجاورت و مراودت با کمال آسودگی و خوشوقتی در آن خاک زندگی می‌کنند و همچنین هر سال جمع کثیری از این طایفه به مکهٔ معظمه و مدینهٔ طیبه مشرف می‌شوند در نهایت امنیت خاطر و آسودگی هستند، با اینکه به حمدالله اتحاد دولتی و مذهبی فیمابین است، جهت چه بوده که علمای مذهب حنیفهٔ اسلام افغانستان ملل مختلفهٔ مخالف مذهب اسلام را محترم بدارند و نسبت به اهالی شیعه به بی‌اعتدالی راضی شوند و حال آنکه یقین دارند که حضرت اجل اشرف اکرم به این نوع حرکات راضی نبوده‌اند، معین است که امنای دولت علّیهٔ ایران هرگز راضی به خلاف قاعدهٔ مودت نخواهند شد، خاصه ایالت خراسان که سمت وداد همسایگی را به علاوهٔ اتحاد دولتی دارد، چنانچه در فقرهٔ مقرب الحضرت میرزا یوسف خان و غیره شد انشاء الله همواره رعایت احوال عموم تبعهٔ شیعه را چنانچه سالها فرموده‌اند مِن بعد هم خواهند فرمود و نیز امیدواریم که دول اسلامیه همواره ملاحظهٔ اتحاد و نگاهداری ملت حنیفه را یک دل و یک جهت بنمایند. بعد را مترصد مرقومات و مرجوعات

دوستانه خواهد بود.[۱]

سند شمارهٔ ۱۴۴

تاریخ: ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۱۰
فرستنده: میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان فرمانفرمای خراسان
گیرنده: امین‌السلطان صدر اعظم
موضوع: ابراز نگرانی علماء از وضعیت شیعیان افغانستان
از مشهد به تهران

حضور حضرت اجل اشرف اکرم وزیر اعظم مدظله، تلگرافی علماء از بابت افغانستان عرض کرده‌اند، در جواب قدری امیدواری به آنها بدهند که اولیای دولت البته در صدد رفع این نوع بی‌اعتدالیها به هر وسیله که ممکن باشد مضایقه و خودداری نخواهند فرمود که قدری موجب آرامی حضرات بشود. متصل حضرات شیعه سر و پای برهنه می‌آیند و تظلمات نزد علماء می‌کنند، مآلش خوب نیست.

فتحعلی[۲]

سند شمارهٔ ۱۴۵

تاریخ: ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۱۰
فرستنده: میرزای آشتیانی
گیرنده: صدر اعظم امین‌السلطان
موضوع: درخواست مساعدت دولت در بهبود وضعیت شیعیان افغانستان

بسم الله الرحمن الرحیم، جناب جلالتمآب اجل اکرم آقای امین‌السلطان دام اقباله العالی، در خصوص گرفتاری شیعیان افغانستان که البته از تفصیل آن مستحضرید، عریضهٔ تلگرافاً به حضور اقدس همایونی معروض داشته، انشاء الله تعالی جنابعالی به اقتضای آن حسن فطرت و خلوص نیتی که مشهود است در استخلاص این بیچارگان بذل جهد خواهند فرمود که به یمن عواطف و الطاف خسروانه و از مساعی جمیلهٔ جنابعالی اسباب امن و آسایش ایشان به زودی حاصل کرده و

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۶۰۴. ۲. همان، ج ۱۶، سند ش ۲۲۱.

آنچه رأی مهر بیضای همایونی تقاضا نماید عاجلاً اعلام فرمایند تا تکلیف معین شود. الأحقر محمد حسن الحسینی.[۱]

[حاشیهٔ نامه دستخط ناصرالدین شاه به امین السلطان]، جناب امین‌السلطان، جواب بدهید که ما هم این تفصیلات را شنیدیم، امیر افغانستان، چون خیلی شقی است دربارهٔ شیعه‌ها بعضی خیالات داشت چون اختیار افغانستان با دولت انگلیس است ما در این باب با دولت انگلیس جداً حرف زده و گفتگوهای لازم کرده‌ایم و قرار شده است دولت انگلیس امیر را از این کارها منع نماید و البته اتفاقی نخواهد افتاد.

سند شمارهٔ ۱۴۶

تاریخ: ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۱۰

فرستنده: امین‌السلطان اتابک صدر اعظم

گیرنده: حاجی اشرفی مجتهد

موضوع: ابراز اطمینان دربارهٔ ممانعت از اعمال خشونت علیه فارسی زبانان افغانستان

سواد تلگراف

جواب خدمت جناب مستطاب شریعت ماب، حاجی اشرفی سلمه الله تعالی

از ورود عالیجناب ملا عبدالرزاق افغان و نوشته‌جات آنها خدمت جنابعالی مطلع و مسحضر شدم. کراراً به واسطهٔ علماء ارض اقدس و سبزوار و غیره اظهاراتی نموده و جوابها گفته شده که در خصوص شماها با دولت فخیمهٔ انگلیس مذاکراتی نموده و قراردادهایی شده است که شخصاً تعهد کرده‌اند فارسی زبانان افغان را از قید مذلت و گرفتاریها رهانند و آسوده‌اشان نمایند و مدتهاست مشغول این کار هستند و دقیقه[ای] از امور آنها غفلت نکرده و نخواهیم کرد. بی‌جهت در دلها افتاده، اسباب زحمت جنابعالی و دیگران می‌شوند، باز هم اطمینان بدهید، انشاء الله تعالی موجبات آسایش هر یک را فراهم خواهیم نمود، امین السلطان.

به تاریخ ۱۶ شهر جمادی الثانی سنهٔ ۱۳۱۰ لوی ثیل.[۲]

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۷۲. ۲. همان، ج ۱۶، سند ش ۴۴۰.

سند شمارهٔ ۱۴۷

تاریخ: ۱۸ جمادی الآخرهٔ ۱۳۱۰

فرستنده: کارگزاری خارجهٔ خراسان

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: وضعیت نامساعد شیعیان افغانستان و بی‌اعتباری وعده‌های انگلیسها دربارهٔ آنان

۱۸ شهر جمادی الآخر ۱۳۱۰

تصدق حضور مبارکت شوم، اکنون که دو ساعت از شب یکشنبه گذشته است و پاکتها را بسته‌ام، جناب شیخ عبدالعلی که از مهاجرین هرات است، شرحی از تعدیات امیر عبدالرحمان خان به خط خودش راپورت نموده به کارگزاری آورده، که عین راپورت لفاً از شرف لحاظ انور خواهد گذشت. به اعتقاد فدوی اطمینانهایی که در این مدت سفارت انگلیس‌از طرف امارت افغانستان به دولت علّیه داده است از روی نیت پاک و صادقانه نبوده است زیراکه حالت حالیه به کلی مغایر آن تأمینات است و روز به روز فساد کارهای او در فزونی است و اگر اولیای دولت علّیه جداً در مقام اصلاح این کار برنیایند، عماً قریب این مسئله منتهی خواهد شد به دست‌آویزی که برای مفسدین و اشرار ملت خواهد بود چنانچه هر چند روزی یک تلگرام از جناب میرزا سلمه الله تعالی به علمای این شهر می‌رسد که عاقبت مآل کار اهل تشیع افغانستان به کجا می‌انجامد و هر روز علماء این شهر از فدوی سؤال می‌نمایند که نتیجهٔ اقدامات دولتی در این بلیهٔ اهل تشیع چیست. زیاده جسارتی نیست.[1]

سند شمارهٔ ۱۴۸

تاریخ: ۱۶ رجب ۱۳۱۰

فرستنده: میرزا زین‌العابدین خان غفاری کارگزاری خارجهٔ خراسان

گیرنده: صدر اعظم

موضوع: تقاضا برای ممانعت از اذیت و آزار خانوادهٔ محمد امیر بیک ایلخانی هزاره

۱۶ شهر رجب المرجب ۱۳۱۰

هو

راپورت به صدارت عظمی سه شنبه گذشته رقعهٔ[ای] از جناب حاجی شیخ محمدتقی مجتهد

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۴۳۶.

سلمه الله تعالی به فدوی چاکر رسید که کار لازمی است قبول زحمت نموده تا اینجا بیائید، فدوی هم بر حسب خواهش ایشان رفتم. معلوم شد، محمد امیربیک ایلخانی بربر، که یکی از اعاظم بربرستان است، خدمت جناب معزی‌الیه تظلم از امیر افغانستان نموده، خواهش کرده است که تظلم او را فدوی به عرض اولیای دولت برساند. جوابی که امیر افغانستان به ایلخانی نوشته بود به فدوی داد که سواد آن را لفاً از ملاحظهٔ مبارک می‌گذراند. جناب حاجی شیخ محمدتقی به فدوی مخصوصاً سپردند که از اولیای دولت استدعا نماید که لازمهٔ توجه و مرحمت را در حق این ایلخانی بفرمایند و راضی نشوند عیال و اطفال این مرد محترم به اسیری بروند. چون فدوی چاکر به اندازهٔ وسع با شیعیان افغانستان که به ارض اقدس آمده به یک اندازه همراهی کرده، این است که هر عرضی به اولیای دولت ابد مدت داشته باشند یا خودشان مستقیماً به فدوی اظهار می‌دارند یا به توسط یکی از آقایان این شهر، فدوی هم اقدامات و مراحم ملوکانه و اهتمامات حضرت مستطاب اجل اشرف امجد اعظم روحی فداه را در هر مورد به آنها حالی نموده، لیلاً و نهاراً دعاگوی ذات خجسته صفات ملوکانه و وجود مبارک حضرت مستطاب اجل اشرف امجد روحی فداه هستند. یقین است پس از ملاحظهٔ سواد کاغذ امیر افغانستان توجهی مخصوص در حق ایلخانی معروض خواهند فرمود که تکلیف او معلوم و آسوده خاطر شود.

زیاد جسارتست، الأمر الاشرف الأمجد العالی مطاع.[1]

[مهر پشت نامه] زین العابدین

سند شمارهٔ ۱۴۹

تاریخ: احتمالاً ۱۳۱۰

فرستنده: میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان - اتابک اعظم

گیرنده: میرزا حسن آشتیانی

موضوع: گزارشی از اقدامات دولت دربارهٔ شیعیان افغانستان

سواد مرقومهٔ صدرات عظمی که به خط خود به عنوان سرکار حجت الاسلام آقای حاجی میرزا حسن آشتیانی سلمه الله نوشته شده

عرض می‌شود، در فقرهٔ افغانستان و نوشته جات آنجا که تازه رسیده است شرحی مرقوم فرموده

---

۱. همان، ج ۱۶، سند ش ۱۵۰.

بودند. زیاده از حد متأثر شدم خداوند انشاء الله اصلاح کند. در فقرهٔ جواب سفارت انگلیس هر روز مطالبه شده، ولی هنوز از آنجا جواب نرسیده است دور نیست همین روزها برسد و چون جناب آقا شیخ عبدالرزاق روانه شد مبلغ دویست تومان به جهت خرج راه ایشان فرستادم که اقلاً در راه بد نگذرد و التماس دعا دارم. یقین بدانند که آنچه از دست و قلم و زبان بنده برآید در حمایت آنها کوتاهی نخواهم کرد، مثل اینکه در هفتهٔ قبل شرح مفصلی از این مسئله به صدراعظم انگلیس نوشته، فرستادم به فرنگستان، کوتاهی نشده و نخواهد شد.

زیاده عرضی نیست ایام افاضت مستدام باد.[۱]

سند شمارهٔ ۱۵۰

تاریخ: ۲۰ شعبان ۱۳۱۲

فرستنده: کارگزاری خارجهٔ خراسان

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: بی‌عدالتی در حق ایرانیها در افغانستان

شرح عریضهٔ جماعت تجار ایرانی از هرات و سایر شهرهای افغانستان

از زمانی که مقرر شده است امنای تذکره از افاغنه تذکره امضاء مطالبه نمایند، در هرات و کلیهٔ خاک افغانستان هم امیر عبدالرحمن خان قدغن نموده است که از تمام ایرانیهای ساکن و کاسب که در خاک و شهرهای افغانستان هستند هنگام دخول در شهر دوازدهٔ هزار دینار دریافت دارند و در عوض هم تذکره به دست آنها نمی‌دهند. مقرر فرمایید در این باب با هر جا که مناسب است مذاکرات نموده رفع این بی‌عدالتی را از ایرانیهای متردد خاک افغانستان بنمایند. زیاده عرضی ندارد.[۲]

نتیجه‌گیری

این پژوهش با ارائهٔ یکصد و پنجاه سند، تصویری مستند از تاریخ ایران و افغانستان را از هنگام یگانگی تا تعیین مرزهای سیاسی ترسیم می‌کند و افزون بر آنکه آگاهیهای ارزشمندی از واقعیت‌های تاریخی افغانستان و ایران به دست می‌دهد به روشنی نشان دهندهٔ کوششهای فراوان دیپلماتها، کارشناسان و کارگزاران سیاسی و نظامی ایران برای حفظ تمامیت ارضی و منافع ملّی ایران است. افرادی همچون میرزا محمودخان قره‌گوزلو، میرزا معصوم‌خان انصاری، محمدباقرخان، میرزا محمدعلی‌خان، میرزا محبعلی‌خان ناظم‌الملک و میرزا محمدعلی‌خان مهندس که بسیاری از آن‌ها ناشناخته نیز باقی مانده‌اند با دانش وسیع و تجربیات گرانبارشان در عرصهٔ پرتلاطم جهان سیاسی سدهٔ نوزدهم میلادی در تلاش بودند تا از هرگونه آسیبی به جایگاه تاریخی ایران در برابر سیاستهای قدرتهای بزرگ جهانی جلوگیری نمایند. این اسناد همچنین آشکارا حاکی از ارادهٔ امیران و سرداران بزرگ افغان و عشق و علاقه مردم افغانستان برای حفظ وحدت و یگانگی افغانستان و ایران است و به روشنی نشان می‌دهد که آنچه در تفکیک سیاسی افغانستان از ایران تأثیرگذار بوده است، پیش از هر چیز ناشی از ترفندهای استعمار انگلیس برای تضعیف سرزمین یگانهٔ مردم افغانستان و ایران بوده است. ترفندهایی که هم اکنون پس از گذشت نزدیک به دو سده از آغاز آنها نافرجام بودنشان روشن و آشکار گردیده است و آن چیزی که به جای مانده است نزدیکی هرچه بیشتر ملت افغانستان و ایران بر محور فرهنگ و تمدن و تاریخ مشترک است.

پژوهش کنونی در ادامهٔ فعالیتهای مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی دربارهٔ افغانستان است به ویژه مجموعهٔ اسنادی با نام گزیدهٔ اسناد سیاسی ایران و افغانستان (مسئلهٔ هرات در عهد محمد شاه قاجار) که ده سال پیش از طرف این مرکز تدوین و چاپ شد. این پژوهش همچنین دومین اثر پژوهشی و اسنادی نگارنده دربارهٔ افغانستان، پس از انتشار کتاب اختلافات ارضی افغانستان و پاکستان در سال ۱۳۸۲ خورشیدی است و امید است که پس از این هم از ذخیرهٔ گرانبهای اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران که می‌توان آن را یکی از مهم‌ترین منابع اسنادی تاریخ منطقه ما دانست، در شناسایی و بازنویسی تاریخ افغانستان استفاده گردد.

فهرست و تصاویر اسناد پیوست

مراسلهٔ امیردوست محمدخان امیر کابل به حاجی میرزا آقاسی صدراعظم و تقاضای کمک از دولت ایران در منازعه با سیکهای پنجاب (سند شمارهٔ ۱)

مراسلهٔ کهندل‌خان حاکم قندهار به قنبر علی‌خان مافی فرستادهٔ محمدشاه دربارهٔ اعلام آمادگی برای الحاق به سپاهیان ایرانی در فتح هرات (سند شمارهٔ ۲)

مراسلهٔ سردار مهردل خان قندهاری با میرزا مسعودخان انصاری وزیر امور خارجه دربارهٔ ابراز آمادگی برای پیوستن به قشون ایران (سند شمارهٔ ۳)

گزارشی از کهندل‌خان حاکم قندهار به حاجی میرزا آقاسی صدراعظم دربارهٔ فتح قندهار با کمک دولت ایران و شکست حاکم دست‌نشاندهٔ انگلیسی در قندهار (سند شمارهٔ ۴)

عریضهٔ کهندل‌خان حاکم قندهار به محمدشاه دربارهٔ منضم دانستن قندهار به خاک ایران (سند شمارهٔ ۵)

مراسلهٔ ناصرالدین شاه با امیر دوست محمدخان امیر کابل و قدردانی از ابراز اطاعت وی از دولت ایران (سند شمارهٔ ۸)

عریضهٔ کهندل‌خان حاکم قندهار به ناصرالدین شاه و ابراز اطاعت وی به دولت ایران (سند شمارهٔ ۱۰)

عریضهٔ امیر افضل‌خان امیر افغانستان به ناصرالدین شاه و ابراز ارادت وی به شاه ایران (سند شمارهٔ ۳۸)

مراسلهٔ وزارت امور خارجهٔ ایران به سفیران روسیه و فرانسه در تهران دربارهٔ حاکمیت دولت ایران بر لاش و جوین (سند شمارهٔ ۴۶)

متن اصلی مراسلهٔ لرد رسل به سفارت ایران در لندن در باب نظر دولت انگلیس نسبت به

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

مالکیت ایالت سیستان (سند شمارهٔ ۵۱).

دستورالعمل میرزا سعید خان انصاری وزیر امور خارجه به ناصرالملک سفیر ایران در باب پاسخ به مراسلهٔ لرد رسل دربارهٔ سیستان و دستخط ناصرالدین شاه در حاشیهٔ آن (سند شمارهٔ ۵۲)

دستورالعمل وزیر امور خارجه به حاجی محسن خان معین الملک سفیر ایران در لندن در باب دفاع از حق حاکمیت دولت ایران بر سیستان (سند شمارهٔ ۵۳)

نامهٔ وزارت امور خارجهٔ ایران به سفارت انگلیس در تهران در باب موافقت با حکمیت در سیستان (سند شمارهٔ ۵۴).

پاسخ وزارت امور خارجه به سفارت انگلیس در تهران در باب موافقت با تأخیر حکمیت سیستان (سند شمارهٔ ۵۵)

گزارش میرزا معصوم خان انصاری نمایندهٔ ایران در حکمیت سیستان به وزیر امور خارجه دربارهٔ تلاش نمایندهٔ دولت انگلیس برای تأخیر در تعیین حدود ایران و افغانستان در سیستان (سند شمارهٔ ۵۶)

گزارش میرزا معصوم خان انصاری به وزیر امور خارجه دربارهٔ تعیین تکلیف نسبت به ادامهٔ مأموریت حکمیت سیستان (سند شمارهٔ ۵۷)

گزارش میرزا معصوم خان انصاری به وزیر امور خارجه دربارهٔ تلاش مأموران دولت انگلیس برای تطمیع مردم سیستان (سند شماره ۶۱)

یادداشت وزارت امور خارجهٔ ایران به سفارت انگلیس در مورد حکمیت سیستان (سند شمارهٔ ۶۵)

یادداشت سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجهٔ ایران دربارهٔ حفظ تصرفات موجود تا تعیین قطعی حکمیت (سند شمارهٔ ۶۸)

یادداشت وزارت امور خارجهٔ ایران به سفارت انگلیس در تهران، در پاسخ به یادداشت رسمی دولت انگلیس دربارهٔ تعیین حدود سیستان (سند شمارهٔ ۶۹)

گزارش میرزا معصوم خان انصاری به وزارت امور خارجه دربارهٔ نظریات وی نسبت به حدود سیستان و خط مرزی جنوبی ایران و افغانستان (سند شمارهٔ ۷۰)

گزارش وزیر امور خارجه به ناصرالدین شاه دربارهٔ مراسلهٔ سفارت انگلیس به وزارت امور خارجهٔ ایران در باب سیستان و دستخط ناصرالدین شاه در حاشیهٔ آن (سند شمارهٔ ۷۲)

گزارش میرزا ملکم خان سفیر ایران در لندن به وزارت امور خارجه دربارهٔ حدود سیستان و دستخط ناصرالدین شاه در حاشیهٔ آن (سند شمارهٔ ۷۷)

تلگراف وزارت امور خارجه به سردار ایوب‌خان در باب بازگشت وی به هرات (سند شمارهٔ ۸۲)

تلگراف وزیر امور خارجه به سردار ایوب‌خان و اعطای وجه به وی برای بازگشت به هرات

(سند شمارهٔ ۸۳)
نامهٔ ناصرالدین شاه به وزیر امور خارجه دربارهٔ روانه کردن ایوب‌خان به مشهد (سند شمارهٔ ۹۱)
تلگراف مستشار الملک به مخبرالدوله دربارهٔ تعیین تکلیف سردار ایوب‌خان (سند شمارهٔ ۹۲)
تلگراف ایوب‌خان به حضور ناصرالدین شاه و ابراز ارادت وی به ناصرالدین شاه و دستخط ناصرالدین شاه در حاشیهٔ آن(سند شمارهٔ ۹۳)
تلگراف رکن الدوله به صدر اعظم دربارهٔ عزیمت ایوب‌خان به تهران (سند شمارهٔ ۹۴)
تلگراف ایوب‌خان به رکن الدوله و تقاضای مساعدت از دولت ایران (سند شمارهٔ ۹۶)
مراسلهٔ رکن الدوله به وزیر امور خارجه دربارهٔ ایوب‌خان (سند شمارهٔ ۹۷)
پاسخ وزارت امور خارجهٔ ایران به سفارت انگلیس در تهران درباب ایوب‌خان (سند شمارهٔ ۹۹)
تلگراف رکن الدوله به ناصرالدین شاه دربارهٔ روانه کردن ایوب‌خان به تهران (سند شمارهٔ ۱۰۱)
یادداشت سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه دربارهٔ ممانعت از خروج ایوب‌خان از تهران (سند شمارهٔ ۱۰۲)
مراسله به رکن الدوله دربارهٔ طرز حرکت ایوب‌خان به خراسان و دستخط ناصرالدین شاه در حاشیهٔ آن (سند شمارهٔ ۱۰۵)
تلگراف میرزا ملکم خان سفیر ایران در لندن دربارهٔ سیاست دولت ایران نسبت به ایوب‌خان (سند شمارهٔ ۱۱۱)
تلگراف ایوب‌خان به ناصرالدین شاه و تقاضای مساعدت از دولت ایران (سندشمارهٔ ۱۱۲)
نامهٔ ناصرالدین‌شاه به وزیر امور خارجه دربارهٔ الطاف دولت ایران به ایوب‌خان (سند شمارهٔ ۱۱۳)
مراسلهٔ سفارت انگلیس به وزارت امور خارجهٔ ایران دربارهٔ مراقبت از ایوب‌خان(سند شمارهٔ ۱۱۴)
مراسلهٔ ژنرال لمزدن سردار انگلیس به فرمانفرمای خراسان درخصوص هشتادان(سند شمارهٔ ۱۱۶)
مراسلهٔ آصف الدوله فرمانفرمای خراسان به لمزدن سردار انگلیس در خصوص هشتادان (سند شمارهٔ ۱۱۷)
گزارش آصف الدوله فرمانفرمای خراسان به وزیر امور خارجه دربارهٔ هشتادان و دستخط ناصرالدین شاه در حاشیهٔ آن (سند شمارهٔ ۱۱۸)
یادداشت سفارت انگلیس در تهران به وزیر امور خارجهٔ ایران در باب هشتادان (سند شمارهٔ ۱۱۹)
مراسلهٔ سفارت انگلیس در تهران به وزیر امور خارجه و تأکید بر پیشنهاد حکمیت در هشتادان (سند شمارهٔ ۱۲۰)
متن اصلی و ترجمهٔ مراسلهٔ سفارت انگلیس در تهران در باب خویشتنداری دربارهٔ حرکات

افغانها نسبت به هشتادان (سند شمارهٔ ۱۲۱)
گزارش ناظم الملک کارگزار وزارت امور خارجه در خراسان دربارهٔ عدم ملاقات با مکلین کنسول انگلیس در مشهد و دستخط ناصرالدین شاه در حاشیهٔ آن (سند شمارهٔ ۱۲۳)
گزارش ناظم الملک به وزارت امور خارجه دربارهٔ تعرض نیروهای عبدالرحمان خان به خاک ایران (سند شمارهٔ ۱۲۴)
رونوشتی از مراسلات ناظم‌الملک با مکلین در باب تعرض افغانها به خاک ایران (سند شمارهٔ ۱۲۵)
یادداشت سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه دربارهٔ دخالت افغان‌ها در هشتادان (سند شمارهٔ ۱۲۶)
گزارش ناظم‌الملک به سهام‌الملک دربارهٔ حفظ امنیت در مرزهای ایران و افغانستان (سند شمارهٔ ۱۲۷)
گزارش ناظم‌الملک به وزیر امور خارجه در باب حدود هشتادان (سند شمارهٔ ۱۲۸)
گزارش ناظم‌الملک به وزیر امور خارجه دربارهٔ سوءنظر مکلین نسبت به حدود هشتادان (سند شمارهٔ ۱۲۹)
گزارش ناظم الملک به وزیر امور خارجه دربارهٔ موقعیت جغرافیایی مناطق سرحدی ایران و افغانستان (سند شمارهٔ ۱۳۰)
گزارش مهندس محمدعلی خان سرتیپ به وزارت امور خارجه دربارهٔ موقعیت جغرافیایی هشتادان و خوشابه(سند شمارهٔ ۱۳۱)
گزارش ناظم الملک به وزیر امور خارجه دربارهٔ نظر افغانها نسبت به حدود هشتادان (سند شمارهٔ ۱۳۲)
گزارش ناظم الملک به وزیر امور خارجه دربارهٔ مسائل مرزی هشتادان (سند شمارهٔ ۱۳۳)
گزارش ناظم الملک به وزیر امور خارجه دربارهٔ مذاکره با ژنرال مکلین (سند شمارهٔ ۱۳۴)
گزارش ناظم الملک به وزیرامور خارجه در باب سوء نظر ژنرال ملکین (سند شمارهٔ ۱۳۵)
مراسلهٔ سرداران اچکزایی به سردار عبدالمجید خان و درخواست حمایت از وی و دولت ایران در برابر عبدالرحمان خان (سند شمارهٔ ۱۳۹)
تلگراف شیخ محمدتقی مجتهد به ناصرالدین شاه دربارهٔ لزوم حمایت از شیعیان افغانستان و دستخط ناصرالدین شاه در حاشیهٔ آن (سند شمارهٔ ۱۴۰)
گزارش فرمانفرمایی خراسان به صدارت عظمیٰ دربارهٔ قتل‌عام شیعیان افغانستان (سند شمارهٔ ۱۴۱)
مراسلهٔ امیر عبدالرحمان خان به میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان، والی خراسان در باب نگرانی از بازتاب قتل عام شیعیان افغانستان (سند شمارهٔ ۱۴۲)
مراسلهٔ میرزا فتحعلی خان والی خراسان به امیر عبدالرحمن خان دربارهٔ توصیه به مساوات

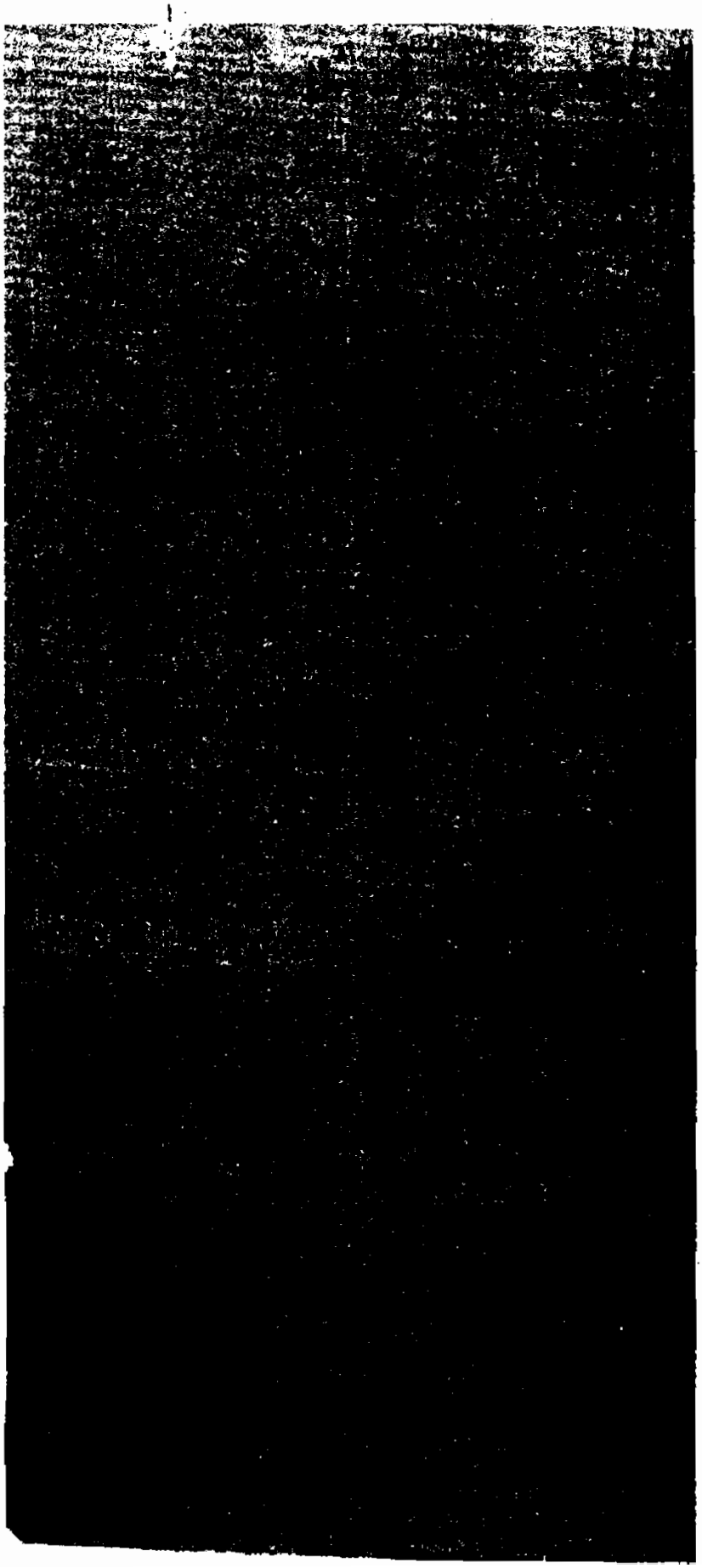
مذهبی (سند شمارهٔ ۱۴۳)

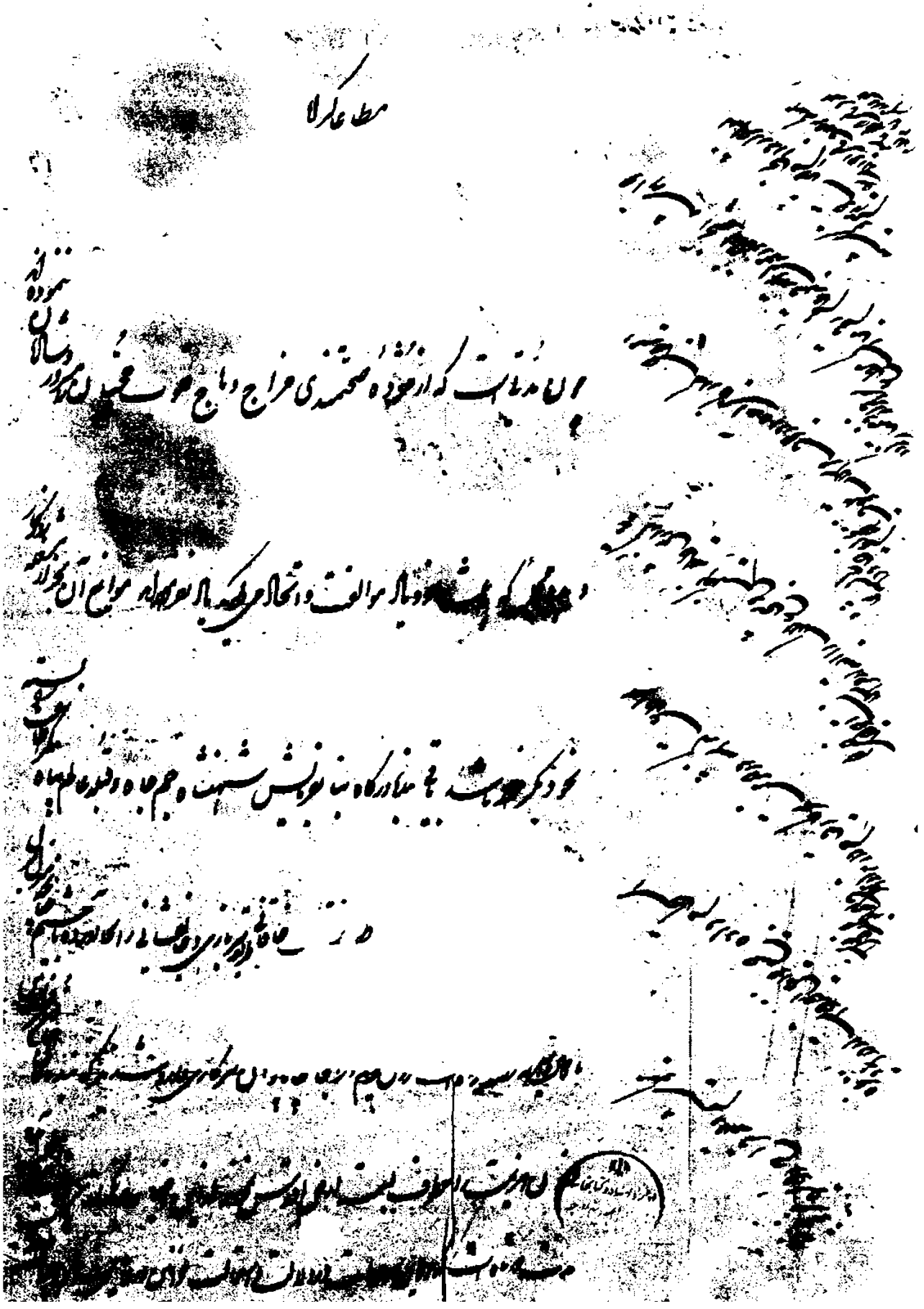
گزارش میرزا فتحعلی خان والی خراسان به صدر اعظم در باب نگرانی علماء از وضعیت شیعیان افغانستان (سند شمارهٔ ۱۴۴)

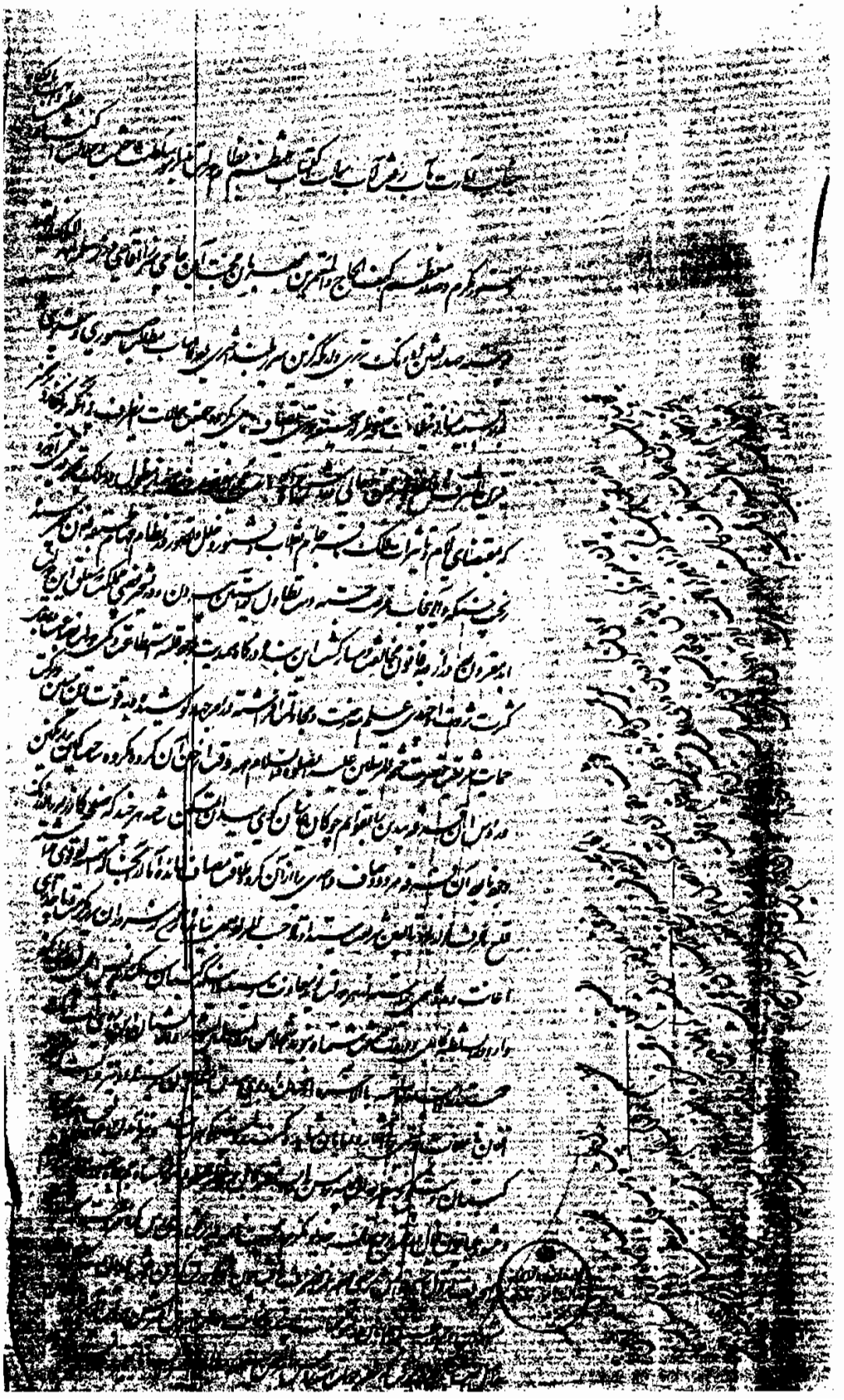
تلگراف میرزای آشتیانی به صدر اعظم دربارهٔ مساعدت دولت در بهبود وضعیت شیعیان افغانستان و دستخط ناصرالدین شاه در حاشیهٔ آن (سند شمارهٔ ۱۴۵)

گزارش کارگزاری وزارت امور خارجه در خراسان به صدارت اعظمی دربارهٔ ممانعت از آزار خانوادهٔ ایلخانی هزاره در افغانستان (سند شمارهٔ ۱۴۸)

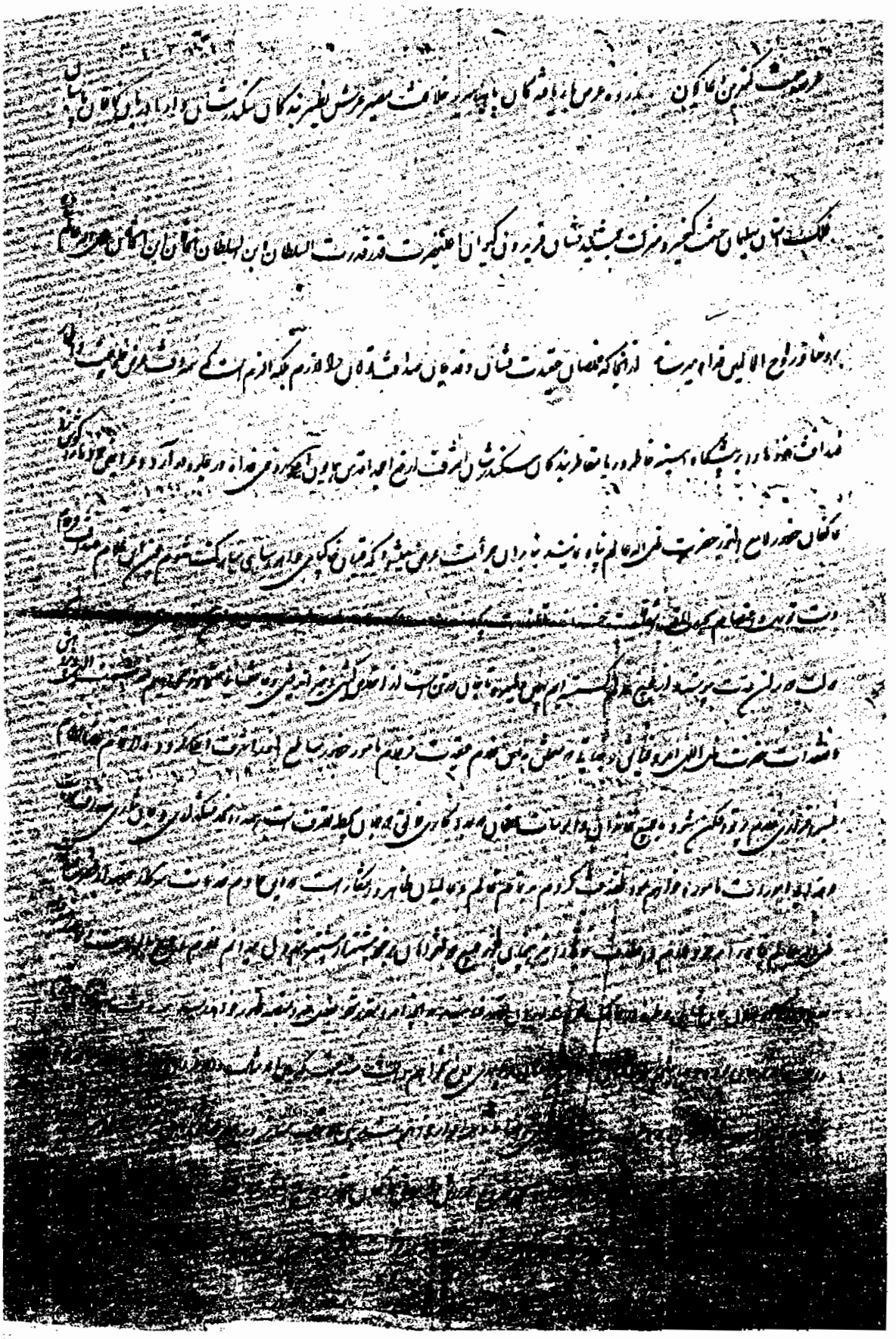
نامهٔ امین السلطان صدر اعظم به میرزا حسن آشتیانی دربارهٔ اقدامات دولت در مورد بهبود وضعیت شیعیان (سند شمارهٔ ۱۴۹)

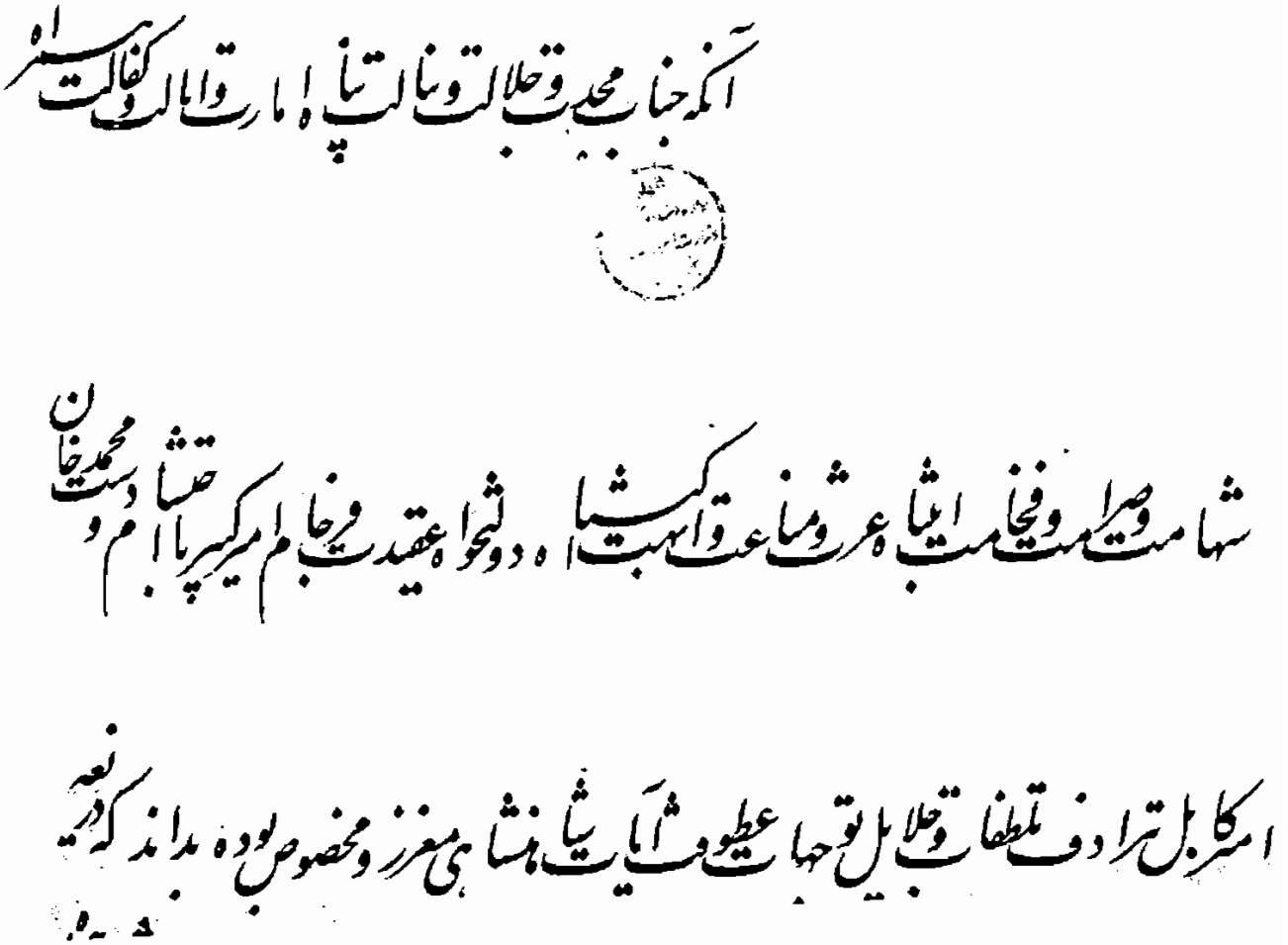


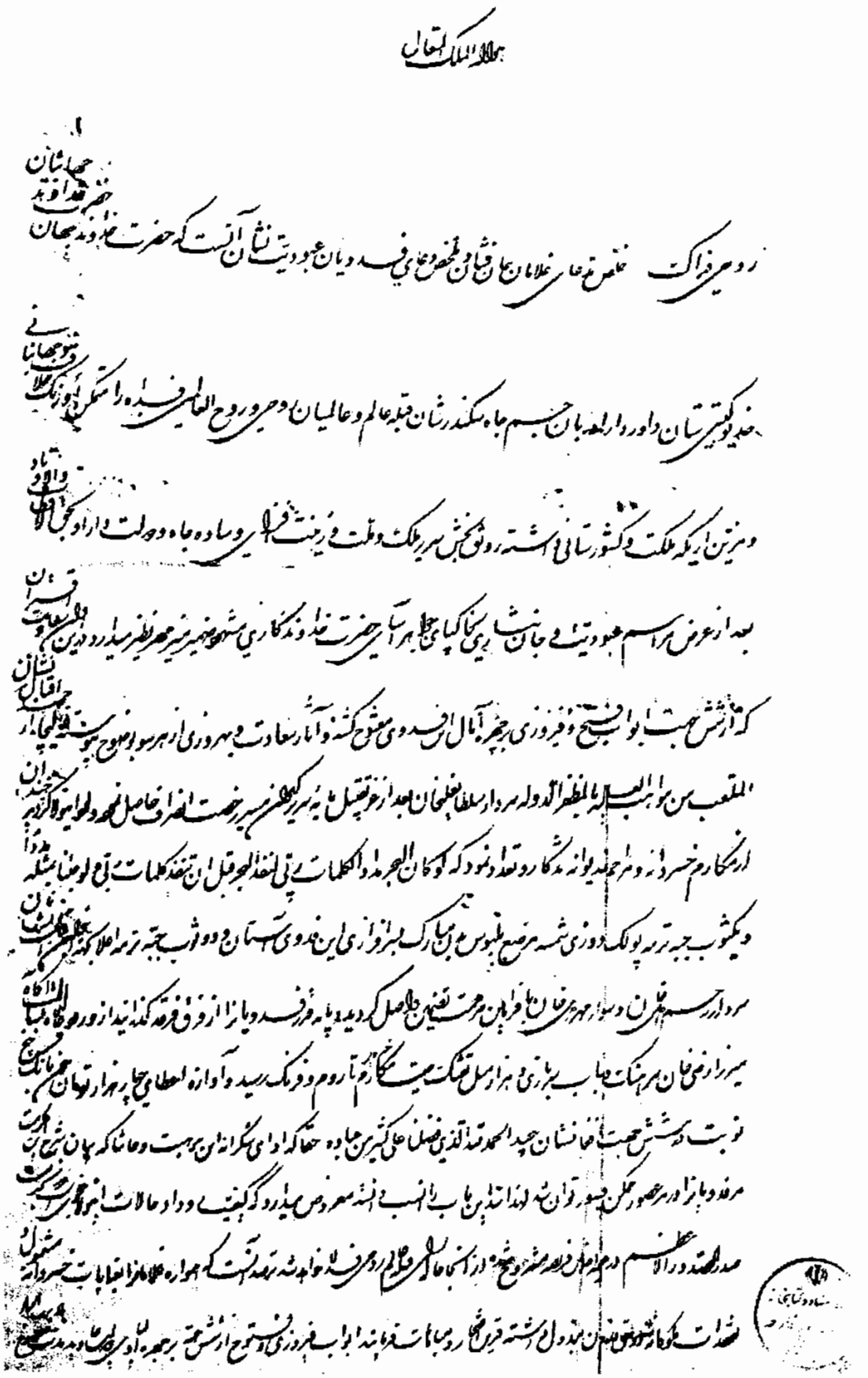


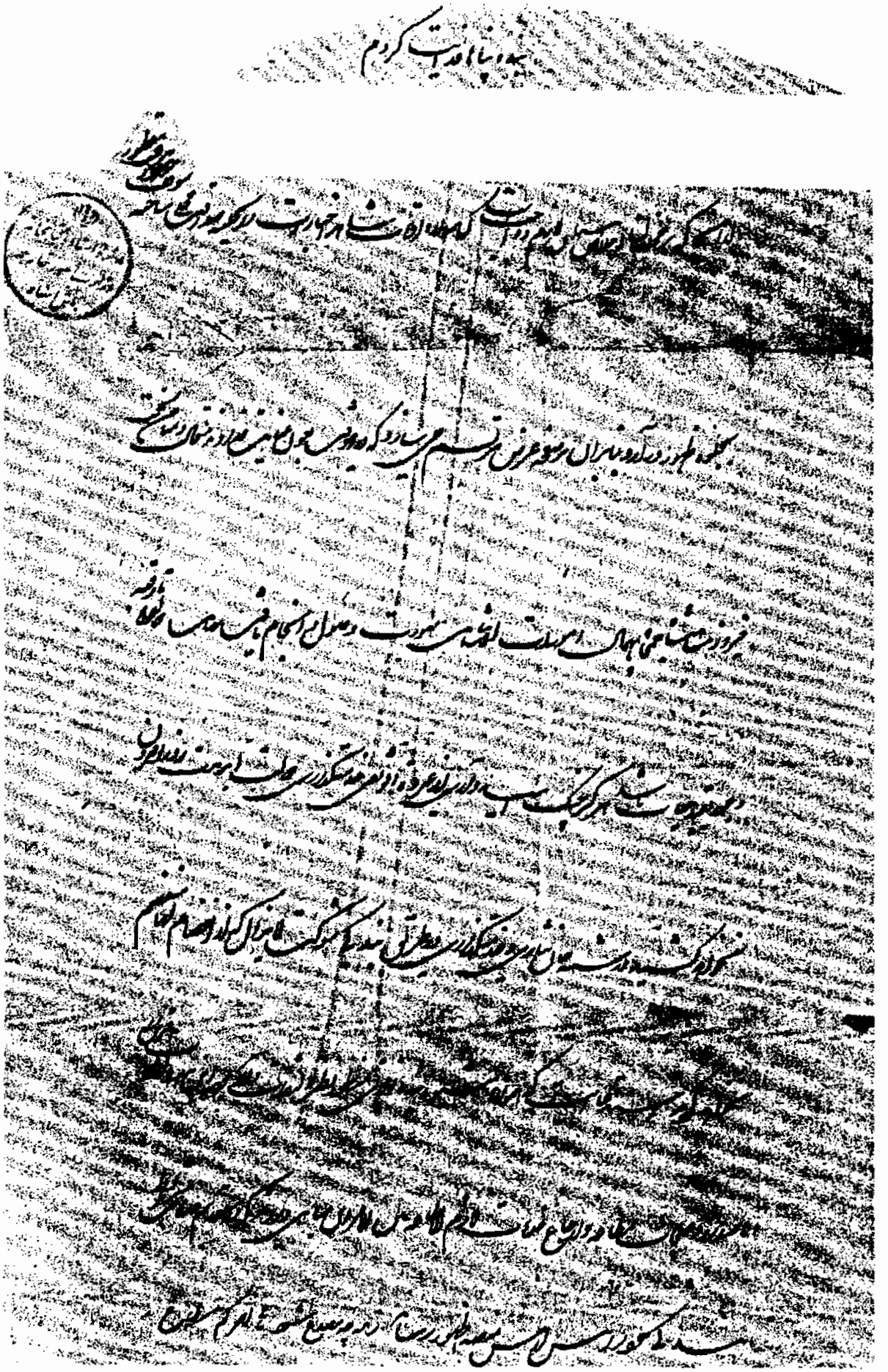


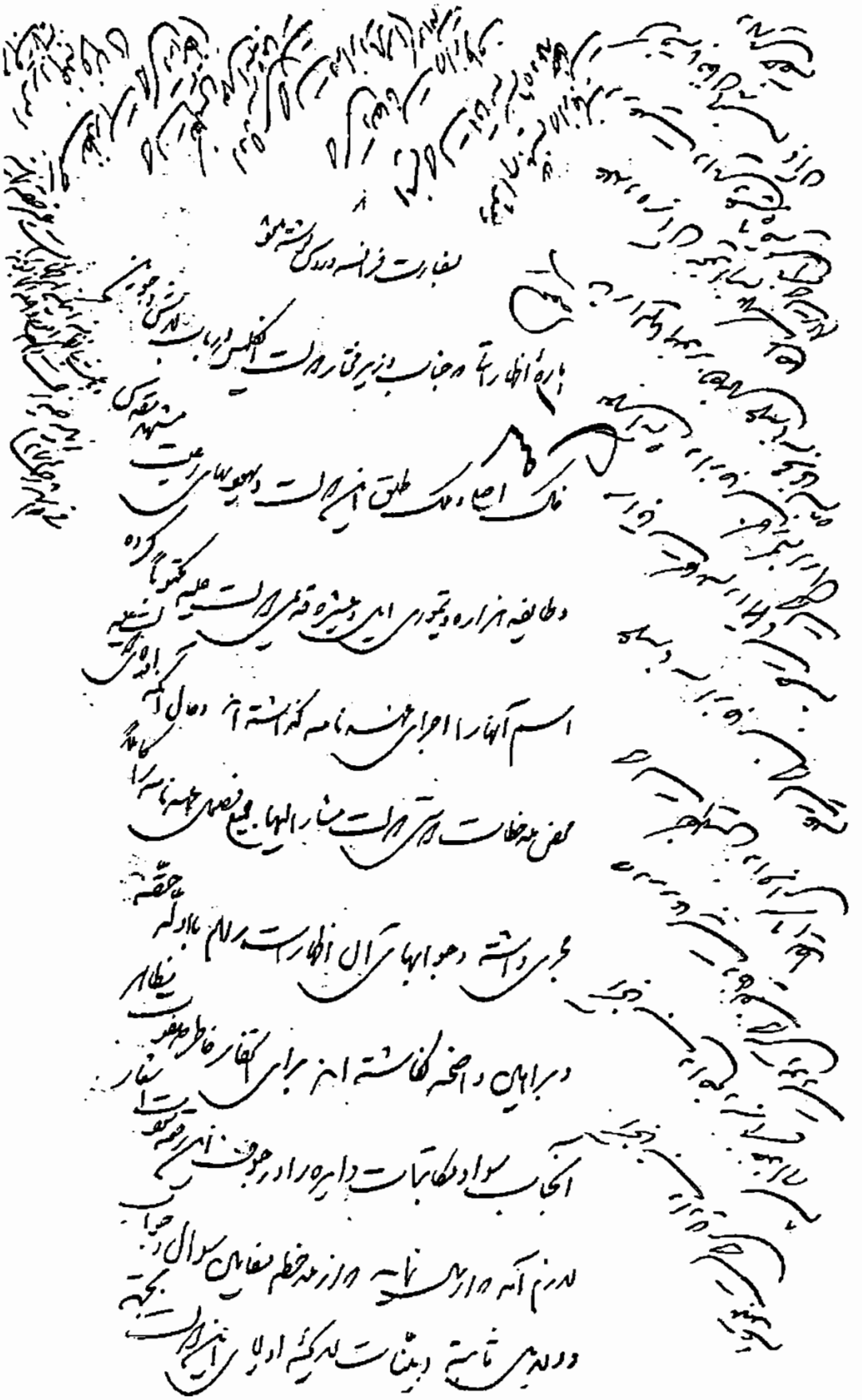












Foreign Office
November 5. 1863

Sir,

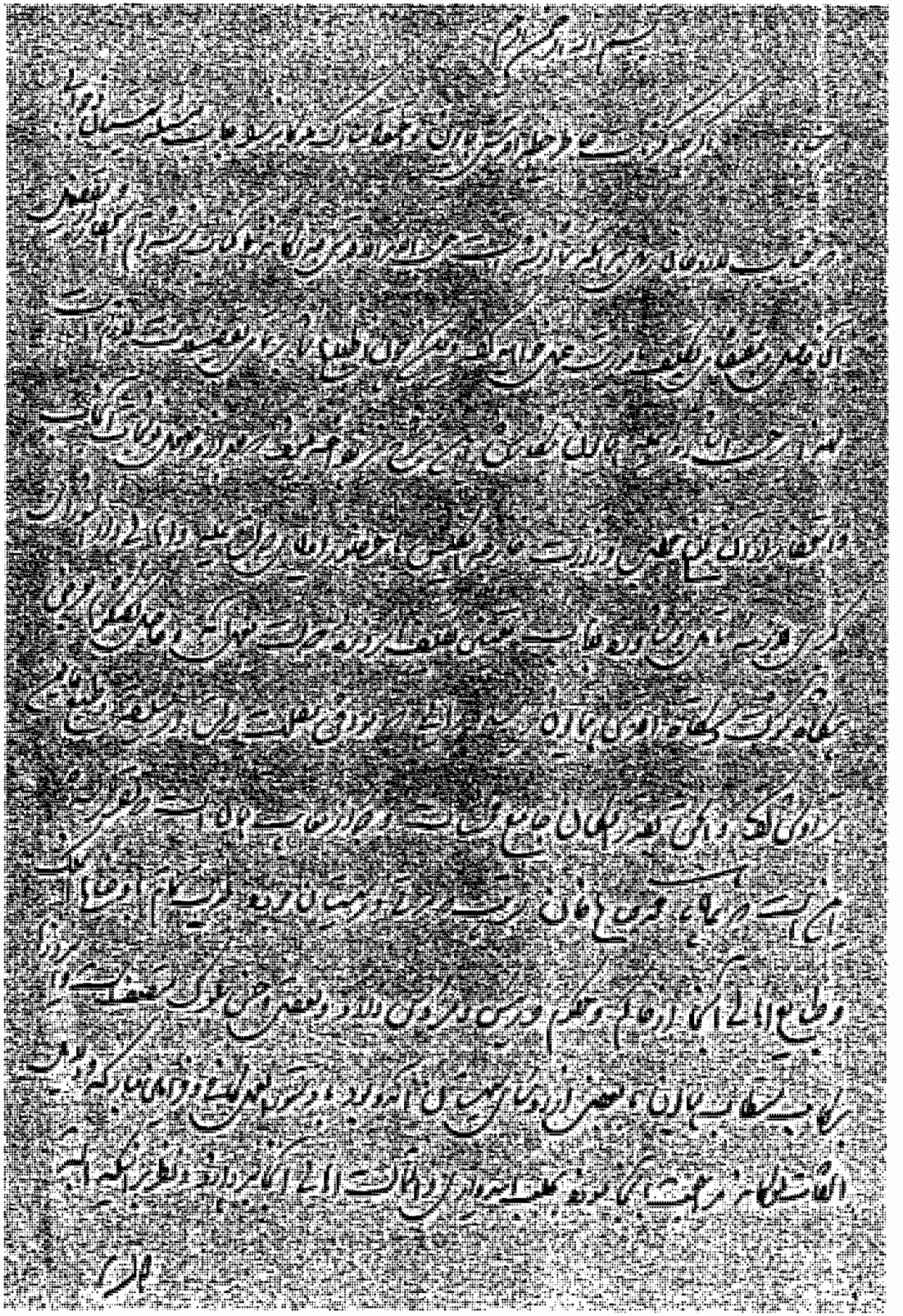
I have the honour to acknowledge the receipt of your letter of the 20th Ultimo in which you call the attention of Her Majesty's Government to the apprehended invasion of the territory of Seistan by the Affghans, and requesting that an assurance might be given that Her Majesty's Government would

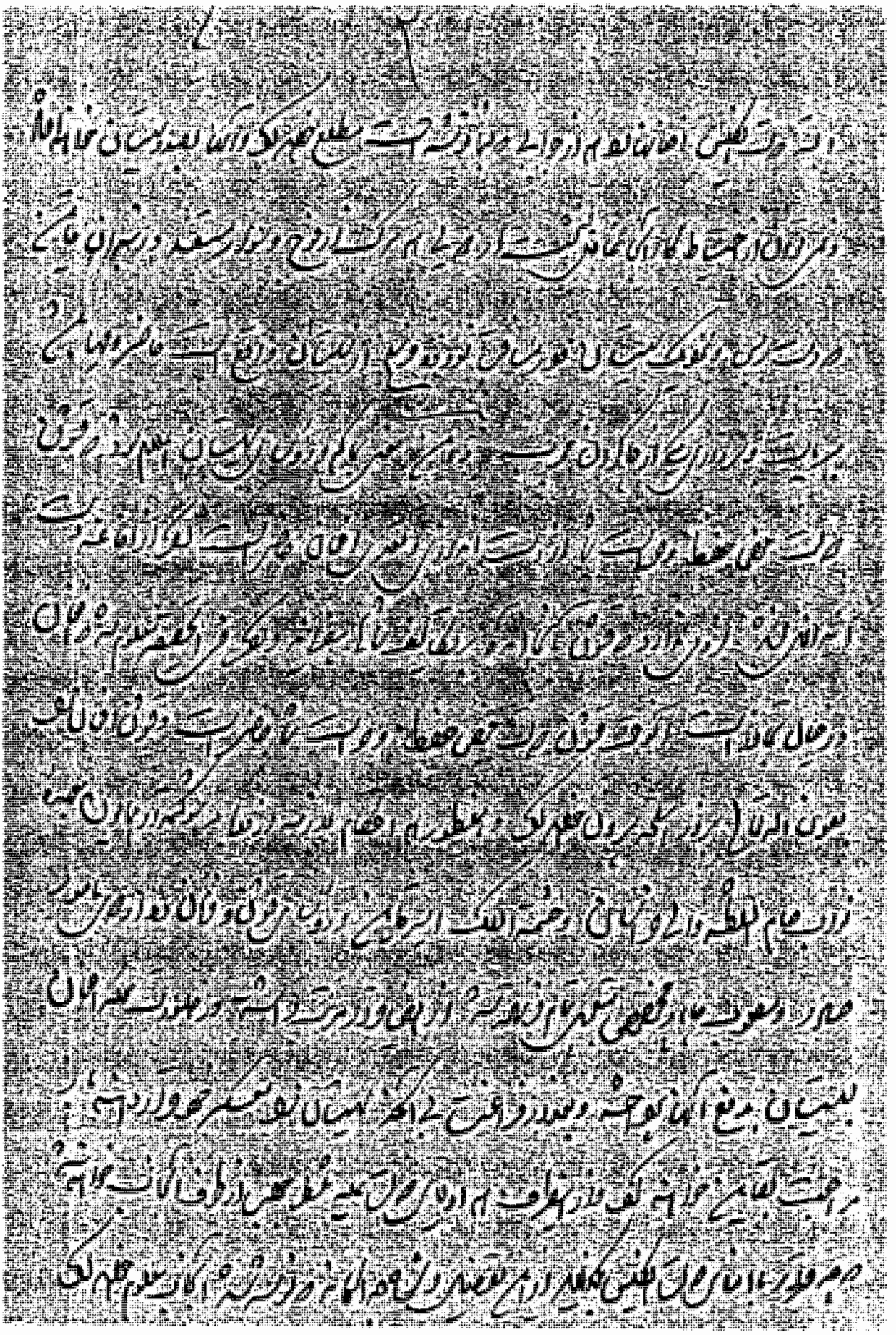
His Excellency

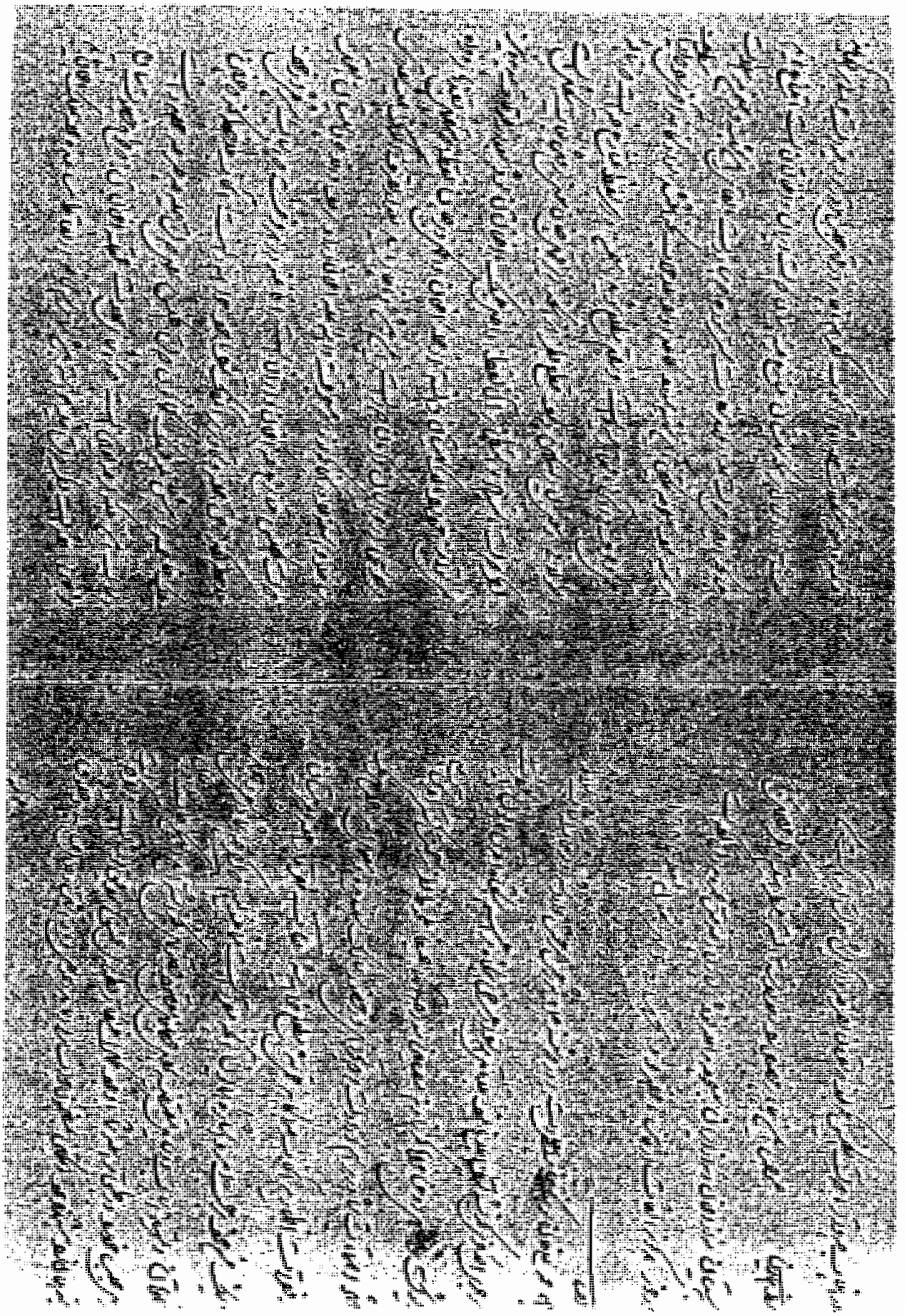
would not permit any such
invasion of Persian Territory.

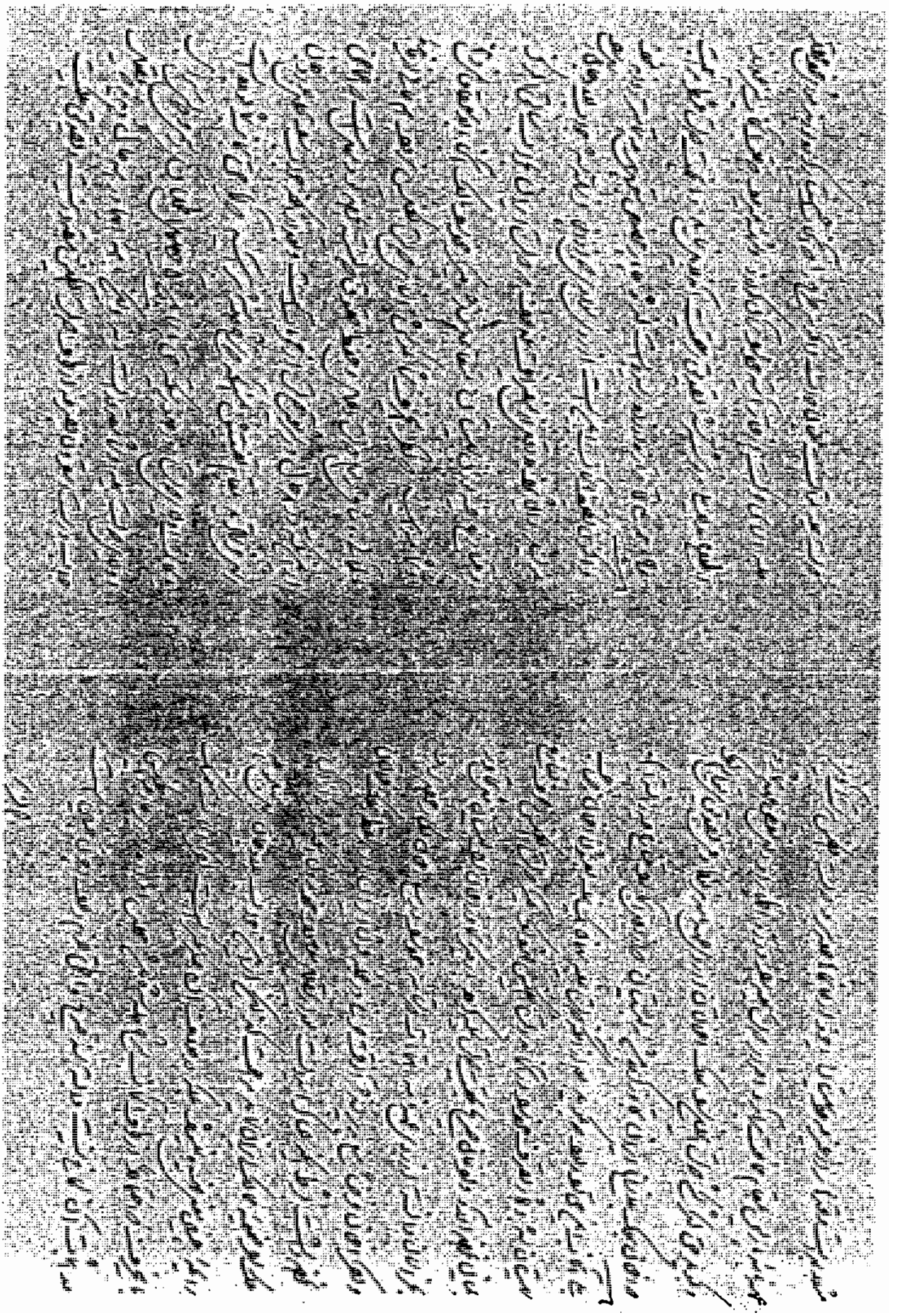
I have the honour to acquaint
your Excellency in reply that
Her Majesty's Government
being informed that the
Title to the territory of Seistan
is disputed between Persia
and Afghanistan, must decline
to interfere in the matter,
and must leave it to both
Parties to make good their
possession by force of Arms.

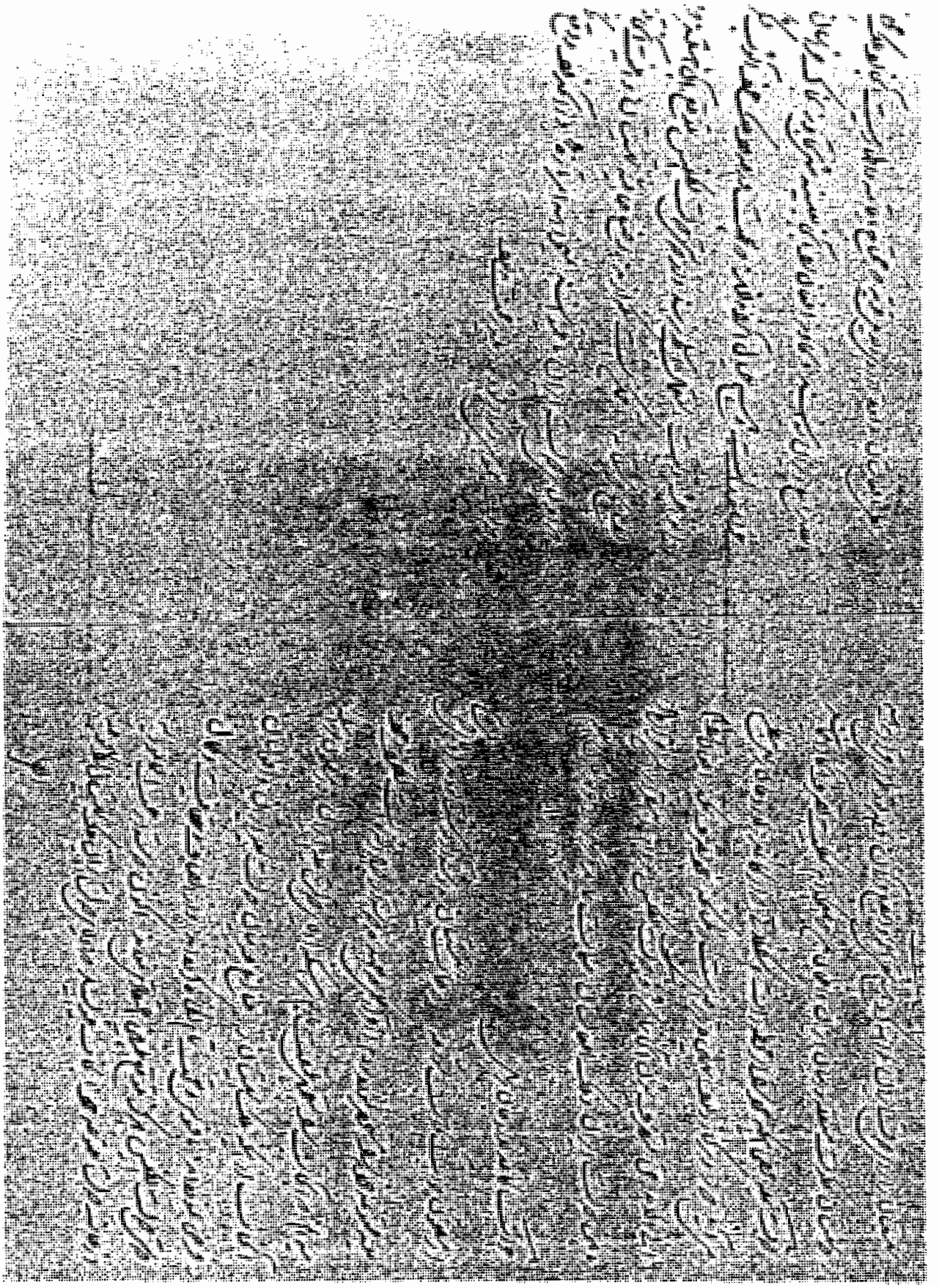
I have the honour to be
with the highest consideration,
Sir
your most obedient
humble Servant

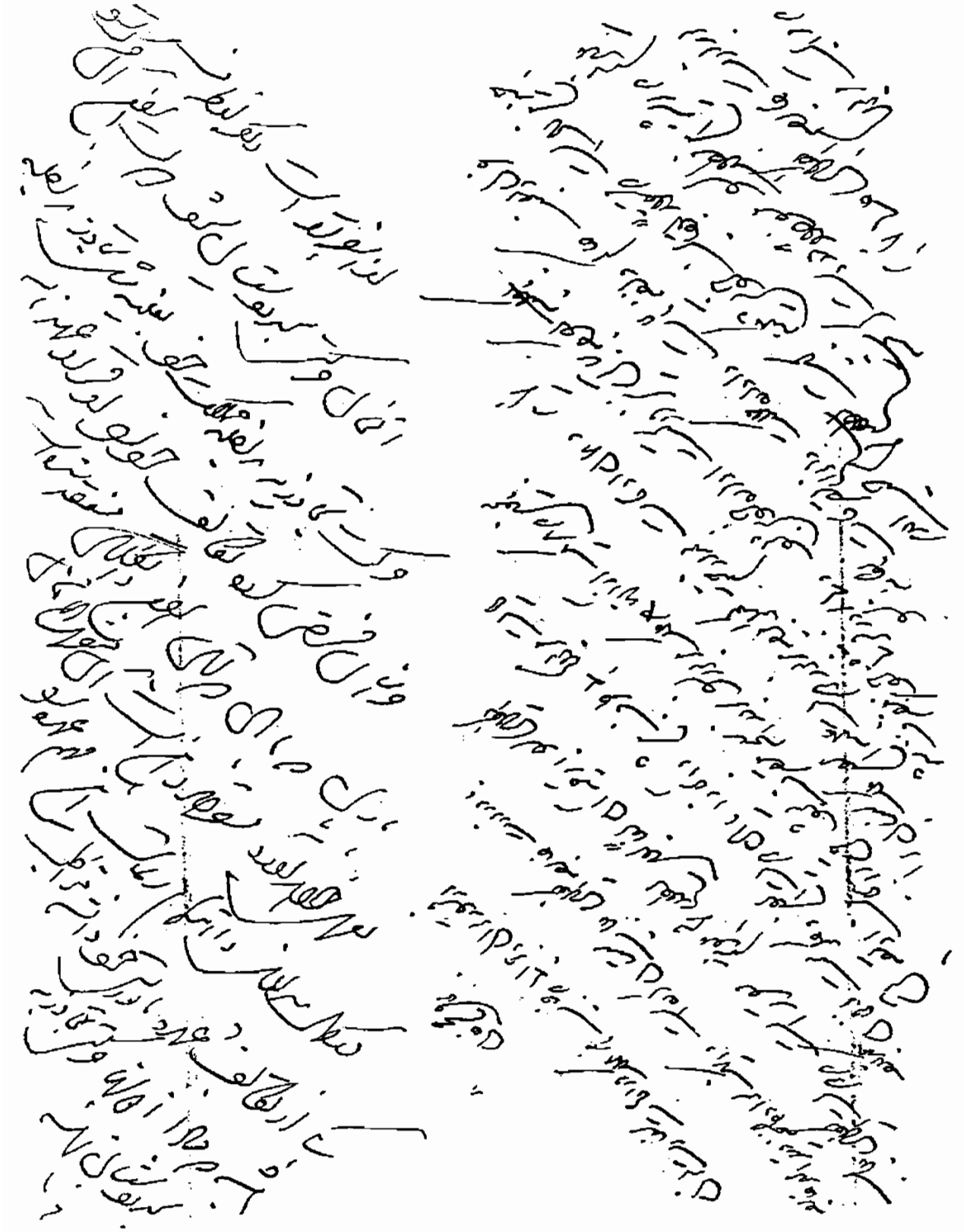


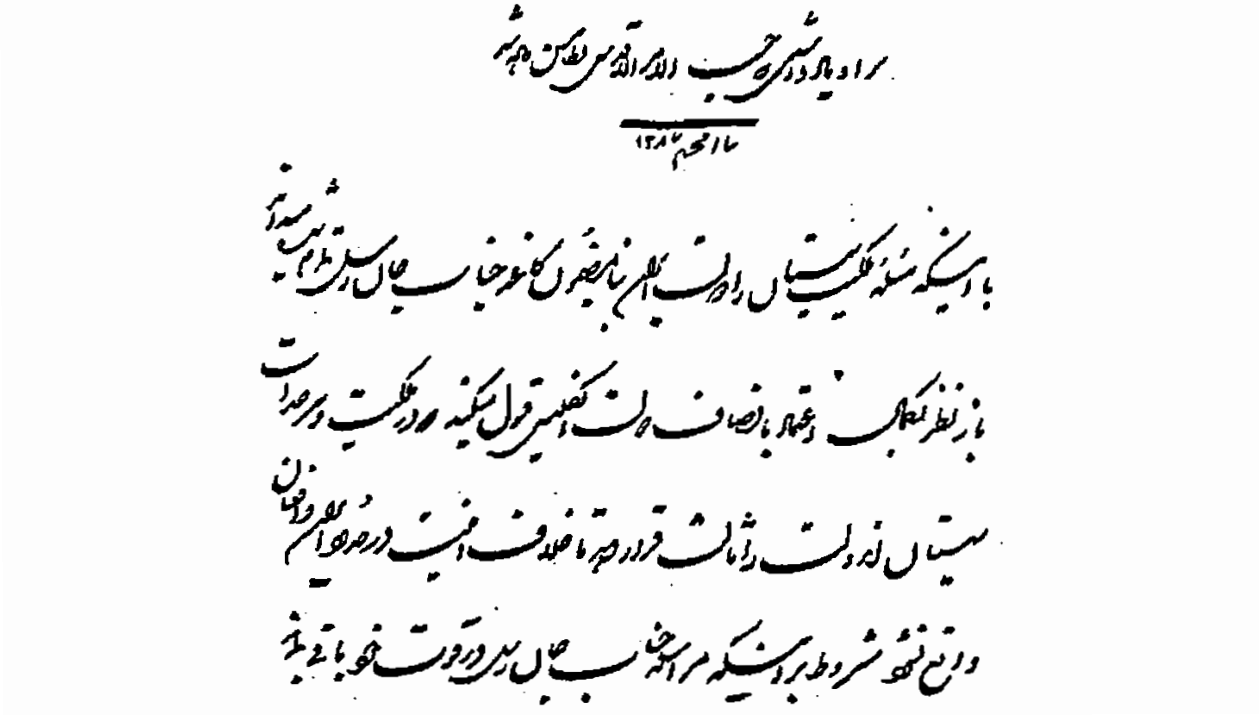


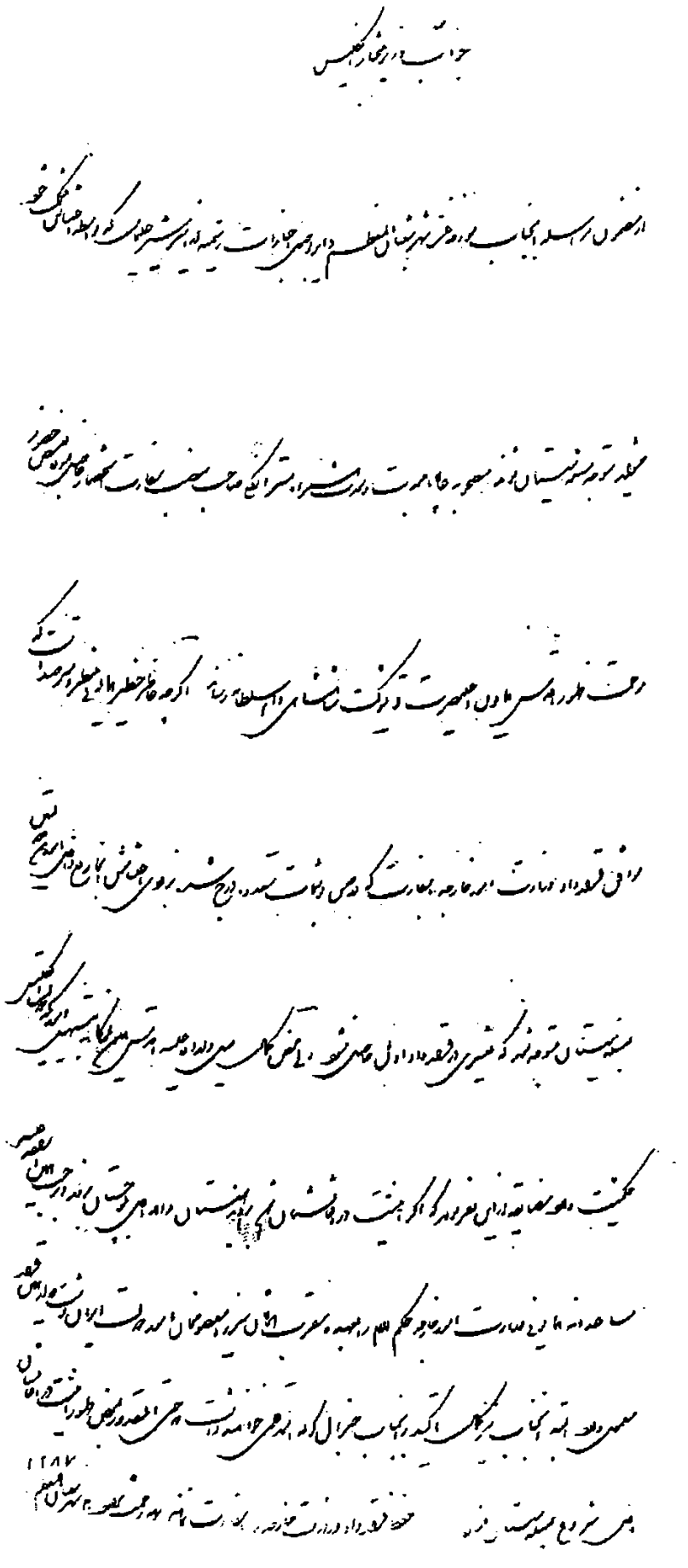




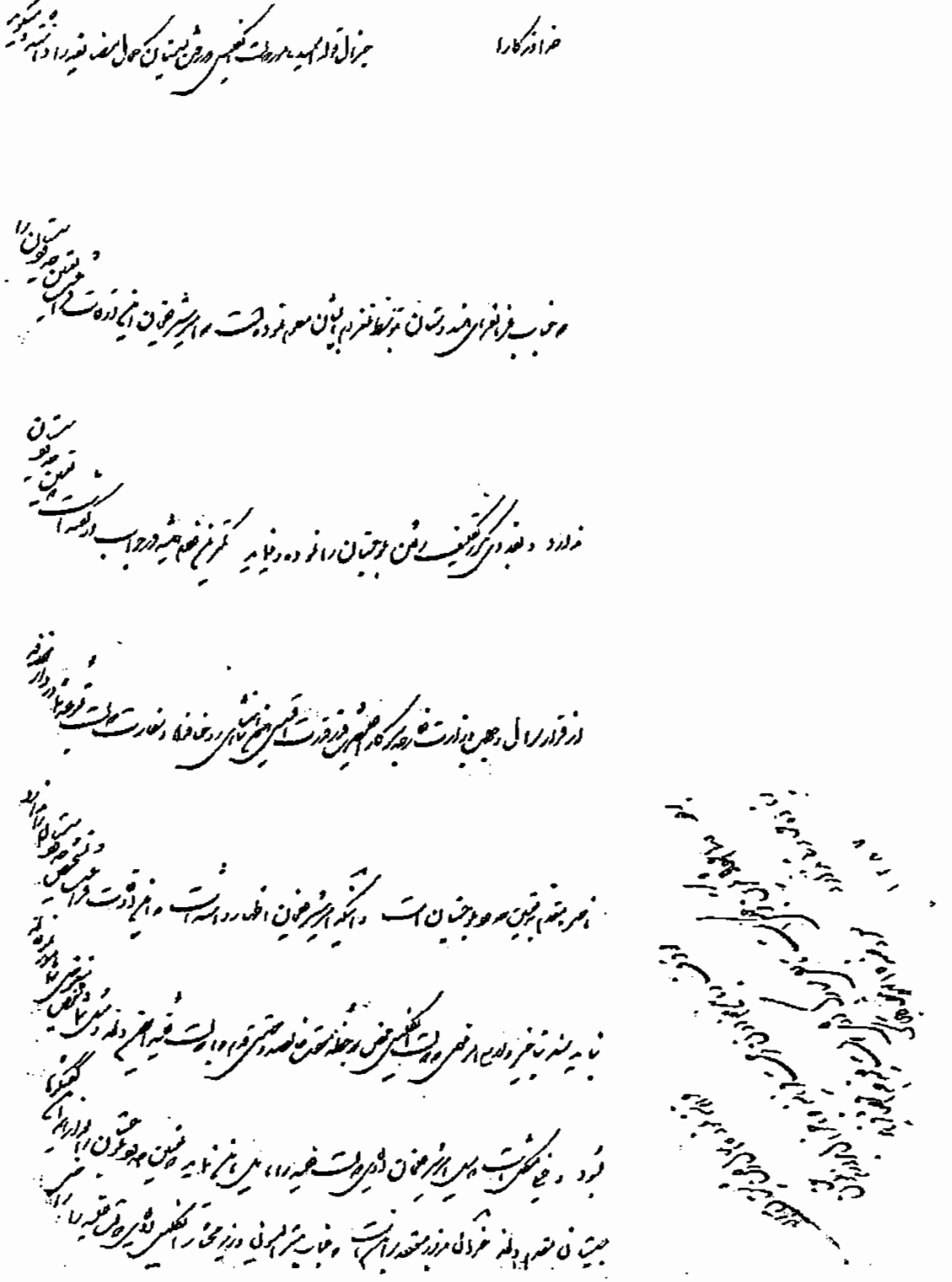


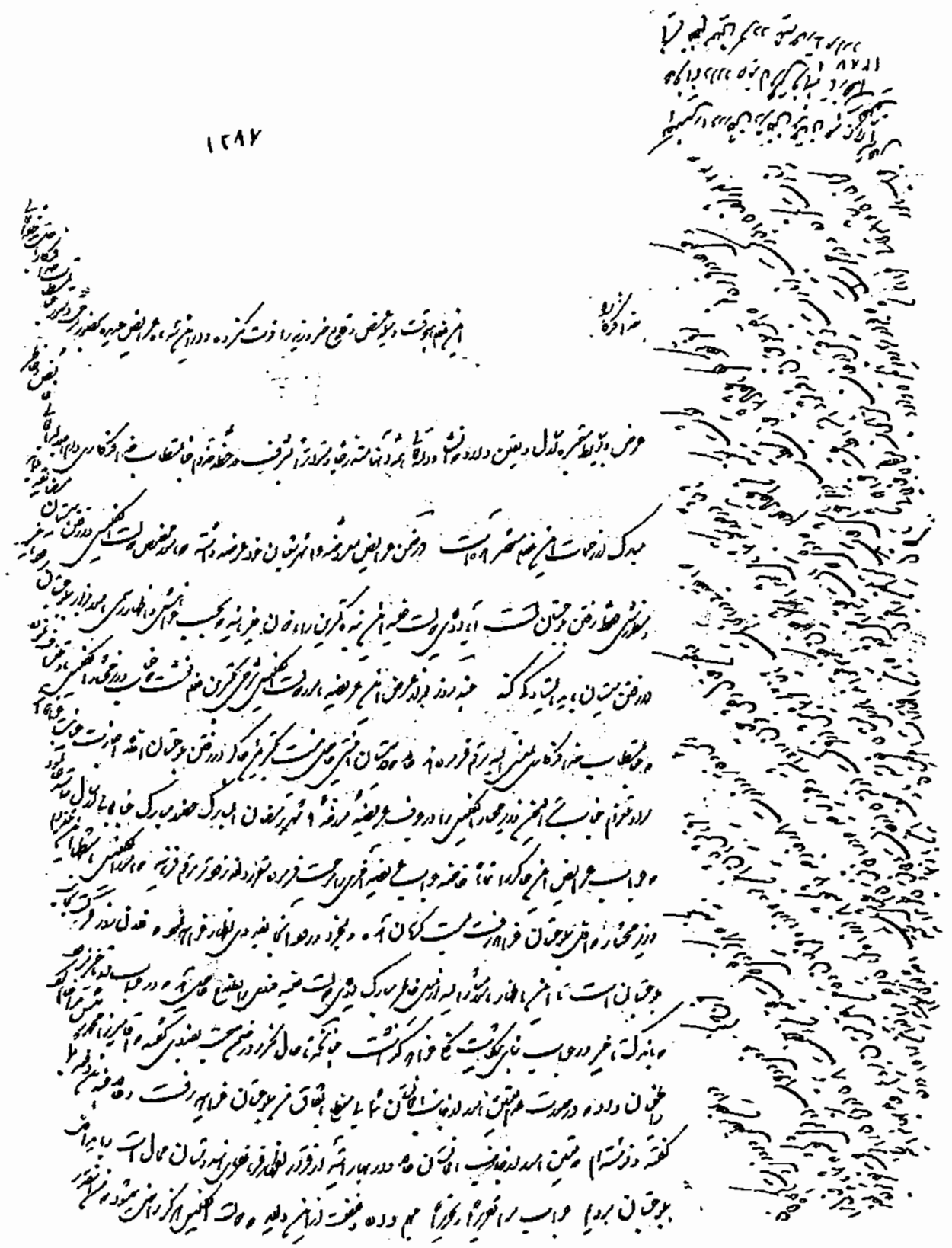


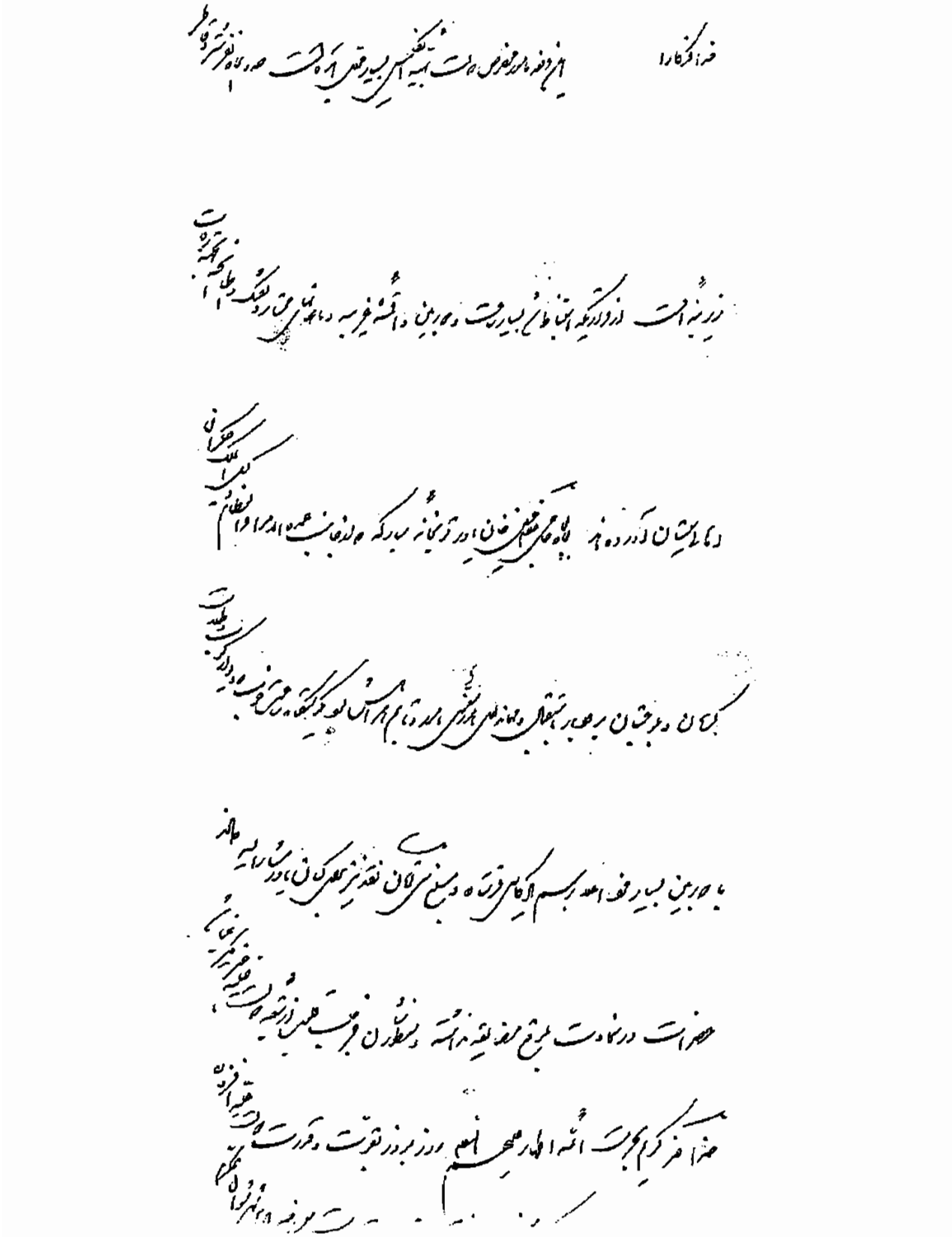


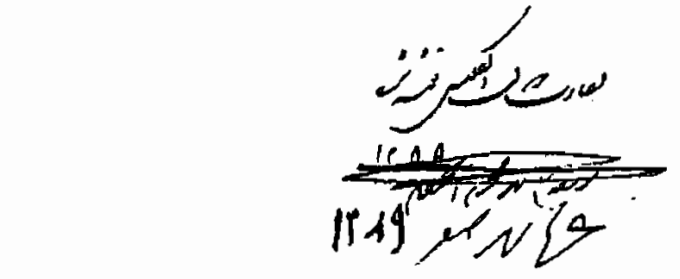


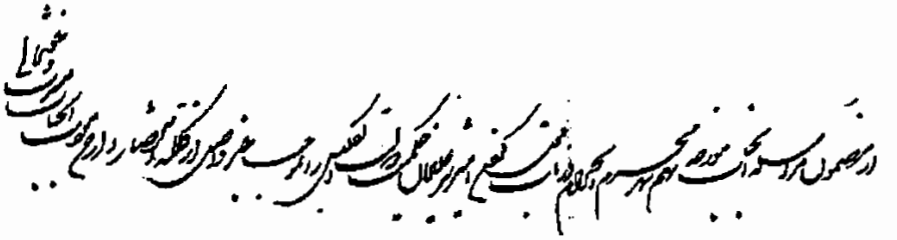
۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۸۷

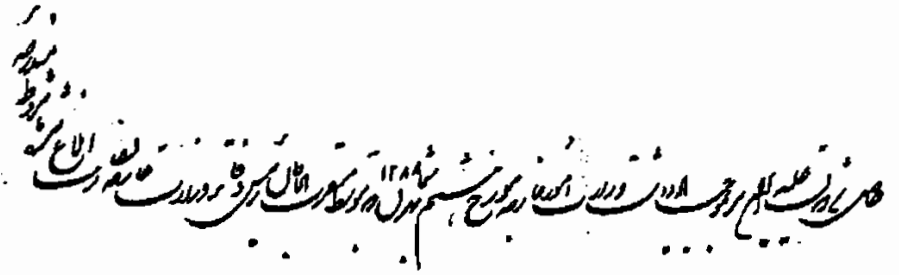


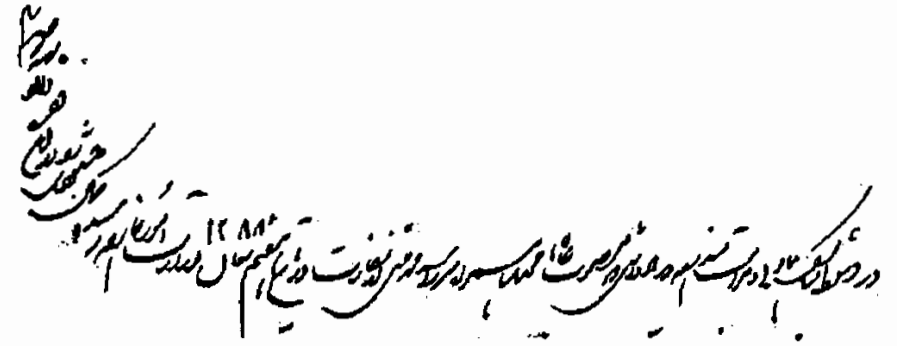


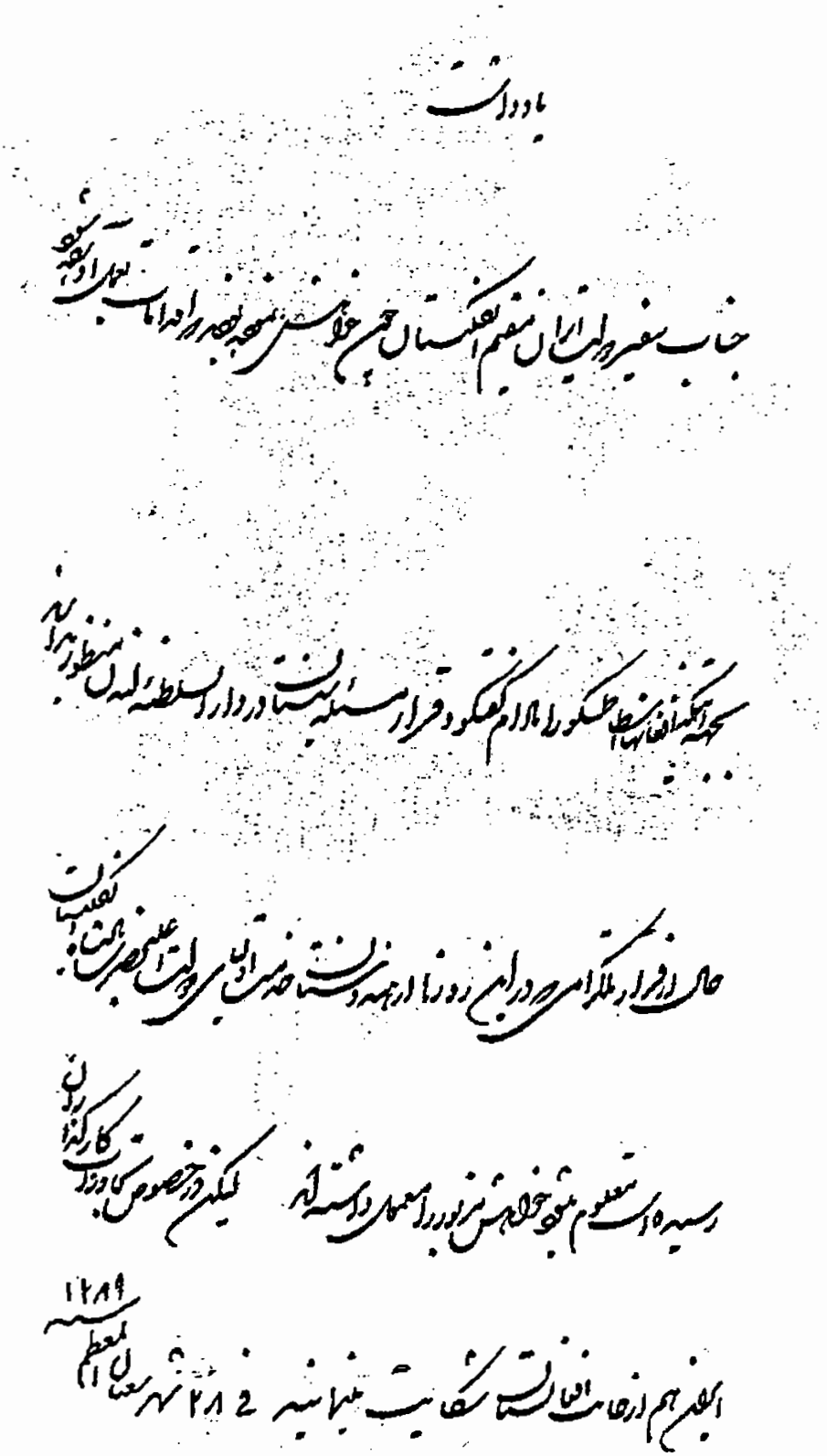


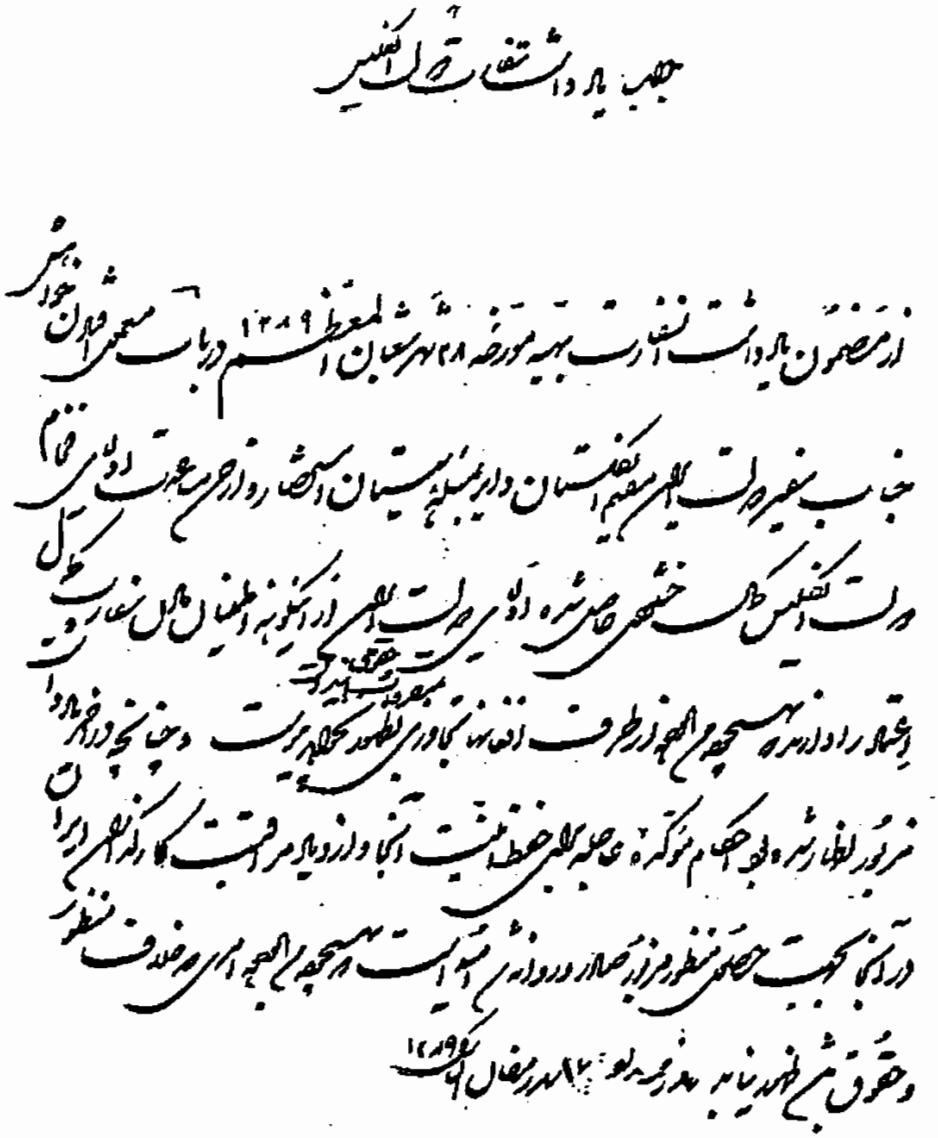


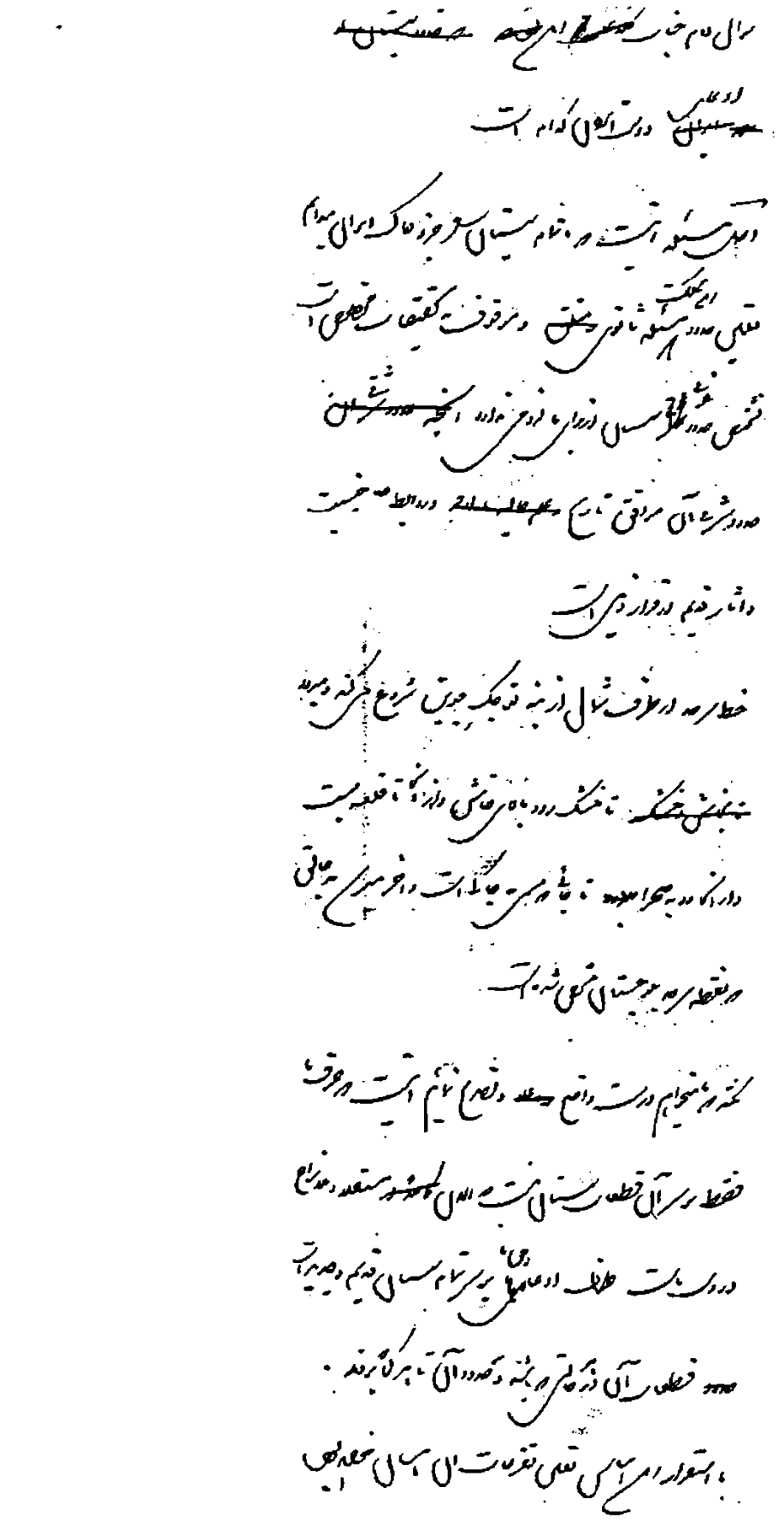


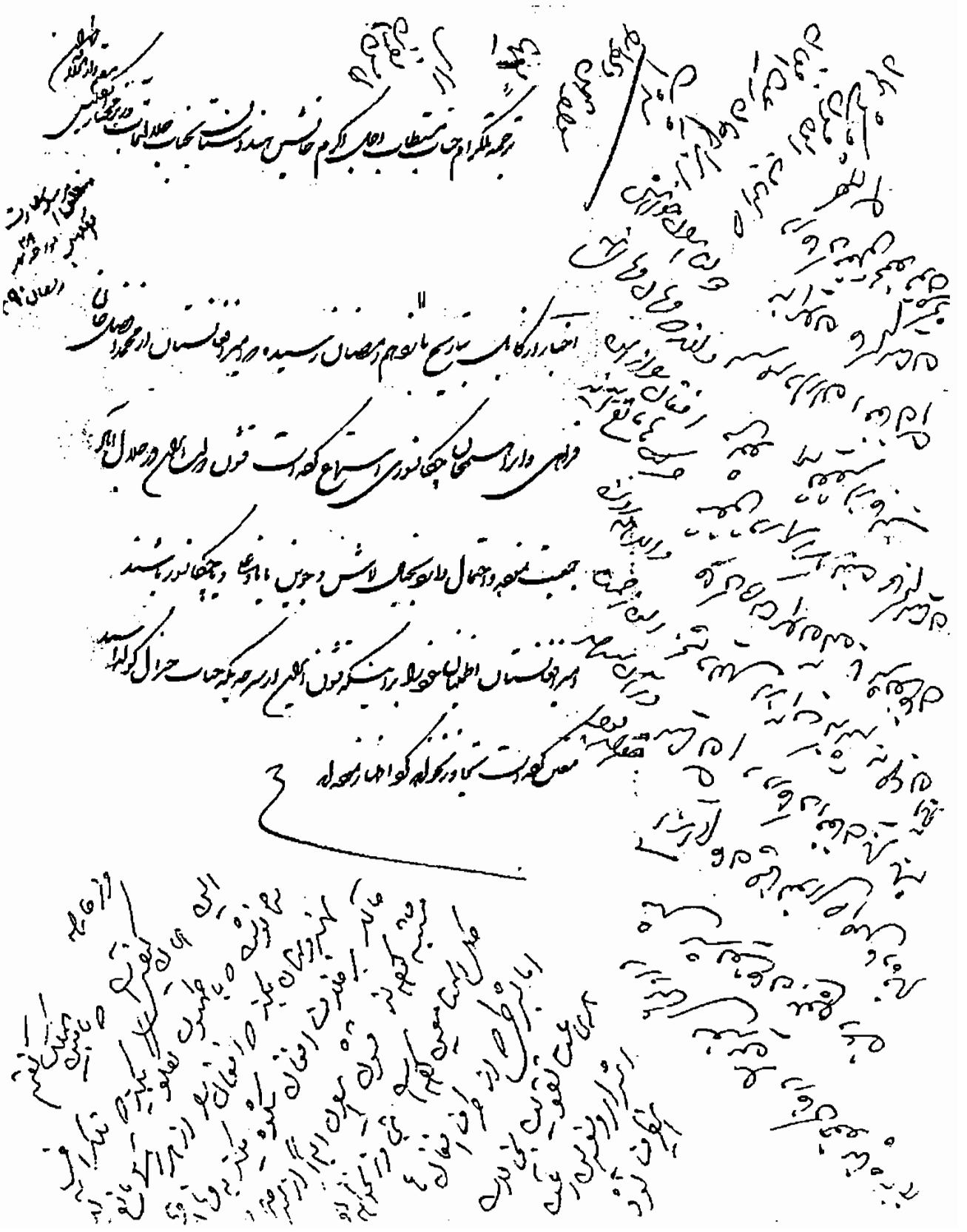


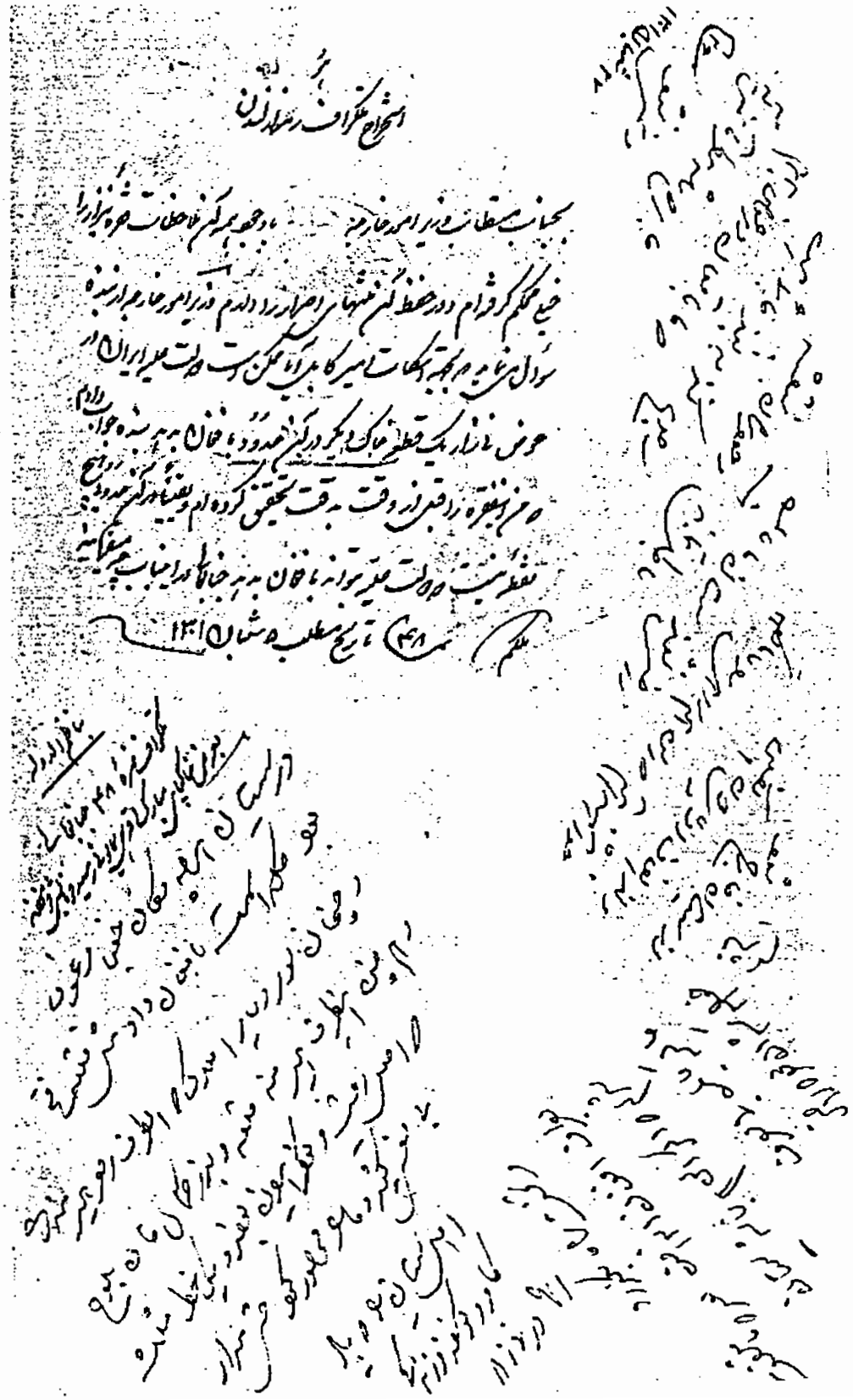


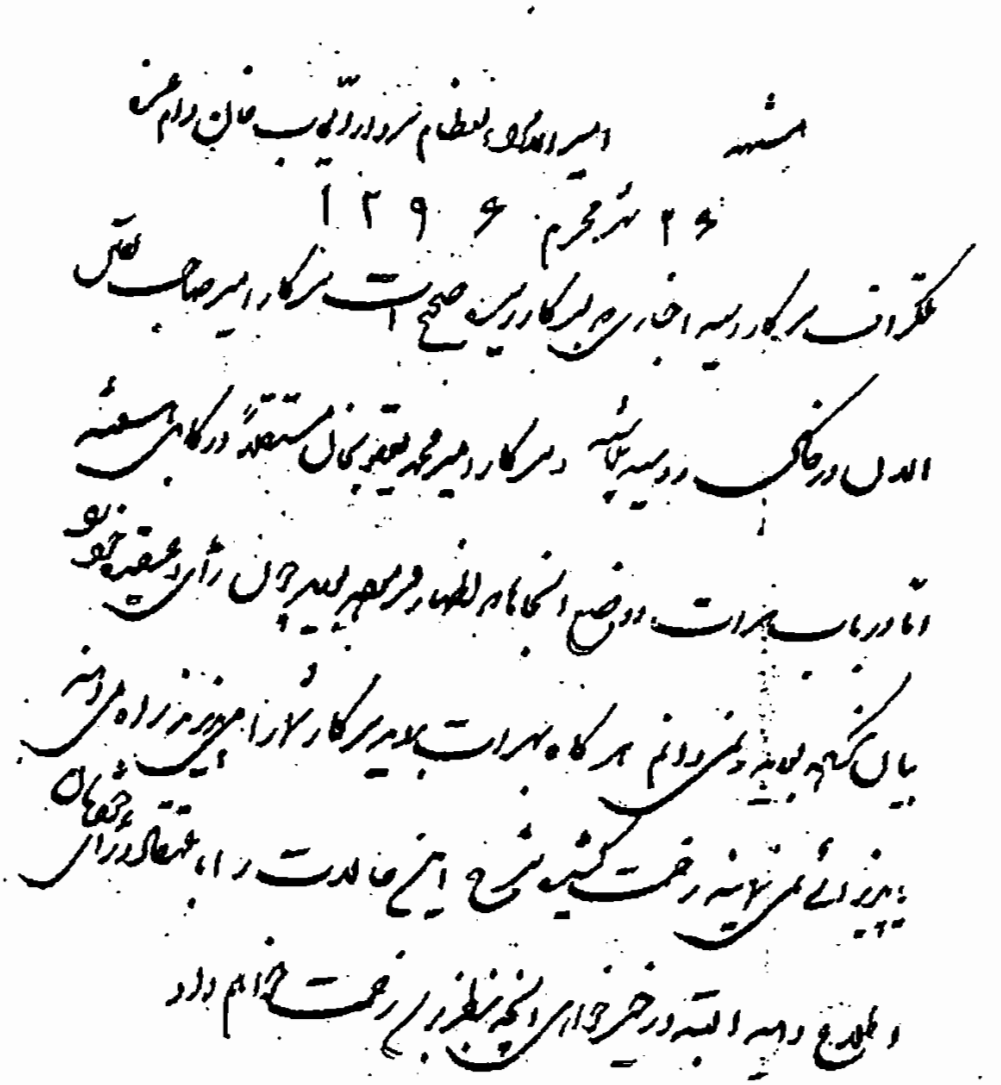


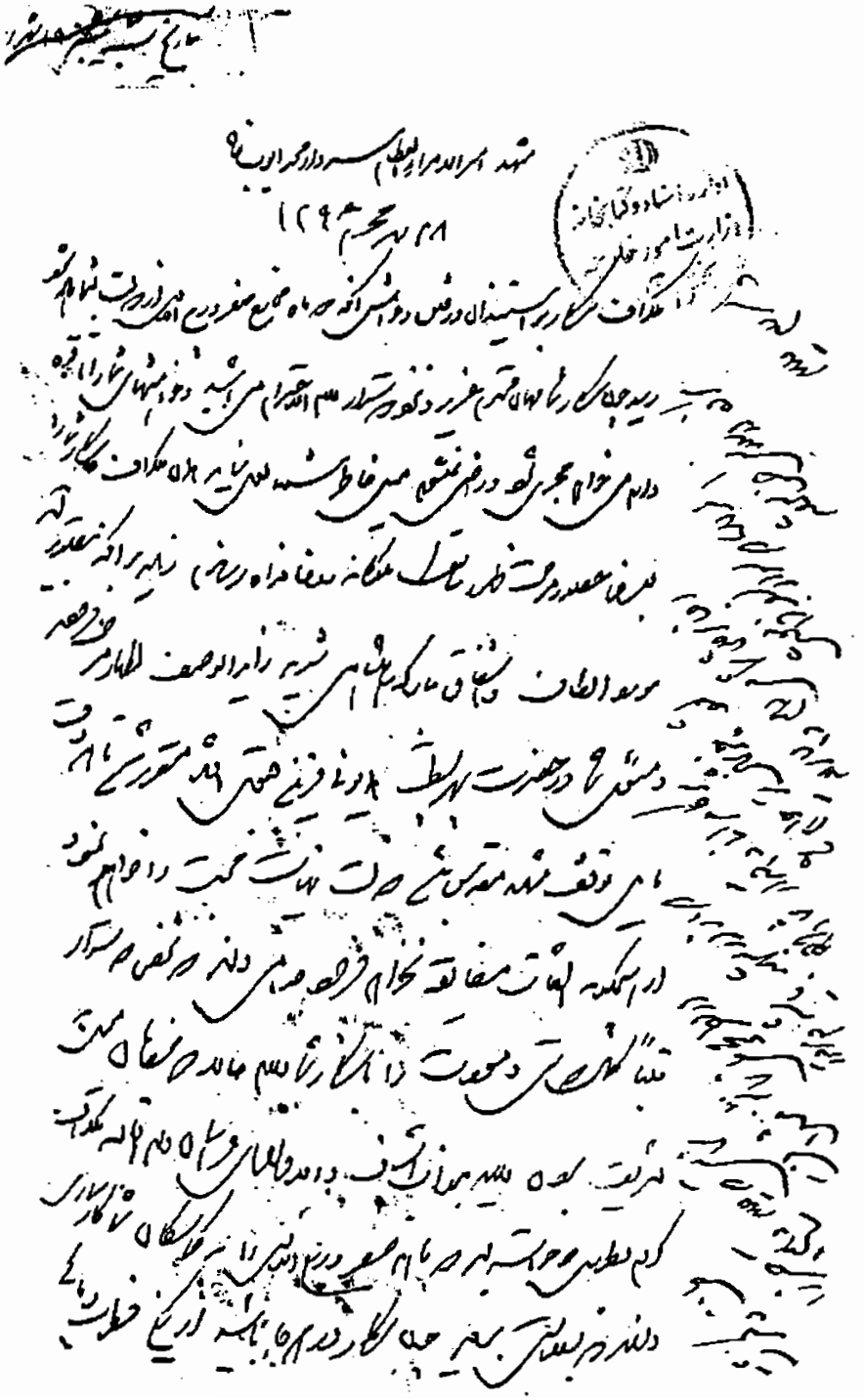


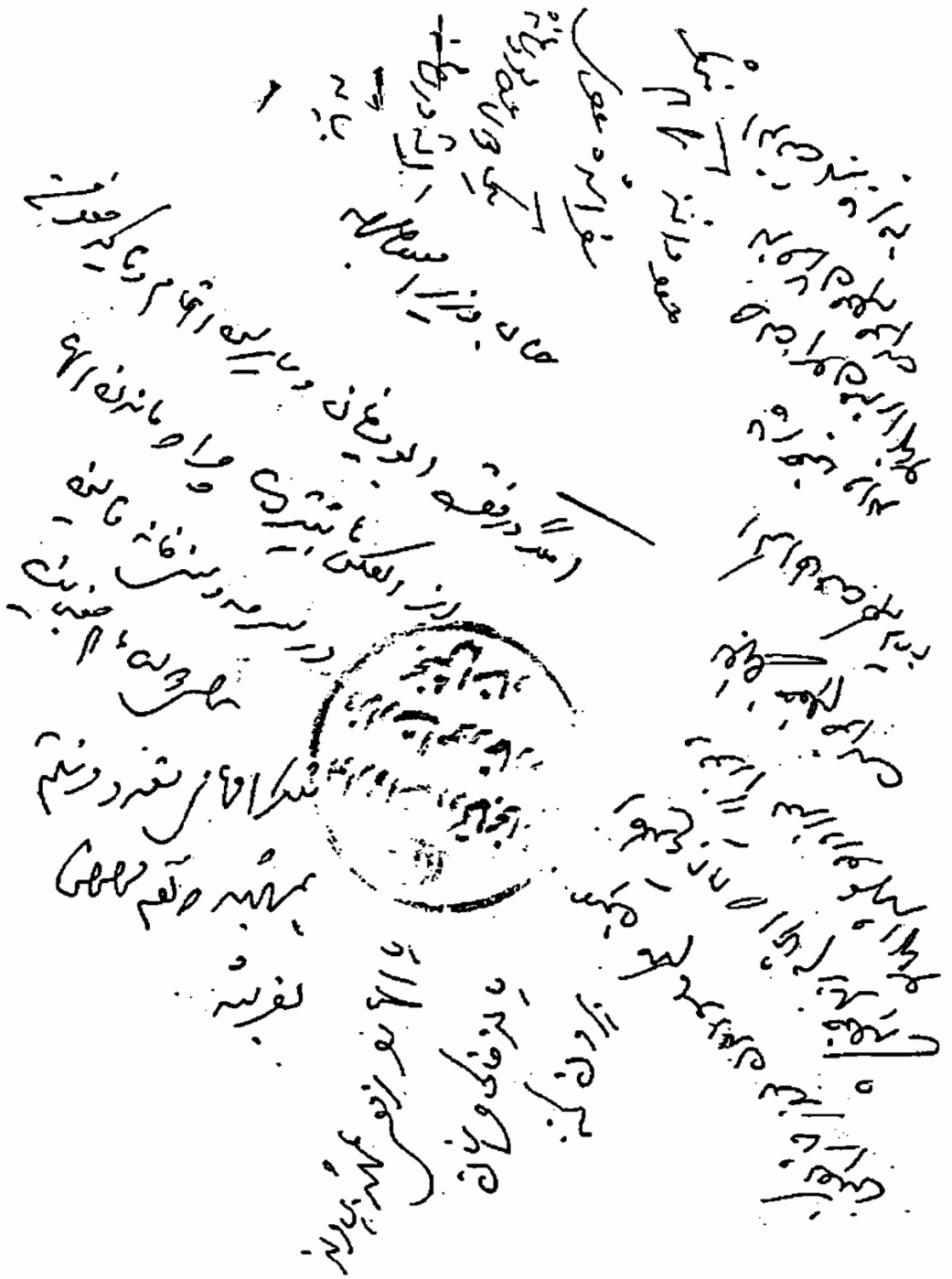












اداره تلگرافخانه دولت علیه ایران

مرکز [illegible]

بتاریخ [illegible]

از [illegible]

نمره	چند کلمات	تاریخ مطلب			اطلاعات
		روز	ساعت	دقیقه	

جواب جناب عتبات مجرا الدوله دام اقباله [illegible] رپرت که از عمارت مبارکه باغ حکم محکم اسمعیل رسید فوراً تا چهار ساعت از شب گذشته آقایان سرکرده را با دو نفر موکله به حشمت الملک سردار ایوانی از شهر بیرون نموده فوراً حشمت الملک سردار را با سرایان بروازرض اردن نموده و از خاک دولت علیه خارج نموده و حکم محکم و قطعیه باجرا گذارند سرکرده مامور از رتبت چهارم است حشمت الملک

بواسطه تلگرافخانه | تلگرافچی کیفیت مطلب را اطلاع



مرکز وارسده خبر

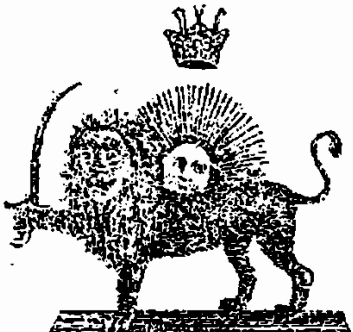
تاریخ سنه ۱۲۹۱ شهر صفر نمره

از مشهد به طهران

نمره	عدد کلمات	تاریخ مطلب			اطلاعات
		روز	ساعت	دقیقه	
۳۴					

عریضه‌ای جواب‌های فقره فرمایشی مبارکت کردم. چون در این اوقات فرصت نشد در ارض اقدس مشرف
استدعای بوسی حضرت خلیفه علیه السلام کرده بودم رجوع واجب دارد و آنچه که عرض این عریضه خاطر
عرض سجده‌ی کمینه‌ی مبارک اقدس است سپس روح العالمین فداه عریضه و آنچه دارد با دعای عمر و سلطنت پادشاه
جمجاه اسلام پناه ارواحنا فداه بحضرت مقدسات ارسال دارد

بواسطه تلگرافخانه | تلگرافچی کیفیت مطلب



اداره تلگراف دولت علیه ایران

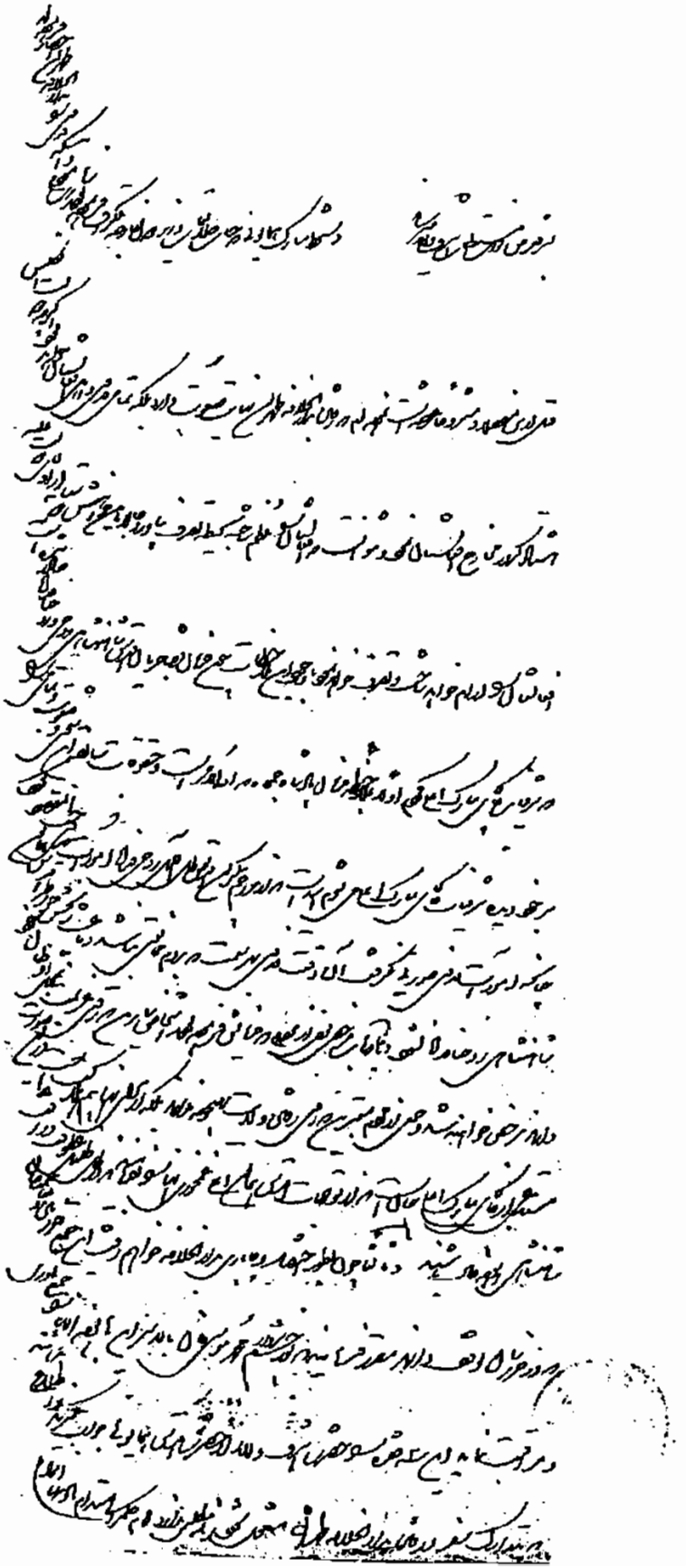
از مشهد بطهران — سنه ۱۲۹۹

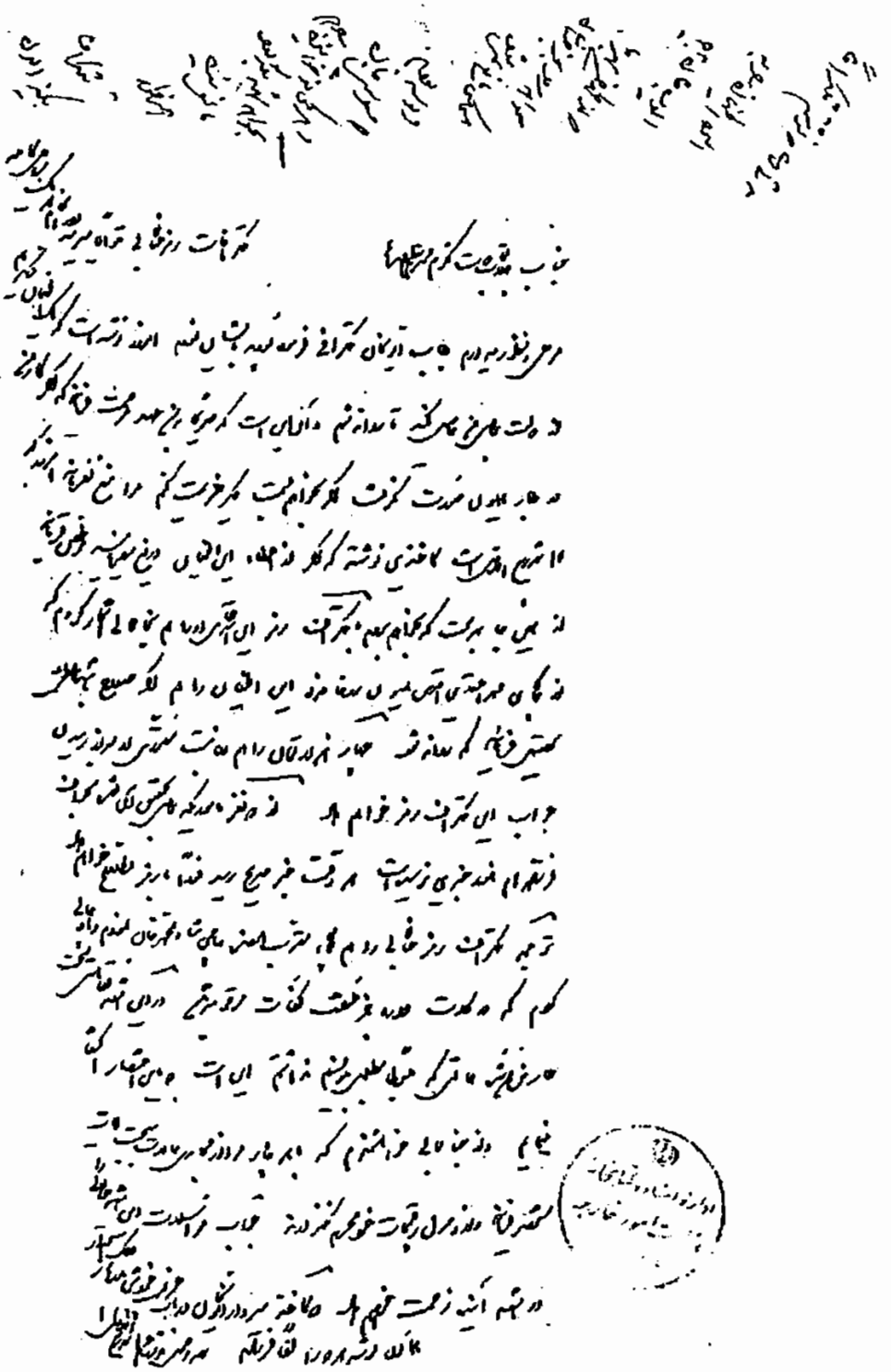
نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب				اطلاعات
		روز	ساعت	دقیقه		
حواب ۴۲	ورقات	۳	۲	۱۰	معرار ظهر	

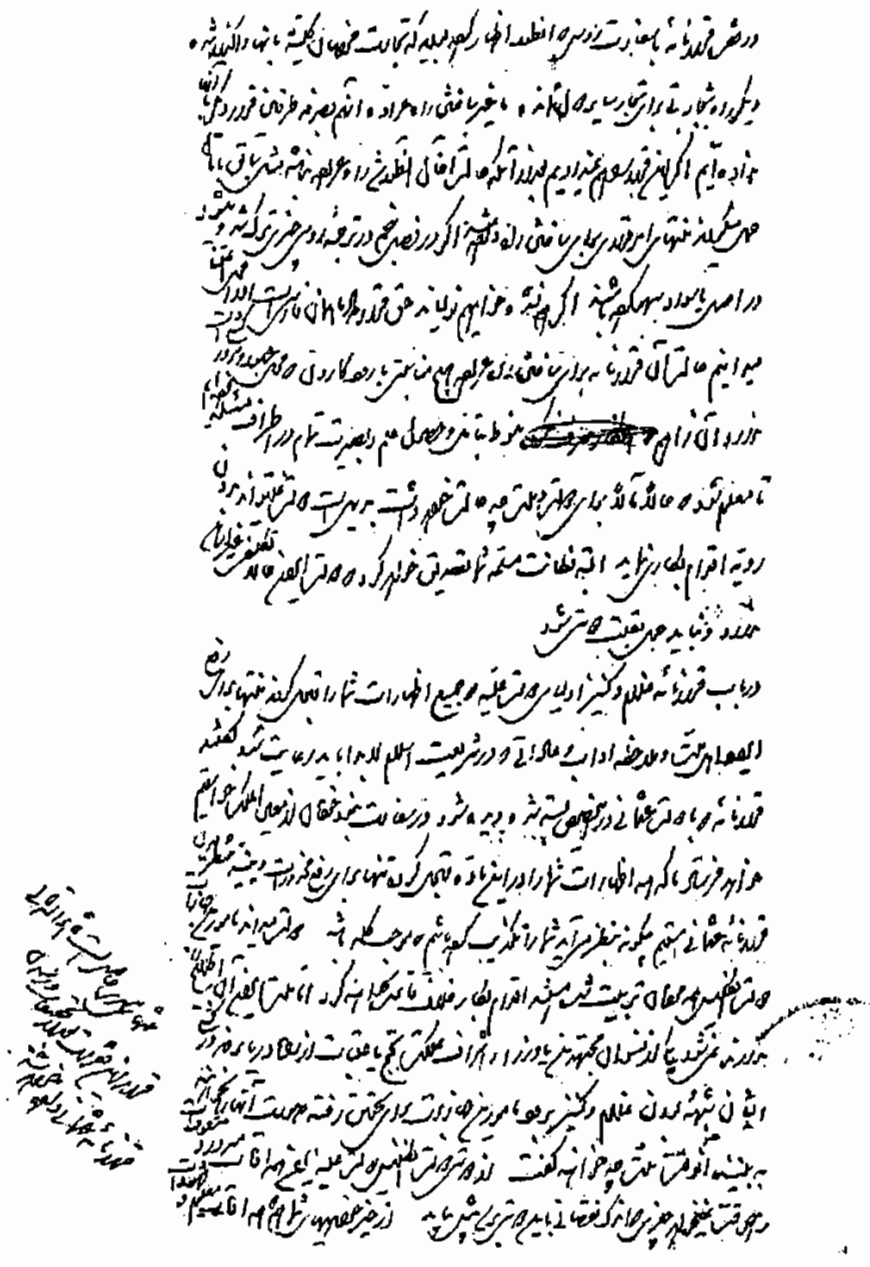
حضرت اصبح اکرم افخم اعظم آقای [illegible] وارد این چند روز خاصه بعد از تشرف حضور انجا [illegible] بعد نسبت بسرور و رایوشان بعمل آمد و از هر جهت کسری منصف مشروح کردیم اخر جواب بر وارد این شد که من با سید محترم سابق پناه مرحمت و ولیعهد بنگان اعلیحضرت اقدس همایونی شاهنشاه اسلام روحنا فداه [illegible] از رفتن طهران فعلم متوحش است و باصرار نخواهم رفت صحیح بود که در خارج مشهد بمانند بهتر بود با همراهان در انجا بنشینیم هرقسم اطمینان میدهم که ابدا از برای ما نسبت با افغانستان اقدامی نخواهد شد نصف معوز را که قرار توقف کند خارج راه کابل در منزلهای هزار تومان خرج دارد حرفی ندارم بنان خواهد گذران بسیکند که کسر وجه تمام مطلع نشود و هرگاه مراجعت فرمودند با هم بیکدیگر و همراهان مرا خواهند فرمود که زودتر [illegible]

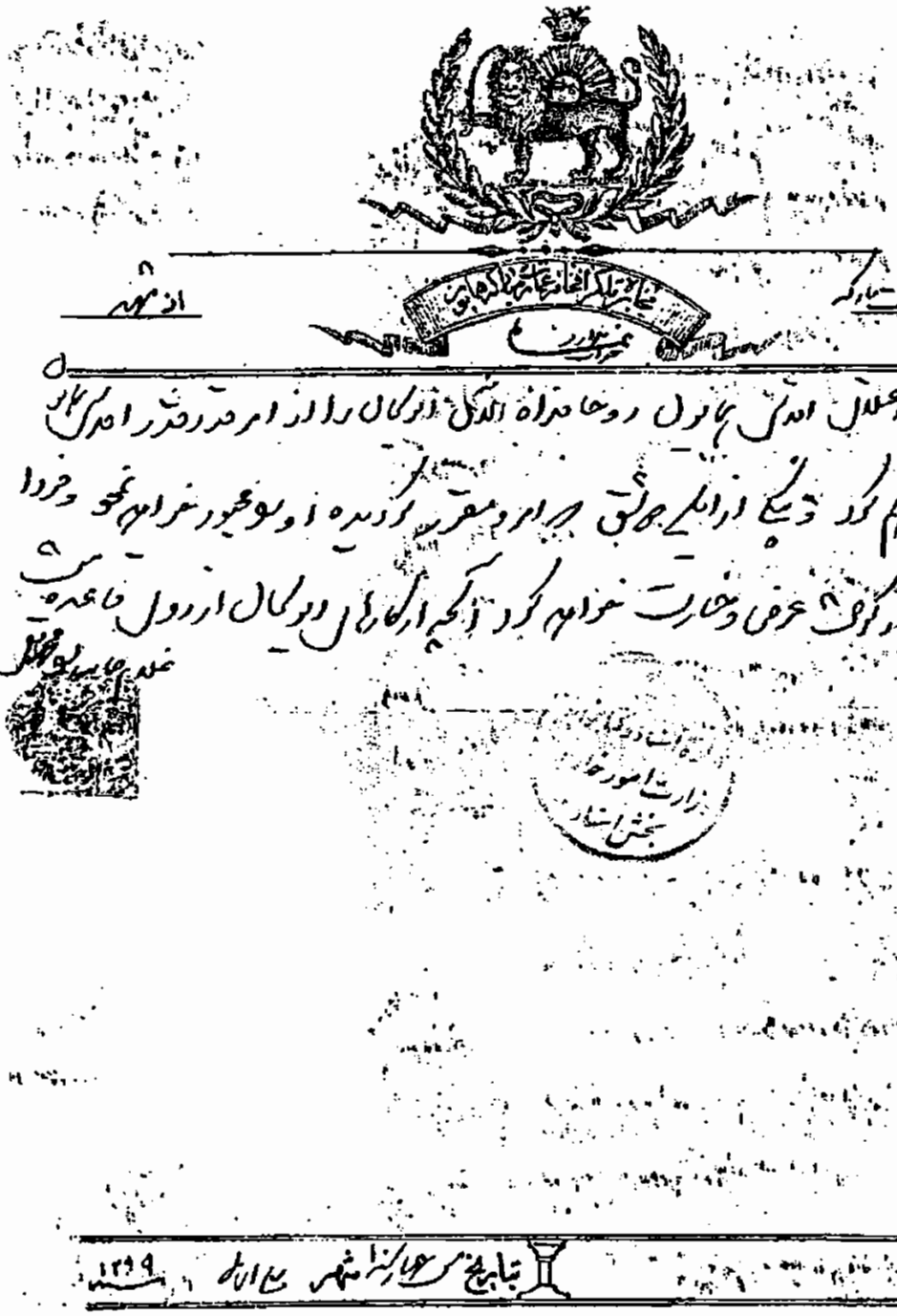
بواسطه تلگرافخانه — گرفته شد — کیفیت مطلب

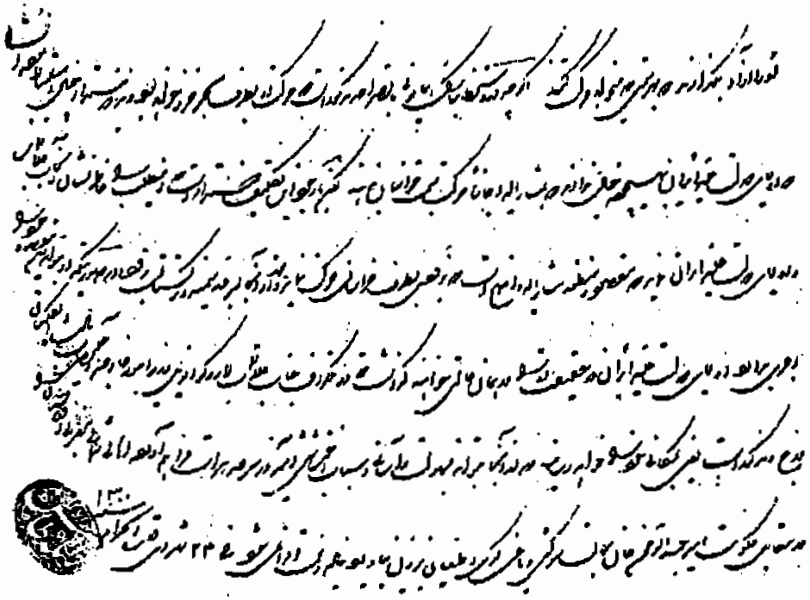
تاریخ [illegible] — معرار ظهر

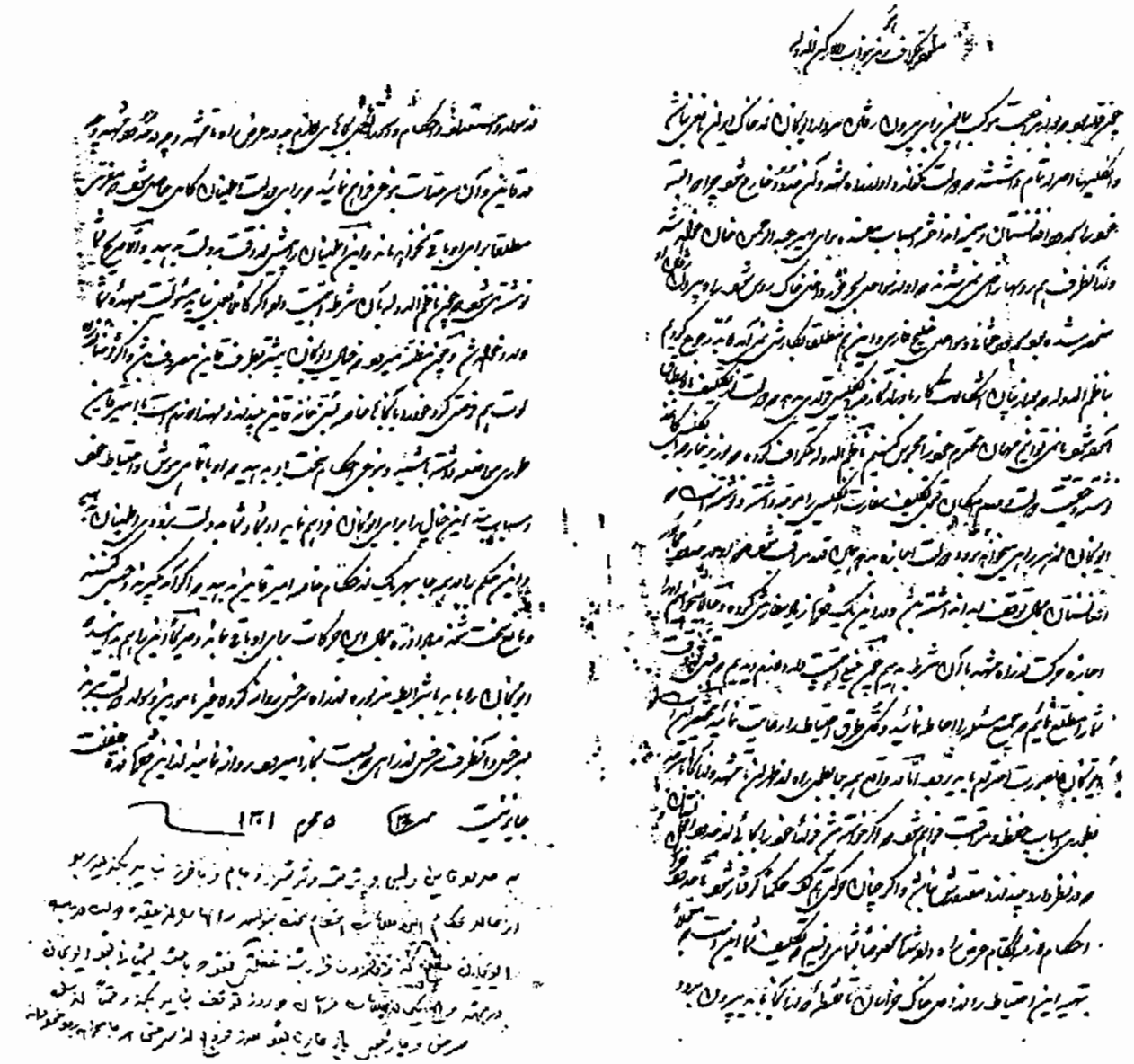


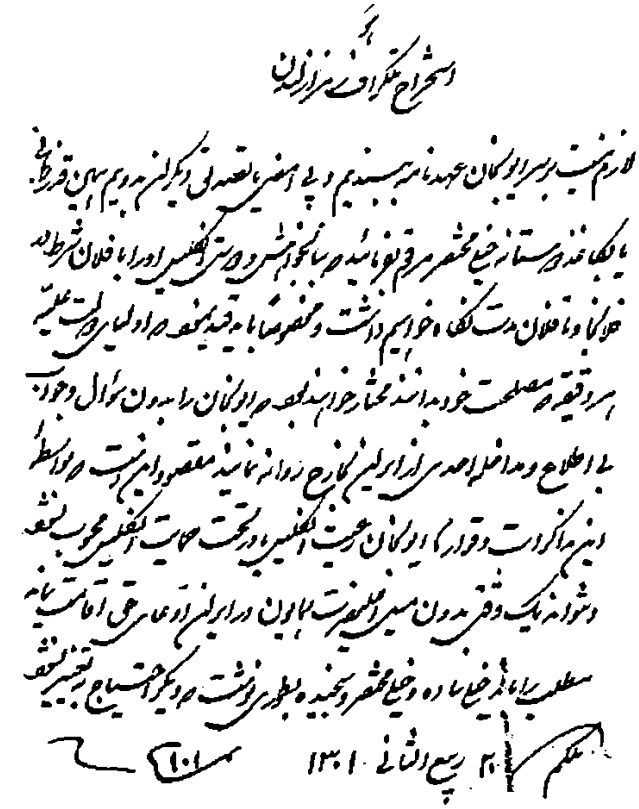


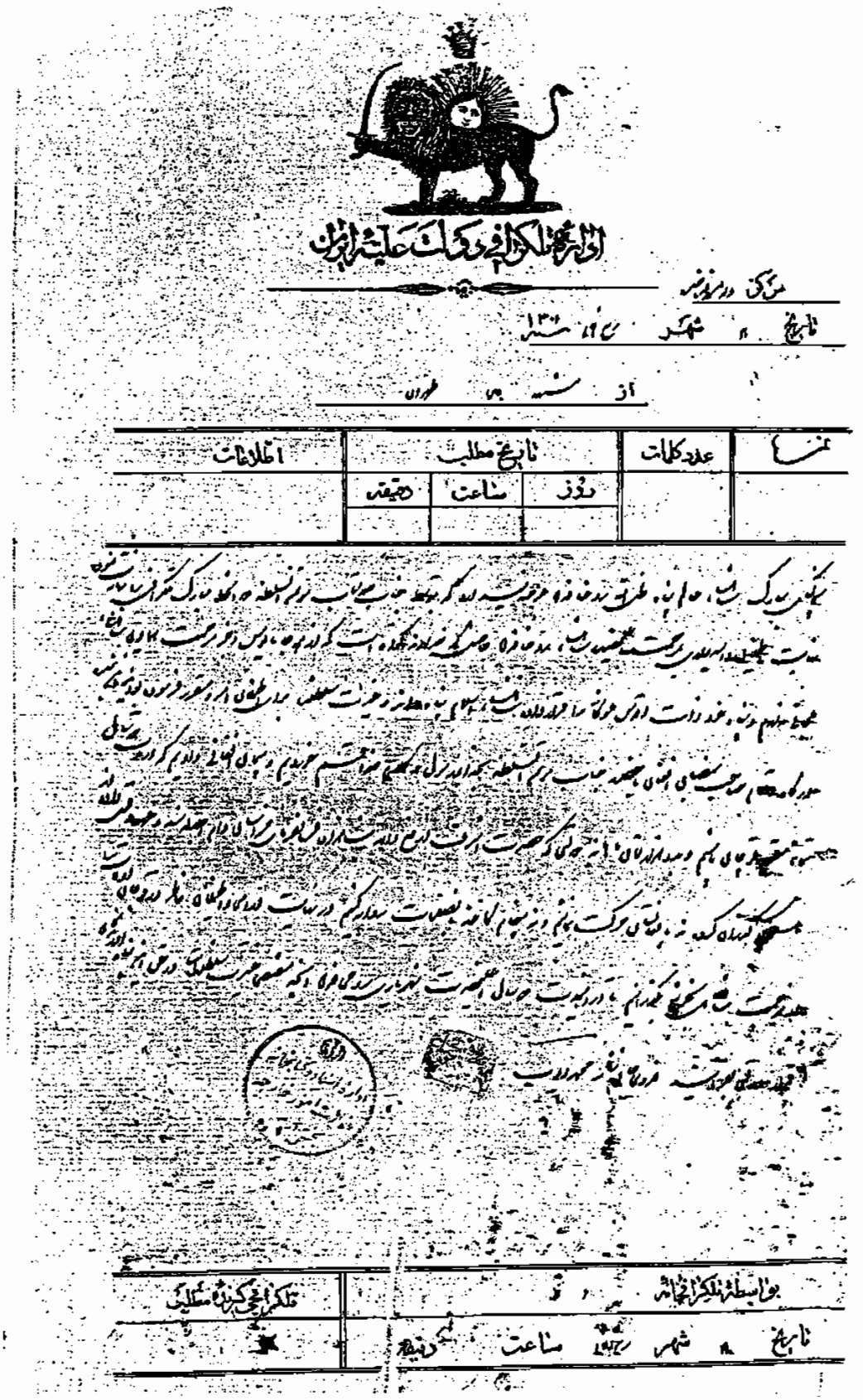












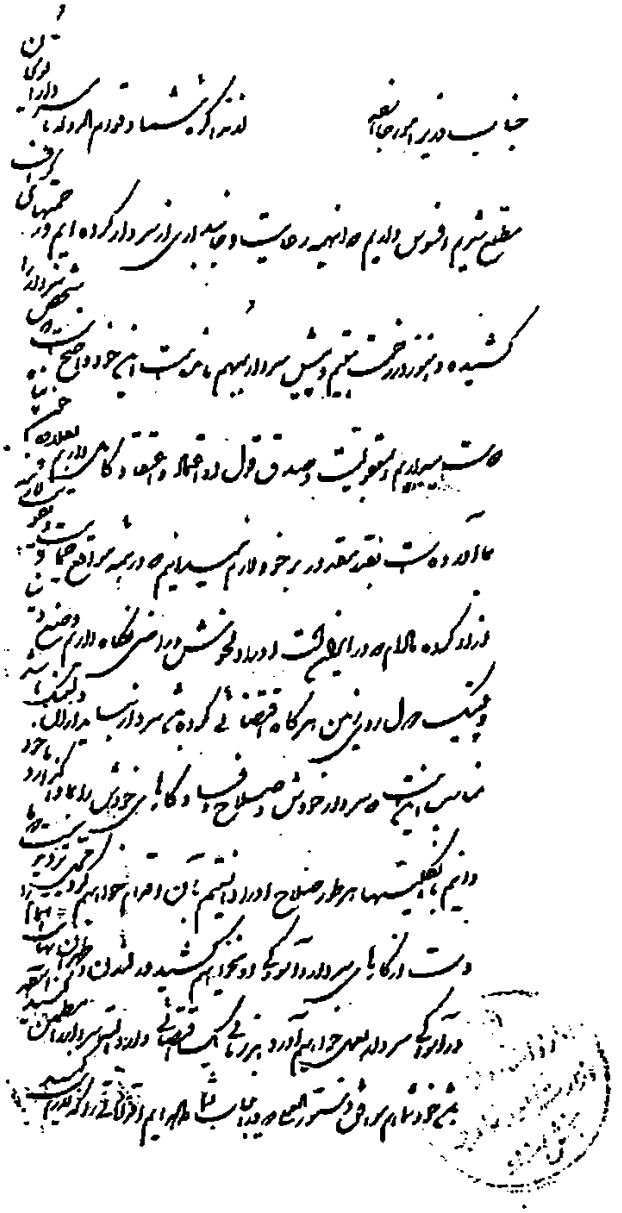
اداره تلگرافی دولت علیه ایران

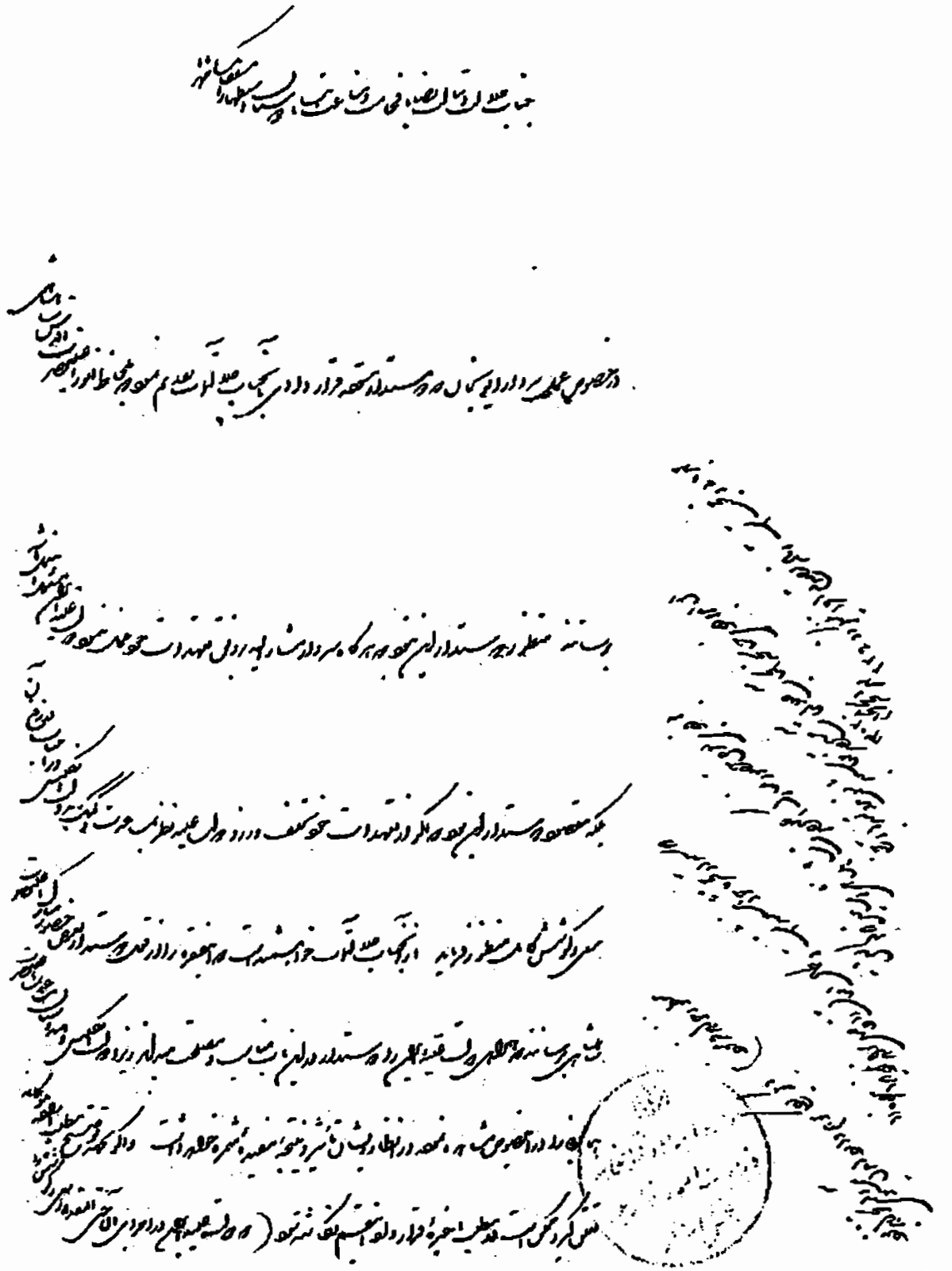
نمره	عدد کلمات	تاریخ مطلب			اطلاعات
		روز	ساعت	دقیقه	

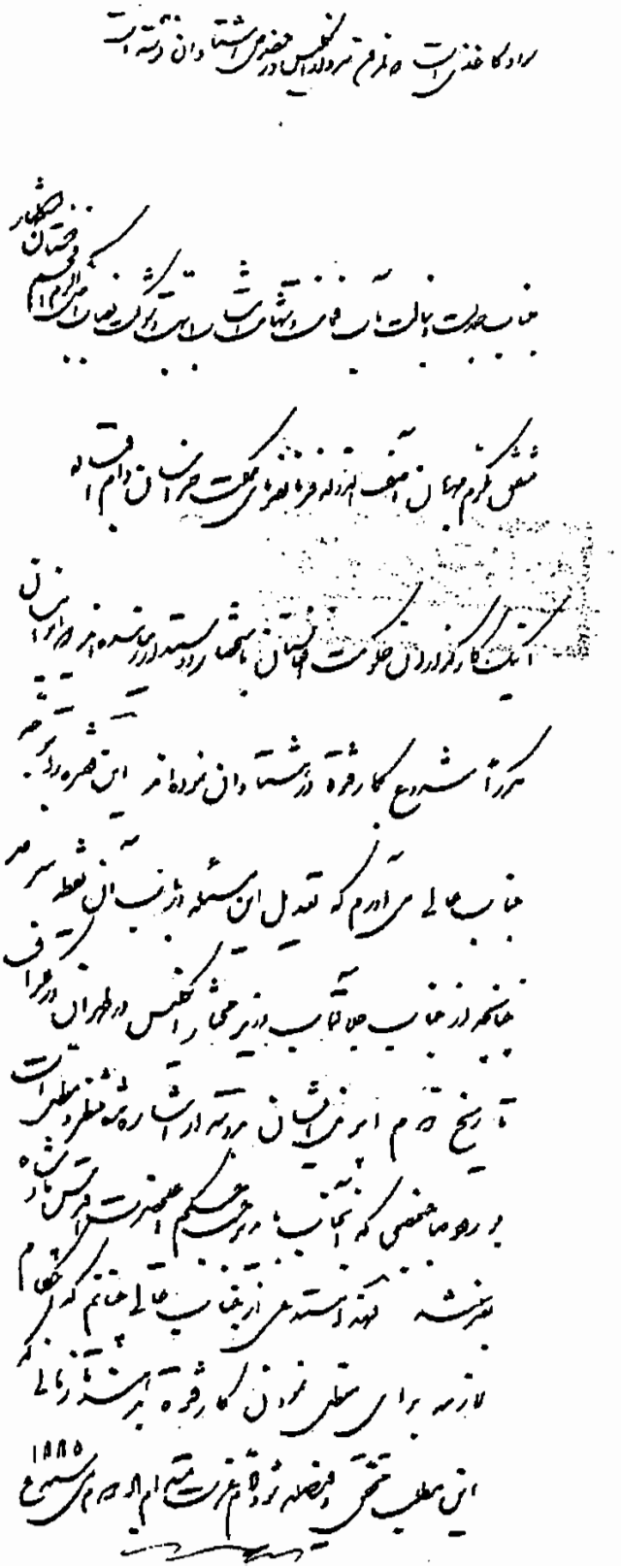
بواسطه تلگرافخانه ... تا ...

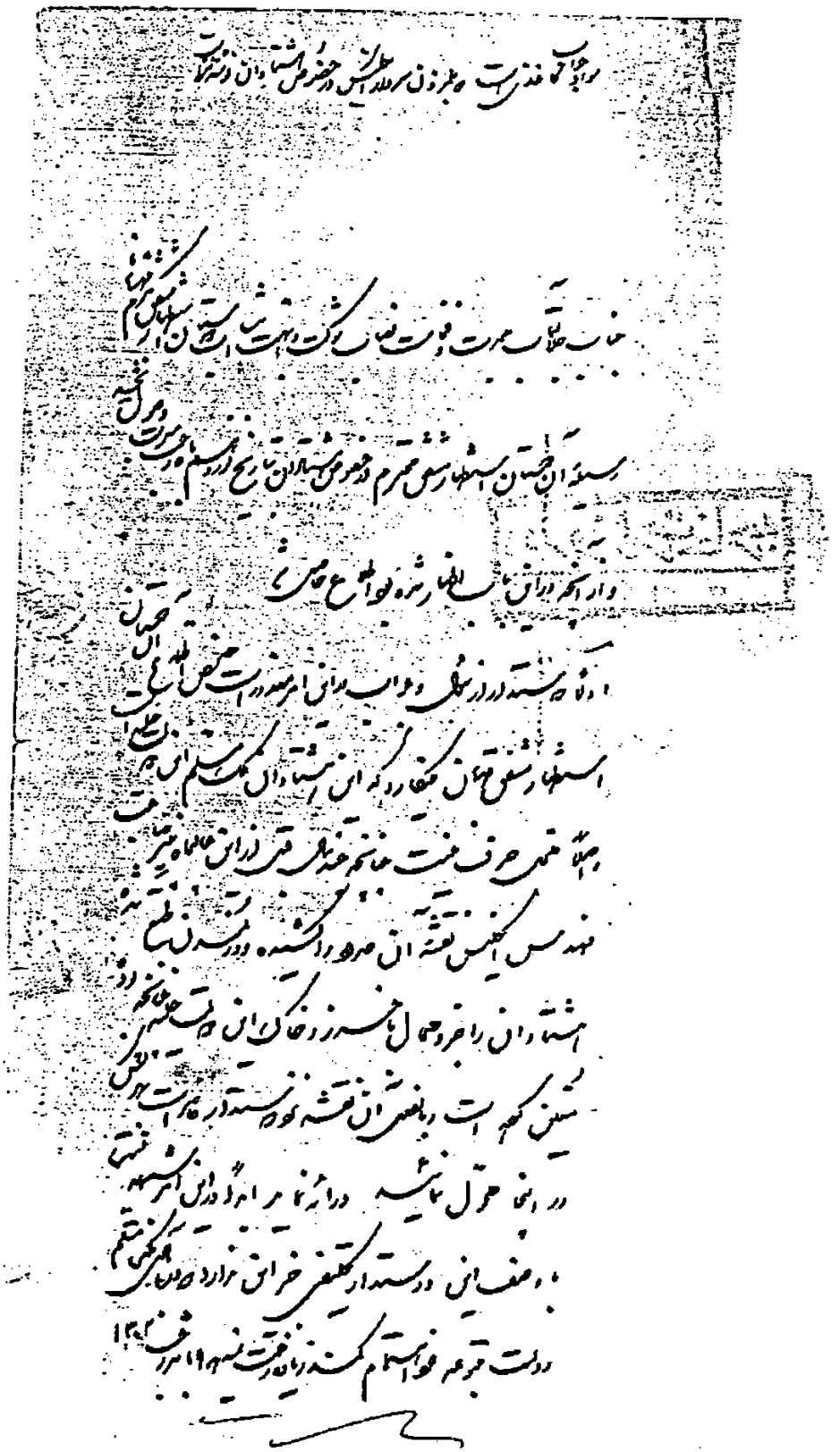
تاریخ ... شهر ... ۱۳۰۲ ساعت ... دقیقه

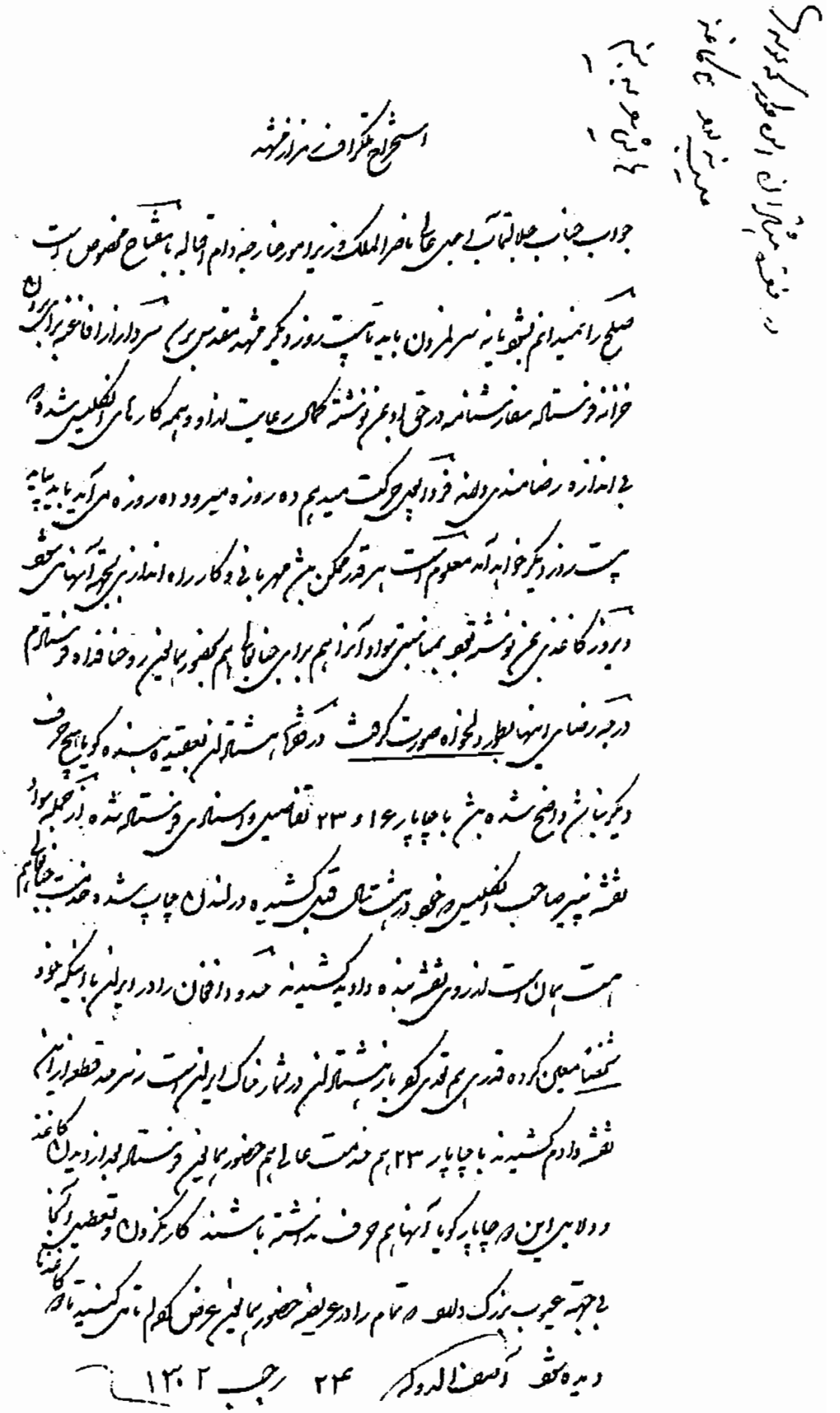
تلگراف مخابره مطلب

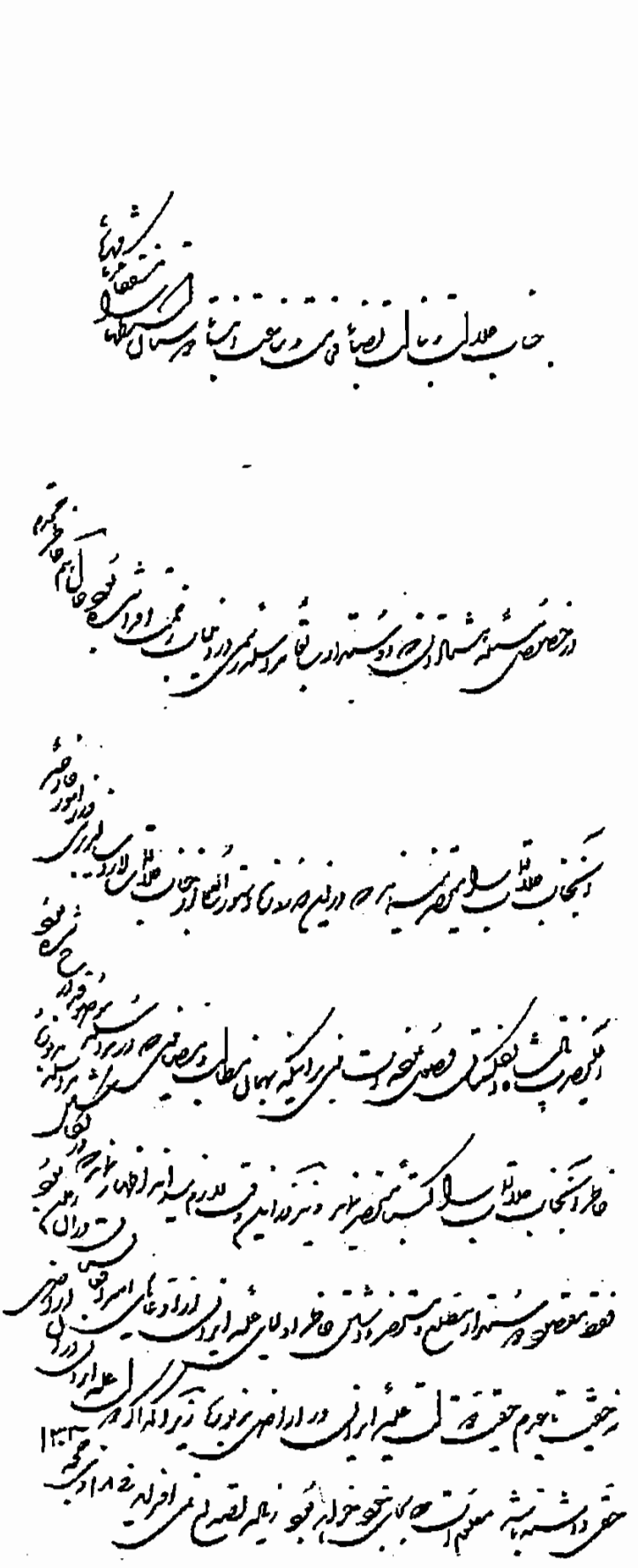












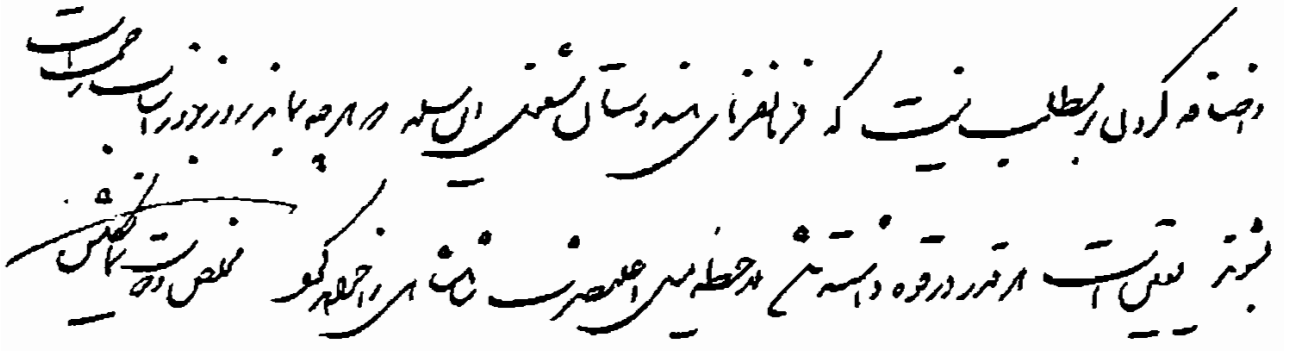


وزارت امور خارجه
مورخه شهر
سنه ۱۳۰
نمره

محرمانه

جناب مستطاب اجلی اشرف

خیلی مایلم در خصوص مذاکرات دیروز خاطر مبارک را مطلع نمایم
که خیالات ایشان تغییر نکند. خیالات شخصی خارج از دو یک از سه عنوان نیست که عرض میکنم
انچه از مذاکرات وزارت بلژیک معلوم میشود این است که
ولی شخصا میگویم اگر چه اطلاعات زیاد در باب این قضیه ندارم
ولکن میدانم که در این خصوص دولت بلژیک
در حق دولت ایران میکوشد بهتر این است که این مسئله را تمام کنیم و دیگر در این باب با بلژیک
طرفین یعنی ایران و بلژیک را کاملا راضی نگاه دارد. اگر چه هیچ اقدامی نمیکرد و دولت بلژیک
اگر چه این مسئله بسیار بسیار مهم است از طرف ثالث راضی نیست و دولت بلژیک
طرف ثالث حکم میکرد که دولت بلژیک
مساعی جمیله خود را بکار برد که
دولت بلژیک و دولت ایران
بیکدیگر نزدیک شوند و
دولت بلژیک
دولت ایران
دولت بلژیک



Ce Jeudi soir
le 27 janvier 1887.

Chère Altesse,

J'ai bien pensé sur la instruction que Sa Majesté vient d'envoyer au Prince Ferouk au sujet de Hachtadan. J'apprécie complètement les sentiments de Sa Majesté en vue de l'incursion récente des Afghans: mais je crains fort que les ordres donnés au Gouverneur Général paraissent mener à une collision. Vous savez, sans doute, que tout différend entre la Perse et l'Afghanistan doit être, par Article VI du Traité de 1857,

aux bons offices du Gouvt Britannique,
et je pense qu'il serait mieux d'attendre
la réponse du Gouvt des Indes avant de
prendre des mesures qui pourraient
amener à des conséquences les plus
fâcheuses.

Je prie donc respectueusement Sa
Majesté de daigner rappeler les ordres
qui ont été envoyés, et d'attendre la
réponse du Vicerai.

Je ne désire nullement justifier
l'action des Affghans ni préjuger la

Question générale de Hambourg ; et j'espère
que Sa Majesté aura assez de confiance dans
les sentiments d'équité et d'amitié de mon
Gouvt pour vouloir bien attendre encore
quelques jours.

Sa Majesté est trop haut placée dans
l'estime de mon Gouvt et du monde pour qu'un
acte intempestif de quelques autorités subalternes
pourrait nuire en aucune sorte à ce
prestige dont Elle jouit à si juste titre.

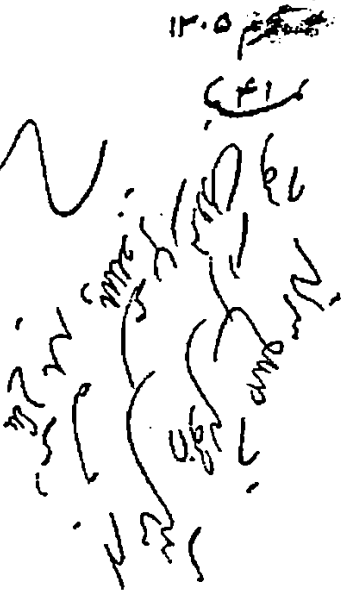
Je crois pouvoir soumettre cette
lettre à Sa Majesté que j'ai le Français n'ayant
pas de traducteur à ma disposition.

Votre très devoué

Alexandre

ترجمه کاغذ شارژدافر انگلیس ۲۷ ژانویه ۱۸۸۷

جناب مستطاب اشرف امجد بعد از دعوات تمام و خلوص مرسوم الصدع و اعلام میدارد
همایونی شرفه بعد از دریافت مشارالیه دلعوانه زحمت افزای خاطر جناب مستطاب اشرف
میشوم و اقرار دارم بر آنچه خاطر همایونی متفرع گردیده لهذا از این حرکت آقوی افغان دلی
از لش میترسم و هیچ دستور العملی مرور منجر بیک نزاع نگشته البته خاطر انجناب مستطاب
مسبوق است که بر وفق عهدنامه ۱۸۵۷ در فصل ششم قید شده که هر دو قشون از اوطاق
فیمابین ایران و افغان لشکری نگشوده باید طرفین بر سبیل خیرخواهانه دولت انگلیس رجوع
نمایند پس با عقل من بهتر آنست حکمی که شیخ الاسلام مصدر است بکنند تا جواب اسلامبول
بر سد با ادب تمام از حضور همایونی مستدعی است مقرر نگشته کارگذاران خودشان
دست بکاری نزنند تا جواب فرمانفرمای هندوستان بر سد و انجناب البته صلاح
تمایند که من قصد بر این حرکت افغان که داشته باشم و اینکه بگویم در مسلک
محق هستند و امیدوارم که اعلیحضرت شاهنشاهی ما آن اعتماد کامل که بانصاف
و مروت دولت انگلیس دارند مرحمت و لطف چند روزی دست نگاه خواهند داشت
تا بعرض رسانیده اعلیحضرت شاهنشاهی در نزد اولیای دولت انگلیس بالا تر از این
در این حرکت زشت چند نفر افغان بر آنند بکنه شوکت آن شاهنشاه عالم
جای حقیقی آن پادشاه است وارد آورد از انجناب مستطاب اشرف
امجد ممنونم که این کاغذ مرا از انجناب مستدعی اند بفرانسه نوشتم بعرض حضور
همایونی برسانید مخلص واقعی تالبوت



۱۳۰۵

۴۱

تصدقت شوم جناب اکلیل جلالت کرمی محبت دارم معهذا

۲۰ محرم ۱۳۰۵
(۴۳)

تصدق قربانت شوم فدوی بملاحظه اینکه مسئله تخلی حدود و فیما بین جزء مهمات از جمله

مواد بدیهیه است که لکارستاد این باب نشود موجب مفاسد عمده و مورد بکدورت خاطر

کاملهم میتواند شود خیلی مناسب بنظر داعی میاید است که مسئله تخلی چار صد سوار

مراتبی در رودبار آنها را که بموجب تحریرات خودشان هم تخلی آنها تا سنجان بحدود خاک

خوف و هم اجازت حکومت هرات تخلی آنها تا داخله خوافی قانیات محقق

دانایت بجهة اهمیت زیاد بدهد که موجب ستدراه بی بجا مرافغه گردیده نظر ان

واقع نشده جالب جزم اهمیت عدد و بقا و ثبات مصافات جانبین نبود حس تخلی

مزبور بعدم از نتایج بد رضیه گذشتن تخلی سابق افاغنه میباشد که رسال قبل در بادغیس

همشاران چند نفر سوار آنها بهشتاران گذشته مقتدی کارکنان حکمرانی خراسان را

از انجا عقب بیرون کردند و بسبب عدم موافقت لشکلیس حرکت عسکریه از مطالبه

رضیه آن سکوت یا اغماض نرود بهمین جهة فقره تخلی سوار و رسالها اهمیت داده

بجزال ناکلین اظهار و ضمنا فرمودم رضیه آزادم اشعار کرده سواد آنرا در ضمن عرایض قبل

ارسال حضور مبارک نموده است چون جزال مشارالیه بعنوان اینکه گویا افاغنه حرکت

میرد درویش علیخان رفته که در تعاقب ایوبخان تا رسیدن سوار و رساله مراتبی دیگر

قبض تسلیم ایوبخان بدست آنها تا موقع کلنه منورقه بود بنا بسبقت تخلی حدود

معدود داشته نظیره بکلی تخلی خودشان اتخاذ نموده اند جواب در بغدادی نوشته بود

و حال انکه لکارستاد درویش علیخان در تعاقب مشارالیه از حدود خود نگذشت چون افاغنه

کسی در سر حد نداشتند ایوبخانی و اهل خاک افغانستان کهیه بکمال آزادی و آسودگی حرکت

کرده سراز جایی درمیآورد که خیالیه اند حالت اسارت حاضر افغانستان بکمال رسیده

و شکایت حرکت لشکلیس در بین نباشد تا کجا؟ میکشیده بنیر جایی آنقدر است که اگر نه

تخلی مشارالیه جان فشانی دشمنان همه جور حسن خدمتی بیکه محسوب نشود فو

بتخلی و اسباب شکایت علیهذا فدوی مجبورا جوابی بجزال نوشته انکه نه سپهسالار

را کرده سواد مراسله او و خودم را یک لفافه تقدیم نمایم حالا که مصلحت در

تعاقب بی نشده بود بنا عنوان تعاقب نشود و الله فلان الله مرا لازم مطاع

سواد مراسله جزال اکلین مورخ ۲ محرم در جواب مراسله سابقه مندرج است

در فقره مراحلات شریفه مورخه دیروزه و امروزه در باب موجودگی سپاه افغان
بمقام فرزنه و تا بالاشرف وصحبتهای خجسته جواب رخصت افزا شفوه میرزا ایک
درستدار که بمقام تا بالا کلبی گرانی مشتاران مقررات اخبار میدهد از جمیع سواران
افغان بتاریخ یوم سه شنبه ۲۰ سمبر ۸۸۷ مطابق ۹ محرم الحرام ۳۰۵ اگر شش روز
قبل شفوه بکمپان مراجعت کمپ لنر نیز کلبی یادآوری شفوه مکرم رخصت میدهد چنین
سواران عالیجاه میرزا درویش علیخان معیت سردار ایوبخان تحقیق حدود کرده داخل علاقه
غوریان شده نه کویا در هیچ کار اول آنها سبقت کمپ و افغانها لا نظیر
بدست آمد رنامه رخصت است

سواد مراسله جوابیه فروری بجزال اکلین مورخه ۹ محرم ۳۰۵

مراسله جوابیه انجناب مورخه ۷ محرم ۳۰۵ شرف وصول بخشیده از اینکه اخطار امر قوم داشته
(چون سواران عالیجاه میرزا درویشعلیخان معیت سردار ایوبخان تحقیق حدود کرده داخل علاقه
غوریان شده نه کویا در هیچ کار اول آنها سبقت کمپ و افغانها نظیر بدست آمد)
فرموده رخصت افزا مرقوم که پر واضح است لکر سواران میرزا درویشعلیخان سردار ایوبخان
در سرحد غوریان بحال خود واکذاشته رکاب تعاقب مینمودند در نظر افاغنه و انجناب
فوق العاده مستحق مؤاخذه میشدند نه بر هیچ لکر و افغانها غنیمت آنها را برای
تحفظ خودشان بناک اطمینان طرف قیاس تصور نمینمودند معاکه خطه بعید نه مقابله
و بهمین جهت جاری آنکو خطه داشت در زیارتنامه تاسف در ستدار و انجناب شفوه رابطه

یادداشت تعارف دربار انگلیس درباره مسئله
۱۳۰۵ سنه
و مورخه خارجه مورخه ۱۳ شهریور الی ۱۸
مطابق ۲۸ ذی سپتمبر ۱۸۸۷

یادداشت

یادداشت وزارت جلیله امور خارجه مورخه ۱۲ ... دیم شهر حالی واصل تحقق از طرف اعلیحضرت همایونی ارواحنا فداه از قرار حالی مرقوم افتخار دارند

از اخبار شمالی غرب ... یادداشت

تعارف دولت علیه ایران به افغانستان جواباً تصدیع اخراج سفیر دولت علیه دولت افغانستان از طرف اعلیحضرت همایونی ارواحنا فداه ایران

در هر حال شاهزادگان عالیشان ... نمی‌شمرد و جنرال مکفرسن از طرف دولت ... مورد و ایشان دولت ... اخراج

... نخواهد کرد ... جنرال مکفرسن ... جنرال تعریف الله حاضر جواب ... ایران

سواد عرضی است از مرحوم حاجی بهمن اعلی حضرت قبولیات علاء نجاح و جزو و حواشی و رسید

تاریخ ۱۵ ذی قعده ۱۳۰۵

محرمانه عرض می کنم نسخه خوشنویسی آقا رضا قزوینی که بهمین اسم
گفته شوکت الدین خان که اینها خانک افغان است خبری که می کنند بهدر
خواهد رفت اگر خواهشی خیلی محرمانه است که بعد از چند روز دیگر
قراره جمعیتی از طرف افغان بآنجا داخل شده فعلا دفعتاً یا تصرف کنند
یا عمده دکاکین آنجا را خراب کرده اند البته دست
نسخه اشتاد آن محتاج به تحقیقات در سیه کهای مازندران خواهد شد
واضح است که اگر افغان اینجا دفعه نیز اینچه جسارتی نکنند و کسی
به آنجا نرفته امروز ده نفر اینجا اقدامات را در استعداد خطر مرتفع
خراسان و ولایات در هر نقطه از نقاط وقت مدخو بلکه متدرجاً
در دو داخل مدخو نیز خواهد کرد و البته تکلیف حرکت محله است
که قبل از وقت تعلیمات لازمه از مرکز اصلا تحصیل نمایند تا بعد از وقوع
یا بهمان پذیرائی تجاوزین دچار تحیر نباشند حاضر باشند در صورت

صندوق کبری نیز مهیا و مرتب داشته باشند که اگر اراده قضا بقوت تلگرافی
و دفع تخطی لکار برده نداشت بازیابی و برای حفظ حقوق جزئی
بعلت تلفاتی خودشان حقوق کلیه دیگران را هم فدای آن ننمایند از اینجا است
که فرمان همایون صادر شد که نوکر و دولت اینجا بلکات خیلی منظم و بیدار و حاضر
خدمت باشند و البته با اینجا اوضاعی هر لحظه تازه شود و شیوع خیلی محتاج
زیاد کردن قوت عسکریه اینجا خواهد شد بعد البته مهرگان و اعتکاف
و قبل از وقت تعلیمات لازمه را در حق تمامی اینجا متقابله عالیات
محله تحصیل و لوازم آنرا ترتیب خواهند فرمود و باقی از کسی الدباسلام

(در حاشیه این نوشته مطلع خاطر مبارک خواهد بود که بعد از رفتن تلگرافی
اینجا اوضاع آینده از این نقطه سرحدیه را مرحوم اعظم الملک ایروانی تحریر نموده
کرده و آنچه لازم بعرض بوده بعرض رسانده بعد است در اینجا اوضاع دائمی
جلوگیری شده باز دو نوع زنده سرحدیه شد که فوق به همین
باز اید تا بیدات خداوند رحمت کند و اتفاقات
محله آنچه را جلوگیری کرد البته تلگراف خواهد نوشت)

نصف قسمت سوم — رقیمجات سابقه مورخه ۲۱ و ۲۲ در فقره زیارت سنجدک تقصیل کارش

[illegible] عرضه میدارم مجدداً عرض کرده ام تا وقت تکلیف خیال ما کلین چنین
[illegible] فقره دیگر از حضور مجلس بکنم و لیکن فقره خواهش لاجیه خود دهی کرده فقره دوم را دعای
[illegible] این فقره را پرداخت کنم ما کلین هم در مجلس بیانیه بگوید که دات کرمه و فرزنده و غنه را که افغانه دعای
[illegible] مستاجران کهور فقره دهی عمده مزبور نیست فقره دوم بشرط اینکه صورت لاجیه حضرات تحقیق در جواب
[illegible] لاجیه اولی فقره دوم نوشته اند بفقره دوم عمده صورت موافقتر اظهار نخواهد بود مشارالیه از دادن صورت لاجیه
[illegible] مضایقه نموده فقره دوم تکلیف پرداخت لاقبول نموده مشارالیه بعد از گفتگو با حضرات منزل فقره دوم را
[illegible] اظهار نموده گفته افغانه باخراج فقره خواهد از لاجیه اظهار ما کلین نخواهد بود و تاکید کرده اند در برای اینکه مورد سخت
[illegible] نشوند بحکومت استیذان نموده اند تا سه روز دیگر جواب میرسد چهارشنبه ششم ما
[illegible] طرفین از همسایه بمنزل خود دعوت نموده همسایه اظهار نخواهد که کلکو طرفین مناسب میدانند برای رفع نزاع
[illegible] که باهم مستاجران دریان است یا هیچ صدی نویسند فقط بنویسند منابع آب بند نوراب یا لکوصدی
[illegible] بنویسند صدو دو ازده آنقدر اسم بنویسند رشته گفتگو مختصر و بایی نمره دکوه کدایا نمبر طاق
[illegible] جوتا و آب خیرکان نوراب غربا و کوه سنجدک نماند لکن چون ما کلین تکلیف عنا اظهار مرتبا عده و مطالب
[illegible] صدو دهمی نزاع بنظر نرسید ولی در حقیقت برای دولت علیه مهایب زیاد است فقره برای اینکه
[illegible] برچیده حضرات باین تمهید مسبوق و باطنا متفقند با خیر فقره سکوت کرد و خوشا این قسم رفع اصطلاح
[illegible] جنابزرگ عدم تکلین نمود فقره ما نقدر اظهار است او را غنیمت دانسته گفتم ما هیچ یک از
[illegible] تکلیف نداریم قبحه کنیم زیرا برای رفع نزاع فقط نمره صدی گفته صدو دو ازده باقی لاکه شما

خاک دولت علیه است و حقیقتاً هم اینطور است لکن حدود سالی آنقدر مثلاً تغییر داده بنویسیم کوه سنجدک است
چون مأمورین افغان مستاجران لاعلاج بعنوان اینکه خاک بهرات و جزو کوسان نمیباشد ادعا کرده مأمورین حضرات
کوه سنجدک لاحد سالی مستاجران قرار دادن نمیدهند بالکه حدود کوسان را تا سنجدک اعتراف نموده ولی
از سنجدک بسمت مستاجران لاحدی نزاع میدانم و چنانکه چنین نیست از کوسان تا سنجدک هم بر دو دم
از همین بسیه دشت و غاردون (یا دغارد) و غیره فاصله است که اراضی مزروعه تماماً جزو باخرز بالکه
خلق ایران است در اینصورت نتیجه چنین میشود که بنده برای سکه کردن مسئله نسبیه مستاجران قطعه بزرگی
از خاک ایران لاعلاج نقد از دست بدهم چنانکه یکی از دلایلی در مجلس برای رد ادعای افغانه
در حق مستاجران همین خواهد بود که ادعای آنها باسم کوسان بسبب جاری بودن از همین سایره باخرز شباهت
ادعای یک کلوخی خواهد بود همچنین تمهید مستاجران باسم منابع آب کال نوراب نیز خالی از هیچ خدشه
نیست ولی لکوایشان را باسم تابعیت کوسان ادعا کرده باسم تابعیت غوریان ادعا نمایند
مضایقه از تمدید سایر جهات نخواهم نمود در همین کشم با حضور یکدیگر لکوچه محرمانه هم باز جرئت نکنیم
بعقاری نمیرانیم بهتر اینکه تنها تنها گفتگو نمایند حضرات برخواسته رفتند و فردا بیانیه فقره دوم
با ما کلین منفرداً گفتگو کردم باز همین تکلیف را کردم گفت اسناد آنها کو باسم کوسان است
راضی بهیچ تکلیف نمیتوانند تا بعد از این چه طرحی تازه طلوع کند الله موالله عالم مطلع

۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۰۵
۲۰۹

محرمانه

نمره قرم

جناب جلالتمآب در ضمن تکلیف تحریر دوستانه که درباب تسویه تمام نزاع مستادان بطرفین اظهار میفرمود معایب آن برای انگلیس تنها راجع بطرف شمالی و تصنیع حقوق دولت علیه در حق دشت وغارو پاریز نیست بلکه راجع بسمت جنوب و وسیله مفتوح دادن یک باب تازه برای ادعاهای بی اساس و خوشآیند و اتیه است که هر سه از مزایع مسلمه خوانف و برجسب حقیقت تمام مستادان است (در ضمن عوض این بانگاه منع قولی از کار کردن عملیات در اینجا در ضمن عریضه ۱۵ ذی قعده عرض شده است) رزاندوی در ضمن لایحه خود تا حدی جزو بی مستادان بود نوشته ام خاک ایران است لکه آزاد موقوف کرده مثلا بنویسیم کوه طغارک و کدایانه است م ذکری از حکمیت بالفعل در سمت جنوب لازم نخواهد بود دوم بسبب اینکه سمت جنوب کوه طغارک و کدایانه مزایع تلذه خوشآیند و غیره است در معنی یک باب طلب منازعی از جولگه مستادان به جولگه خوشآیند و مفتوح خواهد بود که هم تمهید راه ادعای افاغنه در حق خوشآیند بشود و هم لکه در حکمیت مستادان بخواهند خط حدود تکلیف کنند آنرا بکوه طغارک و کدایانه برسانند هر بتوانند در قدم ثانی که ادعای افاغنه در حق خوشآیند پیش نهاد خواهش بازبعنوان حکمیت طوری حرکت بدهند مطابق مقصود خودشان باشد همین قدر درآت بعینها در صورت اجتنابش نیز متصور است بهرحال از این تمهیدات چنین استنباط میشود مقصود اصلی بطرف نامزن یک قطعه اراضی وسیعه در مابین الیزه افغان الله الصمد ازحد هریرود تا ایستان است تا حقیقت نفس الامری اقتضا برای مبارکچه باشد الله

۹ محرم الحرام ۱۳۰۵
۲۱۲

نسخه ثانی

بعد از آنکه عرض این مامور افغان در باب خوشنود و مهیج افکار طرفین گردید فقره ی میرزا محمد علیخان مرتب مهندس را دایر نمود که آنها را برای تعیین دیده نقشه آنها برداشته ضمیمه خریطه مشتاد ان نماید که حدود و علامات ثلاثه تا تمکار و دیناراباد خواف با تمام حوالی و اطراف لازمه در مدنظر بوده هم در مسئله مشتاقان دهم در مسئله دشت و غار و دکا فرقه و غیره که من بعد بهتره رجوع لازم خواهد شد آیا این نقشه نما انها را بعلاوه اطلاعات سابقه خود بواسطه اطلاعات جدیده حضوری بحکام وقت تمام کرده بصحوب غلام مخصوص با رجوع فوری فرستاده میشود که بواسطه کارگذاری عرض امر تسلیم پوسته شده بخواست خدا سالما بوزارت جلیله برسد امر امر اعلی مطاع

[illegible]

اطلاعات سرحدیه باخرز و خواف که راجع بهشتادان و خوشابه و غیره است

نقشه که الیفاد وزیر مختار انگلیس از حدود سرحد ایران و افغان و وضع صحرای هشتادان را

از طرف مشرق نسبت بکوسان و غوریان و از طرف مغرب نسبت بقراه آب کرمه و فرزه

و کراست و کوه لاد و ابقه و غیره که در شکوه میانولایت باخرز نامیده میشود و از طرف

جنوب نسبت بکوه تفارک و کدلاینه یا (کدونه) و از طرف شمال بدفارد ان

و قراه آب کاریز و تایباد و فریان لاد و خرو پائین ولایت باخرز را کما ینبغی حاکی است

خرابه های قارد می و خنه قلعه خرابه دیگر که نزدیک آن رشته جلدی خرابه سوراب

و رشته قلعه خرابه نزدیک بآن و تیرگشت نیز همه پائین ولایت باخرز گفته میشود

وضع طبیعی این صحرا بخوبی از روی نقشه معلوم میشود و طبیعت می خود حکم مسکنه صحرا

تا قله کوههای سنگ دختر و یال خرد آبریزشان از دره شوراب بسمت قارد ان

و غیره منتهی تا خرز سرحد ضمیمه پائین ولایت باخرزات علاوه بر آن

ممد شدن رشته های قنوات این صحرا از طرف مغرب و دخل در اراضی قراه

کراست و فرزه و قطع نمودن رشته قنات مخصوصه فریان لاد از جمله دلایل اختلاط خاک

صحرای هشتادان است از اراضی کراست و فرزه که قطعا متعلق بسمت دولت علیه و از جمله

قراه میانولایت باخرز است

اما صحرای خوشابه و سوس لاد از روی نقشه بخوبی معلوم میشود که آبریز جنوبی و شرقی

کوههای فرزه و کرمه و خواجه اسمعیل و همچنین آبریز تپه های پشت کوه تفارک تا قطعه

چاه سرخ همه بطرف آن صحرا است و از اجتماع آبریزهای مزبور نالهای تشکیل میشود

که شتی است بکمال سرگردان و کمال مزبور از سمت جنوب خوشابه از دره کوه سرخ دل

سنگ سار سرخه علاوه بر سایر نالهای مزبوره در نقشه معین از دو سمت از حاشیه

پائین خواف بر حاشیه متصرفاتی نمکسار میشود ملاحظه وضع آبریزها از چاه سرخ

تا قریه شتی مزبوره برای خروج خواف بطرف این صحرا تشکیل باتمکیه دارد علاوه بر این

دلایل مفصله و نیز بهمسایگی خرز خواف بطرف صحرای خوشابه و غیره دلیل کافی است

اولا برج ایتو نامه در تعریف خوشابه و از املاک میر فتح خان تیموری است

نقد قسم نوم اگرچه بعض ملاحظات اینکه افاغنه در ضمن لایحه خود چند قرا را مسمور بحرر
که سال همیشه در تصرف ایلخی بوده و هست از قبیل قریه گرات در غنه و فرزنه و کوه سه و غیره بواسطه
تحدید مبهمی برای حدود غرب مستاذان دکلوخ پاره هر قرار داده لذکانه جزو خاک هرات معدود داشته
و اخیرا دعای خود با سم مستاذان نموده لذ و علاوه بر آن از نوراب تا سنگ دختر را هم خارج از تصرف
معدود داشته آخرا تیز تصریح کرده اند که خراب هم جزو هرات بوده است فقره بر اخیر نیت استماع
دعاوی بکه عن منافی حقوق ما بوده مسئله دولت علیه ایران است مدافع به رد تعرضات مزبوره و تحریر لایحه
اعتذار دستظهار بر سواد آن و سواد لایحه افاغنه هر دو در لفت عرضیه ۴ درجه ۱۳۰۱ بوزارت جلیله
تقدیم شده است مجبور نشدم ولی باعتقاد قدوسی نکونه ادخال و اخراج افاغنه اعتراف متعلق
ملکیت مستاذان باراضی تا صر نوراب است و در هر محکمه عدلی میتوان کفت ادعای مامورین افغان در خصوص
کلوخ پاره و مستاذان از سنت کرات و فرزنه تا نوراب بموجب بیان لایحه خودشان ختم و باطل
شده محل نزاع فقط منحصر باراضی واقعه از نوراب تا سنگ دختر کهنه است زیرا افاغنه تصرف
دولت علیه را در مستاذان نمیکنند و چنین وانمود میکنند در زمین مخروبه بین دهنی علاقه هرات
اکرده در لایحه خودشان آبریکرات و کوه فرزنه را حد غربی نوراب لاحد شرقی مستاذان قرار داده
و تمام مابین آنها را بعنوان اینکه همکی رو بهم رفته یک ملک و در تحت یک علاقه اند باسم خاک هرات ادعا نموده
در معنی تعلق ملکیت تمام آنها نسبت باراضی اعتراف نموده اند زیرا تمام مزارات معموره واقعه در میان تحدید مزبور

ارا ضی مزبوره تا نوراب که بقول مامورین افغان دایرا و بایرا روبهم رفته یک ملک و یک علاقه هستند
همیشه در تصرف ایلخی بوده و هست و دیگر نقاط مختصر ایران است و افاغنه بهیچ عنوانی حق ادعا
هیچ نکته از املاک متصرفه فعلی چنین بسانکه ایلخی اندازند بنابراین دعوای افاغنه در حق تمام اراضی
واقعه مابین نوراب تا آبریکرات و کوه فرزنه و کوه سه در بند ساقط و ختم شده فقط دعوا مابین
نوراب و سنگ دختر باقی مانده است که مامورین افغان از بابت مستاذان اصلا و اخیرا تحدید نموده بعهده
و باید در نصفه در حق آن تحقیقات لازمه اجرا و ختم عاجل شود فقره چهارم از استماع دعوای آنها در حق قرات
فرزنه و کرات و غیره و در حق خراب تحاشی دارم خصوصا مجلس مذاکره آنها اعتذار نموده ام لهذا استدلال
نمی توانم در اینجا مذاکره نمایم ولی لکرا ایلخی دولت علیه تنسیب فرماید میتواند بیک عنوان مناسبی
در طهران بسفارت انکلیس یا در لندن بوساطت جناب ناظم الدوله با دولت انکلیس حالا نحوه مذبوره
مسئله مستاذان بلا نوراب تمام شده انکارند و از نوراب تا سنگ دختر را قرار بدهند فرع بعده تحقیق شود
الا مر الاقدس مطاع

۲۷ سهم ذی الحجه الحرام ۱۳۰۵
نمره ۲۱۷

قصه قلعه نو کارمد افغه خوشاوه و سرآباد با نکه جلالت حضرت والا حضرت
اغرور جوانی افغان و استظهاری که بکفایت تفصیل دارند برای حکمرانی بلوکات فاشه جام و باخرز خواف
خطرناک و نهایه دار بنظر می آمد با رجحان بالهام غیبی تعلیم مبارک جاری شده بود علاوه بر اسبابی که از این حکم
حرالمقدور در ترتیب و تمهید شده اسباب غیبی هم فراهم آمده سه سال است دوستداران افاغنه برای فرستادن آنجا
تهیه دارند که بمجرد بانجه از غوریان گویا بطرف میمنه مساورت داده نه که انگاه بعد افغه روسیه بتاخت
سالور نکابر برند به نتیجه بموافقت کار تعمیرات خوشاوه موفق نشدند فقط برای حمایت چند خانه احشامی
خودشان که در آن حول و حوش قدار ظهور بهم اختلاف مشغول علف چرانی بعهاند ظاهرا سه چهار
سوار و پیاده بقرار که میگویند بطنا قریب ده سوار نگاهداشته اند که دائم در آنجا تک تک باسم اینکه
مالی گم کرده در جستجوی آن هستند کردش میکنند که کسی غفلتا احشام آنها را از آنجا برنگیزاند حتی چوپان
نگهبان هم نواب را برای عهد مطالبات نمیدهد یا بهانه تهیه و تمهیدات بطرف دربابه افغه
خوشاوه و تحقیق جدی بطرف صرف بودن آن بخواف فرستادن بوجه تعلیمات فرستادن مراجعت را
از خوشاوه و سرآباد بطرف گذشته مراقع علف چرانیهای افاغنه نظر در دره سرآباد و خوشاوه
عیان مشاهده نمایند با این تفاصیل حکم این فقره منوط باراده اولیای دولت علیه است که ایا احشام مزبوره را
باید غفلتا از علف چرانی منع کرده باحتمال اینکه شاید آنها هم بهمان قسم تهیه قشلاق کوچانیده باخبر علاوه
اینکه بعد از تمام شدن تعمیر قلعه خوشاوه و انکان ۱۲ فرقه اول مخصوص در میان آن مستحفظان علف چرانیها
در جنب اینکونه تصرفات مستهلک شده باطبع رکاب اگر اینها را نمیتوانند باید کفایت بتمام قلعه نمود بهانه غلط بحث
بدست قاضی مرتضی مراد علما حساب حکومت خواف مشغول تعمیر قلعه است گویا بقدر ده بیست نفر هم
در میان آن نشانده است در صورت اقتضاء مدافعه و حراست نمایند امر امر اعلیحضرت مطاع

نقد وقت نوشم چند روز قبل نواب الاحاج بهام الملک نوشته بودند که افاغنه

سوار بطلبی منع کار خوشاوه معین کرده اند برای دفاع حقوق ملکی خودمان مجبور بدادن هیزم بکلفتی شده

مسئولیت آن بکار راجع نخواهد بود فدوی با کلین بلاقات کرده گفتم شما مراتا مین میفرمودید و افاغنه

در این باب آنجا بهان اظهار قولی نموده مصدر حرکتی نخواهند شد حالا چنین خبر رسیده است لکن فدوی

قطع نظر از نتایج سوء آن که همه مبانی بولتیک تلکیس است در مقابله مرد تا بدنام خواهیم بود و کار تکرو

فسادی راه اندخته ضمنا تکلیف کردم با افاغنه نصیحت و ممانعت کنند هرچه فدوی هراز در این باب

مرکردم او بعنوان اینکه با موریتی در این باب ندارد و منتظر تعلیمات است اصرار میکرد که فدوی قرار بدهد

کار خوشاوه را تعطیل کنند تا افاغنه رکت بشوند خیر بالاخره استغفار الکفت ما تکلیف داریم

بعنوان اولتیماتوم میفرمائید گفتم خیر قرار اول باین مسئله مداخله نکرده حالا هم مداخله و امریتی ندارم فقط

بشما اظهار میدارم و بما بد نامی خواهید کرد تا آنوقت خبر مسینه یا تعلیمات او نرسیده بود بعد

روز جمعه بیستم بدیدم منزل فدوی آمده گفت افاغنه را نصیحت کردم مصدر حرکتی نخواهند شد

ولی از غیر آنها در آنجا علف چرانی میبینند لکن شما آنها را ممانعت بنمائید سبب فساد

از طرف شما خواهد شد بعد بلا فاصله گفت هوا هم خیلی سرد شده است هرچه توقف انجام

ضرورتی ندارد حالت حالت انتظار است مراجعت خود را به تا بیاد میرم فردا شروع بنقل

میفرمائید شما کی میروید گفتم ما با تا بیاد مراجعت مشروط باینکه اول افغان بواز اینجا برخیزانید بعد

روز پنجشنبه ۲۳ رقعه از نواب رسید از قول با کلین نوشته بود که با افاغنه قرار دادیم

روز چهارشنبه ۲۲ کوچ کنند شما نیز ۲۴ روز کوچ نمائید من یکروز بعد از شما حرکت میکنم خواهان

یادآوری کنم در باب استقرار بسطرفی انجام هر قراری داده اند معلوم کنند فدوی از این پیشنهاد

مقصودی نداشته فدوی از تشدد بسطرفی ابطال حکم تصرفات ترکش است و بادجود در این

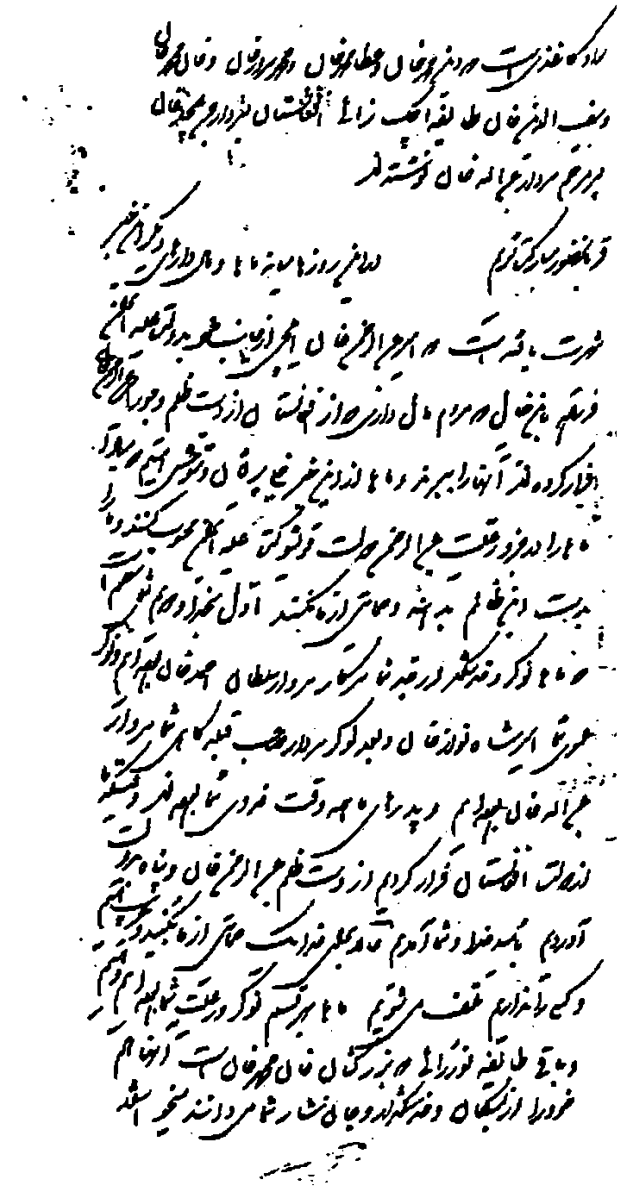
خصوص و عدم مراجعت فدوی با بچه سیاه چادری در آنجا ساکن و مشغول کشت و زرع است و کسی

ممانعت نمیکند الامراالله جل مطاع

۲۷ مهر ۱۳۰۵ محرمانه
نمره ۲۲۰

محرمانه

تصدق شوم بعد از یکه از خیالات جنرال ماکلین در ضمن مذاکرات جاریه دستگیر شده است امید خیری از او برای انگلیس در مسئله افغانستان حتی در مسئله خوشنود هم متصور نمی توان شد شکایت از او هم مناسب نیست زیرا ممکن است بسبک خاصی در انگلیسها در حق حمایت مامورخود دارند مؤثر شده باشد فرضاً اگر تغیرهم بدهند ممکن است خلف او بدتر از خودش بعهده بگیرد بخلاف مقصود بدهد از یکه که تعلیمات آنها بهمین دیره بوده باید برای اصلاح هم فعلاً دور لابد باید فدوی عاشق دولت حتی الامکان اسبابی فراهم نماید در رشته کار را از دست منفرد انداد بیرون آورد بعد اکره دارا انخلاف نه یافتن بیندازد تا جریان مذاکرات بروفق مقصود بوده آخراً حکم آن بقضای رای حکمت انگلیس و اگذار شود از همین مقوله است مباحثه لاحقه مامورین افغان که بالطبع مقتضی اعتذار فدوی از حضور مجلس کمیت است تا وسیله گفتگو بدست اولیای دولت علیه آمده بهر نحو مناسب میدانند در انخلاف نه یافتن همین فقره لطف چنانکه بتقاریر جمیعه عریضه نمره ۲۱۶ مورخه ۱۳ ذی حجه کتبا و ۱۸ ذی حجه شفاهاً عرض شده است مطرح مذاکره و حقوق دولت علیه را بخواست خدا بروفق مقصود مستحکم فرمایند که محتاج بمباحثه فدوی با ماکلین نشود و الا اولین مباحثه فدوی با او و مامورین افغان همین فقره خواهد بود بعید نیست در باز رجوع بمذاکره در لندن و بالعکس مأمول باشکال تراشی فدوی محمول نشود الامر الاعلی مطاع





مرکز

تاریخ ۱۳۰۱ شهر سنه

از مشهد به طهران

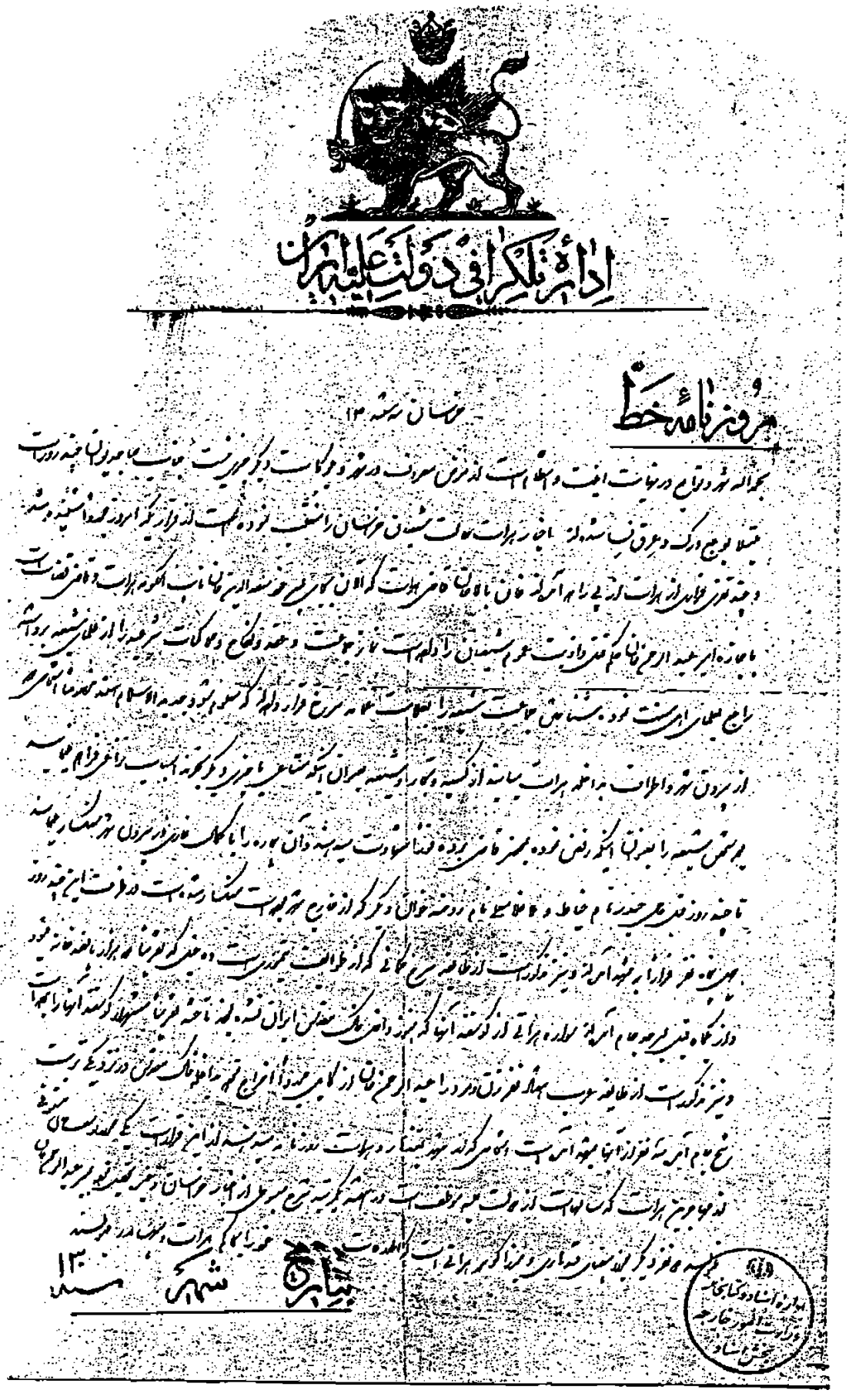
نمره	عدد کلمات	تاریخ مطلب			اظلاعات
		روز	ساعت	دقیقه	
۲۲	۱۷۰ کلمه				

بتوسط حضرت مستطاب وزارت عظمی بحضور مهر ظهور اعلیحضرت اقدس ظل الله خلدالله ملکه الکه چون خلاق عالم وجود مقتضی دانست. همایون شاه را مغاوبنا جمیع شیعیان قرار داده بر اغاثه و تظلم خود را بان پادشاه مقتدر پناهنده دانند از اخبر کرمانی شیعیان افغانستان متوالیا میرسید و کنون باین شدت معلوم نبود بریزور و دیروز نامه بطریق قرار آمده و اظهار میدارند در بعضی خانها شیعه و سنی در مسجد جامع جمعه لزار میر افغانستان قرائت شده مهدورالدم والمال است و چند نفر کشته ازاین جمله هرانتهائی در کسی عرض اندیشه درنهایت خوف و وحشت بلکه جمیع شیعه از این تظلم بهمه لادم در اغاثه و تظلم شیعیان را بعرض خاکپای مبارک رسانیم در هرقسم رای جهان مطاع اقدس فیما هو الاصلح و دخت لازم نیست تفصیل را بشرف عرض خاکپای همایون عمده البته ایالت عظمی عرض عمده تهمتن جهان مطاع اقدس

احمد رضوی



بواسطه تلگرافخانه	تلگرافچی کرنده مطلب
تاریخ ۱۰ شهر ربیع الاول سنه ساعت دقیقه	



اداره تلگرافی دولتی علیه ایران

مرقومه خط

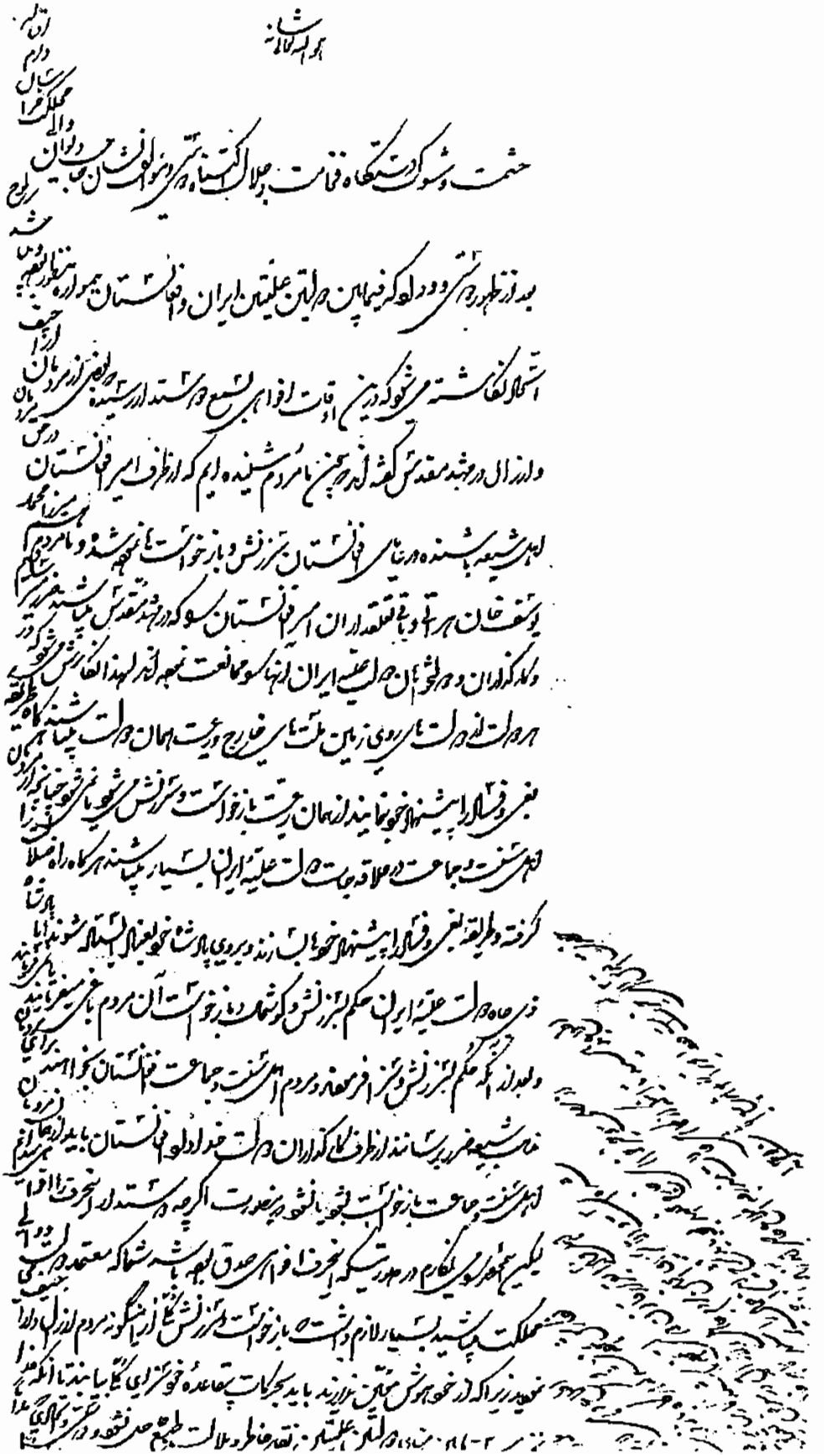
عنوان نمره ۱۳

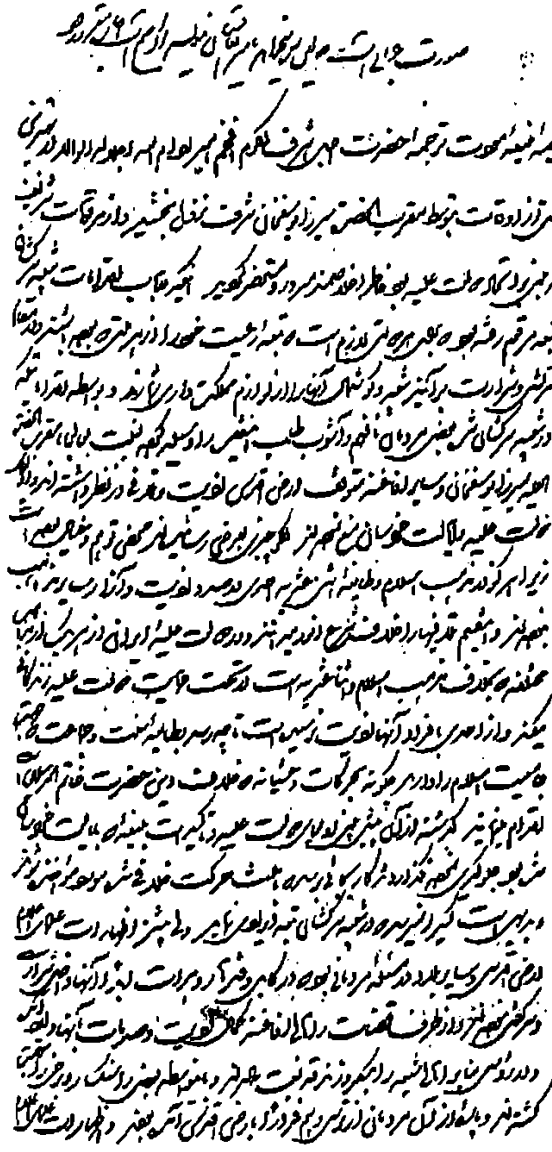
بحمدالله شهر در نهایت امنیت و آسایش است لذا عرض معروض در شهر و محلات دیگر محرر نیست جناب حاجی ... چند روز است
مبتلا بوجع درک و عرق نسا شده لذا باجار براحت حالت مشتاق عرضان را مختصر نموده است لذا قرار بگذارد امروز محول نشیده و شده
و چند نفری خواهش از براحت کرده بی راه آمده لذا خان بالا قاضی براحت که آقای حاجی میرزا حسن آقا نایب الحکومه براحت و قاضی قضات
باجازه امیر حیدر الرحمن خان حکم قتل واجب عموم شیعیان را داده است لذا جواب و چند نفر و محلات سرچشمه را از طلاق شیعه برداشته
راجع بعلمای ایران ست نمود بشناس جناب شیعه را اطلاع علامه سرخ قرار داده که معلوم شود چه عده الاسلام هستند تعدادشان چقدر
از بیرون شهر و اطراف بداخله براحت بیاید از کسبه و کار و شیعه چیزان اینکه شناسی باجزیره و کرمچه اسباب زاغ فراهم نیاید
چه شخص شیعه را بعنوان اینکه رفض نموده بمنزل قاضی برده قدغن شهادت بیهده دان بداره با کمال قاضی در بیرون شهر تعیین نیاید
تا چند روز قبل حاجی حیدر نام خیاط و چاقلاسیاه نام روضه خوان دیگر که از خارج شهر آمده است تعیین شده است در ظرف این چند روز
چهل نفر قرار باید شهید اگر نه دیگر مداوات از طایفه سرخ نکنند که از طوایف تعیین است ده نفر که نفر بنا نه هزار افغانستان شود
و از نگاه قبل فرمود جام اگر نه دیگر مداوات از کوشته انها که شهر و اطراف تعیین شده اند بنا نه نفر بنا مشهور کوشته انها را بهمراه
و نیز مذکرات از طایفه عرب بهادر نفر نیز در راجه امیر حیدر خان از کابل چند روز است براحت شهر تعیین شده اند
نیز جواب آمد که نفر از انها بشهر است بنا مشهور کرده شود تعیین شده اند بنا نه نفر بنا مشهور کرده شود تعیین شده اند
نیز جواب آمد که نفر از انها بشهر است بنا مشهور کرده شود تعیین شده اند بنا نه نفر بنا مشهور کرده شود تعیین شده اند

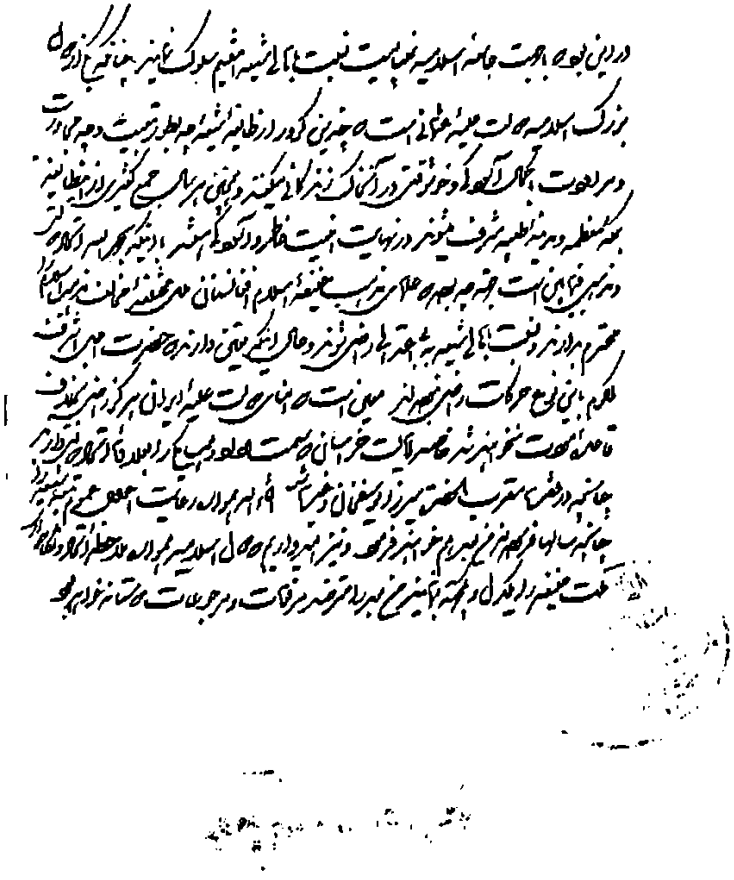
شهر ۱۳۰۰ سنه

تلگراف

(۱۱)
اداره اسناد و کتابخانه
وزارت امور خارجه
بخش اسناد







بنیاد اندیشه



اداره تلگرافی دولت علیه ایران

این نمره را

نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب			اطلاعات
		روز	ساعت	دقیقه	
۳۵۰	۷۰				

حضور حضرت امجد اشرف اکرم وزیر اعظم مدظله شتر اخبار از بابت افغانستان عرض کمپانی در جواب قرار سید داری نهاد بدهند که اولیای دولت آنچه در صدد رفع این قرار یا اعتبار بهر وسیله ممکن باشد منتظر و خودداری نخواهند فرمود قدری موجب ارادی حضرات نبود شخصی حضرات شیعه سر و پای برهنه بیاید و لطمات نزد علما کنند باعث خوب نیست

فتحی

بواسطه تلگرافخانه

کرفه‌نشان	کیرنده مطلب

بتاریخ ۲۰ شهر سنه ۱۳۳۵ ساعت دقیقه



ادارهٔ تلگرافی دولت علیهٔ ایران

نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب			اطلاعات
		دقیقه	ساعت	روز	
۲	۱۰۰				

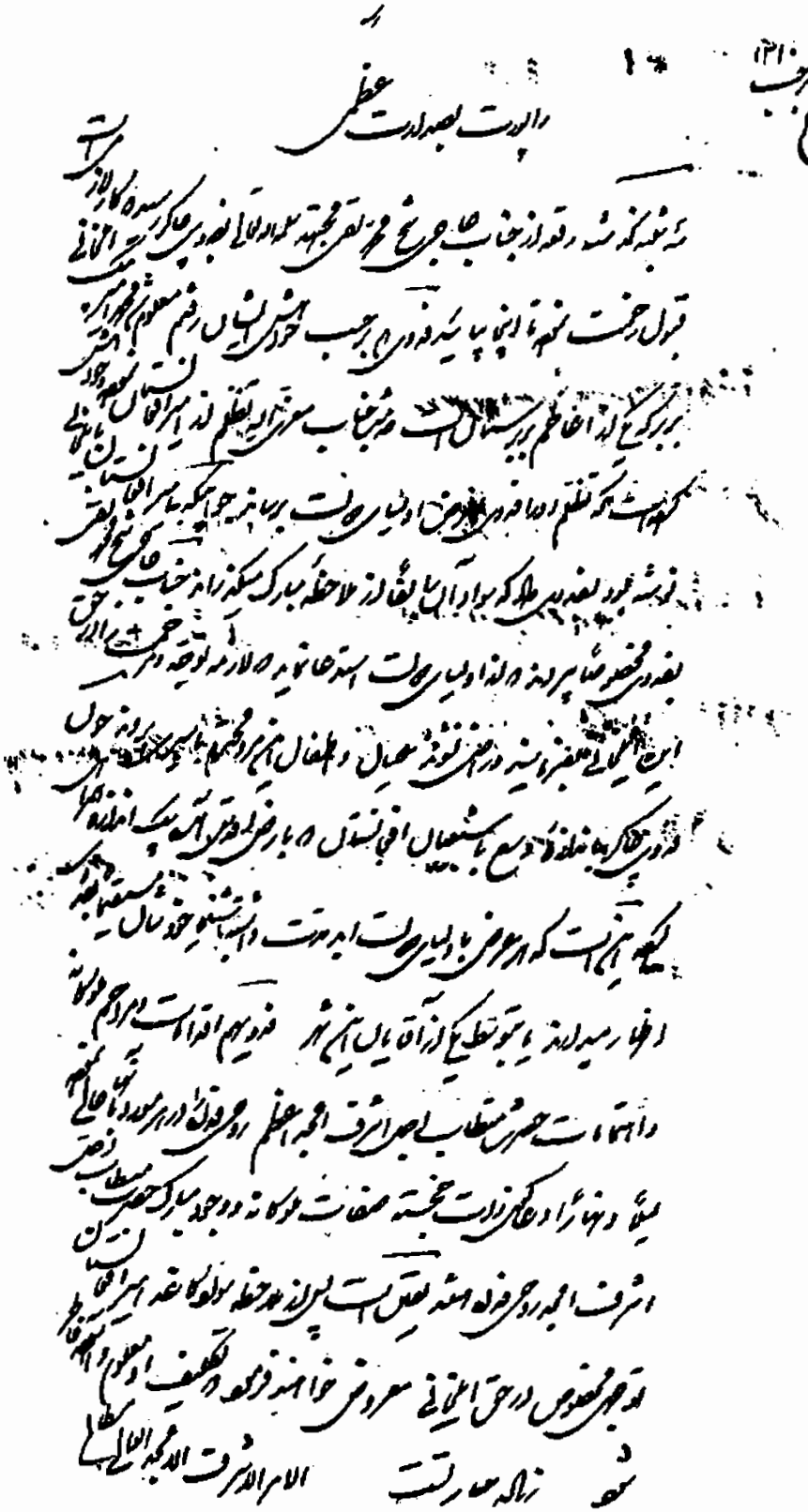
بسم الله الرحمن الرحیم جناب جلالت مآب اجی لکرم آقای السلطان دام اقباله العالی در خصوص کرفتاری شیعیان افغانستان

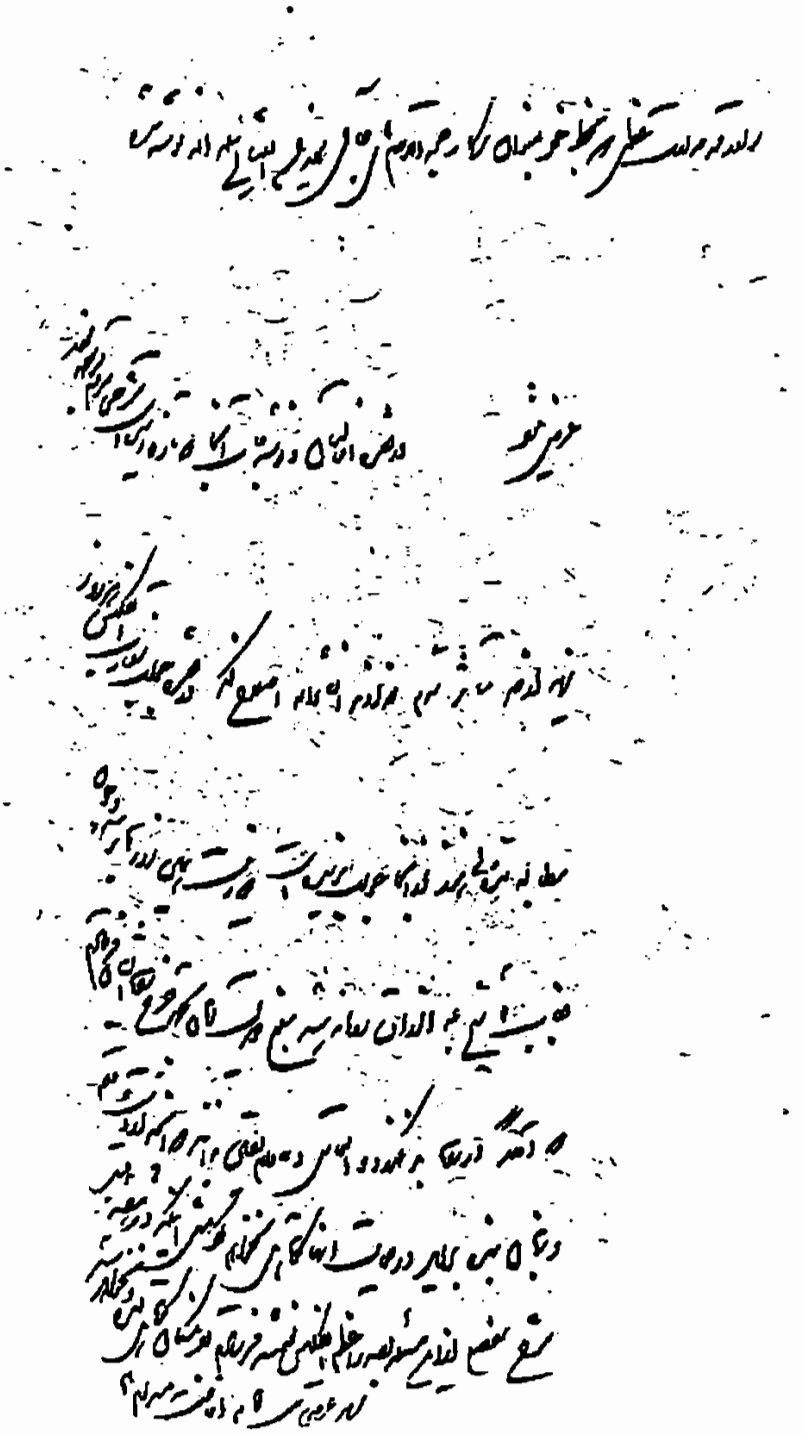
که البته از نقصهای آن ... مستحضر میباشند عریضه مرقومی آقای ... مورخه ... ایله ملاحظه فرمودند

آنچنان فطرت و خلوص نیتی که ... بخلاص این بیچارکان ... مبذول میدارند

خسروانه دارند مرعی و حمیله جنابعالی اسباب آسایش ... بزودی حاصل کردد و آنچه برای مهر و ضای ... تقاضا نمایند جلباً اعلام فرمایند تا تکلیف معین شود ادعر محمد حسن الحسینی

بواسطهٔ تلگرافخانه		کرفته شده	ایران مطلب
تاریخ ۲۲ شهر ...	ساعت	دقیقه	...





کتاب‌شناسی

الف - کتاب‌های فارسی

آدمیت، فریدون. امیرکبیر و ایران. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۴.

ـــــــــــ اندیشهٔ ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۶.

ـــــــــــ مقالات تاریخی. تهران: شبگیر، ۱۳۵۲.

ـــــــــــ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران. تهران: زرین، ۱۳۶۹.

احمدی، حسن. جغرافیای تاریخی سیستان: سفر با سفرنامه‌ها. تهران: مؤلف، ۱۳۷۸.

اسدی طوسی (علی ابن احمد)، گرشاسبنامه (خلاصهٔ داستان). به کوشش بـرات زنـجانی، تـهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.

اشپولر، بر تولد. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی. ترجمهٔ جواد فلاطوری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.

افشار سیستانی، ایرج. نگاهی به سیستان و بلوچستان (مجموعه‌ای ازتاریخ و جغرافیای منطقه و ایـران). تهران: امیر خضرایی، ۱۳۶۳.

افوشته‌ای نطنزی، محمد بن هدایت. نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار. به کوشش احسان اشراقی، تـهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.

اعتضاد السلطنه، علیقلی میرزا. تاریخ وقایع و سوانح افغانستان. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵.

اعتماد السلطنه، محمد حسن خان. المآثر و الآثار. تهران: سنایی، ۱۳۵۸.

الفنستون، مونت استوار. افغانان (جای ـ فرهنگ ـ نژاد ـ گزارش سلطنت کابل)، ترجمهٔ محمد آصف فکرت. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶.

اینوسترانتسف، کنستانتین. تحقیقاتی دربارهٔ ساسانیان. ترجمهٔ کاظم کاظم زاده، تهران: بنگاه ترجمه و

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

نشر کتاب، ۱۳۵۱.
بختور تاش، ن. نشان رازآمیز. تهران: مؤلف، ۱۳۷۱.
برن، رهر. نظام ایالات در دورهٔ صفویه. ترجمهٔ کیکاووس جهانداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷.
بلان، لوسین لوئی. زندگی شاه عباس. ترجمهٔ ولی الله شادان، تهران: اساطیر، ۱۳۷۵.
بلخی، محمد ابن خاوند شاه. روضة‌الصفا. به کوشش عباس زریاب خویی، علمی: تهران، ۱۳۷۵.
بورک، س.م. و زایرینگ، لارنس. تاریخ روابط خارجی پاکستان. ترجمهٔ ایرج وفایی، تهران: کویر، ۱۳۷۷.
بهار، محمدتقی (ملک الشعراء). تاریخ سیستان. به کوشش علی اصغر عبداللهی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۱.
بهمنی قاجار، محمدعلی. اختلافات ارضی افغانستان و پاکستان (به روایت اسناد تاریخی وزارت امور خارجهٔ ایران). تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲.
پناهی سمنانی، محمد احمد. شاه اسماعیل صفوی. تهران: کتاب نمونه، ۱۳۷۲.
پیرنیا، حسن. ایران باستان. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۴.
تاج بخش، احمد. تاریخ صفویه. شیراز: نوید، ۱۳۷۳.
تیت، جی. پی. سیستان، ترجمهٔ غلامعلی رئیس الذاکرین، زاهدان: ادارهٔ کل ارشاد اسلامی سیستان و بلوچستان، ۱۳۶۲.
جعفری ولدانی، اصغر. بررسی تاریخ اختلافات مرزی ایران و عراق. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۶.
چرچیل، جورج، پ. فرهنگ رجال قاجار. تهران:زرین، ۱۳۶۹.
حسینی جامی، محمود. تاریخ احمد شاهی. به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۴.
حق شناس، ن. ش. دسایس و جنایات روس در افغانستان از امیردوست‌محمدخان تا ببرک. تهران: کمیتهٔ فرهنگی دفتر مرکزی جمعیت اسلامی افغانستان، ۱۳۶۳.
ریاضی هروی، محمد یوسف. عین الوقایع (تاریخ افغانستان در سالهای ۱۳۲۴-۱۲۰۷ قمری). به کوشش محمد آصف فکرت هروی، تهران: بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۶۹.
ساروی، محمد فتح الله بن محمدتقی. تاریخ محمدی (احسن التواریخ). تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
ساسانی، خان ملک. دست پنهان سیاست انگلیس در ایران. تهران: هدایت، ۱۳۵۲.

سپهر، احمدعلی. ایران در جنگ بزرگ (۱۹۱۸-۱۹۱۴). تهران: بانک ملی، ۱۳۳۶.
سپهر (لسان الملک)، میرزا محمدتقی. ناسخ التواریخ. تهران: چاپ سنگی، ۱۲۷۳ هجری.
سعادت نوری، حسین. رجال دورهٔ قاجار. تهران:وحید، ۱۳۶۴.
سیدی، مهدی. تاریخ شهر مشهد. تهران: جامی، ۱۳۷۸.
شیرازی، سید حسین. تاریخ درانیان. تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹.
صدرالدین، مصطفی. رجال و مشاهیر نامی ایران. تهران: شقایق، ۱۳۶۶.
صفایی، ابراهیم. اسناد نویافته. تهران: بابک، ۱۳۴۹.
ـــــــــ مرزهای ناآرام. تهران: ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۱.
صفوی، شاه طهماسب ابن اسماعیل بن حیدر صفوی، تذکرهٔ شاه طهماسب صفوی. به کوشش امرالله صفری، تهران: شرق، ۱۳۶۳.
صنیع الملک غفاری، میرزا ابوالحسن خان. روزنامهٔ دولت علیّهٔ ایران. تهران: کتابخانهٔ ملّی، ۱۳۷۰.
عضد الدوله، احمد میرزا. تاریخ عضدی. به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: بابک، ۱۳۵۵.
غبار، میر غلام محمد. افغانستان در مسیر تاریخ. قم: احسانی، ۱۳۷۵.
فردوسی، حکیم ابوالقاسم. شاهنامهٔ فردوسی. به تصحیح و مقابلهٔ محمد رمضانی، تهران: خاور، ۱۳۵۴.
فرهاد معتمد، محمود. سپهسالار اعظم. تهران: علمی، ۱۳۲۵.
فرهنگ، میر محمد صدیق. افغانستان در پنج سدهٔ اخیر. تهران: عرفان، ۱۳۷۴.
قوزانلو، جمیل. جنگ ده ساله یا جنگ اوّل ایران با روس. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
کاتب هزاره، ملافیض محمد. سراج التواریخ. تهران: مطالعات و انتشارات بلخ، ۱۳۷۲.
کاظم زاده، فیروز. روس و انگلیس در ایران ۱۹۱۴-۱۸۶۴. ترجمهٔ منوچهر امیری، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.
کالج، مالکوم. پارتیان. ترجمهٔ مسعود رجب نیا، تهران: سحر، ۱۳۵۷.
کاووسی عراقی، محمد حسن. فهرست اسناد مکمل قاجاریه. جلدهای ۶۴-۵۴. تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳.
کریستن سن، آرتور. کیانیان. ترجمهٔ ذبیح‌الله صفا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.
گیرشمن، رمان. ایران از آغاز تا اسلام. ترجمهٔ محمد معین. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
گیوناشویلی، جمشید. مطالعات گرجی ـ ایرانی. تفلیس ـ تهران: انجمن روابط علمی و فرهنگی و

همکاری گرجستان و ایران، ۱۳۷۶.
لارودی، نورالله. زندگانی نادرشاه پسر شمشیر. تهران: ایران زمین، ۱۳۷۰.
متولی‌حقیقی، یوسف. افغانستان و ایران (پژوهشی پیرامون روابط سیاسی و چالش‌های مرزی از احمدشاه درانی تا احمد شاه قاجار). مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۳.
مجتهدزاده، پیروز. امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران. ترجمهٔ حمیدرضا ملک نوری، تهران: شیرازه، ۱۳۷۸.
محمود، محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹. تهران: اقبال، ۱۳۷۸.
مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان. متن کامل قوانین اساسی افغانستان (۱۳۷۲-۱۳۰۱ هجری شمسی). قم: مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۴.
مشیری، محمد. شرح مأموریت آجودانباشی حسین‌خان نظام‌الدوله. تهران: اشرفی، ۱۳۵۶.
معتمدالدوله، فرهاد میرزا. زنبیل. تهران: خاور، ۱۳۴۵.
میرنیا، سیدعلی. وقایع خاور ایران (در دورهٔ قاجار). مشهد: پارسا، ۱۳۶۷.
ناطق، هما. از ماست که برماست. تهران: آگاه، ۱۳۵۴.
نجمی، ناصر. فاتح هرات. تهران: گلشایی، ۱۳۶۸.
نصیری مقدم، محمد نادر. گزیدهٔ اسناد سیاسی ایران و افغانستان (مسئلهٔ هرات در عهد محمدشاه قاجار). تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴.
نوایی، عبدالحسین. شاه طهماسب صفوی (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی). تهران: ارغوان، ۱۳۶۸.
وامبری، آرمنیوس. سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه. ترجمهٔ فتحعلی خواجه نوری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸.
واندنبرگ، لوئی. باستانشناسی ایران باستان. ترجمهٔ عیسی بهنام. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
هنت، کاپیتان ج. جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳ قمری. ترجمهٔ حسین سعادت نوری. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
یعقوبی، احمد ابن ابی یعقوب. البلدان. ترجمهٔ محمد ابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
یوسفی، غلامحسین. ابومسلم سردار خراسان. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۵.

ب - مقالات فارسی

عبدالله، صفر. «مناسبات مرزی ایران و توران به روایت شاهنامهٔ فردوسی». فصلنامهٔ تاریخ روابط خارجی. نشریهٔ مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه. س۲، ش ۷ و ۸، تابستان و پاییز ۱۳۸۰.

عصمت اللهی، محمد هاشم. «لویهٔ جرگهٔ افغانستان: نماد ارادهٔ ملّی افغانها». فصلنامهٔ مطالعات آسیاسی مرکزی و قفقاز. مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، س۱۱، ش ۳۸، ۱۳۸۱.

قاجار، عباس میرزا نایب‌السلطنهٔ ولیعهد. «وصیت‌نامهٔ شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنهٔ ولیعهد. مجلهٔ خواندنیها. س ۲۲، ش ۴۶.

پ - اسناد

بایگانی اسناد وزارت امور خارجه. اسناد قدیمه. ۱۳۱۳-۱۲۷۹ هجری.

بایگانی اسناد وزارت امور خارجه. اسناد مکمل. ج۱ و ۱۶.

ت - کتابهای انگلیسی

Sing, Ganda. *Ahmad shah durrani.* (Bambay, 1959).

Sykes, sir Percy. *A History of Afghanistan.* (London, 1940)

نمایه

نامنامه

آ

۲آدمیت، فریدون، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۱۹۸، ۲۰۰

آریان، ۱۶۳

آزادخان افغان، ۵۱

آشتیانی، میرزا حسین، ۲۴، ۴۳۲، ۴۳۵

آصف الدوله، ۳۹۹، ۴۰۰

آقاخان، ۳۷۳

آقاخان محلاتی، ۸۹، ۹۹

آقا محمد چاهی، ۱۴۵، ۲۹۶

آقا محمد حسین، ۳۴۰

آقامحمدخان قاجار، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۹

ا

اباقا میرزا، ۶۵

ابراهیم‌خان افشار، ۵۰

ابراهیم خان، ۱۷۶، ۱۸۵، ۳۳۷

ابراهیم‌خان ایلخانی هزاره، ۶۲، ۶۳

ابراهیم خان سنجرانی، ۱۷۸، ۱۸۶

ابراهیم‌خان کردشادلو، ۵۵

ابوالفیض‌خان، ۴۲

ابومسلم خراسانی، ۳۵

احمدخان، ۲۹۷، ۳۵۸

احمدشاه ابدالی، ۱۹، ۴۲، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۱۶۷، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۳۰

احمد علی میرزا، ۶۵

اردشیر بابکان، ۳۳، ۳۴

اردوان دوّم، ۳۳

ارسکین، ۲۶۶

ارشک اوّل، ۳۳

استویک / استوک، ادوارد، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۶۷

اسحاق‌خان قرایی، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۲

اسدالله‌خان ابدالی، ۴۰

اسدالله میرزا، ۲۷۸، ۲۸۴

اسدی توسی، ۱۷۱

اسعد گرگانی، ۳۴

اسفندیار، ۱۶۲

اسکندر مقدونی، ۳۳، ۱۶۳

اسکندرخان، ۱۴۷، ۳۵۷

اسماعیل، ۶۳

اسماعیل آقا مکری، ۵۶

اسماعیل‌خان، ۹۹، ۳۳۷

اسماعیل‌خان سردار دامغانی، ۶۲

اسمیت، اوئن، ۱۹۴، ۳۳۴

اشرف غلجایی، ۴۱

اشک هفتم، ۳۳

اعظم‌خان، ۱۴۶، ۱۴۸، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵،

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۰۷
افراسیاب، ۳۱، ۱۶۲
افضل خان، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵
اکرم‌خان غلزایی، ۵۰
الفنستون، ۳۹، ۵۸، ۶۱
اللهیارخان، ۵۶، ۱۰۷
الله‌یارخان ازبک، ۵۲
اللهیارخان قلیچه، ۵۶
الهیارخان جمشیدی، ۱۴۴
الیس، ۱۸۲، ۳۱۷
الیسن / الیسون، ۱۳۰، ۱۳۲، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲
امام خان، ۱۹۴
امام رضا (ع)، ۱۴۵
اماموردی بیک سرجامی، ۱۴۴، ۲۹۱، ۲۹۲
امان الله شاه، ۳۹
امیراسدالله خان خزیمه، ۱۰۶
امیر اسماعیل سامانی، ۱۶۵
امیر افضل، ۳۰۳
امیر افضل‌خان، ۱۰۱، ۱۲۲، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۳۶۹
امیرحسن‌خان، ۵۶
امیر حیدر توره، ۶۰
امیر دوست‌محمدخان، در بیشتر صفحات
امیر شیرعلی‌خان، ۸۲، ۱۲۷، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۱
امیر علی خان، ۲۳۶
امیرعلی‌خان خزیمه، ۵۳، ۵۶
امیرکبیر، میرزا تقی‌خان، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۷۷، ۲۳۶
امیرگونه‌خان زعفرانلو، ۵۶
امیر محمد اعظم‌خان، ۱۵۲
امیر محمد خان، ۲۹۵
امیر محمد یعقوب خان، ۲۸۹، ۳۶۰
امین‌الدوله، ۱۲۵، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۶۳، ۲۸۹، ۲۹۵، ۳۶۹، ۳۸۵
امین‌السلطان، ۲۴، ۲۰۳، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۵
امین‌الملک، ۲۴۷، ۳۱۸، ۳۴۶
انوشیروان، ۳۴
ایوب‌خان، ۲۳، ۱۵۴، ۲۹۷، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸
ایوب شاه، ۶۳

ب

بابُر، ۳۶
باقرخان، ۱۴۶، ۲۸۹
بایرام علی‌خان عزالدینلوی قاجار، ۵۴

بایزید بسطامی، ۱۵۲
بخت‌النصر، ۳۹
برجیس، ۳۱۸
برنس، الکساندر، ۶۶، ۸۴، ۸۵، ۹۳، ۹۷، ۲۲۶، ۲۲۸
بودا، ۳۳
بهبودخان، ۶۶
بهمن اسفندیار، ۱۶۲، ۱۷۳
بیات، ۵۵
بیرونی، ابوریحان، ۴۰
بیهقی، ۱۶۸

پ

پاینده‌خان بارکزایی، ۵۹، ۲۹۵
پردل‌خان، ۹۹، ۱۲۲، ۲۹۵
پشتونتن، ۴۰
پل اوّل، ۵۸، ۶۱
پیر محمد خان، ۲۹۵، ۳۵۸
پیری بیک قاجار، ۳۶

ت

تاج محمد خان سربندی، ۱۷۹، ۱۸۶، ۳۵۰، ۳۵۱
تور، ۱۶۱
تیپوسلطان، ۶۱
تیت، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵
تیلر، ۱۸۰
تیمور، ۳۶، ۵۳، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۵
تیمور شاه، ۵۳، ۵۴، ۱۶۷
تیمور قلی خان، ۲۹۵

ج

جان بیگ سنجرانی، ۱۷۶
جعفرخان، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۹۵، ۲۳۶، ۲۳۷
جعفرخان بیات، ۵۳، ۵۵، ۵۶
جلال الدین کیانی، ۹۸، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۶
جمشید، ۱۶۱، ۱۶۲
جمعه خان، ۲۹۵

چ

چراغعلی‌خان نوایی، ۵۶

ح

حاجی ابراهیم‌خان، ۹۳
حاجی اشرفی مجتهد، ۴۳۳
حاجی حیدر، ۴۲۸
حاجی مبین، ۲۲۹
حاجی میرزا آقاسی، ۸۵، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۲۲۶، ۲۳۰
حاجی میرزا ابراهیم‌خان کلانتر، ۵۸
حبوخان، ۲۲۷
حبیب‌الله خان، ۲۹۷
حبیب بیک، ۳۱۴
حجةالسلطان، ۶۵
حسام السلطنه، ۹۱، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۵۲،

۲۸۹، ۳۱۵
حسن احمدی، ۲۱، ۲۰۰
حسن‌خان سالار، ۹۰، ۱۰۶
حسنعلی خان، ۲۶۴، ۲۸۴
حسین چهارباغی، ۲۹۶
حسینعلی‌خان، ۶۶
حسینقلی‌خان، ۵۸
حشمت‌الدوله، ۱۵۲
حشمت الله ناظر، ۳۶۳
حشمت الملک، ۲۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱،
۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۳۲۴،
۳۴۵، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۷۳، ۳۸۵
حکیم الممالک، میرزا علینقی‌خان، ۱۴۹
حمزه آذرک، ۱۶۵
حمزه میرزا، ۱۰۵، ۱۲۴
حیدر خان، ۲۴۱

خ

خاراکسی، ایزیدور، ۳۴
خالدبن ولید، ۳۹
خان آقای جمشیدی، ۱۲۲، ۳۶۵
خان‌بالا خان، ۴۲۸
خان جان خان سنجرانی، ۱۷۶، ۱۷۸
خان جهان خان، ۱۸۶، ۱۸۷، ۳۳۸
خانیکف / خانیکوف، ۱۷۴، ۱۷۵
خسرو انوشیروان، ۳۴
خسرو پرویز، ۱۶۵
خسرو میرزا، ۶۷
خلف ابن احمد، ۱۶۵، ۱۷۱
خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ۵۳
خواجه روح الله، ۳۷
خوشحال‌خان، ۴۰

د

داریوش بزرگ، ۳۱، ۳۲، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۶۹
داوود نبی، ۳۹
دبیرالملک، ۲۸۹
درویش علی خان، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸
دلاورخان، ۳۶۸، ۳۶۹
دوست محمدخان نارویی، ۱۷۷
دین‌محمد خان، ۴۲۶

ذ

ذوالفقار کرمانی، ۱۹۲، ۱۹۳

ر

رالنس، ۲۶۴
رالنسن، ۲۴۱
راولیـــنسون، ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲،
۱۷۴، ۲۰۰، ۲۰۱
ربیع ابن زیاد، ۱۶۴
رحمت الله خان، ۱۷۸
رحیم دل‌خان، ۹۹، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۹۵
رستم، ۳۳، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۲
رستم دستان، ۳۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۲
رضاقلی‌خان کرد زعفرانلو، ۶۵، ۶۷

رکـــن الدوله، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۹۵
رنجیت سینگ، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۸۴، ۲۲۶، ۲۲۸

ز

زال، ۱۶۲، ۱۶۸
زردشت، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۳
زمان شاه ابـدالی، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱
زو تهماسب، ۱۶۵
زین‌العابدین بیک صفوی، ۳۶

س

سالوخان اسحاق زئی، ۱۷۶
سالیزبری، ۴۰۱
سام، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۲
سام‌خان ایلخانی، ۱۰۶
سایکس، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۲، ۲۰۰
سپهسالار(میرزا حسین‌خان)، ۴۱، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۸، ۱۸۱، ۱۸۸، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۹۸، ۳۴۹، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۴، ۴۲۹
سرجان ملکم، ۵۷، ۶۱
سردار ابراهیم خان سمدالدوله، ۱۸۹
سردار ابراهیم خان، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۳۳۸
سردار احمد خان، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۶، ۳۶۲
سردار اسحاق‌خان قرایی، ۶۲
سردار اسکندرخان، ۱۴۹، ۴۲۵
سردار اعظم‌خان، ۱۵۱
سردار افضل‌خان، ۱۴۷
سردار امام خان سنجرانی، ۱۷۸، ۱۸۶، ۱۹۴
ســـردار سـلطان عـلی‌خان، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۱، ۲۴۰
سردار سلطان مـحمدخان طـلایی، ۶۳، ۱۲۱، ۲۲۸
سردار شریف خان نارویی، ۱۲۲، ۱۷۷، ۱۸۶، ۲۰۳، ۲۰۴
سردار شهنوازخان، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۵۰
سردار شیر محمدخان، ۱۲۲
سردار عبدالغفورخان، ۱۲۲
سردار عبدالله خان، ۳۴۹، ۴۲۶
سردار عبدالمجید خان، ۴۲۵، ۴۲۶
سردار علی خان(سربندی)، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۳۱۸
سردار کمال خان، ۱۷۸، ۱۸۶، ۱۹۴
سردار لطفعلی خان، ۱۷۷
سردار محمد امین‌خان، ۱۴۳، ۱۴۶
سردار محمدخان قرایی، ۶۲
سردار محمد عظیم‌خان، ۱۲۰
سـردار مـحمد عـلم خـان، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵
سردار محمدعلی‌خان، ۲۹۴
سردار محمد عمرخان، ۹۸، ۱۱۹، ۱۲۶، ۲۲۸، ۲۷۹
سردار وزیر اکبرخان، ۱۲۰
سردار هاشم‌خان، ۳۹۱
سعدالدین خان، ۴۲۸

سلطان احمدخان، ۱۹، ۲۰، ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۸۱، ۲۸۳
سلطان احمد خان، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۴، ۳۱۵، ۴۲۶
سلطان علی‌خان، ۱۰۲
سلطان محمدخان، ۶۳، ۱۲۱، ۲۲۸، ۲۹۵
سلطان محمود غزنوی، ۳۵، ۵۳، ۱۶۵
سلطان مراد میرزا، ۹۱، ۹۶، ۱۰۶، ۱۳۱، ۲۹۸
سلطان مراد میرزا حسام السلطنه، ۹۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۸، ۱۲۹
سلیمان کیانی، ۱۶۷
سورنا، ۱۶۴
سهام‌الملک، ۴۰۹
سهراب‌خان گرجی، ۶۷
سیاوش، ۳۱، ۴۰، ۱۶۲
سیدابوالحسن شاه، ۱۲۱
سیّد امام، ۳۶۸
سید صادق طباطبایی، ۱۹۷، ۳۶۴
سید علی خواجه، ۱۰۷
سید کرامت علی هندی، ۶۷
سید محمد متولی، ۵۰
سید نورمحمد شاه، ۱۹۰، ۳۱۰، ۳۳۶
سیف‌الدین خان، ۴۲۶
سیف‌الله خان، ۲۹۷
سیمونیچ(کنت)، ۸۵، ۸۹، ۹۸، ۲۲۷

ش

شاپور اوّل، ۳۴
شاپور دوّم، ۳۴
شاقاسی عطاء الله خان، ۲۹۶
شاه اسماعیل اوّل(صفوی)، ۳۶، ۳۷، ۴۱
شاه پسند خان اسحاق زئی، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸
شاه تهماسب، ۳۷، ۱۷۰
شاه تهماسب دوّم، ۴۱
شاهرخ میرزا، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۱۶۶، ۳۰۱
شاهزاده زمان، ۵۴
شاهزاده سلیمان، ۵۳
شاهزاده محمد ولی میرزا، ۶۰
شاه سلطان حسین صفوی، ۱۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۱۷۶
شاه سلیمان صفوی، ۵۰
شاه شجاع درانی، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۸۹، ۹۰، ۱۲۰، ۲۷۴، ۲۹۹
شاه عباس صفوی، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۱۶۶، ۱۷۵
شاه مراد ازبک، ۵۶
شاهمرادخان، ۵۵
شاهنواز خان، ۳۰۰
شاهنوازخان، ۳۰۱
شجاع السلطنه، حسنعلی میرزا، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵
شجاع الملک، ۲۳۰
شریف خان، ۲۰۴، ۳۴۶
شغاد، ۱۶۲

شفیق، ۲۰۳
شمخالچی، ۱۴۵، ۲۹۶
شهنوازخان، ۱۲۷، ۱۴۷
شیبک‌خان شیبانی، ۳۶
شیخ جابرالصباح، ۸۹
شیخ عبدالرزاق، ۴۳۶
شیخ عبدالعلی، ۴۳۴
شیخ محمدتقی مجتهد، ۴۲۷، ۴۳۴
شیرخان سوری، ۴۰
شیرخان قرچه‌داغی، ۸۶
شیرمحمدخان، ۱۰۵
شی(کاپیتان)، ۸۳
شیل، ۹۱، ۱۰۱، ۱۰۴

ص

صادق‌خان شقاقی، ۵۸
صارم‌الدوله، ۳۲۰
صالح بیگ افشار، ۵۰
صوفی اسلام، ۶۰
صید محمدخان، ۹۱، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۲۷۱، ۲۹۰، ۲۹۵

ض

ضحاک، ۱۶۱، ۱۶۲

ط

طامسن، رانلند، ۲۶۷، ۲۷۸، ۲۸۵، ۳۲۸، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۸۴، ۳۸۸، ۳۹۴، ۴۰۲
طراتارخان، ۲۹۵
طرزی، محمود، ۴۰
طره بازخان، ۵۷
طمسون، طامسن، رانلند، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۹

ظ

ظهیرالدوله، ۲۰، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۲۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۴۹

ع

عادلشاه، ۴۹، ۵۰، ۱۶۷
عباس‌خان، ۲۹۷
عباسقلی‌خان پسیان، ۱۰۶
عباسقلی‌خان جوانشیر، ۹۹
عباسقلی‌خان والی، ۹۹
عباس میرزا نایب‌السلطنه، ۱۸، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۱۶۷، ۱۷۹
عبدالجبار خان، ۲۹۵
عبدالحمید بهادر، ۱۰۷
عبدالخالق‌خان سدوزایی، ۵۳
عبدالرحمان، ۱۴۷
عبدالرحمان خان / عبدالرحمن خان، ۱۹، ۲۴، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۳۰۲، ۴۰۶، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۴
عبدالرزاق خان مستوفی، ۲۸۰
عبدالغفور غوری، ۲۹۵
عبدالکریم بیک، ۱۰۷
عبدالله‌خان، ۱۰۱، ۱۹۸، ۲۳۳، ۳۰۷

عبدالله‌خان دیوان بیگی، ۵۲
عبدالمجیدخان، ۴۲۶
عطاءالله‌خان، ۱۴۴، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۶
عطاء محمدخان، ۱۴۴، ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۶، ۴۲۶
علاء السلطنه، ۱۴۷، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۵۳
علم خان نارویی، ۱۷۶، ۱۷۷
علی‌اکبر بیک، ۲۶۲، ۲۶۴
علی اکبر خان، ۲۴۱
علی‌خان سیستانی، ۳۱۸
علیرضا پاشا، ۸۹
علیقلی‌خان، ۴۹، ۱۶۷
علی محمد خان، ۲۰۳
علینقی میرزا، ۶۵
عمرو لیث، ۱۶۵، ۱۷۱
عیسی‌خان برادرانی، ۱۰۷

غ

غرارخان، ۲۹۵
غلام حسین خان، ۳۳۵
غلام حیدرخان، ۹۲، ۹۶، ۲۴۲، ۲۹۷
غلام محمد خان، ۲۷۹، ۲۹۰
غوث‌الدین، ۴۱۱
غوث الدین خان، ۴۰۹

ف

فتح الله خان فیروزکوهی، ۲۹۵
فتح‌خان بارکزایی، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۴
فتحعلی‌خان قاجار، ۴۱
فتحعلی شاه قاجار، ۱۸، ۶۴، ۱۶۷، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۸۱، ۸۲، ۱۰۷، ۱۷۶
فرامرز، ۳۲، ۱۶۲
فرخ‌خان غفاری، ۱۱۹
فردوسی، ۳۲، ۱۶۸
فرنسیس، ۸۸
فرهاد دوّم، ۳۳
فریزر، ۸۳
فریه، ۱۷۰، ۱۷۴
فیروز، ۲۳، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۸۵، ۹۵، ۱۰۷، ۱۴۹، ۱۶۷، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۹۵، ۳۰۲
فیض محمدخان، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۳

ق

قائم مقام، ۸۲، ۸۳
قنبر علی‌خان مافی، ۹۸، ۲۲۸
قوام الملک، ۲۹۲
قهرمان‌خان افشار، ۸۶
قیس عبدالرشید، ۳۹

ک

کابلشاه، ۱۶۹
کاترین، ۵۵
کاظمی، باقر، ۲۰۳

کامران، میرزا(سدوزایی)، ۵۶، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۶۷، ۱۷۶، ۱۸۲، ۲۲۸، ۳۱۷
کاوفمان، ۱۵۴
کراسوس، ۱۶۴
کرم بیک فیروزکوهی، ۱۰۷
کروسینسکی، ۳۸
کریم‌خان زند، ۵۱
کریم دادخان بیگلربیگی، ۱۰۷
کلانتر، ۵۸
کلیف، رد، ۳۱۷
کمال خان،
کمپبل، ۶۸
کنیشکای بزرگ، ۳۳
کوجولا، ۳۳
کوروش بزرگ، ۱۶۳
کولی(لرد)،
کونولی، لیوتنان آرتور، ۶۷
کیخسرو، ۳۲، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۳
کیقباد، ۱۶۲

گ

گدوخان، ۵۵
گرانویل، ۳۴۲، ۳۸۴، ۳۸۶
گرشاسب، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۷۲
گشتاسب، ۱۶۲
گلد اسمیت / گلد اسمید، فردریک، ۲۲، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۴۴، ۳۳۹
گندفر، ۱۶۴
گوبینو / قوبینو، ۱۳۱، ۲۵۹
گودرز، ۱۷۲
گورنر جنرال، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۴۱
گیو، ۱۷۲

ل

لارنس، جان، ۱۴۷
لطفعلی‌خان، ۹۹
لمزدن / لمدون، ۳۹۹، ۴۰۰
لهراسب / لهراسپ، ۴۰، ۱۶۲
لیث، ۱۶۵

م

ماکلین، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰
مایو(لرد)، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۸۷
مترنیخ، ۸۸
متکالف، چارلز، ۶۱
متولی‌حقیقی، ۲۳، ۲۴، ۲۰۰
مجتهدزاده، پیروز، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۱۹۲، ۲۰۰
مجیدخان، ۲۹۷
محسن ابن کاظم، ۳۴۲
محمد اسلم خان، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷
محمد اعظم‌خان، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷

محمد افضل‌خان، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۸، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۸، ۳۰۹
محمد افغان خان فراهی، ۳۴۶
محمد اکبرخان سردار، ۹۴، ۲۳۱
محمد اکرم خان، ۲۹۶
محمد امین‌خان، ۹۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۲۷۹، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۱
محمدایوب‌خان، ۲۹۷
محمدباقر بیک، ۲۶۶
محمدباقرخان، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶
محمدتقی، ۳۸۳، ۴۲۷، ۴۳۴
محمدتقی‌خان عرب میش‌مست، ۶۷
محمدجعفر خان، ۲۹۷
محمدحسن خان، ۲۹۶، ۳۶۲
محمد حسن‌خان قاجار، ۵۱
محمد حسین‌خان، ۱۰۷، ۲۹۶
محمد حسین مستوفی، ۳۶۳
محمدحیدر خان، ۳۶۲
محمدخان، ۱۲۴، ۳۶۳
محمدخان قرایی، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۷
محمدخان هزارهٔ اویماقیه، ۵۵
محمدداود خان، ۲۹۷
محمد رحیم‌خان، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۲۹۷
محمدرضاخان، ۹۹
محمد رضا خان سربندی، ۱۷۶، ۱۷۷
محمدرضاخان فراهانی، ۸۳
محمدرضا میرزا، ۱۰۷
محمد زمان‌خان، ۴۹، ۲۹۷
محمدشاه، ۲۰، ۹۰، ۹۱، ۱۶۷، ۱۷۶، ۲۳۲
محمد شاه قاجار، ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۶۷، ۱۷۶، ۱۷۷، ۳۱۰، ۳۳۶
محمد شریف خان، ۲۹۳، ۲۹۶
محمد صالح خان، ۳۲۳
محمد عظیم‌خان، ۶۳، ۱۲۰، ۲۹۷
محمد علم‌خان، ۱۴۴
محمدعلی‌بیک، ۲۶۲، ۳۱۴
محمدعلی‌بیک توپچی، ۲۶۶، ۳۱۴
محمدعلی‌خان، ۱۴۶، ۲۸۰، ۲۸۲، ۴۱۵
محمد عمرخان، ۱۴۷، ۲۹۷، ۳۰۱
محمدقاسم خان، ۲۹۷
محمدکریم خان، ۲۹۷
محمد میرزا، ۶۸، ۶۹
محمدولی‌خان، ۱۰۷
محمدولی‌خان تنکابنی، ۸۶
محمد ولی میرزا، ۵۵، ۵۹، ۶۰، ۶۲
محمدهادی خان، ۲۳۸
محمد یعقوب‌خان، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹
محمدیوسف خان، ۲۹۷
محمدیوسف میرزا، ۱۰۷
محمود، محمود، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۱۸۴، ۱۹۵، ۲۰۰
محی‌الدین، ۳۶۹
مخبرالدوله، ۳۶۱، ۳۷۳

مردان خان، ۳۳۸
مری، ۱۸۱
مستشارالملک، ۳۷۳
مسعود خان، ۳۶۳
مسعودی، ۳۴
مشیرالدوله، ۱۳۰، ۱۹۶، ۳۶۹
مصطفی سوّم، ۵۳
مظفرالدوله، ۱۸۶
معتمدالدوله، ۳۲۰
معین الملک، ۳۲۷
مکدونالد، ۶۷
مکـــلین، ۲۴، ۳۹۵، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۲۰
مک ماهون، ۱۹۹، ۲۰۳
مکناتن، سرویلیام، ۸۹
مکنزی، ۲۸۴
مک نیل، سرجان، ۸۶، ۸۸
ملا عبدالرزاق افغان، ۴۳۳
ملا غلامعلی، ۴۲۸
ملک بهرام کیانی، ۱۷۶
ملک حسین میرزا، ۶۰
ملک محمود سیستانی، ۴۱
ملک محمود کیانی، ۱۶۶
ملکهٔ ویکتوریا، ۲۶۱
ممیش‌خان کرد زعفرانلو، ۵۳، ۵۴
منورخان، ۶۵
مورِه، ۳۲۵
موسی خان، ۳۷۸
موسی خورنی، ۱۶۳، ۱۶۸
مهدی علی‌خان بهادر، ۵۶، ۵۸، ۵۹
مهدی قلی خان جمشیدی، ۲۹۳، ۲۹۵
مهرداد دوّم، ۳۳
مهردل‌خان، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۹۵
میرحیدر توره، ۵۹
میرخان سربندی، ۱۷۶
میرزا آقاخان نوری، ۹۱، ۱۰۱، ۱۸۰
میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی، ۹۷
میرزا ابوالقاسم قائم مقام، ۶۸
میرزا احمد، ۳۰۱
میرزا بزرگخان، ۲۶۶
میرزا بیضای قندهاری، ۴۲۸
میرزا جان، ۲۵۲
میرزا جعفر، ۲۸۴
میرزا حسین‌خان / سپهسالار میرزا حسین‌خان، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۵۷، ۳۶۲
میرزا حسین‌خان آجودانباشی، ۸۷، ۸۸
میرزا رضی خان سرهنگ(کردستانی)، ۱۰۳، ۲۴۰
میرزا زین‌العابدین خان غفاری، ۴۳۴
میرزا سعیدخان انصاری، ۱۳۲، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۶، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۶۵، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۳
میرزا سید محمد منشی، ۳۴۰
میرزا عباسخان، ۳۶۳

میرزا عبدالجبار تبریزی، ۱۴۵، ۲۹۲
میرزا علی خان، ۴۰۷
میرزا فتحعلی خان، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۲
میرزا گوهر هراتی، ۴۲۸
میرزا محمد، ۲۵۵
میرزا محمدحسین، ۲۹۷
میرزا محمدخان سپهسالار، ۱۴۸، ۲۹۸
میرزا محمدرضاخان فراهانی، ۸۳
میرزا محمدعلی‌خان، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۳۵۲، ۴۱۳
میرزا محمدعلی خان سرتیپ مهندس، ۴۱۵
میرزا مسعودخان انصاری، ۲۲۹
میرزا معصوم خان انصاری، ۲۲، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۴۵
میرزا ملکم خان / ناظم‌الدوله، ۱۹۳، ۲۰۳
میرزا مهدی مجتهد، ۵۹
میرزای آشتیانی، ۴۳۲
میرزا یوسف خان، ۳۶۹، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱
میر علم خان، ۱۷۸، ۱۸۶، ۳۱۷، ۳۵۸
میر قلیچ خان تیموری، ۴۱۵
میرویس، ۱۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۱۷۶
مؤتمن السلطنه، ۳۹۲
مؤیدالدوله، ۴۲۱

ن

ناپلئون، ۵۸
ناپلئون سوّم، ۹۲
ناپیر، ۲۰۱
نادر افشار، ۴۱، ۴۲، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۶۸، ۸۱، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۹۳، ۲۲۸
نادر میرزا افشار، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۹
ناصرالدین توره، ۵۹
ناصرالدین شاه، در بیشتر صفحات
ناصرالملک، میرزا محمودخان، ۲۲، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۷، ۴۰۰
ناظر نعیم‌خان، ۱۴۴، ۲۹۰
ناظم‌الدّوله، میرزا ملکم‌خان، ۲۰۳، ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۸۷، ۳۸۸
ناظم‌الملک، میرزا جهانگیرخان، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۱
نجم ثانی، ۳۶
نریمان خان، ۲۶۶، ۳۱۴
نصرالله میرزا، ۵۱، ۵۳، ۵۴
نظیرخان، ۱۷۴
نواب اسدالله خان، ۲۹۵
نواب جبارخان، ۶۳
نواب صمد خان، ۲۹۵
نور محمد خان، ۴۲۵
نیکلا، ۳۶۶
نیکلای اوّل، ۶۸، ۸۱
نیکلسن، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴

و

وامبری، آرمینوس،

وزیر اکبرخان، ۹۰، ۹۴، ۱۲۰

وزیر فتح خان، ۲۹۵

وزیر محمداکبر خان، ۲۹۶

وکیل الملک، ۲۸۹، ۳۳۵، ۳۳۷

ولی‌محمد خان، ۲۹۷

ولینگتن(دوک)، ۸۸

ویتکویچ، ۸۴، ۸۵، ۹۳، ۲۲۷

ه

هارون الرشید، ۱۶۵

هاشم خان شهرکی، ۱۷۶

هرتسفلد، ۱۶۳، ۱۷۱

هلاکومیرزا، ۶۵

همایون، ۴۰، ۵۴، ۵۹

هولدیچ، ۲۰۲

هویدا، ۲۰۳

ی

یارمحمدخان، ظهیرالدوله، ۲۰، ۶۵، ۸۵، ۹۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۷۷، ۱۸۲، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۹۵، ۳۱۷

یعقوب‌خان، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۶۰

یعقوب لیث صفاری، ۵۳، ۱۶۵، ۱۷۲

یعقوبی، ۱۶۹

یلنگ توش‌خان جلایر، ۶۵، ۶۷، ۸۳

یوسف‌خان، ۲۹۷، ۳۵۷

یوسف خواجه کاشغری، ۶۱، ۶۲

یوسف علیقلی‌خان جلایر، ۵۰

جاینامه

آ

آب سند، ۴۲
آتشکدهٔ کرکو، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳
آخال، ۳۵۷، ۳۸۱
آذربایجان، ۵۶
آراخوزیا، ۱۶۳، ۱۶۹
آریاپولیس، ۱۶۸
آریا گراسپی، ۱۶۸
آسیای صغیر، ۳۱، ۱۶۴
آسیای مرکزی، ۲۱، ۵۲، ۵۴، ۸۱، ۱۵۱، ۱۵۴
آقچه، ۳۰۹
آق قلعه، ۳۶۱
آگریاسپ، ۱۷۱
آمودریا، ۳۱، ۳۶، ۳۷
آموی، ۳۲
آیقه، ۴۱۴

ا

ابیورد، ۳۷، ۳۸
اتریش، ۸۸
اتک، ۴۲، ۸۵
ارمنستان، ۳۱۷
استرآباد، ۳۷، ۵۵، ۶۱، ۶۲، ۲۹۸، ۳۶۷
استروشنه، ۳۵
اسفراین، ۳۷، ۵۵
اسفزار، ۹۶، ۹۸، ۱۱۹، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۷۹
اسکن، ۱۷۰
اســـلامبول، ۸۱، ۱۳۰، ۱۳۲، ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۲، ۳۱۴، ۳۱۷
اشکینک، ۱۷۰
اصفهان، ۳۸، ۴۱
افغانستان، در بیشتر صفحات
البرز، ۳۴
انباله، ۱۶۱
اندخوی، ۳۶، ۵۷
انگلیس، در بیشتر صفحات
اورگنج، ۲۲۸
اورو، ۳۱
اوشیدا، ۱۷۲
اوق، ۱۷۰
اویماقات، ۸۵
ای تومنت، ۳۱، ۱۶۱، ۱۶۸
ایران، در بیشتر صفحات

ب

باختر، ۳۱، ۳۳
بـاخرز، ۶۵، ۱۲۹، ۳۸۸، ۴۰۰، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷
بادغیس، ۳۲، ۳۸، ۱۱۹
بادغیسات، ۸۵، ۱۰۷
بالامرغاب، ۳۸، ۲۹۵
بامیان، ۳۳، ۳۵، ۵۷
بـخارا، ۱۷، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۴۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۸، ۸۱، ۸۲، ۱۲۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۲۲۸، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۴۸، ۳۸۷
بدخشان، ۱۷، ۳۲، ۳۶، ۵۷، ۱۲۲، ۱۴۷، ۳۰۹
بربرستان، ۴۳۵
برج ایوبی، ۴۱۵
برج علم خان، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۰
برج لار، ۱۷۲

برج میرگل، ۱۷۰
برسن، ۶۷
بُست، ۳۲، ۵۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۹۲
بسطام، ۳۴
بغداد، ۸۹، ۱۶۵، ۲۵۶
بغلان، ۳۶
بلخ، ۱۷، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۵۵، ۵۷، ۸۵، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۴، ۳۴۸، ۳۴۹
بلمر، ۱۶۹
بلوچستان، ۵۷، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۹، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۱۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۴، ۳۵۹
بمبئی، ۲۱، ۹۶، ۱۲۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۹۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۴۰
بمپور، ۱۷۳
بنای کی، ۱۷۱
بنجار، ۱۷۰، ۱۷۶
بندان، ۱۷۰، ۱۹۵
بند توجک جوین، ۱۹۲
بندرعباس، ۱۸۳، ۳۱۸
بندر کراچی، ۱۸۳، ۳۱۸
بندر کمال خان، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۳۵۲
بند کوهک، ۱۹۵
بنگال، ۵۱
بوشهر، ۹۲، ۱۲۴، ۲۴۸، ۲۴۹
بهرام‌آباد، ۱۷۰
بیرجند، ۱۷۰
بیستون، ۳۲
بین‌النهرین، ۳۱

پ

پارت، ۳۳، ۱۶۳، ۱۶۹
پارس، ۳۱، ۳۴
پاریس، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۷۹، ۹۲، ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۵۲، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۲۵، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۸۴، ۳۰۰، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۳
پاکستان، ۵۲، ۱۶۹
پترزبورگ، ۳۶۵
پطرزبورغ، ۲۹۸
پطرزبورگ، ۲۹۸
پل نقرهٔ هرات، ۶۸
پنجاب، ۳۱، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۹۸، ۲۲۶، ۲۹۹، ۳۵۹
پنجده، ۳۸
پوشنگ، ۳۷، ۴۰
پیشاور، ۳۳، ۳۴، ۴۲، ۴۹، ۶۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۶، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۳

ت

تاسوکی، ۱۷۲
تاشکند، ۳۲، ۳۴
تایباد، ۴۰۷، ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۲۰
تایوره، ۱۲۲
تته گوش، ۳۳، ۱۶۳
تجن، ۶۰
تخار، ۳۲
تخارستان، ۳۵

تخت جمشید، ۳۲
تخت سلیمان، ۲۹۴
تخت شاه، ۲۰۲، ۲۰۳، ۳۵۲
تخته پل، ۱۴۷
تراکو / تراکوم / ترقو، ۱۷۰، ۱۷۲
تربت حیدریه، ۵۳، ۵۴، ۶۵، ۶۷، ۳۳۹۸۷، ۳۷۴
تربت شیخ جام، ۳۸، ۴۲۱، ۴۲۸
ترشیز، ۶۷
ترکستان، ۶۱، ۸۳، ۱۵۲، ۲۵۴، ۲۷۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۸۴
ترکمانچای، ۸۱
ترین، ۴۲
تغارک، ۴۱۴
تفلیس، ۵۴
توران، ۳۱، ۳۲
توس، ۳۲، ۳۵، ۳۶
تولک، ۱۷۰
تهران، در بیشتر صفحات
تیرکشت، ۴۱۴

ج

جاکی، ۱۹۲
جالق، ۱۹۲
جبل نیه، ۱۶۹
جلال آباد، ۴۲، ۶۴، ۱۲۳، ۱۷۰، ۱۷۶، ۳۴۶
جمشیدی، ۸۵
جندی شاپور، ۱۶۵
جوین، ۱۰۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۳۱۳، ۳۳۵، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۶۲
جهان‌آباد، ۱۷۰، ۳۴۶، ۴۱۵
جیحون، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۶۶، ۸۳، ۸۷

چ

چاچ، ۳۲، ۳۵
چاه سرخ، ۴۱۴، ۴۱۵
چـخانسور، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۰، ۳۳۶، ۳۴۶، ۳۵۲
چکاب، ۴۱۵
چمن‌زار، ۳۴۷
چن، ۴۲
چناران، ۶۲
چهار برجک، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۹
چهارجوی، ۳۸۸
چهار صده، ۱۰۷
چی اشتیانیمروز، ۱۶۸
چین، ۳۴

ح

حَرّان، ۱۶۴
حـسین‌آباد، ۱۷۴
حلب، ۲۴۱
حوض‌دار، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲

خ

خارک، ۸۶، ۸۹
خاش / خواش، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۹۲
خبوشان، ۳۷، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۲، ۶۵، ۶۷
ختن، ۳۱
خداداد، ۴۲
خراسان، در بیشتر صفحات
خرمشهر، ۸۹، ۹۲، ۱۲۴
خشک، ۱۶۹
خشک رود، ۱۹۲
خلیج فارس، ۳۳، ۶۱

خوابگاه(قصبه)، ۱۷۱
خواجه انجیره، ۴۱۴، ۴۱۵
خوارزم، ۱۷، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۲، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۸، ۸۳، ۸۶، ۹۰، ۹۲
خواف، ۳۸، ۱۲۹، ۳۴۱، ۳۷۸، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۱
خوران، ۳۴
خوزستان، ۱۶۴، ۳۱۷
خوست، ۱۴۳
خوشابه / خوشاوه، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱
خوقند، ۳۰۱
خیوه، ۴۲، ۶۲، ۶۸، ۸۱، ۸۲، ۸۳

د

دارک، ۱۷۲
دانمارک، ۲۸۲
درگ، ۱۷۳
درنگیانا، ۱۶۸
درنگیای، ۲۰۲
دره، ۱۷۰، ۴۱۴، ۴۱۵
دریاچهٔ وان، ۳۱
دریای خزر، ۳۱
دزد آب، ۱۷۲
دشت خاوران، ۶۲
دشتک، ۱۷۶
دشت مزینان، ۵۱
دشت نخشب، ۳۲
دکن، ۶۱
دماوند، ۱۶۲
دوغارون، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴
دولت‌آباد زاوه، ۵۳
دهلی، ۵۱
دیره‌جات، ۶۳
دیوارک، ۱۴۷

ر

راشک، ۱۷۳
رام رود، ۱۷۱
رام شهرستان، ۱۷، ۱۷۱
رباط ترک، ۴۱۵
رخج، ۳۱، ۳۳، ۱۶۳، ۱۶۹
رعنه، ۴۱۰
رگ، ۳۱
رودبار، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۹، ۳۳۵
رودخانهٔ رنگا، ۳۱
رود سند، ۳۶
رود سیحون، ۳۳
رود ولگا، ۳۱
روزنگ، ۲۹۳
روسیه، ۲۳، ۳۱، ۵۵، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۹۸، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۲۴، ۳۶۰، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۴۱۸
روم، ۱۰۳، ۱۶۴
ری، ۳۱، ۳۴

ز

زابل، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۷
زابلستان، ۳۲، ۱۶۸
زاهدان، ۱۷۲، ۱۷۳
زرکا، ۱۶۸
زرنج، ۱۷، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲
زرنج / زرنگ، ۳۲، ۳۳، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۶۹

زمین داور، ۳۷، ۱۶۹، ۱۷۰
زنگی صبا، ۲۹۳

س

ساخر، ۱۲۲، ۱۷۰
سبزوار، ۵۶، ۵۷، ۲۷۹، ۳۵۱، ۴۳۳
سپاستیل، ۲۴۱، ۲۴۲
سپیچاب، ۳۲
سجستان، ۱۶۸، ۳۱۷
سخر، ۳۱
سراوان، ۱۷۳
سربند عراق (اراک)، ۱۷۵، ۳۱۸
سرپل، ۱۴۷
سرجام، ۶۷
سرحد، ۱۶۹
سرخس، ۳۵، ۶۵، ۶۷، ۱۰۶، ۳۰۲، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۰۷
سغد، ۳۱، ۳۲، ۳۳
سکستان / سگستان، ۱۶۴، ۱۶۸
سمرقند، ۱۷، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۸۱، ۳۰۴
سمنان، ۳۷، ۳۸
سمنگان، ۳۲
سموالی، ۴۲
سنجدک، ۴۱۰، ۴۱۱
سند، ۳۲، ۴۹، ۶۱، ۶۶، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۱۶۴، ۱۷۴، ۱۸۳، ۱۹۸، ۳۱۸
سنگان، ۴۱۵
سنگ‌بست، ۲۹۳
سنگ دختر، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷
سنگن، ۱۷۳
سوغده، ۳۱
سویس، ۲۴۱
سه کوهه، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۰، ۱۹۹، ۳۴۵
سیاه کوه، ۱۹۵
سیحون، ۳۱
سیدآباد وردک، ۱۴۷
سیر دریا، ۳۱
سیستان، در بیشتر صفحات
سیستان و بلوچستان،

ش

شامات، ۳۱
شاهرود، ۳۱
شبرغان، ۳۶، ۵۷
شکیوان، ۲۹۳
شوراب، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷
شوش، ۳۲
شوشی، ۵۶
شهر بابک، ۹۹
شهر سوخته، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۳

ط

طبرستان، ۳۱۷
طبس، ۵۶، ۵۷
طغارک، ۴۱۰، ۴۱۲
طهران ← تهران
طیوره، ۲۹۵

ع

عثمانی، ۱۹۳، ۱۹۶
عراق، ۳۴، ۵۶
عراق عجم، ۵۲
عربستان، ۳۹، ۳۱۷
عیلام، ۳۱

غ

غجدوان، ۳۶
غرجستان، ۳۶
غرچگان، ۳۲
غزنه / غزنی / غزنین، ۱۷، ۳۱، ۳۳، ۳۷، ۴۲، ۶۳، ۶۴، ۹۷، ۱۶۹، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۵۹
غور، ۳۸، ۹۸، ۱۲۲، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۲۹، ۲۹۵
غوریان، ۶۰، ۶۲، ۸۵، ۸۷، ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۷۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۷

ف

فاریاب، ۳۲، ۳۵، ۳۶
فرات، ۳۳
فرانسه، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۹۲، ۱۳۱، ۱۷۰، ۱۸۰، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۸۲، ۲۹۹، ۳۱۳، ۴۰۴
فراه، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۵۶، ۹۶، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۲۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۹
فرزنه، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷
فرغانه، ۳۵
فرمان آباد، ۴۱۴
فشنج، ۱۶۹
فُلاد، ۱۶۹

ق

قائن، ۲۳، ۵۴، ۳۲۴، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۷، ۳۸۸
قائنات، ۵۳، ۵۶، ۱۰۶، ۱۲۹، ۱۵۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۶۳، ۲۷۸، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۷۳، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۲۵
قدو، ۳۳
قراقوم، بیابان، ۳۱
قراء کاریز، ۴۱۴
قراء گرمه، ۴۱۴
قرشی، ۳۶
قرنین، ۱۷۲
قره باغ، ۳۸، ۵۶
قزاقستان، ۳۱
قطغن، ۱۲۲
قفقاز، ۵۴، ۵۵
قفان، ۲۹۴
قلات بنچارهٔ بلوچ، ۳۷
قلات غلزایی، ۳۷
قلعه دختر، ۱۷۲
قلعه رام، ۴۲
قلعهٔ فتح، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۳۳۶، ۳۴۸، ۳۵۲
قلعهٔ کاه، ۱۷۰، ۱۷۱
قلعهٔ نو، ۱۷۶
قلندرآباد، ۱۲۴، ۲۹۲
قندوز، ۳۶
قندهار، ۱۷، ۲۰، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۷۲، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۵، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۹، ۳۶۹،

۴۲۸، ۴۳۱
قنوج، ۳۲
قوچان، ۵۴
قهستان، ۳۵

ک

کابل، در بیشتر صفحات
کارون، ۳۸۱
کاره، ۱۶۴
کاریز، ۲۸۰، ۲۸۹، ۴۱۴، ۴۲۱
کاس ای، ۱۶۳
کاشان، ۵۶
کاشغر، ۳۱، ۶۱
کافر قلعه، ۲۹۲، ۴۱۳
کال سرگردان، ۴۱۴
کال گاو خوکی، ۴۱۵
کدکن، ۶۷
کرات، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷
کرکوی / کرکویه، ۱۷۲، ۱۷۳
کُرم، ۱۴۳
کرمان، ۳۲، ۸۹، ۹۹، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷
کرمانشاهان، ۳۶۱
کرنال، ۴۲
کشمیر، ۳۲، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۶۳، ۱۶۹، ۱۹۸، ۲۹۰، ۲۹۹
کلات، ۸۳، ۱۰۶، ۳۴۱، ۳۷۸
کلوخ پاردهی، ۴۱۶
کوچک چل کنجه، ۱۷۲
کوسان، ۴۱۱
کوسویه، ۶۳، ۱۴۴، ۲۸۹، ۲۹۰
کوه آباد، ۴۱۴
کوه خواجه، ۱۷۲، ۴۱۵
کوه دربند، ۴۱۷
کوهسویه، ۱۰۲
کوهک، ۱۹۵
کویت، ۸۹

گ

گجرات، ۹۰
گدایانه، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۴
گدروزیا، ۱۶۳
گرا، ۴۲
گرجستان، ۳۱۷
گردیز، ۱۶۹
گرشک، ۲۲۸
گرگان، ۳۱
گرمسیر / گرمسیرات، ۱۷۰
گل‌خید، ۱۶۳
گلستان، ۶۶
گندار، ۳۳
گنگ، ۳۲
گنگ دژ، ۳۲

ل

لار، ۱۸۹
لارستان، ۳۱۷
لاش، ۱۰۱، ۱۱۹، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۵، ۳۱۳، ۳۶۲
لاهور، ۴۲، ۴۹، ۵۲، ۵۷
لرستان، ۳۱۷
لشکرگاه، ۱۷۰
لندن، ۲۲، ۶۶، ۶۷، ۱۰۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱،

۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۳، ۱۹۷،
۲۰۲، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸،
۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹،
۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰،
۳۱۴، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۱،
۳۶۶، ۳۷۹، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳،
۴۰۰، ۴۰۱، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۲۱
لوتک، ۱۷۴
لهستان، ۲۹۸

م

ماد، ۳۱
ماوراءالنهر، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۲، ۸۱، ۸۲، ۸۳،
۱۲۶، ۱۵۲، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۸
محمره، ۸۹، ۱۲۴، ۲۴۹
محولات، ۶۷
مدینهٔ، ۴۳۱
مرغاب، ۳۶
مرو، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۸۱،
۱۲۹، ۳۰۲، ۳۰۳
مروشاهجان، ۳۵
مزار شریف، ۸۲
مزینان، ۵۷
مشهد، ۱۷، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۵۰، ۵۱، ۵۳،
۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۲، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۸۷، ۹۱،
۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۴، ۱۴۹،
۱۵۰، ۱۵۲، ۱۶۷، ۱۸۰، ۲۵۸، ۲۸۰، ۲۹۱، ۲۹۶،
۲۹۷، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۳۹، ۳۵۱، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۱،
۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۷۹،
۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱،
۳۹۲، ۴۰۰، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۲
مصر، ۳۱
مکه، ۴۳۱
ملخان، ۱۷۰، ۱۹۱
ملک سیاه، ۱۹۵
مورک، ۲۹۳
مورو، ۳۱
موسی آباد، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۸،
۴۲۱
موصول(موصل)، ۲۴۱
مولتان، ۴۹، ۶۳
میان کنگی، ۱۷۱، ۱۷۳
میمنه، ۲۳، ۳۶، ۵۵، ۵۷، ۶۶، ۸۵، ۱۰۷، ۱۱۹،
۱۴۳، ۲۹۵، ۳۴۸، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۹۰،
۴۱۸، ۴۱۹

ن

نادعلی، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۶،
۱۹۹، ۳۳۶، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۰
ناصرآباد، ۱۷۰، ۱۸۷، ۱۹۰، ۳۳۸
نال سنگ، ۴۲
نرماشیر، ۹۹
نساء، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۷، ۳۸
نصرت‌آباد، ۱۷۰، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۹، ۳۳۸
نمکسار، ۴۱۳، ۴۱۴
نوزاد، ۱۶۹
نه، ۱۷۰
نهبندان، ۱۷۰
نیازآباد، ۴۱۳، ۴۱۵
نیزار، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۳
نیشابور، ۱۷، ۳۲، ۳۵، ۳۷، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵،
۵۶، ۵۷، ۳۱۸
نیمروز، ۳۲، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲
نیمروز، ایالت، ۱۷۰

و

وای، ۳۱

ورارود، ۳۵

وَرَن، ۳۱

وَهرگان، ۳۱

وبندوز، ۲۷۵

ه

هامون، ۱۶۳، ۱۹۵

هرات، در بیشتر صفحات

هرایو، ۳۱

هرهوواتی، ۳۱

هریرود، ۴۱۱، ۴۱۲

هزاره‌جات، ۳۷، ۴۲، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۶۹، ۲۲۷، ۲۹۳

هشتادان، ۱۹، ۲۴، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲

هلمند، ۱۷۰، ۱۷۱

هند / هندوستان، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۴۰، ۴۲، ۵۱، ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۶، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۹، ۹۳، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۴۱، ۲۵۴، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۹، ۳۷۹، ۳۹۴، ۴۰۳، ۴۲۷

هندوکش، ۳۳، ۳۴

هوکات، ۱۷۳

هیت هندو، ۳۱

هیرمند، ۳۱، ۳۲، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۵۰، ۳۵۲

هیمالیا، ۳۳

ی

یال خر، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۵

یعقوبی، ۱۶۹



مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه